

دولت
مجلس شورای عالی

کتابخانه
(۷۲۶-۷۲۱ م. ش)

فصلی
مجلس شورای عالی

تلاش
سازگار

تعمیر و تجدید
تعمیر و تجدید

مستعار
مستعار
مستعار

۲۱۰۰۰/۲۱

۱/۲۰



9 789649 101842



9 789649 101842





آذربایجان



مللی

خبرنامه

سیما

(۷۲۶-۷۹۱ م.ق)

تعمیر

سیما

حافظ شمس‌الدین محمد - ۷۹۲ ق.

[دیوان]

دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی / به تصحیح و توضیح
علی محمد رفیعی - تهران: ستارگان، ۱۳۷۲.

۷۰۸ ص.

بها: ۶۳۰۰ ریال

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).

عنوان عطف: دیوان حافظ شیرازی.

ص، ج. به انگلیسی:

Divan of Hafez Khwaja

Shams od-din Mohammad.

چاپ دوم: ۱۳۷۶؛ بها: ۲۴۰۰۰ ریال ISBN 964-91018-4-5.

۱. شعر فارسی - قرن ۸ ق. الف. رفیعی، علی محمد، ۱۳۳۷ - مصحح. ب. عنوان، ج. عنوان:

دیوان حافظ شیرازی.

۸ ف ۱/۳۲

PIR ۵۴۲۴

ب ۱۳۷۲

کتابخانه ملی ایران

م ۲۳-۵۷۱

مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی خواجه‌جوی کرمانی

کرمان - صندوق پستی ۳۶۴-۷۶۱۳۵

تلفن: ۵۱۳۷۲ و ۵۰۱۵۵



چاپخانه ستارگان

مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی ستارگان

تهران - صندوق پستی ۵۶۷۱-۱۹۳۹۵

تلفن: ۴۴۳۱۲۴۹



دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی

تصحیح و توضیح: سیدعلی محمد رفیعی

شمارگان: ۳۵۰۰ نسخه

نوبت چاپ: دوم

تاریخ انتشار: ۱۳۷۶

چاپخانه: علامه

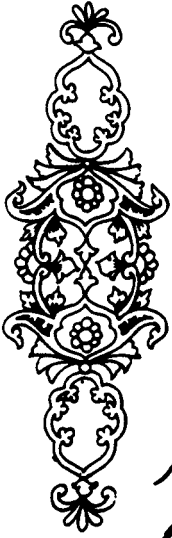
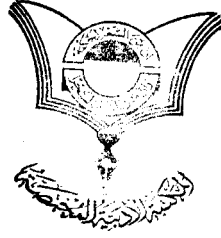
قیمت: ۲۴۰۰ تومان

خوشنویسی جلد و عنوانها: محمد حیدری

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

شابک: ۹۶۴-۹۱۰۱۸-۴-۵

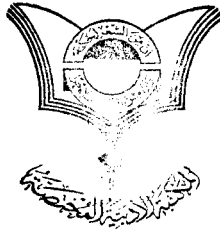
ISBN: 964-91018-4-5



کتابخانه و اسناد

جمهوری اسلامی ایران

دانشگاه تهران



فهرست کوتاه مندرجات

شماره صفحه

فهرست تفصیلی مقدمه‌ها	۹
دیباچه	۱۳
مقدمه اول: تصحیح دیوان حافظ	۱۷
مقدمه دوم: شرح و توضیح اشعار حافظ	۱۰۰
ویژگیهای طبع حاضر (از نظر تصحیح، توضیح و نسخه‌پردازی)	۱۱۸
سیاس	۱۱۹

فهرست علائم و نشانه‌ها	۱۲۲
------------------------	-----

دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی

۱. غزلیات	۱۲۵
۲. غزل الحاقی	۶۳۹
۳. قصاید	۶۴۳
۴. ترکیب‌بند	۶۵۱
۵. مثنویات: مثنوی، ساقینامه، مفتی‌نامه	۶۵۵
۶. قطعات	۶۶۵
۷. رباعیات	۶۸۵

فهرست دیوان حافظ	۶۹۵
فهرست اشعار دیگران	۷۰۷

فهرست تفصیلی مقدمه‌ها

مقدمه اول تصحیح دیوان حافظ (۱۷ - ۹۹)

شماره صفحه	
۱۷	پیشگفتار
۱۸	۱. تعریف و هدف تصحیح
۱۹	۲. برخی موانع تصحیح علمی دیوان حافظ
۱۹	۱-۲. حافظ و بهترینها
۲۰	۲-۲. حافظ و سهو و خطا
۲۱	۲-۳. آگاهی ما از معانی
۲۲	۲-۴. تکرار تخلص
۲۳	۲-۵. نسخه بدلها و اصلاحات حافظ
۲۴	۲-۶. اسلوب حافظ
۲۵	۳. انواع تصحیح و نقد آنها
۲۷	۳-۱. تصحیح ذوقی یا تصحیح آزاد
۲۷	۳-۲. تصحیح بر مبنای نسخه اساس
۲۸	۳-۳. تصحیح قیاسی
۲۸	۳-۴. تصحیح التقاطی
۳۱	۳-۵. تصحیح به شیوه بینابین
۳۲	۳-۶. تصحیح بسامدی

۳۳	۷-۳. تصحیح املائی
۳۵	۸-۳. تصحیح بر اساس پشتوانه نسخه‌ها
۳۶	۴. روش تصحیح دیوان حافظ (اصول، ضوابط، مراحل)
۳۶	۴-۱. نقطه عطف در گزینش منابع
۳۹	۴-۱-۱. منابع موجود تا پایان سال ۸۵۰ ه. ق
۴۸	۴-۲. اهمیت همه منابع
۴۸	۴-۳. ترتیب زمانی منابع
۴۹	۴-۴. پرهیز از بازپژوهی
۵۰	۴-۵. بهره‌گیری از یک پژوهش
۵۳	۴-۶. گزینش روش
۵۳	۴-۷. بررسی صحت انتساب
۵۴	۴-۸. بررسی احتمال انتساب
۵۴	۴-۹. اصل استقلال نسخه‌ها
۵۵	۴-۱۰. ضعف یک احتمال، قوت یک انتساب
۵۶	۴-۱۱. حجم دیوان
۵۶	۴-۱۲. حداقل پشتوانه یک سروده
۵۸	۴-۱۳. تفکیک سروده‌ها
۶۰	۴-۱۴. ترتیب سروده‌ها
۶۱	۴-۱۵. حداقل پشتوانه بیت یا مصراع
۶۲	۴-۱۶. ترتیب ابیات و مصراعها
۶۳	۴-۱۷. جایگاه بیت اضافی
۶۴	۴-۱۸. پشتوانه و امتیاز آن
۶۵	۴-۱۹. امتیاز کهنترین نسخه
۶۵	۴-۲۰. امتیاز توالی نسخه‌های اقدم
۶۶	۴-۲۱. نحوه امتیازدهی
۶۷	۴-۲۲. اجزای مشترک
۶۸	۴-۲۳. حالت تساوی امتیازها
۶۸	۴-۲۴. دو پشتوانه رقیب
۶۹	۴-۲۵. نسخه بدل مصحح
۶۹	۴-۲۶. نسخه بدلها، اصلاحات و تغییرات حافظ
۷۳	۴-۲۷. خطای شاعر
۷۵	۴-۲۸. خطای قلم شاعر
۷۵	۴-۲۹. خطای نخستین دست‌نوشته دیوان
۷۶	۴-۳۰. قرائتهای بی‌معنی
۷۷	۴-۳۱. ضعف اطلاعات ما

۷۷	۴ - ۳۲. اضافات نسخه‌ها
۷۸	۴ - ۳۳. کاستی نسخه‌ها
۷۹	۴ - ۳۴. اصل تحریف غلط به صحیح
۷۹	۴ - ۳۵. اصل تحریف نامفهوم به مفهوم
۸۱	۴ - ۳۶. اصل تحریف نامأنوس به مأنوس
۸۲	۴ - ۳۷. اصل تحریف نازیبا به زیبا
۸۲	۴ - ۳۸. اصل تحریف زیبا به زیباتر
۸۴	۴ - ۳۹. اصل تحریف خاص به عام
۸۴	۴ - ۴۰. غرابت قرائت
۸۵	۴ - ۴۱. تکرار تخلص
۸۵	۴ - ۴۲. سبک اشعار
۸۶	۴ - ۴۳. غزل‌های گسته
۸۷	۴ - ۴۴. غزل‌های پیوسته
۸۷	۴ - ۴۵. جایگاه یقین
۹۰	۴ - ۴۶. جایگاه تصحیح املائی
۹۰	۴ - ۴۷. جایگاه تصحیح قیاسی و التقاطی
۹۲	۴ - ۴۸. جایگاه تصحیح ذوقی
۹۲	۴ - ۴۹. اختلاف این نسخه با نسخه زمینه
۹۳	۴ - ۵۰. دستاوردهای تصحیح علمی
۹۴	۴ - ۵۱. پاره‌ای شبهه‌ها
۹۷	۴ - ۵۲. بررسی‌های آینده
۹۸	۴ - ۵۳. احتمال انساب این نسخه

مقدمه دوم
شرح و توضیح اشعار حافظ
(۱۰۰-۱۱۷)

۱۰۰	پیشگفتار
۱۰۴	۱. لغات، ترکیبات و ابیات دشوار
۱۰۷	۲. عبارات و اشعار غیرفارسی
۱۰۷	۳. معانی عرفانی
۱۰۸	۴. آیات
۱۰۹	۴ - ۱. اشتباه حافظ در ترجمه یک آیه
۱۱۰	۵. روایات
۱۱۱	۶. اشعار دیگران

- ۶- ۱. درباره «الایا ایها الساقی...» ۱۱۲
۷. دیگر اطلاعات (علمی، فنی، هنری، تاریخی، جغرافیایی، ادبی، اجتماعی، سیاسی، دینی، مذهبی، فقهی، کلامی، فلسفی، زندگی‌نامه‌ها، افسانه‌ها و اساطیر، حکایات و سرگذشتها، محاسبات ابجدی،...) ۱۱۴
۸. معانی نویافته ۱۱۵
۹. معانی احتمالی ۱۱۶
۱۰. معانی نیافته ۱۱۶

میه

(با نگاهی به چاپ دوم)



جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی
غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد
«حافظ»

دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی آینه تمام‌نمای فراز و نشیب‌های حیات یک ملت در یکی از حساسترین دورانهای تاریخ است. آمد و شد حکومتها، جنگ و صلح، آسایش و تنگناهای اجتماعی و اقتصادی و چهره‌های زشت و زیبای زندگی را می‌توان در دوران عمر متوسط حافظ یافت. و او قرآن در سینه داشت، خوش می‌خواند، دانش زمانه را آموخته بود، با ادبیات ایران و عرب بسیار مأنوس بود، عرفان را نیک می‌شناخت و سرانجام، شعر را بس نیکو می‌سرود و طبعی بلند و سینه‌ای فراخ داشت. همه اینها مایه آن شد که از بالاترین طبقات اقتصادی و سیاسی جامعه تا پایین‌ترین رده‌های اجتماع، و از مسجد و مدرسه و خانقاه تا محافل اهل ادب و هنر، و از کنج خانه و آغوش خانواده تا گلگشت صحرا و دامن طبیعت را درنوردد و در میان خاص و عام پذیرشی تام یابد. این بود که در هر کجا رویدادی پدید می‌آمد، حافظ را نیز بهره‌ای اندک یا بسیار می‌رسید. او فروبستگیهای مادی تا گشایشهای معنوی، محبوب و مقبول بودن تا محسود و مغضوب شدن، عشق و وصال و سرزندگی تا قهر و فراق و درماندگی، شادی جوار خانواده‌های کوچک و یارانی صدیق تا غم از دست دادن همسر و فرزند و برادر و دوست، و سرانجام، اوج جاه جوانی تا پیری و خسته‌دلی و ناتوانی را به تجربه نشست. و همه اینها در بیتیت شعر او نمایان و گزارشی از درون و برون، و زمان و مکان است. او زبانی را برای شعر خویش برگزید که همچون شخصیت خود وی پهنا و بلندای عرش و فرش را درمی‌نوردد، به هر کس چهره‌ای می‌نماید و با ظن هریک یار می‌شود. این است که از رند خراباتی تا فقید زاهد، و از سلطان گیتی‌ستان تا فقیر راه‌نشین، و از حکیم دانشمند تا هنرمند فرزانه، هریک نقشی از زندگی و اندیشه خویش را در دیوان حافظ می‌بیند و پاسخ پرسش خود را می‌یابد. بیش از شش قرن است که یکایک افراد این ملت، حافظ را از خود می‌دانند و سخن او را دست به دست و دهان به دهان می‌گردانند. این انس عمیق با حافظ چنان است که حتی واژه‌های اصیل در سروده‌های او که با درک زمانه بیگانه باشند یا به ذوق مشتاقان «بهرتر» جلوه نکنند کنار نهاده می‌شوند و جایگزینانی آشنا مسندنشین بیت می‌گردند؛ حتی سروده‌های زیبا نیز به شاعر محبوب نسبت داده می‌شوند. بدین‌سان سروده حافظ، به مرور زمان بازسازی می‌شود همچون شخصیت او که با افسانه درمی‌آمیزد و چهره‌ای اسطوره‌ای می‌پذیرد. این واقعیت نه‌تنها درباره حافظ، بلکه درباره هر شاعر مقبولی رایج است. با گذشت قرن‌ها، آنچه به نام شعر حافظ می‌شناسیم، محصول و برآیندی از سروده نخستین

شاعر ما با مشارکت سلیقه، قریحه و تمایلات ادیبان، فرزندگان، اهل ذوق، کاتبان، حافظان و گاه مردم کوچه و بازار در سده‌ها و نسل‌های پس از اوست که بدین‌سان صیقل یافته است. در این زمینه نیز توافقی جمعی وجود ندارد و گفته‌ها و نوشته‌ها هر یک ساز خود را می‌نوازند. تعداد غزلیات منابع قدیم به پانصد نمی‌رسد در حالی که شمار غزل‌ها در نسخه‌های جدید سر به ششصد و گاه فراتر می‌زند. گونه‌های دیگر شعری سرنوشتی مشابه غزلیات دارند و عدد روایات سروده‌ها نیز از شمار بیرون است. تحقیق نشان می‌دهد که در زمان و زبان حافظ هم دیگرگونگی‌هایی رخ داده است.

تصحیح دیوان حافظ کوشش و پژوهشی برای نمایاندن چهره سروده‌های او از ورای نقاب قرن‌ها و نسل‌هاست. این کوشش به گونه‌هایی رسمی و غیررسمی به قرن‌های پیش برمی‌گردد اما این‌گونه تصحیح‌های اغلب براساس ذوق، و کشف و انتخاب قرائت بهتر صورت می‌پذیرفته است. کوشش برای تصحیح علمی دیوان حافظ کمی بیش از نیم قرن است که در ایران آغاز شده است. مشخصه عمده این فعالیت شناسایی و جمع‌آوری نسخه‌های کهن دیوان و منتخب دیوان از سراسر جهان و تهیه صورت اختلاف نسخه‌های آنهاست.

اما همه اینها مقدمات است؛ تصحیح از آنجا آغاز می‌شود که پژوهشگر به داوری می‌نشیند تا از میان آن همه اختلاف، یکی را برگزیند. اینجاست که تدوین اصول و اجرای آن سرآغاز کار است. حافظ پژوهانی که امروزه به تصحیح سروده‌ها می‌پردازند، یا از روش‌های ذوقی، قیاسی و التقاطی بهره می‌جویند و در نهایت، هدف آنها ارائه قرائتی بهتر، زیباتر و گاه مانوستر است، یا اصول آنها برای تصحیح، از همان آغاز تناقضها درخویش نهفته دارد، یا هدف تصحیح دیوان را که دستیابی به سروده شاعر (خوب یا بد) است، گم کرده‌اند، یا اگر روشی علمی و مستقل از ذوق و گرایش خویش برگزیده باشند، اصولی مدون و دقیق را که قابل بررسی و تحلیل جدی باشد پیشنهاد نمی‌کنند و بیشتر به ذکر کلیات روش می‌پردازند. علاوه بر همه اینها، هنوز همه نسخه‌های قابل بررسی مورد استفاده قرار نمی‌گیرند، روشها به گونه‌ای دقیق و تحلیلی تدوین نگردیده‌اند، و در اعمال روش، گاه به عمد یا به سهو، عدم پایبندی لازم مشاهده می‌شود. نتیجه این‌که آنچه به دست می‌آید نه سخن حافظ، بلکه گزیده‌ای خوشایندتر از میان سخنان منسوب به حافظ است. همه اینها را به نحوی می‌توان نتیجه علاقه بسیار به دیوان حافظ و قرائتهایی مرسوم دانست که هرگونه واژه، ترکیب یا ترتیب ناآشنا را کنار می‌زند. اما عشق، آن زمان مقدس و کارساز است که دیده را از دیدار جمال حقیقت باز ندارد، و خاصه پژوهشگر را از رتبه حقیقی و مبارزه با نفس، به سرمزل خودمحوری و خودیابی نکشاند. بنابراین باید گفت تصحیح دیوان حافظ از جهت شیوه‌گزینش تازه در ابتدای راه است.

نگارنده را پس از دو-سه دهه آشنایی با حافظ، فرصتی دست داد تا شرحی مختصر بر سروده‌های حافظ بنگارد بدون این‌که به هیچ‌وجه در اندیشه کاری همچون تصحیح باشد. لیکن از همان آغاز، برای یافتن متنی تصحیح شده که اطمینانی نسبی را در انتساب به حافظ برانگیزد با مشکل مواجه شد. نسخه‌های مستند بسیاری از زمان شادروان محمد قزوینی تا دکتر پرویز ناتل خانلری وجود داشت که هر یک به بخشی

از نسخه‌های موجود تا این زمان پرداخته بودند. کاملترین این مجموعه، نسخه دکتر خانلری با ۱۴ منبع بود؛ اما آن مرحوم در گزینش قرائتها که مهمترین زمینه برای شرح است، روشی مشخص را دنبال نمی‌کرد. بنابراین قصد بر این قرار گرفت که فهرستی از کلیه منابع و نسخه‌های کهن برای استفاده مستقیم یا با واسطه فراهم آید و تصحیح براساس کاملترین اطلاعات موجود اجرا شود و انجام یابد. تصمیم چنین شد که به خاطر پرهیز از بازپژوهی و رفتن راه پیموده شده توسط دیگران، امر تصحیح در دو مرحله سامان یابد: مرحله نخست، تدوین اصول، ضوابط، مراحل و منابع تصحیح، اعمال آن در نسخه مرحوم خانلری و در حقیقت نوعی تهذیب آن نسخه با این روش؛ مرحله دوم، اصلاح روش براساس نقدها و نظرها، بازبینی تصحیح و مقابله مجدد با گزارش نسخه‌ها، پیوند منابع دیگر با این مجموعه و تصحیح کامل و نهایی دیوان حافظ. البته در مرحله نخستین، در مواردی جزئی از منابعی بیش از ۱۴ منبع زمینه بهره‌گیری شده که در مقدمه نخست به آن اشاره‌ای رفته است ولی چندان قابل اعتنا نیستند.

آنچه فراروست مرحله اول تصحیح دیوان حافظ است. به همراه این نسخه، مقدمه‌ای مبسوط درباره تصحیح دیوان حافظ، تعریف تصحیح، روشهای تصحیح و نقد آنها، اصول، ضوابط و مراحل تصحیح علمی با ذکر مثالهای لازم آمده است. کاملترین فهرست از مآخذ بررسی اشعار حافظ تا پایان سال ۸۵۰ ه. ق. نیز بخشی از این مقدمه را تشکیل می‌دهد. این تصحیح با روش ارائه شده به گونه‌ای است که می‌توان به جرئت، احتمال انتساب قرائتهای آن را به حافظ تا به امروز در بیشترین حد دانست؛ این است که به راحتی می‌تواند اطمینانی نسبی را برانگیزد و در نتیجه با دغدغه‌ای اندک مبنای شرح قرار گیرد.

در میان شروحنی که بر اشعار حافظ نوشته شده، جای شرحی مختصر که پاسخگوی نیاز خواننده‌ای با سطح سواد متوسط در ذیل هر سروده باشد خالی می‌نمود به طوری که بتواند در یک مجلد، تنها به اطلاعات مورد نیاز بپردازد و از توضیحات تخصصی یا اطاله سخن بر کنار ماند و همه سروده‌ها را اعم از غزل، قصیده و غیر آنها دربرگیرد. شرح حاضر گرچه گامی برای نخستین آشنایی عموم با سروده‌های حافظ است اما گاه حاوی اطلاعاتی مفید و دست اول برای مخاطب محقق نیز می‌باشد. آنچه به عنوان «توضیح» در زیر هر صفحه دیوان حافظ در این کتاب آمده، دربرگیرنده اطلاعاتی است که در مقدمه دوم به تفصیل درباره حدود طولی و عرضی آن بحث شده است.

نگاهی به فهرستهای اجمالی و تفصیلی این دفتر دیدگاهی نخستین را درباره رئوس مطالب مطرح شده و فعالیت‌های انجام یافته به هر جست‌وجوگر خواهد داد. به‌ویژه مهمترین پیام مقدمه نخست و هدف اصلی اثر این که تصحیح دیوان حافظ کاری علمی، قانونمند و دارای مبانی استدلالی است و راهی جز این برای دستیابی به سروده‌های حافظ وجود ندارد.

حافظ پژوهان معاصر، در نسخه حاضر و مقدمه‌های آن همچون هر پژوهش دیگر، نکاتی را مغایر دیدگاههای خویش خواهند یافت. این مغایرت گاه بسیار ریشه‌ای و عمیق است لیکن امید می‌رود مطالعه پشتوانه‌های استدلالی آن، شکافهای ژرف را از میان بردارد. نگارنده بنا بر این داشته است که براساس حکم آیین پژوهش، ذره‌ای ذوق، سلیقه، نظر و تمایلات و پیشداوریهای شخصی را در این تحقیق راه

ندهد و تنها در پی واقعیت باشد، گرچه به مخالفت با نظر وی و دیگر حافظ پژوهان بینجامد. آنجا که نظری مغایر با دیدگاه پیشگامان راه حافظ‌شناسی آمده یا دیدگاهی به نقد کشیده شده، از باب رعایت ادب و احترام، از ذکر نام اشخاص خودداری شده است.

مقدمه‌های کتاب - به‌ویژه مقدمه نخست - بر اساس توالی منطقی و با روش شماره‌گذاری تدوین شده و هر بند آن با بندهای پیشین در ارتباط تنگاتنگ است و پایه‌های استدلالی بندهای بعدی را در خویش دارد. اتخاذ چنین روشی گرچه برای برخی دیر آشنا باشد، اما در کاری علمی از آن‌گریزی نیست. بنابراین برای هر ناقد بصیر راهی جز مطالعه فصل‌های مرتبط با یک موضوع نمی‌ماند. ما در بسیاری موارد، زیربنای هر بند را نیز با ذکر شماره بیان داشته‌ایم تا کار از این جهت آسانتر باشد.

مقدمه‌ها پشتوانه‌های استدلالی متن کتاب‌اند. نگارنده برای جزء و کل متن، دلیل و تحلیلی در مقدمه دارد و رعایت اصول، روشها، مراحل و چهارچوبهای مندرج در مقدمه‌ها را بر خویش فرض کرده است. اما از سوی دیگر با اقرار بر جایز الخطا بودن و مشکلات کار، رهین منت صاحب‌نظرانی خواهد بود که نخست با بررسی مقدمه‌ها، کاستیها یا تناقضهایی را اگر یافتند گوشزد فرمایند و سپس با مطالعه متن، عدم تطابق احتمالی آن را با اصول، ضوابط و حدود مقدمه‌ها تذکر دهند.

این نسخه از تصحیح و توضیح دیوان حافظ در مدت زمانی کوتاه پس از چاپ (در زمستان ۱۳۷۲) کمیاب شد اما به خاطر مشکلاتی غیرمرتبط با این کتاب، طبع دوم آن تا این زمان به تعویق افتاد. در این مدت، مقدمه اثر در یکی از دانشگاهها مبنای تدریس روش علمی تصحیح دیوان حافظ قرار گرفت و از میان حافظ پژوهان و اهل ادب، آنها که مطالعه‌ای در مقدمه و مروری در متن داشتند، با الفاظی تحسین‌آمیز از این پژوهش سخن راندند.

چند تصحیح از دیوان حافظ نیز در این فاصله (از آغاز سال ۱۳۷۳ به این سو) به بازار آمد که همگی از روشهایی پیروی می‌کردند که نقد آنها در این کتاب آمده است. به هر حال هر دانشدوست بیطرف می‌تواند با مطالعه و مقایسه مباحث، روشها و استدلالها در تصحیحهای گوناگون، خود به قضاوت درست بنشیند.

امید است این اثر - هر چند ناچیز - راهگشای پویندگان باشد و خدمتی به فرهنگ و ادب این مرز و بوم به‌شمار آید.

و ما توفیقی الأبالله، علیه توکلت و الیه انیب

س.ع.م. رفیعی

تهران - ۲۰ آبان ۱۳۷۶ = ۱۰ رجب ۱۴۱۸

(روز میلاد فرخنده امام محمدتقی علیه‌السلام)

مقدمه اول

تصحیح دیوان حافظ

باد باد آن که به اصلاح شما می‌شدراست
نظم هر گوهر ناسفته که حافظ را بود

«حافظ»

پیشگفتار

از آن زمان که کودکی خود را به یاد می‌آورم، در محفل کوچک خانواده اغلب سخن از حافظ و دیوان او به میان می‌آمد و به رسم ایرانیان تقاللی از دیوان وی زده می‌شد. آن دیوان مبنای «حافظ خوانی» و «حفظ حافظ» در طی یکی-دو نسل پیش از این نیز بود و سروده‌های آن گاه و بیگاه بر زبان بزرگان خانواده جاری می‌شد. پس از آن که خواندن را آموختم، توانستم نام «قدسی» را در برگهای آغازین کتاب بیابم. این نسخه از دیوان حافظ سازگاری بیشتری با مذاق ایرانیان اهل ذوق دارد. سالها بعد نیز که فیض درک محضر برخی استادان که بهره‌ای از عرفان، ادب و هنر داشتند نصیب شد کمابیش همان شنیده‌های کودکی تکرار می‌شد و با وجد و حال جوانی به هم می‌آمیخت. بدین ترتیب روایت‌هایی آن‌گونه از غزل‌های حافظ، با بهترین و شیرین‌ترین سالیان عمر و دوست‌داشتنی‌ترین خاطرات از محبوبترین یاران و نزدیکان به یکدیگر پیوند می‌خورد و آنچنان در تن و جان می‌تنید که گویی جدایی آنها با جدایی روح از جسم قرین است. در برابر چنین ریشه‌های عمیق در حافظه، ذوق و خاطره، قرائتی دیگرگون، خشک، بیروح و به دور از جذابیت لازم می‌نمود.

گذشت تا این که نگارنده را مجالی پیش آمد تا شرحی بر غزل‌های حافظ بنویسد. تردید نبود که حقیقتی به نام اختلاف نسخه‌ها وجود دارد. از سوی دیگر چگونه می‌شد واژه یا سروده‌ای از دیوان حافظ را بدون این اطمینان نسبی که واقعاً از حافظ است شرح داد. اینجا دیگر به جای آن که میدان ذوق، سلیقه و خاطرات شخصی باشد، حوزه علم و تحقیق بود و

نخستین گام، ترک علایق، گرایشها و پیشداوریها را می‌طلبید تا جمال حقیقت رخ نماید، گرچه به اظهار تردید یا انکار قرائتهایی منجر شود که ریشه‌ای عمیق در دل و ذهن یافته‌اند.

براین اساس در برخی نسخه‌های دیوان حافظ، مقدمه‌های مصححان دیوان، روشهای بررسی قرائات گوناگون و تجربه‌های پیشینیان در زمینه تصحیح بررسی جدی به عمل آمد، نقاط قوت و ضعف هریک استخراج شد، اصول و ضوابط مورد قبول فراهم آمد، نکات و یافته‌هایی تازه بر آن افزوده گشت، و به همراه استدلالهای لازم به صورت روش تصحیح دیوان حافظ تدوین گردید و مبنای پژوهش قرار گرفت.

آنچه در پی می‌آید نتیجه این بررسی به صورت ارائه اصول، ضوابط و مراحل است که بتواند محقق را به سخن حافظ نزدیکتر سازد. این روش در تصحیح حاضر از سروده‌های حافظ به کار رفته و بستری برای آزمون آن بوده است.

۱. تعریف و هدف تصحیح

پیرامون روش تصحیح، شرایط مصحح و هدف از تصحیح بسیار گفته و نوشته‌اند. درباره تصحیح دیوان حافظ که محل بررسی ماست می‌توان گفت: تصحیح دیوان، کوششی برای دستیابی به سخن شاعر است و هدف آن، ارائه متنی که بیشترین شباهت ممکن را با سروده وی داشته باشد.

براین اساس، مصحح امانتداری است که سخن را از ورای قرون و اعصار با کاوش خویش می‌یابد، هرگونه سهویا تحریف را در این راه شناسایی و بر ملا می‌کند و سروده شاعر را — آن گونه که شاعر سروده است — به آیندگان می‌رساند. بنابراین هرگونه تصرف، تغییر و اعمال ذوق و نظر شخصی در متن — گرچه سخن شاعر را بهبود بخشد — نوعی عدم رعایت امانت و عدول از اصول تصحیح علمی است. در اینجا مصحح چونان فرشته عدالت، چشم بر همه سلاقی، علایق و دقایق می‌بندد و کارش با این نیست که «چه چیز بهتر است»، بلکه در پی آن است که «چه چیز از حافظ است.»

بدین منظور، شناسایی، گردآوری و بررسی نسخه‌های کهن دیوان حافظ و تشخیص موارد اختلاف آنها ضروری است. اما همه اینها تنها مقدمات تصحیح است نه خود تصحیح. عمل تصحیح زمانی انجام می‌شود که پژوهشگر بر مسند داوری و گزینش می‌نشیند. اینجاست که اصول و قواعدی مورد پذیرش و باور مصحح، نمایانگر راه اوست.

علاوه بر مشکلاتی که در راه تحقیق متون و به ویژه دیوان حافظ وجود دارد، فرضها و باورهای اولیه‌ای در ذهن مردم و بسیاری حافظ پژوهان است که دشواری دستیابی به سخن شاعر را بیشتر می‌کند و ناخواسته بر تحقیقات اثر می‌گذارد و تصحیح علمی را از رسیدن به هدف خود مانع می‌شود.

۲. برخی موانع تصحیح علمی دیوان حافظ

یکی از موانع بازدارندهٔ مصحح دیوان حافظ، پیشداوریه‌ها و ذهنیات وی در مورد حافظ، شعر، زبان و ادبیات زمان او و نیز اطلاعات ادبی امروزی ما از عصر شاعر است. با توجه به این که بسیاری از این موانع، امروزه نیز مورد ابتلای حافظ پژوهان است لازم می‌نماید که بررسی مختصری در این باره انجام شود و بر این اساس اقسام تصحیح مورد نقد قرار گیرد:

۲-۱. حافظ و بهترینها

در بررسی ابیات حافظ در نسخه‌های گوناگون، بسا مشاهده می‌شود که نسخه‌های قدیمتر که گاه تعداد قابل ملاحظه‌ای را نیز دارند نمونه‌ای را ارائه می‌نمایند که نسبت به نسخه‌های بعدی از دقت، ظرافت و ذوق ادبی کمتری برخوردار است. چه بسا محقق با این پیشداوری که «حافظ همواره سراینده بهترینهاست»، از ضبط نسخه‌های اکثر و اقدم چشم پوشد و ضبط مشهور و زیباتر را برگزیند.

نه حافظ و نه هیچ شاعر دیگر مدعی این اند که آنچه از زبان، قلم و ذهن آنها تراویده است نیاز به اصلاح و بهبود ندارد. رسم شاعران بزرگ بر این بوده است که در صورت مجال، اشعار خود را گاه بارها واری و اصلاح می‌کرده‌اند. حتی همان نسخه‌های اصلاح شدهٔ شاعر را نیز به یقین نمی‌توان گفت که حرف آخر و قول فصل است. به هر حال، بسیار طبیعی است که حافظ یا مجال اصلاح برخی غزل‌های خود را نیافته یا اگر یافته است ذهن وی بیش از آنچه از وی مانده، یاری نکرده است. از سوی دیگر همهٔ غزل‌های حافظ آنها نیستند که شهرت و علو مقام شاعر به خاطر آنهاست. تنها حدود نیمی از دیوان حافظ را غزلیات برجسته وی تشکیل می‌دهند که در میان همانها نیز بعید نیست کلمات، ترکیبها و ابیاتی اصلاح پذیر یافت شوند. بنابراین حفظ امانت ایجاب می‌کند که سرودهٔ شاعر نقل گردد نه مورد تغییر یافته. مثلاً در غزل ۲۱ (با مطلع «مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست...»)، مصراع دوم بیت نخست در ۴ نسخه مورد بررسی ما در نیمه اول قرن نهم که ۳ نسخه آن قدیمترین نسخ دارای این غزل اند چنین است: «که به پیمان شکنی شهره شدم روز الست». در نسخه‌های بعد، «پیمان شکنی» به «پیمانہ کشی» تبدیل شده است. از این نمونه‌ها فراوان است و در جای جای این مقدمه از آن سخن گفته‌ایم. نمونهٔ بی‌تردید و غیرقابل انکار اشکال در سرودهٔ حافظ را در مصراع دوم مطلع غزل ۲ (... بین تفاوت ره کز کجاست تا به کجا) می‌توان یافت که با «خراب کجا، رباب کجا، ناب کجا...» سازگار نیست.

به‌طور کلی به‌عنوان یک اصل می‌توان گفت که تحریفگران دیوان حافظ اغلب، موارد

ضعیف را به موارد قویتر و زیبا را به زیباتر تبدیل می‌ساخته‌اند نه عکس آن (نیز در این باره به بندهای ۴-۳۴ تا ۴-۴۰ از همین مقدمه مراجعه فرمایید).

از سوی دیگر آن که یکی از مبانی تصحیح خویش را این گزاره قرار می‌دهد که «حافظ همواره سراینده بهترینهاست»، خود گرفتار دوری باطل است زیرا تحقیق در صحت و سقم این گزاره زمانی ممکن خواهد شد که همه سروده‌های حافظ — همان‌گونه که سروده حافظ است — در دست باشد. این امر مستلزم آن است که دیوان شاعر ما به‌طور دقیق تصحیح گردد. برای تصحیح دیوان حافظ نیز به گفته این تصحیحگر، یکی از مبانی همین گزاره است که «حافظ همواره سراینده بهترینهاست».

با توجه به آنچه ارائه گردید، حتی اگر نمونه‌ای از اشعار اصلاحپذیر حافظ، در واقع وجود نداشته باشد، باز این پیشداوری ادعایی بدون دلیل، و مانع تحقیق خواهد بود. به‌طور کلی داوری درباره سروده‌های حافظ، قبل از بررسی اشعار او امکانپذیر نیست و این امر منوط به تصحیح دیوان اوست. در این صورت پیشدوریهای بدین‌گونه، مغالطه‌ای در امر تصحیح به‌شمار می‌روند.

۲-۲. حافظ و سهو و خطا

احتمال خطای انسانی غیرمعصوم را به‌ظاهر امری بدیهی باید دانست، اما گفتنی است که بسیاری مصححان دیوان حافظ مواردی از اشعار وی را به‌خاطر این که اشتباه است تغییر داده و در نسخه خویش صورت صحیح آن را نوشته‌اند.

اشتباه از اینجا ناشی می‌شود که گاه بین ویرایش شعر در زمان حیات و حضور شاعر و تصحیح دیوان پس از مرگ او تفاوت گذارده نمی‌شود. اگر حافظ زنده می‌بود و شعرش را نزد ویراستاری می‌برد، وی می‌توانست با صلاحدید شاعر در شعر دست ببرد و آن را اصلاح نماید و تغییر دهد؛ اما مصحح — که وظیفه اصلی وی تحقیق در اصالت و صحت انتساب سروده به سراینده است — تنها باید سخن شاعر را حتی اگر سراینده مرتکب اشتباهی شده است به همان‌گونه نقل کند. نهایت این که وی می‌تواند در حاشیه، نظر خود را مبنی بر اشتباه شاعر قید نماید.

خطا نیز بر دوگونه است: خطای شخصی حافظ و خطای قلمی او. به این دوگونه، خطای نخستین کاتب دیوان نیز افزوده می‌شود که پاره‌ای اشتباههای دست‌نویست از اوست و به نسخه‌های دیگر وارد شده است.

درباره وقوع این سه‌گونه اشتباه و سهو در بندهای ۴-۲۷ تا ۴-۳۰ این مقدمه و بند ۴-۱ از مقدمه دوم سخن گفته‌ایم. در اینجا هدف این است که امکان چنین امری را از حافظ و قلم او یا نخستین نسخه دیوان نفی نکنیم و فرض خلاف آن را یکی از موانع تصحیح علمی دیوان

حافظ بدانیم گرچه مصداقی خارجی برای خطا وجود نداشته باشد. نمونه‌ای از این خطا یا سهو کهن را که حافظ‌شناسان از آن آگاه‌اند در زیر می‌آوریم:

بیت ۴ غزل ۲۲۰ (با مطلع «گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود...») در همه نسخه‌های قدیم که قدیمترین نسخه نیز در میان آنهاست - جز ۲ نسخه - به صورت «اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش - که به تلخیص و حیل دیو مسلمان نشود» آمده است. تعدد و قدمت نسخه‌ها به گونه‌ای است که نمی‌توان پذیرفت کلمه «مسلمان» از حافظ، قلم او یا نخستین کاتب دیوان نباشد. اما از سوی دیگر، تکرار همین کلمه در بیت نخست، عدم ارتباط آن با کلمات دیگر بیت و ارتباط حضرت سلیمان با افسانه اسم اعظم، دیو، انگشتی و غیره نشان می‌دهد که «سلیمان» صحیح است.

همان‌گونه که گفته آمد، وظیفه مصحح این است که رعایت امانت کند، اصل را ذکر نماید و در حاشیه بنویسد که چنین خطایی بر قلم حافظ یا نخستین نویسنده دیوان رفته است.

۲-۳. آگاهی ما از معانی

بررسی متون کهن ادب پارسی، بسیاری را به این نتیجه رسانده است که لغات، اصطلاحات و تعبیری وجود دارد که تاکنون معنی آن برای ما روشن نشده است. گاه محقق به نقطه‌ای می‌رسد که برای یک معنی هیچ‌یک از کتب لغت را راهگشای خود نمی‌بیند.

با این آگاهی، اگر ابتدائاً دیوان حافظ را مستثنا از این امر بدانیم ادعایی بدون دلیل مطرح ساخته‌ایم که تحقیق، موارد نقض آن را نشان می‌دهد. بنابراین نمی‌توان به صرف این که معنی درستی از واژه یا عبارتی نمی‌یابیم، نسخه‌های اکثر و اقدام را رها سازیم و دیگر نسخه‌ها را برگزینیم. وظیفه هر مصحح امین در این مورد، نقل همان مورد بدون هیچ‌گونه دخل و تصرف است. اقرار بر این امر که عدم فهم آن معنی «گناه بخت پریشان و دست کوتاه ماست» ما را به تکاپوی بیشتر وامی‌دارد و وظیفه حل این مشکل را به آینده و آیندگان می‌سپارد.

در غزل ۲۰۰ (با مطلع «یاد باد آن که نهانت نظری با ما بود...»)، بیت ۷ چنین است: «یاد باد آن که مه من چو گله برستی - در رکابش مه نو پیک جهان پیمان بود». تاکنون معنی «کلاه برستی» معلوم نشده است. پشتوانه این عبارت حداقل ۶ نسخه از قدیمترین نسخه‌های حافظ در نیمه اول قرن نهم است. که در نسخه‌های جدیدتر به خاطر عدم فهم درست، «کمر برستی» را جایگزین ساخته‌اند.

این پشتوانه قوی جای تردید در انتساب آن به حافظ نمی‌گذارد و امانت، حکم می‌کند که بدون هیچ‌گونه تصرف آن را نقل نماییم و به نارسایی اطلاعات خویش حکم کنیم. به همین نحو رد کردن قرائتی به صرف این که در دیوان حافظ و دیگر متون ادب پارسی

«نیامده است» صحیح نیست.^۱ وظیفه فرهنگ‌نویسان نیز این است که از گفته‌های مردم و نوشته‌های متون بهره گیرند و به‌گنجینه لغات خود بیفزایند نه این کار به‌عکس شود و محققان متون به‌خاطر نیافتن واژه یا ترکیبی در لغتنامه، از آن دست بردارند.

اما به‌عکس آنچه بسیاری می‌انگارند، تحریف‌گران — اغلب — موارد نامأنوس، غریب، دشوار یا نامفهوم را به‌مأنوس، آسان و مفهوم تبدیل می‌سازند نه عکس آن. بنابراین، قرائتی را که مایه دشواری و ابهام است در صورت وجود دلایل انتساب، باید دارای اصالت بیشتری دانست تا آنچه را که پسند خاطر ماست.

در این زمینه به بندهای ۴-۲۶ تا ۴-۴۰ همین مقدمه و مثالهای آنها مراجعه فرمایید. با توجه به این امر، غریب، ناشناس، نامأنوس و نامفهوم بودن قرائتی که پشتوانه‌هایی قوی در نسخه‌های کهن دارد نمی‌تواند به‌خاطر نداشتن نمونه‌ای مشابه، از دایره انتساب به‌حافظ خارج شود. این مورد نیز از ابهامهایی است که آینده و آیندگان (احتمالاً) آن را روشن خواهند ساخت.

۲-۴. تکرار تخلص

نادر بودن تکرار تخلص در ادبیات فارسی این ذهنیت را از دیرزمان برای بسیاری مصححان و کاتبان فراهم آورده است که تخلص نباید عیناً تکرار گردد. مواردی چند مشاهده می‌شود که کلمه «حافظ» که مورد دیگری از آن نیز در غزل بوده است به «زاهد» یا «صوفی» تغییر یافته است.

تکرار تخلص ممکن است به دو صورت رخ نماید. شکل اول این که تخلص، علاوه بر آخر، در اول یا وسط غزل نیز بیاید. مورد نخست در ادبیات فارسی سابقه دارد (غزل سعدی با مطلع «سعدی اینک به‌قدم رفت و به سر باز آمد...»). قدیمیترین نسخه‌های حافظ نیز غزل ۱۶۵ با مطلع «حافظ خلوت‌نشین دوش به‌میخانه شد...» را به‌همین صورت دارند. بعدها به‌خاطر همین ذهنیت نادرست کلمه «حافظ» به «زاهد» تغییر یافته است. حتی اگر شاهدهی نیز در این باره نمی‌یافتیم باز نفی تکرار تخلص در سروده‌های حافظ، به‌عنوان ذهنیتی نخستین قابل قبول نبود زیرا نداشتن شاهد بر چیزی دلیل نبودن آن نیست. به‌علاوه، تعدد نسخ پشتیبان این امر خود، گواهی بر خویش است. از آن گذشته، اگر هدف، انتساب سخنی به‌حافظ باشد، لزومی به ارائه شاهد از خارج نیست. مگر هر سخن باید از گذشته شاهدهی ارائه نماید؟

۱. نکته‌ای در اینجا حائز اهمیت بسیار به‌ویژه در زمینه فرهنگ‌نویسی است و آن این که اگر کاتب یا کاتبانی — اگرچه به‌ذوق، سلیقه و تحریف خویش — واژه، ترکیب یا عبارتی را بنویسند، دلیل وجود و شیوع آن در زبان است. بنابراین حتی موارد این‌چنینی اختلاف نسخه‌ها و تحریفهایی آگاهانه از این قبیل نیز از نظر ادبی سرمایه‌اند و جزو متون ادب پارسی یا هر زبان دیگر به‌شمار می‌آیند و باید به‌لغتنامه‌ها منتقل شوند.

در این صورت سخن تازه از کجا در ادبیات راه می‌یابد؟

صورت دیگر تکرار تخلص آن است که هر دو در انتهای غزل باشند. در این صورت ممکن است شاهی در ادبیات فارسی برای آن یافت نشود. با توجه به آنچه گفته شد مشکلی از این نظر وجود ندارد. تنها تحقیق در وقوع این امر در دیوان حافظ باقی می‌ماند.

در برخی غزلیات با توجه به قدیمیترین نسخه‌ها ملاحظه می‌شود که ۲ و حتی ۳ بیت دارای تخلص شاعر در نسخه‌ها پراکنده است. حتی برخی نسخ یکی را تبدیل به «صوفی» یا «زاهد» کرده‌اند تا تکرار تخلص پدید نیاید. تعدد این ابیات چنان است که نمی‌توان در انتساب هیچ‌یک به حافظ تردید روا داشت. آنچه قابل تردید است این است که آیا همه اینها یکجا در غزلی قرار داده می‌شده‌اند یا شاعر هر یک را به‌عنوان نسخه بدلی برای دیگری به مناسبت‌های گوناگون سروده و از آنها جداگانه استفاده کرده است. غزل ۲۲۴ بامطلع «رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید...» مثال مناسبی برای تکرار ۳ تخلص است.

تحقیق در یکجا یا علی‌البدل بودن ۳ تخلص، پس از ارائه روش تحقیق روشن خواهد شد (بند ۴-۲۶ همین مقدمه) اما آنچه در اینجا هدف است دور کردن این پیشداوری و مانع ذهنی تحقیق و تصحیح دیوان حافظ یعنی نفی تکرار تخلص قبل از تحقیق در وقوع یا عدم وقوع آن است.

نمونه‌های گوناگونی از تکرار تخلص در اشعار حافظ را در بند ۴-۴۱ همین مقدمه ملاحظه فرمایید.

۲-۵. نسخه بدلها و اصلاحات حافظ

امروزه مسلم است که حافظ، خود به تدوین دیوان خویش همت نگماشته است و پس از وفات وی اوراق اشعار وی فراهم آمده و در یک مجموعه قرار داده شده است. از سوی دیگر گاه یافت می‌شود قرائتهایی از یک واژه، بیت یا مصراع که انتساب همه آنها را به حافظ می‌توان پذیرفت. این امر ناشی از چند پدیده می‌تواند باشد:

۱) حافظ همچون برخی شاعران، در مواردی ۲ وجه از یک واژه، مصراع یا بیت را می‌نگاشته است بدون این که ترجیحی برای هیچ‌یک قائل شود، بدین خاطر که هر دو از جنبه‌ای دارای لطف بوده‌اند.

۲) حافظ مدتی پس از سرودن غزلی و شیوع آن در میان دوستان و آشنایان و افراد دورتر، یا پس از مدتی که دست‌نوشته از آن غزل را در اختیار دوستی قرار داده است، به خاطر مسائل ادبی یا تغییر اوضاع سیاسی و اجتماعی در همان غزل دست می‌برده و تغییراتی را در آن ایجاد می‌کرده است. در نتیجه دو قرائت باقی می‌ماند که هر دو از حافظ‌اند بدون آن که بتوان در انتساب هیچ‌یک تردید روا داشت.

۳) حافظ آنها یا برخی ابیات غزلی را به مناسبت مجلس، مکان، زمان و افراد تغییر می داده است تا نیازی به سرودن غزلی تازه نباشد.

۴) حافظ ۲ غزل با وزن و قافیه مشابه سروده است و بعدها گمان کرده اند یک غزل است. و به عکس، یک غزل را از بس طولانی شده و دارای تخلصهای متعدد بوده است پنداشته اند دوغزل است.

با توجه به آنچه گفته آمد، مصحح دیوان حافظ، در آغاز راه نباید انتظار این را داشته باشد که همواره تنها یک قرائت را به عنوان اصل بپذیرد و دیگر قرائتها را رد کند. درباره وقوع این امور در دیوان حافظ به بند ۴-۲۶ مراجعه فرمایید.

۶-۲. اسلوب حافظ

حقیقتی است که شاعران بزرگ، صاحب سبک اند و این سبک دارای مشخصات و مختصات است که اغلب شعر آنان را از سروده دیگران متمایز می سازد. در این اختلافی نیست. مهم این است که نباید از این اصل چنین استنباطی داشت که سروده یک شاعر همواره به یک سبک و سیاق است. چنین باوری علاوه بر این که نتیجه ای غیرمنطقی و غلط از اصل فوق است به عنوان پیشداوری برای بررسی اشعار حافظ می تواند منشأ اشتباهها و قضاوتهای نادرست شود، گرچه این تغییر اسلوب نمونه ای عینی در دیوان حافظ نداشته باشد.

به واقع چه تضمینی وجود دارد که یک شاعر در دوره ای خاص از زندگی خویش یا بسته به احوال، شرایط، زمان، مکان، مخاطبان و غیره شعری به سبک و سیاقی غیر از بقیه اشعار خود نسراید؟

تا همین چند دهه پیش که تا به این اندازه نسخه های نزدیک به زمان حافظ در دست نبود، برخی از اهل ادب باور نمی کردند که اثری مانند غزل ۹۵ (با مطلع «دل من در هوای روی فرخ...»)) در ۸ نسخه از قدیمیترین نسخه های حافظ در نیمه اول قرن نهم موجود باشد به گونه ای که نتوان در انتساب آن به وی تردید ورزید. (برخی نیز چنین می پنداشتند که این غزل برای پرکردن جای قافیۀ «خ» در دیوان حافظ به این دیوان ملحق شده است.)

غزل ۱۶۸ (با مطلع «عشق تو نهال حیرت آمد...»)) را شاید به راحتی بتوان به نور علیشاه اصفهانی نسبت داد ولی در حداقل ۹ نسخه از کهنترین نسخه های حافظ در نیمه اول قرن نهم موجود است.

برای اطلاع بیشتر درباره وقوع این امر در دیوان حافظ به بند ۴-۴۲ از همین مقدمه مراجعه فرمایید.

باتوجه به آنچه گفته شد توقع یکنواختی اشعار و کنار نهادن شعری به صرف عدم هماهنگی با اسلوب حافظ از پیشداوریهای است که می تواند محقق را از رسیدن به حقیقت بازدارد.

۳. انواع تصحیح و نقد آنها

با توجه به تعریفی که از تصحیح آمد، ممکن است از عنوان «انواع تصحیح» چنین استنباط شود که مقصود، انواع بررسیهایی است که در دیوان حافظ انجام شده و تعریف تصحیح بر آنها صادق است. اما منظور ما در اینجا بررسی روشهای گزینش شعری از دیوان حافظ در میان دیگر قرائتهای آن است به گونه ای که رسم است عنوان تصحیح را به آن بدهند؛ گرچه در واقع، اطلاق تصحیح بر آنها با توجه به تعریف تصحیح و دلایلی که ارائه خواهیم نمود نادرست باشد.

نکته مشترک بین کلیه تصحیلهایی از دیوان حافظ که گزینش قرائتهای آنها براساس اکثر و اقدم نسخه های گزیده و با حداقل دخالت مصحح — آن هم با رعایت اصول و ضوابطی — نیست، قیاسی منطقی است که از جهاتی متعدد دارای اشکال است. اصل مدعا را بدین صورت می توان تقریر کرد:

(۱) این قرائت بهترین است؛

پس

(*) این قرائت از حافظ است.

با این مدعا نظر چنین است که این گونه تصحیلهای راهی برای وصول به صحت انتساب قلمداد شوند و درحقیقت، «تصحیح» به شمار آیند.

این مدعا قابل اثبات نیست، مگر این که (۱) و گزاره هایی که در کنار نهادن آنها (۱) را به (*) می رساند (صغراها و کبرایا) راست باشند. شیوه رسیدن از (۱) به (*) چنین است:

(۱) این قرائت بهترین است. (صغرای ۱)

(۲) هر قرائتی که بهترین است، در زمان حافظ (نیز) بهترین است. (کبرای ۱)
از (۱) و (۲) نتیجه می شود:

(۳) این قرائت در زمان حافظ (نیز) بهترین است. (نتیجه ۱/صغرای ۲)

این گزاره به عنوان صغرا با گزاره

(۴) هر قرائتی که در زمان حافظ بهترین است، از حافظ است. (کبرای ۲)

(عبارتی دیگر از: حافظ همواره بهترین را می سروده است.)

ترکیب می شود و نتیجه می دهد:

(*) این قرائت از حافظ است. (نتیجه ۲)

حال به بررسی گزاره های (۱) تا (*) می پردازیم:

گزاره (۱) نتیجه گزاره های زیر است:

(آ) این قرائت به تشخیص من (یا صاحب نظران معاصر یا گذشته) بهترین است.

(ب) هر قرائتی که به تشخیص من (یا صاحب نظران معاصر یا گذشته) بهترین است، (در واقع)

بهترین است.

گزاره (آ) با فرض راستگو بودن گوینده، راست است گرچه ممکن است درآینده، نظر گوینده یا دیگر صاحبنظران تغییر یابد. علاوه بر این معلوم نیست نظر گوینده و دیگر صاحبنظران یکسان باشد. به عبارت دیگر از کجا معلوم که دیگر صاحبنظران نیز با گوینده همسخن باشند. در هر حال با فرض راست بودن (آ)، (ب) قابل تأمل است. آیا این ادعا را حتی صاحبنظران به راحتی می‌توانند داشته باشند؟ در مواردی نادر ممکن است عالمی ادیب ادعا کند که تشخیص وی عین واقع است.

بنابراین راستی (۱) به راحتی حاصل نمی‌شود.

راستی (۲) مستلزم اثبات این ادعاست که: زمان ما و زمان حافظ از نظر بهترینها هیچ تفاوتی نکرده است؛ یا این ادعا که: بهترینها (و تشخیص آنها) وابسته به زمان و مکان و... نیستند. یا این که: ما بهترینهای زمان حافظ را می‌توانیم تشخیص دهیم.

گزاره اخیر مستلزم این ادعاست که: ما بر واژه‌ها، اصطلاحات، تعابیر، ترکیبها، ذوق و سلیقه و دانشهای زمان حافظ و شخص او تسلط داریم و می‌توانیم بهترین را تشخیص دهیم. به عبارت دیگر: نظر ما (به واقع) می‌تواند بهترین وجه ممکن زمان حافظ را تشخیص دهد. بدون شک هیچ یک از این صورتها به ویژه با توجه به آنچه در ۲-۳ گفته شد مورد ادعای اهل فضل نیست.

گزاره (۴) نیز با توجه به بندهای ۱-۲، ۲-۲ و ۵-۲ همین مقدمه اگر مردود نباشد قابل

اثبات نیست.

بنابراین با اشکال در گزاره‌های (۱) و (۲)، گزاره (۳) دارای اشکال است و با اشکال در (۳) و عدم صحت (۴)، گزاره (۵) صحیح نیست. در حقیقت با بحثهایی در مورد زیبایی، مناسبت با دیگر واژه‌ها، تأییدهای ادبی، مناسبت با اسلوب حافظ و... نمی‌توان به سخن شاعر راه یافت. به عبارت دیگر این گونه مباحث را — اگر هم با دلایلی قوی همراه باشند — باید از مقوله «حافظ بهتر بود چگونه بگوید»، «اگر حافظ امروز بود چگونه می‌گفت»، «اگر حافظ می‌خواست بررسیهایی نهایی در اشعار خود انجام دهد چه می‌سرود» و «اگر من جای حافظ بودم چه می‌گفتم» به شمار آورد نه از مقوله «حافظ چه گفته است». در حقیقت این گونه فعالیتهای ذهنی در حوزه «تصحیح» شعر حافظ نمی‌گنجند.

تصحیحهایی که براساس شرح و توضیح متن و تناسب آنها انجام می‌گیرند دارای اشکال منطقی دیگری نیز هستند. توضیح این که شرح، در مرحله‌ای بعد از تصحیح قرار دارد؛ بدین صورت که نخست باید متن تصحیح شده وجود داشته باشد و سپس شرح بر آن انجام گیرد؛ درحقیقت، تصحیح مقدمه شرح و توضیح است. اما در این روش شرح و توضیح، مقدمه و وسیله تصحیح قرار می‌گیرد و این مستلزم دور است.

(البته چنین نیست که این گونه بررسیها، هیچ گونه جایگاهی در سیر تصحیح علمی

دیوان حافظ نداشته باشند، بلکه ندرتاً سهم کوچکی را در شرایط و جایگاهی خاص و از سر ناچاری در مراحل نهایی به خویش اختصاص می‌دهند که در بند ۴-۷ همین مقدمه از آن سخن رفته است و به خاطر آن جایگاه، مشمول اشکالهای منطقی نمی‌گردند. برای شناخت آن جایگاه باید حتماً مراحل قبلی مطالعه و اجرا شوند.)

با توجه به آنچه گفته شد، بررسی و نقد انواع تصحیح آسانتر خواهد بود:

۳-۱. تصحیح ذوقی یا تصحیح آزاد

در این نوع تصحیح، مصحح نسخه‌های مختلف را (با یا بدون روشی انتقادی و منطقی برای گزینش آنها از میان نسخه‌های بی‌شمار) در کنار یکدیگر می‌نهد و از میان قرائتهای گوناگون، آن‌را که ذوق، میل، نظر و سلیقه وی می‌پسندد برمی‌گزیند. حتی ممکن است مصحح دارای تخصص، اطلاعات و ذوق کافی در زمینه مربوط باشد ولی ملاک در گزینش، شخص مصحح و شتم اوست و اصول و ضوابطی برای انتخاب، مدنظر نبوده است. گاه مصحح حتی واژه‌ها یا عباراتی را نیز که در هیچ‌یک از نسخه‌ها یافت نمی‌شود ارائه می‌نماید و تقبیدی به‌مستند بودن گفته خویش ندارد.

نتیجه این‌گونه تصحیح، ارائه ضبطهای بهتر و مانوستر و در بسیاری موارد، افزایش قرائتی به قرائتهای بسیار دیگر است. از قرن نهم تا سیزدهم، کاتبان و فاضلان همواره این‌گونه تصحیح را به کار می‌برده‌اند.^۱ رگه‌هایی از این روش، گاه در تصحیحهای نوین و در بین حافظ پژوهان عصر ما هنوز به چشم می‌خورد.

با توجه به آنچه تا بدینجا درباره «تصحیح» گفته شد، این نوع تصحیح چه از سوی ادیبی فرزانه باشد چه از سوی شاعری بزرگ چنانچه در هر مقدار از دیوان حافظ — حتی یک حرف — صورت پذیرد، به همان اندازه در تعریف و هدف تصحیح نمی‌گنجد و دلیلی بر انتساب آن قرائت به حافظ نیست.

این تصحیح از آنجا که براساس دیدگاه مصحح نسبت به سروده‌های حافظ سامان می‌یابد، در صورت دقت در این زمینه، با تصحیح بسامدی (بند ۳-۶ همین مقدمه) پهلو می‌زند و احکامی را داراست که در بند مربوط به تصحیح بسامدی از آن سخن گفته ایم.

۳-۲. تصحیح بر مبنای نسخه اساس

اگر نسخه‌ای معتبر و بدون غلطهای عمدی و سهوی کاتبان وجود داشته باشد، تصحیح براساس آن نسخه که اصیلترین و صحیحترین نسخه‌هاست صورت می‌گیرد. در این صورت، به‌دیگر

۱. نجیب مایل هروی، نقد و تصحیح متون، ص ۲۸۲.

قرائتهایی که با متن تطبیق ندارند اعتنا نمی‌شود گرچه قرائتهای متن ضعیف یا غیرمشهور باشند.

این روش نشانگر صحت انتساب می‌تواند باشد و از اعتبار لازم برخوردار است. در حقیقت، اعتبار نسخه اساس به قدری است که به‌تنهایی کفایت از انتساب می‌کند؛ دیگر نسخه‌ها تنها نمایانگر نسخه بدل اند.

از آنجا که برای دیوان حافظ چنین نسخه‌ای موجود نیست، این نوع تصحیح منتفی است و نیازی به توضیح بیشتر در این باره نیست.^۱

۳-۳. تصحیح قیاسی

اگر تنها نسخه موجود یک اثر، نسخه‌ای غیرمعتبر و دارای غلط و عدم صحت کامل باشد، چاره‌ای جز آن نیست که مصحح برای تصحیح هر ضبط مغلوط، با اتکا بر قریحه نکته‌سنجی و جست‌وجو در آثار مکتوب عصر مؤلف، سبک و سیاق وی، تأییدهای ادبی واژگانی، صحت و تناسب موضوع و دیگر شواهد - حتی از نسخه‌های چاپی یا خطی جدید - نسخه مغلوط را تصحیح کند.

با توجه به آنچه درباره تصحیح گفته شد، آنچه به دست می‌آید لزوماً صحت انتساب را به همراه ندارد ولی چاره‌ای جز تمسک بدان نیست.

از آن رو که در مورد دیوان حافظ، نسخه‌های قابل توجهی نزدیک به زمان وی باقی مانده است، تصحیح قیاسی - که براساس یگانه نسخه مغلوط و غیرمعتبر انجام می‌گیرد - در این دیوان منتفی است.

لازم به ذکر است که اغلب، تصحیح قیاسی را با تصحیح التقاطی - که بعد از این خواهد آمد - اشتباه می‌کنند و برای هر دو نام تصحیح قیاسی به کار می‌برند. در همین جا لازم است بیان شود که وجه افتراق تصحیح قیاسی و تصحیح التقاطی در این است که در تصحیح قیاسی، تنها یک نسخه غیرمعتبر موجود است و در تصحیح التقاطی چند نسخه مغلوط و غیرمضبوط. جز این مورد، احکام مشابهی بر هر دو صادق است. برای اطلاع بیشتر به تصحیح التقاطی (۳-۴) مراجعه فرمایید.

۳-۴. تصحیح التقاطی

هرگاه نسخه‌های موجود، متعدد بوده، لیکن هیچ یک بدان گونه نباشند که بتوان آنها را نسخه اساس قرارداد، گاه تصحیح التقاطی انجام می‌شود. در تصحیح التقاطی، محقق از میان

۱. برای اطلاع بیشتر در مورد این گونه تصحیح، ر.ک: همان مأخذ، ص ۲۷۷.

قرائتهای مستند یا نسخه بدلهای با توجه به موارد زیر به صورت مستدل قرائتی را برمی‌گزینند یا قرائتی را ارائه می‌دهند:

— تأییدهای ادبی (واژه‌شناسی، علوم ادبی، زبان عصر حافظ، صحت و تناسب معنی و موضوع).

— شواهد دیگر در دیوان حافظ.

— سبک و سیاق و طرز بیان حافظ و اسلوب شعری وی.

— تناسب با دیگر واژه‌های بیت.

— اصلاحاتی با توجه به وزن و قافیه شعر و املائی کلمات.

— قرائتی دیگر از نسخه‌های جدیدتر.

این روش با این که مستدل است اما عنایتی به تعدد و اقدمیت پشتوانه‌ها ندارد. بنابراین جایگاه واقعی آن هنگامی است که تعداد نسخه‌ها یک باشد یا نسخه‌های متعدد به قدری مغلوط و ناهمگون باشند که نتوان از تعدد و اقدمیت آنها به نتیجه‌ای رسید.

در روند تصحیح علمی، روش التقاطی دارای جایگاهی در آخرین مراحل و دارای کاربردهای ناچیزی است که در بند ۴-۷ از آن بحث شده است.

پس اعتبار این روش در صورت نبودن روشهای بهتر و از سرناچاری است. چه با تمام قوت‌ظاهری استدلال و غیره که در آن نهفته است و با تمام تلاش ذهنی که محقق در آن باید به کار برد، لزوماً «صحت انتساب» از آن استخراج نمی‌شود، بلکه مشمول احکام همان قیاس منطقی است که در بند ۳، بطلان آن روشن گشت.

امروزه برخی از حافظ‌پژوهان بدون عنایت به پشتوانه نسخه‌ها، با استفاده از این روش قرائتی را ترجیح می‌دهند.

چنانچه تصحیح قیاسی و التقاطی تنها به هنگام لزوم و در جایگاه خویش به کار نرود، مایه بسیاری خطاها خواهد شد که برخی از آنها در زیر می‌آیند:

۱) بسیاری موارد در قرائتهایی بحث می‌شود که به هیچ‌وجه انتسابی به شاعر ندارند. اگر گذشتگان بر سر «کشتی شکستگان» و «کشتی نشستگان» در مصراع نخست بیت ۲ از غزل ۵ (با مطلع «دل می رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را...»)) بحث می‌کردند، روش ذوقی را برای گزینش پذیرفته بودند و علاوه بر این تردید داشتند که کدام یک از حافظ است. اما امروزه روشن است که از ۱۱ نسخه مأخذ مرحوم خانلری در نیمه اول قرن نهم هجری که نزدیکترین نسخه‌ها به زمان شاعر هستند، هیچ یک قرائت «کشتی نشستگان» را ندارند.

کاربرد تصحیح قیاسی و التقاطی در دیوان حافظ نوعی اجتهاد در مقابل نص است و اگر گاه مطابق واقع درآید، اتفاقی است.

به نمونه‌ای از خطاهای تصحیح التقاطی توجه فرمایید:

مطلع غزل ۲۳۹ چنین است:

معاشران گره زلف یار باز کنید شبی خوش است و بدین وُصله اش دراز کنید

از ۱۰ نسخه نیمه اول قرن نهم هجری (مأخذ مرحوم خالری) که نزدیکترین نسخه‌ها به زمان حافظ اند، تنها دورترین نسخه از زمان شاعر به جای وُصله، قصه دارد. یک نسخه وصلت و ۲ تای دیگر فُصله را روایت می‌کنند. بقیه دارای وُصله اند. در حقیقت تنها یک نسخه دارای قصه است و بقیه (۹ نسخه) وُصله یا چیزی شبیه به آن را دارند که تأیید قرائت وصله است.

ماجرا را از همین جا می‌توان فهمید: حافظ وُصله را سروده است، ۶ نسخه صحیح نوشته‌اند؛ یکی وُصلت را زیباتر از وُصله یافته و آن‌گونه نوشته است؛ ۲ نسخه دیگر آن را فُصله خوانده یا این را بهتر دیده و چنین نوشته‌اند و سرانجام نسخه آخر براساس اصل تحریف نامأنوس به مأنوس، شبیه‌ترین شکل ممکن مأنوس را بدان داده و قصه نوشته، یا به خاطر کوتاهی لام وسط آن را قصه خوانده و چنین نگاشته است. حرف «و» بعد از «خوش است» نیز سرنوشتی کمابیش مشابه «وصله» دارد. برای اطلاع بیشتر به شماره ۳ بند ۴-۵۰ از همین مقدمه (معلومات تازه) مراجعه فرمایید.

حال که صحت انتساب به شاعر معلوم گشت باید دید معنی چیست. یا معنی مشخص می‌گردد که در این صورت مشکلی نمی‌ماند یا برای معنی به دشواری برمی‌خوریم که نیاز به فعالیت فکری و تحقیق بیشتری است و اگر معنی یافت نشد، به آینده و آیندگان مربوط می‌گردد. لیکن دونفر از حافظ‌پژوهان معاصر به جای پیمودن این مسیر (اول صحت انتساب، بعد تحقیق در معنی) بدون توجه به پشتوانه‌ها دست به استدلالهایی در رد قرائت وُصله زده‌اند از این قبیل: وصله لغتی مهجور است؛ تصور نمی‌رود حتی یک بار در شعر پیش از حافظ به کار رفته باشد؛ حافظ از لغات مهجور و غیرمتداول پرهیز دارد؛ قصه به همراه زلف در برخی اشعار حافظ آمده است؛ معنی چنین و چنان است و... آنچه تا بدینجا در مورد تصحیح، تعریف و موانع آن، انواع تصحیح و اشکالهای منطقی و جایگاه تصحیح قیاسی و التقاطی گفته شد، برای عدم کارآیی این گونه استدلالها در تصحیح دیوان حافظ کافی است.

نمونه بارز و مشخصی دیگر از خطای روش تصحیح التقاطی را در بند ۸ از مقدمه دوم ملاحظه فرمایید.

تجربه نشان داده است که کاربرد تصحیح التقاطی بدون توجه به صحت انتساب، در بسیاری موارد، نتیجه‌ای مطابق با نسخه‌های اصیل به دست نمی‌دهد و نتایج حاصل، تابع درک افراد براساس شرایط زمانی، مکانی و معلومات آنهاست. علاوه براین، اتخاذ این روش، ذهن را از درک معانی کشف نشده باز می‌دارد و شخص به جای یافتن معانی تازه، خود را با یافته‌های قبلی خویش راضی می‌سازد.

روش تصحیح قیاسی و التقاطی در غیر جایگاه خود، معارضی همچون اصل تحریف نامأنوس به مأنوس و اصولی مشابه دارد که در بندهای ۴-۳۴ الی ۴-۴۲ از آنها سخن گفته‌ایم.

عمل با این روش دقیقاً خلاف این اصول خواهد شد. به خاطر این مسائل است که غلتیدن در ورطه تصحیح ذوقی خطری است که دامن مواردی بسیار از تصحیح قیاسی و التقاطی را گرفته است.

جاذبه و فریبندگی تصحیح ذوقی، قیاسی و التقاطی تا به حدی است که مصحح، گاه در دو مورد همسان دو موضع کاملاً متفاوت اتخاذ می‌کند. بیت ۲ از غزل ۳۷۲ (به مطلع «سرم خوش است و به بانگ بلند می‌گویم...») چنین است:

عبوس زهد به وجه خمار نشیند مرید خرقة دردی کشان خوشخویم

مرحوم خانلری در تصحیح این بیت با وجود آن که اقرار دارد همه نسخه‌ها نشیند دارند، تصحیح ذوقی یا التقاطی کرده و نشیند را نشانده و با وجود آن که همه نسخه‌ها جز یکی خرقة دارند، فرقه را قرار داده است. یکی از حافظ‌پژوهان تغییر نخست خانلری (بنشیند) را (به دلیل دور بودن از پیچیدگی معنی) مقبول دانسته و تغییر دوم (مرید فرقه) را (به دلیل امروزی بودن و عدم سابقه در متون قدیم) مردود خوانده است.

همه اینها به ما این جرأت را می‌دهد که بگوییم اگر تصحیح قیاسی و التقاطی، مبنای تصحیح قرار گیرد و در جایگاه کوچک و مرحله خاص خویش که از سرناچاری است نهاده نشود، همچون تصحیح ذوقی، آفت تصحیح دیوان هر شاعر و نمونه بارز عدول از اصول تصحیح به شمار می‌رود. در همان مرحله نیز لزوماً حاکی سروده شاعر نیست و احتمال خطا در آن می‌رود.

مجدداً تذکر داده می‌شود که گاه از تصحیح التقاطی به تصحیح قیاسی نام می‌برند و این دو واژه به جای یکدیگر به کار می‌روند. بنابراین در نوشته‌ها هرگاه از تصحیح قیاسی سخن به میان آورند، ممکن است مقصود، همین روش تصحیح التقاطی باشد.

۳-۵. تصحیح به شیوه بینابین

نامگذاری شیوه بینابین توسط برخی برای حالتی خاص انجام شده است که در آن دو یا سه نسخه معتبر در دسترس مصحح قرار می‌گیرند به گونه‌ای که هریک در حد نسخه اساس می‌توانند مورد توجه قرار گیرند. در این صورت نسخه معتبرتر اساس قرار می‌گیرد ولی به گونه‌ای که در مواردی می‌توان به صورت مستدل، ضبط نسخه‌های دیگر را بر آن ترجیح داد. این ترجیح براساس روش التقاطی صورت می‌گیرد.

این مورد از جهت اعتبار نسخه‌ها به صحت انتساب نزدیک می‌شود و از جهت تصحیح التقاطی از آن دور. اما می‌توان به جای تصحیح التقاطی از روش پشتوانه نسخه‌ها با رعایت ضوابط و شرایطی استفاده کرد و دقت این روش را به حد اعلا رساند. البته تصحیح التقاطی در

این مورد می‌تواند جایگاه خود را — با توجه به آنچه در مورد تصحیح التقاطی گفته شد — حفظ کند.

به نظر نمی‌رسد که این روش در دیوان حافظ کاربرد داشته باشد زیرا وجود نسخه‌های اساس با چنان اعتبار لازم یکی به دلیل اختلاف بسیار نسخه‌ها و دیگر عدم تساوی غزلها و دیگر اشعار منتهی است.

اگر تحقیق چنین اقتضا کند که برای — مثلاً — یک غزل بتوان یک یا چند نسخه اساس یافت باز روشی غیر از قیاس و التقاط لازم است تا مؤید صحت انتساب باشد.

۶-۳. تصحیح بسامدی

شناخت سبک بیان یک شاعر صاحب سبک، در تحلیلی نهایی منتج به این می‌شود که وی معمولاً از چه واژه‌ها یا ترکیبهایی با چه توزیع فراوانی استفاده می‌کرده و این توزیع در مجموع آثار همگون وی چگونه است. به عبارت دیگر واژه‌ها و ترکیبها معمولاً به چه نسبت در آثار وی به کار رفته‌اند و در مجموع، چه نسبتی وجود دارد.

روش کار چنین است که تعداد کلیه واژه‌ها و ترکیبهای مجموعه مورد نظر محاسبه می‌شود و نسبت درصد آنها با یکدیگر به دست می‌آید. واژه‌ها و ترکیبهای هر اثر مشکوک نیز با همین روش شماره می‌شود و نسبت لازم به دست می‌آید. اگر این دو نسبت یکسان یا با اختلاف قابل اغمازی بود، اثر مشکوک متناسب با سبک شاعر است و الا خیر.

حال، آیا می‌توان از این روش به‌عنوان شیوه‌ای برای تصحیح — مثلاً — دیوان حافظ استفاده کرد و ابیات یا غزلهایی را منسوب به وی دانست یا انتساب آنها را رد کرد؟ با توجه به دلایل زیر، پاسخ منفی است:

۱) قبلاً در بند ۶-۲ همین مقدمه گفتیم که لزومی ندارد یک شاعر همواره به یک سبک و سیاق شعر بگوید.

۲) از محاسبه مجموع دیوان یا مجموع غزلها چنین نتیجه می‌شود که نسبت به دست آمده در کل صادق است و اغلب یا اکثر ابیات یا غزلیات را در برمی‌گیرد نه هر بیت یا غزل را بدون استثنا.

۳) بر فرض که هر بیت یا غزل مسلم حافظ دارای چنین ویژگی باشد، از این امر نتیجه نمی‌شود که «هر بیت یا غزل مشکوک که دارای این ویژگی است از حافظ است» یا «هر بیت یا غزل مشکوک که دارای این ویژگی نیست از حافظ نیست.»

۴) فرهنگ بسامدی بر کدام اساس تدوین خواهد یافت؟ اگر بر اساس مشترکات نسخه‌ها و مسلمات اشعار تدوین یابد، مستلزم مشکلات بالاست؛ اما اگر بر اساس یکی از تصحیحهای موجود صورت پذیرد و مبنا برای تصحیح دیگر قرار گیرد، دور و تناقضی را در خود

نهفته دارد. اما دور: ۱) برای تصحیح دیوان حافظ باید تصحیح بسامدی انجام گیرد؛ ۲) برای تصحیح بسامدی باید فرهنگ بسامدی تدوین گردد؛ ۳) برای تدوین فرهنگ بسامدی باید از تصحیح دیوان حافظ بهره جست؛ ۴) برای بهره‌گیری از تصحیح دیوان حافظ باید تصحیح دیوان حافظ صورت پذیرد؛ ۵) برای تصحیح دیوان حافظ باید تصحیح بسامدی انجام گیرد.

و اما تناقض: ۱) برای تصحیح دیوان حافظ نباید صحت هیچ یک از نسخه‌های موجود را پذیرفت؛ ۲) برای تصحیح دیوان حافظ باید صحت نسخه‌ای را پذیرفت تا براساس آن فرهنگ بسامدی تدوین گردد و در تصحیح به کار گرفته شود.

تدوین فرهنگ بسامدی دیوان حافظ، فعالیتی در جای خود مفید و درخور ستایش است به شرط آن که مشترکات نسخه‌ها یا تصحیح دقیق و نهایی دیوان حافظ مورد محاسبه قرار گیرد، لیکن استفاده از این فرهنگ در تصحیح دیوان راهگشا به صحت انتساب نیست.

نکته قابل توجه این که محاسبه توزیع فراوانی واژه‌ها و ترکیبات، نوعی تدوین علمی و دقیق چیزی است که از آن به شتم تشخیص سبک و ذوق سبک‌شناسی و شیوه بیان می‌توان تعبیر داشت و کمابیش احکام تصحیح ذوقی را داراست.

نابغه بزرگ خوشنویسی معاصر ایران مرحوم استاد سیدحسن میرخانی (سراج الکتاب) تعریف می‌کرد که فلان دوستم بسیار ادعای حافظ‌شناسی داشت و این که تا آن اندازه با اشعار حافظ آشناست که با شنیدن غزلی می‌تواند بگوید از حافظ است یا نیست. من هم غزلی را به سبک حافظ سرودم و در لای دیوان حافظ گذاشتم. در جلسه‌ای که با آن دوست داشتم، دیوان را به رسم تقال باز کردم و همان غزل را بدون این که متوجه شود از روی کاغذ می‌خوانم، شروع به خواندن کردم. آن دوست بسیار لذت برد و از آن غزل حافظ (!) بسیار تعریف کرد.^۱

۳-۷. تصحیح املائی

مطالعه نسخه‌های خطی قرون گذشته نشان می‌دهد که کاتبان، به‌طور عادی، رسم الخطی گاه متفاوت با رسم الخط امروز ما داشته‌اند. برخی از این موارد به‌قرار زیر است:

— عدم تقید به گذاشتن همه نقطه‌های کلمه.

— «پ» را «ب»، «ج» را «ح» و «ژ» را «ز» نوشتن.

۱. نقل است که مرحوم شیخ احمد احسانی می‌گفته است که من از نفس احادیث متوجه می‌شوم که کلام امام است؛ و نیازی به علم رجال و غیره ندارم. مرحوم شیخ محمدحسن صاحب «جواهرالکلام» در فقه، حدیثی مشتمل بر عبارات و کلمات زیبا و مفلح جعل کرد، آن را بر کاغذی نوشت، با روشهایی آن را کهنه کرد، نزد شیخ احمد احسانی برد و گفت که حدیثی پیدا کرده‌ام؛ شما ببینید که حدیث است یا خیر. شیخ احمد پس از مطالعه به شیخ محمدحسن گفت که این حدیث و کلام امام است. پس توجه بسیار به آن معطوف داشت. (نقل به مضمون از «قصص العلماء» میرزا محمد تنکابنی، ص ۵۴).

- «گ» را «ک» نوشتن.
 - نوشتن برخی از موارد «د» به صورت «ذ».
 - قرار دادن دو نقطه زیر «ی» (بزرگ).
 - قرار دادن سه نقطه زیر «س».
 - جمع کردن دو نقطه و یک نقطه به صورت سه نقطه.
 - نوشتن «چو» و «چه» به صورت «چه».
 - «ای» را — مثلاً در «نامه‌ای» و «غمزده‌ای» — به صورت «ئ» — مثلاً «نامه» و «غمزده» — نوشتن.
 - نگذاشتن مَدَ «آ» و نوشتن آن به صورت «ا».
- و غیره. گاه نیز ممکن است کاتب، املائی کلمه‌ای را غلط بنویسد.
- با توجه به این امر گاه به یقین و گاه به ظن می‌توان املا را در تصحیح تغییر داد و به رسم الخط امروز نوشت. موارد یقینی فاقد هرگونه اشکال اند و تصحیح را به گفتار نویسنده یا سراینده نزدیک می‌کنند و مشکلی در این امر نیست. از این موارد در دیوان حافظ می‌توان غلط املائی را نام برد. مورد دیگر اختلاف رسم الخط در مواردی است که وجه دیگر ابدأ صحیح نیست. مثلاً در غزل ۲۴۴ (با مطلع «ای صبا نکهتی از خاک ره یار بیار...».) مصراع دوم از بیت ۳ به صورت «شَمَه از نفحات نفس یار بیار» مکتوب است که حتماً باید به صورت «شَمَه ای از...» نوشته شود، زیرا صورت اول صحیح نیست.
- از موارد یقینی می‌توان چندین صورت دیگر را نیز نام برد که در آینده در بحث از روش خود در تصحیح دیوان حافظ از آن سخن خواهیم گفت (بند ۴-۶ همین مقدمه). هدف، در اینجا این است که بگوییم تصحیح املائی، گاه از موارد یقینی است و از اعتباری عظیم برخوردار است.
- در مورد صورتهای ظنی باید گفت: اگر از نسخه‌ها — حتی یک نسخه — چیزی عاید مصحح گردد که باعث رجحان شود، همان یک مورد دلیلی برای ترجیح است. در غیر این صورت باید به تصحیح التقاطکی یا قیاسی با استدلالهای علمی تمسک نمود و وجهی را اختیار کرد و املا را مطابق آن وجه قرار داد. از این موارد «گنج قناعت» و «کنج قناعت» را می‌توان نام برد که مراحلی از آنچه گفته شد خواهند پیمود. توضیح بیشتر در بند ۴-۷ همین مقدمه خواهد آمد. در صورت شک، چاره‌ای جز قرار دادن نسخه بدل وجود ندارد.
- در هر سه صورت یقین و ظن و شک، تصحیح املائی از مواردی است که حتماً باید انجام گردد و در جایگاه خویش از اعتبار ویژه‌ای برخوردار است.

۳-۸. تصحیح براساس پشتوانه نسخه‌ها

تعدد نسخه‌های خطی موجود متعلق به حدود نیم قرن پس از حافظ (نیمه اول قرن نهم) و کثرت نسخه‌های بعد از این تاریخ (نیمه دوم قرن نهم به بعد) از سویی، ولزوم اتخاذ نوع روش تحقیق که علمی، ضابطه‌پذیر، دارای پشتوانه‌هایی استدلالی و مستقل از شخص، شخصیت و ذهنیت محقق باشد از سوی دیگر، پیشنهاد نوعی تصحیح را ارائه نموده است. در این روش عموماً سه امر مورد نظر است:

(۱) گزینش نسخه‌ها برای تحقیق.

(۲) تعداد پشتوانه‌های یک قرائت.

(۳) قدمت پشتوانه‌ها.

هر قرائت که مورد تأیید اکثریت نسخه‌ها به‌ویژه کهنترین آنها باشد مورد تأیید است. در این روش هر نسخه به منزله یک رأی، شاهد و امتیاز تلقی می‌شود و قدمت نسخه نیز امتیازی محسوب می‌گردد. البته در این روش گاه در مواقعی از تصحیح التقاطی، قیاسی، ذوقی یا املائی نیز به‌ندرت کمک می‌گیرند.

نباید این روش را شیوه‌ای نوظهور به‌شمار آورد. در روشهای تحقیق تاریخی و بررسی متون، همواره از کثرت، قدمت و اعتبار منابع سخن به‌میان می‌آید. در علوم نقلی نیز از وثاقت، صحت، تواتر، استفاضه و میزان افاده شک، ظن یا یقین آنها سخن می‌رود و با این وسیله حتی انتساب گفتارهایی به افراد پذیرفته می‌شود که شناختی از مراد آنها نیست. متأسفانه بسیاری حافظ‌پژوهان شیوه‌هایی دیگر را که ارتباطی با حوزه تصحیح ندارد برمی‌گزینند.

با توجه به آنچه گفته شد به‌نظر می‌رسد نسبت به دیگر روشهای تصحیح دیوان حافظ، روش پشتوانه‌ها می‌تواند مبنای تدوین روشی علمی قرار گیرد. کوشش ما براین بوده است که اصولی محکم برای این روش بیابیم، نقایص آن را برطرف کنیم، ویژگی‌هایی بر آن بیفزاییم، ضوابط و شرایطی برای آن تدوین نماییم، مراحل برای آن در نظر گیریم و جایگاه هر یک از روشهای دیگر را در این روند تعیین کنیم تا خطا در تشخیص صحت انتساب به حداقل ممکن برسد. بنابراین درباره آن بیش از این به توضیح نمی‌پردازیم.

براین روش انتقادهایی نیز هست که در بند ۴-۵۱ همین مقدمه به آنها پاسخ گفته ایم. نظر به این امور، روشن می‌سازد که تا زمانی که دستنوشته شخص حافظ از سروده‌های خویش در دست نیست، روشی که نقش اصلی را در آن، کثرت و قدمت نسخه‌های منتخب برعهده دارد، بهترین و محتملترین روش برای دستیابی به سروده‌های حافظ است.

۴. روش تصحیح دیوان حافظ (اصول، ضوابط، مراحل)

تاکنون نسخه‌ای دستنویس از شعر حافظ به خط خود وی به دست نیامده است. نتایج تحقیقات تا به امروز چنین است که حافظ، خود به تدوین دیوان خویش همت نگماشته و این کار پس از درگذشت وی به وسیله یکی از دوستان نزدیکش — محمد گلندام — انجام یافته است. نسخه جمع‌آوری شده محمد گلندام نیز امروزه در دست نیست. با توجه به این امر راهی برای دستیابی مستقیم به سروده‌های این شاعر بزرگ وجود ندارد. آنچه در دست ماست، نسخه‌هایی خطی و چاپی از دیوان حافظ یا گزیده یا جزئی از آن است. در این میان اختلاف شدید نسخه‌ها هر جست‌وجوگر سروده‌های حافظ را مجبور به اتخاذ روشی برای انتخاب می‌کند تا به نحوی بتواند غبار قرون و اعصار را از چهره آثار آن ستاره درخشان عالم ادب بزداید. بنابراین نخستین دشواری پیش روی هر محقق انبوهی از دیوانهای حافظ است که مطالعه همه آنها عمری را می‌طلبد. فرض بر این است که چنین پژوهشگری پیشداوریه‌ها و موانع ذهنی تصحیح را که در بند ۲ این مقدمه ذکر کردیم از بعضی آنها رفت کنار نهاده و با آزادفکری آماده گام نهادن در این راه است. از سوی دیگر حافظ پژوهانی پیش از خود را می‌بیند که بسیاری نسخه‌ها را فراهم آورده و با روشهای علمی نسخه‌شناسی آنها را بررسی و تاریخ آنها را مشخص کرده‌اند. اطلاعاتی از این نسخه‌ها نتیجه زحمات آنان است. راه و رسم پیشرفت در راه تحقیق این بوده است که هر محقق راه گذشتگان را ادامه دهد و اگر خطایی در یافته‌های پیشینیان می‌بیند آنها را اصلاح نماید. لزومی به پیمودن راههای طی شده آنان در موارد صحت یا عدم نیاز و ابتلا نیست. مهم، صحت نسبی راه انتخاب شده نسبت به دیگر راهها و اتخاذ روشی است که در حد ممکن به یقین یا به ظنی قوی صورتی از سروده حافظ را به دست بدهد.

آنچه خواهد آمد، اصول، ضوابط و مراحل پیمودن این راه تا به سرمنزل مقصود است.

۴-۱. نقطه عطف در گزینش منابع

از زمان حافظ تاکنون صدها نسخه خطی از دیوان شاعر نگاشته شده و در خانه‌ها و کتابخانه‌های ایران و دیگر کشورهای جهان موجود است. آیا وظیفه مصحح دیوان حافظ این است که همه این نسخه‌ها را فراهم آورد و براساس آنها به تصحیح دیوان دست زند؟ به تحقیق می‌توان گفت اگر جمع‌آوری همه منابع، یاور محقق در دستیابی به سخن حافظ باشد، چنین امری وظیفه حتمی اوست و تخلف از آن، دقت تصحیح را خواهد کاست. اما توجه به نکاتی چند روشن می‌سازد که چنین نیست:

رسم کتابت نسخه‌های دیوان شاعر - اغلب - چنین بوده است که نسخه‌های موجود و در دسترس مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند. به ندرت پیش می‌آمده است که نسخه‌ای متعلق به گذشته‌های دورتر مورد استفاده نسخه‌بردار قرار گیرد. در حقیقت سیر طبیعی امر چنین بوده است که از نسخه دست‌اول، نسخه دست‌دوم و از نسخه دست‌دوم، نسخه دست‌سوم تهیه شود و قس علی‌هذا. این امر تا آنجا شایع و طبیعی است که می‌توان آن را به‌عنوان اصلی در صورت نبود قرینه برای خلاف آن، پذیرفت. به عبارت دیگر، امروزه برای این ادعا که نسخه‌ای از روی نسخه‌ای قدیمی رونویس شده است باید اقامه دلیل نمود. در غیراین صورت این امر پذیرفتنی است که آن نسخه رونوشت نسخه نسل قبل از خود باشد.

اشکال از آنجا آغاز می‌شود که بدانیم در بسیاری موارد، کاتب به عمد یا به سهو دست به تغییر و تحریف شعر می‌زند و درحقیقت، آنچه می‌نویسد جز آن است که در نسخه قبل می‌خواند. علل و عوامل بسیاری برای این امر می‌توان ذکر نمود که خود موضوع بررسی و تحقیق و تألیف جداگانه‌ای از دیدگاه روانشناختی کاتب و غیره است. تنها از چند مورد آن به‌خاطر روشن شدن ذهن یاد می‌شود:

۱) قرائتی در ذهن کاتب است و آن را می‌نویسد. در حقیقت نگارش براساس حافظه نگارنده انجام می‌شود، نه خواندن وی از روی متن. حال اگر قرائت خود را بهتر بیابد فیها وگرنه خط‌زدن و حذف آنچه نوشته شده، رسم بسیاری کاتبان نبوده است.

۲) گاه کاتب، اهل فضل بوده و شعر شاعر را به ذوق خود اصلاح می‌کرده و واژه یا عبارت بهتری را جایگزین آن می‌ساخته است.

۳) بیت یا غزلی در ذهن کاتب بوده و به گمان این که از حافظ است لیکن از قلم افتاده، در میان غزل یا به صورت غزلی مستقل در دیوان وی جای می‌داده است. گاه به عکس، بیتی از قلم وی می‌افتاده است. در این حالت یا متوجه این امر نمی‌شده است یا در صورت آگاهی، آن را پس از چند بیت دیگر در اولین فرصت در غزل جای می‌داده یا نمی‌داده است.

۴) گاه کاتب معنی کلمه، عبارت، مصراع یا بیتی را نمی‌فهمیده یا نمی‌توانسته است آن را بخواند و در نتیجه به ذوق و سلیقه خود آن را به صورتی مأنوس تبدیل می‌کرده است تا با زبان عصر آشناتر باشد. گاه نیز کلمه‌ای مناسب به جای مورد ناخوانا قرار می‌داده است.

همه اینها با دهان به دهان گشتن اشعار حافظ و گسترش غزلهای او و افزایش محبوبیت این شاعر و انس مردم در طی قرون با کلام وی و سیر روبه افزایش نسخه‌برداری از دیوان حافظ پیوند می‌خورد و احتمال افزایش تصاعدی تحریف را در این دیوان بیشتر می‌کند. ملاحظه سیر دیوان حافظ در طی قرن‌ها نشان می‌دهد که چه تغییرات شگرف کمی و کیفی در این دیوان به وجود آمده است و چه بسیار مواردی که به نام حافظ در این دیوانها وارد شده یا تغییر یافته است و در قرون بعد تکرار شده و جایی ثابت برای خویش باز کرده است. وسعت و عمق موضوع تا آن اندازه است که گاه شک در تحریف نسخه‌های نخستین پیش می‌آید و این توهم

حاصل می‌شود که آیا ممکن است این همه نسخه، همگی فلان قرائت را تأیید کنند بدون این که اصلی داشته باشد و حق، تنها با چند نسخه خلاف آن باشد!

این امر نیز گاه از آنجا ناشی می‌شود که شخص صاحب‌نفوذ یا خیرخواهی برای این که از تشتت در دیوانهای حافظ بکاهد، به فراهم آوردن نسخه‌ای «جامع» از دیوان او فرمان می‌دهد. اینجاست که هرچه از حافظ و منسوب به اوست در یک مجلد فراهم می‌آید و بر شمار اشعار دیوان می‌افزاید. زمانی هم ادیبی فرزانه نسخه‌هایی از دیوانهای حافظ زمان خود را فراهم می‌سازد و هرچه به نظر وی مناسب سبک و شیوه حافظ است برمی‌گزیند و گاه موارد مشکوک را نیز از باب احتیاط در کنار آنها می‌نهد و نسخه‌ای «تصحیح شده» ارائه می‌نماید.

این گونه خیراندیشیها نیز تاکنون نتیجه‌ای جز افزایش کمی و تغییرات کیفی بیشتر در دیوان حافظ نداشته است.

ذکر مثالی برای تحریف تدریجی خالی از فایده نیست: در غزل ۱۹۸ (با مطلع «کنون که در چمن آمد گل از عدم به وجود...») بیت ۹ به شهادت دو نسخه قدیمتر از نسخه‌هایی که دارای این غزل اند (نسخه‌های مکتوب در ۸۱۳ و ۸۲۱ ه.ق) دارای مصراع «بخواه جام صبوحی به یاد صاحب دهر» است. در نسخه مکتوب در ۸۲۵ این ترکیب به «آصف دهر» و در نسخه مکتوب در ۸۲۷ به «آصف عهد» تبدیل شده است. این درحالی است که بعید به نظر می‌رسد این نسخه‌ها به ترتیب از روی یکدیگر نگارش یافته باشند. این تغییر نسخه‌ها به قرنها بعد نیز سرایت کرده است. درحقیقت چون «آصف عهد» به سبک حافظ نزدیکتر، با اشعار او سازگارتر و احتمالاً دارای ترکیبی زیباتر بوده است این تغییر به راحتی در اذهان حاصل شده است، گذشته از این که در همین بیت نام «سلیمان» که متناسب با وزیر او (آصف) است آمده است. این امور یکی از مواردی است که به راحتی قرائتی را جایگزین قرائت دیگر می‌کند و خود، مانعی برای دستیابی به سخن شاعر است. (توضیح بیشتر این مانع در بندهای ۴-۳۴ الی ۴-۳۹ همین مقدمه آمده است.)

از سوی دیگر شمار غزلهای دیوان حافظ که در منابع کهن به پانصد نمی‌رسد در نسخه‌های جدید سر به ششصد می‌زند. قصاید، قطعات، مثنویها، رباعیات و ترکیب‌بند نیز چنین سرنوشتی یافته‌اند.

ملاحظه می‌شود که مطالعه همه نسخه‌های دیوان حافظ تا به امروز، نه تنها گرهی از کار آن مصحح که جوایای سخن حافظ است نمی‌گشاید، بلکه وی را از مقصد نیز دور می‌سازد. هرچه زمان می‌گذرد، نسخه‌های تحریف‌یافته - اغلب با قرائتهایی زیباتر و مانوستر - جایگزین و تکثیر می‌شوند و نسخه‌های دیگر قبل از خود را تحت تأثیر قرار می‌دهند. بنابراین لازم است در مقطعی از زمان، کفایت نسخه‌های قابل بررسی اعلام گردد و از دیگر نسخه‌ها - مگر در موارد نادری که بتوان ثابت کرد از روی نسخه‌های کهن با حفظ امانت کتابت شده‌اند - چشم‌پوشی شود.

به نظر می رسد سال ۸۵۰ ه. ق. مرز مناسبی برای اعلام کفایت نسخه هاست زیرا:
۱) تاکنون قریب به ۵۰ منبع شامل اشعار حافظ شناسایی شده که بیش از نیمی از آنها نسخه دیوان حافظ (به صورت کامل، ناقص یا گزیده) و بقیه حاوی تک غزل، تک بیت یا تک مصراع از شاعر، متعلق به دوران حیات وی تا حداکثر ۸۵۰ ه. ق. است. این تعداد به گونه ای است که می تواند پذیرای تحقیق باشد.

۲) با توجه به سال درگذشت شاعر (۷۹۱ یا ۷۹۲ ه. ق.)، فاصله زمانی ۶۰ سال پذیرای بیش از دو-سه نسل کتابت از این دیوان نیست و احتمال تحریف در آن نسبت به سالهای دیگر بسیار کمتر است. این مدت فاصله با مرگ شاعر نیز به نظر نه دور می نماید و نه نزدیک؛ بنابراین به عنوان حدفاصلی بین این دو می تواند تعیین گردد.

۳) از نیمه دوم قرن نهم «به تدریج غلظتها فراوانتر و شماره اشعار الحاقی بیشتر می شود»^۱ و تعداد نسخه های موجود نیمه دوم قرن نهم تقریباً دو برابر نسخه های موجود نیمه اول است. در حقیقت، سال ۹۵۱ ه. ق. آغازی است برای همان دشواریهای دست و پاگیر، بی حاصل و گاه فریب دهنده که دستاوردی به پژوهشگر نمی بخشد، وی را به ورطه تحریفهای بیشتر و کثرت نسخه های غیر اصل می اندازد و تحقیق در صحت انتساب و اصالت سروده ها را دشوار یا غیرممکن می سازد. گاه نیز چاره ای جز پذیرش فرائتهایی که بی شک از حافظ نیستند باقی نمی ماند.

نمونه ای از تحریفهای تکثیر شده را می توان در مقایسه «ندهند» و «نهند» یافت که در بند ۴-۵۱ همین مقدمه بدان اشارت رفته است. بنابراین بسیار مناسب است که پایان سال ۹۵۰ هجری قمری، مرز کفایت نسخه های مأخذ قرار گیرد.

۴-۱-۱. منابع موجود تا پایان سال ۸۵۰ ه. ق

درگذشت حافظ به سال ۷۹۱-۲ ه. ق. است. تولد وی گویا ۷۲۶ ه. ق. باشد. در فاصله این دو تاریخ تا پایان سال ۸۵۰ منابع زیادی (حدود ۵۰ منبع) به صورت مکتوب به دست ما رسیده است که حاوی سروده هایی منسوب به حافظ اند. اغلب آنها دیوانهایی کامل، ناقص، منتخب و بقیه، مصراعها، ابیات، قطعات و غزلهایی پراکنده اند.

در اینجا فهرستی از مأخذ فوق ارائه می گردد. حتی برخی منابع نیز که در وجود آنها تردید است ذکر گردیده اند تا راه جست و جو باز باشد. به نظر می رسد این فهرست، کاملترین معرفی از منابع قابل تحقیق در اشعار حافظ، از زمان حیات او تا پایان سال ۸۵۰ ه. ق. باشد.

۱. پرویز ناتل خانلری، دیوان حافظ، ص ۱۱۳۷.

تنظیم آنها حتی الامکان به ترتیب تاریخ است:^۱

۱) در یک سفینه خطی مکتوب به سال ۷۶۳ (حدود ۲۸ سال قبل از درگذشت حافظ) که در کتابخانه سلیمانیه استامبول موجود است غزلی با مطلع «دوش در حلقه ما قصه گیسوی تو بود...» (روایتی از غزل ۲۰۴) وجود دارد.^۲

۲) در جنگی مکتوب به سال ۷۶۳ (زمان حیات حافظ) که در کتابخانه چلبی سلیمانیه وجود دارد، روایتی از دو بیت (بیت‌های ۲ و ۹) از یک غزل حافظ (غزل ۳۱۹) با مطلع «گرچه افتاد ز زلفش گرهی در کارم...» به قرار زیر آمده است:

دوش می‌گفت که حافظ همه روی است وریا بجز از خاک درت با که بگو درکارم
به طرب حمل مکن سرخی رویم که چوجام خون دل عکس برون می دهد از رخسارم^۳

۳) در مجموعه‌ای از غزلیات شعرای سده‌های ششم، هفتم و هشتم که بین سالهای ۶۵-۷۶۰ (حدود ۲۵-۳۰ سال قبل از درگذشت حافظ) به تحریر درآمده، روایتی از ۳ غزل حافظ مکتوب است. مطلعهای این غزلها عبارت‌اند از: «خوش است خلوت اگر یار، یار من باشد...» (غزل ۱۵۶)، «دوش می آمد و رخسار برافروخته بود...» (غزل ۲۰۵) و «حالی مصلحت وقت در آن می بینم...» (غزل ۳۴۷).^۴

۴) دکتر نذیر احمد محقق و ادیب برجسته هندی، در مصاحبه با «کیهان فرهنگی»، سال نهم، شماره ۴ (تیر ماه ۱۳۷۱) خبر از دیوان حافظ یا مجموعه‌ای شامل اشعار حافظ می‌دهد که در زمان حیات خواجه تدوین شده است.^۵

۵) مولانا معین‌الدین یزدی (متوفی در ۷۸۹، حدود ۳ سال قبل از فوت حافظ) در تاریخ خود به نام «مواهب الهی» که حوادث را تا سال ۷۶۶ به رشته تحریر درآورده است در جایی دو بیت زیر از حافظ را بدون ذکر نام شاعر آورده و به آن استناد کرده است:

نه هرکه چهره برافروخت دلبری داند نه هرکه آینه سازد سکندری داند
نه هرکه طرف کله کز نهاد وتند نشست کلاه‌داری و آیین سروری داند^۶

(روایتی از بیت‌های ۱ و ۲ غزل ۱۷۴).

۱. برای سهولت مراجعه و کسب اطلاعات بیشتر درباره منابع اصلی، حتی الامکان منابعی شامل اطلاعات اولیه معرفی شده‌اند که بیشتر دسترس می‌باشند.

۲. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: سلیم نیساری، مقدمه‌ای بر تدوین غزل‌های حافظ، ص ۱۱.

۳. جهت مزید اطلاع ر.ک: پرویز ناتل خانلری، دیوان حافظ، ج ۲، ص ۱۱۲۵.

۴. رجوع کنید به: محمد محیط طباطبایی، آنچه درباره حافظ باید دانست، گفتار یازدهم (قدیمیترین مأخذ کتبی شعر حافظ).

۵. برای اطلاع بیشتر به صفحه ۹ منبع فوق مراجعه فرمایید.

۶. جهت اطلاع بیشتر رجوع کنید به: دکتر قاسم غنی، بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، جلد اول، ص لو.

۶) شاه شجاع پادشاه فارس - از ممدوحان حافظ - در مکتوبی که در پاسخ سلطان حسین بن اویس ایلکانی نوشته به یک مصراع از حافظ استشهد کرده است:

کس چه داند که پس پرده که خوب است و که زشت

(روایتی از مصراع دوم بیت ۵ غزل ۷۸ با مطلع «عیب زندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت...»)^۱.

۷) در نسخه‌ای از «الْمُعْجَمُ فِي مَعَايِيرِ أَشْعَارِ الْعَجَمِ» شمس قیس رازی مکتوب به سال ۷۸۱ (حدود ۱۰ سال قبل از درگذشت حافظ) غزلی از خواجه با مطلع «عکس روی تو چو درآینه جام افتاد...» (غزل ۱۰۷) مکتوب است.^۲

۸) در جنگی که یکی از وزیران قرن هشتم به نام تاج‌الدین احمد در سال ۷۸۲ (حدود ۹ سال قبل از درگذشت حافظ) از خطوط و نوشته‌های معاصران خود فراهم آورده است دوغزل، یک قطعه و یک بیت از خواجه به چشم می‌خورد که عبارت‌اند از: غزل ۳۳ با مطلع «خدا چو صورت ابروی دلگشای توست...»، غزل ۵۰ با مطلع «روضه خلد برین خلوت درویشان است...»، قطعه ۱۰ با مطلع «به‌سمع خواجه‌رسان ای ندیم وقت شناس...» و بیت

زاهد دهدم توبه ز روی تو زهی روی هیچش زخدا شرم و زروی توحیا نیست

(روایتی از بیت ۳ غزل ۷۰ به مطلع «کس نیست که افتاده آن زلف دوتا نیست...»). این بیت در دیوان سلمان ساوجی نیز هست که احتمالاً حافظ بر سبیل تضمین از آن استفاده کرده است.^۳

۹) مرحوم محمد قزوینی در ذیل یکی از صفحات مقدمه حافظ به تصحیح خویش و دکتر قاسم غنی، نسخه‌ای از دیوان حافظ را نام می‌برد که ظاهراً در زمان حیات خواجه کتابت شده بوده و یکی از ایرانیان در پاریس به ایشان نشان داده بود. این نسخه گویا به آمریکا برده شده و به کتابخانه مدرسه‌ای فروخته شده است. در هرحال آن مرحوم به خاطر بعد زمان اطلاعی بیش از این به دست نمی‌دهد و با وجود تفحص بسیار ردیابی از آن نسخه نمی‌یابد. تردیدهای مرحوم قزوینی تا به امروز باقی است و اطلاعی از وجود یا عدم‌چنین نسخه‌ای نیست.^۴

۱۰) نشانی نسخه‌ای از دیوان حافظ مکتوب به سال ۷۹۲ در «فهرست مخطوطات در

۱. همان، ص ص لو، ۲۹۶.

۲. جهت مزید اطلاع ر.ک: پرویز نائل خانلری، دیوان حافظ، ج ۲، ص ۱۱۲۴ و همان، صص لب-لیح.

۳. برای اطلاع بیشتر همان، صص ۵-۱۱۲۴.

۴. برای آگاهی از عین نوشته مرحوم محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، ر.ک: دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، ص کط.

سالار جنگ میوزیم و کتب خانه» (ج ۴: صص ۲۰۸-۲۲۳) آمده است.^۱
(۱۱) در کتب خانه رضا در شهر رامپور هند نسخه ای از دیوان حافظ مورخ ۷۹۶ موجود است.^۲

(۱۲) ۲۳ غزل از حافظ که به نظر می رسد متعلق به قرن هشتم است، در کتابخانه موزه گلستان موجود می باشد که در سال ۱۳۴۴ با مقدمه خانم بدری آتابای تحت عنوان «چند غزل اصیل از دیوان حافظ» به چاپ رسیده است.^۳

(۱۳) پشت ورق اول یک نسخه خطی از تلویحات سهروردی (مکتوب در قرن هفتم) روایتی از غزل ۱۸۱ با مطلع «گر میفروش حاجت رندان روا کند...» نوشته شده است. از قراین برمی آید که این دستخط متعلق به اواخر قرن هشتم باشد.^۴
(۱۴) نسخه ای از غزلیات حافظ متعلق به سده ۸-۹ در کتابخانه محمود فرهاد معتمد موجود است.^۵

(۱۵) نظام الدین شامی در تاریخ «ظفرنامه» که در سال ۸۰۴ (۱۲ سال پس از وفات حافظ) آغاز به نوشتن آن کرده، در یک مورد به بیتی از خواجه استشهاد کرده است:

یک- دوروزی که در این مرحله مهلت داری خوش برآسای زمانی که زمان این همه نیست

(روایتی از بیت ۵ غزل ۷۵ با مطلع «حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست...»)^۶.

(۱۶) نسخه ای از دیوان حافظ متعلق به سال ۸۰۵ نزد شادروان مجتبی مینوی بوده و ظاهراً بنا بوده است وی و مرحوم دکتر خانلری در تصحیحی از دیوان حافظ از آن نیز بهره ببرند که چنین امری صورت پذیرفته است.^۷

(۱۷) چهل و یک غزل و دو قطعه از حافظ در مجموعه اشعاری مکتوب به سال ۸۰۷ مندرج است. این نسخه با رمز «و» یکی از ۱۴ نسخه مرحوم دکتر پرویز ناتل خانلری در تصحیح دیوان حافظ است.^۸

(۱۸) آقای کرامت رعنا حسینی در شماره ششم سال دهم مجله راهنمای کتاب (اسفند ۱۳۴۶) در مقاله ای تحت عنوان «نسخه قدیمی از دیوان حافظ» خبر از نسخه مورخ ۸۰۸ از دیوان حافظ می دهد که برگهای اول و آخر آن را در اختیار داشته اند. به طور اتفاق در مجلسی سخن از

۳-۱. ابوالقاسم دادفر، حافظ بزوهان و حافظ بزوهی، ص ۲۳۱.

۴. دکتر سلیم نیساری، مقدمه ای بر تدوین غزلهای حافظ، صص ۱۱-۱۲.

۵. همان، ص ۶۴؛ و پیشین، ص ۲۳۱.

۶. دکتر قاسم غنی، بحث در آثار و افکار واحوال حافظ، جلد اول، ص لظ.

۷. برای اطلاع بیشتر ر.ک: ایرج افشار، دیوان کهنه حافظ (امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۹)، ذیل ص.ج.

۸. پرویز ناتل خانلری، دیوان حافظ، ج ۲، صص ۱۱۳۰-۱۱۳۲.

آن به میان می‌آید و یکی از حاضران اظهار می‌دارد که آن نسخه را بدون برگهای اول و آخر در اختیار دارد. اما مشخص نیست که این نسخه هم اکنون در اختیار کیست.^۱

۱۹) سی‌وشش غزل از حافظ در مجموعه‌ای از رساله‌های عرفانی و دیوان برخی شاعران مکتوب به سال ۸۱۱ مندرج است. این نسخه با رمز «الف» یکی از مآخذ تصحیح «دیوان حافظ» دکتر خانلری است.^۲

۲۰) نسخه‌ای از دیوان حافظ مکتوب به سال ۸۱۳ در کتابخانه ایاصوفیه موجود است. این نسخه یکی از دو مآخذ اصلی تصحیح «دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی» به اهتمام سیدمحمدرضا جلالی نائینی و دکتر نذیر احمد است. همین نسخه با رمز «ب» یکی از مآخذ تصحیح «دیوان حافظ» شادروان خانلری است.^۳

۲۱) تعداد ۴۷ غزل از حافظ مکتوب به سال ۸۱۳ در موزه سالار جنگ حیدرآباد هند موجود است و یکی از منابع آقای دکتر سلیم نیساری در تدوین «غزلهای حافظ» می‌باشد.^۴

۲۲) مجموعه‌ای از آثار منظوم شاعران مختلف مکتوب به سالهای ۸۱۳ و ۸۱۴ در کتابخانه بریتیش میوزیوم لندن وجود دارد که ۱۵۲ غزل حافظ در آن درج است. این نسخه با رمز «ج» یکی از مآخذ تصحیح «دیوان حافظ» مرحوم خانلری است.^۵

در همین نسخه تخمیس غزلی از حافظ (غزل ۷۸ با مطلع «عیب زندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت...») توسط شاعری به نام جمال‌الدین اُنبنانی وجود دارد.^۶

۲۳) نسخه‌ای از حافظ مکتوب به سال ۸۱۶ در کتابخانه ایاصوفیه استامبول موجود است که ۱۵۳ غزل خواجه را دربر دارد. این نسخه با رمز «د» یکی از مآخذ تصحیح «دیوان حافظ» خانلری است.^۷

۲۴) نسخه‌ای از دیوان حافظ در کتابخانه آصفیه حیدرآباد هندوستان وجود دارد که مکتوب به سال ۸۱۸ می‌باشد. این نسخه با رمز «ه» یکی از مآخذ چهارده‌گانه تصحیح «دیوان حافظ» خانلری است.^۸

۲۵) نسخه‌ای مورخ ۸۲۰ نزد مرحوم مجتبی مینوی وجود داشته و قرار بوده است در تصحیحی از دیوان حافظ توسط آن مرحوم و شادروان خانلری مورد استفاده قرار گیرد که چنین

۱. دکتر سلیم نیساری، مقدمه‌ای بر تدوین غزلهای حافظ، ص ۶۵.

۲. پیشین، صص ۱۱۲۷-۱۱۲۸.

۳. سیدمحمد رضا جلالی نائینی و دکتر نذیر احمد، دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، صص بیست‌ونه- سی و پنج و پیشین، ص ۱۱۲۸.

۴. دکتر سلیم نیساری، غزلهای حافظ، ص ۲۵.

۵. پیشین، ص ۱۱۲۹.

۶. پرویز ناتل خانلری، غزلهای خواجه حافظ شیرازی، صص ۲۶-۲۷ و پیشین، صص ۱۱۱۹-۱۱۲۰.

۷. پیشین، صص ۱۱۲۹-۱۱۳۰.

۸. پیشین، ص ۱۱۳۰.

امری صورت نپذیرفته است.^۱

۲۶) حافظ ابرو در «زبدة التواریخ» خود که در سال ۸۲۰ نوشته، قطعه‌ای را که حافظ در تاریخ وفات شاه شجاع سروده است نقل می‌کند: «رحمان لایموت چو آن پادشاه را...» (قطعه ۵).^۲

۲۷) در مجموعه‌ای از اشعار قریب به بیست شاعر که در سال ۸۲۱ تحریر یافته است دیوان حافظ درج است. این نسخه با رمز «ح» یکی از مآخذ شادروان خانلری در تصحیح «دیوان حافظ» است.^۳

۲۸) نسخه‌ای از دیوان حافظ مکتوب به سال ۸۲۲ در کتابخانه طوپقاپوسرای استانبول موجود است. این نسخه با رمز «ط» یکی از مآخذ چهارده گانه «دیوان حافظ» به تصحیح دکتر ناتل خانلری است.^۴

۲۹) نسخه‌ای از دیوان حافظ مورخ سال ۸۲۳ در دانشگاه میشیگان آمریکا موجود است که غزل‌های آن بالغ ۴۵۸ می‌باشد. این نسخه یکی از منابع آقای دکتر سلیم نیساری در تدوین «غزل‌های حافظ» است.^۵

۳۰) مجموعه‌ای از دواوین چندین شاعر، که در سال ۸۲۴ تحریر یافته است، دیوان حافظ را دربردارد. این نسخه متعلق به کتابخانه سیدهاشم علی سبزپوش از دانشمندان هندوستان، مقیم شهر گورکھپور است. نسخه مزبور یکی از دو منبع اصلی در تصحیح «دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی» به اهتمام محمدرضا جلالی نائینی و دکتر نذیر احمد و یکی از چهارده منبع تصحیح «دیوان حافظ» مرحوم ناتل خانلری است.^۶

۳۱) در نسخه‌ای مورخ ۸۲۵ متعلق به کتابخانه نور عثمانیه اسلامبول، دیوان حافظ مندرج است. این نسخه با رمز «ک» یکی از منابع تصحیح نسخه خانلری است.^۷

۳۲) جمال‌الدین ابواسحاق شیرازی معروف به «بسحاق اطعمه» (متوفی بین ۸۱۹-۸۳۰) که معاصر با اواخر عمر خواجه بوده است بسیاری از غزل‌های حافظ را استقبال یا تضمین کرده یا به آنها تمثیل و استشهاد جسته است. دیوان وی موسوم به «دیوان اطعمه» یکی از منابع یافتن اشعار حافظ در اوایل قرن نهم است.^۸

۱. ایرج افشار، دیوان کهنه حافظ، ص ج.

۲. دکتر قاسم غنی، بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، ج ۱، ص مج.

۳. پیشین، صص ۱۱۳۲-۱۱۳۳.

۴. پیشین، ص ۱۱۳۳.

۵. دکتر سلیم نیساری، غزل‌های حافظ، ص ۲۵ م.

۶. سید محمدرضا جلالی نائینی و دکتر نذیر احمد، دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، صص بیست و سه- بیست و نه.

نیز پیشین، صص ۱۱۳۳-۱۱۳۴.

۷. پیشین، صص ۱۱۳۴-۱۱۳۵.

۸. دکتر قاسم غنی، بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، ج ۱، صص لظ- مب.

۳۳) در برخی رسائل و مقطعات بسحاق اطعمه (مذکور در بالا) از قبیل رساله «ماجرای بغرا و برنج» و رساله «خوابنامه» و غیر آنها، بعضی اشعار خواجه حافظ به عنوان تضمین یا اقتباس وارد است.^۱

۳۴) نسخه مورخ ۸۲۷ که معروف و موسوم به نسخه خلخالی است نخستین بار توسط مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی به صورت چاپی (با اغلاطی) چاپ شد. این نسخه سپس با رمز «خ» مأخذ اصلی تصحیح «دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی» به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی قرار گرفت. اخیراً عکسی از این نسخه به اهتمام آقای شمس الدین خلخالی به چاپ رسیده و به «حافظ خلخالی» معروف است. در نقل حافظ قزوینی - غنی از این نسخه اشتباهاتی روی داده است. مرحوم خانلری نیز نظر به اطمینان به مراتب فضل و دقت مرحوم قزوینی، نسخه قزوینی - غنی را با رمز «ل» به جای نسخه خلخالی پذیرفته و یکی از منابع چهارده گانه تصحیح «دیوان حافظ» قرار داده است، اما اگرچه در مقدمه ذکر مراجعه مستقیم به نسخه اصل شده ولی مواردی نیز از نظر دور مانده است.^۲

۳۵) نسخه ای که ورقهایی از پایان آن افتاده است ولی گمان می رود همزمان با نسخه بالا (سال ۸۲۷) نگارش یافته باشد. حتی به نظر می رسد خط آن با خط کاتب نسخه خلخالی یکی است. این نسخه با رمز «ر» یکی از مأخذ تصحیح دیوان حافظ به تصحیح محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی است.^۳

۳۶) در مجموعه ای موسوم به مجموعه ادوارد براون در انگلستان، منتخبی از دیوان حافظ مکتوب به سال ۸۲۷ موجود است.^۴

۳۷) شرف الدین علی یزدی در «ظفرنامه تیموری» که در سال ۸۲۸ تألیف گردیده، در چندین مورد به اشعار خواجه حافظ تمثیل جسته است.^۵

۳۸) شخصی به نام شجاع شیرازی از پسرعموهای شاه شیخ ابواسحاق اینجو در حدود سال ۸۳۰ رساله ای به اسم «آنیس الناس» تألیف نموده و در ضمن حکایت امیر تیمور و حافظ، بیت زیر را نقل کرده است:

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را
به حال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
(روایتی از مطلع غزل ۳).^۶

۱. همان، ص م ب.

۲. شمس الدین خلخالی، دیوان خواجه حافظ شیرازی... خلخالی، مقدمه؛ و محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، دیوان خواجه

شمس الدین محمد حافظ شیرازی، مقدمه؛ نیز، پیشین، ص ۱۱۳۵.

۳. محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، ص عد.

۴. دکتر سلیم نیساری، غزلهای حافظ، ص ۲۵ م.

۵. دکتر قاسم غنی، بحث در آثار و افکار واحوال حافظ، ج ۱، ص مد.

۶. همان، ص مه.

۳۹) یکی از منابع تصحیح «حافظ خراباتی» به کوشش دکتر رکن الدین همایونفرخ، نسخه‌ای است که تاریخ آن دستکاری شده ولی با توجه به ملاحظاتی نمی‌توان تاریخ آن را از ۸۳۰ تازه‌تر دانست. رمز این نسخه در آن کتاب «آ» می‌باشد.^۱

۴۰) دیوانی از حافظ مکتوب به سال ۸۳۴ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است که ۲۱۰ غزل را دربر دارد.^۲

۴۱) در مجموعه‌ای از شعر مکتوب به سال ۸۳۶ دیوان حافظ درج است. این نسخه متعلق به کتابخانه آقای دکتر اصغر مهدوی است و با رمز «م» یکی از منابع چهارده‌گانه تصحیح حافظ دکتر خانلری است.^۳

۴۲) در منابعی که در تصحیح دیوان حافظ توسط مرحوم حسین پژمان (چاپ ۱۳۱۵) مورد استفاده قرار گرفت، مجموعه‌ای خطی مورخ ۸۳۶ متعلق به سعید نفیسی است که ۶۳ غزل از حافظ را نیز دربر دارد.^۴

۴۳) در جنگی که اکنون در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود و مکتوب در حدود سالهای ۸۱۷-۸۳۸ می‌باشد، ۴۷ غزل از خواجه ثبت است. این نسخه با رمز «ن» یکی از منابع چهارده‌گانه تصحیح «دیوان حافظ» توسط مرحوم دکتر پرویز ناتل خانلری است.^۵

۴۴) فصیح خوافی مؤلف «مجمعل فصیحی» که متولد ۷۷۷ و با اواخر عمر حافظ هم‌عصر بوده است در ذکر وقایع سال ۸۰۷ به نقل از یکی افراد، بیت زیر را از حافظ روایت می‌کند:

چشمت به‌عشوه خانه مردم خراب کرد مخموریت مباد که خوش‌مست می‌روی

(روایتی از بیت ۷ غزل ۴۷۷ با مطلع «بلبل زشاخ سرو به گلبنگ پهلوی...»)^۶

۴۵) نسخه‌ای از دیوان حافظ مکتوب به سال ۸۳۹ در کتابخانه بادلیان در آکسفورد انگلستان موجود است که ۴۰۲ غزل را دربر دارد.^۷

۴۶) نسخه‌ای از اشعار حافظ مورخ ۸۴۳ در کتابخانه بادلیان در آکسفورد انگلستان موجود است. ظاهراً برای نخستین بار مرحوم قزوینی در مقدمه خود بر «دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی» ذکر از این نسخه به میان آورده است.^۸

۱. پیشین، ص ۷۶ و نشانی آن از «حافظ خراباتی».

۲. دکتر سلیم نیساری؛ غزلهای حافظ، ص ۲۵.

۳. پرویز ناتل خانلری، دیوان حافظ، ج ۲، ص ۱۱۳۶.

۴. دکتر سلیم نیساری، مقدمه‌ای بر تدوین غزلهای حافظ، ص ۶۱.

۵. پیشین، ص ۱۱۳۶-۱۱۳۷.

۶. دکتر قاسم غنی، بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، ج ۱، صص مه-مو و ذیل ص مو.

۷. دکتر سلیم نیساری، غزلهای حافظ، ص ۲۵.

۸. محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، ص مه.

۴۷) در میان نسخه‌هایی که شادروان مسعود فرزاد در تهیه «جامع نسخ حافظ» به کار برده است نسخه‌ای به تاریخ ۸۴۹ وجود دارد که فیلم آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مضبوط است.^۱

۴۸) نسخه‌ای خطی از دیوان حافظ در موزه آثار اسلامی و ترک اسلامبول موجود است که با توجه به نام کاتب (جعفر بایسنغری) و ملاحظات دیگر چنین برمی‌آید که بین سالهای ۸۲۵-۸۵۶ تحریر یافته باشد.^۲

۴۹) نسخه‌ای از دیوان سلمان ساوجی در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است که در حاشیه آن غزلهای حافظ ثبت شده است. این نسخه فاقد تاریخ کتابت است اما به نظر می‌رسد متعلق به اوایل قرن نهم باشد. آقای ایرج افشار تحت‌عنوان «دیوان کهنه حافظ» این نسخه را تصحیح و منتشر ساخته‌اند.^۳

۵۰) یکی از منابع تصحیح «حافظ خراباتی» به کوشش دکتر رکن‌الدین همایونفرخ، نسخه‌ای بدون تاریخ است که از قرائن می‌توان گمان برد متعلق به سالهای ۸۳۰-۸۵۰ باشد.^۴

۵۱) یکی از منابع تصحیح «دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی» به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، نسخه‌ای متعلق به آقای حاج محمد نخجوانی بوده است که در آن کتاب با رمز «نخ» مشخص شده است. این نسخه بدون تاریخ کتابت است ولی به نظر می‌رسد قبل از سال ۸۵۰ کتابت یافته باشد.^۵

۵۲) یکی دیگر از منابع تصحیح «حافظ خراباتی»، نسخه‌ای متعلق به آقای فخرالدین نصیری امینی است که تاریخ تحریر آن با توجه به قرائن به نظر نمی‌رسد متجاوز از ۸۵۰ باشد.^۶

۵۳) نسخه‌ای از دیوان حافظ متعلق به کتابخانه عزت قویون اوغلو در ترکیه موجود است که فاقد تاریخ و نام کاتب می‌باشد ولی به نظر نمی‌رسد که پس از نیمه اول قرن نهم کتابت یافته باشد. این نسخه با رمز «ز» یکی از مآخذ تصحیح «دیوان حافظ» مرحوم دکتر پرویز نائل خانلری است.^۷

۵۴) نسخه‌ای از دیوان خواجه مکتوب در حدود ۸۵۰ یا قدیمتر متعلق به آقای اسماعیل مرآت با رمز «ر» در تصحیح «دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی» به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی مورد استفاده قرار گرفته است.^۸

۱. دکتر سلیم نیساری، مقدمه‌ای بر تدوین غزلهای حافظ، ص ۶۶ و غزلهای حافظ، ص ۲۵.

۲. دکتر سلیم نیساری، مقدمه‌ای بر تدوین غزلهای حافظ، ص ۶۷.

۳. ایرج افشار، دیوان کهنه حافظ.

۴. دکتر سلیم نیساری، مقدمه‌ای بر تدوین غزلهای حافظ، صص ۷۶-۷۷ و نشانی آن از «حافظ خراباتی».

۵. محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، صص سط-عج.

۶. پیشین.

۷. پرویز نائل خانلری، دیوان حافظ، ج ۲، ص ۱۱۳۲.

۸. محمدمقزوینی و دکتر قاسم غنی، دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، ص عد.

از این پس هرگاه سخن از نسخه‌ها یا منابع به میان آوریم مقصود، منابع و نسخه‌هایی تا پایان سال ۸۵۰ ه.ق است.

۲-۴. اهمیت همه منابع

در تصحیح دیوان حافظ باید از همه منابع و نسخه‌ها استفاده کرد زیرا در تحقیق انتساب سخنی به حافظ فرق نیست که آن منبع نسخه‌ای از دیوان باشد یا منتخب دیوان یا نسخه‌ای از غزل، تک بیت یا تک مصراع.

تاکنون در تصحیح دیوان حافظ، تنها از نسخه‌های دیوان و منتخب دیوان استفاده شده در صورتی که - چنانچه ملاحظه شد - برخی از غزلها و ابیاتی وجود دارند که در زمان حیات شاعر نگارش یافته و از جمله منابع نادری به‌شمار می‌روند که از قرن هشتم در دست‌اند. علاوه بر این گاه می‌توانند در گزینش قرائتها به محقق یاری رسانند و در تصحیح تأثیر گذارند. دیگر منابعی از این دست متعلق به نیمه اول قرن نهم نیز از لحاظ ضعف و قوت سندیت فرقی با دیگر نسخه‌های کامل یا منتخب دیوان ندارند.

از این مآخذ می‌توان به عنوان نمونه، ردیفهای ۱، ۲، ۳، ۴، ۷، ۸ و ۲۲ (تخمیس غزل حافظ) را در ۱-۴-۱ نام برد.

تنها در نقل معاصران و تضمین یا اقتباس دیگر شاعران از حافظ، نکات زیر را باید در نظر داشت:

۱) اغلب در نقلها و تضمینها و اقتباسها، از منابع مکتوب استفاده نمی‌شود و اتکا به ذهن است. بنابراین احتمالی بسیار است که این گونه منابع، راوی حافظه بوده، لزوماً مطابق با منابع مکتوب نباشند.

۲) ممکن است به ضرورت قالب و مضمون از سوی سراینده، تغییری در شعر حافظ ایجاد شود.

۳) ممکن است سراینده، شعر حافظ را به میل خود تغییر داده و حتی صورتی بهتر و مناسبتر را به آن بخشیده باشد.

بنابراین، مدارکی از این دست حتماً باید از منابع دیگر نیز شاهی داشته باشند و نمی‌توان به نقلهای منفرد آنها استناد نمود.

۳-۴. ترتیب زمانی منابع

منابع موجود برای تصحیح، نخست باید براساس زمان ترتیب یابند و بدین ترتیب نامگذاری شوند زیرا احتمال تحریف در نسخه‌های کهن کمتر و در نتیجه احتمال انتساب آنها بیشتر از

نسخه‌های جدیدتر است. علاوه بر این، با توجه به آنچه در بند ۴-۱۹ و ۴-۲۰ خواهد آمد، ترتیب زمانی نسخه‌ها و ارتباط آنها با نسخه‌های دیگر در انتخاب قرائنها اهمیتی بسیار دارد. در تعیین زمان برای هر منبع، ملاحظات زیر در نظر گرفته می‌شود:

(۱) زمان هر منبع تاریخ کتابت آن است.
(۲) اگر ثابت شود نسخه‌ای رونوشت نسخه‌ای قدیمی‌تر است، زمان آن نسخه به رونوشت نیز داده می‌شود.

این امر تاکنون درباره هیچ‌یک از نسخه‌های دیوان حافظ به اثبات نرسیده است و تنها با احتمال کتابت نسخه‌ای از روی منبعی کهنتر نمی‌توان تاریخی کهن و در نتیجه ارزشی بیشتر بدان داد. بنابراین بند (۱) به عنوان یک اصل در دستور کار تصحیح قرار می‌گیرد.

(۳) منابعی که تاریخ آنها مشکوک و در فاصله‌ای میان دو تاریخ است در رده تاریخ جدید خود قرار داده می‌شوند زیرا پایه‌های تحقیق باید تا حد امکان یقینی باشد و در اینجا به تاریخ دوم یقین است. به همین نحو در مورد دو تاریخ ظنی، به تاریخ دوم ظن بیشتری تعلق می‌گیرد. مثلاً منبع شماره ۴۳ مکتوب در حدود ۸۱۷-۸۳۸ تاریخ جدید (۸۳۸) را می‌گیرد و در رده‌ای بعد از سال ۸۳۶ و منابع مربوط به این سال قرار داده می‌شود. به همین نحو منبع شماره ۵۰ متعلق به سالهای ۸۳۰-۸۵۰ تاریخ ۸۵۰ را دریافت می‌دارد.

(۴) اگر دو نسخه همتاری باشند با ملاحظات زیر می‌توان یکی را بر دیگری مقدم داشت؛ در غیر این صورت همعرض یکدیگر قرار می‌گیرند:

۴-۱) اگر دقت و نفاست یکی بیشتر از دیگری باشد، نسخه بهتر مقدم داشته می‌شود، چون احتمال انتساب آن بیشتر از دیگری است.

۴-۲) اگر به نظر آید منبعی از ذهن نویسنده کتابت شده و دیگری از روی مأخذی، نسخه مستند، مقدم است.

۴-۳) منابع مشکوک که تاریخ جدیدتر خود را دریافت داشته‌اند بر اساس تاریخ نخستین خود ترتیب می‌یابند چون احتمال قدمت آنها بیشتر است. مثلاً نسخه شماره ۵۰ میان دو تاریخ ۸۳۰-۸۵۰ بر نسخه‌های دیگری که حدس زده می‌شود از سال ۸۵۰ فراتر نمی‌روند مقدم است.

۴-۴. پرهیز از بازپژوهی

بنای دانش و فن بدین سان بلندی می‌گیرد که هر دانشور و اهل فن سنگی بر دیواره‌های پیشین نهد و آن را بالاتر برد. بدین سان مجموعه‌ای که پدید می‌آید چیزی بسیار بیشتر از عمر و تخصص یک اندیشمند است.

اگر قرار باشد هر پژوهشگر، زحمات دیگران را نادیده گیرد، راهی جز پیمودن راه طی

شده ندارد. بدین ترتیب رکود و تکرار بر پژوهشها سایه خواهد افکند. آیا آن که اوقاتی گرانها را به تحقیق اختصاص می دهد جز بدین خاطر است که نتیجه کار وی را ارج نهند، نادیده نگیرند، از نقاط مثبت آن بهره برند و کاستیهای آن را اصلاح و تکمیل کنند؟ آنچه در این میان می ماند احتمال خطای گذشتگان در تحقیق است که با تهذیب و ویرایش در موارد احتمال، کاستی می پذیرد یا از میان می رود.

امروزه اغلب پژوهشهای علمی به صورت گروهی و با تقسیم کار، سازماندهی و استفاده از ابزار پیشرفته انجام می یابد و از فعالیتهای موازی اجتناب می شود. این شیوه بیش از پیش بر سرعت، وسعت و دقت کار می افزاید.

تصحیح دیوان حافظ نیز اگر بخواهد همچون فعالیتهای پژوهشی دیگر سامان یابد، از این روند ناگزیر است. در غیراین صورت همه عمر مصحح را به خویش خواهد خواند و با این همه دور نیست که از ضابطه های علمی، خلاقیتها و پویاییهای لازم نیز در حد لازم برخوردار نباشد.

۴-۵. بهره گیری از یک پژوهش

با توجه به آنچه در بند ۴-۴ گفته آمد، اگر پژوهشی براساس منابع موجود تا پایان سال ۸۵۰ ه.ق (که ارائه گردید) انجام گرفته باشد می تواند زمینه تصحیح قرار گیرد و تهذیب لازم در آن صورت پذیرد. متأسفانه چنین پژوهشی تاکنون موجود نیست، لیکن دو تصحیح از دیوان حافظ اندکی نزدیک به روش ما یکی پایان یافته است و دیگری مراحل پایانی خود را می گذراند.

تازه ترین تصحیح دیوان حافظ که قابل اعتناست به کوشش مرحوم دکتر پرویز ناتل خانلری به پایان رسیده است. این تصحیح براساس ۱۴ نسخه دیوان یا منتخب دیوان تا پایان ۸۵۰ است و کلیه قرائتها را نیز دربردارد.

این کوشش با همه ویژگیهای ارزنده خویش در مواردی خالی از اشکال نیست: (۱) تعداد نسخه های دیوان یا منتخب دیوان حافظ قریب به ۲۵ است. در نتیجه تصحیح، از این نظر دارای کاستی است.

(۲) در تصحیح، از منابعی که شامل یک یا چند غزل، بیت، یا مصراع بوده اند استفاده نشده است در صورتی که با توجه به بند ۴-۲ دلیلی برای کنار نهادن آنها نیست.

(۳) در نسخه مورخ ۸۲۷ (معروف به نسخه خلخال)، به تحقیق شادروان محمد قزوینی اعتماد شده است در صورتی که نسخه ایشان در نقل از نسخه خلخال همواره امین و مورد اعتماد نیست.

(۴) در تقسیم دیوان به غزلیات، قصاید و قطعات، گاه مرز دقیقی وجود ندارد. برای

نمونه قطعات ۹ و ۶ (در نسخه حاضر و ۸ و ۱۲ در نسخه خانلری) در حقیقت باید در زمره غزلها درج می‌گردیدند.

۵) ترتیب ابیات دیوان گرچه ظاهراً براساس حروف آخر ابیات است اما در مواردی بسیار این امر با دقت صورت پذیرفته است؛ مثلاً ردیفهای «توانی کرد» (غزل ۱۳۷) قبل از ردیفهای «نکرد» (غزلهای ۱۳۸، ۱۳۹ و ۱۴۰) قرار دارند.

۵) در تفکیک متن و ملحقات غزلها و دیگر اشعار ضابطه‌ای عمومی از لحاظ پشتوانه نسخه‌ها وجود ندارد. مثلاً مواردی همانند غزلهای ۲۴۹ و ۴۷۰ و بسیاری قطعات تنها در دو نسخه موجودند، نخستین و دومین قصیده در هیچ یک از نسخه‌های مأخذ نیستند و بسیاری دیگر با همین تعداد پشتوانه‌ها در ملحقات قرار داده شده‌اند.

۶) در ترتیب ابیات، اکثر نسخه‌ها و در صورت تساوی پشتوانه‌ها آن که دارای نسخه کهن است ملاک دانسته شده است. اما در مواردی — از جمله غزلهای ۱۲۶ و ۳۵۷ — چنین ضابطه‌ای مراعات نشده است.

۷) ابیاتی در این تصحیح وارد شده‌اند که جز یک پشتوانه ندارند. از جمله بیت‌های ۷ و ۳ از غزل ۵۶، بیت ۸ از غزل ۲۰۶، بیت ۸ از غزل ۳۸۶، بیت‌های ۷ و ۹ از غزل ۴۰۷ و بیت‌هایی بسیار از قصیده‌ها.

۸) بیت‌هایی نیز بدون پشتوانه در تصحیح وارد شده‌اند که از جمله بسیاری ابیات قصیده‌ها را می‌توان برشمرد. به‌ورود برخی قرائت‌های بدون پشتوانه نیز تصریح شده است.

۹) در گزینش قرائتها ضابطه‌ای موجود نیست و اغلب تصحیح قیاسی، التقاطی و گاه ذوقی انجام می‌شود. تنها این قید وجود دارد که انتخاب، بدون پشتوانه نباشد. اگر طرفین تصحیح هیچ یک بر دیگری ترجیح نداشت، قرائت کهنتر در متن وارد می‌شود.

۱۰) روش تحقیق بالا در برخی موارد رعایت نشده و برخی پیشنهاد‌های بدون پشتوانه در متن داخل گردیده است. مثلاً در مصراع اول بیت ۵ از غزل ۶۸، همه نسخه‌ها «می دهد هر کسش افسونی...» را واجدند درحالی که قرائت متن قیاسی و «می دمد...» است. به همین صورت در مصراع دوم بیت ۳ از غزل ۴۶۱، «بوی جوی مولیان...» پشتوانه ندارد و نسخه‌ها دارای «خوی حوریان»، «جان مولیان» و «خون مولیان» می‌باشند.

۱۱) در ذکر اختلاف نسخه‌ها، اغلاط چاپی یا دستنویس به چشم می‌خورد. لیکن این نسخه و به‌ویژه گزارش آن از اختلاف نسخه‌ها با ملاحظات و اصلاحات زیر زمینه تحقیق و بررسی ما قرار گرفته است:

۱) تا زمان حاضر کاملترین معرفی از مجموعه نسخه‌های خطی نیمه اول قرن نهم است.

۲) براساس این نسخه «فرهنگ واژه‌نمای حافظ» توسط خانم دکتر مهیندخت صدیقیان فراهم آمده که کوششی ارزنده در واژه‌یابی و واژه‌پژوهی حافظ است.

۳) غزلهای، قطعات، ابیات و مصراعهای منفرد را نیز در تصحیح دخالت داده‌ایم، هریک را که به نظر می‌آمد در نتیجه تحقیق ما مؤثر باشد.

۴) در مواردی که به نظر می‌رسید اشتباهی در نقل یا عدم اعتمادی به منبع حافظ خانلری است مراجعه به اصل یا گزارشهای دیگر از نسخه‌های زمینه انجام شده مشروط بر این که در نتیجه تصحیح ما مؤثر بوده است. از این میان می‌توان نسخه ۸۲۷ (معروف به نسخه خلخال) و گزارش دکتر رشید عیوضی و دکتر اکبر بهروز را از نسخه‌های ۸۱۳، ۸۲۲ و ۸۲۵ نام برد.

۵) ضابطه‌ای برای تصحیح در نظر گرفته شده که ذوق و قیاس را از آغاز در آن راهی نیست. علاوه بر این در همه جا مقید به عمل بدان بوده‌ایم. مطابق ضابطه خود در نسخه خانلری تصرف کرده‌ایم. این ضابطه در بندهای آتی به تفصیل خواهد آمد. نسخه حاضر را در حقیقت نوعی تهذیب در تصحیح مرحوم خانلری می‌توان به‌شمار آورد که مرحله نخست تصحیح دیوان حافظ را تشکیل می‌دهد.

هنگام تدوین این نسخه، پژوهشی دیگر در زمینه تصحیح دیوان حافظ از سوی آقای دکتر سلیم نیساری مراحل پایانی خود را می‌گذراند. در نیمه راه نگارش مقدمه حاضر، «غزلهای حافظ» به تصحیح ایشان منتشر شد و قرار است دفتر دیگرسانیها شامل قرائتهای نسخه‌های مأخذ تصحیح نیز منتشر گردد. برخی ویژگیهای این تصحیح به‌قرار زیر است:

۱) براساس ۴۳ نسخه خطی سده نهم انجام یافته که ۲۰ نسخه آن متعلق به نیمه اول این قرن است.

۲) ایشان کلیه نسخه‌های فوق را شخصاً بررسی کرده و قریب بیست سال برای تهیه و بررسی آنها زحمت کشیده و گاه مسافتهای بسیاری را برای سفر به دیگر کشورهای جهان پیموده‌اند.

۳) سه ضابطه برای تصحیح برگزیده‌اند: ۱) اقدم نسخ، ۲) اکثریت نسخ، ۳) سبک اندیشه و بیان حافظ. قرائت تا حد امکان باید با هر سه ضابطه همخوانی داشته باشد. در صورت ناهماهنگی میان ملاکهای سه‌گانه، وزنه هر ملاک سنگین‌تر بود براساس همان معیار گزینش انجام می‌گردد. فعلاً برای درجه ثقل هریک از معیارها ضابطه‌ای ارائه نگردیده است و به نظر می‌رسد، ضابطه سوم، راهی برای عدول از ضوابط اول و دوم باشد.

با توجه به آنچه درباره روش تصحیح دیوان حافظ در این مقدمه آمده است و آنچه در ۴-۱ ارائه گردید دفتر دیگرسانیها می‌تواند با رعایت ضوابط زیر برای تصحیح نهایی از دیوان حافظ به‌عنوان یکی از منابع مورد استفاده قرار گیرد:

۱) از کلیه اطلاعات مربوط به نیمه دوم سده نهم چشمپوشی شود.

۲) کلیه نسخه‌ها و منابع دیگری قبل از نیمه دوم این قرن که مورد استفاده مصحح قرار نگرفته تا حد ممکن فراهم گردد.

۳) از روشی که در این نوشتار برای تصحیح دیوان حافظ پیشنهاد کرده‌ایم استفاده شود.

به خواست خداوند، مرحله دوم تصحیح ما از دیوان حافظ، پس از فراهم آوردن کلیه نظرها درباره روش تصحیح ارائه شده در این مقدمه و اصلاحات احتمالی لازم، براساس ملاحظات فوق صورت خواهد پذیرفت.

۴-۶. گزینش روش

با توجه به آنچه در باب انواع تصحیح (بند ۳ همین مقدمه) آمد اساس کار خود را بر هیچ یک از روشهای نادرست تصحیح دیوان حافظ قرار نداده‌ایم زیرا کاشف از سخن شاعر نیستند. این روشها چنانکه مذکور افتاد عبارت‌اند از: تصحیح ذوقی، تصحیح بر مبنای نسخه اساس، تصحیح قیاسی، تصحیح التقاطی، تصحیح به شیوه بینابین و تصحیح بسامدی. تصحیح املائی در جایگاه خویش (۴-۶۶) مورد استفاده قرار گرفته است. از تصحیح قیاسی و التقاطی تنها در آخرین مراحل تصحیح و از سرناچاری و در جایگاهی ویژه (۴-۷۷) استفاده شده و اشکالهای تصحیح قیاسی ابتدایی را ندارد.

اساس تصحیح ما پشتوانه نسخه‌ها و امتیاز دادن به وجوه مختلف و گزینش صاحب امتیاز بیشتر براساس اکثر، اقدم و توالی نسخه‌های اقدم به تفصیلی است که خواهد آمد.

۴-۷. بررسی صحت انتساب

پیش از این (بند ۱ همین مقدمه) گفتیم که هدف از تصحیح، تحقیق در صحت انتساب شعر به شاعر است این انتساب به یقین زمانی حاصل می‌شود که:

۱) اختلافی در قرائت شعر یا در اصل انتساب شعر - اعم از اختلاف یا عدم اختلاف در جزئیات آن - موجود نباشد.

۲) خطاهای واضح کاتبان، مخالفت یک نسخه در برابر نسخه‌های بسیار و متحد، و دیگر قرائتهای اشتباهی که حتی به شاعری عادی نمی‌توان نسبت داد (امثال اشتباه فاحش وزنی) تنها مخالفان یک قرائت باشند.

برای نمونه، در انتساب غزلهای ۱۱ و ۶۰ (با مطلعهای «ساقی به نور باده برافروز جام ما...» و «دل سرپرده محبت اوست...»)) به حافظ تردیدی نیست زیرا تقریباً هیچ نسخه‌ای نیست که خالی از این دو باشد، گذشته از این که اختلاف بسیاری در تعداد ابیات و قرائت متن آنها وجود دارد. یا مثلاً در اصل انتساب بسیاری مطلعها اختلاف نیست گرچه در قرائتهای گوناگون آنها اختلاف است. حتی بسیاری ابیات و مصراعها نیز در همه نسخه‌ها یکسان‌اند و

از این قبیل. اختلاف قرائت نیز اغلب همه اجزای یک بیت یا مصراع را دربر نمی‌گیرد بلکه اغلب مصراعها دارای وجوه مشترکی نیز در همه نسخه‌ها هستند.

۴-۸. بررسی احتمال انتساب

اگر به صحت انتساب یقین نباشد چاره‌ای جز بررسی احتمال انتساب نیست. در این حالت طبیعی است که گزینش براساس احتمال بیشتر صورت پذیرد. آنچه در اینجا وظیفه مصحح است یافتن روشی برای تحقیق در احتمال انتساب و درجه آن است تا براین اساس گزینش صورت پذیرد. بندهای آتی، اصول و مراحل تحقیق در این زمینه را بیان می‌کنند.

۴-۹. اصل استقلال نسخه‌ها

تا زمانی که دانش قطعی در دست نیست و دست از واقعیت کوتاه است برای عمل ناچار باید اصولی را پذیرفت. این اصول باید نسبت به غیر خود،

- (۱) از شمول بیشتری برخوردار باشند،
- (۲) پذیرش آنها آسانتر باشد،
- (۳) پذیرش موارد مخالف آنها نیازمند دلیل و برهان باشد.

البته موارد (۲) و (۳) به نحوی نتیجه (۱) است و این به خاطر انس و عادت است که امور فراگیر، در ذهن ما ایجاد می‌کنند. از سوی دیگر عدم پذیرش این اصول زندگی را دشوار و گاه حرکت‌های علمی و عملی را غیرممکن می‌سازد.

درباره نسخه‌های دیوان حافظ اصل را بر این می‌توان و باید نهاد که هیچ دو نسخه از روی یکدیگر یا از روی نسخه سومی نوشته نشده‌اند مگر آن که خلافش به اثبات برسد. اگر ثابت شد که نسخه‌ای از روی دیگری کتابت شده است هر دو نسخه حکم یک نسخه خواهند داشت نه دو نسخه و آن نیز همان نسخه نخستین است. به همین نحو اگر ثابت شود دو نسخه از روی نسخه سومی نوشته شده‌اند، هر سه نسخه حکم یکی خواهند داشت که همان نسخه منبع است.

تاکنون درباره هیچ دو نسخه مأخذ ما چنین امری ثابت نشده است. پس تا این زمان می‌توان برای همه نسخه‌ها و منابع استقلال را پذیرفت. برفرض که برای نسخه‌هایی نیز عدم استقلال به اثبات رسد، این امر تنها در مورد همان منابع صادق است و به نسخه‌های دیگر تسری نخواهد یافت و اصل برای بقیه برجای خویش ثابت است.

۴-۱۰. ضعف یک احتمال، قوت یک انتساب

بی گمان بسیاری اختلافهای نسخ دیوان حافظ ناشی از خطا یا تحریف شخصی کاتبان است. هر نسخه از دیوان او نیز دارای احتمال خطا و تحریف می باشد. به عبارت دیگر هر نسخه از دیوان حافظ و هر پاره‌ای از این دیوان ممکن است حاکی سروده حافظ باشد، ممکن است نباشد. هیچ یک از این دو احتمال برای هر نسخه واحد بر دیگری ترجیح ندارد چون همانند خبر مخبر مجهول الحالی است که احتمال صدق و کذب را یکسان داراست. در بند ۴-۹ نیز گفتیم که هیچ نسخه‌ای بدون دلیل بر نسخه‌ای دیگر ترجیح ندارد پس احتمال صدق و کذب همه نسخه‌ها در حد یکدیگر است.

با توجه به آنچه گفته شد، احتمال خطای هر نسخه ۵۰٪ یا $\frac{1}{2}$ خواهد بود. وقتی برای یک نسخه احتمال خطایی در حد $\frac{1}{2}$ وجود دارد، احتمال خطای مشابه و مستقل از یکدیگر برای ۲ نسخه (با توجه به حساب احتمالات) برابر $(\frac{1}{2})^2$ یا $\frac{1}{4}$ و به عبارت دیگر ۲۵٪ خواهد شد. به همین نحو احتمال خطای مشابه ۳ نسخه $(\frac{1}{2})^3$ یا $\frac{1}{8}$ می شود که برابر $\frac{12}{5}$ ٪ است.

ملاحظه می شود که هرچه شباهت نسخه‌ها در زمینه‌ای بیشتر شود، احتمال خطا بودن آن کاهش می یابد تا جایی که به سرعت به صفر نزدیک می شود. از سوی دیگر هرچه احتمال خطا کمتر باشد، احتمال انتساب بیشتر است. مثلاً اگر احتمال خطا $\frac{12}{5}$ ٪ باشد، احتمال انتساب $\frac{87}{5}$ ٪ خواهد شد. در جدول زیر رابطه تعداد نسخه‌ها، احتمال خطای مشابه و احتمال انتساب آن مورد به شاعر برای ۱ تا ۸ نسخه نشان داده شده است (تا حداکثر ۲ رقم اعشاری):

شماره ردیف	تعداد نسخه پستوانه	احتمال خطای مشابه نسخه‌ها (تا دو رقم اعشاری)	احتمال انتساب به شاعر (تا دو رقم اعشاری)
۱	۱	۵۰٪	۵۰٪
۲	۲	۲۵٪	۷۵٪
۳	۳	$\frac{12}{5}$ ٪	$\frac{87}{5}$ ٪
۴	۴	$\frac{6}{25}$ ٪	$\frac{93}{75}$ ٪
۵	۵	$\frac{3}{12}$ ٪	$\frac{96}{88}$ ٪
۶	۶	$\frac{1}{56}$ ٪	$\frac{98}{44}$ ٪
۷	۷	$\frac{0}{78}$ ٪	$\frac{99}{22}$ ٪
۸	۸	$\frac{0}{39}$ ٪	$\frac{99}{61}$ ٪

ملاحظه می‌شود که اگر هدف تصحیح دستیابی به سخن شاعر باشد، پشتوانه‌های مکتوب تا چه اندازه می‌توانند راهنما به این هدف باشند بدون این که ذوق، علاقه و گرایشهای شخصی در آن دخالت کند و بدون این که نیازی به استفاده از روشهای نادرست ذوقی، قیاسی، التقاطی و غیره در تصحیح باشد.

با توجه به آنچه آمد، نمی‌توان تشابهات نسخه‌ها را نیز ناشی از خطا و تحریف دانست بلکه نمایانگر مأخذی در زمانها و نسخه‌های کهنتر است و هرچه یک تشابه در نسخه‌های بیشتری باشد، احتمال انتساب آن بیشتر از تشابه قرائتی دیگر در نسخه‌های کمتر است.

۴-۱۱. حجم دیوان

با توجه به این، روش ما براساس پشتوانه نسخه‌هاست؛ بنابراین حجم دیوان حافظ به تصحیح ما نیز باید مأخذی در نسخه‌های کامل منبع داشته باشد. به عبارت دیگر نباید حجم آن از بیشترین حجم نسخه‌ها بیشتر شود. این حجم شامل تعداد غزلها، قصاید، ترکیب بندها، قطعه‌ها، رباعیها و غیره می‌شود. مثلاً بیشترین تعداد غزلها را نسخه مکتوب در ۸۲۵ (به شماره ۳۱ در بند ۴-۱-۱ همین مقدمه) با تعداد ۴۹۶ داراست. حتی اگر فرض بر این باشد که همه غزلیات این نسخه از حافظ است، باید نسخه تصحیح شده ما نیز از نظر تعداد غزلها بیشتر از این عدد نباشد. نسخه‌های دیگر در این حجم به ترتیب از زیاد به کم دارای ۴۹۵ غزل (در نسخه معروف به نسخه خلخالی - مذکور در شماره ۳۴)، ۴۸۱ غزل (در نسخه مکتوب به سال ۸۴۳ و مذکور در شماره ۴۶)، ۴۵۸ غزل (در نسخه مکتوب به سال ۸۲۳، مذکور در شماره ۲۹) و ۴۵۵ غزل (در نسخه مکتوب به سال ۸۱۳، مذکور در شماره ۲۰) بند ۴-۱-۱ هستند.

۴-۱۲. حداقل پشتوانه یک سروده

حداقل پشتوانه برای انتساب یک غزل، قصیده، قطعه، مثنوی، ترکیب بند و رباعی ۳ نسخه تعیین می‌گردد. انتخاب این عدد به دلایل زیر است:

(۱) با توجه به کثرت نسخه‌های نیمه اول قرن نهم و اختلاف تعداد اشعار آنها، پذیرش غزل، قصیده،... و سروده دیگری که تنها در یک نسخه موجود است به دور از احتیاط است. اگر واقعاً شعری از حافظ است، چرا در چند نسخه کامل دیوان وجود ندارد و تنها در یک نسخه به چشم می‌خورد؟ با توجه به آنچه در بند ۴-۱۰ آمد احتمال انتساب - مثلاً - یک غزل تک نسخه‌ای به حافظ، ۵۰٪ است که برابر با احتمال عدم انتساب آن می‌باشد. بنابراین صحبت از ذره‌ای انتساب آن به حافظ، بدون دلیل خواهد بود.

(۲) برای پشتوانه ۲ نسخه نظر به این که (با توجه به ۴-۱۰) احتمال انتساب آن برابر

۷۵٪ است می‌توان مبنایی برای گزینش و انتساب در نظر گرفت اما از سویی احتمالی فوق‌العاده نیست و از سوی دیگر با این ضابطه، تعداد غزل‌های حافظ دست کم به ۴۹۸ می‌رسد که در هیچ یک از نسخه‌های کامل مأخذ سابقه ندارد. هیچ یک از غزل‌های دارای این ضابطه نیز دارای چنان ویژگی نیستند که با روش‌های دیگر تصحیح (همانند تصحیح التقاطی، قیاسی و...) بتوان انتساب آنها را به حافظ ثابت کرد. اگر از سستیها و کاستیهای زیادی برخوردار نباشند از شاهکارهای ادبی نیز به‌شمار نمی‌آیند.

۳) دربارهٔ پشتوانه ۳ نسخه، نه تنها احتمالی برابر ۸۷/۵٪ برای انتساب به شاعر موجود است بلکه تعداد غزل‌های منسوب را به ۴۸۴، قصاید را به ۲ و دیگر اشعار را به اندازه‌ای می‌رساند که به‌شمارهٔ نسخه‌های کامل، هم نزدیک است هم فراتر از آنها نیست. می‌توان گفت با این ضابطه، اشعار فراهم آمده — تقریباً — جامع سخنان حافظ و مانع سروده‌های غیر اویند.

جالب اینجاست که با این ضابطه، کلیه غزل‌های الحاقی دیوان حافظ به تصحیح مرحوم خانلری — جز غزل الحاقی و ناقص نسخه ما با مطلع «نور خدا نمایدت آینهٔ مجرّدی...» — از رده خارج می‌شوند. ما نیز کلیه غزل‌های الحاقی نسخه خانلری را جز همین یک غزل ناقص کنار نهاده‌ایم. در نسخه خانلری علاوه بر این تنها دو غزل ۲ نسخه‌ای به شماره‌های ۲۴۹ و ۴۷۰ موجود است. از آنجا که به‌خاطر امکان استفاده از «فرهنگ واژه‌نمای حافظ»، بنای ما بر حذف غزلی از متن مرحوم خانلری نبوده است، این غزلها در نسخه ما نیز موجود است لیکن در کنار شماره آنها علامت ● قرار دارد ولی اشعار دیگر نسخه خانلری — مانند قصیده‌ها، قطعه‌ها، رباعیها، ... — که دارای تنها ۲ پشتوانه بوده‌اند در تصحیح ما حذف شده و سروده‌های این بخش شماره ترتیب جدیدی دریافت داشته‌اند.

اما ۳ رباعی زیر با این که هریک دارای ۵ یا ۶ پشتوانه‌اند در نسخه ما وارد نگردیده‌اند. این رباعیها عبارت‌اند از:

هر غم‌زده‌ای مست و خراب اولی‌تر	ایام شباب است شراب اولی‌تر
در جای خراب هم خراب اولی‌تر	عالم همه سر به سر خراب است و تباب

*

گفتم من سودازده را چاره بساز	در سنبش آویختم از روی نیاز
در عیش خوش آویز نه در عمر دراز	گفتا که لبم بگیر و زلفم بگذار

*

ای بس که خراب باده و جام شوی	گر همچو من افتادهٔ این دام شوی
با ما منشین و گرنه بدنام شوی	ما مست و خراب و زنده و عالم‌سوزیم

علت این است که در دیوان ناصر بخارایی (متوفای ۷۷۳ق) این ۳ رباعی وجود دارد؛

بنابراین ممکن است از حافظ نباشد. برای تحقیق در انتساب آن به حافظ یا ناصر بخارایی، باید از تصحیح دیوان حافظ خارج شد و به تصحیحی بین دیوانی پرداخت به این صورت که پشتوانه‌های انتساب این رباعیات به حافظ و پشتوانه‌های انتساب آنها به ناصر بخارایی در دیوان هر دو شاعر بررسی گردد و براساس کثرت و قدمت آنها مشخص شود که انتساب هر یک به حافظ قویتر است یا به ناصر بخارایی.

از آنجا که اصل در تصحیح دیوان هر شاعر بر نفی شعر از اوست، این رباعیات را در متن وارد نساختمیم تا پس از بررسی لازم، جایگاه آنها مشخص گردد.

۴-۱۳. تفکیک سروده‌ها

پس از انتخاب اشعار دیوان حافظ، مرحله تفکیک آنها به غزل، قصیده، ترکیب‌بند، مثنوی، قطعه و رباعی فرامی‌رسد. آنچه در دیوان حافظ مایه دشواری است تفکیک غزل از قصیده است. دیگر موارد به راحتی امکانپذیرند.

این دشواری از اینجا ناشی می‌شود که غزل‌های حافظ اکثراً با رمز و کنایه یا به صراحت آکنده از مدح، پند، بیان معارف و احوال زمانه و خویش است و مخاطب آن ممدوحان وی‌اند. و این مقتضای «شغل تعلیم سلطان»^۱ و توجه و آشنایی نزدیک و گاه بسیار صمیمانه وی با دولتیان و بزرگان بوده است. گاه حافظ چنان با ممدوح سخن می‌گوید که عاشقی با معشوق. گویی نوعی رابطه ولایی بین او و مخاطب برقرار است. تأویلپذیری این سروده‌ها نیز به قدری است که گاه در کل یا جزء، از معانی ساده عاشقانه تا لطایف پیچیده عارفانه را دربر می‌گیرد. طول این سروده‌ها نیز از ۶ تا ۱۶ بیت است.

طبق تعریف، غزل را با قصیده دو اختلاف اساسی است:

- (۱) غزل معمولاً بین ۷ تا ۱۲ بیت است ولی قصیده بیش از این است؛
 - (۲) موضوع غزل وصف می و معشوق و مغالزه است ولی قصیده مشتمل بر موضوعی واحد اعم از مدح، پند، مسائل اجتماعی، عقیدتی و غیره می‌باشد و غالباً با ذکر مسائلی مربوط به عشق و جوانی (تشبیب) آغاز می‌گردد و با قصدی خاص سروده می‌شود.
- حال چه باید کرد با اشعاری که از نظر طول مطابق ضابطه اول برای غزل و از نظر مضمون مطابق ضابطه دوم برای قصیده باشند. همین‌طور اشعاری که از نظر طول مطابق ضابطه اول قصیده و از نظر مضمون مطابق ضابطه دوم برای غزل باشند.
- از این قبیل در دیوان حافظ بسیار است. برای نمونه سروده‌هایی که مضمون یا تعداد ابیات آنها تصمیم‌گیری در تعیین جایگاه آنها را در میان غزل یا قصیده دشوار می‌سازد می‌توان از شماره‌های زیر در بخش غزل نام برد:

۱. از مقدمه محمد گلندام بر دیوان حافظ. وی دوست خواجه ونخستین فراهم آورنده اشعار اوست.

۶، ۳۰، ۳۵، ۴۸، ۵۰، ۷۰، ۱۰۴، ۱۶۳، ۲۷۸، ۲۹۸، ۳۵۴، ۴۲۵، ۴۴۳، ۴۵۴

و ۴۸۰. یک بار مطالعه آنها از آغاز تا پایان، روشنگر است.

بنابراین چاره‌ای نمی‌ماند جز تقسیم موضوعی این دسته سروده‌ها به غزل، غزلواره، چکامه و قصیده. در این میان برخی از سروده‌ها هنوز به‌طور قطع در هیچ‌یک از قالبهای فوق نمی‌گنجد و باید براساس توافق عمل کرد.

پیشنهاد نگارنده این است که با ضوابط زیر سروده‌هایی اینچنین در بخش قصاید درج گردند و بقیه یکجا در بخش غزلهای؛ چون به‌هرحال عرفاً به‌همه بخش اخیر غزل گفته می‌شود. دشواریهای تفکیک و طبقه‌بندی نیز پیش نخواهد آمد زیرا از ویژگیهای «شعر رندانه» حافظ به‌هرحال چندین و چند پهلوی بودن آن است.

ضوابط تعیین قصیده در دیوان حافظ به‌صورت زیر تعیین می‌گردد:

۱) از نظر تعداد ابیات فاصله‌ای چشمگیر با غزلهای داشته باشد. برای نمونه، غزلهای به‌ترتیب تعداد ابیات از ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ و ۱۲ بیت را دارند. بنابراین اگر سروده‌ای دارای ۱۳، ۱۴، ۱۵ و گاه ۱۶ بیت بود، فاصله‌ای چشمگیر میان آن و غزلهای وجود ندارد.

این ضابطه از آن‌رو مهم است که راه و روش حافظ را معین می‌سازد. شاعری که از کلیه امکانات مجاز برای طول غزل خویش استفاده می‌کند و از استثناات طول غزل نیز بهره می‌برد اگر بخواهد قصیده‌سرای می‌کند، از آغاز، طرحی گسترده‌تر برای آن خواهد ریخت. دو قصیده بدون‌تردید حافظ (قصیده ۲۰۱) یکی ۴۴ و دیگری ۲۶ بیت دارد و ساختار قصیده و زمینه‌سازیهایی لازم برای رسیدن به‌اصل مطلب در آنها فراهم است. قصیده‌های منسوب به حافظ نیز هریک ۴۰ بیت دارند.

۲) شکوه قصیده در آن به‌وضوح پدیدار باشد. در دو قصیده فوق این امر نیز به‌چشم می‌خورد. در غزلهای ۱۰۴ و ۴۸۰ و برخی دیگر از غزلهای نیز برخی ویژگیهای یک قصیده وجود دارد اما تعداد ابیات، فاصله‌ای چشمگیر با غزلهای ندارد و به‌ویژه در غزل ۱۰۴ تعداد ابیات از غزلهای عادی نیز کمتر است.

بنابراین در ۱۴ نسخه منبع، تنها قصیده‌های ۲۰۱ نسخه ما دارای شرایط انتخاب (حداقل ۳ نسخه) و شرایط درج در بخش قصیده‌ها (تعداد ابیات و شرایط قصیده) هستند. نکته‌ای در اینجا حائز اهمیت است و آن این که شاعری غزلسرا همچون حافظ، همان‌گونه که گفته شد مضامین قصیده را در قالب غزل و مضامین غزل را در قالب قصیده به‌کار می‌برد. بنابراین برخی غزلهای وی از تغزل لازم برای یک غزل برخوردار نیستند و به‌زمینه‌های اجتماعی و پند و مدح نیز می‌پردازند.

همچنین در قصیده‌های حافظ تعبیراتی که مناسب یک غزل است نیز به‌چشم می‌خورد. بنابراین هیچ‌گاه نباید از قصیده فردی چون حافظ همان فضا و روحیه را انتظار داشت که از قصیده قصیده‌سرایان بزرگ پارسی، همچون عنصری، فرخی و منوچهری.

اما درباره قطعات نسخه مرحوم خانلری:

در این نسخه برخی قطعات - مانند قطعه‌های ۶ و ۹ (در نسخه‌ما) - وجود دارند که دارای ساختار غزل می‌باشند. از آن‌رو که بنای ما بر تغییر جایگاه اشعار بخشها در این نسخه نبود تا بتوان از «فرهنگ واژه‌نمای حافظ» برای پژوهشهای احتمالی بهره گرفت، این سروده‌ها را در همان بخش قطعات واگذارديم.

۴-۱۴. ترتیب سروده‌ها

غزلها، قصیده‌ها، قطعات و رباعیات به ترتیب حرف آخر خود براساس حروف الفبای فارسی تنظیم می‌یابند. ترتیب آنها که دارای حرف آخر مشترک هستند به صورت زیر انجام می‌پذیرد. (۱) آنها که تنها یک حرف را در آخر مصرعها مشترک دارند قبل از دیگر اشعار که دارای ۲ حرف مشترک، و اینها نیز قبل از آنها که دارای ۳ حرف مشترک هستند و به همین نحو قرار می‌گیرند.

مثلاً غزل ۲۶۱ با مطلع «ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس... نفس» قبل از دیگر غزلیات با قافیه «س» قرار می‌گیرد چون بقیه، چند حرف مشترک در آخر بیتها دارند. به همین نحو غزل ۲۹۵ با مطلع «ای دل ریش مرا برب توح نمک... معک» باید قبل از دیگر غزلیات حرف «ک» قرار گیرد. همچنین غزلیات ۴۶۱ با مطلع «سینه مالامال درد است ای دریا مرهمی... همدمی» و ۴۷۷ با مطلع «بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی... معنوی» قبل از آنها قرار می‌گیرند که دارای ۳ حرف مشترک با قافیه «ی» هستند.

(۲) تقدم و تأخر برای آنها که تنها یک حرف مشترک دارند، براساس حرف اول بیت اول و در صورت تشابه، به ترتیب حرف بعد و به همین نحو صورت می‌پذیرد.

مثلاً غزل ۳۹۸ با مطلع «گفتا برون شدی به تماشای ماه نو... رو» قبل از غزل ۳۹۹ با مطلع «مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو... درو» قرار می‌گیرد.

(۳) اشعاری که دارای دو یا چند حرف مشترک در آخر ابیات هستند به ترتیب حروف ماقبل قافیه (از آخر به اول) تنظیم می‌یابند و اگر از این لحاظ نیز برابر بودند به ترتیب حروف اول بیت نخست مرتب می‌شوند.

مثلاً غزل ۱۱۷ با مطلع «هرآن کا و خاطری مجموع و یاری نازنین دارد... همنشین دارد» قبل از غزل ۱۱۸ با مطلع «هرآن که جانب اهل وفا نگه دارد... نگه دارد» قرار می‌گیرد. غزل ۴۳۳ با مطلع «به جان او که گرم دسترس به جان بودی... آن بودی» نیز قبل از غزل ۴۳۲ با مطلع «چه بودی اردل آن یار مهربان بودی... چنان بودی» باید قرار گیرد.

نظر به امکان استفاده از «فرهنگ واژه‌نمای حافظ» در تصحیح حاضر، ترتیب نسخه مرحوم خانلری را رعایت کردیم و در تقدم و تأخر اشعار آن با توجه به ضوابط فوق دست نبرديم.

اما یک استثنا در ترتیب اشعار دیوان حافظ وجود دارد. گرچه جایگاه واقعی غزل ۱ با مطلع «الا یا ایها الساقی ادر کأماً و ناولها...» در آغاز دیوان نیست، اما این سنت، قرن‌ها در نگارش دیوان خواجه رعایت گردیده و این غزل فاتحه‌الکتاب دیوان حافظ شده است.

۴-۱۵. کمترین پشتوانه بیت یا مصراع

در تعداد ابیات یک غزل بین نسخه‌های مختلف اشعار حافظ اختلاف است. برخی از آنها یک یا چند بیت را بیشتر و برخی کمتر دارند.

چند پشتوانه برای یک بیت لازم است تا بتوان آن را جزء غزل، قصیده، قطعه، یا سروده‌ای دیگر دانست؟

در بند ۴-۱۲ گفتیم برای انتساب هر سروده به حافظ حداقل ۳ پشتوانه لازم است. از این ضابطه برمی‌آید که هر بیت هر سروده نیز دست کم از ۳ پشتوانه برخوردار باشد. در واقع نیز ابیاتی از یک سروده که در همه نسخه‌ها مشترک باشند از پشتوانه حداقل ۳ نسخه برخوردار خواهند شد. اما با توجه به ملاحظات زیر در مورد ابیات غیرمشترک در همه نسخه‌های واجد یک سروده، می‌توان پشتوانه ۲ نسخه را برای پذیرش بیتی اضافی پذیرفت:

- (۱) احتمال انتساب بیتی با پشتوانه ۲ نسخه برابر ۷۵٪ است.
- (۲) احتمال وارد کردن یک بیت در میان — مثلاً — یک غزل بسیار کمتر از احتمال وارد کردن — مثلاً — یک غزل در میان دیوان و انتساب آن به حافظ است.
- (۳) احتمال از قلم افتادن بیتی در کتابت بسیار بیش از احتمال از قلم افتادن — مثلاً — غزلی است.

(۴) برخی ابیات، نسخه بدل، اصلاح شده یا جایگزین شده بیت دیگر توسط شاعرند یا بعد از تخلص آمده‌اند. این ابیات بسیار بیش می‌آید که خارج از متن و زاید شناخته شده توسط شاعر، کاتبان و مصححان حذف می‌شوند؛ در هر حال گرچه سروده‌های شاعر هستند اما حذف آنها بسیار رایج است.

(۵) در مورد ابیات شاعران قبل یا معاصر حافظ، مسئله‌ای نیست که حافظ بر سبیل تضمین از آنها استفاده کرده باشد. نمونه‌هایی فراوان از این دست در دیوان حافظ وجود دارد.

(۶) وزن و قافیه بیت، شاهی — گرچه ضعیف — برای انتساب بیتی به غزلی است.

(۷) مجموع ملاحظات فوق این نگرانی را شدیداً قوت می‌بخشد که با تعیین ضابطه ۳ پشتوانه برای بیت‌های اضافی، ابیاتی از حافظ — به ویژه آنها که مشمول مورد (۴) اند — کنار گذاشته شوند.

از آنجا که به خاطر استفاده از «فرهنگ واژه‌نمای حافظ» بنای ما بر حذف بیتی از نسخه مرحوم خانلری نبوده است، ابیاتی را که تنها دارای یک پشتوانه بوده است با علامت ● در کنار

شماره آن مشخص ساخته ایم. این بیتها عبارت اند از: ۷ و ۳ از غزل ۵۶، ۸ از غزل ۲۰۶، ۸ از غزل ۳۸۶، ۷ و ۹ از غزل ۴۰۷ و ۱۶ الی آخر (بدون ۱۹، ۳۰ و ۳۴) از قصیده ۱. همچنین ابیاتی را که در نسخه های زمینه دارای هیچ پشتوانه ای نیستند با علامت ● در سمت راست و ● در سمت چپ شماره بیت مشخص نموده ایم. این بیتها عبارت اند از: ۱۵، ۱۹، ۳۰ و ۳۴ از قصیده ۱.

۴-۱۶. ترتیب ابیات و مصراعها

با توجه به آنچه در بند ۴-۱۰ آمد، ترتیب ابیات دیوان حافظ براساس ضوابط زیر تعیین می گردد:

(۱) با توجه به ملاحظات مندرج در بندهای ۴-۶ الی ۴-۱۰ همین مقدمه تعداد نسخه هایی که ترتیب واحدی دارند هرچه بیشتر باشد، آن ترتیب معتبرتر است و همان گزینش می گردد. در حقیقت به هر نسخه ۱ امتیاز تعلق می گیرد و امتیاز هر ترتیب براساس نسخه ها تعیین می شود.

مثلاً اگر ۵ نسخه دارای ترتیب ابیات به صورت ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷ و ۳ نسخه دارای ترتیبی مثلاً به صورت ۱، ۲، ۳، ۶، ۴، ۵، ۷ باشند، ترتیب نخست اختیار می شود.

(۲) اگر حتی ۲ نسخه نیز دارای ترتیب مشابهی در همه ابیات نبودند، بیشترین ابیاتی که حداقل ۲ پشتوانه دارند، انتخاب و بقیه ابیات به روشهای دیگر ترتیب می یابند. مثلاً اگر ترتیب نسخه ها به صورت:

الف) ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷

ب) ۱، ۲، ۳، ۴، ۷، ۵، ۶

ج) ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۵

د) ۱، ۲، ۳، ۴، ۷، ۶، ۵

باشد، ترتیب ۱، ۲، ۳، ۴، ۷ (مشترکات «ب» و «د») برای جزئی از سروده معتبر است. پس از این ترتیب ملاحظه می شود که بیت ۶ دارای ۲ امتیاز «الف» و «د» است، یعنی اکثر را در میان ابیات دیگر دارد. این بیت نیز بعد از ترتیب ابیات دیگر قرار می گیرد. پس از این تنها بیت باقیمانده ۵ است که در آخر قرار داده می شود. ملاحظه می شود که در این مثال، ترتیب به دست آمده (۱، ۲، ۳، ۴، ۷، ۶، ۵) مطابق پشتوانه «د» نیز هست. این امر در اکثر انتخابهای پشتوانه ای بدین صورت نیز به چشم می خورد، گرچه عدم چنین امری نیز از ارزش این گونه انتخاب نمی کاهد.

(۳) اگر حتی برای ۲ نسخه توافقی در ترتیب جزئی نیز در هر بخش از روند ترتیب حاصل نشد، ترجیح با ترتیب نسخه اقدم است، زیرا احتمال خطا و تحریف در نسخه اقدم کمتر از نسخه های جدیدتر است. اما از آن رو که احتمال خطا و تحریف در نسخه اقدم نیز وجود

دارد، لازم است ترتیب دیگر به عنوان نسخه بدل قرار داده شود تا پژوهشهای آینده یکی از این دو ترتیب را قوت بیشتر بخشد.

۴) به طور کلی نحوه امتیازدهی و انتخاب ترتیب براساس همان ضوابطی است که در بندهای آتی (از ۴-۱۸ به بعد) برای گزینش قرائتها آمده است. از آنجا که در این تصحیح بنای ما بر این بوده است که به خاطر سهولت مراجعه به دیوان توسط «فرهنگ واژه‌نمای حافظ» در ترتیب ابیات نسخه مرحوم خانلری تغییری ایجاد نکنیم، ترتیبهایی از دیوان مصحح ایشان را که با ضوابط فوق سازگاری نداشت تغییر ندادیم.

اما درباره جایگاه مصراعها:

براساس بند ۴-۱۶ برای ابیات و ضوابطی که برای امتیازدهی در ۴-۱۸ و بندهای پس از آن خواهد آمد، گاه مشاهده می‌شود که برخی نسخه‌ها مصراع دوم از یک بیت و مصراع اول از بیت دیگر را از قلم انداخته‌اند. در نتیجه بیت جدیدی از مصراع اول بیت اول و مصراع دوم بیت دوم حاصل شده است. بنابراین باید صورت اصلی را از دیگر نسخه‌ها یافت و آن دو بیت را بدون حذف و تأخر مصراعها نوشت. در این حال ممکن است مصحح را در تعیین جایگاه مصراع دوم (این که متعلق به بیت نخست است یا بیت بعدی) اشتباهی رخ دهد.

در غزل ۱۸۹ (با مطلع «سمن بویان غبار غم چو بنشینند بنشانند...») جای مصراع دوم بیت ۶ و مصراع دوم بیت ۷ به خاطر همین حذف و تغییر نسخه‌ها عوض شده بود که آن را به صورت فعلی تغییر دادیم زیرا اکثر نسخه‌ها بیت ۷ را به همین صورت داشتند و از سوی دیگر در برخی نسخه‌ها مصراع دوم بیت ۶ و مصراع اول بیت ۷ وجود نداشت و از مصراع اول بیت ۶ و مصراع دوم بیت ۷، بیتی دیگر پدید آمده بود.

۴-۱۷. جایگاه بیت اضافی

پس از تعیین ترتیب ابیات یک سروده مشاهده می‌شود که برخی نسخه‌ها ۱، ۲ و گاه ۳ بیت اضافه بر دیگر نسخه‌ها دارند. در بند ۴-۱۵ گفتیم که پشتوانه لازم برای انتساب بیتی به حافظ ۲ نسخه تعیین می‌گردد. حال، هریک از این ابیات که دارای حداقل ۲ پشتوانه باشند می‌توانند در میان ابیات جای بیابند. برای تعیین جایگاه بیت در میان دیگر ابیات باتوجه به آنچه در ۴-۱۰ الی ۴-۶ رعایت ضوابطی لازم است:

۱) اگر ۲ یا چند نسخه جایگاه مشابهی برای بیت مزبور دارند، همان جایگاه گزینش می‌گردد. در موارد اختلاف نیز حکم اکثر نسخه‌ها معتبر است. مثلاً اگر اکثر نسخه‌ها بیتی را بعد از بیت ۳ یا قبل از بیت ۴ داشته باشند، جایگاه آن بین بیت ۳ و ۴ تعیین می‌گردد.

۲) اگر حتی ۲ نسخه جایگاه ثابتی برای بیت اضافی نداشته باشند، ترجیح با جایگاه نسخه اقدم است، زیرا احتمال تحریف و اشتباه در نسخه اقدم کمتر از نسخه جدیدتر است. البته از آن رو که احتمال تحریف و اشتباه در نسخه اقدم نیز منتهی نیست، باید ترتیب دیگر را نیز به عنوان بدل قرار داد تا پژوهشهای آینده و پیوند نسخه‌های دیگر، قوت بیشتری یکی از طرفین را تأیید نمایند.

۳) در حالت فوق، ممکن است تناسب معنی و پیوند عمیق دو بیت مایه آن شوند که جایگاه بیت اضافی، به جای نسخه اقدم، براساس نسخه دیگر تعیین شود. این امر وقتی امکانپذیر است که کلیه نسخه‌های واجد آن بیت، اکثریتی را در تعیین جایگاه حاصل نکنند و از سوی دیگر گزینش کهنترین نسخه نیز دارای اشکالهایی فراوان باشد.

با توجه به این که ضابطه ۲ پشتوانه را برای گزینش بیت‌های اضافی برگزیده ایم مشاهده می‌شود که در نسخه مرحوم خانلری ابیاتی باید وارد سروده‌ها شود. از سوی دیگر به خاطر امکان مراجعه به این نسخه توسط «فرهنگ واژه‌نمای حافظ» بنا نداشتیم که شماره ترتیب ابیات نسخه خانلری را تغییر دهیم بنابراین، شماره ترتیب ابیاتی که در این نسخه وارد ساخته ایم براساس شماره بیت قبل از آن تعیین شده است. مثلاً بیت اضافی بعد از ۳ (بین ۳ و ۴) به ۳+۱ شماره گذاری شده است و بیت اضافی بعد از ۶+۱ (بین ۶+۱ و ۷) به ۶+۲ و به همین ترتیب.

۴-۱۸. پشتوانه و امتیاز آن

اساس تصحیح ما در این نسخه، تعیین اهمیت هر نسخه و مقدار امتیاز عددی است که هر نسخه به قرائت یا ترتیب ابیات خویش می‌دهد تا براساس این اعداد، وجوه گوناگون ترتیبها و قرائتها امتیازدهی گردد و آن که واجد امتیاز بیشتر است ترجیح یابد؛ و این که در تساوی امتیازها چه باید کرد.

براین میناست که این تصحیح دیگر تصحیحی ذوقی، قیاسی، التقاطی و از این دست نخواهد بود و کاملاً مستقل از ذهن، گرایش و پیشداوری محقق، آغاز و انجام خواهد یافت. در بند ۴-۳ گفتیم که به صرف احتمال کتابت نسخه‌ای از روی نسخه کهنتر نمی‌توان آن را مقدم بر دیگر نسخه‌ها دانست. در بند ۴-۹ اصل استقلال نسخه‌ها از یکدیگر را در صورت نبود دلیلی مخالف ذکر کردیم و در بند ۴-۱۰ با ارائه دلیل، مشخص گردید که هر نسخه، احتمال انتساب قرائت یا ترتیب خویش را افزایش می‌دهد و هرچه این تعداد بیشتر باشد، احتمال انتساب بیشتری برقرار است.

با توجه به همه اینها، هر نسخه برای هر قرائت یا ترتیب، ۱ امتیاز محسوب می‌گردد و احتمال انتساب آن را به شاعر افزایش می‌دهد.

۴-۱۹. امتیاز کهنترین نسخه

در محاسبه امتیاز نسخه‌ای در برابر نسخه رقیب، کهنترین نسخه در میان این دو دسته، امتیازی دیگر را علاوه بر امتیاز خود داراست، زیرا نسخه کهنتر از احتمال انتساب بیشتر و احتمال تحریف کمتری برخوردار بوده، حتی در تساوی امتیازهای دو قرائت یا ترتیب می‌تواند وجهی برای ترجیح یکی بر دیگری باشد. به عبارت دیگر، به کهنترین نسخه در میان پشتوانه‌های یک قرائت و قرائت رقیب، ۲ امتیاز تعلق می‌گیرد. امتیازدهی ترتیب ابیات نیز به همین صورت است. با توجه به آنچه گفته شد، اگر قرائتی تنها دارای یک پشتوانه و آن هم اقدم باشد، دارای ۲ امتیاز نخواهد بود، زیرا به نسخه اقدم منفرد، ۲ امتیاز تعلق نمی‌گیرد. علت این امر از این قرار است که گرچه نسخه کهنتر از احتمال انتساب بیشتر و احتمال تحریف کمتری برخوردار است ولی احتمال تحریف آن تنها با پشتوانه نسخه‌های دیگر است که کاهش می‌یابد یا از میان می‌رود. بنابراین اگر قرائتی دارای ۲ پشتوانه عادی باشد، بر قرائت رقیب خود که دارای یک پشتوانه اقدم است ترجیح دارد.

۴-۲۰. امتیاز توالی نسخه‌های اقدم

در حالت فوق، اگر یک قرائت، علاوه بر کهنترین نسخه در برابر نسخه‌های رقیب، دارای پشتوانه‌ای از آن نسخه باشد که پس از نسخه اقدم کهنترین است، به نسخه اخیر نیز امتیازی دیگر علاوه بر امتیاز دیگر نسخه‌ها تعلق می‌گیرد، زیرا علاوه بر آن ویژگی که در بند ۴-۱۹ درباره نسخه‌های اقدم گفته شد، این نسخه قابلیت آن را دارد که در تساوی امتیازهای دو قرائت که با وجود نسخه اقدم ایجاد شده است، وجهی برای ترجیح قرائت خود باشد. علاوه بر همه اینها، توالی نسخه‌های اقدم حاکی از قرائتی اصیل است که مرور زمان آن را به قرائتی دیگر تغییر داده است. بنابراین به هریک از نسخه‌های اقدم متوالی که پشتوانه یک قرائت باشند، ۲ امتیاز تعلق می‌گیرد، حتی اگر این تعدد توالی، بیش از دو باشد. آنچه درباره قرائتها گفته شد در مورد ترتیب و جایگاه ابیات نیز صادق است. برای نمونه مصراع دوم بیت ۶ از غزل ۳۵۶ (با مطلع «ما بی‌غمان مست دل از دست داده‌ایم...»)) بدین قرار است:

این داغ بین که بر دل ویران نهاده‌ایم

تاریخ نسخه‌های واجد این مصراع عبارت است از: ۸۱۳، ۸۱۶، ۸۱۸، ۸۲۱، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۷ و ۸۳۶.

برای واژه بعد از «دل» گزارش پشتوانه‌ها از این قرار است (اعداد سیاه نشانگر نسخه‌های اقدم و توالی آنهاست):

ویران: ۸۱۳، ۸۱۶، ۸۱۸، ۸۲۴

دانا: ۸۲۱

بریان: ۸۲۵

خونین: ۸۲۷، ۸۳۶

ملاحظه می‌شود که کلمه «ویران» چگونه به «دانا»، «بریان» و سپس «خونین» تبدیل می‌شود. مثالهایی دیگر از تحریف تدریجی قرائتی اصیل در فصلهای قبل آمد و در آینده نیز ارائه خواهد شد و نمایانگر اهمیت توجه به توالی نسخه‌های اقدم است.

۴-۲۱. نحوه امتیازدهی

با توجه به آنچه در بندهای ۴-۱۸، ۴-۱۹ و ۴-۲۰ آمد، به کهنترین نسخه در میان پشتوانه‌های یک قرائت و نسخه‌های کهن بعد از وی ۲ امتیاز و به دیگر نسخه‌ها ۱ امتیاز تعلق می‌گیرد و امتیاز هر قرائت و در نتیجه احتمال انتساب آن به شاعر به این نحو تعیین می‌شود. برای نمونه، اگر قرائتی دارای ۳ پشتوانه اقدم متوالی و یک پشتوانه عادی، و قرائتی دیگر دارای ۵ پشتوانه عادی باشد، قرائت نخست از ۷ امتیاز (۱+۲+۲+۲) و قرائت دیگر از ۵ امتیاز برخوردار است. بنابراین، قرائت نخستین گزینش می‌شود.

ما در این نسخه این روش را برای انتخاب قرائت برگزیده‌ایم و نسخه مرحوم خانلری را براساس آن تغییر داده‌ایم.

مثلاً بیت ۸ از غزل ۴۱۳ (با مطلع «در سرای مغان رفته بود و آب زده...»)) به صورت زیر است:

وصال دولت بیدار ترسمت ندهند چه خفته‌ای تو در آغوش بخت خواب زده

نسخه‌های واجد مصراع دوم بدین قرارند: ۸۱۳-۱۴، ۸۱۳، ۸۱۶، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۴، ۸۲۵ و ۸۲۷.

گزارش نخستین کلمه مصراع دوم چنین است (اعداد سیاه نشانگر نسخه‌های اقدم و توالی آنهاست):

چه: ۸۱۳-۱۴، ۸۱۶

که: ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۷

ساخت. نمونه‌ای از این دست (خون مولیان) در شماره ۲ از بند ۴-۵ همین مقدمه آمده است. درباره ترتیب ابیات براساس مشترکات نسخه‌ها و همچنین جزئیات هر بیت نیز چنین قاعده‌ای به کار می‌رود.

درباره نحوه تلفیق اجزای مشترک در قرائتها یا ترتیب ابیات نکته‌ای قابل توجه است و آن این که پس از تلفیق، معمولاً نتیجه حاصل با قرائت یا ترتیب حداقل یکی از نسخه‌ها مشابهت می‌یابد و این تأییدی دیگر بر صحت این روش است.

۴-۲۳. حالت تساوی امتیازها

اگر با وجود نسخه یا نسخه‌های اقدام در یک قرائت، و تعدد نسخه‌های دیگر در قرائت رقیب، تساوی امتیاز حاصل آمد، ترجیح با اکثر است، زیرا در این حالت (با توجه به بند ۴-۱۰) احتمال انتساب در اکثر بیشتر و احتمال خطا و تحریف در آن کمتر از اقل می‌باشد. لیکن در این مورد باید اقل را که در امتیاز، مساوی با اکثر شده است در نسخه بدل قرار داد تا نسخه‌ها و تحقیقات آینده، تساوی را برهم زنند.

این اتفاق بیشتر هنگامی پیش می‌آید که شمار نسخه‌های پشتوانه کم باشد. برخی نسخه بدل‌های این تصحیح نیز با توجه به چنین ملاحظه‌ای (با علامت * در متن و حاشیه) قرار داده شده‌اند.

مثلاً آخرین بیت غزل ۲۴۱ چنین است:

حافظ چو رفت روزه و شیطان ز بند جست ناچار باده‌نوش که از دست رفت کار

گزارش اختلاف نسخه چنین است:

شیطان ز بند جست: ۸۱۸، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۴، ۸۲۵ (۵=۱+۱+۱+۱+۱ امتیاز)

گل نیز می‌رود: ۸۱۳، ۸۲۷، ۸۳۶، قبل از ۸۵۰ (۵=۱+۱+۱+۲ امتیاز)

با توجه به ضابطه، قرائت نخست در متن و قرائت دیگر در حاشیه قرار می‌گیرد.

۴-۲۴. دو پشتوانه رقیب

اگر دو قرائت رقیب، هریک دارای تنها یک پشتوانه باشند، صرف اقدمیت نمی‌تواند مایه کنار نهادن دیگری باشد، زیرا احتمال تحریف هریک از نسخه‌ها و همچنین نسخه اقدام، تنها با پشتوانه حداقل یک نسخه دیگر است که کاهش می‌یابد یا منتفی می‌گردد. به عبارت دیگر، اقدام منفرد، دارای ۲ امتیاز نیست. از سوی دیگر بررسیها و تحقیقات آینده ممکن است توازن را به نفع دیگری برهم زنند.

این امر بیشتر زمانی رخ می دهد که تعداد نسخه های پشتوانه یک قرائت کم باشد. در این حالت اگر هر دو قرائت دارای معنی یا احتمال معنی باشند، صحیح آن است که اقدم در متن و قرائت دیگر به عنوان نسخه بدل ارائه شود، زیرا احتمال انتساب اقدم بیش از دیگری است.

برخی نسخه بدلهای تصحیح حاضر نیز با توجه به این ملاحظه (با علامت * در متن و حاشیه) درج گردیده اند.

از این نمونه می توان خداست / کجاست (در غزل ۲۵، مصراع دوم بیت آخر)، خدا را / خدایا (در غزل ۱۳۶، مصراع دوم بیت ۲+۱)، گوشه تاج و سلطنت / گوشه تاج سلطنت (در غزل ۴۰۳، مصراع دوم بیت ۹) را نام برد. (قرائتهای متن با حروف سیاه نشان داده شده اند. لازم به ذکر است که در بخش توضیح اشعار، معانی متن نیز ارائه گردیده است.)

قاعده ای که در مورد قرائتها گفته شد، درباره ترتیب ابیات در جزء و کل نیز به کار می رود.

۴-۲۵. نسخه بدل مصحح

در حالات مذکور در بندهای ۴-۲۳ و ۴-۲۴، نسخه بدل در حقیقت ناشی از تردید محقق در انتخاب، و آگاهی وی از احتمال نقض مورد مقدم است و در حقیقت، نوعی احتیاط و آینده نگری محسوب می شود نه این که لزوماً نسخه بدل شاعر باشد.

۴-۲۶. نسخه بدلهای، اصلاحات و تغییرات حافظ

گاه پراکندگی دو قرائت با مجموع امتیازهایی مساوی یا نزدیک به یکدیگر در نسخه ها به گونه ای است که تقریباً هر قرائت، یکی-دو سه در میان نسخه های قدیم تا جدیدتر را پشتوانه دارد. این امر جای تردید باقی نمی گذارد که هر دو قرائت از حافظ است و شاعر، یکی را نسخه بدل، اصلاح شده یا تغییر یافته دیگری قرار داده است.

برخی ابیات نیز در نسخه های گوناگون دارای چنین وضعیتی هستند و نمایانگر این می باشند که شاعر، یکی را نسخه بدل، اصلاح شده یا تغییر یافته دیگری قرار داده است.

متأسفانه رسم بر این است که در این موارد، بالاخره یکی از دو بیت یا دو قرائت گزینش شده دیگری حذف می گردد. در صورتی که (بر اساس آنچه در بند ۱ این مقدمه گفته آمد) هدف تصحیح و وظیفه مصحح ارائه سروده های حافظ است نه اصلاح یا گزینش آنها. فرق است میان آن که سروده های شاعر را در زمان وی اصلاح کنیم و به او بگویم چه برگزیند، و یا خود او انتخابی را انجام دهد و بقیه را کنار نهد، و این که ما پس از مدت زمانی در پی

دستیابی به سروده‌های وی و ارائه آن — به هر صورت — باشیم. و در اینجا هر دو سروده یا قرائت از حافظ است و ما را حق کنار نهادن سروده حافظ نیست.

در این تصحیح، نسخه بدل‌های حافظ را با علامت * (در متن و حاشیه) و ذکر این که «نسخه بدل حافظ» است (در حاشیه) مشخص کرده‌ایم و بخشی دیگر از نسخه بدل‌های دیوان حاضر را تشکیل می‌دهد. البته مقصود از «نسخه بدل حافظ» این است که صورت دیگر سروده وی را نشان دهیم نه این که تعیین کنیم کدام پس از دیگری سروده شده است. در ارتباط با متن و نسخه بدل‌ها، ملاحظات زیر را باید در نظر داشت:

۱) نسخه‌ای که دارای امتیاز بیشتر است در متن و دیگری در حاشیه قرار می‌گیرد زیرا احتمال انتساب آن به حافظ بیش از دیگری است. این امر در مورد کلیه نسخه بدل‌ها صادق است زیرا احتمال انتساب نسخه بدل همواره کمتر از متن و شک در آن بیشتر از متن است. زمانی که انتساب شعر محرز گردید، تازه بحث در این آغاز می‌گردد که آیا تغییری یا نسخه بدلی از سوی شاعر در آن به وجود آمده است یا نه.

علت دیگر قراردادن نسخه‌ای با امتیاز بیشتر در متن این است که معمولاً پس از سرودن و انتشار شعر، نسخه‌های متعدد آن در نوشته‌ها و گفته‌ها تکرار می‌گردد و جای خود را باز می‌کند. پس از سرودن نسخه بدل، فرصتی برای نسخه اول فراهم آمده و فرصتی برای نسخه بدل از میان رفته است. بنابراین طبیعی است که نخستین سروده، در نسخه‌های بیشتر و کهنتری موجود باشد تا تغییر یافته آن.

تنها در صورتی که متن دارای غلط یا خطای زبانی یا شعری باشد می‌توان آن را در حاشیه و حاشیه را در متن قرار داد. لیکن در حاشیه علاوه بر ذکر نسخه بدل بودن، باید غلط بودن آن تذکر داده شود.

این امر دارای یک نمونه در نسخه ماست: غزل ۱۶۷، بیت ۱، مصراع دوم دارای واژه «اشارت» در متن و «حوالت» در حاشیه است. طبق قاعده امتیازها «حوالت» باید در متن قرار می‌گرفت لیکن از آنجا که از نظر فن شعر دارای اشکال است در حاشیه قرار گرفت و در همان جا بر غلط بودن آن تصریح شد (مراجعه شود).

۲) طبیعی است که نسخه بدل شاعر از دقت، ظرافت، زیبایی و عمومیت بیشتری نسبت به متن برخوردار باشد زیرا به هر حال نوعی اصلاح یا خارج ساختن شعر از محدوده زمان و مکان محسوب می‌گردد.

در زیر، نمونه‌هایی از نسخه بدل حافظ با رعایت اختصار خواهد آمد. حروف سیاه تاریخها برای اصل قرار داده شده است:

۱) غزل ۶۵، بیت ۲، مصراع دوم: بسوخت دیده زحیرت که این چه بوالعجبی است.

اصل: دیده (۶ = ۲ + ۱ + ۱ + ۱ + ۱ امتیاز).

نسخه بدل حافظ: عقل (۴ = ۱ + ۱ + ۱ + ۱ امتیاز).

نسخه‌ها: ۸۱۳، ۱۴-۸۱۳، ۸۱۶، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۷، قبل از ۸۵۰.

(۲) غزل ۱۷۷، بیت ۹، مصراع اول: حافظ از شوق رخ مهر فروز تو بسوخت.

اصل: مهر فروز (۶ = ۱ + ۱ + ۱ + ۱ + ۲) امتیاز.

نسخه بدل حافظ: مهر فروغ (۵ = ۱ + ۱ + ۱ + ۱ + ۱) امتیاز.

نسخه‌ها: ۸۱۳، ۱۴-۸۱۳، ۸۱۸، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۷، ۸۳۶، قبل از

۸۵۰.

(۳) غزل ۱۸۱، بیت ۴، مصراع اول: حقا کز این غمان برسد مژده امان.

اصل: کز این غمان (۶ = ۱ + ۱ + ۱ + ۱ + ۱ + ۱) امتیاز.

نسخه بدل حافظ: که در زمان (۶ = ۱ + ۱ + ۱ + ۱ + ۲) امتیاز.

نسخه‌ها: ۸۱۳، ۱۴-۸۱۳، ۸۱۶، ۸۱۸، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۷، ۸۳۶، قبل از

۸۵۰.

(۴) غزل ۳۰۱، بیت ۶، مصراع اول: در عین گوشه گیری عظم ز ره بینداخت.

اصل: عظم (۵ = ۱ + ۱ + ۱ + ۲) امتیاز.

نسخه بدل حافظ: عشقم (۴ = ۱ + ۱ + ۱ + ۱) امتیاز.

نسخه‌ها: ۸۰۷، ۸۱۳، ۸۱۶، ۸۱۸، ۸۲۲، ۸۲۴، ۸۲۵، قبل از ۸۵۰.

حال با توجه به ضابطه و مثالها، برای روشنتر شدن امر به بررسی دو قرائت می پردازیم.

مصراع نخست غزل ۳۵۹ چنین است:

ما بدین در زپی حشمت و جاه آمده ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

نسخه‌ها: ۸۱۳، ۱۴-۸۱۳، ۸۱۶، ۸۱۸، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۷، ۸۳۶.

ز: ۶ (= ۱ + ۱ + ۱ + ۱ + ۱ + ۱) امتیاز.

نه: ۵ (= ۱ + ۱ + ۱ + ۲) امتیاز.

امتیاز این دو قرائت گرچه نزدیک به یکدیگر است اما نمی توان «نه» را به عنوان نسخه بدل حافظ در حاشیه قرار داد زیرا شرط دوم نسخه بدل که فاصله ای تقریباً یکی-دو سه درمیان بین نسخه های دو قرائت است وجود ندارد و بین نسخه ۸۱۳ و ۸۲۴ تعداد ۵ نسخه فاصله می باشد.

از سوی دیگر حتی نمی توان «نه» را به عنوان نسخه بدل مصحح (به خاطر رعایت احتیاط و احتمال تغییرات آتی با پیوند نسخه های دیگر قبل از ۸۵۱) قرار داد، زیرا شرط این گونه حواشی، تساوی امتیاز است. حتی اگر نسخه ای دیگر به طرفداری «نه» یافت شود،

تازه تساوی امتیاز حاصل خواهد شد و «نه» به حاشیه خواهد پیوست. اگر از بحث دربارهٔ امتیازها که گویای بسیاری حقایق اند بگذریم، آیا ممکن است قرائتی شامل «نه» در نسخه ۱۴-۸۱۳ و ۴ نسخه متوالی پس از آن به «ز» تحریف شود؟ بهتر نیست تغییر «ز» به «نه» را در نسخه ۸۱۳ بپذیریم و شیوع این گونه قرائتها را عامل تغییر ۳ نسخه دیگر بدانیم؟ (در بندهای ۴-۳۴ الی ۴-۴۰، اصول تحریف ذکر شده‌اند.)

نظر به آنچه گفته شد، با همه علاقه و گرایش خود نسبت به قرائت مشهور، آنچه را دارای امتیاز بیشتر (و در نتیجه احتمال انتساب بیشتر به حافظ) بود برگزیدیم.

در مطالعهٔ نسخه‌های متعدد از یک سروده گاه مشاهده می‌شود که برخی نسخه‌ها بیتی را به جای بیت دیگر دارند. یعنی مثلاً هرکدام بیت الف را دارد، فاقد بیت ب است و هرکدام بیت ب را دارد، فاقد بیت الف است. از اینجا مشخص می‌گردد که یکی از این دو بیت نسخه بدل شاعر برای دیگری است. بیت صاحب امتیاز بیشتر در متن و دیگری در حاشیه قرار می‌گیرد.

البته بیت نسخه بدل حتماً باید از حداقل ۲ پشتوانه در میان نسخه‌ها برخوردار باشد (بند ۴-۱۵).

در زمینه تشخیص نسخه بدل بودن بیتی، باید این نکته نیز مورد توجه قرار گیرد که در برخی نسخه‌ها هر دو بیت درج گردیده از آن رو که نسخه بدل نویسی مرسوم نبوده است. اما نسخه‌های دیگر گواه عدم درج هر دو در متن هستند.

نمونه‌ای از بیتی نسخه بدل بیت دیگر، بیت ۹ از غزل ۳۱۲ و نسخه بدل حافظ برای آن است:
اصل:

هیچ حافظ نکند در خم محراب فلک این تنعم که من ازدولت قرآن کردم

نسخه بدل حافظ:

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم

تاریخ نسخه‌های واجد این مصراعها به قرار زیر است:

۸۱۳، ۱۴-۸۱۳، ۸۱۶، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۷، ۸۳۶، ۸۳۶، ۸۳۶، قبل از ۸۵۰

(در نسخهٔ ۸۳۶، هم اصل و هم نسخه بدل حافظ در غزل آمده است.)

اصل دارای ۶ (= ۱+۱+۲+۲) و نسخه بدل حافظ دارای ۷ (= ۱+۱+۱+۱+۱+۱) امتیاز

است.

علت این که اصل را به حاشیه و حاشیه را با توجه به امتیاز بیشتر به متن وارد نساختمین قرار خویش بر عدم حذف یا جابجایی بیتی در نسخه مرحوم خائلی بود.

برخی ابیاتی که دارای نسخه بدل شاعر در نسخه حاضر هستند عبارت‌اند از: بیت ۱۱ غزل ۵۰، بیت ۱ غزل ۱۳۷، بیت ۹ غزل ۲۲۱، بیت ۱۲ غزل ۲۲۴، بیت ۲ غزل ۲۸۶ و بیت ۹ غزل ۳۱۲.

در نسخه مرحوم خانلری برخی ابیات نسخه بدل حافظ در متن گنجانده شده‌اند. نظر به این که بنابر حذف بیتی از اشعار آن نسخه نداشتیم تا مراجعه به این نسخه با «فرهنگ واژه‌نمای حافظ» امکانپذیر باشد، آنها را در حاشیه قرار ندادیم، لیکن در کنار هریک علامت * را که برای نسخه بدل به کار می‌رود درج نمودیم. این موارد عبارت‌اند از: بیت ۹ از غزل ۲۸۵ (نسخه بدل بیت ۸) و بیت ۹ از غزل ۴۳۱ (نسخه بدل بیت ۸). یکی از ویژگیهای نسخه حاضر، ارائه صورتهای گوناگون اشعار حافظ است که ناشی از تجدیدنظر و بررسی مجدد وی در اشعار خویش می‌باشد.

۴-۲۷. خطای شاعر

در بند ۲ این مقدمه گفتیم که لازمه پاکیزگی پژوهش، دوری پژوهشگر از پیشداوریهای گوناگون است. و گفتیم که «خطای حافظ» از مواردی است که انکار امکان آن از آفتهای تصحیح دیوان وی به‌شمار می‌رود و مصحح را به بیراهه خواهد کشاند. اینک جای بررسی وقوع یا عدم وقوع آن در دیوان حافظ است.

براساس اصولی که تا بدینجا برای تصحیح در نظر گرفته شد، گاه تصحیح بر این پایه، قرائتی را به دست می‌دهد که اولاً در صحت انتساب آن به حافظ تردید نمی‌توان داشت و ثانیاً خالی از اشکالهای گوناگون نیست. در این حالت باکی نیست که خطا را از حافظ بدانیم یا چنین توجیه کنیم که وی طرحی را ریخته و فرصتی برای اصلاح یا تکمیل آن نیافته است. از سوی دیگر هدف تصحیح (بند ۱) ایجاب می‌کند که عین آنچه را از حافظ باقی مانده نقل کنیم و به هیچ وجه دست به تغییر و اصلاح آن با نظر خویش نزنیم. تنها می‌توان در حاشیه، اشاره‌ای به عدم صحت یا اشکالهای دیگر آن داشت.

این مورد در نسخه حاضر با علامت * در متن، و ذکر خطا بودن و صورت صحیح آن در حاشیه مشخص شده و تنها دارای نمونه‌هایی به شرح زیر است:

(۱) در رباعی ۱۶، مصراع دوم بیت دوم چنین است:

یک مونس همفلس ندارم جز غم

با توجه به این که اواخر مصراعهای اول و دوم به ترتیب «... عمر خود ندارم جز غم» و «(یار خود ندارم جز غم)» است، «همفلس ندارم جز غم» صحیح نیست. اما از ۴ نسخه منع، ۲ نسخه که یکی از آنها قدیمیترین است، «همفلس» را دارد. نسخه دیگر نیز با قرائت

«همنشین» دارای همین غلط است اما هیئت آن تأیید «همنفس» می‌باشد. نسخه باقیمانده نیز دارای «دساز» است که باز همان مشکل را دارد.

از سوی دیگر نمی‌توان پذیرفت که قلم شاعر چنین خطایی کرده یا نخستین کاتب به اشتباه چنین نوشته است (زیرا قافیه «د» و لغاتی با این قافیه شباهتی به «همنفس» ندارند) بلکه باید آن را از شخص حافظ و علت آن را نیافتن مجال و فرصت لازم برای اصلاح دانست. نسخه‌های بعدی آن را به «نامزد» تغییر داده‌اند.

۲) مصراع دوم بیت ۳ از قطعه ۳ دارای قافیه «بلاغت» است. این قافیه با توجه به قافیه‌های دیگر (جماعت، استطاعت، طاعت) صحیح نیست. پشتوانه آن ۳ نسخه از ۵ نسخه است که کهنترین آنها را نیز دربر دارد. نسخه‌های بعدی آن را به «براعت» تبدیل کرده‌اند. در اینجا ۲ احتمال وجود دارد: یکی این که هدف حافظ در قافیه، تنها حرف «ت» بوده است لیکن در عمل، حروف «ع» نیز تکرار شده و «ع» را در نتیجه، اشتباه جلوه داده است. حافظ نیز متوجه نشده یا به خاطر این که ماده تاریخ و مشمول تعجیل برای درج بر سنگ مزار متوفا بوده، مجال اصلاح نیافته است. دوم این که دستنویست حافظ یا نخستین نسخه دیوان «بلاغت» خوانده می‌شده است (به خاطر شباهت زیاد «بلا» و «برا» با کمی تغییر در نگارش) و این امر به نسخه‌های بعد سرایت کرده است. بنابراین می‌تواند مصداق بندهای ۴-۲۸ و ۴-۲۹ نیز باشد.

۳) بیت نخست غزل ۱۲۵ چنین است:

اگر نه باده غم دل زیاد ما ببرد نهیب حادثه بنیاد جان ما ببرد

قافیه‌های قبل از ردیف (روی) در بیت‌های دیگر عبارت‌اند از بلا، دغا، ما، صبا، خطا، را. تکرار «ما» در بیت اول چنین القا می‌کند که ردیف شعر «ما ببرد» است بنابراین کلمات قبل از آن («یاد» و «جان») هم‌قافیه نیستند. در صورتی که هدف حافظ تنها حرف «ا» قبل از ردیف بوده است. القای چنین شبهه‌ای به ویژه در بیت نخست، کاری بجا نیست و گرنه در بیت ۴ نیز «آب ما ببرد» همین اشکال بیت نخست را دارد بدون آن که توجه را برانگیزد.

به هر حال قرائت کنونی دارای ۷ نسخه از کهنترین نسخه‌ها در میان ۹ نسخه است. نسخه پس از آنها آن را به «بنیاد ما ز جا ببرد» تبدیل ساخته است. منبع بعدی نیز «بیخ نهاد ما ببرد» آورده که علاوه بر تحریفی چنان نسخه دیگر، همان القای شبهه را دارد و پاسخگوی ردیف بیت‌های دیگر نیست.

حال، این امر را نمی‌توان ناشی از دستنویست حافظ یا نخستین نسخه دیوان دانست چون به گونه‌ای نیست که خطای قلم یا دشواری خواندن تصور شود بلکه آن را باید خطای شخصی حافظ تلقی نمود.

۴) با روش تعیین نسخه بدلها چنین نتیجه می‌شود که در مصراع دوم بیت ۱ غزل ۱۶۷

...عشرت اشارت آمد) «حوالت» به جای «اشارت» از پشتوانه‌ای قوی و بیش از «اشارت» برخوردار بوده، آن نیز از حافظ است، در صورتی که حرف قبل از «ت» با توجه به دیگر کلمات قبل از ردیف باید «ر» باشد نه «ل» (مراجعه شود). علت را نیز باید قصد نخستین شاعر در تعیین قافیه به‌شمار آورد.

از آن رو که حافظ، خود به اصلاح این واژه پرداخته است، مورد اصلاح شده را با این که امتیاز کمتر داشت در متن و قرائت نخستین را در حاشیه قرار دادیم. هیئت واژه به‌گونه‌ای نیست که بتوان آن را خطای قلمی حافظ یا نخستین دستنویست دیوان قلمداد کرد.

(۵) به شماره ۲ از بند ۴-۵ مراجعه فرمایید.

برخی خطاهایی را که در انتساب آن به حافظ یا قلم وی تردید است در بندهای ۲۸-۴ و ۲۹-۴ می‌توان یافت.

۲۸-۴. خطای قلم شاعر

گاه تصحیح براساس اصولی که در بندهای قبل گفته شد، محقق را به قرائتی می‌رساند که خطا یا بی‌معنی است لیکن از سویی احتمال قوی انتساب آن را نمی‌توان انکار کرد و از سوی دیگر نمی‌تواند خطای شخص حافظ باشد یا این که می‌تواند خطای او نباشد. در این مورد باید آن را اشتباه قلمی - نه شخصی - شاعر تلقی نمود، صحیح را در متن وارد کرد و در حاشیه، مورد غلط را مذکور داشت تا امانت در نقل رعایت گردد. حتی اگر غلط نیز در متن و صحیح در حاشیه نوشته شود، از آن رو که به‌هرحال منسوب به دستنویست حافظ است کاری بجاست. در نسخه حاضر، وجه نخست را اختیار کرده در متن وجه صحیح را آورده‌ایم و سپس با علامت * در متن و حاشیه، وجه بی‌معنی را در حاشیه نوشته‌ایم.

مثالهایی از این نمونه در شماره ۳ از بند ۴-۵ و شماره ۲ از بند ۴-۲۷ و نیز در بند ۳۳-۴ (مشترک با خطای نخستین دستنویست دیوان) آمده است.

۲۹-۴. خطای نخستین دستنویست دیوان

از آنجا که حافظ، خود به تدوین دیوان خویش پرداخته و این وظیفه را برخی یاران او به‌انجام رسانده‌اند، بنابراین نخستین نسخه دیوان حافظ از روی اوراق پراکنده و احتمالاً «دفتر اشعار» وی فراهم آمده و بازنویسی شده است. این نسخه مأخذ رونوشت‌های اولیه دیوان حافظ است و هرگونه خطای کاتب یا کاتبان آن در دیوانهای اولیه حافظ وارد شده است. حتی ممکن است این خطاها برخی نیز ناشی از دشواری خواندن دستنویست شاعر باشد.

براساس روشی که برای تصحیح پیش گرفته و در بندهای قبل، از آن سخن گفتیم به خطاهایی می‌رسیم که همان ویژگیهای بندهای ۴-۲۸ و ۴-۲۹ را دارند ولی انتساب آنها به حافظ یا قلم وی دشوار است. این گونه خطاها بی‌گمان ناشی از نخستین دستنوشته دیوان اوست.

به لحاظ رعایت امانت در نقل از نخستین دستنوشته دیوان، باید صحیح را در صورت امکان در متن وارد کرد و خطا را در حاشیه نوشت. علت نوشتن صحیح - و نه غلط - در متن این است که به هر حال، مورد غلط، منسوب به حافظ نیست بلکه منسوب به کاتب نخستین نسخه دیوان اوست.

این مورد در متن و حاشیه با علامت * و در حاشیه، مورد غلط ذکر شده است. مثالهایی از این نمونه در شماره ۱ بند ۴-۴۵ و نیز در بندهای ۲-۲ و ۴-۳۳ آمده است.

برای سهولت بررسی انواع خطاهای حافظ، قلم او یا نخستین نسخه دیوان، صورت زیر از آنها با ذکر نشانی بندهای مقدمه ارائه می‌گردد:

- ۱) خطاهای شخصی حافظ: بند ۴-۲۷، شماره‌های ۱، ۳ و ۴/ بند ۴-۴۵، شماره ۲.
- ۲) خطاهایی که ممکن است از حافظ باشد، ممکن است از قلم او: بند ۲-۲/ بند ۴-۲۷، شماره ۲.
- ۳) خطاهای قلمی حافظ یا نخستین دستنوشته دیوان او: بند ۲-۲/ بند ۴-۳۰/ بند ۴-۳۳/ بند ۴-۴۵ شماره ۳.
- ۴) خطای نخستین دستنوشته دیوان: بند ۴-۴۵ شماره ۱.

۴-۳۰. قرائتهای بی‌معنی

اگر تحقیق منجر به پذیرش انتساب قرائتی شد که به بی‌معنی بودن آن یقین است، بی‌شک یکی از مصادیق بندهای ۴-۲۸ و ۴-۲۹ به‌شمار می‌آید (خطای قلمی شاعر یا نخستین دستنوشته دیوان اوست) یا دشواری خواندن و دیگر مشکلات نوشتاری آن را بدین صورت تغییر داده است.

در این مورد نیز با استناد به دلایلی قابل قبول - همان‌گونه که در انواع دیگر تصحیح (التقاطی، قیاسی، بینابین، املائی) مرسوم است - مورد صحیح و بامعنی در متن، و وجه بی‌معنی در حاشیه نوشته می‌شود.

این گونه موارد نیز در نسخه حاضر با علامت * در متن و حاشیه مشخص شده‌اند. برای نمونه در مصراع اول بیت ۱۰ از غزل ۴۵۱، «فرض» به «فُرص» تغییر یافت و در حاشیه قرار گرفت تا مصراع، معنی مناسبی بیابد. به همین نحو مصراع نخست بیت ۷ از غزل

۶۶۰، از «تَغْيِبُ مِنگٍ وَقَدْ صِرْتُ رَائِنًا كَهْلَالٍ» به «لَقَيْتُ مِنگٍ وَقَدْ صِرْتُ ذَائِبًا كَهْلَالٍ» تغییر یافت و خود به خاطر رعایت امانت، در حاشیه قرار گرفت. برخی مثالهای دیگر در ۴-۵ آمده است.

۴-۳۱. ضعف اطلاعات ما

در بند ۲-۳ آمد که نیافتن و ندانستن معنی برای واژه یا ترکیبی که به بی معنی بودن آن یقین نداریم، دلیل بی معنی بودن آن نیست بلکه دست ما از معنی کوتاه است. و این امر نباید مایه آن گردد که در دیوان حافظ تحریفی را انجام دهیم یا بپذیریم. تحقیق براساس اصولی که مذکور آمد، گاه بدینجا می انجامد که در انتساب قرائتی به حافظ تردید نداریم لیکن معنی آن را نمی یابیم بدون آن که به بی معنی بودن آن یقین داشته باشیم. از آنجا که لازمه اذعان به قصور فهم و دانش و اطلاعات خویش است، به هیچ وجه نباید آن قرائت را از متن خارج نمود. صحیح آن است که به عدم و دسترس خود به اطلاعات کافی اقرار کنیم و زدایش غبار جهل را به آینده و آیندگان بسپاریم. به این لغات، ترکیبات و مصراعها در بند ۱۰ مقدمه دوم اشاره شده است.

۴-۳۲. اضافات نسخه ها

گاه در بررسی پشتوانه های یک قرائت مشاهده می شود که تقریباً هیچ یک از نسخه ها در ارائه صورتی ثابت از آن، با دیگری اتفاق ندارد. در این صورت اگر حذف آن بخش، لطمه ای به شعر نزند، شک نیست که در اصل سروده حافظ یا نخستین دستنویس دیوان او وجود نداشته و کاتبان بعد برای رفع اشکالی که می پنداشته اند آن را افزوده اند. بنابراین وظیفه مصحح حذف آن است.

مثلاً مصراع اول بیت ۷ از غزل ۹ در نسخه های منبع خانلری به صورت زیر است:

- | | |
|---|-----------------------|
| هرکه را خوابگه این آخر مشتی خاک است | (۱) نسخه ب (مورخ ۸۱۳) |
| هر که را خوابگهش آخر مشتی خاک است | (۲) نسخه د (مورخ ۸۱۶) |
| هر که را خوابگهش خاک بود آخر کار | (۳) نسخه ه (مورخ ۸۱۸) |
| هرکه را خوابگه آخرتی در خاک است | (۴) نسخه ح (مورخ ۸۲۱) |
| هرکه را جایگه آخر نه که مشتی خاک است | (۵) نسخه ط (مورخ ۸۲۲) |
| هر که را خوابگه این آخر مشتی خاک است | (۶) نسخه ی (مورخ ۸۲۴) |
| هرکه را خوابگه آخر [به دو] مشتی خاک است | (۷) نسخه ل (مورخ ۸۲۷) |
| هرکه را خوابگه آخر نه که مشتی خاک است | (۸) نسخه م (مورخ ۸۳۶) |

۹) نسخه‌ز (متعلق به نیمه اول قرن نهم) هرکه را خوابگه آخر به دومشتی خاک است در ردیف ۷ به نظر می‌رسد که عبارت داخل قلاب، بعداً اضافه شده باشد. ملاحظه می‌شود که چه اختلافی در فاصله بین «خوابگه» و «آخر» و نیز پس از «آخر» در نسخه‌ها وجود دارد. این نشان می‌دهد که اشکالی در متن به نظر می‌رسیده است. با روشی که برای تصحیح ارائه نمودیم، باید موارد اتفاق را کنار هم بنهیم تا ببینیم چه می‌شود. بیشترین اتفاقها در کلمات زیر است:

هر - که - را - خوابگه - آخر - مшти - خاک - است
از این کلمات یک مصراع می‌توان ساخت بدین صورت:

هر که را خوابگه آخر، مشتی خاک است

وزن، صحیح است اما کشش کسره «خوابگه» و سکنه بعد از «آخر» چندان خوشایند نیست. از اینجا مشخص می‌گردد که سروده حافظ یا نخستین دستنوشته دیوان او چنین بوده است لیکن به خاطر کشش کسره و سکنه، کاتبان خواسته‌اند آن را به صورتی مناسب تغییر دهند و هریک شیوه‌ای را برگزیده‌اند.

همچنین در بند ۲-۱ گفتیم که لازم نیست حافظ را همواره سراینده بهترینها بدانیم. حفظ امانت تصحیح نیز ما را باز می‌دارد از این که به خاطر بهتر کردن شعر وی در آن دست ببریم.

علاوه بر این انتخاب هریک از قرائتهای روان نسخه‌ها، توجه این همه دستکاری در یک قرائت روان را دشوار می‌سازد.

در تصحیح حاضر از دیوان حافظ، نمونه دیگری برای اضافات نسخه‌ها و کاهش مصحح وجود ندارد.

۴-۳۳. کاستی نسخه‌ها

گاه تصحیح براساس ضوابط گفته شده، قرائتی را به دست می‌دهد که دارای اشکال وزنی است و از سویی انتساب آن را به قلم شاعر یا نخستین دستنوشته دیوان نمی‌توان انکار کرد. علاوه بر این مشاهده می‌شود که برخی نسخه‌ها برای رفع این اشکال اساسی واژه‌هایی را از خود افزوده‌اند. بنابراین، چاره‌ای برای محقق باقی نمی‌ماند که جای خالی را با کلمه یا کلماتی پر کند. لیکن باید این اضافه‌ی مصحح در میان علامت [] قرار داده شود.

اما بهتر است که همان اضافه داخل قلاب نیز تا حد امکان از میان اکثر و اقدم نسخه‌های کهن انتخاب شوند نه این که ذوق مصحح در آن به کار رود.

این مورد بیش از یک نمونه در تصحیح حاضر ندارد.

مصراع اول از بیت ۶ غزل ۲۳۰ در نسخه‌های مأخذ مرحوم خانلری به شرح زیر است:

به سعی خود نتوان برد [گوهر مقصود	(نسخه ب (مورخ ۸۱۳)
به سعی خود نتوانست برد گوهر مقصود	(نسخه د (مورخ ۸۱۶)
به سعی خود نتوان برد [گوهر مقصود	(نسخه هـ (مورخ ۸۱۸)
به سعی خود نتوان برد [گوهر مقصود	(نسخه ح (مورخ ۸۲۱)
به سعی خود نتوانست برد گوهر مقصود	(نسخه ط (مورخ ۸۲۲)
به سعی خود نتوان برده [گوهر مقصود	(نسخه ی (مورخ ۸۲۴)
به سعی خود نتوان برد [گوهر مقصود	(نسخه ک (مورخ ۸۲۵)
به سعی خود نتوان برد [گوهر مقصود	(نسخه ل (مورخ ۸۲۷)
به سعی خود نتوان برد [گوهر مقصود	(نسخه ز (متعلق به نیمه اول قرن نهم)

ملاحظه می شود که اکثر نسخه ها و کهنترین آنها قرائت «به سعی خود نتوان برد» [گوهر مقصود را دارند. پس نمی توان در انتساب آن به قلم حافظ یا نخستین دستنوشته دیوان او تردید داشت. از سوی دیگر، پر کردن این خلأ با قرائتهای «نتوانست برد» امکانپذیر نیست، چون گرچه دارای ۲ نسخه پشتوانه است اما ناقص «نتوان برد» است و آن را تغییر می دهد. تنها می ماند نسخه «ی» در ردیف ۶ که «ره» را اضافه کرده است. پس همین کلمه انتخاب می شود، لیکن باز نقص وزن وجود دارد. در اینجا مصحح، کلمه «به» را از خود به آن می افزاید و تصحیح نهایی را به صورت «به سعی خود نتوان برد [ره به] گوهر مقصود» ارائه می دهد.

۴-۳۴. اصل تحریف غلط به صحیح

نباید پشتوانه قوی وجهی نادرست، غریب، بی معنی یا نامأنوس، ما را در صحت انتساب آن به حافظ، دستنوشته، یا نخستین نسخه دیوان او به تردید اندازد و مایه آن شود که در صحت راه تصحیح خود تردید ورزیم یا قرائتهای صحیح، سراسر یا مأنوس دیگر نسخه ها را که از پشتوانه ای قوی برخوردار نیستند برگزینیم.

این اصل همواره باید در نظر باشد که تحریفگران - اغلب - غلط را به صحیح تبدیل می کنند (نه بالعکس). این تحریف با توجه به غلط بودن اصل سروده یا نسخه نخست، آیندگان را وادار به پذیرش نسخه تحریف شده و تکرار و تکثیر آن می کند.

همه مثالهایی که در بندهای مربوط به خطای حافظ، قلم او و نخستین دستنوشته دیوان آمده اند در نسخه هایی به صورتهای صحیح تبدیل شده و در قرون بعد تکرار و تکثیر یافته اند.

۴-۳۵. اصل تحریف نامفهوم به مفهوم

همچون مورد مذکور در بند ۴-۳۵، تحریفگران - اغلب - قرائت غیرقابل فهم خود را به قرائتی

قابل فهم تبدیل می‌سازند. بنابراین چنین موارد نیز نباید محقق را در مورد صحت انتساب قرائتی نامفهوم با پشتوانه‌ای قوی یا صحت روش تحقیق براساس پشتوانه‌ها به تردید اندازد. در بندهای ۸، ۹ و ۱۰ مقدمه دوم، نمونه‌هایی از معانی ناهمیده، نایافته و نویافته ارائه شده است. همه این مثالها به صورتهایی قابل فهم تحریف یافته‌اند. در اینجا به نمونه‌هایی که معنی آنها با اندک تأملی روشن می‌شود اشاره می‌کنیم و مشهورترین تحریف آنها را نیز نشان می‌دهیم. لیکن در همین جا مجدداً این تذکر داده می‌شود که اگر نمی‌توانستیم معنی برای آن بیابیم، باز مجوز تحریف و تغییر نبود.

(۱) غزل ۸۴، بیت ۹:

اصل: دیگر مگو نصیحت حافظ که ره نیافت گمگشته‌ای که باده شیرین به کام رفت
صورت تغییر یافته: باده نابخش.
درباره معنی: به بند ۹ مقدمه دوم مراجعه فرمایید.

(۲) غزل ۱۹۵، بیت ۱:

اصل: دانی که چنگ وعود چه تقریر می‌کنند پنهان خورید باده که تکفیر می‌کنند
تغییر یافته: تعزیر.
درباره معنی: ایراد کرده‌اند که برای شرابخواری در شرع، تعزیر معین شده است نه تکفیر. سخنی درست است؛ اما اگر مسلمان نمایی، مقدس مآبی، تحجر، نفاق و ناآگاهی از دستورات اسلام در جامعه حاکم باشد و مخالفت امر حکومت شخصی مانند امیر مبارزالدین و انکار فرامین او انکار خدا و رسول تلقی شود، شرابخوار به جای تعزیر تکفیر خواهد شد.

(۳) غزل ۲۱۱، بیت ۲:

اصل: به گردابی چومی افتادم از چشم به تدبیرش امید ساحلی بود
تغییر یافته: غم.
درباره معنی: به خاطر چشمم اگر به گردابی می‌افتادم... مصراع اول حداقل ۲ معنی دارد: (۱) اگر چشمم آن قدر می‌گریست که گردابی پدید می‌آمد...؛ (۲) به خاطر این که چشمم او را دیده بود و عاشق او شده بودم، اگر به دردسر و مشکلی مبتلا می‌شدم....

(۴) غزل ۳۰۰، بیت ۳:

اصل: چو از جواهر مهر تو صیقلی دارد بود ز زنگ حوادث هرآینه مصقول
تغییر یافته: دل از جواهر مهتر چو صیقلی دارد.

دربارهٔ معنی: اگر «هرآینه» به «هرلحظه» و «همواره» معنی شود، بیت بدون فاعل خواهد ماند اما اگر «آینه» را به معنی همان شیء معروف بدانیم معنی بیت چنین می‌شود: «هر آینه‌ای که از گوهر مهر تو صیقلی دارد، از زنگ حوادث مصون و محفوظ است.»

(۵) غزل ۳۲۲، بیت ۱۰، مصراع ۲:

اصل: چه غم دارم چو در عالم امین‌الدین حسن دارم
تغییر یافته: قوام‌الدین حسن.

دربارهٔ معنی: چون چنین شخصی را نشناخته‌اند نام وی را به «قوام‌الدین حسن» معروف (حاجی قوام) تغییر داده‌اند. معانی احتمالی آن را در پانویشت شمارهٔ ۱۴ همین غزل ملاحظه فرمایید.

(۶) قصیدهٔ ۲، بیت ۹:

اصل: منصورین محمد غازی است حرز من وز این خجسته نام بر اعدا مظفر
تغییر یافته: منصورین مظفر.

دربارهٔ معنی: چون شاه منصور فرزند مظفر و او فرزند محمد است، پس «منصورین مظفر» را صحیح دانسته‌اند؛ اما بسیار رسم است که شخصی را فرزند پدر بزرگ یا دیگر نیاکانش می‌خوانند. از سوی دیگر کلمهٔ «مظفر» نیز در مصراع دوم علاوه بر معنی خود، اشاره‌ای به نام پدر شاه منصور دارد. بنابراین، بیت دارای معنی است.

۴-۳۶. اصل تحریف نامأنوس به مأنوس

چونان موارد ۴-۳۴ و ۴-۳۵ اهل تحریف و تغییر در هر عصر، قرائت‌های نامأنوس را به مأنوس تبدیل می‌سازند. نامأنوس بودن یک قرائت با پشتوانه‌ای قوی نیز نباید محقق را در صحت راه خویش به گمان اندازد.

در زیر نمونه‌هایی از لغات و ترکیبات نامأنوس و مشهورترین شکل تحریف یافته آن ارائه می‌گردد. برای اطلاع از معانی آنها به توضیح غزلها مراجعه فرمایید. صورت اصلی با حروف سیاه نمایان گردیده و قرائت تحریف و تغییر یافته در نسخه‌های جدیدتر با — مشخص شده است:

(۱) غزل ۱۷۱، بیت ۴: بنوش — نیوش.

(۲) غزل ۲۹۷، بیت ۵: هفت کاری — هفت خانه.

(۳) غزلهای ۲۹۸، بیت ۵، ۴۲۷، بیت ۲، ۴۳۰، بیت ۲ و ۴۳۲، بیت ۶: کاج —

کاش.

- ۴) غزل ۴۳۳ بیت ۵: کاجکی — کاشکی.
 ۵) غزل ۳۲۹، بیت ۵: ایرا — ازیرا، ازآن‌رو، از آن‌را، اما.
 ۶) غزل ۳۸۳، بیت ۲: مه ... مه — نه ... نه.

۴-۳۷. اصل تحریف نازیبا به زیبا

گاه قرائتی بدون اشکال است اما زیبا نیست؛ لیک اهل زمان و از جمله کاتبان و مصححان آن را به صورتی بهتر تغییر و تبدیل می‌بخشند. مانند موارد ۴-۳۴ الی ۴-۳۶، بهتر بودن قرائت نیز نباید پژوهشگر را از پشتوانه‌های قوی رویگردان کند و مایه آن شود که به تحریف دست یازد. در بند ۳-۴ (تصحیح التقاطی) مثالی از این نمونه درباره «وُصله» و «قصه» آمد. در اینجا دو نمونه دیگر از تحریفهایی بدین گونه ارائه می‌شود:

۱) در غزل ۱۱۷، بیت ۷ دارای تصویرسازی زیبایی نیست:

دهان‌تنگ شیرینت مگر مُلک سلیمان است که نقش خاتم لعلش جهان زیرنگین دارد

تشبیه «دهان تنگ شیرین» به «ملک» با آن‌همه پهناوری، و اصولاً تشبیه «دهان» به «ملک» تصویر زیبایی را نمی‌آفریند گرچه بیت دارای معنی است و گرچه وجه شبه آن در مصراع دوم مشخص شده است. بنابراین «ملک» را به «مُهر» تبدیل ساخته‌اند.

از این مثال می‌توان تصویرسازی «دود از دهن» و تحریف آن به «دود از کفن» را نام برد که در مصراع دوم بیت ۲ از غزل ۲۲۹ موجود است (مراجعه شود).

۲) در غزل ۲۸۶، مصراع دوم از بیت ۳ چنین است:

گل گوش پهن کرده ز شاخ درخت خویش

کشش «گوش» و «پهن» در کنار یکدیگر خوشاهنگ نیست. برای آن‌که بین این دو فاصله‌ای ایجاد شود و بیت، آهنگ بهتری بیابد، آن‌را به صورت زیر تغییر داده‌اند:

گل پهن کرده گوش ز شاخ درخت خویش

۴-۳۸. اصل تحریف زیبا به زیباتر

گاه قرائتی همه محاسن را از جمله زیبایی داراست لیکن در زبان و قلم گویندگان و کاتبان به وجهی زیباتر تغییر می‌یابد. بنابراین همانند موارد بندهای ۴-۳۴ الی ۴-۳۷، زیبایی قرائتهای دیگر نباید در تصمیم بر انتخاب قرائت اتسب تأثیر گذارد.

اغلب نتایج تصحیحات ذوقی، قیاسی و التقاطی را می‌توان مصداق این اصل دانست. چندمثال در زیر خواهد آمد که هریک نسبت به صورت تحریف شده خود از پشتوانه‌ای بیشتر برخوردارند و حتی گاه قابل مقایسه با صورت دیگر نیستند. برای توجه بیشتر به اصل غزلها مراجعه شود.

غزل	بیت	مصراع	صورت اصل	صورت تحریف یافته
۱۸	۷	۲	باده	لاله
۲۷	۵	۲	بدکار	بیکار
۳۰	۸	۱	آب خورشیدش	آب حیوانش
۵۱	۵	۱	چو رازعشق زد	چو رای عشق زدی
۵۴	۳	۲	گدای خاک در دوست	کمین گدای در دوست
۶۳	۸	۱	بادرمان بساز	بی درمان بساز
۱۸۲	۱	۱	دلابساز	دلابسوز
۱۹۰	۸	۱	برو	بیا
۲۰۱	۶	۱	نهد	نهم
۲۰۲	۹	۱	صبحی کرده‌ایم	صبحی کرده‌ام
۲۵۹	۶	۱	تورا	تو تا
۲۹۳	۱	۲	درآن گناه	از آن گناه
۳۰۷	۷	۲	مهر و وفا	مُهر وفا
۳۶۶	۱	۲	دلق و طامات	شطح و طامات
۴۶۱	۵	۲	غافل	فارغ

البته این امر نیز قابل تأمل است که ما به ظن خود برخی قرائتها را زیباتر می‌دانیم و ممکن است بعضی از آنها معانی نهفته و زیبایی داشته باشند و در زمان شاعر نیز بهترین باشند. حتی شاید بتوان برخی از این تحریفها را از مقوله تحریف نامأنوس به مأنوس دانست. پاره‌ای از این قرائتها نیز برای بیان امری خاص اند که در جایگاه خود رسا و گویا بوده‌اند؛ لیکن چون شأن صدور آن توسط اهل ذوق در نظر گرفته نمی‌شود، آن را به نظر خویش به شکلی بهتر تغییر می‌دهند؛ در صورتی که در ارتباط با موضوع و انگیزه سرودن آن، شاید این تحریف، شعر را از هدف خویش دور سازد.

۴-۳۹. اصل تحریف خاص به عام

گاه سروده‌ای از حافظ ناظر به رویدادی خاص در زمانی خاص است و برخی الفاظ آن نیز تنها همان محدوده را شامل می‌شوند. بی‌شک این‌گونه الفاظ، از توان جامعیت و فراگیری شعر می‌کاهند و تأویلپذیریهای گوناگون آن را نیز غیرممکن می‌سازند. نمونه‌هایی از این دست در دیوان حافظ به چشم می‌خورد که در بسیاری موارد، پس از گذشت زمان و موقعیت خاص، شاعر آن را تغییر داده و به شکلی عمومی تبدیل ساخته است (نسخه بدلها).

اما سروده‌هایی چند نیز وجود دارد که واژه‌های آن به همان صورت خاص و جزئی باقی‌مانده و بدون قرائتهای بدل به دست ما رسیده است. پشتوانه‌های قوی و کهن این‌گونه قرائات مؤید این مدعاست. اما ملاحظه می‌شود که در نسخه‌های بعد به قرائتی عمومی‌تر تبدیل شده و سپس تکثیر یافته است.

بنابراین خاص، جزئی و موردی بودن یک قرائت قوی نه تنها نباید مصحح را از پشتوانه‌ها یا روش تحقیق رویگردان کند، بلکه همه آنچه در بندهای ۴-۳۹ تاکنون گفته شد، می‌تواند به قرائتهای نامفهوم، نامأنوس، خاص، جزئی و از این دست قوت بیشتری برای انتخاب بخشد.

برای نمونه، در غزل ۱۸۱، بیت ۱ بدین گونه است:

گر می‌فروش حاجت‌رندان رواکنند ایزد گنه ببخشد و دفع وبا کند

این بیت و ابیات دیگر غزل نمایانگر وبا، قحطی، هرج و مرج ناشی از گرسنگی و مرگ‌ومیر است. صراحت «وبا» در بیت نخست از کاربرد آن برای همه زمانها و مکانها می‌کاهد. بنابراین در نسخه‌های بعد به صورت «بلا» تحریف یافته است.

۴-۴۰. غرابت قرائت

با توجه به بندهای ۴-۳۴ الی ۴-۴۰، قرائتهای راجحی که از نظر لفظ یا معنی دارای غرابت یا دشواری هستند به صرف غرابت یا دشواری نباید کنار نهاده شوند. حتی غرابت یا دشواری به تنهایی نمی‌تواند مجوزی برای نسخه بدل قراردادن قرائت مرجوحی شود که این غرابت یا دشواری را ندارد.

برای نمونه، در بیت ۳ از غزل ۴۰۹ چنین آمده است:

ما را به تشنیع افسانه کردند پیران جاهل شیخان گمراه

به خاطر دشواری لفظی و غرابت آن در شعر حافظ، معمولاً این قرائت — با این که دارای امتیازی بیش از دیگر قرائتهاست — انتخاب نمی‌شود و به جای آن «مستی» یا «رندی» قرار می‌گیرد.

در مصراع نخست بیت ۵ از غزل ۱۵۰ نیز «درویش را نباشد نُزل سرای سلطان» به «... برگ سرای سلطان» تبدیل شده است.

۴-۴۱. تکرار تخلص

در بند ۲-۴ گفتیم که پژوهشگر دیوان حافظ نباید این پیشداوری را داشته باشد که امکان تکرار تخلص در دیوان حافظ نیست؛ بلکه وی با اذعان به امکان این امر، باید وقوع یا عدم وقوع آن را به تحقیق واگذارد.

تصحیح براساس پشتوانه‌ها، گاه محقق را به ابیاتی مکرر شامل تخلص شاعر می‌رساند بدون این که یکی، نسخه بدل شاعر برای دیگری باشد.

بنابراین وجود تخلص مکرر نباید پژوهشگر را به تحریف آن یا پذیرش نسخه‌های جدیدتر که «حافظ» را به «زاهد»، «صوفی» یا «عارف» تبدیل کرده‌اند، سوق دهد یا مایه آن گردد که بدون رعایت شرایط نسخه بدل که در ۴-۲۶ آمد، یکی را نسخه بدل دیگری قرار دهد.

نمونه‌هایی از شکلهای غیرعادی تخلص در زیر ارائه می‌گردد:

۱) تخلص در اول غزل: غزل ۲۸۰، بیت ۱.

۲) تکرار تخلص (اول و آخر غزل): غزل ۱۶۵، بیت‌های ۱ و ۸.

۳) تکرار تخلص (وسط و آخر غزل): غزل ۳۰۹، بیت‌های ۶ و ۱۰.

۴) تکرار تخلص (آخر غزل): غزل‌های ۷۰ و ۲۲۴ (مورد اخیر دارای ۳ تخلص است که یکی از آنها نسخه بدل می‌باشد).

۴-۴۲. سبک اشعار

در بند ۲-۶ گفتیم که گرچه هر شاعری همچون حافظ دارای سبک و اسلوبی است، اما از این امر نتیجه نمی‌شود که همه سروده‌های وی با آن هماهنگ باشد؛ بلکه اغلب اشعار او را در این سبک باید انتظار برد. بنابراین چنین پیشداوری که اگر سروده‌ای متناسب با سبک بیان و اندیشه حافظ نباشد، لزوماً از حافظ نیست، ادعایی بی‌دلیل است.

در تصحیح با روشی که ارائه شده است، ممکن است سروده‌ای متناسب با اسلوب حافظ نباشد ولی از پشتوانه‌ای قوی برخوردار باشد. بنابراین به صرف عدم تناسب نباید آن را به کناری نهاد یا در صحت روش تردید داشت.

غزلهایی که متناسب با سبک بیان حافظ نیستند ولی در انتساب آنها به حافظ تردید نیست عبارت اند از:

- ۱) غزل ۹۵ با مطلع «دل من در هوای روی فرخ...».
- ۲) غزل ۱۶۸ با مطلع «عشق تو نهال حیرت آمد...».
- ۳) غزل ۳۱۱ با مطلع «مرا می بینی و دردم زیادت می کنی در دم...».
- ۴) غزل ۴۴۴ با مطلع «ای که دایم به خویش مغروری...».
- ۵) غزل الحاقی با مطلع «نور خدا نمایندت آینه مجردی...».

۴-۴۳. غزلهای گسسته

در برخی نسخه‌های دیوان حافظ دو غزل با وزن و قافیه یا ردیف مشابه موجود است. بررسی نسخه‌ها با روش تحقیق ارائه شده ممکن است منجر به این گردد که این دو یک غزل اند، لیکن یکی اصلاح شده دیگری است؛ به عبارت دیگر یکی، نسخه بدل دیگری می باشد. حتی ممکن است غزلی طولانی و دارای تکرار تخلص بوده است به گونه‌ای که شبهه ادغام دو غزل در آن رفته است.

در این موارد باید دو غزل را در یکدیگر ادغام کرده، بیتها یا قرائتهای متفاوت را که به نظر می رسد نسخه بدل اند در حاشیه قرار داد.

در نسخه حاضر شماره غزلهای هموزن و همقافیه و همردیف عبارت است از: ۱۲۷ و ۱۲۸، ۲۳۳ و ۲۳۴، ۲۹۳ و ۲۹۴، ۳۰۹ و ۳۱۰، ۳۵۷ و ۳۵۸، ۴۲۶ و ۴۲۶+۱.

از غزلهایی که به نظر می رسد در واقع یک غزل بوده اند و یکی اصلاح شده و به عبارت دیگر نسخه بدل دیگری است شماره‌های ۳۵۷ و ۳۵۸ را می توان نام برد.

با آن که قرار مرحوم خانلری در تعیین ترتیب ابیات، بر اکثریت نسخه‌ها بوده است به شهادت صورت اختلاف نسخه‌ها، ترتیب باید براساس نسخه‌های مورخ ۸۲۱ و ۸۲۵ صورت می پذیرفت، لیکن ایشان تنها، ترتیب نسخه مورخ ۸۱۳ را برگزیده اند. تفکیک یک غزل به دو غزل نیز از همین است.

از آنجا که بنای ما بر حذف غزلی از نسخه مرحوم خانلری نبوده است، غزلهای فوق را در یکدیگر ادغام و سپس اقدام به تعیین نسخه بدلها نکرده ایم بلکه ابیاتی از غزل ۳۵۸ را که به نظر می رسد متعلق به غزل قبل باشد در میان آن جای داده ایم. نسخه بدلها نیز چون در غزل ۳۵۸ یافت می شد در ۳۵۷ درج نگردید.

ابیات غزلهای ۱۲۷ و ۱۲۸ نیز نیازمند بررسی مجدد هستند زیرا به نظر می رسد برخی در دیگری وارد شده است. از این نمونه می توان بیت ۶ از غزل ۱۲۸ را نام برد که متعلق به غزل قبل است و ما آن را در میان علامت [] قرار داده ایم.

۴-۴۴. غزل‌های پیوسته

به عکس مورد فوق (۴-۴۳) گاه یک غزل با نسخه بدلها و دیگرسانیهای بسیار، تکرار تخلص و به‌ویژه تکرار مطلع، در بخش «اختلاف نسخه‌ها» تصحیح خانلری وجود دارد که نشان می‌دهد این یک، ادغام شده دو غزل است. در این صورت با روشهای انتخاب و ترتیب بیت، تشخیص نسخه بدل و غیره می‌توان غزل دیگر را به دست آورد.

در نسخه حاضر، غزل ۴۲۶+۱ از باقیمانده‌های غزل ۴۲۶ ساخته شده است.

از آنجا که هدف ما در این تصحیح رعایت ترتیب غزلیات و ابیات نسخه خانلری است تا بتوان از «فرهنگ واژه‌نمای حافظ» نیز در تصحیح حاضر بهره گرفت، در مورد فک و ادغام غزلها بیش از این پا را فرانهاده‌ایم.

۴-۴۵. جایگاه یقین

همه آنچه در مورد تصحیح براساس اکثر، اقدم، توالی نسخه‌های اقدم و غیره گفته شد، اغلب نتیجه‌ای در حد ظن و ظن قریب به یقین در احتمال انتساب به شاعر را به دست می‌دهد. چنین ظنی آن گاه به کار می‌آید که معارض یقین نباشد. در صورت بودن یقین به قرائتی، دیگر مجال برای قضاوت نسخه‌های دیوان — به‌ویژه آن گاه که تعداد پشتوانه‌ها کم و اغلاط دستنوشته‌ها زیاد باشد — باقی نمی‌ماند. اما در صورتی که این یقین، املائی یا رسم الخطی نیست باید قرائت پشتوانه‌ای دیگر را به خاطر احتیاط، رعایت امانت و احتمال اشتباه ما در یقینی بودن قرائت مزبور، در حاشیه آورد.

آنچه درباره قرائتهای بی‌معنی در ۴-۳۰ آمد و آنچه در ۴-۴۶ ارائه خواهد شد در اینجا نیز مصداق دارد. در زیر به نمونه‌های متفاوت دیگر اشاره می‌شود:

(۱) بیشترین نسخه‌های مأخذ که یکی از کهنترین آنها را نیز در بر دارد، بخش موردنظر از بیت ۴ غزل ۱۱۹ را که در زیر می‌آید، به همین صورت روایت می‌کنند:

محتشم داردم آیین مگس قندپرست تا هواگیر تو شد فر همایی دارد

این صورت غلط و بی‌معنی است و احتمالاً بر اثر خطا یا خرابی نخستین نسخه دستنوشته دیوان به وجود آمده است. می‌توان تصور کرد که در آغاز به صورت «محتشم داردم کاین...» بوده و سپس با پاک شدن و بدی نگارش برخی بخشها بدان گونه درآمده است. بنابراین آن روایت گرچه دارای امتیازی بیشتر است از متن خارج می‌شود و از باب رعایت احتیاط و امانت در حاشیه قرار می‌گیرد و صورت صحیح جایگزین آن می‌شود.

(۲) بیت ۳ از غزل ۴۶۱ در نسخه حاضر چنین است:

خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم کزنسیمش «بوی جوی مولیان آید همی»

اما هیچ یک از ۳ نسخه نیمه اول قرن نهم که دارای این بیت اند قرائت «جوی مولیان» را ندارند. گزارش اختلاف نسخه‌های آنها به‌قرار زیر است (تاریخ نسخه‌ها برای معرفی آنها آمده است):

۸۱۳: خوی حوریان.

۸۲۴: جان مولیان.

۸۲۷: خون مولیان.

براساس آنچه در بند ۴-۲۲ درباره اجزای مشترک و تلفیق آنها با یکدیگر و نحوه امتیازدهی (۴-۲۱) آمد، «خو» دارای ۳ (=۱+۲) و «ن» دارای ۲ (=۱+۱) امتیاز است و هر دو دارای بیشترین امتیاز می‌باشند. از تلفیق این دو «خون» با بیشترین امتیاز حاصل می‌شود. «مولیان» نیز دارای ۲ (=۱+۱) امتیاز است. اما «خون مولیان» دارای معنی نیست. از سوی دیگر شباهت بسیار زیاد با شعر معروف رودکی (بوی جوی مولیان آید همی) و نیز شباهت بسیار «خوی» — که در کهنترین نسخه است — با «جوی» این‌ظن قریب به یقین را ایجاد می‌کند که هدف حافظ تضمین این مصراع وی بوده است.

اما این پرسش را باید پاسخ گفت: چگونه «جوی مولیان» با همه شهرت و سراسازی به «خوی حوریان»، «جان مولیان» و «خون مولیان» تبدیل شده است. گفتیم که کاتبان معمولاً قرائتهای غیرقابل فهم خود را به قابل فهم تحریف می‌کنند. قرائت «جوی مولیان» اگر هم غیرقابل فهم باشد، لااقل از «جان مولیان» و «خون مولیان» قابل فهم تر است. «بوی خوی حوریان» هم اگر ترکیبی بی معنی نباشد، مناسب نیست. علاوه بر این، آیا همه کاتبان تحریف‌کنند و حتی یکی از آنها قرائت را صحیح نقل نمی‌کند؟

همه اینها این گمان قوی را در ذهن پرورش می‌دهد که ماجرا از خود شاعر سرچشمه گیرد. گویند منظور حافظ در این بیت از «ترک سمرقندی» امیرتیمور بوده و شاعر، وی را منجی و اصلاحگری می‌شناخته است که در پی استقرار امن و آسایش و حکومت عدل است. بنابراین می‌توان گفت حافظ پس از آگاهی از این که وی شخصی خونریز و کشورگشاست و در لباس دین کار اهل دنیا می‌کند، در اشعار خویش دست برده است.^۱ بیت ۸ غزل ۴۳۱ (به خوبان دل مده حافظ ببین آن بیوفاییها — که با خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی) و اشعار دیگری در

۱. این ماجرا اگر صحیح باشد یادآور صورت مشابه دیگری در چند قرن بعد است: بهتون — آهنگساز مشهور آلمانی — چنین می‌پنداشت که ناپلئون فردی آزادیخواه و مصلح است؛ بنابراین سفنی شماره ۳ خود را به نام «بناپارت» آفرید. پس از این که خشونت و جاه‌طلبی ناپلئون روشن شد و او خود را امپراطور نامید، بهتون با خشم تمام صفحه عنوان را پاره کرد و سفنی را «ارونیکا» (قهرمانی) نام نهاد.

این باره گواه این مدعاست.

اما به نظر می‌رسد دستبرد حافظ در شعر مورد نظر ما با نوعی شتابزدگی و در حد تبدیل «جوی» به «خون» بوده است و مجالی دیگر برای اصلاح پیش نیامده است. می‌توان گفت همین «خون مولیان» مایه تغییرات کاتبان در نسخه‌های دیگر شده است. به هر حال آنچه امروزه در دست است «جوی مولیان» نیست.

با توجه به همه آنچه گفته شد، فعلاً «جوی» در متن و «خون» در حاشیه قرار داده شد تا بررسیهای آینده موضوع را روشن سازد.

نکته‌ای در اینجا قابل توجه است و آن این که قرائت «خون مولیان» مطابق نسخه مورخ ۸۲۷ نیز هست و این بر صحت و دقت این قرائت می‌افزاید.

(۳) بیت ۸ از غزل ۲۶ چنین است:

از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

از ۴ نسخه زمینه، ۲ نسخه ۸۱۳ و ۸۲۱ دارای «پیر» و ۲ نسخه ۸۲۵ و ۸۲۷ در بردارنده «دیر» هستند که اولی ۴ (= ۲+۲) و دومی ۲ (= ۱+۱) امتیاز را داراست.

یافتن معنی برای شعر با توجه به «پیر مغان» دشوار است. از سوی دیگر کافی است که در کلمه «دیر»، دال و یاء کمی به یکدیگر وصل شوند تا شباهتی بسیار به «پیر» بیابد. نهادن نقطه برخی حروف نیز در نسخه‌های کهن امری عادی است. اما تکرار چنین امری در ۲ نسخه، آن هم ۲ نسخه کهنتر احتمال اتفاقی بودن آن را بسیار می‌کاهد. در هر حال «پیر مغان» را نمی‌توان بدون مأخذی در دستنویست حافظ یا نخستین نسخه دیوان او دانست. بنابراین فعلاً «دیر مغان» در متن و «پیر مغان» در حاشیه قرار می‌گیرد تا بررسیهای آینده راهی بگشاید.

(۴) بیت ۴ از قصیده ۱ بدین قرار است:

ز گال شب که کند در قدح سیاهی مشک در او شرار چراغ سحرگهان گیرد

۲ نسخه مأخذ دارای این بیت‌اند که قدیمترین آنها «زحال» و دیگری «نکال» است، که اولی مطلقاً بی‌معنی و دومی در این بیت فاقد معناست. با توجه به امکان وصل «ز» به حرف بعد و درآمدن آن به صورت «ن» و شباهت «ک» و «گ» با رسم الخط کهن، نزدیکترین صورت به این دو، «زگال» است که می‌تواند با پاک شدن سرکج به صورت «زحال» و با نوشتن «گا» به صورت «کا» و وصل «ز» به آن به شکل «نکال» درآید.

چون بر بی‌معنی بودن صورتهای دیگر آن یقین است، در حاشیه درج نمی‌گردند. از موارد تصحیح بر اساس یقین و ظن قوی، اغلب تصحیحهای املائی را می‌توان نام برد که در بند آتی بدان خواهیم پرداخت.

۴-۶. جایگاه تصحیح املائی

تصحیح املائی که از آن در بند ۳-۷ سخن گفتیم با توجه به رسم الخط نسخه‌های قدیم، اغلب از موارد یقینی است؛ بنابراین حتماً باید در کار تصحیح - به ویژه در آخرین مراحل آن - اعمال گردد. علاوه بر این، لازم نیست که صورتهای دیگر رسم الخط نسخه‌ها - حتی در حاشیه - ذکر گردند.

مثالهای تصحیح املائی بسیار زیاد است. تنها به ذکر یکی - دو نمونه آن می‌پردازیم. در فصل قبل و بند ۴-۳۰ نیز کاربردهایی از آن ملاحظه می‌شود.
در بیت ۱۱ غزل ۴۰ چنین می‌خوانیم:

حافظ روان چو شاخ نبات است کلک تو کش میوه دلپذیرتر از شهد و شکر است

«چو» براساس اکثر و اقدم انتخاب شده است لیکن بیشتر نسخه‌های پشتوانه، آن را به صورت «چه» نوشته بودند.

صورتی نادر از تصحیح املائی به خاطر معنی دار بودن طرفین تصحیح، راهگشا نیست که در بند بعد (۴-۴۷) به آن پرداخته ایم.

۴-۷. جایگاه تصحیح قیاسی و التقاطی

پس از گذراندن کلیه مراحل تصحیح و پس از تصحیح املائی، مواردی است که به خاطر رسم الخط، حتی تصحیح املائی چاره‌ساز نبوده، تصمیم‌گیری امکانپذیر نیست. به عبارت دیگر، طرفین انتخاب، از نظر تصحیح املائی علی السویه هستند. در اینجا است که تصمیم با تصحیح قیاسی و التقاطی از طریق ارائه استدلالها، شواهد اشعار، قرائن موجود در بیت و غیره است. نکته‌ای در اینجا حائز کمال اهمیت است و آن این که تصحیح قیاسی و التقاطی را که آن‌همه در عدم طریقت آنها برای وصول به سخن شاعر و به عبارت دیگر در تصحیح نبودن آنها سخن گفتیم چرا در اینجا به کار می‌بریم.

پاسخ روشن است: فرق است میان این که مبنای تصحیح، ذوقی، قیاسی، التقاطی و از این قبیل باشد و از آغاز و در مبنا به کار رود تا این که مبنای تصحیح پشتوانه‌ها باشد و انتخاب براساس آن صورت پذیرد، لیکن رسم الخط قرائت برگزیده با روشی دیگر و از سر ناچاری انتخاب شود. در حقیقت، تصحیح، مراحل انتخاب خود را براساس پشتوانه‌ها گذرانده است و اینک تردید در این است که متن را چگونه باید خواند. و این خواندن در هر دو صورت با رسم الخط کهن یکسان است ولی رسم الخط امروزی ما را وادار به انتخاب براساس معنی

مناسب می‌کند و یافتن این معنی مناسب جز از طریق مقایسه با دیگر عوامل بیت امکانپذیر نیست. در اینجا کار تصحیح قیاسی و التقاطی جز این نیست که تعداد نقطه‌ها یا سرکجه‌ها را در صورت عدم امکان تصحیح املائی تعیین کنند.

این موارد استفاده از تصحیح قیاسی و التقاطی در نسخه ما بیش از ۳ نمونه ندارد که برای روشنتر شدن ذهن به ذکر همه آنها می‌پردازیم:

(۲۰۱) بیت ۴ غزل ۱۰۸ و بیت ۳ از غزل ۴۶۸ در نسخه حاضر به ترتیب چنین ارائه گردیده‌اند:

گنج زر گر نبود گنج قناعت باقی است آن که آن داد به شاهان به گدایان این داد
 که هر که گنج قناعت به گنج دنیا داد فروخت یوسف مصری به کمترین ثمنی

نوشته نسخه‌ها «گنج» است. از سویی می‌دانیم که رسم الخط نسخه‌های کهن بر شیبه نوشتن «ک» و «گ» می‌باشد (بند ۳-۷). در این حالت «گنج قناعت» و «گنج قناعت» هر دو صحیح و دارای معنی هستند و تصحیح املائی در ترجیح یکی بر دیگری کارساز نیست. بنابراین چاره‌ای جز تصحیح قیاسی و التقاطی نیست.

با توجه به حدیث نبوی «الْفَنَاءَةُ مَالٌ لَا يَتَقَدُّ وَ كَنْزٌ لَا يَفْنَى» (قناعت مالی است که پایان و گنجی است که تمامی ندارد)، تشبیه «قناعت» به «گنج» دارای محملی است و حافظ بدین حدیث نظر داشته است؛ گذشته از این که «قناعت» با «گنج» مناسبتی زیاد ندارد. بنابراین «گنج» انتخاب گردید.

(۳) بیت ۲ از غزل ۲۸۲ در این تصحیح چنین آمده است:

همچو گلبرگ طری بود وجود تولطفیف همچو سرو چمن خلد سرا پای تو خوش

رسم الخط نسخه‌های کهن، همه «بود» است. می‌دانیم که در متون قدیم «ب» و «پ» یکسان نوشته می‌شود. بنابراین «بود» و «پود» هر دو زمینه تصحیح املائی باید قرار گیرند. اما از سوی دیگر هر دو دارای معنی مناسب می‌باشند. بنابراین کار از تصحیح املائی بر نمی‌آید و هر دو برای این تصحیح علی السویه هستند. پس راهی جز تصحیح قیاسی و التقاطی باقی نمی‌ماند.

اما قبل از شروع در تصحیح قیاسی و التقاطی، علت معنی دار بودن «بود» را در این بیت باید بیان کرد، زیرا بیت ناظر به زمان حال است و «بود» ظاهراً فعل ماضی و ناظر به زمان گذشته می‌باشد: «بود» به معنی «هست» و «است» در شعر حافظ سابقه دارد و به احتمال زیاد، قبل از زمان وی نیز به کار می‌رفته و بعداً منسوخ شده است. شاهد در بیت ۶ از غزل ۲۳۰ است:

به سعی خود نتوان برد. [ره به] گوهر مقصود خیال بود که این کاربری حواله برآید

اکثر قریب به اتفاق و کهنترین نسخه‌ها «بود» را روایت می‌کنند که در این بیت به معنی «هست» و «است» می‌باشد. (برخی نسخه‌های جدیدتر آن را به «هست»، «باشد» و «توست» تغییر داده‌اند.)

پس در بیت مورد نظر، «بود» به معنی «هست» بوده دارای معنی مناسب در بیت است. معنی «بود» (در مقابل «تار») نیز مشخص است.

حال براساس تصحیح قیاسی و التقاطی به بررسی ویژگیهای هردو می‌پردازیم تا یکی را برگزینیم: «بود» با «سراپا» در مصراع دوم که علاوه بر معنی ظاهر خود به معنای «تار» نیز هست تناسب دارد. تار نیز که به صورت عمودی در پارچه قرار دارد با بلندای سرو و نحوه رویش شاخه‌های آن متناسب است.

«بود» گرچه در بیت، دارای معنی مناسب و بدون اشکالی است اما ظرافتهای «بود» را ندارد. از سوی دیگر در بیت‌های ۳، ۴ و ۱ غزل، فعل «است» به کار نرفته و معنی آن در تقدیر است. در این بیت نیز که جزئی از بیت نخست است حذف فعل نه تنها چیزی از معنی نمی‌کاهد، بلکه تناسب آن را با ۳ بیت دیگر بیشتر می‌کند. با ورود «بود» به بیت نیز معنی دیگری به آن افزوده می‌شود و غنای بیشتری برای آن پدید می‌آید. با توجه به همه اینها «بود» برگزیده و به بیت وارد گردید.

۴-۴۸. جایگاه تصحیح ذوقی

پس از طی کلیه مراحل تصحیح که تا بدینجا از آن سخن گفتیم، اگر موردی باقی ماند که هیچ‌یک از دو وجه انتخاب بر دیگری ترجیح نداشته باشند، می‌توان از ذوق کمک گرفت لیکن مورد دیگر حتماً باید در حاشیه ذکر گردد چون ممکن است انتخاب ما همان گزینش حافظ نباشد، گرچه ذوق انتخاب ما را بپذیرد (ر.ک: بند ۲). این حالت در نسخه ما نمونه‌ای ندارد.

۴-۴۹. اختلاف این نسخه با نسخه زمینه

با توجه به برخی اشکالهای نسخه مرحوم خانلری که در بند ۴-۵ این مقدمه ذکر آن آمد و با روش تصحیحی که پیش گرفتیم، ملاحظه می‌شود که این تصحیح با نسخه آن مرحوم دارای حدود ۷۰۰ مورد اختلاف است. اگر قرار باشد از «فرهنگ واژه‌نمای حافظ» برای مراجعه به این نسخه استفاده شود، باید توجه شود که در مجموع حدود ۱۰۰۰ واژه در متن و بیش از این مقدار در ملحقات، اختلاف، کاهش یا افزایش واژه موجود است.

اصول این اختلاف در بندهای گذشته با ارائه مثالهایی آمد، لیکن ذکر تفصیلی یکایک این اختلافها و علل آنها نیازمند نوشته ای مستقل و مفصل است.

۴-۵۰. دستاوردهای تصحیح علمی

روش تصحیح بر اساس کثرت و قدمت نسخه های پشتوانه و امتیازدهی آنها تنها راه دستیابی به سخن حافظ است. این روش بسیاری دستاوردها و برکات را با خود به همراه دارد که در زیر به برخی از آنها اشاره ای می شود:

۱) واقع نمایی. این تصحیح اولاً براساس اسناد و منابع مکتوب موجود انجام می گیرد، ثانیاً کهنترین مقطع زمانی ممکن برای آن منابع در نظر گرفته می شود، ثالثاً پشتوانه هایی بسیار در میان آن نسخه ها دارد، و رابعاً در همین مجموعه نیز به نسخه های کهنتر امتیازی بیشتر تعلق می گیرد. بنابراین از بالاترین درجه سندیت ممکن برخوردار است و می توان آن را در بالاترین حد ممکن منسوب به حافظ دانست.

۲) علمی بودن. با توجه به روشهای تحقیق تاریخی و علوم نقلی، می توان این روش را علمی دانست. دقت علمی آن نیز بیشتر مرهون حساب احتمالات است که زیربنای این تحقیق قرار گرفته است (رجوع کنید به بند ۴-۱۰ همین مقدمه).

دیگر ویژگیهای روشی علمی را نیز می توان برای آن برشمرد:

— قابلیت تعمیم دارد؛ یعنی برای متونی مشابه دیوان حافظ نیز قابل اجراست؛
— مستقل از پژوهنده است؛ یعنی هرکس می تواند با کاربرد آن به نتیجه ای مشابه با دیگری برسد؛

— پایه ای استدلالی و پشتوانه ای از فلسفه علم دارد؛ بنابراین می توان استدلالها را بررسی کرد، نقد کرد و حتی ابطال کرد؛

— دستورالعملی با خود دارد که می توان در صحنه عمل با آن، مبانی را آزمود، تناقضها را آشکار کرد، و کاهشها و افزایشهای لازم را در آن پدید آورد.

— یافتن و پیوند نسخه های تازه را پذیراست؛ بنابراین همواره در معرض پویش در روش و نتیجه است.

— به خلاف روشهای دیگر می تواند تغییرهای دیگر نسخه ها را تحلیل، تبیین و تفسیر کند.

۳) معلومات تازه. در روشهای ذوقی، قیاسی، التقاطی و از این دست، محقق، دانسته های خود را معیار کشف نادانسته ها قرار می دهد و بی شک همان را می یابد که قبلاً یافته بود. اما با این روش، مجالی برای پیشداوریه ها نمی ماند و هدف، تنها جست و جوی سروده های حافظ است. بنابراین دانستنیهای تازه مجال ظهور و بروز می یابند. در بندهای ۹۰۸

از مقدمه دوم، نمونه‌هایی از دانسته‌های تازه خواهد آمد. در بندهایی از این مقدمه نیز اطلاعاتی تازه مورد اشاره قرار گرفت که می‌توان برخی را یادآوری نمود: ۴-۲۶، ۴-۲۷، ۴-۲۸، ۴-۲۹، ۴-۳۲، ۴-۳۳، ۴-۳۴ الی ۴-۴۸.

در مصراعهای زیر حرف «و» (به معنی «پس») بین یک جمله خبری و یک جمله امری قرار گرفته است. تکرار آن در دیوان حافظ نمایانگر وجود آن در سروده‌های گذشته است. در نسخه‌های جدیدتر و در تصحیح با روش التقاطی، معمولاً آن را حذف می‌کنند:

غزل ۱۶۰، بیت ۷، مصراع ۱: گل عزیز است و غنیمت شمیردش صحبت.

غزل ۲۳۹، بیت ۱، مصراع ۲: شبی خوش است و بدین وصله‌اش دراز کنید.

غزل ۳۹۰، بیت ۱، مصراع ۱: ای نور چشم من سخنی هست و گوش کن.

همین حرف در مصراع زیر نیز کاربردی ناآشنا با زمان ما (واو حالیه) دارد و در تصحیح و نگارش سالهای بعد حذف شده است:

غزل ۲۰۳، بیت ۵، مصراع ۲: خم می‌دیدم و خون در دل و سر در گل بود.

۴) مجهولات تازه. همچون مورد ۳، از آنجا که این روش برخلاف دیگر روشها مانع بروز حقیقت و یافته‌های تازه نیست، به لغات، ترکیبات و اصطلاحاتی دست خواهد یافت که معنی آن بر ما مجهول است. در حقیقت، ما را به مرزهایی فراتر از دانسته‌هایمان هدایت خواهد کرد. بنابراین قلمرو آن نیز همچون روشهای دیگر علمی فراتر از دانشهای کنونی است (رجوع کنید به بند ۱۰ از مقدمه دوم درباره معانی نیافته).

۵) پویایی. برخلاف روشهایی که بر محور تطبیق و تطابق همه چیز بر دانسته‌ها دور می‌زند و در نتیجه رکود ذهن را می‌افزاید، این روش با نشان دادن مجهولات، حرکت و پویایی دیگری به فکر ندا می‌زند تا در پی گشایش گره‌های تازه باشد.

۶) زیبایی و زیبایی‌شناسی. این روش ساده است، واقع‌نماست، معلومات و مجهولات تازه‌ای را در خود دارد، فراتر از اندیشه ابتدایی ماست و قلمروی گسترده‌تر را می‌پوشاند، و پویاست؛ بنابراین برای زیبایی، ویژگیهای لازم را مهیا دارد. حال اگر واقعیت نیز زیبا باشد، این زیبایی به کمال می‌رسد.

این روش با کشف معلومات و نشان دادن مجهولات، زیباییهای نهفته دیگری را در شعر حافظ به ما می‌نمایاند یا ما را وادار می‌کند در پی یافتن آنها باشیم. در شماره‌های ۳ و ۴ همین بند نشانی مثالهای این مورد آمده است.

۴-۵۱. پاره‌ای شبه‌ها

براین روش برخی انتقادات ایراد شده است که بدان اشاره‌ای می‌رود:

۱) هر ضبط در هر نسخه خطی قرن نهم به منزله یک رأی متین و موثق نیست چون معلوم نیست آن نسخه از روی چه نسخه‌ای رونویس شده و چه مقدار اشتباه و دستکاری در آن انجام گردیده است. به ویژه اگر—مثلاً—از روی یک نسخه اشتباه، ۱۰ رونوشت برداشته شده باشد، در این صورت هر رأی به صورت ۱۰ رأی جلوه گر خواهد شد. به عکس، اگر تنها یک نسخه صحیح وجود داشته باشد و از آن تکثیری انجام نشده باشد، این یک قرائت صحیح در مقابل آن ده قرائت سقیم کنار گذاشته خواهد شد. نوشته نشدن این نسخه‌ها از نسخه اصلی و نخستین دیوان نیز مسئله دیگری است که صحت انتساب را مورد تردید قرار می‌دهد.

مثلاً در غزل ۱۹۶ (با مطلع «شراب بی غش و ساقی خوش دو دام رهند...») مصراع دوم بیت ۸ «هزار خرمن طاعت به نیم جو نهند» است. حداقل در ۹ نسخه از نسخه‌های خطی قرن نهم به جای «نهند»، «نخرند» آمده است که با توجه به قافیه غزل (رهند، نرهند، بی‌گنهند، پادشهند،...) غلط است. در صورتی که «نهند» پشتوانه کمتری دارد.^۱

پاسخ هریک از این موارد به صورت مستدل در فصلهای گذشته که مشتمل بر روش تصحیح دیوان حافظ است آمده و اصول، شرایط، ضوابط، روشها و مراحل این تصحیح مشخص گردیده است. در اینجا به اجمال توضیحی داده می‌شود:

بررسی همه نسخه‌های قرن نهم ممکن است برخی اشکالهای وارد شده را در پی داشته باشد؛ و این به انتخاب زمان لازم برای بررسی نسخه‌ها مربوط است. به نظر ما نیمه اول قرن نهم برای بررسی نسخه‌ها مناسب است نه سراسر قرن نهم (بند ۴-۱). در مورد مأخذ هریک از نسخه‌های نیمه اول این قرن باید گفت، هر تردید که در مورد هر نسخه وجود داشته باشد در مورد نسخه دیگر نیز موجود است و هر امتیاز که از نظر دقت و صحت برای نسخه‌ای بتوان احتمال داد، به نسخه دیگر نیز می‌تواند منسوب گردد مگر این که دلیلی برای نسخه‌ای قوت یا ضعفی را ثابت کند یا یکی بودن مأخذ دو یا چند نسخه را به ثبوت برساند. در غیر این صورت چاره‌ای جز رعایت عدالت در مورد نسخه‌ها نیست و تخطی از این امر نوعی ترجیح بلامرجح است (بند ۴-۹). در آغاز راه که هیچ‌یک از این امور مشخص نباشد، آیا می‌توان به صرف احتمال، از کثرت نسخه‌ها چشم پوشید؟ توجه به این نکته ضروری است که بسیاری از این احتمالات با کثرت نسخ اقدم منتهی است (بند ۴-۱۰). در بررسی شیوه‌های تصحیح معلوم شد که آنها—اغلب—نمی‌توانند راه ما را به سر منزل مقصود برند و اگر احتمالاً در موردی پاسخ مطابق با واقع دهند، اتفاقی است (بند ۳). با کنار گذاشتن اکثریت و اقدمیت، جایگزینی قویتر وجود ندارد.

با توجه به آنچه گفته شد، مثال ارائه شده برای اثبات این مدعا مصداق مناسبی نیست زیرا اگر مبنا تا انتهای نیمه اول قرن نهم باشد—نه همه قرن نهم—در ۷ نسخه از ۱۱ نسخه

۱. سلیم نیساری، مقدمه‌ای بر تدوین غزل‌های حافظ، ص ۲۲۷-۲۲۹.

خطی این مقطع از زمان «ننهند» وجود دارد که ۲ نسخه از آنها قدیمی‌ترین نسخه‌های موجود دارای این غزل است و اشکالی از نظر قافیه به وجود نمی‌آید.

لازم است در اینجا گفته شود مقصود از رأی هر نسخه، «رأی متین و موثق» برای هر نسخه نیست، بلکه متین و موثق بودن آرا، از آرای دیگر مشخص می‌شود.

بی‌شک ادعا چنین نیست که این روش همواره یقین را در پی دارد؛ بلکه آنچه حاصل می‌آید — اغلب — ظن قوی (کمتر از یقین) است. اما موارد اغلاط املائی و قافیه‌ای یقینی هستند که پس از انجام مراحل تصحیح می‌توانند تغییراتی را ایجاد کنند. بنابراین در جایگاه خود هیچ‌گاه با مقاومت تصحیح براساس پشتوانه مواجه نخواهند شد. اما یقین را از روشهای قیاسی و التقاطی تصحیح نیز نمی‌توان به دست آورد و این روشها — با توجه به آنچه گفته شد — گاه نمی‌توانند حتی حد پایینی از ظن و گمان را نیز ببخشند چه رسد به این که بتوانند با روش پشتوانه نسخه‌ها — با توضیحاتی که آمد — مقایسه شوند.

۲) گویند تصحیح دیوان یک شاعر بیشتر کاری ذوقی و قیاسی است تا کاری مکانیکی. باید گفت اگر مقصود از تصحیح، دستیابی به سخن شاعر است — هرگونه که وی سروده است — این کار به‌ویژه پس از تدوین اصول تصحیح و تعیین روش، بیشتر کاری مکانیکی است تا ذوقی و قیاسی. اما اگر هدف، ارائه زیباترین و بهترین صورت ممکن از میان نسخه‌هاست، این امر بیشتر ذوقی و قیاسی است تا مکانیکی. با آنچه درباره‌ی تعریف و هدف تصحیح گفته شد، صحت امر روشن است (بند ۱ همین مقدمه).

۳) ممکن است با آنچه در مورد عدم پیشداوری در بهترین بودن سروده‌های حافظ گفتیم و با ایرادهایی که بر تصحیح ذوقی، قیاسی، التقاطی و بسامدی وارد آوردیم این شبهه در ذهن پدید آید که محصول تصحیح براساس پشتوانه‌ها چیزی خشک، بیروح و نازیباست. این نکته لازم است تذکر داده شود که تجربه ما در تصحیح دیوان حافظ با تکیه عمده بر پشتوانه‌ها خلاف این را نشان داده است. بسیاری قرائتهای ارائه شده اگر با تأملی بیشتر، از نتایج تصحیهای ذوقی و قیاسی و غیره زیباتر، دلنشین‌تر و عمیق‌تر نباشند، دست کم مورد تأیید ذوق سلیم و طبع لطیف هستند و تصحیهای دیگر نیز آنها را بر صورتهای تغییر یافته دیگر ترجیح خواهند داد.

در هر حال اگر هم تصحیح علمی در مواردی حاکی بهترینها نباشد چه باک؛ نمایانگر سروده‌های حافظ که هست.

زیباییهای آشکار بسیاری قرائتها را می‌توان با بررسی سروده‌های این نسخه یافت. در اینجا به برخی از زیباییهای نهان بعضی قرائتها که با تأمل حاصل می‌گردد اشاره می‌شود. برای اطلاع بیشتر به متن غزلها مراجعه شود.

غزل ۶۹، بیت ۱، مصرع: ماهم این هفته شد از شهر و به چشم سالی است.
«شهر» علاوه بر معنی خود به معنی «ماه» (یک دوازدهم سال) است و تناسبهایی

بسیار بین آن و دیگر واژه‌های مصراع برقرار می‌باشد.
غزل ۵۷، بیت ۹، مصراع ۱: زبان ناطقه در وصف شوق، نالان است.
«نالان» علاوه بر معنی مشهور، «نال» را در خود دارد که به معنی نی، قلم نی و امثال آن است.

غزل ۲۳۰، بیت ۷، مصراع ۲: ز خاک کالبدش صد هزار ناله برآید.
«ناله» نیز مانند بالا علاوه بر معنی خود دارای «نال» است که به «برآید» نیز معنی دومی می‌بخشد.

غزل ۲۱۴، بیت ۴: سر ز حسرت به می و میکده‌ها برکردم — چون شناسای تو در صومعه یک پیر نبود.

بین «می» (با توجه به کهنگی و کهنسالی آن) و «میکده» در مصراع اول و «صومعه» و «پیر» در مصراع دوم لف و نشر مشوش برقرار است.

غزل ۴۰۳، بیت ۹: دولت عشق بین که چون از سر و مغز محتشم — گوشه تاج و سلطنت می‌شکند گدای تو.

این قرائت با این که براساس اقدم دو نسخه انتخاب شده است ولی باز قابل توجه است. در اینجا «سلطنت» به معنی «غرور و تکبر» می‌باشد و بین «سر» و «مغز» در مصراع اول و «تاج» و «سلطنت» در مصراع دوم لف و نشر مرتب برقرار است. به ذیل همین غزل مراجعه فرمایید.

۴-۵۲. بررسیهای آینده

تاکنون روش تصحیح دیوان حافظ به شرحی که گذشت، تدوین نگردیده، گرچه این امر نیاز هر پژوهشگر دیوان این شاعر بلند آوازه ایرانی است. متأسفانه هنوز انتخاب و گزینش و تصحیح، بدون ارائه روش تفصیلی انجام می‌شود و در بسیاری نمونه‌ها بر مبنای ذوق و قیاس است. امید می‌رود این کوشش سرآغازی برای تصحیح علمی دیوان حافظ و اصلاح روش تحقیق در این دیوان باشد.

همان‌گونه که در بندهای ۴-۴ و ۴-۵ گفته شد، با توجه به تحقیقات دیگری که در جریان بود، مرحله اول تصحیح را بر اساس همین اصول بر پایه نسخه مرحوم خانلری و ملاحظات آمده در این مقدمه گذراندیم. این مرحله آزمونی برای این روش بود و با ارائه آن، امید است که همچون فعالیتهای نخستین علمی، کاستیهای روش ارائه شده جبران و خطاهای احتمالی اصلاح گردد و مباحثی انتقادی و تحقیقی را در پی داشته باشد و نتیجه کار، در پیوند با دیگر نسخه‌ها و پژوهشهای انجام شده دیگران در فراهم آوردن منابع، زمینه تصحیح نهایی دیوان حافظ قرار گیرد.

برای نمونه، می‌توان تغییر این نظر را که مرز‌گزینش نسخه‌ها و منابع، سال ۸۵۰ ه.ق باشد، مطرح ساخت و بررسی کرد. زیرا اگر منابع لازم، تا سالی قبل از این تاریخ — مثلاً ربع اول قرن نهم — نیز برای تحقیق کافی باشند، لزومی به مراجعه به دیگر منابع فراتر از این زمان نیست. حتی می‌توان برای هر سروده، تعدادی خاص از منابع را برای کفایت تحقیق پیشنهاد کرد و قید زمانی ویژه‌ای را برداشت یا نیز در صورتی که نسخه‌های نیمه اول قرن نهم به‌خاطر تعداد کم پشتوانه‌های یک قرائت نتوانند در گزینش و ترجیح قطعی، محقق را یاری رسانند، می‌توان با رعایت احتیاط، از کهنترین نسخه نیمه دوم این قرن که واجد آن شعر است یاری جست تا تعادل به‌نفع یکی از دو قرائت برهم خورد و قرائت دیگر از پشتوانه‌ای اطمینان‌بخش برخوردار شود.

اما مسلم است که کاری عظیم همچون تصحیح دیوان حافظ، از شناسایی و جمع‌آوری منابع و تدوین اصول گرفته تا ارائه نسخه‌ای با بیشترین احتمال انتساب به حافظ، جز با پیوند فعالیت‌های گوناگون و تضارب افکار متفاوت امکان‌پذیر نیست.

۴-۵۳. احتمال انتساب این نسخه

از آنجا که این نسخه براساس اصول ارائه شده تصحیح گردیده است احتمال انتساب و تغییر آن را بر اثر پژوهش‌های آینده به‌صورت زیر می‌توان ارزیابی کرد:

(۱) برخی قرائتها از چنان پشتوانه‌ای در کثرت و قدمت برخوردارند که پژوهش‌های آینده نمی‌توانند تغییری در آنها ایجاد کنند.

(۲) برخی قرائتها و همچنین نسخه بدل‌های آنها از پشتوانه‌ای بیش از دیگر قرائتها برخوردارند و پژوهش‌های آینده تنها در انتخاب میان آن دو تأثیر می‌گذارد و جایی برای قرائتی سوم نیست. حتی ممکن است معلوم گردد که هر دو از حافظ‌اند؛ بنابراین هر دو انتخاب شوند و ذکر شود که نسخه بدل نیز از حافظ است.

(۳) برخی قرائتها و نسخه بدل‌ها هر دو از حافظ‌اند. بنابراین هر دو برجای خویش خواهند ماند. تنها ممکن است جای متن و نسخه بدل عوض شود.

(۴) در برخی غزل‌های ۲ نسخه‌ای یا بیت‌های ۲ پشتوانه‌ای، متن و نسخه بدل هر یک دارای تنها یک پشتوانه‌اند و امکان این هست که بررسی‌های آینده براساس نسخه‌های بیشتر، هیچ‌یک از آن دو را تأیید نکنند. غزل‌های ۲ نسخه‌ای شماره‌های ۲۴۹ و ۴۷۰ را دارند.

(۵) ممکن است حین تصحیح، اشتباهی از سوی نگارنده رخ داده باشد و عمل، با اصول تطبیق نکند. بنابراین طبیعی است که تغییر لازم در این نسخه به‌عمل آید.

(۶) ممکن است برخی غزل‌ها، قصاید، قطعات، رباعیات، ابیات و دیگر سروده‌هایی که به‌خاطر پشتوانه‌ای کمتر از حدنصاب، در این نسخه وارد نشده‌اند یا با علایمی خاص مشخص

گردیده‌اند، واجد شرایط شوند و افزایشی در شمار سروده‌های تصحیح حاضر پدید آید. با توجه به این امور می‌توان گفت، نسخه حاضر به همراه نسخه بدل‌های آن دارای سروده‌هایی با بیشترین احتمال انتساب به حافظ تا این زمان است.

* * *

جای سپاس از خدای بزرگ است که نگارنده را با همه ضعف عزم در بندگیش، توفیق آن داد که عهد به پایان برد و در این تصحیح، از ذوق، علاقه و گرایش‌های خویش دیده بردوزد و پایبند اصول علمی تصحیح دیوان حافظ باشد. در این پژوهش، خلاف میل عمیق و گرایش قلبی و انس خویش با قرائتهایی از سروده‌های منسوب به حافظ، از غزل‌هایی چشم پوشیدیم^۱، ابیاتی را وارد تصحیح نکردیم^۲، بیت‌هایی را به دیوان راه دادیم^۳، قرائتهای مانوس را کنار نهادیم و دیگری را با تمام دشواریهای پذیرش برگزیدیم^۴.

نگارنده با آن که خود این نسخه را استخراج کرده است لیکن هنوز قرائتهایی مانوس‌تر را که از دوران کودکی با وی همراه بوده‌اند در ذهن دارد و بارها مراجعه به نسخه حاضر را نیازمند است تا ضبط‌های منسوب‌تر به حافظ را جایگزین آنها سازد.

۱. نمونه: غزلی با مطلع «در هر هوا که جز برق اندر طلب نباشد — گر خرمی بسوزد چندان عجب نباشد».

۲. نمونه: بیت «ای دل طریق رندی از محتسب بیاموز — مست است و در حق او کس این گمان ندارد» منسوب به غزل ۱۲۲.

۳. نمونه: بیت ۷+۱ از غزل ۱۱۱ که در ۳ نسخه واجد کهنترین نسخه موجود آمده است.

۴. نمونه: مصراع اول مطلع غزل ۳۵۹. به توضیحاتی که در این باره در بند ۴-۲۶ آمده است مراجعه شود.

مقدمهٔ دوم شرح و توضیح اشعار حافظ



صبا ز حال دل تنگ ما چه شرح دهد
که چون شکنج ورفهای غنچه تو بر نوست

«حافظ»

پیشگفتار

ایرانیان را از عارف و عامی با دیوان حافظ سر و سری است. با آن فال می‌زنند، نام فرزند خود را برمی‌گزینند، استخاره می‌کنند، تنهایی و فراغت خود را پر می‌سازند، مجلس و محفل خود را گرمی می‌بخشند، می‌خوانند، می‌نوازند، عشق می‌بازند، راز و نیاز می‌کنند، روحیه می‌یابند، پند می‌پذیرند، درس می‌گیرند و سرانجام به بررسی معانی نهفته در آن می‌پردازند.

شرح اشعار حافظ از دیرباز یکی از زمینه‌های فعالیت ادیبان پارسی زبان بوده است. هرکس در این دریا غوطه‌ای زده، جرعه‌ای چشیده، از ظن خود با آن یار گشته و یافته‌های خود را نگاشته است. شرح و تفسیر اشعار حافظ بسته به دیدگاه شارحان، از ناسوت تا لاهوت و آنچه را در وهم ناید فرا می‌گیرد.

در دهه‌های اخیر، حافظ‌پژوهی وارد مرحله‌ای چشمگیر شده است. در این میان شرح اشعار حافظ به گونه‌ای پراکنده بیشتر رایج است تا تدوین شرح همهٔ سروده‌ها. و این طبیعی است زیرا اجزای شعر حافظ چنان زمان و فرصتی را از پژوهشگر می‌گیرد که فراغتی بسیار برای توضیح همه دیوان لازم است. هر روز نیز حرفی تازه پای به میدان می‌نهد و دریچه‌ای دیگر را به درک معانی می‌گشاید. از آن گذشته، دیوان حافظ کاخی بنا شده بر پایه معارف ایرانی، اسلامی و بشری تا سالهای پایانی قرن هشتم است و هریک از زوایای آن، به گنجخانه‌ای از معرفت راه دارد. بنابراین شرحی همه‌جانبه بر این دیوان، از توان یک فرد بعید می‌نماید. به این بیفزاییم مجهولاتی را در این دفتر که تاکنون گرهی از آنها گشوده نشده است.

در این میان جای توضیحی مختصر بر همه دیوان حافظ — اعم از غزلیات، قصاید، ترکیب‌بند، مثنویها، قطعات و رباعیات — خالی می‌نمود، به گونه‌ای که علاوه بر فراگیری همه دیوان، نیاز اولیه هر خواننده عادی را برآورد و پرسشهایی را که در حین خواندن اشعار در ذهن وی ایجاد می‌شود، پاسخگو باشد. شرحهایی که امروزه در دست‌اند یا گزیده غزلیات را دربر می‌گیرند، یا تنها غزلها را پاسخگویند و یا گاه مفصلتر از حد یک پانویس برای سروده‌ها می‌باشند و به خاطر حجم و محتوای خویش، بیشتر، پژوهشگران را به کار می‌آیند تا مخاطبان غیرادیب را که شیفته‌آشنایی با شعر حافظ‌اند و فرصتی محدود برای این امر دارند.

اندیشه شرحی مختصر که پاسخگوی مخاطب عادی و پژوهشگر باشد، نخست برای نگارنده به این صورت جلوه‌گر شد که متن و شرح، مثلاً در غزلهای عادی، روی هم رفته دو صفحه روبه‌روی کتابی با قطع فعلی را اشغال کند. ضمناً حاوی معانی چندگانه واژه‌ها در ذهن حافظ با توجه به ایهام، جناس، مراعات نظیر و غیر آنها در هر بیت باشد. توضیحات دیگر را نیز به فراخور، به اندازه لازم و کافی داشته باشد. این شرح می‌توانست حاوی بسیاری نکات تازه به‌ویژه در زمینه لایه‌های مختلف معانی کلمات در ابیات حافظ باشد. برای درک گستره و عمق معانی کلمات در ذهن حافظ و افقهای ناشناخته‌ای که هنوز در این زمینه وجود دارد، ارائه مثالهای متفاوت زیر تا اندازه‌ای روشن‌گر است:

(۱) مطلع غزل ۹، این بیت به ظاهر ساده است:

رونق عهد شباب است دگرستان را می‌رسد مزده گل بلبل خوش الحان را

حال بد نیست بدانیم «شباب» علاوه بر معنی «جوانی»، «نام یکی از پرده‌های موسیقی قدیم ایران» است و «بوستان» نیز علاوه بر «باغی که در آن گل‌های خوشبو فراوان است»، «نام یکی از دستگاههای موسیقی قدیم ایران» می‌باشد و این دو با «الحان» که جمع «لحن» (نغمه — آواز/ آنچه مایه پیدایی ضرب (وزن) در موسیقی شود) است تناسب دارند. در این صورت، ذهن حافظ را در سرایش این بیت چندان هم ساده نخواهیم انگاشت. به هر حال همه اینها معانی این کلمات در این بیت‌اند.

(۲) به معانی مختلف کل و جزء برخی واژه‌های بیت ۹ از غزل ۵۰ که در زیر می‌آید

دقت کنید:

ای توانگر مفروش این همه نخوت که تورا سر و زر درکنف همت درویشان است

توانگر: (۱) ثروتمند — کسی که زر بسیار دارد و (۲) (اغلب) تاجر و اهل خرید و فروش

است و (۳) (اغلب) تکبر و غرور در سر دارد.

مفروش: (۱) به رخ مکش، (۲) به فروش مرسا.

نخوت: (۱) تکبر - غرور (که اصطلاحاً جای آن در سراسر است)، (۲) نخ + وت.

سر: سر.

زر: طلا - پول طلا (که با آن خرید و فروش می‌کردند (۱))، و آن را معمولاً در کیسه

می‌ریختند (۲)).

کنف: (۱) حمایت - پناه، (۲) گیاهی که از الیاف آن برای تهیه نخ، طناب، گونی،

کیسه و پارچه‌های ضخیم استفاده می‌شود.

همت: (۱) دعای خیر (از سوی مستمندان یا صوفیه)، (۲) (در تصوف) توجه قلبی به سوی

خدا برای حصول کمال یا توفیق در چیزی برای خود یا دیگری.

درویشان: (۱) مستمندان - نیازمندان (که از زری بهره‌اند و لباسهایی از پارچه‌های

نامرغوب و ضخیم - مانند کنف - می‌پوشیدند).

(۲) روندگان راه حق - اهل تصوف (که لباس آنان نیز گاه مانند لباس

مستمندان بوده است).

(۳) فقیران الی الله (اشاره به آیه مربوط و بقیه توضیحات...).

ملاحظه می‌شود که به قول معروف تنها «است» و «بود» آن از تناسب مصون مانده

است. دیگر معانی پیدا و پنهان واژه‌ها با هزار رشته به یکدیگر پیوند دارند و در حقیقت هر واژه

با توجه به ظاهر یا نهان واژه‌ای دیگر، معنی تازه‌ای می‌یابد.

(۳) واژه‌های بیت آخر (۱۰) از غزل ۳۱۲ که خواهد آمد دارای معانی زیر است:

گر به دیوان غزل صدر نشینم چه عجب سالها بندگی صاحب دیوان کردم

دیوان: کتاب شعر / دفتر محاسبات دولتی / وزارتخانه / دولت.

غزل: شعر عاشقانه... / اشاره به غزل‌های حضرت سلیمان (ع) در تورات.

صدر: بالا / وزیر / جزء اول از مصراع هر بیت شعر / عنوان و آغاز کتاب.

صاحب: دارنده - مالک / وزیر.

دیوان: کتاب شعر / دفتر محاسبات دولتی / وزارتخانه / دولت / جمع «دیو» - دیوها

(جنیان - شیاطین جن).

صاحب دیوان: وزیر / وزیر دارایی / لقب ممدوح و از القاب حکومتی / شاعری که

دارای دیوان شعر است / صاحب دیوها (حضرت سلیمان که جن در تسخیر وی بود) / حضرت

سلیمان (که صاحب مجموعه غزل‌هایی در تورات است).

تناسبی بدین‌سان، پرسشی را بدین‌گونه مطرح می‌سازد که آیا حافظ در سرودن این

بیت به کتاب «غزل غزل‌های سلیمان» در تورات نظری نداشته است؟ و این آگاهی را می‌بخشد

که «عهد عتیق» را نیز یکی از منابع حافظ‌شناسی باید به‌شمار آورد.^۱

۴) واژه «حافظ» که شاعر برای تخلص خویش برگزیده است دارای معانی بسیاری است از جمله: حفظ‌کننده - نگاهدارنده/ (به همان معنی) از صفات خداوند متعال/ آن که قرآن را از بر دارد/ آن که کتابی را یا قصه‌ای را از بر دارد/ نوازنده/ خواننده/ آن که حدیث را از حفظ دارد/ عالم علم حدیث - محدث. و حافظ، به‌مناسبت، معنی یا معانی چندی را علاوه بر تخلص خویش از آن اراده می‌کند. چنین است واژه‌هایی کلیدی همچون «رند»، «پیر مغان»، «مدعی» و «خرابات».

باری؛ نگارنده با این امید که این شرح مختصر، چنین نکاتی را نیز دربر داشته باشد، به‌نوشتن آغاز کرد. اما مدت‌زمانی که هر غزل به‌خود اختصاص می‌داد، بررسی را از ۱۲۱ غزل فراتر نبرد. در نهایت، تصمیم براین شد که کار به‌نحو دیگری از سر گرفته شود یعنی توضیح لغات، تنها شامل معانی ظاهری و نخستین آنها باشد و دیگر توضیحات نیز در نهایت اختصار ارائه گردند به‌گونه‌ای که کماکان حاوی اطلاعات لازم باشند و مجموع متن و توضیح نیز در غزلهای عادی از یک صفحه بیشتر نشود. این‌گونه از توضیح اشعار حافظ هم‌اکنون پیش‌روست و شرحی مفصلتر زمانی دیگر را می‌طلبد.

پانوشتهای این کتاب که به‌عنوان توضیح دیوان حافظ ارائه می‌شوند شامل اطلاعات زیر هستند که به‌نحوه ارائه یکایک آنها اشاره‌ای می‌شود: معانی لغات، ترکیبات، ابیات دشوار و اشعار عربی و شیرازی قدیم؛ معنی لغوی و توضیح مختصر مفاهیم کلیدی؛ معانی عرفانی غزلها و ابیات عارفانه؛ ترجمه و گاه خلاصه تفسیر آیات و نشانی مآخذ قرآنی، ترجمه و گاه خلاصه تفسیر روایات و ارائه مستندات روایی؛ قصص انبیا و اولیا؛ داستانها، افسانه‌ها و ضرب‌المثلها؛ اعلام تاریخی، جغرافیایی، ادبی و دیگر شخصیت‌های مشهور؛ اطلاعات علمی، فنی و هنری؛ سروده‌های دیگران و نام شاعر؛ و محاسبات ابجدی در ماده تاریخها.

در نگارش این توضیح مختصر بر دیوان حافظ، تازه‌ترین شرح‌های موجود مورد مراجعه مستمر بوده‌اند. در میان همه آنها بیش از همه از «شرح غزلهای حافظ» اثر دکتر حسینعلی هروی استفاده شده است. پس از آن «حافظ‌نامه» از آقای بهاء‌الدین خرمشاهی که ۲۵۰ غزل را دربر دارد مورد توجه بوده است. به «گنج مراد» از آقای سیروس نیرو نیز در مرحله بعد مراجعاتی شده است. برخی عباراتی که در توضیح به‌کار برده شده به‌ویژه در معانی ابیات عیناً یا با اختلافهایی از نوشته‌های فوق است البته اگر توضیح ما متفاوت با آن معانی نبوده است. در میان فرهنگ‌های فارسی از «فرهنگ معین» همواره و از «لغتنامه دهخدا» در صورت لزوم بهره گرفته‌ایم.

دیگر منابع که تنها در زمینه‌هایی خاص به‌کار آمده‌اند در هر بخش جداگانه معرفی

۱. با سپاس از دوست گرامی و شاعر گرانمایه آقای محمدرضا محمندی نیکو که این نکته را متذکر شدند.

خواهند شد.

۱. لغات، ترکیبات و ابیات دشوار

در نگارش معانی لغات، ترکیبات، مصراعها و ابیات دشوار دیوان حافظ، با توجه به آنچه درباره معانی چندگانه سروده‌های حافظ و سیاست این شرح‌مختصر گفته شد، روش زیر را برگزیده‌ایم:

(۱) زمینه توضیح، تنها متن را دربرمی‌گیرد نه حواشی و نسخه بدلها را.
(۲) تنها معانی متبادر و نخستین و در حقیقت معانی ظاهر مراد بوده است. مثلاً در پانوشت شماره ۹ از غزل ۸۲ (با مطلع «آن ترک پری‌چهره که دوش از برما رفت...»)^۱ چنین آمده است:

از قانون شفا رفت: از اصول معالجه بیرون شد - قواعد و روشهای معالجه نمی‌توانند آن را بهبود بخشند.

در صورتی که «قانون» و «شفا» علاوه بر معانی خود، نام دو کتاب ابن‌سیناست که نخستین آنها در طب است.

در غزل ۴۱۲ (با مطلع «ناگهان پرده برانداخته‌ای یعنی چه...»)^۲ بیت ۶ از این قرار است:

هرکس از چهره و روی تو به نقشی مشغول عاقبت با همه کج‌باخته‌ای یعنی چه

پانوشت، توضیحی برای «نقش» ندارد، زیرا معنی ظاهری بیت برای مخاطب عادی قابل فهم است. این درحالی است که این واژه در کنار «کج‌باخته‌ای» از اصطلاحات بازی نرد است.

(۳) اگر دو معنی، تقریباً به یک اندازه متبادر بوده یا به عبارت دیگر حالتی ایهامی داشته‌اند، هر دو ارائه گردیده و با علامت / از یکدیگر جدا شده‌اند.

در غزل ۲۹۸ (با مطلع «دارای جهان نصرت دین خسرو کامل...»)^۳ بیت ۷ به قرار زیر است:

می‌نوش و جهان‌بخش که از زلف کمندت شد گردن بدخواه گرفتار سلاسل

صدر و ذیل غزل درباره نصرت‌الدین شاه یحیی مظفری است. در پانوشت شماره ۱۴ در توضیح «سلاسل» چنین آمده است:

زنجیرها/ نام قلعه‌ای که شاه زین‌العابدین مدعی حکومت شیراز و دشمن شاه‌یحیی در آن زندانی شد.

نمونه بارزی از این مثالها را در توضیحات ۱۲ الی ۱۸ بیت ۴ از غزل ۱۲۹ (با مطلع

«صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد...») ملاحظه فرمایید.

۴) اگر از دو معنی متبادر، یکی کاملاً واضح و مشخص بوده و در حقیقت، خود واژه معنی شده است، باز همان واژه به صورت یک معنی به همراه معنی دیگر با فاصله/ از آن آمده است.

مثلاً در غزل ۱۲۵ (با مطلع «اگر نه باده غم دل ز یاد ما ببرد...») بیت ۴ بدین صورت است:

گذار برظلمات است خضر راهی کو مبارد کآتش محرومی آب ما ببرد

پانوشت شماره ۱۱ در معنی «آب» چنین است: آب/ آبرو.

۵) اگر لغتی دارای دو معنی بوده که یکی از آن معانی، امروزه بیشتر رایج است، همانند بالا، همان واژه در معنی تکرار شده است، زیرا در غیراین صورت، تنها به معنی دیگر توجه خواهد شد. این دو معنی با- از یکدیگر جدا شده اند.

برای نمونه، در غزل ۱۳۳ (با مطلع «دست در حلقه آن زلف دوتا نتوان کرد...») بیت ۹ از این قرار است:

غیرتم گشت که محبوب جهانی لیکن روز و شب عربده با خلق خدا نتوان کرد

«غیرت» در اینجا هم به معنی شناخته شده امروز است هم به معنی «حسادت». در پانوشت شماره ۱۸ نیز این دو معنی آورده شده است:

غیرت: حسادت - غیرت.

۶) اگر شماره ارجاع به پانوشت دقیقاً در کنار همان کلمه ای باشد که شرح آن خواهد آمد، آن کلمه در پانوشت تکرار نشده است؛ در غیراین صورت، کلمه، ترکیب یا عبارت مورد شرح در پانوشت آورده شده تا با یک کلمه متن یا همان صورت متن اشتباه نشود. مثلاً در همین غزل فوق، متن دارای «غیرتم» است و توضیح درباره «غیرت». بنابراین، این کلمه تکرار شده است. شماره ۱۳ نیز در کنار «محل» (بیت ۵) قرار دارد که چون مقصود، معنی «چه محل» بوده است در پانوشت دوباره تکرار شده است.

۷) در تعیین دشواری درک متن و در نتیجه لزوم ارائه معنی، سواد عادی در نظر گرفته شده است. در نتیجه توضیح، منحصر به مواردی است که عرف عام با تأمل نمی تواند به آن دست یابد.

برای نمونه، در غزل ۲۰۶ (با مطلع «یک- دو جامم دی سحرگه اتفاق افتاده بود...») مصراع دوم بیت ۵ از این قرار است:

طاقیت صبر از خم ابروش طاق افتاده بود

از آنجا که در زمان ما «طاقت طاق شدن» رواج دارد، درک «طاقت طاق افتادن» آسان است. بنابراین توضیحی نیامده است.

بدین سبب گاه کلمه یا عبارتی در یک سروده توضیح داده شده و در دیگری بدون توضیح آمده است زیرا معنی در یک جا با توجه به قرائن و عرف، معلوم و در جای دیگر نامشخص بوده است.

البته ممکن است وسواس در تشخیص این جنبه‌ها باعث آن شده باشد که گاه توضیحی نالازم ارائه گردد.

۸) گاه واژه، ترکیب یا عبارتی دارای معانی بسیار است. در توضیح، تنها آن معنی که مرتبط با بیت بوده، ارائه شده و اغلب از ذکر این که «در اینجا» دارای آن معنی است خودداری شده است. برای نمونه، برای معنی «مدعی» با تمام وسعت معنایش، در بیت ۴ از غزل ۹۳ (با مطلع «زان یار دلنوازم شکری است با شکایت...»)) تنها معنی «دشمن» آمده است. به همین نحو در بیت ۳ از غزل ۱۶۱ (با مطلع «مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد...»)) کلمه «افزون» به «کم و زیاد» ترجمه شده است.

۹) لغات و ترکیب‌هایی همانند زند، دیرمغان، پیرمغان، مغبجه، خرابات، جام‌جم،... هریک دارای مصداق‌هایی عینی و معنایی ظاهری‌اند. علاوه بر این در زبان عارفان نیز دارای معانی، تعبیرات و تأویلاتی عارفانه می‌باشند.

از آنجا که بنای ما در توضیح، بر معانی متبادر و ظاهر است در ابیات غیرعرفانی و آنها که معنی عرفانی آنها متبادر نبوده، تنها به معانی ظاهری و مصداق‌های عینی آنها اشاره کرده‌ایم. در اشعاری که عارفانه بوده است، علاوه بر معانی ظاهری، معنی عرفانی آنها نیز بیان شده که در بند ۳ این مقدمه از آن سخن خواهیم گفت.

منابع ما در بیان معانی ظاهری و مصداق‌های عینی این گونه لغات، ترکیبات و اصطلاحات، اغلب، فرهنگ‌های فارسی است که در آغاز از آن نام بردیم. درباره «زند» و «خرابات» از کتاب «از کوچه زندان» نوشته دکتر عبدالحسین زرین کوب استفاده فراوان شده است. معنی نخستین «جام‌جم» به «اسطربلاب» را مرهون کتاب «سیر اختران در دیوان حافظ» نوشته آقای مهندس سرفراز غزنی هستیم (رجوع کنید به پانوشته‌های ۱۰ و ۹ در غزل ۴۸).

۱۰) در نگارش معانی و توضیحات، بنابراین نهاده‌ایم که تا آنجا که ممکن است ساده بنویسیم و از درج اصطلاحات فنی و غیرمأنوس تا آنجا که ممکن است احتراز کنیم.

۱۱) اگر به ضرورت شعر، عبارت یا کلمه به صورت مخفف یا با وزن دیگری به کار رفته، در پانوشته به صورت اصلی آمده و معنی شده است؛ مانند تَبَارَكَ اللهُ وَتَبَارَكَ اللهُ وَخَيْرُ و خَيْرُ و خَيْرُ.

۲. عبارات و اشعار غیرفارسی

در معنی عبارات و اشعار عربی و آنها که به لهجه شیرازی قدیم سروده شده‌اند، ملاحظات زیر انجام گردیده است:

- (۱) کلیه این اشعار و عبارات ترجمه شده‌اند.
- (۲) در ترجمه از زبان شیرازی قدیم به نقل گذشتگان اعتماد شده و مفردات بر این اساس شناسایی گردیده است. پس از این براساس تصحیح خویش، معنی عبارت را نوشته‌ایم. لازم به ذکر است که جای تحقیق درباره زبان شیرازی در عهد حافظ خالی است و نیازمند بررسی زبانشناسانه می‌باشد.

۳. معانی عرفانی

بنای ما در توضیحات بر معانی اولیه و متبادر لغات است و از سوی عارفان را در گفته‌ها و سروده‌های عرفانی خویش مقاصدی غیر از ظاهر است تا جایی که در زبان عارفانه معنی ظاهری و حقیقی می‌یابد. بنابراین لازم است که در شرح سروده‌های عرفانی حافظ معانی عرفانی نیز به همراه معانی لغوی آورده شود.

معانی عرفانی سروده‌های حافظ با مراعات جوانب زیر در شرح وارد شده‌اند:

- (۱) تنها در ابیات و سروده‌هایی از حافظ که ظن قوی یا یقین به عرفانی بودن آنهاست به همراه معنای ظاهر، معانی عرفانی ذکر گردیده است.

اگر چنین ضابطه‌ای در میان نباشد، کلیه واژه‌های دیوان حافظ — حتی «آب» — نیز باید شرح شود زیرا در تصوف دارای معنایی خاص است. طالبان تأویلات عرفانی غزلیات حافظ می‌توانند به فرهنگهای اصطلاحات عرفانی مراجعه فرمایند.

از غزلهای حافظ که معانی عارفانه آنها ارائه گردیده است می‌توان شماره‌های ۱۰۷، ۱۳۶، ۱۴۸، ۱۷۸ و ۱۷۹ را نام برد. از میان ابیات دیگر غزلها شرح بیت‌های ۶، ۶+۱ و ۷ از غزل ۴۱۸ (بامطلع «سحرگاهان که مخمور شبانه...») قابل ذکر است.

- (۲) معانی عارفانه با علامت/ از دیگر معانی جدا شده و بعد از این علامت «(تصوف)» آمده است که به معنی تأویل آن از دیدگاه صوفیه می‌باشد.

- (۳) در نگارش معانی عرفانی علاوه بر فرهنگ معین و کتابهایی که دارای شرح اصطلاحات صوفیه است، از «رشف‌الاحاظ فی کشف الالفاظ» تألیف شرف‌الدین حسین بن الفتی تبریزی به تصحیح و توضیح آقای نجیب مایل هروی استفاده بسیار شده است.

۴. آیات

شعر حافظ، ریشه در فرهنگ اسلامی و فرهنگ ایران پس از اسلام دارد. این فرهنگ گرچه پذیرنده دانشها و معارف قبل از اسلام نیز بوده است لیکن قرآن محور و میاندار این فرهنگ است و همه را با خویش هماهنگ می‌سازد.

با این دیدگاه و با توجه به این که حافظ، قرآن را در ذهن داشته و اوقات بسیاری را به حفظ، قرائت، تفسیر و بحث درباره آن اختصاص داده است، باید گفت که بخش عظیمی از سروده‌های وی متأثر از قرآن است. بنابراین اگر قرار بر نقل مآخذ سخن حافظ در قرآن باشد، یک دوره تفسیر و تاریخ آن تا زمان حافظ، حد متوسطی برای ارائه اطلاعات کامل است.

بنابراین، بحثهای قرآنی این شرح مختصر از حافظ، با ملاحظات زیر تدوین یافته است: (۱) آیاتی از قرآن مجید که نقلی از آنها شده یا ذهن حافظ در هنگام سرودن معطوف بدانها بوده و خواننده آشنا با قرآن را به یاد آنها می‌اندازد در شرح و توضیح وارد شده‌اند.

(۲) مفاهیمی که برای آنها آیات بسیار در قرآن است ذکر نشده‌اند مگر این که مشمول ضابطه بالا گردند، از این میان می‌توان صبر، شکر، قیامت، خدا و غیره را نام برد.

(۳) اگر ذهن حافظ متوجه واژه، ترکیب یا اصطلاحی قرآنی بوده که شواهدی چند در آیات داشته است، این مسئله که شواهدی بسیار در آیات دارد مطرح گردیده یا یکی از آن شواهد، گزیده و با ذکر نشانی آورده شده و گاه این امر نیز که شواهدی دیگر دارد ذکر گردیده است. از این نمونه می‌توان «ید بیضا» را در بیت ۷ از غزل ۱۲۴ (با مطلع «نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد...»)) با پانوشت شماره ۱۶ و نیز پانوشت شماره ۲ از غزل ۷۸ (بامطلع «عیب‌زدان مکن ای زاهد پاکیزه‌سرشت...»)) را نام برد.

(۴) اگر آیات مورد نظر یک ماجرا بسیار بوده است، تنها به ذکر نشانی آن در قرآن اکتفا شده یا خلاصه و بخش مورد نظر ماجرا توضیح داده شده است. از این میان می‌توان داستانهای قارون، موسی، خضر، آب‌حیات، ذوالقرنین، سلیمان،... را نام برد.

برای نمونه می‌توان پانوشت ۱۲ غزل ۴۰ و پانوشت ۷ غزل ۱۲۰ را ارائه نمود.

(۵) ترجمه و نشانی آیات پس از ذکر آنها آمده است.

(۶) اگر در ترجمه آیات، ابهامی وجود داشت، با توجه به روایات شیعه در این باره، اضافاتی در متن ترجمه به صورت خلاصه تفسیر وارد شده است تا معنی را روشن کند. این اضافات در میان علامت [] قرار دارند و با ترجمه تداخل نمی‌یابند. در هر حال در صورت لزوم، تفسیر آیات براساس روایات شیعه آورده شده و سپس نظر تفسیری اهل سنت — که حافظ بدان توجه داشته است — برای تفسیر شعر، آمده است. برای نمونه می‌توان «داستان هاروت و ماروت» را که پانوشت ۱ و ناظر به بیت ۴ از غزل ۹۲ (بامطلع «ای غایب از نظر به خدا

می سپارمت...») می باشد ذکر کرد.

علت اتخاذ این روش چنین است که در ذکر آیه، نخست معنی صحیح آن برای خواننده روشن گردد تا سپس به دیگر نظرات پردازد و مقصد حافظ را دریابد. درغیراین صورت ممکن است برای خواننده غیرمتخصص بدآموزی و احیاناً تهمت به ساحت مقدس قرآن، خداوند، انبیا و فرشتگان پیش آید.

۷) در ترجمه و تفسیر آیات، علاوه بر کتب لغت عرب و «قاموس قرآن»، از تفاسیر «المیزان» اثر علامه طباطبایی، «البرهان» سیدهاشم حسینی بحرانی، «نورالثقلین» عبد علی بن جمعه حویزی، و «مجمع البیان» طبرسی استفاده شده است. از روایات تفسیری شیعه علاوه بر کتابهای فوق و دیگر کتب روایی شیعی، بیشترین مراجعه به «بحارالانوار» علامه مجلسی به ویژه مجلدات ۱۱-۱۴ (کتاب نبوت) بوده است. مراجعه به کتب روایی تفسیری اهل سنت با واسطه کتابهای فوق بوده است.

۴-۱. اشتباه حافظ در ترجمه یک آیه

بخشی از آیه ۳۰ سوره انبیا (۲۱) مشتمل بر عبارت معروفی است: وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ. در اینجا «حی» صفت «شیء» است و «كُلُّ» مفعول «جَعَلْنَا» و «شَيْءٍ» مضاف الیه «كُلُّ». معنی تحت اللفظی جمله چنین می شود: «و قرار دادیم از آب، هر چیز زنده ای را» که با جمله بندی فارسی به صورت: «و هر چیز زنده ای را از آب قرار دادیم» درمی آید. و چون «جَعَلْنَا» به اصطلاح جعل بسیط و مقصود از آن خلق و ایجاد است، در نهایت، منظور خداوند این است که هر چیز زنده ای از آب منشأ گرفته و آغاز وجود وی وابسته به آب است. لیکن ترجمه ای غلط از این عبارت شریف رایج است به این صورت: «و هر چیزی را از آب، زنده قرار دادیم» یعنی آب که باشد هر چیزی زنده می شود، و آب زنده کننده هر چیز است. در صورتی که اگر مقصود خداوند چنین بود باید می فرمود: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا».

خواجه حافظ - علیه الرحمه - در بیت ۵ از غزل ۴۲۲ می فرماید:

چوهست آب حیاتت به دست، تشنه میمیر
فَلَا تَمُتْ وَمِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ

از سویی مقصود حافظ این است: «حال که آب حیات در دست داری از آن بنوش و تشنه نمیر زیرا از آب، هر چیزی، زنده می شود.»

از سوی دیگر شاعر در اینجا به آیه قرآن نظر داشته و به آن استشهاد کرده است. اگر وی معنی را جز این می دانست استناد و استشهاد صحیح نبود. و گفتیم که چنین معنی از این عبارت قرآن صحیح نیست. بنابراین اعراب عبارت حافظ چنین می شود: «... وَمِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ». اگر اعراب را به صورت «... كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ» بدانیم همان معنی آیه به دست

می‌آید، لیکن تناسبی با بیت ندارد: «حال که آب حیات در دست داری از آن بنوش و تشنه نمیر، زیرا هر چیز زنده‌ای از آب است.» (!)

۵. روایات

پس از قرآن مجید، روایات بیشترین تأثیر را در فرهنگ اسلامی دارند. به همین نحو مستندات روایی اشعار حافظ نیز رقم بالایی را به خود اختصاص می‌دهد. این روایات بر دو دسته‌اند: روایات تفسیری—یعنی روایاتی که صریحاً ناظر به آیه یا آیاتی از قرآن‌اند— و روایات غیر تفسیری. دربارهٔ روایات تفسیری در بخش آیات صحبت داشتیم. در اینجا به روش‌گزینش روایات برای شرح می‌پردازیم:

(۱) روایاتی که نقلی از آنها شده یا ذهن حافظ در هنگام سرودن بدانها معطوف بوده است و خوانندهٔ آشنا با روایات را به یاد آنها می‌اندازد در شرح و توضیح وارد شده‌اند.

(۲) مفاهیمی همچون صبر، شکر و قیامت که روایاتی بسیار درباره آنهاست در شرح روایی وارد نشده‌اند مگر این که ضابطه بالا را داشته باشند.

(۳) اگر ذهن حافظ متوجه واژه، ترکیب یا اصطلاحی در روایات بوده که شواهدی بسیار دارند، یکی از آن شواهد گزیده و ارائه گردیده و به کثرت آن در روایات اشاره‌ای شده است یا از ذکر آن شاهد نیز اجتناب شده و مضمون آنها به‌طور خلاصه یا با ذکر وجه مشترک ارائه شده است. از این میان می‌توان پانوش شمارهٔ ۱۳ از غزل ۵۳ (با مطلع «روزگاری است که سودای بتان دین من است...»)) را که ناظر به مصراع دوم بیت ۷ است نام برد.

(۴) کلیه روایات ترجمه شده‌اند، لیکن مأخذ آنها بیان نشده است زیرا دارای مأخذی متعدد هستند. برخی مأخذ خود را در بندهای آتی معرفی خواهیم کرد.

(۵) کلیه روایات به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم از کتب اهل سنت برگزیده شده است زیرا آنها مورد مراجعه و استناد و اعتماد حافظ بوده‌اند. حتی روایاتی دربارهٔ فضائل امیرالمؤمنین علی(ع) در رباعیهای ۱۳ و ۲۰ (بامطلعهای «مردی ز کنندهٔ در خبیر پرس...» و «قسام بهشت و دوزخ آن عقده‌گشای...»)) نیز با استناد به منابع اهل سنت آورده شده است زیرا شافعیان را به خاندان عصمت و طهارت به‌ویژه امیرمؤمنان علی(ع) محبتی بسیار است.

(۶) از روایاتی که مخالف قرآن و مستلزم توهینهایی به پروردگار، پیامبران و فرشتگان بوده و از دین یهود به روایات اهل سنت داخل شده‌اند به «افسانه» نام برده‌ایم.

(۷) برخی روایات فوق، از منابع اهل سنت به کتابهای شیعه نیز وارد شده‌اند لیکن روایاتی مخالف آنها نیز در احادیث شیعه وجود دارد. رسم عالمان حدیث چنین است که در تعارض این دوگونه حدیث، آن را که مخالف اسرئیلیات است برمی‌گزینند. در تفکیک «افسانه» و «روایت» از این روش بهره گرفته‌ایم.

۸) در ذکر این گونه روایات، نظر شیعه را نیز بیان کرده‌ایم تا برای خواننده غیرمتخصص، مایه بدآموزی یا خرده‌گیری بر باورهای مسلمانان نگردد. از این گونه روایات می‌توان افسانه دیو و حضرت سلیمان(ع) و ماجراهایی ساختگی را درباره «هاروت و ماروت» نام برد.

۹) در منابع روایی خود از اهل سنت و شیعه، علاوه بر شروعی بر دیوان حافظ که ذکر آن گذشت و منابعی که در تفسیر روایی بیان شد، بیشترین مراجعه به مجلدات ۱۱-۱۴ (کتاب نبوت) «بحارالانوار» علامه مجلسی، «احادیث مثنوی» بدیع الزمان فروزانفر و «سیری در صحیحین» محمد صادق نجفی بوده است. روایات مربوط به فضائل امیرمؤمنان علی(ع) نیز از «کیفایة الخصام» ترجمه «غایة المرام» بحرانی و براساس طرق اهل سنت گزینش شده است. حدیث «أَلْقَنَّا عُهُ مَاءً لَا يَنْفَدُ وَ كُنْزٌ لَا يَفْنَى» نیز با این که در منابع شیعی وجود داشت، لیکن از «کنوزالحقائق» مناوی (در حاشیه «الجامع الصغیر») سیوطی استخراج شد.

۶. اشعار دیگران

کمتر شاعری از پیشینیان و معاصران حافظ است که نشانی از وی در دیوان او یافت نشود. شعر دیگران به صورتهای تضمین، اقتباس، استقبال و غیر آنها در دیوان حافظ نمایان است و خود، پژوهشی مستقل و متمرکز را می‌طلبد.

بنابراین نقل مآخذ اشعار حافظ از سروده‌های دیگران در شرح و توضیح این نسخه با توجه به ملاحظات زیر انجام گرفته است:

۱) تنها مآخذ ابیات یا مصراعهایی را ذکر کرده‌ایم که حافظ عیناً یا حداکثر با یک کلمه اختلاف از آنها استفاده کرده است. این موارد در داخل گیومه نقل شده‌اند و در شرح به نام شاعر و مورد اختلاف احتمالی آن با اصل سروده اشاره شده است. فهرست این سروده‌ها نیز در پایان کتاب آمده است.

۲) درباره برخی معاصران حافظ به تحقیق نمی‌توان گفت که حافظ از آنها نقل کرده است یا آنها از حافظ. از آن رو که در تصحیح دیوان هر شاعر اصل بر نفی موارد مشکوک از اوست تا زمانی که به ثبوت پیوندد، ما نیز همه آنها را در گیومه قرار دادیم و در شرح چنین نوشتیم که: از فلان شاعر است. لیکن در این زمینه‌ها بهتر است گفته شود که: در دیوان فلان شاعر است.

از همعصران حافظ می‌توان خواجوی کرمانی (م ۷۵۳ق)، عبید زاکانی (م ۷۷۲ق)، ناصر بخارایی (م ۷۷۳ق)، عماد فقیه کرمانی (م ۷۷۳ق)، سلمان ساوجی (م ۷۷۸ق)، کمال خجندی (م ۸۰۳ق)، شمس مغربی (م ۸۰۹ق) و شاه نعمت‌الله ولی (م ۸۲۷-۸۳۴) را نام برد. ۳) مآخذ ما برای نقل اشعار دیگران شروع دیوان حافظ و همچنین «دیوان حافظ

شیرازی» به تصحیح مرحوم پژمان بختیاری بوده است. یک مورد را نیز که در جایی ندیده‌ایم از نظامی گنجوی نقل کرده‌ایم و آن «بت شیرین لب سیمین بناگوش» است که مصراع دوم بیت ۱ از غزل ۲۷۷ (بامطلع «ببرد از من قرار و طاقت و هوش...») می‌باشد. در خسرو شیرین نظامی، آغاز عشق فرهاد آمده است:

پری پیکرنگار پرنیان پوش بت سنگیندل سیمین بناگوش

که با مصراع حافظ اختلاف «سنگیندل» را به جای «شیرین لب» دارد. نسخه نگارنده، «خمسه حکیم نظامی» به خط مرحوم استاد سیدحسن میرخانی است و احتمال دارد در نسخه‌های کهن خمسه نظامی، این اختلاف نیز موجود نباشد.

۶-۱. دربارهٔ «الا یا ایها الساقی...»

درباره نخستین مصراع دیوان حافظ (ألا یا ایها الساقی أدركأساً و ناولها) سخن بسیار است. زمانی براساس قول «سودی» گفته می‌شد که بیت دوم قطعه‌ای از یزیدبن معاویه است:

أنا المسموم ما عندی بـتـیرـیـسـاقـی و لا راقـی
أدركأساً و ناولها ألا یا ایها الساقی

امروزه در دیوان یزید چنین قطعه‌ای یافت نمی‌شود. بنابراین در انتساب آن به وی تردید است. اما شواهدی دیگر در دست است که نشان می‌دهد الفاظ و معنی بیت قبل از دوران حافظ و در زمان حیات وی رایج بوده است. با توجه به انس حافظ با دیوانهای شعر عربی دو احتمال وجود دارد:

اول این که گوینده شعر مشخص باشد، لیکن ما از وی نشانی در دست نداریم؛ دوم این که چنین مضمون و الفاظی شایع باشد بدون این که گوینده‌ای خاص را بتوان برای آن تعیین کرد. نمونه‌هایی از لفظ و معنی این بیت در اشعار گذشتگان و معاصران حافظ در زیر ارائه می‌گردد:

عباس بن احنف (از شعرای معاصر هارون الرشید):

یا ایها الساقی أدركأسنا واکرر علینا سید الأشریات

ابوالعباس خسرو فیروزبن رکن الدوله دیلمی:

أدیر الكأس علینا ایها الساقی لتطرب

مهیاردیلمی (دیوان):

ظرف «نجدیه» وظرف «عراقی» آئی کاسی یدیرها آئی ساقی

مولانا (دیوان شمس تبریزی):

آلا یا ساقیا أوفر وَلَا تَمُنْ لِتَسْتَكْثِرَ
آلا یا ساقی السکرى ایل کاساتنا تتری
آلا یا ساقیا اِنی لَظْمَانٌ وَمُشْتَاقٌ *
آدر کاساً وَلَا تُنْكَرْ فَإِنَّ الْقَوْمَ قَدْ ذاقوا *
آلا یا صاحب الذار ادر کاساً من النار
فاؤدلی مصابیحی وناولنی مفتاحی

شمس مغربی (دیوان):

آدر لسی راح توحید آلا یا ائها الساقی

از همه این شواهد چنین برمی آید که نه واژه‌ها و نه معنی مصراع، هیچ کدام از حافظ نیستند.^۱ در مورد ساختار دستوری مصراع نیز باید گفت، عبارت «ای ساقی جامی بگردان و [به من] ده» در عربی صورتی تقریباً مشابه مصراع حافظ دارد (یاساقی ادر کاساً وناولها). حال اگر فرض کنیم «شمس مغربی» مصراع دوم بیت خود (الا یا ایها الساقی) را از حافظ نقل قول نکرده باشد، نشانگر مآخذی دیگر در همان زمانهاست و در این مصراع تقریباً برای حافظ چیزی نمی ماند.

به عکس، اگر فرض کنیم شمس مغربی از حافظ نقل قول کرده است، با توجه به مراجع ارائه شده برای مفردات و ترکیبهای بیت، اگر قرار باشد نقل قولهای حافظ را با علامت مشخص سازیم، مصراع مزبور بدین صورتهای درخواهد آمد:

«آلا یا» «ایها الساقی» «آدر کاساً» «ناولها»
«آلا» «یا ایها الساقی ادر کاساً» «أ» «ناولها»
و گونه‌هایی دیگر از این قبیل.

ما به جای صورتهای فوق، به دلایل زیر همه مصراع را داخل گیومه قرار دادیم:

۱. این اطلاعات علاوه بر کتاب «شرح غزلهای حافظ» از آقای دکتر حسینعلی هروی در ذیل همین مصراع، از مآخذ زیر فراهم آمده است:

— بهاءالدین خرمشاهی، حافظ نامه، چاپ سوم، صص ۱۳۴۴-۱۳۴۵.

— علی موسوی گرمارودی. «یک مآخذ محتمل دیگر برای الا یا ایها الساقی...»، کیهان فرهنگی، سال پنجم، شماره ۸ (آبان ۱۳۶۷)، صص ۸۸-۸۹.

— مهیار دیلمی، دیوان، ج ۲، چاپ اول، دارالکتب المصریه، قاهره، ۱۳۴۵ هـ (۱۹۲۶ م)، ص ۲۹۰.

نخست؛ شکل فوق نازیباست و برای هر جزء آن باید مأخذ ارائه گردد؛ و ضمناً دارای صورتی واحد نیست؛ دوم؛ تألیف مصراع به این صورت نیز از حافظ نیست و مطابق قواعد دستوری و ساختار دیگر لشعار مأخذ و هموزن برخی از آنهاست؛ سوم؛ در بند ۱ گفتیم، مصراعهایی را هم که تنها یک کلمه آن از حافظ است داخل گیومه قرار داده ایم.

بنابراین معنی توضیح کوتاه ذیل مصراع که: «این مصراع از حافظ نیست و در شعر شعرای قبل از او نیز سابقه دارد» با توضیحات فوق روشن می‌گردد.

۷. دیگر اطلاعات

اطلاعاتی دیگر که بسیاری زمینه‌های توضیح دیوان بدانها اختصاص دارد به اختصار در زیر ارائه می‌گردند. برای آگاهی بیشتر درباره یکایک آنها و نحوه توضیح ما یک بار مطالعه کتاب حاضر کافی است. از سوی دیگر توضیح جداگانه درباره هریک از این اطلاعات مایه به‌درازا کشیدن این مقدمه خواهد شد.

لازم به توضیح است که در این شرح مختصر، کلیه آگاهیهای لازم زیر به‌ایجاز یا اشاره ارائه گردیده‌اند:

۱) اطلاعات علمی، فنی، هنری، تاریخی، جغرافیایی، ادبی، اجتماعی، سیاسی، دینی، مذهبی، فقهی، کلامی، فلسفی و زندگی‌نامه‌ها.

۲) افسانه‌ها و اساطیر.

۳) حکایات و سرگذشتها.

۴) محاسبات ابجدی در ماده تاریخها.

۵) معانی و توضیحات نویافته، احتمالی و نیافته (در بندهای ۸، ۹ و ۱۰ در این باره توضیح لازم ارائه خواهد شد).

علاوه بر آنچه آمد، ملاحظات زیر نیز در توضیح اشعار موردنظر بوده است:

۱) به علل اجتماعی، سیاسی یا دیگر زمینه‌های سرودن شعر جز در مواردی چند اشاره نشده است.

از این اشارات می‌توان شرح بیت ۷ از غزل ۱۴۳ را (با مطلع «برید باد صبا دوشم آگهی آورد...») نام برد.

علت این که در این شرح مختصر به این‌گونه مسائل نپرداخته‌ایم این است که کمتر سروده‌ای در دیوان حافظ یافت می‌شود که انگیزه و زمینه‌ای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، خانوادگی یا مردمی نداشته باشد. و همان‌گونه که در بند ۴-۱۳ مقدمه اول گفتیم، حافظ برای بیان این‌گونه مسائل، قالب و محتوای غزل را برگزیده است. اما یافتن این‌گونه اشارتها

برای خواننده‌ای که با فنون شعر آشنا و از پیشداوری درباره حافظ برکنار و از زندگینامه شاعر آگاه باشد دشوار نیست.

۲) در محاسبات ابجدی از «ابجد مشرقی» استفاده کرده‌ایم، زیرا با محاسبه «ابجد مغربی» برخی تاریخها با زمان حافظ وفق نمی‌دهند. از اینجا مشخص می‌گردد که در زمان حافظ به‌خلاف زمانی تا یکی دو قرن پس از اسلام، ابجد مشرقی به کار می‌رفته است؛ همان ابجدی که امروزه نیز به وسیله آن محاسبه انجام می‌گردد.

۳) همواره کوشش کرده‌ایم از آخرین اطلاعات و شرحهای اشعار حافظ استفاده کنیم.

۸. معانی نویافته

از آنجا که پرهیز از روشهای ذوقی، قیاسی و امثال آنها را مقید بوده‌ایم و روش ارائه شده در مقدمه اول را به اجرا آورده‌ایم، قرائتهایی در نتیجه پژوهش راه‌یافتند که معنی آنها تا این زمان شناخته شده نبود. برای برخی از این واژه‌ها برای نخستین بار معنی یافت گردید، برای برخی دیگر با توجه به قرائتی حدس زده شد و برخی دیگر هنوز ناشناخته مانده‌اند. برای این معانی تازه چه از نظر لغوی و چه از نظر معنی شعر مثلهایی ارائه می‌گردد (برخی دیگر از معانی نویافته در بند ۴-۳۵ مقدمه اول و شماره ۳ در بند ۴-۵۰ همان مقدمه آمده است):

۱) از میان آن واژه‌ها که در کتابهای لغت، پاسخی برای آن نیست و معنی آن در این کتاب آورده شده می‌توان واژه‌های زیر را ذکر نمود:

الف) افسون: کاغذی که بر آن دعا یا چیز دیگری نویسند تا تأثیری بر دارنده آن بگذارد- نسخه جادو.

نحوه آگاهی از این معنی بدین گونه بود: بیت ۵ از غزل ۶۸ در این تصحیح بدین قرار است:

می‌دهد هرکسش افسونی ومعلوم نشد که دل‌نازک او مایل افسانه کیست

از آنجا که همه نسخه‌های مأخذ ما در نیمه اول قرن نهم، قرائت «می‌دهد» را داشتند، این قرائت برگزیده شد و در متن تصحیح، وارد گردید. بسیاری مصححان ذوقی، قیاسی و التقاطی این قرائت را کنار نهاده و «می‌دمد» را جایگزین ساخته‌اند زیرا در کتابهای لغت «افسون» به آن معنی آورده شده است که با «دمیدن» تناسب دارد. و همان گونه که در مقدمه اول گفته شد، این کار نوعی اجتهاد در مقابل نص، حذف صورت مسئله و عدول از هدف و روش تصحیح است و در حقیقت تصحیح به‌شمار نمی‌رود.

از آن رو که در انتساب این واژه به حافظ نمی‌توان تردید کرد در پی یافتن معنی، یبیتی از حافظ راهگشا گردید (بیت ۷ از غزل ۴۸۰):

کلک تو خوش نویسد درشان یارواغیار تعویذ جانفزایی، افسون عمرکاهی

از اینجا برمی آید که «افسون»، «نوشتنی» هم هست. بنابراین آن را بر «کاغذ» یا چیز دیگری باید نوشت و در این صورت آن را باید به شخص «داد».

در بیت مورد بحث (بیت ۵ از غزل ۶۸)، از اتفاق، واژه «نازک» وجود دارد که با «کاغذ» نیز متناسب است.

ب) سوختن چشم: سرخ شدن سفیدی چشم و سوزش دیدگان بر اثر بازماندن و خیره شدن زیاد (به خاطر حیرت، تعجب یا انتظار).

این معنی توجیهگر تمام مواردی در دیوان حافظ است که سخنی از «سوختن چشم» در آن رفته است. رجوع کنید به غزل‌های ۱۸ بیت ۷، ۶۵ بیت ۲ و ۴۸۲ بیت ۳. (۲) از آنجا که قرائت این نسخه بیشترین احتمال انتساب به حافظ را دارد، در هر جا که عبارتی غریب در متن است کوشش بر یافتن معنی و ارتباط آن با مصراع یا بیت شده است. در این میان معانی و ارتباط‌های تازه‌ای در اشعار حافظ به چشم می‌خورد.

۹. معانی احتمالی

با توجه به بیشترین احتمال انتساب قرائتهای متن این نسخه به حافظ، کوشش در یافتن معنی برای همه اشعار بوده است لیکن گاه در این معانی نو اندک تردیدی بوده است، بنابراین با قید «احتمالاً» به عنوان معنی ارائه شده‌اند. برای نمونه به واژه‌ها و ترکیب‌های زیر اشاره می‌شود:
الف) به کام رفتن: (احتمالاً) به کام بردن — نوشیدن — بالا رفتن (به معنی نوشیدن، مطابق معنی محاوره‌ای زمان ما).

این واژه مربوط به مصراع دوم بیت ۹ از غزل ۸۴ است و از پشتوانه‌ای قوی در اکثر و اقدم نسخه‌ها برخوردار می‌باشد (گمگشته‌ای که باده شیرین به کام رفت). به خاطر عدم درک معنی، نسخه‌های بعدی آن را به «گمگشته‌ای که باده نابخش به کام رفت» تبدیل کرده‌اند.

ب) آخرین مصراع غزل ۳۲۲ بدین صورت است: «چه غم دارم چو در عالم امین الدین حسن دارم». در این مصراع، از آنجا که «امین الدین حسن» اکثر نسخه‌ها را که اقدم آنها نیز هستند، پشتوانه دارد، این قرائت برگزیده و در متن وارد شد. مصادیقی احتمالی نیز برای آن حدس زده شده که در پانوشت مربوط ملاحظه می‌فرمایید. (متأسفانه کاتبان و مصححان بعدی به خاطر عدم درک مقصود، آن را به «قوام الدین حسن» تغییر دلد و می‌دهند.)

۱۰. معانی نیافته

با وجود آن که کوشش در یافتن معنی برای واژه‌ها، ترکیب‌ها یا مصراع‌ها بوده است، لیکن باز

چندین معنی، ناشناخته ماند. این امر ناشی از ضعف و نقص واژه‌نامه‌ها و تحریف مصححان و کاتبانی است که به خاطر عدم فهم معنی، تغییر و تحریف خود را اعمال داشته‌اند. در نتیجه این واژگان از متون حذف شده و طبیعتاً به فرهنگنامه‌ها نیز — که براساس متون و محاورات پدید می‌آیند — داخل نگشته است. از سوی دیگر مصححان ذوقی، قیاسی و التقاطی چنین می‌پندارند که هر واژه‌ای در لغتنامه‌ها نیست، پس در ادبیات فارسی وجود نداشته و ندارد؛ بنابراین باید در دیوان حافظ، تغییر یابد یا در انتساب آن به‌وی تردید روا داشته شود. و این مستلزم نوعی دور باطل در این زمینه است.

از آنجا که نسخه حاضر، براساس پشتوانه و رأی نسخه‌ها تعیین شده و واژه‌های آن دارای بیشترین احتمال انتساب به حافظ است، براساس آنچه در ۴ — ۳۱ آمد، عدم فهم خویش را از معانی با تحریف سروده‌ها نپوشانیم، بلکه با اقرار به نیافتن معنی یا ارائه معنی مفردات و یا معنی نکردن آن راه پژوهش آینده و آیندگان را همچنان باز نگه داشتیم. از این میان می‌توان موارد زیر را نام برد:

بیت ۶ از غزل ۲۶۰ (مباش غره به بازی خود که در خبر است — هزار تعبیه حکم پادشاه‌انگیز)، «ساغر یاقوت و در فیض خوشاب» در مصراع ۱ از بیت ۱۱ غزل ۲۵۱، «کُله برستی» در مصراع ۱ از بیت ۷ غزل ۲۰۰، «غمزه ساقی ز چشم می پرستان مست خواب» در مصراع ۲ از بیت ۵ غزل ۱۴ و «دل خون شود به یاد تو هرگه که در چمن — بند قبای غنچه گل می‌گشاد باد» در مصراع ۲ از بیت ۵ غزل ۹۸.

در مصراع ۲ از بیت ۹ غزل ۲۴۷ (غرقه گشتند در این بادیه بسیار دگر) نیز نظر نگارنده بر عدم تناسب «بادیه» و «غرقه گشتن» بود، لیکن «غرقه گشتن» به معنی «گم شدن» یا «فرو رفتن در شن» را نیز باید از معانی نانوخته در واژه‌نامه‌ها دانست.

ویژگیهای طبع حاضر (از نظر تصحیح، توضیح و نسخه‌پردازی)

- طبع حاضر از تصحیح و توضیح دیوان حافظ، ویژگیهای زیر را داراست:
- ۱) تصحیح آن براساس روشی که در مقدمه اول آمده انجام یافته و در حد بسیار بالایی، از ذوق و سلیقه شخصی مصححان و تحریفهای کاتبان به دور است و می‌توان آن را تا زمان حاضر، نزدیکترین نسخه به سروده‌های حافظ دانست.
 - ۲) نسخه بدل‌های حافظ — یعنی تغییراتی که وی در اشعار خویش داده است — هریک در جای خود آمده است.
 - ۳) قرائتهای دیگری که دارای احتمال انتسابی تقریباً مساوی با متن است درج گشته است و احتمال تغییر این نسخه با تحقیقات آینده را بسیار کاهش می‌دهد.
 - ۴) غزلها و ابیاتی که براساس منابع، دارای پشتوانه کافی نبوده‌اند با علامت ● مشخص شده‌اند و یکی از زمینه‌های تحقیق آینده را مشخص می‌سازند.
 - ۵) امانت کافی در نقل از منابع انجام شده و اشتباههای دستنویس شاعر یا نخستین نسخه دیوان مشخص گردیده است.
 - ۶) شماره غزلها و ابیات غزل و همچنین شماره ابیات قصیده، مثنوی، قطعه، رباعی، ... به گونه‌ای درج گردیده است که در بسیاری موارد، قابل مراجعه و تحقیق به وسیله «فرهنگ واژه‌نمای حافظ»^۱ باشد.
 - ۷) براساس آنچه در مقدمه دوم آمده، شرح مختصری بر نکات دشوار اشعار به‌عنوان

۱. به کوشش خانم دکتر مهیندخت صدیقیان، از انتشارات امیرکبیر.

«توضیح» در زیر هر صفحه ارائه شده است که پاسخگوی نیاز اولیه خواننده‌ای با اطلاعات متوسط است و او را از مراجعه به صفحات دیگر بی‌نیاز می‌سازد.

۸) مواردی که نقل قول از شاعران دیگر به صورت تضمین یا حداکثر با یک کلمه اختلاف در شعر حافظ آمده، نیز اشعاری که در دیوانهای معاصران حافظ نیز یافت می‌شود با علامت «» مشخص گشته و نام شاعر مورد نظر با ذکر اختلاف احتمالی، در توضیحات آمده است. فهرست همین اشعار نیز با توضیح لازم، در پایان کتاب (تحت عنوان «فهرست اشعار دیگران») درج گردیده است.

۹) فهرست سروده‌های این نسخه براساس حرف آخر و سپس به ترتیب حرف اول در انتهای دیوان آمده است.

۱۰) در مواردی که خواندن لغات فارسی و اشعار با مشکلی مواجه بوده، از اعراب و علامتگذاریهای لازم استفاده شده است.

۱۱) عبارات و کلمات فارسی و عربی، نیز اشعار عربی، و مواردی چند که به لهجه شیرازی قدیم است اعرابگذاری و علامتگذاری شده‌اند تا به سهولت خوانده شوند.

۱۲) در اعرابگذاری، قواعد زبان فارسی رعایت شده است بدین معنی که از قراردادن فتحة ماقبل الف برای صدای «آ»، ضمه ماقبل واو برای صدای «او»، کسرة ماقبل یاء برای صدای «ای»، سکون، الف مقصوره به همراه الف، و از این قبیل که مربوط به زبان عربی و برای فارسی‌زبانان مایه دشواری و اشتباه در خواندن است پرهیز گردیده است.

۱۳) این نسخه از رسم الخطی واحد پیروی می‌کند. تنها در شرایطی که قصد بر جلب توجه خواننده به اجزای کلمه مرکب بوده است یا ملاحظاتی از این قبیل، جدانویسی این گونه واژه‌ها نیز به موارد استثنا در پیوسته‌نویسی کلمات مرکب افزوده شده است.

۱۴) این کتاب حاوی نکاتی تازه در زمینه‌های تصحیح و شرح دیوان حافظ است.

سپاس

آغاز و انجام تصحیح و توضیح دیوان حافظ را زمانی حدود چهارسال و شرایطی بی‌شمار در میان بود. این توفیق را بیش از همه مرهون خداوند و خالق خویشم که پدیدآورنده زمان و اسباب است. پس از آن انبیا و اولیا و ملایک و همت پاکان و انفاس سحرخیزان که وسائط فیض آفریدگار و رساننده رحمت او و زمینه‌ساز هر خیر و برکت‌اند. و نسلهای پیشین از آغاز آفرینش تا مادری اهل ذوق و پدری ادب‌آموز که هستی‌ام از هست آنها و اگر ذوقی و استعدادی باشد، میراث آنهاست. و آنان که معرفت را دست به دست تا به زمان حافظ و از آن زمان تا به دوران ما رسانند و هریک برآن مزید کردند تا بدین‌غایت رسید. و اوستادانی که گفتند و نوشتند و از یافته‌های آنان در این اثر بهره‌هاست.

در این میان خواجه شیراز خود، نخستین فرد در حافظ‌شناسی و سلسله‌جنبان شور و نوای قرن‌ها پس از خویش است. بعد از او هر یک از حافظ‌پژوهان و حافظ‌شناسان و کاتبان دیوان را سهمی درخور است. همه آنان که نسخه‌های کهن را فراهم آوردند، به طبع آراستند، از آنها نشانی دادند یا نقل کردند حتی عظیم دارند. در این میان بیش از همه خود را سپاسگزار کوششهای شادروان دکتر پرویز ناتل خانلری می‌دانم که اگر گزارش وی از اختلاف نسخه‌ها نبود باید سالها وقت خود را صرف فراهم آوردن منابع و دسته‌بندی اطلاعات می‌کردم. در اواسط راه نگارش این اثر بود که رخت از میان برکشید. خداوند او را مشمول لطف و رحمت خویش گرداند. اغلاط و اشتباهات پژوهش آن مرحوم در اختلاف نسخه‌ها نیز جز با مراجعه به منابع عکسی و چاپی مزبور ممکن نبود. برای همه آنان که نسخه‌ای را به طبع رسانده یا به‌عاریت دادند، آرزومند عمری پر بار و توفیقی روزافزونم.

همه پژوهندگانی که نامشان در مقدمه‌های این کتاب برده شده است، چه در زمینه تصحیح و چه در شرح و توضیح بر این اثر حق دارند و در آن سهیم‌اند. اگر در تصحیح یا توضیح، توافق یا حتی تخلفی عمیق با هر یک از پیشگامان مشاهده گردد آن نیز با دستمایه مراجعه به آثار آنهاست.

از آغاز تا انجام و پس از پایان اثر، دوست عزیز و ارجمند فاضل صاحب‌نظر آقای حسین استادولی مشاوره، اظهارنظر، راهنمایی، بازخوانی و نسخه‌برداری کتاب را برعهده داشته‌اند. اگر دقت، موشکافی و حوصله ایشان نبود، در برخی زمینه‌ها به‌ویژه دستیابی به‌مآخذ و ترجمه، تفسیر و اعرابگذاری آیات، روایات و عبارات عربی با دشواریها و خطاهایی مواجه می‌بودم.

از برادر عزیز آقای نادر قدیانی که پیگیری و نظارت این کتاب را تا پایان صفحه‌آرایی برعهده داشته‌اند سپاسگزارم.

دوست ارجمند آقای مهندس محمدعلی کاظمی‌زاده مدیر مسئول موسسه فرهنگی و انتشاراتی «ستارگان» مشکلات طبع دیوان را صادقانه و مخلصانه پذیرا شدند. امیدوارم در خدمت به فرهنگ این مرزوبوم بیش از پیش موفق باشند.

صفحه‌آرایی و طراحی زیبای این اثر در «سازمان طرح و اجرای کتاب» صورت پذیرفته است که درخششی روزافزون برای آن آرزومندم.

در مقابله صفحات بسته شده کتاب با اصل تصحیح و شرح بیش از همه، خانم پروانه مهینی نگارنده را یاری رسانده و نکاتی را متذکر بوده‌اند.

در این میان فرصت و فراغت خویش را در تدوین این اثر از رهگذر ایثار و فداکاری همسر ارجمندم می‌دانم و همواره رهین منت اویم. امیدوارم خداوند متعال بر تعالی روح ایشان بیفزاید.

از آنجا که رعایت چهارچوبهای تصحیح و توضیح که در مقدمه‌های اول و دوم آمد، امری خطیر و دشوار است، چه بسا فرازها و فرودهایی چند در این اثر ملاحظه گردد. پیشاپیش سپاس خود را به همه اهل نظر که نکته‌ای را به نگارنده یادآور شوند تقدیم می‌دارم.

از رهگذر خاک سر کوی شما بود هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد

والحمد لله وسلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ

سیدعلی محمد رفیعی

اول بهمن ۱۳۷۱

بیست و هفتم رجب ۱۴۱۳

(مبعث رسول اکرم-ص)

فهرست علایم و نشانه‌ها

- عدد بر بالای غزل: شماره غزل براساس نسخه دکتر خانلری و «فرهنگ واژه‌نمای حافظ».
- عدد بر بالای غزل + ۱: غزلی که به نسخه دکتر خانلری افزوده شده است.
- عدد بر بالای سروده‌های غیر غزل: شماره گذاری جدیدی که با حذف برخی سروده‌های نسخه دکتر خانلری، در این نسخه صورت گرفته است.
- عدد در کنار بیت: شماره بیت براساس نسخه دکتر خانلری و «فرهنگ واژه‌نمای حافظ».
- عدد در کنار بیت + ۱ یا ۲: بیتی که به نسخه دکتر خانلری افزوده شده است.
- در کنار شماره غزل: غزلی که جز در ۲ نسخه از نسخه‌های منبع، وجود ندارد.
 - در کنار شماره بیت: بیتی که جز در ۱ نسخه از نسخه‌های منبع موجود نیست.
 - در سمت راست و ● در سمت چپ شماره بیت: بیتی که در هیچ نسخه از نسخه‌های منبع دیوان حافظ خانلری موجود نیست.
- [] در ابتدا و انتهای بیت: بیتی که متعلق به غزل قبل یا بعد است.
- [] در میانه مصراع: در دو سوی کلماتی که در دستنوشته حافظ یا نسخه نخست دیوان وی جا افتاده و ما براساس اضافه نسخه‌های کهن و قیاس، آن را افزوده ایم.
- « » در دو سوی بیت یا مصراع: سروده‌ای که از حافظ نیست یا حداکثر با یک کلمه اختلاف در دیوان دیگر معاصران وی نیز یافت می‌شود.
- * در متن و حاشیه: قرائت دیگری که پشتوانه آن به قوت متن است.
 - * در متن و * نسخه بدل حافظ: در حاشیه: قرائت دیگری که نسخه بدل شاعر یا تغییر اوست.
 - * در انتهای بیت و * در ابتدای بیت دیگر: بیت اخیر، نسخه بدل شاعر برای بیت دیگر است.
- / در میان حواشی: پس از این علامت، قرائت دوم یا سومی که احتمال انتسابی مساوی با دیگر قرائتهای حاشیه داشته، آمده است.
- / در میان توضیحات: معنی دوم یا سوم که موازی با معنی اول یا تقریباً هم‌مطراز آن است.

بولیغ
خلمبر لدری
حافظین

عزیز



- ۱ «أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي أَدِرْ كَأْساً وَنَاوِلْهَا»^۱ که عشق آسان نمود اولی افتاد مشکلها
 ۲ به بوی^۲ نافه ای^۳ کاخر صبا^۴ زان طرّه^۵ بگشاید
 ۳ به می سجاده رنگین کن گرت پیرمغان^۶ گوید
 ۴ مرا در منزل جانان چه امن عیش^{۱۰} چون هر دم
 ۵ شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل^{۱۳}
 ۶ همه کارم ز خود کامی^{۱۵} به بدنامی کشید؛ آری

حضوری^{۱۷} گرهمی خواهی از او غایب مشو حافظ

مَتَىٰ مَا تَلَقَّ مِنَ تَهْوَىٰ دَعِ الدُّنْيَا وَاهْمِلْهَا^{۱۸}

- (۱) معنی مصراع: «هان ای ساقی، جامی به گردش درآور و آن را [به من] ده». این مصراع از حافظ نیست و در شعر شعرای قبل از او نیز سابقه دارد.
 (۲) یو: امید - آرزو.
 (۳) نافه: کیسه مشک. نافه گنادن: کنایه از پراکندن بوی خوش.
 (۴) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
 (۵) سر زلف - زلف.
 (۶) مُشکین: سیاه و خوشبو به رنگ مشک.
 (۷) زردشتی میفروش / (تصوف) انسان کامل - پیر - مراد - مرشد.
 (۸) رونده راه حق - پیر - مراد - مرشد.
 (۹) مراحل سیر و سلوک.
 (۱۰) امن عیش: آسایش خوشگذرانی.
 (۱۱) زنگ کاروان.
 (۱۲) محمل: اتاقک چوبین که بر پشت حیوان بارکش می‌بندند و مسافر در آن می‌نشیند.
 (۱۳) ترسناک.
 (۱۴) آنها که بارشان سبک است.
 (۱۵) خودسری - خودرایی.
 (۱۶) محفل: مجلس - انجمن.
 (۱۷) حضور: حاضر بودن دل نزد خداوند.
 (۱۸) هرگاه به دیدار آن که دوستش داری رسیدی، دنیا را واگذار و آن را نادیده بگیر.



- ۱ صلاح کار کجا و من خراب^۱ کجا
۲ چه نسبت است به زندی^۲ صلاح و تقوا را
۳ دلم ز صومعه^۳ بگرفت و خرقة^۴ سالوس^۵
۴ بشد - که یاد خوشش باد - روزگار وصال
۵ ز روی دوست دل دشمنان چه دریا بد
۶ مبین به سیب زنخدان^۶ که چاه^۷ در راه است
۷ چو گجل^۸ بیش^۹ ۱۴ ما خاک آستان شماست
۸ فرار و خواب ز حافظ طمع مدار ای دوست
فرار چیست، صبوری کدام و خواب کجا*

* صبوری کدام، خواب کجا.

- (۱) مست لایمقل - مست مست.
(۲) لایالیگری - بی قیدی نسبت به دنیا و آخرت.
(۳) شنیدن.
(۴) از آلات موسیقی، تقریباً شبیه سه تار.
(۵) خانقاه.
(۶) لباس رسمی تصوف.
(۷) فریب - نیرنگ - حيله.
(۸) دیومغان: میخانه.
(۹) اشاره به چشم و ابرو - غمزه.
(۱۰) خشم / ناز.
(۱۱) سیب زنخدان: گردی چانه که شبیه سیب است.
(۱۲) مقصود گودی کوچکی است که در چانه برخی خوبرویان است و بر زیبایی آنان می افزاید.
(۱۳) سرمه که به صورت گرد برای درمان چشم به کار می رود.
(۱۴) بینایی - چشم.
(۱۵) آستان - آستانه.



- ۱ اگر آن تُرک^۱ شیرازی به دست آرد دل ما را
 ۲ بده ساقی می باقی^۳ که در جنت^۴ نخواهی یافت
 ۳ فغان کاین لولیان^۵ شوخ^۶ شیرین کار^۷ شهر آشوب
 ۴ ز عشق ناتمام ما جمال یار، مستغنی^{۱۳} است
 ۵ حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو
 ۶ من از آن حسن روزافزون که یوسف داشت دانستم
 ۷ «بدم گفتمی و خرسندم — عفاک الله^{۱۶} — نکو گفتمی»^{۱۷}
 ۸ نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست تر دارند

۹ غزل گفتمی و دُر^{۲۰} سفتی^{۲۱}، بیا و خوش بخوان حافظ

که بر نظم^{۲۲} تو افشاند فلک عقد ثریا^{۲۳} را

- (۱) معشوق زیباروی.
 (۲) هندو: سیاه.
 (۳) می باقی: باقیمانده می / می جاودانه (از نعمتهای بهشت).
 (۴) بهشت.
 (۵) آب رکن آباد: چشمه ای که رکن الدوله حسن بن بویه دیلمی در سال ۳۳۸ احداث نموده است و آب آن به صورت نهر، دشت «مصلا» را آبیاری می کند.
 (۶) گلزار.
 (۷) از گردشگاههای سبز و خرم شیراز که آرامگاه حافظ اکنون در آنجاست.
 (۸) گولیان.
 (۹) شاد و زنده دل / گستاخ / زیبا.
 (۱۰) شیرین گار: آن که کارهایش شیرین و دلپسند است.
 (۱۱) غلامان ترک نژاد — نژاد ترک و مغول که ایران قرنها عرصه تاخت و تاز آنان بود.
- (۱۲) خوان یغما: سفره عامی که بزرگان می چیده اند و عوام و محتاجان را بر سر آن فرامی خوانده اند و مهمانان می توانسته اند ظرف غذا را نیز با خود ببرند.
 (۱۳) بی نیاز
 (۱۴) فلسفه.
 (۱۵) پاکدامنی.
 (۱۶) عفاک الله: خداوند تورا ببخشد.
 (۱۷) این مصراع از سعدی است.
 (۱۸) جواهر سرخ رنگ که لب را به آن تشبیه می کنند.
 (۱۹) جونده شکر — کنایه از شیرین سخن.
 (۲۰) مروارید.
 (۲۱) سفتن: سوراخ کردن. دُر سفتن: کنایه از پراکندن، سرودن یا گفتن سخنان نیکو.
 (۲۲) شعر.
 (۲۳) عقد ثریا: خوشه پروین — هفت ستاره زیبا و درخشان که از زمین به شکل خوشه انگور دیده می شود.



- ۱ صبا^۱ به لطف بگو آن غزال^۲ رعنا^۳ را
۲ شکر فروش که عمرش دراز زیاد چرا
۳ غرور حُسن، اجازت مگر نداد ای گل
۴ به خُلق^۴ و لطف توان کرد صید اهل نظر
۵ چو با حبیب^{۱۱} نشینی و باده پیمایی^{۱۱}
۶ ندانم از چه سبب رنگ آشنایی نیست
۷ «جز این قدر نتوان گفتم در جمال تو عیب»^{۱۵}
که سربه کوه و بیابان تو داده ای ما^۴ را
تَفَقُّدی^۵ نکند طوطی شکر خا^۶ را
که پرسشی بکنی عندلیب^۷ شیدا^۸ را
به بند و دام نگیرند مرغ دانا را
به یاد دار محبتان^{۱۲} باد پیمای^{۱۳} را
سهی قدان^{۱۴} سیه چشم ماه سیما را
که وضع مهر و وفا نیست روی زیبا را^{۱۶}

۸ در آسمان نه عجب گریه گفته حافظ
سَماع^{۱۷} زُهره^{۱۸} به رقص آورد مسیحا^{۱۹} را

- (۱) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
(۲) آهوبره / کنایه از معشوق.
(۳) زیبا.
(۴) سردادن: سرگردان کردن - رها کردن - آواره کردن.
(۵) تَفَقُّد: دلجویی.
(۶) جَوْنَدَه شکر (از غذاهای مورد علاقه طوطی).
(۷) بلبل.
(۸) عاشق.
(۹) خوی نیکو.
(۱۰) دوست - محبوب.
(۱۱) باده پیمودن: باده نوشیدن.
(۱۲) دوستان.
(۱۳) باد پیمای: آن که کوشش وی به جایی نمی‌رسد - آن که کار بیهوده می‌کند.
(۱۴) سهی: راست.
(۱۵) این مصراع از سعدی است.
(۱۶) معنی مصراع: مهر و وفا را برای روی زیبا قرار نداده اند.
(۱۷) رقص و پایکوبی به همراه شنیدن آواز.
(۱۸) ناهید - ونوس - اساطیر آن را زنی می‌دانند که رب النوع طرب و موسیقی است. جایگاه او فلک سوم (آسمان سوم) است.
(۱۹) در آسمان بودن حضرت مسیح (ع): در آیه ۵۵ از سوره آل عمران (۳) و آیات ۱۵۷ - ۱۵۸ سوره نساء (۴) تصریح شده است که خداوند حضرت عیسی (ع) را برگرفته و به سوی خویش بالا برده است و او را به قتل نرسانده اند. قنما بر اساس این آیات و برخی روایات و همچنین بر مبنای تقسیم بندی خویش از افلاک، جایگاه آن حضرت را آسمان یا فلک چهارم (فلک خورشید، پس از فلک زهره) می‌دانستند.



دردا که رازپنهان خواهد شد آشکارا
 باشد که بازبینیم آن یار آشنا را
 نیکی به جای^۵ یاران، فرصت شمار یارا
 هَاتِ الصَّبَوحِ هُبُوا يَا أَيُّهَا الشُّكَّارُ^۸
 تا بر تو عرضه دارد احوال مُلْكِ^{۱۱} دارا^{۱۱}
 روزی تَفَقَّدِي^{۱۳} کن درویش^{۱۴} بینوارا
 دلبر که در کف او موم است سنگ خارا
 با دوستان مَرَوْتُ^{۱۵} با دشمنان مدارا^{۱۶}
 گرتونمی پسندی تغییر کن^{۱۷} قضا^{۱۸} را
 آشهی لَنَا وَأَحْلِي مِنْ قَبْلَةِ الْعَذَارَا^{۲۱}
 کاین کیمیای^{۲۲} هستی فارون^{۲۳} کند گدارا

۱ دل می رود ز دستم صاحب‌دلان^۱ خدا را^۱
 ۲ کشتی شکستگانیم ای باد شُرطه^۲ برخیز
 ۳ ده‌روزه مهر گردون افسانه است و افسون^۳
 ۴ در حلقه^۴ گل و مُل^۷ خوش خواند دوش بلبلی
 ۵ آیینة سِکَنْدَرُ^۵ جای می است بنگر
 ۶ ای صاحب کرامت^{۱۲} شکرانه سلامت
 ۶+۱ سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد
 ۷ آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است
 ۸ در کوی نیکنامی ما را گذرند اذند
 ۹ آن تلخ‌وش^{۱۹} که صوفی * أُمُّ الْعَبَائِثِ^{۲۰} خواند
 ۱۰ هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی

* بِنْتُ الْعَيْبِ که زاهد.

- (۱) سالکان - عارفان. (۲) برای خدا.
 (۳) باد موافق.
 (۴) تزویر - مکر.
 (۵) به جای: در حق - درباره.
 (۶) مجلس.
 (۷) شراب.
 (۸) باده صبحی بله. مستان! هشیار شوید (/ بیدار شوید).
 (۹) آیینة اسکندر: آینه ای که برفراز مناره شهر اسکندریة مصر در کنار دریا نصب کرده بودند و توسط آن کشتیها را از فاصله دور می‌دیدند و از حملات احتمالی دشمن آگاه می‌شدند. اسکندر: اسکندر مقدونی که در زمان داریوش سوم هخامنشی به ایران حمله کرد. داریوش در گریز خود کشته شد.
 (۱۰) سلطنت / کشور.
 (۱۱) داریوش سوم هخامنشی.
 (۱۲) بزرگواری - بخشندگی.
 (۱۳) تَفَقَّدِي: دلجویی.
 (۱۴) فقیر.
 (۱۵) جوانمردی.
 (۱۶) نرمی - لطف - مهربانی.
 (۱۷) تغییر کردن: تغییر دادن.
 (۱۸) حکم و فرمان خداوند در امور - مشیت باری تعالی.
 (۱۹) تلخ‌گونه - تلخ مزه / کنایه از شراب.
 (۲۰) أُمُّ الْعَبَائِثِ: مادر و منشأ تباهیها - صفت می. اشاره به حدیث نبوی «الْعَمْرَأُ الْعَبَائِثُ...» (می، مادر و منشأ تباهیهاست).
 (۲۱) معنی مصراع: برای ما دلپذیرتر و شیرین‌تر از بوسه دوشیزگان است.
 (۲۲) کیمیا: ماده‌ای که به وسیله آن فلز به طلا و نقره تبدیل شود.
 (۲۳) ثروتمند مشهور. گویند وی توسط علم کیمیا به آن ثروت دست یافت.

- ۱۱ خوبانِ پارسی گو بخشندگانِ عمرند ساقی بده بشارت پیرانِ پارسا را
۱۲ حافظ به خود نپوشید این خرقه^{۲۴} می آلود ای شیخ^{۲۵} پاکدامن معذوردار ما را

۱۲+۱ گرمطرب حریفان این پارسی بخواند
دروجد و حالت آرد پیران پارسا را



- ۱ صوفی بیا که آینه صافی است جام را
۲ راز درون پرده زرنندان^۳ مست پرس
۳ عنقا^۴ شکار می نشود دام بازچین
۴ در عیش نقد کوش که چون آبخوره^۵ نماند
۵ در بزیم دور^۶ یک - دوقدح درکش^۷ و برو
۶ ای دل شباب^۸ رفت ونجیدی گلی زعیش
۷ ما را بر آستان تو بس حق خدمت است
- تا بنگری صفای^۱ می لعل فام^۲ را
کاین حال نیست صوفی عالی مقام را
کاینجا همیشه باد به دست است دام را
آدم بهشت^۶ روضه دار السلام^۷ را^۸
یعنی طمع مدار وصال دوام را
پیرانه سر^{۱۲} بکن هنری ننگ و نام را^{۱۳}
ای خواجه^{۱۴} بازبین به ترخم غلام را

حافظ مرید جام می است ای صبا^{۱۵} برو

وزبنده بندگی برسان شیخ جام^{۱۶} را

- (۱) صفا: شفافیت.
(۲) لعل فام: سرخ به رنگ لعل.
(۳) اشخاصی که ظاهری گناه آلود و باطنی پاک و باصفا دارند.
(۴) سیمغ، پرنده ای که تاکنون هیچ کس او را ندیده است / (تصوف) کنایه از ذات خداوند (که شناخت آن ممکن نیست).
(۵) روزی - نصیب - قسمت.
(۶) رها کرد.
(۷) روضه دار السلام: یکی از باغهای بهشت که محل سلامت و ایمنی است. کلمه «دار السلام» دو بار در قرآن مجید آمده است.
(۸) معنی بیت: بکوش تا از زندگی دنیا و عیش و عشرت نقد بهره ببری و به آن قانع باشی و آن را به خیال امکانات و فرصتهای موهوم از دست ندهی؛ زیرا اگر روزی تو از این جهان به پایان برسد و علاوه بر این، آنچه تصور کرده ای روزی تونباشد، همچون آدم (ع) خواهی شد که
- چون طمع به جاودانگی کرد - که نصیبش نبود -
بهشت را نیز از دست داد.
(۹) بزم ذون بزمی که در آن، شراب را دور می گردانند و به هر کس به نوبت می رسانند / کنایه از دنیا که هر کس چند روز نوبت اوست.
(۱۰) درکش: بنوش.
(۱۱) جوانی.
(۱۲) پیرانه سر: سرپیری.
(۱۳) بکن هنری ننگ و نام را: از سر ننگ و نام بگذر.
(۱۴) کسی که دارای غلام است - سرور.
(۱۵) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
(۱۶) شیخ جام: شیخ الاسلام احمد نامقی جامی (۴۴۱ - ۵۳۶ق) معروف به «ژنده پیل». وی صوفی سختگیر، جاری کننده حد، دشمن سخت می و میخوارگی و طرفدار امر به معروف و نهی از منکر بود. در همه عمر کوشید که میگساران را توبه دهد و خمهای شراب را بشکند.



۱ ساقیا برخیز و درده جام را
۲ ساغرمی بر کفم نه تا زبر
۳ گرچه بدنامی است نزد عاقلان
۴ باده درده؛ چند از این باد غرور
۵ دود و آه سینۀ نالان من
۶ محرم راز دل شیدای^۳ خود
۷ با دلارامی مرا خاطر خوش است
۸ ننگرد دیگر به سرو اندر چمن

خاک بر سر کن غم ایام را
بر کشم این دلّیق آرزق^۱ فام را
ما نمی‌خواهیم ننگ و نام را
خاک بر سر نفسِ نافر جام^۲ را
سوخت این افسردگان خام را
کس نمی‌بینم ز خاص و عام را
کز دلم یکباره برد آرام را
هر که دید آن سرو سیم اندام^۴ را

صبر کن حافظ به سختی روز و شب

عاقبت روزی بیابای کام^۵ را

(۱) دلّیق آرزق فام: لباس تصوف و درویشی که کبود رنگ بوده است.

(۲) بد عاقبت / شوم.

(۳) شیدا: عاشق.

(۴) سیم اندام: آن که اندامی از سپیدی همچون نقره دارد.

(۵) آرزو- مراد.



- ۱ رونق عهد شباب^۱ است دگرستان را
۲ ای صبا^۲ گریه جوانان چمن بازرسی
۳ گر چنین جلوه کند مُغَبِجَةٌ^۳ باده فروش
۴ ای که برمه کشی از عنبرِ سارا^۴ چوگان^۵
۵ ترسم آن قوم که بر دُرد کشان^۶ می خندند
۶ یار مردان خدا باش که در کشتی نوح
۷ هر که را خوابگه آخر، مشتی خاک است
۸ برو از خانه گردون به در و نان مطلب
۹ ماه کنعانی من^۷، مسند^۸ مصر آن توشد

حافظا می خور و زندی^{۱۱} کن و خوش باش ولی
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

- (۱) جوانی .
(۲) خوش الحان: خوش آواز.
(۳) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
(۴) خدمت ما برسان: سلام ما را برسان - بندگی ما را برسان.
(۵) هر سبزه خوشبو.
(۶) پسرک خدمتکار میخانه - ساقی .
(۷) جاروب - جارو.
(۸) عنبر سارا: نوعی خاص از عنبر - کتابه از گیسوی محبوب .
(۹) چوبی با سر خمیده که با آن در بازی چوگان گوی می زنند.
(۱۰) دُرد کشان: نوشندگان شراب آمیخته با یرد و دُرد که ارزانتر است - فقیران باده نوش.
(۱۱) محل شراب و عیش و نوش.
(۱۲) فدا کنند.
- (۱۳) آب بسیار که همه جا را فرا گیرد و غرق کند - طغیان آب.
(۱۴) اشاره به این که حضرت نوح (ع) جسد حضرت آدم (ع) را برای تبرک و برای اینکه طوفان و طغیان آب به کشتی زیان نرساند و از حد نگذرد در کشتی قرار داد. مقصود از خاک، جسد حضرت آدم (ع) است که از خاک آفریده شده است.
(۱۵) قصر - کاخ.
(۱۶) سیاه کاسه: بخیل - مسک.
(۱۷) ماه کنعانی: اشاره به حضرت یوسف (ع) که اهل کنعان بود و در رابطه با زیبایی خویش به زندان افتاد و پس از آن به وزارت و سلطنت مصر رسید.
(۱۸) جایگاه پادشاه.
(۱۹) لا ابالیگری - بی قیدی.



- ۱ دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیرما
۲ در خرابات^۲ مغان ما نیز هم منزل شویم
۳ ما مریدان روی سوی کعبه چون آریم؛ چون
۴ با دل سنگینت^۶ آیا هیچ درگیرد شبی
۵ عقل اگر داند که دل دربند زلفش چون خوش است
۶ باد بر زلف تو آمد شد جهان بر من سیاه
۷ مرغ دل را صید جمعیت^{۱۰} به دام افتاده بود
۸ روی خوبت آیتی^{۱۴} از لطف بر ما کشف کرد

۹ تیر آه ما ز گردون بگذرد حافظ خموش
رحم کن بر جان خود پرهیز کن از تیر ما

بود که کدورتی میان او و حق تعالی هنوز باقی مانده و در ازل چنین تقدیر رفته بود که این تیرگی و ناخالصی بدین وسیله از وجود وی زدوده شود. شیخ صنعان سرانجام از این راه بازگشت و از خطر این مرحله از سیر و سلوک به دعای مریدان و توبه رست.
۶ سنگین: مانند سنگ.
۷ سحرگاه - آخر شب.
۸ سودا: عشق / جنون / سیاهی.
۹ سود.
۱۰ تمرکز خاطر و فکر.
۱۱ دام - تور.
۱۲ رفت.
۱۳ شکار.
۱۴ آیت: نشانه / درجهٔ اعلای هر چیز / آیه.

۱) یاران طریقت: صوفیان - سالکان - مریدان.
۲) محل شراب، قمار و آمیختن با زیارویان - عشرتکده.
خرابات مغان: خراباتی که گردانندگان آن زردشتی هستند.
۳) این مصراع با تفاوت «هم چنین» به جای «این چنین» از خواجوی کرمانی است.
۴) میفروش.
۵) این سه بیت اشاره به ماجرای «شیخ صنعان» است که به نقل «عطار» یگانه عهد خویش بود و به مقام کشف و شهود رسیده و با چهارصد مرید صاحب کمال پنجاه سال معتکف کعبه بود. وی در راه، عاشق دختری مسیحی شد و به عشق او به خرابات مغان رفت، شراب نوشید، قرآن بسوخت، پیش بت سجده کرد، دست از اسلام شست و خوکیانی پیشه کرد. همهٔ اینها به خاطر آن



- ۱ ساقی به نورباده برافروز جام ما
 ۲ ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم
 ۳ چندان بود کرشمه^۲ و ناز سهی قدان^۳
 ۴ هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق
 ۵ ترسم که صرفه ای نبرد^۶ روز بازخواست
 ۶ مستی به چشم شاهد^۸ دلیند^۷ ما خوش است
 ۷ ای باد اگر به گلشن آحاب^{۱۰} بگذری
 ۸ گونام ما زیاد به عمد^{۱۲} چه می بری
 ۹ حافظ ز دیده دانه اشکی همی فشان
 ۱۰ دریای اخضر^{۱۳} فلک و کشتی هلال
 هستند غرق نعمت حاجی قوام^{۱۴} ما

- (۱) نوشیدن.
 (۲) اشاره به چشم و ابرو.
 (۳) سهی: راست.
 (۴) صنوبر خرام: آن که خرامیدن او - همچون حرکت صنوبر از ورزش باد - به چپ و راست است.
 (۵) دفتر.
 (۶) صرفه بردن: پیش افتادن.
 (۷) مرشد - پیر / آن که اهل موعظه، امر به معروف و نهی از منکر و ترغیب مردم به حلال و ترک حرام است.
 (۸) معشوق - محبوب / خوبرو.
 (۹) دوست داشتنی - جذّاب.
 (۱۰) دوستان.
 (۱۱) حتماً.
 (۱۲) به عمد: از روی عمد.
 (۱۳) سبزه.
 (۱۴) حاجی قوام: حاجی قوام الدین حسن متوفی در ۷۵۴ ق. از رجال و توانگران صاحب نفوذ فارس و از وزرای شاه شیخ ابواسحاق اینجو. دارای داد و دهش، مردمداری و کاردانی بود. حافظ بعلاوه بر احترام و تشویق معنوی، از حمایت مالی او نیز برخوردار بوده است.



آب روی خوبی از چاه زرخندان^۲ شما
 خاطر مجموع ما زلف پریشان شما
 بازگردد یا برآید؟ چیست فرمان شما
 کاندرا این ره کشته سیارند قربان شما
 زینهار^۵ ای دوستان جان من و جان شما
 به که نفروشند مستوری^{۱۱} به مستان شما
 زان که زد بر دیده آب روی رخشان^۱ شما
 بو^{۱۲} که بویی بشنوم از خاک بستان شما
 گرچه جام ما نشد پرمی به دوران شما
 روزی ما باد لعل^{۱۴} شکرافشان شما
 کای سرحق ناشناسان گوی چوگان^{۱۵} شما
 بنده شاه شماییم و ثناخوان^{۱۸} شما

۱ ای فروغ ماهِ حُسن از روی رخشان^۱ شما
 ۲ کی دهد دست این غرض - یارب - که همدستان^۲ شوند
 ۳ عزم دیدار تو دارد جانِ بر لب آمده
 ۴ دوردار از خاک و خون دامن چو بر ما بگذری
 ۵ دل، خرابی^۴ می‌کند دلدار را آگه کنید
 ۶ کس به دور^۶ نرگست^۷ ظرفی نیست^۸ از عاقبت^۹
 ۷ بخت خواب آلود ما بیدار خواهد شد مگر
 ۸ با صبا^{۱۱} همراه بفرست از رُخت گلدسته‌ای
 ۹ عمرتان باد و مراد ای ساقیان جام جم^{۱۳}
 ۱۰ می‌کند حافظ دعایی بشنو آمینی بگو
 ۱۱ ای صبا^{۱۱} با ساکنان شهر یزد از ما بگو
 ۱۲ گرچه دوریم از بساط قرب^{۱۶}، همت دور نیست^{۱۷}

(۱۳) ساقیان جام جم: (اشاره به مردم یزد) گردانندگان جام جم / گردانندگان جام در مجلس پادشاهان ایرانی (گویند اسکندر مقدونی پس از فتح ایران و تصمیم فتح سرزمینهای شرقی، شاهزادگان ایرانی را به شهر یزد برد و به دست امیری از امرای خود سپرد که از آنجا بیرون نروند و در غیبت او مایهٔ فساد نشوند. اهالی یزد را بازماندگان آنان می‌دانسته‌اند).
 (۱۴) کنایه از لب سرخ رنگ.
 (۱۵) چوبی که با آن در بازی چوگان گوی می‌زنند.
 (۱۶) بساط قرب: مجلس نزدیکی و حضور.
 (۱۷) همت دور نیست: ارادهٔ قوی و عزم جزم (برای دیدار) از ما دور نیست / توجه قلبی ما به سوی شماست.
 (۱۸) ستایشگر.

(۱) درخشان.
 (۲) چاه زرخندان: گودی کوچکی که در چانهٔ برخی خوبرویان است و بر زیبایی آنان می‌افزاید.
 (۳) موافق.
 (۴) از خود بی خود شدن.
 (۵) مواظب باشید - هان.
 (۶) دوره - دوران.
 (۷) نرگس: کنایه از چشم محبوب.
 (۸) ظرف بستن: بهره بردن.
 (۹) آسودگی و برکنار ماندن از ناراحتی در جسم و جان، دنیا و آخرت / زهد - پارسایی.
 (۱۰) پاکدامنی - عفت / خودداری - آگاهی - هوشیاری.
 (۱۱) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
 (۱۲) باشد.

ای شه‌نشاه بلند اختر^{۱۹} خدا را^{۲۰} همّتی^{۲۱}
تا ببوسم همچو گردون خاک ایوان^{۲۲} شما^{۲۳}

(۱۹) بلند اختر: آن که ستاره‌وی بلند است - نیکبخت.

(۲۰) خدا را: برای خدا - به خاطر خدا.

(۲۱) همّت: عزم جزم - اراده‌قوی - مدد معنوی.

(۲۲) کاخ - قصر.

(۲۳) شاه یحیی از پادشاهان آل مظفر، مدت زمانی در نواحی

یزد و اصفهان سلطنت داشت و حافظ در این غزل از

شیراز آرزوی دیدار او می‌کند.



- ۱ می‌دمد صبح و کینه^۱ بست سحاب^۲ الصَّبُوحَ الصَّبُوحَ يَا أَصْحَابَ^۳
۲ می‌چکد زاله^۴ بر رخ لاله الْمُدَامَ الْمُدَامَ يَا أَحِبَابَ^۵
۳ می‌وزد از چمن نسیم بهشت بس بنوشید دایماً می‌ناب
۴ تخت زُفْرُد^۶ زده است گل به چمن راج^۷ چون لعل آتشین دریاب
۵ در میخانه بسته‌اند دگر اِفْتَتِحَ يَا مُفَتِّحَ الْأَبْوَابِ^۸
- ۶ در چنین موسمی عجب باشد
که ببندند می‌کده به شتاب

(۱) نخیمه ای از پارچه نازک و لطیف - پشه بند.

(۲) میه.

(۳) معنی مصراع: ای یاران، شراب صبحگاهی! شراب صبحگاهی!

(۴) قطره باران / شبنم.

(۵) معنی مصراع: ای دوستان، شراب! شراب!

(۶) زمرد (از سنگهای قیمتی شفاف و سبز رنگ).

(۷) می.

(۸) معنی مصراع: باز کن ای بازکننده درها.



- ۱ صبح دولت^۱ می‌دمد کو جام همچون آفتاب
۲ خانه بی تشویش و ساقی یار و مطرب نکته گوی
۳ از بی تفریح طبع و زیور حسن و طرب
۴ از خیال لطف می مشاطه^۴ چالاک طبع
۵ شاهد^۶ و مطرب به دست افشان^۷ و مستان پای کوب
۶ باشد آن مه مشتری دُرهای^۸ حافظ را اگر
می‌رسد هردم به گوش زهره^۹ گلبنانگ^{۱۱} رباب^{۱۲}

- (۱) نیکبختی - اقبال.
(۲) جوانی.
(۳) لعل مذاب: کنایه از شراب سرخ رنگ.
(۴) آرایشگر.
(۵) اندرون.
(۶) خوبرو / محبوب - معشوق.
(۷) به دست افشان: مشغول تکان دادن دست به هنگام رقص.
(۸) حرکت چشم و ابرو از روی ناز.
(۹) دُر: مروارید / کنایه از شعر.
(۱۰) ناهید - ونوس. درخشانترین سیاره منظومه شمسی که اساطیر آن را زنی می‌دانند که رب النوع موسیقی و طرب و الهه عشق و زینت و تجمل است.
(۱۱) آواز / آواز خوش.
(۱۲) از آلات موسیقی شبیه سه تار.



- گفتم ای سلطان خوبان رحم کن براین غریب
گفتمش مگذر زمانی گفت معذورم بدار
خفته بر سنجاب^۲ شاهی نازنینی را چه غم
ای که در زنجیر زلفت جان چندین آشناست
می‌نماید عکس^۸ می در رنگِ روی مهوش^۱
بس غریب افتاده است آن مور خظت^{۱۲} گرد رخ
گفتم ای شام غریبان^{۱۴} طرّه^{۱۵} شیرنگ^{۱۶} تو
گفت حافظ! آشنایان در مقام حیرت اند^۷
دور نبود گر نشیند خسته و مسکین^۱ غریب

- (۱) بیچاره / فقیر.
(۲) خانه پرورد: آن که در خانه پرورش یافته باشد - ناز پرورد.
(۳) منظور بستری است نرم از پوست سنجاب.
(۴) سنگی سخت - سنگ خارا.
(۵) آنچه در هنگام خواب زیر سر می‌نهند.
(۶) سیاه همچون مشک.
(۷) رخ رنگین: چهره گلگون.
(۸) بازتاب نور.
(۹) مهوش: همچون ماه.
(۱۰) درختی با گل‌های سرخ مایل به بنفش (ارغوانی).
(۱۱) گلی با گلبرگ‌های سفید.
(۱۲) خط: موی گرد صورت.
(۱۳) محل پرنقش و نگار.
(۱۴) شام غریبان: شب تیره و تار و بدون چراغ.
(۱۵) سر زلف - زلف.
(۱۶) سیاه به رنگ شب.
(۱۷) حیرت: سرگشتگی - خیرگی - سرگردانی.



- ۱ ای شاهد^۱ قدسی^۲ که کشد بند نقابت^۳
۲ خوابم بشد از دیده در این فکر جگرسوز
۳ درویش^۴ نمی‌پرسی وترسم که نباشد
۴ راه دل عشاق زد آن چشم خمارین
۵ تیری که زدی بردلم از غمزه^۵ خطا رفت
۶ هر ناله و فریاد که کردم نشنیدی
۷ دوراست سرآب^۸ در این بادیه^۹ هش دار
۸ تا دره پیری به چه آیین روی ای دل
۹ ای قصر دل افروز که منزلگه آنسی
۱۰ حافظ نه غلامی است که از خواجه^{۱۳} گریزد
لطفی کن و بازآ که خرابم^{۱۴} ز عتابت^{۱۵}

(۹) بیابان.
(۱۰) غول بیابان: موجودی از نوع دیوان (شیاطین جن) که او را با قدی بلند و هیکلی مهیب می‌شناخته‌اند. او مزاحم مسافران بوده است و گاه راه را به اشتباه و فریب نشان می‌داده و آنان را به بیراهه می‌کشانده است.
(۱۱) شباب: جوانی.
(۱۲) الهی.
(۱۳) ارباب - صاحب غلام.
(۱۴) خراب: پریشان خاطر.
(۱۵) عتاب: خشم.

(۱) خوبرو.
(۲) منسوب به عالم قدس (= پاکسی) که عالم مجردات و پاکی از مادیات است / بهشتی.
(۳) اشاره به این که نقاب را با بند روی پیشانی می‌بستند و وقتی می‌خواستند آن را بردارند، بند آن را می‌کشیدند.
(۴) فقیر - تنگدست.
(۵) اشاره به چشم و ابرو.
(۶) رای صواب: فکر و تدبیر درست.
(۷) جناب: آستانه در - درگاه.
(۸) سرآب: سرچشمه.



به قصد خون من زارناتوان انداخت
 که آب^۲ روی تو آتش درازغوان انداخت
 فریب^۴ چشم تو صدفتنه در جهان انداخت
 سمن^۵ به دست صبا^۶ خاک در دهان انداخت^۷
 چو از دهان توام غنچه در گمان انداخت^۸
 صبا حکایت زلف تو در میان انداخت
 هوای مقبجگانم^{۱۲} در این و آن انداخت
 نصیب^{۱۴} ازل از خود نمی توان انداخت
 زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت
 که بخشش از لش^{۱۷} در می مغان^{۱۸} انداخت

۱ خمی که ابروی شوخ^۱ تو در کمان انداخت
 ۲ شراب خورده و خوی کرده^۲ کی شدی به چمن
 ۳ به یک کرشمه که نرگس به خودفروشی کرد
 ۴ ز شرم آن که به روی تو نسبتش
 ۵ به بزمگاه چمن دوش مست بُگذشتم
 ۶ بنفشه طرّه^۱ مفتول^{۱۰} خود گره می زد
 ۷ من از وِج^{۱۱} می و مطرب ندیدمی زین بیش
 ۸ کنون به آب می لعل خرقه^{۱۳} می شویم
 ۹ نبود رنگ دو عالم که نقش^{۱۵} الفت بود
 ۱۰ مگر گشایش حافظ در این خرابی^{۱۶} بود

جهان به کام من اکنون شود که دور زمان
 مرا به بندگی خواجه^{۱۱} جهان انداخت

- | | |
|---|---|
| (۱) راهزن. | (۱۰) تاب داده شده - تافته. |
| (۲) خوی: (بخوانید: خُی یا خَی) عرق. | (۱۱) پارسایی شدید در حد پرهیز از شبهات (چه رسد به محرمات و مکروهات). |
| (۳) آب و رنگ. | (۱۲) مغبجه: پسرکی که در میکده ها خدمت می کرده و می را به دست مشتریان می رسانده است. |
| (۴) عشوه / مکرو حيله. | (۱۳) لباس درویشی و زهد. |
| (۵) یاسمن. | (۱۴) نصیب - بهره - قسمت. |
| (۶) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار. | (۱۵) طرح اولیه یک تصویر که رنگ آمیزی براساس آن صورت می گیرد. |
| (۷) خاک در دهان انداختن: اشاره به این رسم قدیمی که در هنگام پشیمانی از گفته خود خاک به دهان می کرده اند. | (۱۶) بی خودی / مستی. |
| (۸) معنی بیت: چون غنچه مرا در اشتباه انداخت و پنداشتم دهان توست، دیشب از یاد لب تو مست شدم و از مجلس بزم که در چمن برگزار شده بود (و غنچه در آنجا حضور داشت) مست گذشتم. | (۱۷) بخشش ازل: بخشودگی گناه در آغاز آفرینش. |
| (۹) طرّه بنفشه: سرگیسوی بنفشه - گیسوی بنفشه. (انتهای یکی از گلبرگهای بنفشه دارای مهمیزی است که دارای | (۱۸) می مغان: شرابی که زردشتیان می فروختند. |
| | (۱۹) وزیر. |



- ۱ سینه‌ام ز آتش دل در غم جانانه بسوخت
۲ تنم از واسطه^۱ دوری دلبر بگداخت^۲
۳ هر که زنجیر سر زلف پری روی^۳ تو دید
۴ سوز دل بین که زبس آتش اشکم^۴ دل شمع
۵ آشنایی نه؛ غریب است که دلسوز من است
۶ خرقه^۵ زهد مرا آب خرابیات^۶ ببرد
۷ چون پیاله دلم از توبه که کردم بشکست
۸ ماجرا کم کن و باز آ که مرا مردم چشم
- آتشی بود در این خانه که کاشانه بسوخت
جانم از آتش مهر رخ جانانه بسوخت
دل سودازده اش^۴ بر من دیوانه بسوخت
دوش بر من ز سرمهر چو پروانه بسوخت
چون من از خویش برفتم^۶ دل بیگانه بسوخت
خانه عقل مرا آتش خمخانه بسوخت
همچو باده جگرم بی می و پیمانانه بسوخت
خرقه از سر به در آورد و به شکرانه بسوخت^۱

۹ ترک افسانه^{۱۱} بگو حافظ و می نوش دمی
که نخفتیم شب و شمع به افسانه^{۱۱} بسوخت

- (۱) از واسطه: به علت - به سبب.
(۲) آب شد.
(۳) پری رو: آن که همچون شیطان جن (دیو) چهره ای سیاه دارد.
(۴) سودازده: دیوانه - جن زده.
(۵) زبس آتش اشکم: از بسیاری آتش اشک من.
(۶) از خویش رفتن: از خود بی خود شدن.
(۷) لباس رسمی درویشی و زهد که آن را از سر می پوشیده و از سر بیرون می آورده اند.
(۸) محل شراب و عیش و نوش.
(۹) معنی بیت: گفت و گورا کوتاه کن و باز آ که مردمک چشم من آن قدر گریست که در اشک غرق شد و خرقه ام بر سطح آب (اشک) قرار گرفت و از سرم بیرون آمد و اشک سوزانم پس از آن خرقه ام را (به شکرانه رفع زیا)
(۱۰) سخن بیهوده.
(۱۱) به افسانه: بیهوده.



۱ ساقیا آمدن عید مبارک بادت
۲ در شگفتم که در این مدت ایام فراق
۳ برسان بندگی دختر روزه گوبه در آی
۴ شادی مجلسیان در قدم و مقدم توست
۵ شکر ایزد که از این باد خزان رخنه نیافت
۶ چشم بد دور کز آن تفرقه^۱ خوش باز آورد

وان موعاید^۱ که کردی مَرّواد^۲ از یادت
برگرفتی ز حریفان^۳ دل و، دل می دادت^۴
که دم و همّت ما کرد زبند آزادت^۵
جای غم باد هر آن دل که نخواهد شادت
بوستان سمن^۶ و سرو و گل^۸ و شمشادت
طالع نامور^{۱۰} و دولت^{۱۱} مادرزادت

۷ حافظ از دست مده صحبت^{۱۲} این کشتی نوح
ورنه طوفان^{۱۳} حوادث ببرد بنیادت^{۱۴}

- (۱) وعده ها .
(۲) نرود (در حالت دعا).
(۳) همپالگان.
(۴) دل می دادت: دلت می آمد. دلت رضایت می داد.
(۵) برسان بندگی دختر روزه: مراتب بندگی و ارادت ما را به دختر درخت انگور (شراب انگوری) برسان.
(۶) اشاره به بیرون آمدن شراب از زیر زمین یا خمره.
(۷) یاسمن.
(۸) گل سرخ.
(۹) پراکندگی - پریشانی.
(۱۰) ممتاز - فرخنده - مبارک.
(۱۱) بخت و اقبال.
(۱۲) همراهی - مصاحبت.
(۱۳) طغیان آب - آب فراوان که همه جا را فرا گیرد.
(۱۴) اشاره به این که تنها کشتی نوح و آنها که در آن بودند از طوفان معروف نجات یافتند و دیگران غرق شدند.



- ۱ شکفته شد گل حمرا^۱ و گشت بلبل مست
 ۲ اساس توبه که در محکمی چوسنگ نمود
 ۳ بیارباده که دربارگاه استغناء^۳
 ۴ در این رباط^۴ دودر^۶ چون ضرورت است رحیل^۸
 ۵ مقام عیش میسر^۱ نمی شود بی رنج
 ۶ به هست و نیست مرنجان ضمیر^{۱۲} و خوش می باش
 ۷ شکوه آصفی^{۱۴} و اسب باد^{۱۵} و منطق طیر^{۱۶}
 ۸ به بال و پر مرواز ره که تیر پرتابی^{۱۹}
- صلای^۲ سرخوشی ای صوفیان وقت پرست^۳
 بین که جام زجاجی^۴ چه ظرفه اش^۵ بشکست
 چه پاسبان و چه سلطان چه هوشیار و چه مست
 رواق^۶ و طاق معیشت چه سربلند و چه پست
 بلی به حکم بلا بسته اند عهد آست^{۱۱}
 «که نیستی است سرانجام هر کمال که هست»^{۱۳}
 به باد رفت و از او خواجه^{۱۷} هیچ طرف نیست^{۱۸}
 هوا گرفت زمانی ولی به خاک نشست

زبان کیلک^{۲۰} تو حافظ چه شکر آن گوید

که گفته سخن می برند دست به دست

- (۱) سرخ. (۲) صلا: دعوت - فراخوانی.
 (۳) وقت پرست: اشاره به اهمیت وقت نزد اهل تصوف.
 (۴) شیشه ای. (۵) ظرفه: شکفت - عجیب.
 (۶) بی نیازی / (تصوف) بی نیازی عارف کامل از غیر خدا و نیاز به او.
 (۷) رباط دودر: کاروانسرای دو در - کنایه از دنیا و تولد و مرگ.
 (۸) کوچ کردن.
 (۹) جلوی خانه - ایوان.
 (۱۰) ممکن.
 (۱۱) اشاره به آیه ۱۷۲ از سوره اعراف (۷): «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ؛ سَهِدْنَا...» (به یاد آر هنگامی را که پروردگارت از پشت آدمیزادگان فرزندان آنها را گرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت [و گفت: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی؛ ما گواهی می دهیم...]. عرفا می گویند نتیجه آن «بلی» (= بلی - آری) این است که انسان باید پایمردی کند و «بلا» را
- که نتیجه این ایمان و پیمان است به جان بخرد.
 (۱۲) خاطر.
 (۱۳) این مصراع از سعدی است.
 (۱۴) آصف: آصف بن برخیا وزیر حضرت سلیمان (ع) که صاحب شکوه و جلال و نیروهای معنوی و دانشهای الهی بوده است.
 (۱۵) اسب باد: باد که به فرمان حضرت سلیمان (ع) بوده او آن حضرت و دستگاه سلطنتی وی را جا به جامی کرده است.
 (۱۶) منطق طیر: زبان پرندگان (که حضرت سلیمان ع - از آن آگاه بوده است). اشاره به آیه ۱۶ از سوره نحل (۲۷) از زبان حضرت سلیمان (ع): «... عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ...» (... به ما زبان پرندگان آموخته شده است...)
 (۱۷) شخص بزرگ / کنایه از حضرت سلیمان (ع).
 (۱۸) طرف بستن: بهره بردن.
 (۱۹) تیر پرتابی: تیری که تا دور دست می رود. در قدیم در انتهای این تیرها پرمی زدند که بهتر پرواز کند.
 (۲۰) قلم.



- ۱ مقلب طاعت^۱ و پیمان و صلاح^۲ از من مست
۲ من همان دم که وضو ساختم از چشمه^۳ عشق
۳ می بده تادهمت آگهی از سر قضا^۴
۴ کمر کوه کم است از کمر مور آنجا
۵ بجز آن نرگس مستانه^۶ که چشمش مرصاد^۷
۶ جان فدای دهندت باد که در باغ نظر
۷ حافظ از دولت^۱ عشق تو سلیمانی شد^۱
یعنی از وصل تو اش نیست بجز باد به دست^{۱۱}

- (۱) اطاعت (پروردگار) - عبادت.
(۲) نیکویی - تقوا.
(۳) رجوع کنید به غزل ۲۰ شماره ۱۱.
(۴) چهار تکبیر زدن: چهار بار «الله اکبر» گفتن در نماز میت
به رسم اهل سنت / کنایه از ترک و رهایی مطلق چیزی.
(۵) سرنوشت - تقدیر الهی.
(۶) نرگس مستانه: کنایه از چشمی که همچون مستان به
راست و چپ حرکت می‌کند - چشم خمار.
(۷) چشمش مرصاد: الهی چشم زخم به او نرسد.
(۸) طارم فیروزه: گنبد فیروزه‌ای رنگ (آسمان).
(۹) سعادت - برکت / سلطنت.
(۱۰) اشاره به سلطنت و قدرت عظیم حضرت سلیمان.
(۱۱) آنچه در مصراع دوم ارائه می‌شود، از یک وجه خلاف
انتظاری است که در مصراع اول ایجاد شده است.



- ۱ زلف آشفته و خوی کرده^۱ و خندان لب و مست
۲ نرگش^۲ عربده جوی^۳ و لبش افسوس کنان^۴
۳ سرفراگوش من آورد و به آواز حزین^۵
۴ عازفی را که چنین ساغر شبگیر^۶ دهند
۵ بروای زاهد و بر دُرد کشان^۷ خرده مگیر
۶ آنچه اور ریخت به پیمانۀ ما نوشیدیم

۷ خندۀ جام می^{۱۰} و زلف گره گیر^{۱۱} نگار

ای بسا توبه که چون توبۀ حافظ بشکست

- «وَأَذِ أَخَذَ زَيْتُكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظَهْرِهِمْ دُرِّيَّتُهُمْ وَأَشْهَدُهُمْ
عَلَى أَنْفُسِهِمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى؛ شَهِدْنَا...»
(به یاد آر هنگامی را که پروردگارت از پشت
آدمیزادگان، فرزندان آنها را گرفت و ایشان را بر
خودشان گواه ساخت [و گفت:] آیا من پروردگار شما
نیستم؟ گفتند: بلی؛ ما گواهی می‌دهیم...)
۹ شراب. این کلمه در قرآن مجید به عنوان یکی از نعمتهای
بهشت آمده است.
۱۰ خندۀ جام: کنایه از لرزش سطح شراب در جام یا صدای
ریختن شراب و خالی شدن جام.
۱۱ مجعد - دارای پیچ و تاب.

- ۱ خوی: (بخوانید خُی یا خَی) عرق.
۲ نرگس: کنایه از چشم.
۳ عربده جو: بدمست.
۴ افسوس کنان: ریشخند کنان / در حال افسوس خوردن -
دارای حالت افسوس.
۵ غمگین.
۶ سحرگاه.
۷ دُرد کشان: نوشندگان شراب آمیخته با لرد و دُرد (که
ارزانتر است) - فقیران باده نوش.
۸ روز آلت: زمانی که پروردگار از فرزندان آدم (ع) پیمان
ربوبیت خود را گرفت و سرنوشت افراد را براساس این
میثاق تعیین نمود. اشاره به آیه ۱۷۲ از سوره اعراف (۷):



- ۱ در دیرمغان^۱ آمد یارم قدحی در دست
مست از می و، میخواران از نرگس مستش^۲ مست
۲ در نعل سمنند^۳ او شکل مه نو پیدا
وز قه بلند او بالای^۴ صنوبر پست
۳ آخر به چه گویم هست از خود خبرم چون نیست
وز بهر چه گویم نیست با او نظرم چون هست
۴ شمع دل دمسازم^۵ بنشست چو او برخاست
و افغان^۶ ز نظر بازان^۷ برخاست چو او بنشست
۵ گر غالیه^۸ خوشبو شد در گیسوی او پیچید
وروسمه^۹ کمانکش^{۱۰} گشت در ابروی او بیوست

بازآی که بازآید عمرشده^{۱۱} حافظ

هرچند که ناید باز تیری که بشد از شست^{۱۲}

- (۱) دیرمغان: میخانه ای که صاحب آن زردشتی است.
(۲) نرگس مست: کنایه از چشمی که حرکات آن مانند مستان است / چشم خمار.
(۳) اسبی که رنگ آن مایل به زردی است / اسب.
(۴) بالا: قد.
(۵) دمساز: همدم - موافق.
(۶) فغان - فریاد.
(۷) آنان که به نگرستن به چهره زیبارویان عادت دارند.
(۸) ماده ای خوشبو مرکب از مشک و عنبر و غیره که سیاه رنگ است و مورا با آن سیاه می کردند.
(۹) از لوازم آرایش قدیم که ابرو را با آن سیاه می کردند.
(۱۰) تیرانداز / آن که شکل کمان (ابرو) را می کشد.
(۱۱) رفته.
(۱۲) انگشت شست، که چیزی استخوانی شبیه انگشترو به همین نام در آن می کردند و زه کمان را با آن می کشیدند.



- ۱ به جان خواجه^۱ و حق قدیم و عهد درست
۲ سرشک^۲ من که ز طوفان نوح^۳ دست ببرده
۳ بکن معامله ای وین دل شکسته بخر
۴ ملامتم به خرابی^۶ مکن که مرشد عشق
۵ زبان مور به آصف^۱ دراز گشت و رواست
۶ دلا طمع مبر از لطف بی نهایت دوست
۷ شدم زدست تو شیدای^{۱۳} کوه ودشت و هنوز
- که مونس دم صبحم دعای دولت^۲ توست
زلوح سینه نیارست^۶ نقش مهر تو شست
که با شکستگی ارزد به صد هزار درست
حوالتم به خرابات^۸ کرد روز نخست
که خواجه^۱ خاتم جم^{۱۱} یاوه کرد^{۱۱} و باز نجست^{۱۲}
چولاف عشق زدی سرباز چابک و چست
نمی کنی به ترخم نطق سلسله^{۱۴} است

۸ مرنج حافظ و از دلبران حافظ^{۱۵} مجوی

گناه باغ چه باشد چو این درخت نرست

- (۱) شخص بزرگ یا بزرگوار.
(۲) جاه و مکننت و اعتبار / سعادت - نیکیختی.
(۳) اشک.
(۴) طوفان نوح: طغیان آب به فرمان خدا که جهان را فراگرفت و تنها حضرت نوح (ع) و دیگر کشتی نشینان همراه او نجات یافتند.
(۵) دست بردن: سبقت گرفتن.
(۶) نتوانست.
(۷) مستی بیش از اندازه.
(۸) محل شراب و عیش و نوش.
(۹) نام وزیر توانا و بزرگوار حضرت سلیمان (ع) / کنایه از وزیر زمان.
(۱۰) خاتم جم: در اینجا به معنی انگشتی حضرت سلیمان (ع) است که در افسانه ها آمده است آن حضرت قدرت خود را از اسم اعظمی که بر روی آن نقش بود
(۱۱) یاوه کردن: گم کردن.
(۱۲) باز نجست: پیدا نکرد. توضیح: داستان سخن گفتن مور با حضرت سلیمان (ع) ارتباطی با آصف و انگشتی ندارد. در این بیت تنها از کلمات مربوط به داستانهای حضرت سلیمان به صورت مراعات نظیر استفاده شده است و شاعر، خود را به مور، وزیر را به آصف، شکستن دل خویش توسط وزیر را به گم کردن انگشتی، دل شاعر را به دست نیاوردن به باز نجستن انگشتی و گلایه خود را به ملامت کردن مور استعاره آورده است.
(۱۳) شیدا: سرگردان - آشفته.
(۱۴) نطق سلسله: بند زنجیر.
(۱۵) نگه داشتن پیمان.



- ۱ روزه یکسوشد وعید^۱ آمد دلها برخاست
۲ توبه زهدفروشان گرانجان^۲ بگذشت
۳ چه ملامت خورد آن کس که چوما باده خورد
۴ باده خواری که دراو هیچ ریایی نبود^۴
۵ ما نه مردان ریابیم و حریفان نفاق^۵
۶ فرض ایزد بگزاریم^۶ و به کس بد نکنیم
۷ چه شود گرمی و توچند قدح باده خوریم
۸ این نه عیب است کز این^{*} عیب خلل خواهد بود
و ربود نیز چه شد مردم بی عیب خداست^{**۱۱}

* این چه عیب است کز آن.
** کجاست.

- (۱) مقصود عید فطر (پایان ماه روزه و پرهیز) است.
(۲) آن که معاشرت با وی نامطبوع است.
(۳) افراد بدون قید و بند.
(۴) برخاستن وقت: (احتمالاً) قیام وقت - برآمدن وقت - رسیدن وقت («... تا وقت آن برآید» - حافظ).
(۵) معنی مصراع: عیبی و خطایی با وجود این بی خوردی بر ما وارد نیست (ما به گونه ای باده می خوریم که بی خرد می شویم. با وجود این بی خوردی دیگر عیبی بر ما وارد نیست).
- (۶) روی وریا: ریاکاری.
(۷) حریفان نفاق: دوستان دورو.
(۸) عالم سیر: دانای راز و نهان - خداوند.
(۹) فرض گزاردن: به جا آوردن واجب.
(۱۰) رزان: درختان انگور.
(۱۱) معنی بیت: این (باده خوری) عیبی نیست که سبب فساد و تباهی شود. اگر هم عیب یا سبب فساد و تباهی باشد چه مسئله ای است؟ انسان بی عیب خداست (انسان نیست).



- ۱ چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست
۲ سرم به دنیوی و غقبی^۲ فرو نمی آید
۳ در اندرون من خسته دل ندانم کیست
۴ دلم ز پرده برون شد^۴ کجایی ای مطرب
۵ مرا به کار جهان هرگز التفات^۵ نبود
۶ نخفته ام ز خیالی که می بزم^۶؛ شیهاست
۷ چنین که صومعه^۷ آلوده شد ز خون دلم
۸ از آن به دیر* مغانم عزیز می دارند
۹ چه ساز بود که بنواخت دوش آن مطرب
۱۰ ندای عشق تو دیشب در اندرون دادند
فضای سینه ز شوقم هنوز پرز صداست^{۱۴}

* پیر.

- (۱) ای عزیز.
(۲) دنیوی و غقبی: دنیایی و آخرتی - آنچه مربوط به دنیا و آنچه مربوط به آخرت است.
(۳) تبارک الله: (در مورد تحسین و تعجب) شگفتا.
(۴) از پرده بیرون شدن: بی قرار و شیدا شدن.
(۵) آهنگ - نوا.
(۶) به نوا بودن: سرو سامان داشتن.
(۷) توجه.
(۸) خیال بختن: خیالهای بیجا و بی فایده و آرزوهای دور و دراز در ذهن گذراندن.
(۹) حالت کسالت شخص معتاد از نرسیدن شراب.
(۱۰) خانقاه.
(۱۱) معنی بیت: (با توجه به احترام زردشتیان به آتش و فروزان نگه داشتن آن) به خاطر آن مرا در عبادتگاه زردشتیان (آتشکده) گرمی می دارند که درد من آن آتشی است که هیچ گاه خاموش نمی شود.
(۱۲) دماغ: مغز.
(۱۳) هوا: هوایی که در ساز می دمند / آرزو - میل.
(۱۴) صدا: انعکاس صوت / (اینجا) صدای تپش قلب.



- ۱ ای نسیم سحر آرامگه^۱ یار کجاست
 ۲ شب تار است وره وادی آیمن^۲ درپیش
 ۳ هرکه آمد به جهان نقش خرابی^۳ دارد
 ۴ آن کس است اهل بشارت^۴ که اشارت^۵ داند
 ۵ هر سرموی مرا با تو هزاران کار است
 ۶ عقل دیوانه شد آن سلسله مُشکین^۶ کو
 ۷ باده و مطرب و گل جمله مهیاست ولی

حافظ از یاد خزان در چمن دهر مرنج
 فکر معقول بفرما گل بی خار کجاست

- (۱) جایگاه - مکان.
 (۲) راهزن / چالاک / حيله گر.
 (۳) وادی آیمن: دشت سمت راست - بیابان طوی.
 (۴) کوهی در شبه جزیره سینا.
 (۵) وعده گاه / زمان وعده.
 (۶) اشاره به ماجرای حضرت موسی (ع): زمانی که حضرت موسی (ع) با همسرش عازم مصر شد، در وادی طوی (وادی آیمن) که سمت راست جاده قرار داشت، در شیب سرد و تاریک به دنبال آتش برآمد. در دامنه کوهی دید که درختی فروزان است. پی برد که فروزش آن از نوری است که از آن درخت جلوه گر است و خداوند در
- آن تجلی کرده است. ندایی از درخت برآمد که: «من پروردگار جهانانم.» خداوند از آن درخت با موسی سخنها گفت و بدین سان آن حضرت به پیامبری مبعوث شد.
 (۷) ویرانی / مستی.
 (۸) محل شراب و عیش و نوش.
 (۹) مژده - خیر خوش.
 (۱۰) اشاره - خواندن راز و پی بردن به معانی باریک و نهانی.
 (۱۱) سلسله مُشکین: زنجیر سیاه (مانند مشک) - کنایه از زلف معشوق.
 (۱۲) کناره.



- ۱ دل و دینم شد^۱ و دلبر به ملامت برخاست
۲ که شنیدی که در این بزم دمی خوش بنشست
۳ شمع اگر زان رخ خندان به زبان^۵ لافی زد
۴ در چمن باد بهاری ز کنار گل و سرو
۵ مست بُگذشتی و از خلوتیان ملکوت^۸
۶ پیش رفتار^{۱۱} تو پیا برنگرفت^{۱۱} از خجلت
- گفت با ما منشین کز تو سلامت^۲ برخاست
که نه در آخر صحبت^۳ به ندامت^۴ برخاست
پیش عشاق تو شبها به غرامت برخاست^۶
به هواداری آن عارض^۷ و قامت برخاست
به تماشای تو آشوب قیامت برخاست^۹
سرو سرکش^{۱۲} که به ناز قد و قامت برخاست

حافظ این خرقه^{۱۳} بینداز مگر جان ببری^{۱۴}
کآتش از خرمن سالوس^{۱۵} و کرامت^{۱۶} برخاست

- (۱) رفت - از دست رفت.
(۲) عافیت - تندرستی - زندگی آرام و بی دغدغه.
(۳) نشست و برخاست - گفت و گو.
(۴) پشیمانی.
(۵) زبان شمع: فتیله شمع / شعله شمع که شباهت به زبان انسان دارد.
(۶) به غرامت برخاستن: رسم بوده است که اگر صوفی در مرحله ای از سیر و سلوک مرتکب لغزشی می شده است باید به عنوان مجازات، در کفشکن بریک پا بایستد و گوش چپ به دست راست و گوش راست به دست چپ بگیرد و بدین ترتیب غرامت خطای خویش بپردازد و چندان براین حال بماند که پیر و مرشد از خطای وی درگذرد.
(۷) چهره.
- (۸) خلوتیان ملکوت: فرشتگان.
(۹) اشاره به حالت مست گونه انسان به هنگام قیامت به استناد آیه ۲ از سوره حج (۲۲): «وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ...» (مردم را مست می بینی در حالی که مست نیستند...)
(۱۰) روش و طرز حرکت.
(۱۱) پا برنگرفت: قدم از قدم برنداشت.
(۱۲) سرافراز - سر بلند.
(۱۳) لباس رسمی تصوف و زهد.
(۱۴) جان بردن: نجات یافتن - رهایی یافتن.
(۱۵) نیرنگ - فریب.
(۱۶) امور خارق العاده مانند خبر دادن از امور غیب، شفای بیماران یا رام کردن حیوانات درنده و دیگر امور غیرعادی.



- ۱ خیال روی تو در هر طریق همره ماست
۲ به زغم مدعیانی که منع عشق کنند
۳ ببین که سبب زنخدان^۴ تو چه می‌گوید
۴ اگر به زلف دراز تو دست ما نرسد
۵ به حاجب^۶ در خلوتسرای خاص^۷ بگو
۶ اگر به سالی حافظ دری زند بگشای
۷ به صورت از نظر ما اگر چه محجوب است^۸
همیشه در نظر خاطر مُرقه^۹ ماست

(۱) بوی خوش.

(۲) زیبایی.

(۳) حجت موجه: برهان و دلیل قابل پذیرش.

(۴) سبب زنخدان: گردی چانه. چاه زنخدان: فرورفتگی چانه.

(۵) اشاره به زیبایی حضرت یوسف (ع) و محبوبیت او نزد پدر

و رشک برادران بروی و در چاه انداختن او. یوسف (ع)

پس از ماجراهایی که در سوره یوسف آمده است به

حکمرانی مصر رسید.

(۶) پرده دار - دربان - نگهبان.

(۷) خلوتسرای خاص: اتاق شخصی و اختصاصی.

(۸) گوشه نشین: آن که در یک جا نشسته است و از آنجا

حرکت نمی‌کند.

(۹) محجوب: پوشیده - پنهان.

(۱۰) آسوده.



۱ آن شب قدری^۱ که گویند اهل خلوت^۲ امشب است
 ۲ تا به گیسوی تو دست ناسزایان^۳ کم رسد
 ۳ گشته چاه زنخدان^۴ توام کز هر طرف
 ۴ شهسوار^۵ من که مه آینه دار^۶ روی اوست
 ۴+۱ اندر آن موکب^۷ که بر پشت صبا^۸ بندند زین
 ۵ عکس^۹ خوی^{۱۰} بر عارضش^{۱۱} بین کآفتاب گرم رو^{۱۲}
 ۶ من نخواهم کرد ترک لعل^{۱۳} یار و جام می
 ۷ آنکه ناوک^{۱۴} بردل من زیر چشمی می زند

۸ آب خورشیدش^{۱۵} ز منقار بلاغت^{۱۶} می چکد

زاغ کِلک^{۱۷} من بنا میزد^{۱۸} چه عالی مشرب^{۱۹} است

- (۱) شب قدر: ارزشمندترین شب سال که شب زنده داری و عبادت در آن به اندازه هزار ماه ارزشمند است. در قرآن مجید سوره ای به نام قدر است و آیات دیگری نیز به تفصیل درباره این شب سخن می رانند.
- (۲) اهل خلوت: اهل ریاضت، مخالفت بانفس، گوشه گیری، یاد خدا و عبادت.
- (۳) نیکبختی - سعادت. (۴) ستاره.
- (۵) فرومایگان - نالایقان.
- (۶) حلقه: مجلس ذکر / حلقه گیسو.
- (۷) چاه زنخدان: فرورفتگی کوچکی که در چانه برخی خوب رویان است و بر زیبایی آنان می افزاید.
- (۸) آنچه بر گردن بندگان می اندازند.
- (۹) سوار دلیر، چالاک، ماهر و استاد در سوارکاری.
- (۱۰) آینه دان: آن که آینه پیش روی عروس یا شاه نگاه می دارد.
- (۱۱) تاج خورشید: شعاع نور خورشید.
- (۱۲) اسب سواری - حیوان سواری.
- (۱۳) گروه سوار و پیاده که به همراه شاه باشند.
- (۱۴) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
- (۱۵) باد فرش و بساط حضرت سلیمان را جابه جامی کرد، گفت و گوی آن حضرت با مورچه نیز معروف است. ضمناً ثروتمندان در قدیم بر روی اسب خود فرشهای گرانبها می انداختند.
- (۱۶) انعکاس نور - تابش.
- (۱۷) بخوانید: خُی یا خُی (عرق).
- (۱۸) عارض: چهره.
- (۱۹) گرم رُو: تند رو - شتابان. گرم رو: گرم چهره.
- (۲۰) هوا: آرزو - میل.
- (۲۱) کنایه از لب سرخ رنگ.
- (۲۲) تیر کوچک. (۲۳) غذا.
- (۲۴) آب خورشید: آب چشمه خورشید - نور خورشید.
- (۲۵) شیوا سخنی - شیوایی و رسایی سخن به اقتضای محتوا.
- (۲۶) قلم.
- (۲۷) (به نام ایزد) در مورد تعجب و دفع چشم زخم به کار می رود؛ معادل «ما شاء الله».
- (۲۸) محل نوشیدن آب.



- ۱ ما را ز خیال توجه پزوی^۱ شراب است
 ۲ گر خمر بهشت^۲ است بریزید^۳ که بی دوست
 ۲+۱ در بزم دل از روی تو صد شمع برافروخت
 ۳ افسوس که شد دلبر و در دیده گریان
 ۴ بیدار شوای دیده که ایمن نتوان بود
 ۵ معشوقه عیان می‌گذرد بر تو ولیکن
 ۶ گل بر رخ رنگین^۴ تو تا لطف عرق دید
 ۷ راه توجه راهی است که از غایت تعظیم^{۱۱}
 ۷+۱ سبز است در^{۱۳} و دشت بیاتانگذاریم
 ۸ در کنج دماغ^{۱۵} مطلب جای نصیحت

حافظ چه شد ارعاشق و رند^{۱۸} است و نظرباز^{۱۹}

بس ظور عجب لازم ایام شباب^{۲۰} است

- (۱) پروا: میل - رغبت.
 (۲) خمر بهشت: شراب بهشتی - شرابی که در بهشت موجود است. اشاره به آیه ۱۵ از سوره محمد (ص) (۴۷): «... أَنهَازِمِنَ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ» [صفت آن بهشتی که به مقتیان وعده داده شده این است که در آن [نهرهایی از شراب جریان دارد که برای نوشندگان مایه لذت است].
 (۳) بر زمین بریزید.
 (۴) غذب: گوارا.
 (۵) نوشتن.
 (۶) موی گرد صورت.
 (۷) کاروانسرا.
 (۸) بیگانگان.
 (۹) دارای رنگ (سرخ) / خوب - زیبا.
 (۱۰) حسد.
 (۱۱) از غایت تعظیم: از بسیاری عظمت.
 (۱۲) دریای محیط: مجموعه آبهای اقیانوسها که دور خشکیهای زمین را احاطه کرده است.
 (۳) دره.
 (۱۴) سرآب: سرچشمه - چشمه.
 (۱۵) دماغ: مغز - فکر.
 (۱۶) خانه - اتاق.
 (۱۷) از آلات موسیقی، تقریباً شبیه سه تار که در قدیم آن را با زخمه و سپس با آرشه می‌نواختند.
 (۱۸) بی قید - لایالی.
 (۱۹) آن که عادت به نگرستن به چهره زیبارویان دارد.
 (۲۰) جوانی.



- ۱ زلفت هزاردل به یکی تاره^۱ مو ببست
۲ تا هر کسی به بوی نسیمی دهند جان
۳ شیدا^۲ از آن شدم که نگارم چوماه نو
۴ ساقی به چند رنگ می اندر پیاله ریخت
۵ یارب چه نغمه کرد صراحی^۳ که خون خُم
۶ مطرب چه پرده ساخت^۴ که در پرده^۵ سماع^۶
- راه هزار چاره گر از چارسو ببست
بُگشود نافه^۱ ائی^۲ و در آرزو ببست
ابرو نمود^۳ و جلوه گری کرد و رو ببست
این نقشها نگر که چه خوش در کدوه ببست
با نغمه های قلقلش اندر گلو ببست
بر اهل وجد و حال در های وهو ببست

حافظ هرآن که عشق نورزید و وصل خواست

احرام طوف^۱ کعبه^۲ دل بی وضو ببست^۳

- (۱) تار.
(۲) نافه: کیسه مُشک.
(۳) دیوانه / آشفته - پریشان.
(۴) نشان داد.
(۵) در گذشته کدوی قلیانی را خشک می کردند، بر روی آن نقوشی رسم می نمودند، شراب را در آن می ریختند و همچون تنگ و کوزه از آن استفاده می کردند. آن را کدوی شراب می نامیدند.
(۶) تنگ شراب که به شکل حیوانات - از جمله مرغابی و دیگر پرندگان - می ساختند و در موقع خالی کردن، شراب از راه گلوی آن عبور می کرده و از دهان یا چشم پرنده بیرون می آمده است. تنگی گلوی صراحی صدای قلقل را به هنگام خالی شدن به همراه داشته و گاه همین تنگی باعث گیر کردن شراب در آن بوده است.
(۷) پرده ساختن: نواختن آهنگ.
(۸) پرده^۵ سماع: پرده ای که نوازندگان در مجالس اعیان و اشراف و احياناً صوفیه در پشت آن می نشستند تا اهل مجلس به آزادی به عیش و نوش یا سماع صوفیانه بپردازند.
(۹) طواف.
(۱۰) اشاره به این که شرط طواف به دور خانه کعبه، داشتن وضو و طواف بدون وضو باطل است.



- ۱ خدا چو صورت^۱ ابروی دلگشای^۲ توست
۲ مرا و سروچمن را ز دل ببرد آرام
۳ ز کار ما و دل غنچه بس گره بگشود
۴ مرا به بند تو دوران چرخ راضی کرد
۵ چونافه^۱ بردل مسکین^{۱۰} من گره مفکن
۶ تو خود حیات دگر بودی ای زمان وصال
۷ زدست جور^{۱۲} تو گفتم ز شهر خواهم رفت
به خنده گفت که حافظ برو! که پای توست؟

- (۱) صورت بستن: نقش کردن - کشیدن.
(۲) دلگشا: آنچه موجب شادی می‌گردد.
(۳) گشایش.
(۴) کرشمه: اشاره به چشم و ابرو.
(۵) قصب نرگس: نوعی پارچه لطیف و گرانبها که به آن «قصب نرگسی» می‌گفته و زیرقبا می‌پوشیده‌اند.
(۶) پوشاند.
(۷) بوی خوش / باد ملایم.
(۸) سرنخ / شرط انجام کار.
(۹) کیسه ای گره دار به حجم یک نارنج در زیر شکم برخی آهوان که ماده ای ماییل به سیاه و خوشبو به نام مشک در آن جمع می‌شود / کیسه کوچک مشک که سر آن را گره می‌زنند.
(۱۰) بیچاره.
(۱۱) گرهگشا: حل کننده مشکل.
(۱۲) ستم - ظلم.



- ۱ خلوت گزیده^۱ را به تماشا^۲ چه حاجت است
 ۲ جانا به^۳ حاجتی که تورا هست با خدای
 ۳ ای پادشاهِ حُسن - خدا را^۴ - بسوختیم
 ۴ ارباب حاجتیم^۵ و زبان سؤال^۶ نیست
 ۵ محتاج قصه^{۱۰} نیست گرت قصد جان ماست
 ۶ جام جهان نماست^{۱۳} ضمیر^{۱۴} منیر^{۱۵} دوست
 ۷ آن شده^{۱۶} که بار منتت ملاح^{۱۷} بُردمی^{۱۸}
 ۸ ای عاشق گدا چولب روح بخش یار
 ۹ ای مدعی^{۲۲} برو که مرا با تو کار نیست

حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود

با مدعی^{۲۲} نزاع^{۲۵} و محاکا^{۲۶} چه حاجت است

- (۱) خلوت: تنهایی - انزوا.
 (۲) گردش.
 (۳) تورا سوگند به.
 (۴) به خدا سوگند / تورا سوگند به خدا.
 (۵) ارباب حاجت: حاجتمندان.
 (۶) درخواست.
 (۷) پیشگاه.
 (۸) بخشنده - سخاوتمند / از صفات خداوند متعال.
 (۹) درخواست.
 (۱۰) دعوا - مرافعه.
 (۱۱) کالا - متاع - باروبنه.
 (۱۲) غارت - تاراج.
 (۱۳) جام جهان نما: وسیله آگاهی از اسرار و رموز آسمانها و زمین و آگاهی از همه چیز.
 (۱۴) باطن / اندیشه.
 (۱۵) روشن.
 (۱۶) گذشت.
 (۱۷) ملوان - دریانورد.
 (۱۸) می بردم.
 (۱۹) مروارید.
 (۲۰) دست دادن: به دست آمدن.
 (۲۱) مقررری - مستمری.
 (۲۲) مخالف - دشمن.
 (۲۳) دوستان.
 (۲۴) دشمنان.
 (۲۵) جنگ - ستیزه.
 (۲۶) (در اصل: محاکاة) گفت و گو / بگو مگو.



- ۱ رواق^۱ منظر^۲ چشم من آشیانه^۳ توست
 ۲ به لطف خال و خط^۵ از عارفان ربودی دل
 ۳ دلت به وصل گل ای بلبل سحر خوش باد
 ۴ علاج ضعف دل ما به لب حوالت کن
 ۵ به تن مقصرم^{۱۱} از دولت^{۱۱} ملازمت^{۱۲}
 ۶ من آن نیم که دهم نقد^{۱۴} دل به هر شوخی^{۱۵}
 ۷ تو خود چه لعبتی^{۱۶} ای شهسوار^{۱۷} شیرین کار^{۱۸}
 ۸ چه جای من، که بلغزد سپهر شعبده باز
- ۹ کرم^۴ نمای و فرود آ که خانه خانه توست
 لطیفه های^۶ عجب زبرد ام ودانه توست
 که در چمن همه گلبانگ^۷ عاشقانه توست
 که آن مُفَرِّحِ یاقوت^۸ در خزانه توست
 ولی خلاصه^{۱۳} جان خاک آستانه توست
 در خزانه به مُهر تو و نشانه توست
 که تُوسنی^{۱۱} چو فلک رام تاز یانه توست
 از این حیل^{۲۰} که در انبانه^{۲۱} بهانه توست

سرود مجلس است اکنون فلک به رقص آرد
 که شعر حافظ شیرین سخن ترانه توست

- (۱) ایوان.
 (۲) دریچه - پنجره.
 (۳) خانه.
 (۴) بزرگواری.
 (۵) موی گرد صورت.
 (۶) لطیفه: نکته باریک و دقیق.
 (۷) آواز.
 (۸) مُفَرِّحِ یاقوت: معجون نشاط آور و شادی آفرینی که از یاقوت و مروارید و داروهای گوناگون برای تقویت قلب و نشاط روح می ساختند.
 (۹) محل نگهداری اشیای کمیاب و قیمتی همچون جواهرات و داروهای نایاب.
 (۱۰) مقصر: محروم.
 (۱۱) افتخار.
 (۱۲) ملازمت: همراهی - در خدمت کسی بودن.
 (۱۳) چکیده - عصاره.
 (۱۴) سکه.
 (۱۵) شوخ: دزد - راهزن / زیبارو.
 (۱۶) لعبت: اعجوبه.
 (۱۷) سوار دلیر و چالاک و ماهر و استاد در سوارکاری / کنبه شاه شجاع.
 (۱۸) شیرین کار: تردست - کسی که حرکات شیرین روی اسب انجام می دهد.
 (۱۹) توسن: اسب سرکش و وحشی که رام نمی شود.
 (۲۰) حيله ها - مکرها.
 (۲۱) کیسه چرمی که وسایل شعبده بازی و تردستی را در آن می نهادند.



- ۱ بروبه کار خود^۱ ای واعظ این چه فریاد است
۲ به کام تا نرساند مرا لبش چون نای^۲
۳ میان^۳ او که خدا آفریده است از هیچ
۴ گدای کوی تو از هشت خُلد^۴ مستغنی^۵ است
۵ اگر چه مستی عشقم خراب^۶ کرد ولی
۶ دلا منال زبیداد^۷ و جور^۸ یار که یار
۷ بروفسانه^۹ مخوان و فسون قدم^{۱۰} حافظ
کز این افسانه و افسون مرا بسی یاد است

- (۱) بروبه کار خود: پی کار خود برو.
(۲) از راه افتادن: راه گم کردن - گمراه شدن - مانده شدن.
(۳) تورا چه افتاده است؟: برای تو چه پیش آمده است؟
(۴) نی.
(۵) کمر / کمر بند.
(۶) دقیقه: نکته باریک - امر غامض.
(۷) هشت خُلد: هشت بهشت جاویدان (خُلد، دارُالسَّلام، دارُالقرار، جَنَّتِ عَدْن، جَنَّةُ الْمَأْوَى، جَنَّةُ النَّعِيم، عَلَیْن، فردوس) که نامهای آنها در قرآن مجید آمده است.
(۸) بی نیاز.
(۹) مست / مست لایعقل.
(۱۰) مستی / بدمستی / ویرانی / مست / بدمست / ویران.
(۱۱) ظلم - ستم.
(۱۲) عدل.
(۱۳) سخن بیهوده.
(۱۴) افسون دمیدن: رسم بوده است که جادوگران کلمات و سخنان جادویی (افسون) را بر زبان رانده و در اشیا می دمیده اند تا تأثیر مورد نظر را بگذارند.



- ۱ بیا که قصر اقل^۱ سخت^۲ ست بنیاد است
 ۲ غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
 ۳ چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب^۴
 ۴ که ای بلند نظر^۵ شاهباز^۶ سدره نشین^۸
 ۵ تورا ز کنگره^{۱۰} عرش^{۱۱} می زنند صفیر^{۱۲}
 ۶ نصیحتی کنمت یادگیر و در عمل آر
 ۷ مجودرستی عهد از جهان ست نهاد^{۱۶}
 ۸ غم جهان مخور و بسند من مبراز یاد
 ۹ رضا به داده بده وز جبین^{۲۰} گره بگشای
 ۱۰ نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل^{۲۱}

۱۱ حسد چه می بری ای سست نظم^{۲۲} بر حافظ

قبول خاطر^{۲۳} و لطف سخن خداداد است

- (۱) آرزو.
 (۲) بسیار.
 (۳) دلستگی - وابستگی.
 (۴) سیاه مست - مست مست - مست لایعقل.
 (۵) فرشته پیام آور.
 (۶) بلند نظر: عالی همت. (۷) باز سفید.
 (۸) سدره نشین: آن که جایگاه او بر روی درخت «سدره المنتهی» است. سدره المنتهی: درختی بر بالای آسمان هفتم که نهایت سیر معنوی بشر تا آنجاست و مؤمنان در سایه آن در کنار بهشت جاودان آرامش دارند. این کلمه در آیات ۱۴ و ۱۶ از سوره نجم (۵۳) در مورد معراج رسول اکرم (ص) به کار رفته است.
 (۹) محنت آباد: زنج آباد.
 (۱۰) دندان‌های بالای دیوار قصر، حصار، قلعه / بالاترین نقطه هر چیز.
 (۱۱) تخت حکومت و سلطنت / عرش خداوند.
 (۱۲) سوت (برای فراخواندن باز) / صدای مرغان.
 (۱۳) سخن.
 (۱۴) پیر طریقت: مراد - مرشد.
 (۱۵) این مصراع از اوحی مراغه ای است.
 (۱۶) عهد و پیمان.
 (۱۷) پیرزن.
 (۱۸) لطیفه عشق: نکته و معنای دقیقی که بر اثر عشق، به شخص القا شده است.
 (۱۹) رهرو: آن که مراحل مختلف سیر و سلوک را می پیماید.
 (۲۰) پیشانی.
 (۲۱) تبسم گل: کنایه از شکوفایی گل.
 (۲۲) سست نظم: آن که شعر او از استحکام کافی برخوردار نیست.
 (۲۳) قبول خاطر: پسند خاطر مردم واقع شدن.



- ۱ تا سر زلف تو در دست نسیم افتاده است
 ۲ چشم جادوی تو خود عین سواد سحر^۳ است
 ۳ در خم زلف تو آن خال سیه دانی چیست
 ۴ زلف مُشکین^۷ تو در گلشن فردوس^۸ عذار^۹
 ۵ دل من از هوس بسوی تو ای مونس جان
 ۶ همچو گرد این تن خاکی نتواند برخاست
 ۷ سایه سرو^{۱۳} تو بر قالبم ای عیسی^{۱۴} دم
 ۸ آن که جز کعبه مقامش^{۱۶} نبُد، از یاد لب
- دل سودازده^۱ از غصه دونیم^۲ افتاده است
 لیکن این هست که این نسخه^۴ سقیم^۵ افتاده است
 نقطه^۶ دوده^۶ که در حلقه^۶ جیم افتاده است
 چیست؟ طاووس که در باغ نعیم^{۱۱} افتاده است^{۱۱}
 خاک راهی است که در پای نسیم افتاده است
 از سر کوی توزان رو که عظیم^{۱۲} افتاده است
 عکس روح است که بر عظم رمیم^{۱۵} افتاده است
 بر در میکده دیدم که مقیم افتاده است^{۱۷}

حافظ گمشده را با غمت ای جان عزیز
 اتحادی^{۱۸} است که در عهد قدیم افتاده است

- ۱ سودازده: مالخولیایی - دیوانه.
 ۲ دونیم: شکسته و دو نیمه شده.
 ۳ سواد سحر: نسخه ای که بر روی آن خطوط، نقوش و کلماتی است که جادوگران به مردم می دهند تا آن را برای تأثیر خاصی طبق دستور به کار برند.
 ۴ رونوشت.
 ۵ نادرست - ناصحیح / بیمار.
 ۶ مرکب.
 ۷ سیاه و خوشبو مانند مشک.
 ۸ نام یکی از باغهای بهشت / بهشت. این کلمه در قرآن مجید آمده است.
 ۹ چهره - صورت.
 ۱۰ نام یکی از باغهای هشتگانه بهشت / بهشت. این کلمه در قرآن مجید آمده است.
 ۱۱ گویند طاووس از پرندگان بهشتی است که از آنجا به زمین آمده است.
 ۱۲ سنگین.
 ۱۳ کنایه از اندام معشوق.
 ۱۴ عیسی^{۱۴} دم: آن که نفس او همانند دم حضرت مسیح (ع) مردگان را زنده می کند.
 ۱۵ عظیم رمیم: استخوان پوسیده. برگرفته از آیه ۷۸ از سوره یس (۳۶): «وَصَرَبْنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ: قَالَ: مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ؟» (برای ما مثلی [جاهلانه] زد و آفرینش خود را فراموش کرد. گفت: این استخوانهای پوسیده را که زنده می کند؟).
 ۱۶ مقام: اقامتگاه.
 ۱۷ اشاره به شیخ صنعان که یگانه عهد خویش بود و به مقام کشف و شهود رسیده و با چهارصد مرید صاحب کمال پنجاه سال معتکف کعبه بود. وی در راه عاشق دختری ترسا شد و به عشق او به خرابیات مغان رفت، شراب نوشید، قرآن بسوخت، پیش بخت به سجده افتاد، دست از اسلام شست و خوکیانی پیشه کرد. پس از این که تیرگی و ناخالصی باقیمانده در وجود وی بدین ترتیب زدوده شد، به دعای مریدان و توبه، از خطر این مرحله از سیر و سلوک رهایی یافت.
 ۱۸ اتحاد: یگانگی - هم پیمانی.



- | | | | |
|---|--|---|---|
| ۱ | بی مہرا رخت روز مرا نور نمانده است | ۱ | وز عمر مرا جز شب ڈیجور ^۲ نمانده است |
| ۲ | صبر است مرا چارہ ہجران ^۳ تولیکن | ۲ | چون ^۴ صبر توان کرد کہ مقدور ^۵ نمانده است |
| ۳ | ہنگام وداع تو ز بس گریہ کہ کردم | ۳ | دور از رخ تو چشم مرا نور ^۶ نمانده است |
| ۴ | می رفت خیال تو ز چشم من و می گفت | ۴ | ہیہات ^۷ از این گوشہ کہ معمور ^۸ نمانده است |
| ۵ | وصل تو اجل را ز سرم دور ہمی داشت | ۵ | از دولت ^۹ ہجر ^۳ تو کنون دور نمانده است |
| ۶ | نزدیک شد آن دم کہ رقیب ^{۱۰} تو بگوید | ۶ | دور از درت آن خستہ ^{۱۱} رنجور ^{۱۲} نمانده است |
| ۷ | مین بعد ^{۱۳} چہ سود ار قدمی رنجہ کند دوست | ۷ | کز جان رمقی ^{۱۴} در تن رنجور نمانده است |
| ۸ | در ہجر ^۳ تو گر چشم مرا آب نمآند | ۸ | گو خون جگر ریز کہ معذور نمانده است |

۱ حافظ زغم از گریہ نپرداخت بہ خندہ
 ماتم زده را داعیہ^{۱۵} سور^{۱۶} نماندہ است

- | | |
|-------------------|--|
| (۱) خورشید. | (۹) (در اینجا: اثر - نتیجہ). |
| (۲) سیاہ - تاریک. | (۱۰) نگہبان - مراقب / ہمراہ و محرم اسرار - آلہ - ندیم. |
| (۳) جدایی / دوری. | (۱۱) آزرده. |
| (۴) چگونہ. | (۱۲) دردمند. |
| (۵) ممکن. | (۱۳) مین بعد: از این پس. |
| (۶) بینایی. | (۱۴) رمق: باقیماندہ حیات / تاب و توان. |
| (۷) افسوس. | (۱۵) انگیزہ. |
| (۸) آباد. | (۱۶) شادمانی. |



شمشاد خانه پرور^۱ من از که کمتر است
کت^۲ خون ما حلال تر از شیر مادر است
تشخیص کرده ایم و مداوا مقرر است^۳
دولت^۴ در این سرا و گشایش^۵ در این در است
امروز تا چه گوید و بازش چه در سراسر است
بازار خود فروشی از آن راه دیگر است
کز هر کسی که می شنوم نام مقرر است
عیش مکن که خال رخ^۶ هفت کشور^۷ است
تا آب ما که منبعش «اللَّهُ أَكْبَرُ»^۸ است
با پادشه بگویی که روزی مقدر^۹ است

۱ باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است
۲ ای نازنین صنم^۲ توجه مذهب گرفته ای
۳ چون نقش غم زدور ببینی شراب خواه
۴ از آستان پیرمغان^۵ سرچرا کشیم
۵ دی وعده داد و صلح و در سر شراب داشت
۶ در راه ما شکسته دلی می خزند و بس
۷ یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب
۸ شیراز و «آب رکنی»^۸ و این باد خوش نسیم^۱
۹ فرق است از آب خضر^{۱۲} که ظلمات جای اوست
۱۰ ما آب روی فقر و قناعت نمی بریم

می دانستند. تقسیم هفت کشور پس از اسلام بدین صورت بوده است: (۱) چین، (۲) ترکستان، (۳) هند، (۴) توران، (۵) ایران (که در مرکز هفت کشور است)، (۶) روم، (۷) شام.

(۱۲) آب خضر: آب حیات. نام چشمه ای در شمال کره زمین در ناحیه ای تاریک که موسوم به «ظلمات» است. آشامیدن آن زندگی جاودان می بخشد و موجودات مرده به محض تماس با آن زندگی را باز می یابند. خضر (از انبیا یا اولیای الهی) بدان دست یافت و عمر جاودان نصیب وی شد. در آیات ۶۰-۶۵ از سوره کهف (۱۸) و روایات اطلاعاتی درباره این آب هست.

(۱۳) نام دره ای در حوالی شیراز که «آب رکنی» از آن سرچشمه می گیرد.

(۱۴) روزی مقدر است: روزی موجودات در تقدیر خداوند مقرر شده است و کسی نمی تواند آن را کم و زیاد کند. روزی هر کس به او خواهد رسید.

(۱) خانه پرور: پرورش یافته در خانه - ناز پرورد.
(۲) بت / کنایه از معشوق و محبوب زیبارو.
(۳) که تو را.

(۴) معنی مصراع: تشخیص داده ایم و مداوا چنین تعیین شده است.

(۵) پیرمغان: پیرمفروش.
(۶) نیکبختی - سعادت. (۷) حلّ مشکل.

(۸) آب رکنی: آب رکن آباد. چشمه ای که رکن الدین حسن بن بویه دیلمی در سال ۳۳۸ احداث نموده است. منبع آن حدود یک فرسخی شمال شرقی شیراز است. آب آن به صورت نهر از تنگه «الله اکبر» می گذرد و صحرای «مصلّا» را آبیاری می کند.

(۹) خوش نسیم: خوشبو.
(۱۰) خال رخ: کنایه از زیباترین نقطه.

(۱۱) هفت کشور: در قدیم جهان را به هفت کشور تقسیم می کردند و ایران را در وسط و بقیه را در اطراف آن

حافظ روان چو شاخ نبات^{۱۵} است کیلک^{۱۶} تو
کش^{۱۷} میوه دلپذیرتر از شهد^{۱۸} و شکر است

(۱۵) شاخ نبات: شاخه گیاه و درخت / آنچه قنادان از شکر
به صورت درختی که تنه و شاخه های آن نبات است
درست می کنند.
(۱۶) قلم.
(۱۷) که آن را - که او را.
(۱۸) عسل / شیرینی.



- ۱ آئِمْنَةُ لِلَّهِ^۱ که درمیکده بازاست
 ۲ خمها همه درجوش و خروش اند زمستی
 ۳ ازوی همه مستی و غروراست و تکبر
 ۴ رازی که برِخَلق نگفتیم و نگوئیم
 ۵ شرح شکن زلف خَم اندرخم جانان
 ۶ باردل مجنون و خَم ظَمْرَةً لیلی
 ۷ بردوخته ام دیده چوباز از همه عالم
 ۸ در کعبه کوی تو هرآن کس که درآید
- ز ان رو^۲ که مرا بر در او روی نیازاست
 وان می که در آنجاست حقیقت، نه مجاز^۳ است
 وز ما همه بیچارگی و عجز و نیازاست
 با دوست بگوئیم که او محرم رازاست
 کوتاه نتوان کرد که این قصه درازاست
 رخساره محمود و کف پای آیازه^۵ است
 تا دیده من بر رخ زیبای تو بازاست^۶
 از قبله ابروی تو در عین نمازاست

۹ ای مجلسیان سوزدل حافظ مسکین^۷
 از شمع برسید که در سوز و گداز^۸ است

(۵) محمود و ایاز: ابوالنجم ایاز او یماق غلام مقرب و محبوب سلطان محمود غزنوی بود. وی زیبارو، تیزهوش و جنگجویی قابل بوده است. گویند سلطان محمود را با وی نظری خاص بود. داستان علاقه این دو به یکدیگر در ادبیات ایران مثل است.

(۶) برای شکاری کردن باز چشم او را می بستند و گوشت پرنده ای را که می خواستند باز را برای شکار آن تربیت کنند اندک اندک به او می دادند.

(۷) بیچاره.

(۸) سوز و گداز: سوختن و آب شدن.

(۱) آئِمْنَةُ لِلَّهِ: سپاس خدای را.

(۲) زان رو: زیرا.

(۳) می حقیقت و مجاز: عرفا عالم معنا را حقیقی و غیر آن - یعنی عالم ماده - را مجازی و غیر حقیقی می دانند. بنابراین می حقیقی برای آنان شراب عرفانی یعنی فیض رحمانی است و می مجازی شراب انگور. از نظر زبان شناسی نیز معنای حقیقی می در اصطلاح اهل تصوف فیض رحمانی است و شراب انگوری در زبان آنان معنی مجاز می یابد.

(۴) زلف - سر زلف ..



- ۱ اگرچه باده فرح بخش^۱ و باد گللبیز^۲ است
 ۲ صراحی^۳ و حریفی^۴ گرت به چنگ افتد
 ۳ در آستین مرقع^۵ پیاله پنهان کن
 ۴ زرنگ باده بشویم خرقه‌ها در اشک
 ۵ سپهر^۶ بر شده^۷ پرویزی^۸ است خون افشان
 ۶ مجوی عیش خوش از دُور و از گون سپهر

عراق^{۱۸} و پارس گرتی به شعر خوش حافظ

بیا که نوبت بغداد وقت تبریز است^{۱۹}

- (۱) فرحبخش: شادی بخش.
 (۲) گل افشان.
 (۳) مأمور دولت که وظیفه او امر به معروف، نهی از امور ممنوع در شرع، اجرای احکام دین و حفظ نظم شهر بوده است / لقب امیر مبارزالدین محمد بن مظفر که به جهت منع شرابخواری و سختگیری بسیار در اجرای احکام دینی به طعنه بروی نهاده بود.
 (۴) هوشیار.
 (۵) صراحی: تنگ شراب که آن را به شکل حیوانات — از جمله مرغابی و دیگر پرندگان — می‌ساختند و در موقع خالی کردن، شراب از دهان یا چشم پرنده بیرون می‌آمده است.
 (۶) حریف: همپاله.
 (۷) به عقل نوش: عاقلانه بنوش - هوشیارانه بنوش.
 (۸) لباس رسمی صوفیان. آستین مرقع: در قدیم آستینها گشاد و جا دار بوده و به جای جیب امروزه از آن استفاده می‌شده است.
 (۹) پارسایی شدید — پرهیز از شبهات علاوه بر محرمات و مکروهات.
 (۱۰) آسمان.
 (۱۱) بالا رفته - بلند.
 (۱۲) پرویز: الک - غربال.
 (۱۳) ریزه: ریخته شده - دانه‌های خردی که در موقع غربال کردن، از غربال می‌پراکند.
 (۱۴) خسرو اتوشیروان.
 (۱۵) خسرو پرویز یا خسرو دوم از شاهان سلسله ساسانیان.
 (۱۶) شراب شفاف سرخم یا بالای ظرف.
 (۱۷) دُردی: موادی که در ته مایعات رسوب می‌کند - لُرد.
 (۱۸) عراق عجم - اصفهان.
 (۱۹) اشاره به این که امیر مبارزالدین محمد که اصفهان و فارس را گرفته بود، در این زمان به سمت عراق عزیمت و هوس تسخیر تبریز داشت.



- ۱ «حال دل با تو گفتم هوس است»
 ۲ طمع خام^۳ بین که قصه^۴ فاش
 ۳ شب قدری^۵ چنین عزیز شریف
 ۴ وه که دُر دانه ای^۶ چنین نازک^۸
 ۵ ای صبا^{۱۰} امشب مدد فرمای
 ۶ از برای شرف به نوک مژه
 ۷ خبر دل شنفتنم^۲ هوس است
 ۸ از رقیبان^۵ نهفتنم هوس است
 ۹ با تو تا روز خفتنم هوس است
 ۱۰ در شب تار سفتنم^۴ هوس است
 ۱۱ که سحرگه شکفتنم هوس است
 ۱۲ خاک راه تو رُفتنم^{۱۱} هوس است

همچو حافظ به رغم مدعیان^{۱۲}

شعر زندانه^{۱۳} گفتم هوس است

- (۱) این مصراع با اختلاف «غم» به جای «حال» از عماد فقیه کرمانی است.
 (۲) شنفتن: شنیدن.
 (۳) طمع خام: توقع نسنجیده و بی مورد.
 (۴) ماجرا.
 (۵) مراقبان و همراهان معشوق.
 (۶) شب قدر: شب اندازه‌ها و بهره‌ها. شب قدر در ماه رمضان و مبارک‌ترین شب سال است و عبادت و شب‌زنده‌داری در آن نیز به اندازه عبادت هزار ماه ارزشمند است / کنایه از با ارزش بودن شب (وصال).
 (۷) دُر دانه: دانه مروارید.
 (۸) لطیف - ظریف.
 (۹) سفتن: سوراخ کردن.
 (۱۰) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار که از اثر آن گلها می‌شکند.
 (۱۱) رُفتن: جاروب کردن.
 (۱۲) مخالفان - دشمنان.
 (۱۳) شعر زندانه: شعر زیرکانه - شعر با گوشه و کنایه و غیر صریح - شعری که مقصود را برساند و در عین حال برگه‌ای به دست مخالفان ندهد.



- ۱ صحن بستان ذوق بخش و صحبت^۱ یاران خوش است
- ۲ از صبا^۲ هر دم مشام^۳ جان ما خوش می شود
- ۳ ناگشوده گل قبا آهنگ رحلت^۷ ساز کرد
- ۴ مرغ شبخون^{۱۰} را بشارت باد کاندرا راه عشق
- ۵ نیست در بازار عالم خوشدلی و رزان که هست
- ۶ از زبان سوسن آزاده ام^{۱۴} آمد به گوش
- ۷ حافظا ترک جهان گفتن طریق خوشدلی است
تا نینداری که احوال جهانداران خوش است

- (۱) معاشرت - گفت و گو.
- (۲) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
- (۳) بینی - دماغ.
- (۴) بوی خوش.
- (۵) نفسها.
- (۶) هوادا: مشتاق - آرزومند / عاشق / طرفدار - حامی.
- (۷) سفر.
- (۸) آواز.
- (۹) دل افکار: آزرده دل - خسته دل.
- (۱۰) مرغ شبخون: بلبل. (۱۱) بی قیدی - لالابالگیری.
- (۱۲) دوری از غم و اندوه.
- (۱۳) طبقه ای از مردم عادی که در دوران بنی عباس به وجود آمدند. این طبقه مردمی سلحشور و ماجراجو بوده اند و در عین آن که غالباً از راهزنی گذران می کرده اند، همواره از مستمندان و دردمندان و درماندگان و مظلومان حمایت می نموده و از صفات عالی راز نگهداری، امانتداری و وفای به عهد برخوردار بوده اند.
- (۱۴) سوسن آزاد: گل زنبق سفید که برگهای آن شبیه زبان انسان است.
- (۱۵) دیر کهن: کنایه از دنیا.



- ۱ کنون که بر کف گل جام باده صاف است
۲ بخواه دفتر اشعار و راه صحرا گیر
۳ بئر ز خلق وز عنقا قیاس کار بگیره
۴ فقیه مدرسه دی مست بود و فتواداد
۵ به دُرد و صاف^۱ تورا حکم نیست درکش^{۱۱}
۶ حدیث^{۱۲} مدّعیان^{۱۳} و خیال^{۱۴} همکاران^{۱۵}
- به صد هزار زبان بلبش در اوصاف^۱ است
چه وقت مدرسه و بحث کشف^۲ کشف^۳ است
که صیت^۶ گوشه نشینان ز قاف تا قاف^۷ است
که می حرام ولی به زمال اوقاف^۸ است
که هر چه ساقی ما کرد عین الطاف^{۱۱} است
همان حکایت زردوز و بوریا باف^{۱۶} است

۷ خموش حافظ و این نکته های چون زرسرخ^{۱۷}

نگاه دار که قلاب^{۱۸} شهر، صراف^{۱۹} است^{۲۰}

- (۱) ستایش - توصیف.
(۲) کتاب «الکشف» تألیف سراج الدین عمر بن عبدالرحمن فارسی قزوینی (م. ۷۴۵ق) از معاصران دوران جوانی حافظ که شرح «الکشاف عن حقایق التنزیل» زمخشری و از کتب درسی زمان شاعر بوده است.
(۳) کتاب «الکشاف عن حقایق التنزیل» به قلم جاراالله ابوالقاسم محمود بن عمر بن محمد خوارزمی زمخشری (م. ۵۳۸ق) در تفسیر قرآن که از کتابهای درسی زمان حافظ بوده است.
(۴) سیمرغ: پرنده ای که تا کنون هیچ کس آن را ندیده و جایگاه او کوه قاف است که بر جهان احاطه دارد. وی مظهر بی نشانی و لامکانی و عدم امکان دسترسی است.
(۵) قیاس کار گرفتن: سرمشق گرفتن.
(۶) آواز - شهرت.
(۷) از قاف تا قاف: از این کوه قاف تا آن کوه قاف - از این سر دنیا تا آن سر دنیا.
(۸) اشاره به این که امیر مبارزالدین با شرابخواری مبارزه می کرد و با این حال برای مخارج لشکرکشیهای خود به اموال وقفی دست انداخت و آنها را داخل اموال دولتی
- کرد.
(۹) دُرد و صاف: شراب آمیخته به لرد و دُرد و شراب صاف و شفاف.
(۱۰) خوش درکش: شادمانه بنوش.
(۱۱) مهربانها - نیکها.
(۱۲) حکایت / سخن.
(۱۳) بی مایگان صاحب ادعا.
(۱۴) اندیشه بی اساس.
(۱۵) رقیبان - حریفان.
(۱۶) حکایت زردوز و بوریا باف: امیری برای تهیه لباسی زربفت، زری بافان را طلبید. حصیر بافان (بوریا بافان) هم حاضر شدند. امیر متعجبانه پرسید: شما چرا آمده اید؟ گفتند: اگر بافتن مقصود است، ما هم بافنده ایم.
(۱۷) زرسرخ: طلای خالص.
(۱۸) آن که سکه تقلبی و جعلی می زند.
(۱۹) کسی که سکه جعلی را از غیر جعلی تشخیص می دهد.
(۲۰) فریبکار شهر، قاضی و مرجع تشخیص است.



- ۱ در این زمانه رفیقی که خالی از خلل^۱ است
۲ جریده^۵ رو که گذرگاه عافیت^۶ تنگ است
۳ نه من زبی عملی در جهان ملولم^۸ و بس
۴ به چشم عقل در این رهگذار پر آشوب
۵ دلم امید فراوان به وصل روی تو داشت
۶ بگیر طرّه^{۱۲} مه چهره ای و قصّه مخوان^{۱۳}
- ۷ به هیچ دور^{۱۷} نخواهید یافت هشیارش
چنین که حافظ ما مست باده ازل^{۱۸} است

- (۱) خالی از خلل: بی غل و غش - بدون حيله و نیرنگ.
(۲) تنگ شراب.
(۳) دفتر و مجموعه شعر.
(۴) شعر عاشقانه حدود ۷ تا ۱۲ بیت که دو مصراع اول و بقیه ایات آن همقافیه اند.
(۵) مجرد - تنها - بدون تعلق دنیوی - سبکیار.
(۶) سلامت و برکنار ماندن از آسیب در جسم و روح، دنیا و آخرت.
(۷) بدله: غیر قابل جایگزینی و معاوضه.
(۸) ملول: دلتنگ.
- (۹) دلتنگی.
(۱۰) بی محل: بی اعتبار.
(۱۱) آرزو.
(۱۲) سرزلف.
(۱۳) قصه مخوان: سخن بیهوده مگو.
(۱۴) سعد و نحس: مبارکی و شومی.
(۱۵) ناهید. در احکام نجوم، آن را ستاره سعد می دانند.
(۱۶) کیوان. در احکام نجوم آن را ستاره نحس می دانند.
(۱۷) زمان / نوبت گردش شراب.
(۱۸) اشاره به عشق که عنایت ازلی خداوند به انسان است.



- ۱ گل دربر^۱ می در کف و معشوقه به کام^۲ است
۲ گوشمع میارید در این جمع که امشب
۳ در مذهب ما باده حلال است ولیکن
۴ در مجلس ما عطر میامیز^۳ که ما را
۵ گوشم همه بر قول^۴ نی و نغمه چنگ است
۶ از چاشنی^۵ قند مگوهیچ وزشگر
۷ تا گنج غمت در دل ویرانه مقیم^۶ است
۸ از ننگ چه گویی که مرا نام زنگ است
۹ میخواره و سرگشته ورندیدم^۷ و نظرباز^۸
۱۰ با محتسب^۹ غیب مگوید که اونیز

حافظ منشین بی می و معشوقه زمانی
کاتام گل و یاسمن و عید صیام^{۱۰} است

۱۱

- (۱) کنار - پهلو.
(۲) به کام: دلخواه - مطابق میل.
(۳) مپراکن. (۴) بینی / حس بویایی.
(۵) سخن - گفتار / تصنیف.
(۶) مزه - چیزی که بعد از شراب خورده می شود تا کام از تلخی به در آید.
(۷) مزه.
(۸) جایگزین - اقامت کننده.
(۹) محل شراب و خوشگذرانی.
(۱۰) جا - اقامتگاه.
(۱۱) زند: بی قید - لایالی.
(۱۲) آن که به نگریستن به چهره زیبارویان عادت دارد.
(۱۳) محتسب: مأمور دولت که وظیفه اونهی از امور ممنوع در شرع، امر به معروف، اجرای احکام دین و حفظ نظم شهر بوده است / لقب امیر مبارزالدین محمد که به جهت منع شرابخواری و سختگیری در اجرای احکام دین به طعنه به وی داده بودند.
(۱۴) عید صیام: عید فطر (پایان روزه و پرهیز).



دِری دگرزدن اندیشهٔ تبه^۲ دانست
 ز فیض جام می اسرار خانقه دانست
 که سرفرازی عالم در این کله دانست
 که شیخ^۸ مذهب ما عاقلی گنه دانست
 رموز جام جم^{۱۱} از نقش خاک ره دانست
 چرا که شیوهٔ آن تُرک^{۱۲} دل سیه دانست
 چنان گریست که ناهید^{۱۵} دید و مه دانست
 هلال یکشبه و ماه چارده دانست
 چه جای محتسب^{۱۷} و شحنه^{۱۸}، پادشه دانست

به کوی میکده هر سالکی^۱ که ره دانست
 بر آستانهٔ میخانه هر که یافت رهی
 زمانه افسر^۲ رندی^۴ نداد جز به کسی
 و رای^۵ طاعت^۶ دیوانگان ز ما مطلب^۷
 هر آن که راز دو عالم ز خط ساغر^۹ خواند
 دلم ز نرگس^{۱۱} ساقی امان نخواست به جان
 ز جور^{۱۳} کوکب طالع^{۱۴}، سحرگهان چشم
 خوش آن نظر که لب جام و روی ساقی را
 حدیث حافظ و ساغر که می زند^{۱۶} پنهان

فراوان اسطرلاب در محاسبات نجومی، جغرافیایی و هندسی و کشف بسیاری نادانسته‌ها، این وسیله به عنوان کاشف اسرار و رموز آسمانها و زمین و وسیلهٔ آگاهی از همه چیز شناخته می‌شده است. شباهت این کلمه با جام می و انتساب پیدایش شراب به جمشید (از بزرگترین پادشاهان سلسلهٔ پیشدادیان) نسبت جام را به جم کاربرد بیشتری می‌بخشد.

- (۱) کنایه از چشم.
- (۲) زیبارو / ترک - مغول.
- (۳) ظلم - ستم.
- (۴) کوکب طالع: ستارهٔ بخت و اقبال.
- (۵) زهره - ونوس. از سیارات منظومهٔ شمسی که درخشانترین آنها به چشم زمینیان است.
- (۶) می نوشد.
- (۷) مأمور دولت که وظیفهٔ او نهی از امور ممنوع در شرع، امر به معروف، اجرای احکام دین و حفظ نظم شهر بوده است.
- (۸) داروغه - پاسبان و نگهبان شهر و کوچه‌ها / حاکم نظامی که از طرف پادشاه به حکومت شهری برگزیده می‌شده است.

- (۱) سالک: روندهٔ راه حق - روندهٔ راه.
- (۲) تبه - بیهوده.
- (۳) تاج.
- (۴) بی‌قیدی نسبت به دنیا و آخرت.
- (۵) جز.
- (۶) اطاعت - عبادت.
- (۷) اشاره به این که از دیوانگان عبادت و آداب شرعی ساقط است.
- (۸) رهبر فرقهٔ مذهبی (در اینجا مقصود مذهب عشق است).
- (۹) خط ساغر: خطوطی که بر روی جامها یا گرداگرد آن می‌نوشند / هفت خط موازی جام جمشید (جام جم) که در آن شراب می‌ریختند و به هریک از اهل مجلس به قدر ظرفیت او تا خط معینی شراب می‌دادند / خط ساغری - خطوط دایره و سهمی که در داخل و بیرون اسطرلاب (جام جم) نقش شده است.
- (۱۰) جام جم: جام جمشید - جام جهان‌نما - اسطرلاب. وسیله‌ای گرد همانند بشقاب یا جام که از گل پخته یا فلز ساخته می‌شده است. در داخل یا خارج آن خطوط و تصاویر و علائمی بر اساس محاسبات ریاضی نقش است و به آنها خطوط ساغری می‌گویند. به خاطر کاربردهای

بلندمرتبه شاهی که نه رواق سپهر^{۱۹}
 نمونه‌ای زخم طاق بارگه دانست

(۱۹) نه رواق سپهر: نه گنبد آسمان - افلاک نه گانه - مجموعه
 عالم که شامل کهکشانها و زمین و منظومه شمسی
 است.



- ۱ صوفی از پرتومی راز نهانی دانست
 ۲ قدر مجموعه^۳ گل مرغ سحر داند و بس
 ۳ ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی
 ۴ می بیاور که ننازد به گل باغ جهان
 ۵ عرضه کردم دوجهان بردل کار افتاده^۵
 ۶ سنگ و گِل را کند از یمن^۷ نظر لعل و عتیق
 ۷ آن شد^{۱۰} اکنون که ز آبناى عوام^{۱۱} اندیشم
 ۸ لطفش آسایش ما مصلحت وقت ندید
- گوهر^۱ هر کس از آن لعل^۲ توانی دانست
 که نه هر کاو و رقی خواند معانی دانست
 ترسم این نکته به تحقیق ندانی^۴ دانست
 هر که غارتگری باد خزانى دانست
 بجز از عشق تو باقی همه فانی^۶ دانست
 هر که قدر نفس باد یمانى^۸ دانست^۱
 محتسب^{۱۲} نیز در این عیش نهانی دانست^{۱۳}
 ورنه از جانب ما دل نگرانی دانست

حافظ این گوهر منظوم^{۱۴} که از طبع^{۱۵} انگیخت^{۱۶}

اثر تربیت آصف ثانی^{۱۷} دانست

- (۱) سرشت - اصل.
 (۲) کنایه از می.
 (۳) جزوه ای که در آن موضوعهای مختلف گردآوری شده است - جُنگ.
 (۴) نتوانی.
 (۵) کار افتاده: کار آزموده - کار دیده.
 (۶) نابود شونده - زوال پذیر.
 (۷) برکت.
 (۸) باد یمانی: بادی که از سمت یمن می وزد.
 (۹) اشاره است به حدیث مشهوری از رسول اکرم (ص) دربارهٔ اویس قرنی. وی از اهالی یمن بود که به رسول خدا (ص) ایمان آورد و به ایشان عشق می ورزید ولی هیچ گاه موفق به دیدار آن حضرت نشد. حضرت رسول (ص) نیز گاه گاه روسوی یمن می فرمود و می گفت: «إِنِّي لَأَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ جَانِبِ الْيَمَنِ» (من بوی خدای رحمان را از سوی یمن می شنوم). از سوی دیگر، از رسول اکرم (ص) منقول است که: «إِنَّ لِي بِكُمْ
- فی آیام دهرِکُم تفحای؛ آلا فتعزّضوا لها» (در ایام زندگی شما از سوی پروردگارتان نسیمهایی می وزد؛ آگاه باشید و خود را در معرض آنها قرار دهید).
 (۱۰) گذشت - تمام شد.
 (۱۱) ابناى عوام: عموم مردم.
 (۱۲) مأمور دولت که وظیفهٔ او نهی از امور ممنوع در شرع، امر به معروف، اجرای احکام دین و حفظ نظم شهر بوده است.
 (۱۳) در این عیش نهانی دانست: این عیش نهانی را دانست.
 (۱۴) گوهر منظوم: مروارید به رشته کشیده شده - کنایه از شعر.
 (۱۵) قریحه و استعداد شعری.
 (۱۶) بیرون کشید.
 (۱۷) آصف: آصف بن برخیا وزیر حضرت سلیمان که دارای قدرت و تواناییهای معنوی خارق العاده بود. آصف ثانی: کنایه از خواجه جلال الدین تورانشاه یا قوام الدین محمد صاحب عیار از وزیران شاه شجاع.



مایهٔ محتشمی^۳ خدمت درویشان است
فتح^۴ آن در نظر رحمت درویشان است
منظری^۱ از چمن نُزْهت^{۱۰} درویشان است
کیمیایی است^{۱۲} که در صحبت^{۱۳} درویشان است
کبریایی است^{۱۴} که در حشمت^{۱۵} درویشان است
از ازل تا به ابد فرصت^{۱۶} درویشان است
بی تکلف بشنو دولت درویشان است
سبیش بندگی حضرت درویشان است
خواننده باشی که هم از غیرت درویشان است^{۱۸}

۱ روضهٔ خلد برین^۱ خلوت^۲ درویشان است
۲ گنج عزت که طلسمات^۴ عجایب^۵ دارد
۳ قصر فردوس^۶ که رضوانش^۸ به دربانی رفت
۴ آنچه زرمی شود از پرتو آن قلب^{۱۱} سیاه
۵ آنکه پیشش بنهد تاج تکبّر خورشید
۶ از کران تا به کران لشکر ظلم است ولی
۷ دولتی را که نباشد غم از آسیب زوال
۸ خسروان قبلهٔ حاجات دعاینده^{۱۷} ولی
۹ گنج قارون که فرومی رود از قهر هنوز
* جهان اند.

(۱۴) کبریا: بزرگی - بزرگ منشی - عظمت.
(۱۵) شکوه - جلال - عظمت.
(۱۶) مجال - وقت - مهلت برای انجام کار - میدان عمل.
(۱۷) دعا: درخواست.
(۱۸) بسا بر آیات قرآن مجید و در برخی موارد روایات اهل سنت که حافظ بدانها توجه داشته است: قارون از قوم موسی (ع) بود. خداوند دانش کیمیا را به او ارزانی داشته بود. بدین وسیله او صاحب گنجهایی شد که چندین مرد نیرومند باید کلیدهای گنجهای وی را حمل می کردند. چون حضرت موسی (ع) خواست از وی زکات گیرد، وی سر باز زد. سرانجام برای رهایی از پرداخت زکات به زنی روسپی مبلغی پرداخت تا در حضور جمع، پیامبر خدا را متهم به زنا سازد. اما زن پشیمان شد و حقیقت را گفت. به نفرین حضرت موسی (ع) قارون به همراه خانه و گنجهایش در زمین فرو رفت و گویند هنوز در زمین فرو می روند. در آیهٔ ۸۱ از سورهٔ قصص (۲۸) آمده است: «فَحْتَفَنَّا بِهٖ وَبِهٖ اِرْهٖ الْاَرْضَ...» (ما او و خانه اش را در زمین فرو بردیم ...). مقصود از «درویشان» در این بیت حضرت موسی (ع) است.

(۱) روضهٔ خلد برین: بالا ترین مرتبهٔ بهشت جاودانگی.
کلمات «روضه» و «خلد» برگرفته از قرآن مجید است.
(۲) تنهایی - انزوا / (تصوف) کناره گیری از مردم و ریاضت و یاد خدا چنان که مجالی برای غیر خدا نباشد.
(۳) دارا شدن عظمت و جاه و جلال.
(۴) جمع «طلسم». طلسم: شکل و صورتی عجیب که بر سر دفتینه ها، خزانه ها و گنجینه ها قرار می دادند تا بدانها آسیب نرسد و از دستبرد مصون مانند.
(۵) جمع «عجیب».
(۶) گشودن.
(۷) نام یکی از باغهای بهشت. این کلمه در قرآن مجید آمده است - بهشت.
(۸) رضوان: نام فرشتهٔ مهربان و موکل بهشت.
(۹) منظور: چشم انداز.
(۱۰) پاکی - خوشی و خرمی.
(۱۱) سکهٔ نقلی / دل.
(۱۲) کیمیا: ماده ای که به وسیلهٔ آن، فلز به طلا یا نقره تبدیل گردد.
(۱۳) معاشرت - همنشینی / گفت و گو.

- ۹ ای توانگر مفروش این همه نخوت^{۱۹} که تورا
 ۱۰ روی مقصود که شاهان به دعا می طلبند
 ۱۱ حافظ اینجا به ادب باش که سلطانی و ملک^{۲۲} همه از بندگی حضرت^{۲۳} درویشان است

- ۱۲ بنده آصف عهدم^{۲۴} که در این سلطنتش^{۲۵}
 صورت خواجگی^{۲۶} و سیرت^{۲۷} درویشان است

*** نسخه بدل حافظ: حافظ از آب حیات ابدی می خواهی - منبش خاک در خلوت درویشان است.

- دارای قدرت و تواناییهای معنوی خارق العاده بود. آصف
 عهد: کنایه از وزیر وقت، خواجه جلال الدین تورانشاه از
 وزیران شاه شجاع و ممدوح حافظ.
 (۲۵) سلطنت: در اینجا مقصود «وزارت» است.
 (۲۶) سروری - آقای / ثروتمندی / وزارت.
 (۲۷) رفتار.
 (۱۹) تکبر - خودپرستی .
 (۲۰) حمایت - پناه.
 (۲۱) چهره.
 (۲۲) بزرگی - عظمت / کشور - مملکت.
 (۲۳) پیشگاه - حضور.
 (۲۴) آصف: آصف بن برخیا وزیر حضرت سلیمان (ع) که



- ۱ به دام زلف تودل مبتلای خویشتن است
۲ گرت زدست برآید مراد خاطرما
۳ به مشک چین و چِگِل^۳ نیست چین^۴ گل محتاج
۴ به جانت ای بت شیرین من که همچون شمع
۵ چوراز عشق زد دل با تو گفتم ای بلبل
۶ مروبه خانه ارباب بی مروّت دهر^۶
۷ بسوخت حافظ و در شرط عشق جان بازی^۷
هنوز بر سر عهد و وفای خویشتن است

* بوی.

- (۱) اشاره چشم و ابرو.
(۲) به دست باش: به هوش باش / درنگ مکن.
(۳) نام ناحیه ای از ترکستان چین که محل زندگی آهوی
مشک است.
(۴) فنا: نابودی.
(۵) اختیار- عقیده.
(۶) ارباب بی مروّت دهر: صاحبان ناجوانمرد دنیا.
- (۷) عافیت: سلامت و به کنار ماندن از آسیب در جسم و روح، دنیا و آخرت.
(۸) شرط عشق جان بازی: شرط عشق در بازی با جان - بازی با جان که شرط کرده اند هر کس خوب بتواند از عهده آن برآید، عشق نصیب او شود (اشاره به این که عشق نصیب جانبازان است).



- ۱ لعل سیراب^۱ به خون تشنه^۲ لب یار من است
 ۲ شرم از آن چشم سیه بادش و مزگان دراز
 ۳ ساریان رخت به دروازه میر^۳ کای سرکوی
 ۴ بنده طالع^۵ خوبشم که در این قحط وفا
 ۵ طبله^۶ عطر گل و دُر ج^۱ عبیر افشانش^{۱۰}
 ۶ باغبان همچو نسیم ز درباغ مران
 ۷ شربت قند و گلاب از لب یارم فرمود^{۱۵}
 ۸ آن که در طرز غزل نکته به حافظ آموخت
 یار شیرین سخن نادره گفتار^{۱۷} من است

- (۱) لعل سیراب: لعل آبدار - لعل شفاف - لعل خوش آب و رنگ.
 (۲) لعل به خون تشنه: رسم چنین بوده است که لعل را بعد از استخراج از معدن، مدتی در جگر حیوان می گذاشتند تا لعل، خون را از جگر بکشد و شفاف شود.
 (۳) رخت به دروازه بردن: در قدیم به هنگام سفر، اسباب مسافرت را به دروازه شهر می بردند و از آنجا سوار بر چار پایان می شدند و به راه می افتادند.
 (۴) معنی بیت: ساریان! اسباب سفر را به دروازه شهر میر، زیرا شاهراهی که به منزل دلدار من ختم می شود سر آن کوچه است (نه بر دروازه شهر).
 (۵) بخت - اقبال.
 (۶) کولی / زیاروی.
 (۷) سرخوش.
 (۸) صندوقچه ای که عطاران (= عطر فروشان) مواد خوشبو را در آن قرار می دادند.
 (۹) جمبه کوچکی که در آن، جواهر و زینت آلات و انواع عطر می گذاشتند.
 (۱۰) عبیر: ماده ای خوشبو مرکب از مشک، گلاب، زعفران و غیره.
 (۱۱) بهره / بخشش.
 (۱۲) مقدار اندک - کم.
 (۱۳) عطر فروش - کنایه از معشوق به خاطر خوشبویی او.
 (۱۴) گلی اثار.
 (۱۵) تجویز کرد - دستور داد.
 (۱۶) کنایه از چشم زیبا.
 (۱۷) نادره گفتار: آن که گفتارش پسندیده و پر از لطیفه ها و نکته هاست.



- ۱ روزگاری است که سودای^۱ بتان^۲ دین من است
۲ دیدن لعل^۳ تورا دیده^۴ جان بین باید
۳ یار من باش که زیب^۵ فلک وزینت دهر
۴ تا مرا عشق تو تعلیم سخن گفتن داد
۵ دولت فقر خدایا به من ارزانی دار
۶ یارب آن کعبه^۷ مقصود تماشاگه کیست
۷ واعظ^۸ شحنه شناس^۹ این عظمت گو مفروش^{۱۰}
۸ حافظ از حشمت^{۱۱} پرویز^{۱۲} دگر قصه^{۱۳} مخوان
۹ که لبش جرعه کش^{۱۴} خسرو^{۱۵} شیرین^{۱۶} من است

- (۱) سودا: عشق.
(۲) خوبرویان و دلبران زیبارو.
(۳) کنایه از لب زیبا و سرخ رنگ.
(۴) حد - درجه.
(۵) زینت - زیور.
(۶) هفت ستاره^۷ زیبا و درخشان که از زمین به شکل خوشه^۸ انگور دیده می شوند و شعرا قطرات اشک را به دانه های آن تشبیه می کنند.
(۷) مدح - ستایش.
(۸) بخشش - بزرگی.
(۹) شکوه و جلال.
(۱۰) احترام - توانایی.
(۱۱) شحنه: کسی که از جانب سلطان و دستگاه حکومت،
(۱۲) عهده دار امور و سیاست مردم شهر بود و عده ای از نظامیان به فرمان وی بودند - داروغه - حاکم.
(۱۳) شحنه شناس: آن که شحنه وی را می شناسد و دوست اوست.
(۱۴) عظمت فروختن: خودنمایی کردن - تکبر ورزیدن - غرور و نخوت فروختن.
(۱۵) دل مسکین: دل شکسته. احادیثی قدسی با مضمون «من نزد دلشکستگانم» یا «مرا نزد دلشکستگان بجوی» نقل شده است.
(۱۶) خسرو پرویز پادشاه ساسانی.
(۱۷) پس مانده خور - ته گیلان خور.
(۱۸) پادشاه.
(۱۹) خوش رفتار - محبوب.



- ۱ منم که گوشه میخانه خانقاه من است
۲ گرم ترانه چنگ صبح^۲ نیست چه باک
۳ زبادشاه و گدا فارغم بحمدالله^۳
۴ غرض ز مسجد و میخانه ام وصال شماست
۵ از آن زمان که بر این آستان^۴ نهادم روی
۶ مگر به تیغ اجل خیمه برکنم ورنی
- دعای پیرمغان^۱ ورد صبحگاه من است
نوای من به سحر آه عذرخواه من است
گدای خاک در دوست پادشاه من است
جز این خیال ندارم خدا گواه من است
فراز مسند خورشید^۵ تکیه گاه من است
رمیدن^۶ از در دولت^۷ نه رسم و راه من است^۸

گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ
تو در طریق ادب کوش گو گناه من است

- (۱) پیر میفروشن.
(۲) چنگ صبح: چنگی که به همراه نوشیدن شراب بامدادی برای ثروتمندان نواخته می شده است.
(۳) شکر خدا.
(۴) آستانه در.
(۵) مسند خورشید: تکیه گاه خورشید - کنایه از آسمان چهارم که در نجوم قدیم آن را جایگاه یا فلک خورشید می دانستند.
(۶) گریختن.
(۷) دستگاه - هیئت حاکم.
(۸) رسم بوده است که درویشان در خانه دولت‌مندان و اهل ثروت خیمه می زدند تا زمانی که آن دولت‌مند نیازشان را برآورده کند. گاهی هم اتفاق می افتاد که صاحب خانه به جای برآوردن نیاز، گماشتگان خود را با چوب و چماق به سر آنها می فرستاد تا با کارد و شمشیر بندهای خیمه را ببرند و آنها را از در خانه برانند.



- ۱ زگریه مردم^۱ چشمم نشسته در خون است
 ۲ به یاد لعل^۲ تویی چشم مست میگونت^۳
 ۳ ز مشرق سر کوی، آفتاب طلعت^۴ تو
 ۴ حکایت لب شیرین، کلام فرهاد است
 ۵ دلم بجو که قدرت همچو سرود لجوی است
 ۶ ز دُور^۱ باده به جان راحتی رسان ساقی
 ۷ از آن زمان که ز چنگم برفت رود^{۱۲} عزیز
 ۸ چگونه شاد شود اندرون غمگینم
- ببین که در طلبت حال مردمان چون است
 ز جام غم می لعلی که می خورم خون است
 اگر طلوع کند طالعم^۵ همایون^۶ است
 شکنج^۷ ظرّه^۸ لیلی مقام^۹ مجنون است
 سخن بگو که کلامت لطیف و موزون است
 که رنج خاطر من از جور^{۱۱} دُور گردون است
 کنار دامن من همچو رود جیحون^{۱۳} است
 به اختیار، که از اختیار بیرون است

۹ ز بیخودی^{۱۴} طلب یار می کند حافظ
 چو مفلسی که طلبکار گنج قارون است

- (۱) مردمک.
 (۲) کنایه از لب سرخ رنگ. می لعل: می سرخ رنگ.
 (۳) میگون: چون می (مواج، مست، ...).
 (۴) چهره.
 (۵) طالع: بخت و اقبال.
 (۶) مبارک.
 (۷) چین و شکن.
 (۸) زلف - سرزلف.
 (۹) جایگاه.
 (۱۰) گردش.
 (۱۱) ظلم - ستم.
 (۱۲) فرزند.
 (۱۳) رودی در آسیا که اکنون در خاک شوروی است.
 (۱۴) بی اختیاری - آشفتگی.



- ۱ خم زلف تو دام کفرودین است
 ۲ جمالت^۲ معجز حُسن است لیکن
 ۳• ز چشم شوخ^۷ تو جان کی توان برد
 ۴ بدان چشم سیه صد آفرین باد
 ۵ عجب علمی است علم هیئت^۱ عشق
 ۶ نپنداری که بدگو رفت و جان برد
 ۷• مشوحافظ زکاید^{۱۳} زلفش ایمن
 که دل برد و کنون دریند^{۱۴} دین است

- (۱) کارهای مهم.
 (۲) اندک - کم.
 (۳) جمال: زیبایی / چهره.
 (۴) موضوع.
 (۵) غمزه: اشاره با چشم و ابرو.
 (۶) سحر مبین: جادوی روشن و آشکار. این کلمه بارها در قرآن مجید به کار رفته است. کافران چون گிரایی و جذابیت آیات خدا و معجزات پیامبران را ملاحظه می‌کردند، آن را «جادوی آشکار» می‌خواندند: «فَلَقَا جَانْتَهُمْ آيَاتُنَا مُبْهِرَةً قَالُوا: هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (آن گاه که نشانه‌ها و آیات روشن ما به آنها ارائه شد گفتند: این جادویی آشکار است) - سورة نمل (۲۷)، آیه ۱۳.
 (۷) راهزن / گستاخ.
 (۸) سحر آفرین: جادوگر.
 (۹) علمی که از احوال ستارگان و وضع آنها نسبت به یکدیگر و شکل و قوانین ثابت حرکت آنها بحث می‌کند.
 (۱۰) چرخ هفتم: فلک هفتم - آسمان هفتم.
 (۱۱) هفتم زمین: زمین هفتم - پایین‌ترین طبقه زمین.
 (۱۲) کیرامُ الکاتبین: بزرگواران نویسنده - فرشتگانی که مأمور نوشتن اعمال نیک و برخی اعمال بد انسان اند. در آیات ۱۰-۱۲ سورة انفطار (۸۲) آمده است: «وَأَنَّ عَلَيْنَا لَعَافِظِينَ. كِرَامًا كَاتِبِينَ. يَلْمِزُونَ مَا تَعْمَلُونَ» (بی گمان بزرگوارانی نویسنده مراقب شما هستند که هر چه می‌کنید می‌دانند).
 (۱۳) حیل - فریب.
 (۱۴) دریند: در فکر و اندیشه.



- ۱ سرارادت ما وآستان حضرت دوست
 ۲ نظیر دوست ندیدم اگرچه از مه و مهر^۲
 ۳ صبا^۳ ز حال دل تنگ ما چه شرح دهد
 ۴ نه من سبوکش^۶ این دیر^۷ رندسوزم^۸ و بس
 ۵ مگر تو شانه زدی زلف عنبرافشان^{۱۱} را
 ۶ نثار روی تو هر برگ گل که در چمن است
 ۷ رخ تو در دلم آمد^{۱۴} مراد خواهم یافت
 ۸ نه این زمان دل حافظ در آتش هوس است
- که هر چه بر سر ما می رود ارادت^۱ اوست
 نهادم آینه ها را مقابل رخ دوست
 که چون شکنج^۴ و رفتهای^۵ غنچه تو بر دوست
 بسا سرا^۱ که در این کارخانه^{۱۰} خاک سبوست
 که باد غالیه سای^{۱۲} است و خاک عنبربوست
 فدای قد تو هر سرو بون^{۱۳} که بر لب جوست
 چرا که حال نکودر قفای^{۱۵} فال نکوست^{۱۶}
 که داغدار ازل همچو لاله خود روست^{۱۷}

زبان ناطقه^{۱۸} در وصف شوق نالان است
 چه جای کِلک^{۱۹} بریده زبان بیهده گوست

- (۱) اراده - خواست.
 (۲) خورشید.
 (۳) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار که از اثر آن گلها می شکفتند.
 (۴) چین و شکن.
 (۵) ورق: برگ (گل و غنچه).
 (۶) سبوکش: حمل کننده سبو.
 (۷) کنایه از دنیا.
 (۸) رند سوز: آنچه به مراد هوشمندان نیست و باعث می شود به هدر روند و بسوزند.
 (۹) چه بسیار سرها / چه بسیار شخص بزرگ.
 (۱۰) کنایه از دنیا.
 (۱۱) عنبر: ماده ای خوشبو که در عطرسازی به کار می رود.
 (۱۲) غالیه: ماده ای خوشبو مرکب از مشک و عنبر و غیره.
 (۱۳) سرو بن: درخت سرو.
 (۱۴) دردلم آمد: به دلم افتاد. دردلم خطور کرد.
 (۱۵) قفا: پشت سر.
 (۱۶) اشاره به حدیث نبوی «تَقَالُوا بِالْغَيْرِ تَجِدُونَ» (فال نیکو زیند و به دل خود نیک آورید تا برای شما نیکی پیش آید).
 (۱۷) لاله خود رو: شقایق.
 (۱۸) قوه سخن گفتن - نیروی تکلم و بیان.
 (۱۹) قلم - قلم نی.



- ۱ دارم امید عاطفتی^۱ از جناب دوست
۲ چندان گریستیم که هر کس که برگذشت
۳ دانم که بگذرد ز سر جرم من که او
۴ سرها چو گوی در سر کوی تو باختیم
۵ بی گفت و گوی، زلف تو دل را همی کشد
۶ هیچ است آن دهان که نبینیم از او نشان
۷ عمری است تا ز زلف تو بویی شنیده ام
۸ دارم عجب ز نقش خیالت که چون گذشت

۹ حافظ بد است حال پریشان تو ولی
بر بوی^{۱۱} زلف دوست پریشانیت نکوست

- (۱) عاطفت: مهربانی - محبت.
(۲) جنایت: گناه - گناه بزرگ.
(۳) بی درنگ - فوری.
(۴) پری وش: همچون پری. پری: زیباروی جن.
(۵) آگاه.
(۶) آنچه دل را می کشد - دلپذیر - خوشایند.
(۷) جرأت - عدم شرم.
(۸) کمر.
(۹) بینی / قوه بویایی.
(۱۰) بو: اثر - نشان.
(۱۱) بو: آرزو - امید.



- ۱ آن سیه چرده^۱ که شیرینی عالم با اوست
۲ گرچه شیرین دهنان پادشهان اند ولی
۳ خال شیرین که بر آن عارض^۲ گندم گون^۳ است
۴ دلبرم عزم سفر کرد خدا را^۴ یاران
۵ روی خوب است و کمال هنر^۵ و دامن پاک
۶ با که این نکته توان گفت که آن سنگین دل^۶
۷ حافظ از معتقدان است گرامی دارش
زانکه بخشایش^{۱۵} بس روح مکرّم^{۱۶} با اوست

- (۱) سیه چرده: سبزه تیره.
(۲) چون می (شغاف، موج، مست، مستی آفرین).
(۳) شاد - شادمان - خندان.
(۴) انگشتر / کنایه از لب سرخ رنگ و کوچک همچون نگین انگشتری.
(۵) در افسانه های مربوط به حضرت سلیمان (ع) آمده است که سبب فرمانبری جن و انس و وحش و طیر از آن حضرت انگشتری وی بود که نقش اسم اعظم خدا بر خود داشت و این انگشتری به دست هر کس می افتاد وی نیز همان نیروها و امتیازها را می توانست داشته باشد.
(۶) چهره - صورت.
- (۷) گندم: دانه ای که گویند حضرت آدم (ع) به خاطر خوردن آن از بهشت رانده شد.
(۸) خدا را: شما را به خدا.
(۹) داروی زخم.
(۱۰) علم و دانش و فضیلت.
(۱۱) به ناچار.
(۱۲) توجه قلبی - دعای خیر.
(۱۳) سنگین: چون سنگ.
(۱۴) اشاره به این که حضرت عیسی (ع) با نفس خود مردگان را زنده می کرد.
(۱۵) عفو - شفاعت.
(۱۶) محترم - بزرگ - گرامی.



- | | | | |
|-----|--|---|---|
| ۱ | دل سراپرده ^۱ محبت اوست | ۱ | دیده آینه دار ^۲ طلعت ^۳ اوست |
| ۲ | من که سردنیاورم ^۴ به دوگون ^۵ | ۲ | گردنم زیربار منت ^۶ اوست |
| ۳ | تو و طوبی ^۷ و ما وقامت یار | ۳ | فکر هر کس به قدر همت اوست |
| ۴ | گر من آلوده دامنم چه زیان | ۴ | همه عالم گواه عصمت ^۸ اوست |
| ۵ | من که باشم در آن حرم ^۹ ؛ که صبا ^{۱۰} | ۵ | برده دار ^{۱۱} حریم ^{۱۲} حرمت ^{۱۳} اوست |
| ۶ | دورم جنون گذشت و نوبت ماست | ۶ | هر کسی پنج روز نوبت اوست |
| ۷ | ملکت ^{۱۴} عاشقی و گنج طرب | ۷ | هر چه دارم زمین ^{۱۵} دولت ^{۱۶} اوست |
| ۷+۱ | من و دل گرفتار شدیم چه باک | | غرض اندر میان سلامت اوست |

۸ فقر ظاهر مبین که حافظ را
سینه گنجینه محبت اوست

- | | |
|--|--|
| (۱) خیمه باشکوه. | انجام دادند، طوبی و نیک انجامی است). |
| (۲) آینه دار: آن که آینه در پیش روی کسی (به ویژه پادشاه یا عروس) نگه می‌دارد تا خود را در آن ببیند. | (۸) پاکدامنی - بی گناهی. |
| (۳) چهره - صورت. | (۹) اندرون - داخل خانه. |
| (۴) سردر آوردن: سرفرود آوردن. | (۱۰) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار. |
| (۵) دوگون: دو عالم (دنیا و آخرت). | (۱۱) دربان. |
| (۶) احسان - نیکویی. | (۱۲) پیرامون خانه، عمارت، مکان مقدس یا مورد حمایت. |
| (۷) درختی عظیم در بهشت. در آیه ۲۹ از سوره رعد (۱۳) آمده است: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسُنَ قَابُ» (برای آنان که ایمان ورزیدند و نیکبختی را | (۱۳) احترام. |
| | (۱۴) مملکت - کشور. |
| | (۱۵) برکت. |
| | (۱۶) اقبال - نیکبختی / دولت - سلطنت - اقتدار. |



- ۱ صبا^۱ اگر گذری افتدت به کشور دوست
 ۲ به جان او که من از شکر جان برافشانم
 ۳ اگر چنانکه در آن حضرتت^۴ نباشد بار
 ۴ من گدا و تمتای وصل او؟ هیهات^۵
 ۵ «دل صنوبریم^۶ همچو بید لرزان است»
 ۶ اگر چه دوست به چیزی نمی‌خرد ما را
 ۷ چه باشد ارشود از بند غم دلش آزاد
 چو هست حافظ خوشخوان غلام و چاکر^{۱۰} دوست

(۷) ظاهر شخص.
 (۸) صنوبری: به شکل مخروط همچون صنوبر.
 (۹) این مصراع با اختلاف «می‌لرزد» به جای «لرزان است»
 از خواجوی کرمانی است.
 (۱۰) خدمتگزار - بنده.

(۱) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
 (۲) نفعه: وزش.
 (۳) عنبر آگین - دارای بوی عنبر.
 (۴) حضرت: آستان - پیشگاه.
 (۵) برای این.
 (۶) بعید است.



۱ این بیک^۱ خوش خبر که رسید از دیار دوست
 ۲ خوش می‌دهد نشان جمال^۵ و جلال^۶ یار
 ۳ دل دادمش به مزده^۷ و خجلت همی برم
 ۴ شکر خدا که از مدد بخت کارساز
 ۵ سیر سپهر^{۱۰} و دور قمر^{۱۱} را چه اختیار
 ۶ گرباد فتنه هر دو جهان را به هم زند
 ۷ گُحلُ الجواهری^{۱۲} به من آرای نسیم صبح
 ۸ ماییم و آستانهٔ عشق و سر نیاز

دشمن به قصد حافظ اگر دم زند چه باک
 مَتَّ خدای را که نیم شرمسار دوست

* بُود.

(۷) دل دادمش به مزده: دلم را به عنوان مزدگانی به او دادم.

(۸) سکه.

(۹) دل / سکهٔ قلبی.

(۱۰) آسمان - فلک.

(۱۱) ماه.

(۱۲) گُحلُ الجواهر: سرمهٔ جواهر - مخلوطی از کحل یا

کوئیدهٔ سنگ سرمه با پودر بعضی سنگهای قیمتی. این

ماده برای تقویت چشم مفید است.

(۱) قاصد - نامه بر.

(۲) دعا یا آیه‌ای که بر کاغذی نویسند و با خود دارند تا از

آسیب محفوظ مانند.

(۳) نوشته - دستخط.

(۴) چیزی که بوی مشک از آن می‌پراکند (اشاره به مُشکی

که در مرکب می‌ریختند تا خوشبو شود).

(۵) زیبایی / نام شاه شیخ ابواسحاق اینجو ممدوح حافظ.

(۶) عظمت - شکوه.



- ۱ مرحبا^۱ ای پیک مشتاقان^۲ بده پیغام دوست
۲ واله^۴ و شیدا است^۵ دایم همچو بلبل در قفس
۳ زلف او دام است و خالش دانه آن دام و من
۴ سر زمستی برنگیرد تا به صبح روز حشر^۷
۵ می بگفتم شمه ای^۸ از شرح شوق خود ولی
۶ گردد دستم^{۱۰} کشم در دیده همچون توتیا^{۱۱}
۷ میل من سوی وصال^{۱۴} و قصد او سوی فراق^{۱۵}
- تا کنم جان از سر رغبت^۳ فدای نام دوست
طوطی طبعم^۶ ز عشق شکر و بادام دوست
برامید دانه ای افتاده ام در دام دوست
هر که چون من درازل یک جرعه خورد از جام دوست
من نمی خواهم نمودن بیش از این ابرام^۱ دوست
خاک راهی کان مشرف^{۱۲} گردد از اقدام^{۱۳} دوست
ترک کام^{۱۶} خود گرفتم تا برآید کام دوست

حافظ اندر درد او می سوز و با درمان بساز^{۱۷}

زانکه آرامی^{۱۸} ندارد درد بی آرام دوست

- (۱) آفرین.
(۲) پیک مشتاقان: اشاره به باد صبا که عاشقان با آن پیام می فرستند و پیام می ستانند.
(۳) میل و خواست قلبی.
(۴) سرگشته از عشق - شیفته.
(۵) شیدا: آشفته - شیفته / دیوانه / عاشق.
(۶) طبع: قریحه، استعداد و ذوق شاعری.
(۷) قیامت.
(۸) شمه: اندک - کم.
(۹) ملول کردن - دلتنگ کردن.
(۱۰) دست دادن: ممکن شدن.
(۱۱) داروی ضد عفونی کننده چشم که به صورت پودر است.
(۱۲) سرافراز - دارای عزت و شرف.
(۱۳) گامها - قدمها.
(۱۴) دیدار - رسیدن به محبوب و بهره گیری از وی.
(۱۵) جدایی - دوری.
(۱۶) آرزو - قصد - میل.
(۱۷) با درمان بساز: با مسئله دارو و درمان و معالجه بساز (درمان و معالجه ای نداری؛ پس با این مسئله به نحوی کنار بیا).
(۱۸) آرام: تسکین.



- ۱ روی تو کس ندید و هزارت رقیب^۱ هست
۲ هرچند دورم از تو که دور از تو کس مباد
۳ گر آمدم به کوی تو چندان غریب^۲ نیست
۴ عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد
۵ در عشق خانقاه^۳ و خرابات^۴ فرق نیست
۶ آنجا که کار صومعه^۵ را جلوه می دهند
۷ فریاد حافظ این همه آخر به هرزه^۶ نیست
هم قصه ای^۷ غریب^۸ و حدیثی^۹ عجیب هست

- (۱) مراقب - نگهبان - محافظ .
(۲) بلبل .
(۳) عن قریب: (از نزدیک) به زودی .
(۴) عجیب .
(۵) جایگاه و عبادتگاه صوفیان .
(۶) محل شراب، قمار و آمیختن بازیارویان .
(۷) دوست - محبوب / خداوند متعال .
(۸) عبادتگاه راهبان مسیحی و دیگر مردمان .
(۹) قانون - احکام .
(۱۰) عابد پارسا و گوشه نشین مسیحی .
(۱۱) توضیح: عرفا عالم را تجلی خدا می دانند و اشیا و
نمودهای مختلف را مانند پوسته ای که بر روی این
حقیقت واحد کشیده شده است . در بیت قبل می گوید
که از دیدگاه عشق فرقی میان خانقاه و خرابات نیست و
همه پرتو روی اویند . پس از آن اشاره دارد که حال اگر
این حقیقت واحد بخواهد جلوه های گوناگونی داشته
باشد - مثلاً به صورت صومعه جلوه کند - خواه ناخواه به
صورت قوانین دیر و نام صلیب جلوه خواهد کرد . پس این
اختلاف در جلوه است نه در واقعیت .
(۱۲) به هرزه: بیهوده .
(۱۳) قصه: ماجرا / سخن .
(۱۴) حدیث: سخن - خبر .



زبان خموش ولیکن دهان پراز عربی است
 بسوخت دیده^۵* زحیرت^۶ که این چه بوالعجبی^۷ است
 که کام بخشی او را بهانه بی سببی است
 چراغ مصطفوی^۱ با شرار^{۱۱} بولهبی^{۱۱} است
 مرا که مصطبه^{۱۲} ایوان^{۱۴} و بای خُم طنبی^{۱۵} است
 که درنقاب زُجاجی^{۱۶} و بردۀ عنبی^{۲۰} است

۱ اگرچه عرض^۱ هنرپیش یاربی ادبی است
 ۲ پری^۲ نهفته رخ و دیو^۳ در کرشمه^۴ حسن
 ۳ سبب مپرس که چرخ از چه سِفله پرور^۸ شد
 ۴ دراین چمن، گل بی خار کس نچید آری
 ۵ به نیم جونخرم طاق خانقاه و ریاط^{۱۲}
 ۶ جمال دختر رَزْز^{۱۶} نور چشم^{۱۷} ماست مگر^{۱۸}

(۱) نشان دادن.

(۲) زیباروی جن / زیبارو.

(۳) شیطان - جن - ابلیس - موجودی که او را به صورتی میان انسان و حیوان، بلند قامت، تنومند، زشت و هولناک وصف کنند که بر سر دو شاخ همانند گاو دارد و دارای دم است و آزار مردمان کار اوست. آنان را از نسل شیاطین و پلیدان جن می‌دانند / کنایه از انسان خبیث و پلید.

(۴) ناز و غمزه.

(۵) سوختن دیده: سرخ شدن سفیدی چشم و سوزش دیدگان بر اثر باز ماندن و خیره شدن زیاد (به خاطر حیرت، تعجب یا انتظار).

(۶) خیرگی - سرگردانی.

(۷) شعبده بازی - تردستی.

(۸) سِفله: شخص پست و فرومایه.

(۹) چراغ مصطفوی: چراغ وجود حضرت محمد مصطفی (ص). اشاره به آیات ۴۵ - ۴۶ از سوره احزاب (۳۳): «بِأَنَّهَا الشَّمْسُ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُنِيرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا» (ای پیامبر؛ ما تو را گواه، مژده دهنده، هشدار دهنده، فراخوان به سوی خدا به اذن او و چراغی فروزان فرستادیم).

(۱۰) پاره آتش که از آتش یا فتیله چراغ بیرون می‌جهد - جرقه.

(۱۱) بولَهَب: ابولهپ (به معنی «آتشین»). نام او

عبد العزّی، فرزند عبدالمطلب و عموی پیامبر اکرم (ص) بود. به خاطر سرخی گونه و چهره اش به وی ابولهپ می‌گفتند. وی از بدخواهان و دشمنان پیامبر بود و از هیچ کوششی در آزار پیامبر و مسلمانان دریغ نکرد. سوره ای در قرآن مجید درباره او به نام «تَبَّتْ» یا «لَهَب» (۱۱۱) نازل شده است. در ۳ آیه نخست این سوره آمده است: «تَبَّتْ بَدَا أَبَى لَهَبٍ وَتَبَّ، مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَلُونَ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ». (دو دست ابولهپ بریده و او نابود باد. ثروتی که اندوخت و آنچه به دست آورد به کارش نیاید. به زودی به آتشی شعله ور گرفتار آید).

(۱۲) محلی مانند خانقاه که صوفیان و طلاب فقیر در آن زندگی می‌کردند.

(۱۳) سکوی در میخانه که جایگاه گدایان بود یا میگساران بر آن نشسته شراب می‌خوردند.

(۱۴) قصر - کاخ.

(۱۵) تالار - اتاق وسیع و مجلل.

(۱۶) دختر رَزْز: دختر درخت انگور - شراب.

(۱۷) نور چشم: بینایی چشم / عزیز.

(۱۸) گویی / آیا؟ - مگر؟

(۱۹) شیشه ای / زجاجیه (بخشی از چشم).

(۲۰) انگوری / عنیبه (بخشی از چشم).

۷ دواى درد خود اكنون از آن مفرّج^{۲۱} جوى كه درصراحي^{۲۲} چينى وساغر^{۲۳} حلبى^{۲۴} است

۸ بيارمى كه چو حافظ مُدامم استظهار^{۲۵}

به گريه سحرى و نياز^{۲۶} نيم شبى است

* نسخه بدل حافظ : عقل .

(۲۴) شيشه اى كه در شهر حلب مى ساختند.
(۲۵) پشتگرى .
(۲۶) اظهار احتياج و خواهش (به درگاه خداوند).

(۲۱) داروى نشاط بخش - كنايه از شراب .
(۲۲) تنگ شراب .
(۲۳) پياله .



- ۱ خوشتر ز عیش و صحبت^۱ و باغ و بهار چیست
 ۲ هر وقت خوش که دست دهد^۲ مغنم^۳ شمار
 ۳ پیوند عمر بسته به مویی است هوش دار^۴
 ۴ معنی آب زندگی^۵ و روضه^۶ ازم^۷
 ۵ مستور^۸ و مست هر دو چو از یک قبیله اند
 ۶ راز درون پرده چه داند فلک، خموش
 ۷ سهو^۹ و خطای بنده گرش هست اعتبار^{۱۰}
- ساقی کجاست؟ گوسبب انتظار چیست
 کس را وقوف^۱ نیست که انجام^۲ کار چیست
 غمخوار خویش باش غم روزگار چیست
 جز طرف^۳ جویبارومی خوشگوار^۴ چیست
 ما دل به عشوه^۵ که دهیم؟ اختیار^۶ چیست
 ای مدعی^۷، نزاع توبا پرده دار چیست
 معنی لطف و رحمت پروردگار چیست^۸

دیوارهایی از طلا و جواهرات ساخت؛ حتی در جویبارهای این شهر به جای سنگریزه در و مروراید غلطان ریخت. در همه جا فندقکهای مشک و زعفران پراکنده بود. طول شهر دوازده فرسنگ بود و بنای آن سیصد سال به طول انجامید. چون بنا آماده شد، شداد که نهمصد سال از عمرش می‌گذشت با بزرگان دربار خویش روی بدان نهاد ولی در نزدیکی ارم دچار بلای آسمانی شدند و شهر نیز به زمین فرورفت.

(۱۰) کنار - کناره.

(۱۱) گوارا - لذید.

(۱۲) پاکدامن - عقیف - پوشیده - خویشتندار.

(۱۳) انتخاب.

(۱۴) آن که با کسی سر نزاع و جنگ دارد.

(۱۵) فراموشی - لغزش. (۱۶) ارزش - اعتبار.

(۱۷) اشاره به حدیث نبوی: «رُفِعَ عَنْ أَقْنَى الْعَطَا وَالْيَتِيَانِ وَمَا اسْتَكْبَرُوا عَلَيْهِ» (از امت من گناه سه چیز مؤاخذه نمی‌شود: عطا، فراموشی و امری که به اجبار بر آنها تحمیل شده است). این روایت و روایات مشابه بیان دیگری از برخی آیات، از جمله آیه ۲۸۷ از سوره بقره (۲) است: «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا...» (پروردگارا! اگر فراموشی یا خطا از ما سرزد بر ما مگس).

(۱) مصاحبت - همنشینی - گفت و گو.

(۲) دست دهد: پیش آید - فراهم شود.

(۳) غنیمت.

(۴) آگاهی.

(۵) پایان.

(۶) هوش دار: آگاه باش.

(۷) آب زندگی: چشمه‌ای که هر کس از آن بنوشد عمر جاودان می‌یابد و موجودات مرده به محض تماس با آن به زندگی بازمی‌گردند. در سوره کهف (۱۸)، آیات ۶۰-۶۵ و روایات اطلاعاتی درباره این آب هست.

(۸) باغ.

(۹) ارم: نام شهری که قوم عاد در آن ساکن بودند. در آیات ۵-۷ سوره فجر آمده است: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَّ رَبُّكَ بِعَادٍ. إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ. الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ» (آیا ندیدی که پروردگارت چه بر سر [قوم] عاد آورد. بر سر ارم دارای ستونها که همانند آن در میان شهرها ساخته نشده بود). روضه ارم: باغ ارم. افسانه‌ای در کتب روایی اهل سنت نقل شده است که خالی از حقیقت اما مشهور و ناظر به آیات فوق است: شداد سلطانی مقتدر، متکبر و کفر پیشه بود. وی وصف بهشت را شنید و در مقام شبیه‌سازی آن برآمد. او با کمک پادشاهان زیر دست خود شهری افسانه‌ای با هزار قصر و هزار مناره با

زاهد شراب کوثر^{۱۸} و حافظ: پیاله خواست
تا در میانه خواسته کردگار چیست

۸

(۱۸) (به معنی خیر کثیر) نام نهری در بهشت. سوره ای در قرآن مجید به همین نام هست.



- ۱ بنال بلبل اگر با منت سرباری است
۲ در آن زمین که نسیمی وزد زطره^۱ دوست
۳ بیارباده که رنگین کنیم جامه^۲ زرق^۳
۴ خیال زلف تو بختن^۴ نه کار خامان است
۵ لطیفه ای^۵ است نهانی که عشق از آن خیزد
۶ جمال^۶ شخص نه چشم است و روی و عارض^۷ و خط^۸
۷ مجردان طریقت^۹ به نیم جونخرند
۸ برآستان تو مشکل توان رسید؛ آری
۹ سحر کرشمة^{۱۰} چشمت به خواب می دیدم

دلش به ناله میازار و ختم کن حافظ
که رستگاری جاوید در کم آزاری است

- (۱) سرزلف - زلف.
(۲) نافه: کیسه ای در زیر شکم برخی آهوان که مشک در آن جمع می شود.
(۳) ناتاری: منسوب به تاتارستان که اکنون یکی از جمهوریهای شوروی است و مشک آن به مرغوبیت مشهور بوده است.
(۴) دورویی - نفاق - ریا.
(۵) خیال پختن: طمع و توقع (بیجا) داشتن.
(۶) زنجیر (۷) عیاری: جوانمردی. توضیح: عیاران مردمی سلحشور و ماجراجو بوده اند که غالباً از راهزنی گذران می کرده اند و در عین حال از مستمندان، دردمندان، درماندگان و مظلومان حمایت می نموده و از صفات عالی راز نگهداری، امانتداری و وفای به عهد برخوردار بوده اند و چه بسا در این راه زندان و شکنجه و زنجیر و قتل را به خود می خریده اند.
(۸) لطیفه: نکته دقیق.
- (۹) خط زنگاری: خط سبز - موی تازه رسته بر صورت نوجوان که پوست زیر آن کمی به رنگ سبز است.
(۱۰) زیبایی.
(۱۱) چهره.
(۱۲) موی گرد صورت.
(۱۳) مجردان طریقت: برهنگان راه سیر و سلوک - کسانی که قطع علاقه از تعلقات دنیوی کرده و وجود خود را از رذایل اخلاقی پاک و منزّه نموده، ترک مال و منال گفته، برای سیر به سوی خدا آماده شده باشند.
(۱۴) پارچه ابریشمی.
(۱۵) علم و دانش و فضیلت.
(۱۶) برهنه - فاقد.
(۱۷) بالا رفتن.
(۱۸) اشاره به چشم و ابرو.
(۱۹) آفرین.
(۲۰) درجات - مقامات.



- ۱ یارب این شمع دل افروز^۱ زکاشانه^۲ کیست
۲ حالیا^۳ خانه براندازِ دل و دین من است
۳ باده لعل لبش کز لب من دور مباد
۴ دولت^۴ صحبت^۵ آن شمع سعادت پرتو
۵ می دهد هر کسش افسونی^۶ و معلوم نشد
۶ یارب آن شاهوش^۷ ماه رخ مهر فروغ^۸
۷ گفتم آه از دل دیوانه حافظ بی تو
زیر لب خنده زنان گفت که دیوانه کیست

- (۱) دل افروز: روشن کننده دل.
(۲) خانه.
(۳) معشوق - محبوب.
(۴) اکنون.
(۵) راج روح: شراب جان / آسایش جان و روح.
(۶) پیمان ده: پیمان ده - ساقی.
(۷) سعادت - نیکبختی.
(۸) معاشرت - همنشینی.
(۹) خدا را: به خاطر خدا - برای خدا.
(۱۰) اجازه - جواز.
(۱۱) افسون: کاغذی که بر آن دعا یا چیز دیگری نویسند تا تأثیری بر دارنده آن بگذارد - نسخه جادو.
(۱۲) حساس - زود رنج.
(۱۳) داستان - سخن بیهوده.
(۱۴) شاهوش: شاه مانند.
(۱۵) مهر فروغ: آن که روشنایی (چهره) او همچون خورشید است.
(۱۶) دُرِ یکتا: مروارید بی همتا و کمیاب.



- ۱ ماهم این هفته شد^۱ از شهر و به چشم سالی است
۲ مردم^۲ دیده ز لطف رخ او در رخ او
۳ می چکد شیر هنوز از لب همچون شکرش
۴ ای که انگشت نمایی به کرم^۳ در همه شهر
۵ بعد از اینم نبؤد شایبه^۴ در جوهر فرد^۵
۶ مژده دادند که بر ما گذری خواهی کرد
۷ کوه اندوه فراق به چه حیل^۶ت بکشد
حافظ خسته که از ناله تنش چون نالی^۷ است

- (۱) رفت.
(۲) دوری.
(۳) مردمک.
(۴) سیاه.
(۵) شیوه گری: آشنایی به همه فنون عاشقی - حیل گری.
(۶) قتال: قاتل حرفه ای.
(۷) بزرگواری - بخشش.
(۸) اهمال: سهل انگاری - سستی.
- (۹) شک.
(۱۰) جوهر فرد: جزء لا یتجزی - اتم. توضیح: قرنهای میان فلاسفه و متکلمان این بحث بوده است که آیا در تقسیم مواد سرانجام به جایی خواهیم رسید که دیگر قابل تقسیم نباشد؟ این جزء تجزیه ناپذیر را «جوهر فرد» می نامیند.
(۱۱) چاره - تدبیر / قدرت - توانایی.
(۱۲) نال: نسی میان تهی / رگها و ریشه های باریکی که از میان قلم نی بیرون می آید.



در رهگذر کیست که این دام بلا نیست
 حقا که چنین است و در این روی وریا^۲ نیست
 هیچش ز خدا شرم و ز روی تو حیا نیست»^۳
 مسکین^۴ خبرش از سر و در دیده حیا نیست
 شب نیست که صد عربده با باد صبا^۵ نیست
 در بزم حریفان^۶ اثر نور و صفا نیست
 جانا مگر این قاعده در شهر شما نیست
 گفتا غلطی^۷ خواجه^۸ در این عهد وفا نیست
 «دنبال تو بودن گنه از جانب ما نیست»^۹
 در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست
 با هیچ دلاور سپر تیر قضا نیست
 دانند بزرگان که سزاوار سُها^{۱۰} نیست
 جز گوشه ابروی تو محراب دعا نیست

کس نیست که افتاده^۱ آن زلف دوتا نیست
 روی تو مگر آینه لطف الهی است
 «زاهد دهدم توبه ز روی تو زهی روی
 نرگس طلبد شیوه چشم تو زهی چشم
 از بهر خدا زلف مپیرای^۵ که ما را
 بازآی که بی روی تو ای شمع دل افروز^۶
 تیمار^۷ غریبان سبب ذکر جمیل^۸ است
 دی می شد^۹ و گفتم صنما عهد به جای آر
 چون چشم تو دل می برد از گوشه نشینان
 گر پیرمغان^{۱۰} مرشد من شد چه تفاوت
 عاشق چه کند گر نکشد بار ملامت
 گفتن بر^{۱۱} خورشید که من چشمه نورم
 در صومعه^{۱۲} زاهد و در خلوت حافظ^{۱۳}

ای چنگ فرو برده به خون دل حافظ
 فکر مگر از غیرت قرآن و خدا* نیست

۱۱+۱

* دعا.

- | | |
|--|------------------------------------|
| (۱) دی می شد: دیروز می گذشت. | (۱) زبون گردیده - بیچاره - عاجز. |
| (۱۲) اشتباه می کنی - در اشتباهی. | (۲) روی وریا: ریاکاری. |
| (۱۳) آقا. | (۳) این بیت از سلمان ساوجی است. |
| (۱۴) این مصراع از سعدی است. | (۴) بیچاره. |
| (۱۵) پیرمغان: پیر می فروش. | (۵) پیراستن: آرایش کردن. |
| (۱۶) پهلو - نزد. | (۶) باد خنک و خوشبوی سمرگاه بهاری. |
| (۱۷) ستاره ای بسیار ریز در دُب اصغر که با چشم غیر مسلح
به سختی دیده می شود. | (۷) دل افروز: روشن کننده دل. |
| (۱۸) عبادتگاه زاهدان. | (۸) همپالگان - دوستان. |
| (۱۹) حافظ قرآن و حدیث - عالم دین - قاری قرآن. | (۹) خدمت - غمخواری. |
| | (۱۰) ذکر جمیل: ذکر خیر - یاد نیکو. |



- ۱ مردم^۱ دیده^۲ ما جزبه رخت ناظر^۳ نیست
 ۲ اشکمِ احرامِ طوافِ حرمت می‌بندد
 ۳ بسته^۴ دامِ قفسِ بادِ چومرغِ وحشی
 ۴ عاشقِ مفلس^۵ اگر قلب^۶ دلت کرد نثار
 ۵ عاقبت دستِ بدانِ سروبلندش برسد
 ۶ از روانِ بخشی عیسی^۷ نزنم پیش تو دم
 ۷ من که در آتشِ سودای^۸ تو آهی نزنم
 ۸ روز اول که سر زلف تو دیدم گفتم

سر^۹ پیوند تو تنها نه دل حافظ راست

«کیست آن کش^{۱۰} سربیند تو در خاطر نیست»^{۱۱}

- (۱) مردمک.
 (۲) نگاه کننده - نگرنده.
 (۳) یاد کننده - دعا کننده.
 (۴) زخم - مجروح.
 (۵) پاک - دور از نجاسات.
 (۶) پرنده.
 (۷) سدره: بیدرة المنتهی^{۱۲}. نام درختی بر بالای آسمان هفتم که نهایت سیر معنوی بشر تا آنجاست و مؤمنان در سایه آن در کنار بهشت جاودان آرامش دارند و از میوه آن بهره‌مند می‌شوند. «بیدرة المنتهی» در آیات ۱۴ و ۱۶ سورة نجم (۵۳) در مورد معراج رسول اکرم (ص) آمده است. طایر سدره: پرندة بهشتی.
 (۸) تنگدست - تهیدست - بی چیز.
 (۹) سکه معیوب - سکه تقلبی.
 (۱۰) نقد روان: پول رایج.
 (۱۱) کوتاه.
 (۱۲) اشاره به قدرت حضرت عیسی مسیح (ع) بر زنده کردن مردگان و زندگی بخشیدن به اشیای بی جان.
 (۱۳) سودا: عشق - اشتیاق.
 (۱۴) شکبیا.
 (۱۵) زنجیر.
 (۱۶) قصد - هدف - اندیشه.
 (۱۷) که او را.
 (۱۸) این مصراع از سعدی است.



- ۱ زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست
 ۲ در طریقت^۲ هر چه پیش سالک^۳ آید خیر اوست
 ۳ تا چه بازی رخ نماید^۵ بیدقی^۶ خواهیم راند
 ۴ چیست این سقف بلند ساده^{۱۱} بسیار نقش
 ۵ این چه استغناست^{۱۲} یارب وین چه قادر حاکم است
 ۶ صاحب دیوان^{۱۳} ما گویی نمی داند حساب
 ۷ هر که خواهد گویا و هر چه خواهد گوگو
 ۸ هر چه هست از قامت ناساز^{۱۹} بی اندام^{۲۰} ماست
 ۹ بردر میخانه رفتن کاریکرنگان بود
 ۱۰ بنده پیر خراباتم^{۲۳} که لطفش دایم است

۱۱ حافظ ابرصددر^{۲۴} ننشیند ز عالی همتی است
 عاشق ذری کش^{۲۵} اندر بند مال و جاه^{۲۶} نیست

- (۱) ناخوش داشتن.
 (۲) راه و رسم سیر و سلوک به سوی خدا.
 (۳) رونده راه به سوی خدا.
 (۴) صراط مستقیم: راه راست. این کلمه بارها در قرآن مجید به کار رفته است.
 (۵) رخ نماید: پیش بیاید / مهره رخ (از مهره های شطرنج) انجام دهد.
 (۶) بیدق: پیاده بازی شطرنج. (۷) میدان.
 (۸) آزادگان از قید و بند دنیا. (۹) جولانگاه.
 (۱۰) شاه / مهره شاه در بازی شطرنج.
 (۱۱) سقف بلند ساده بسیار نقش: کنایه از افلاک و عالم هستی.
 (۱۲) استغنا: بی نیازی.
 (۱۳) صاحب دیوان: وزیر امور اقتصادی و دارایی.
 (۱۴) فرمان.
 (۱۵) حسیبه لله: محضاً لله - برای رضای خدا. نشان حسیبه لله: کلمه «حسیبه لله» را بر مهری حک می کردند و بر بالای طفره هایی که برای انعام و بخشش صادر می شد در سمت چپ می زدند.
 (۱۶) تکبر.
 (۱۷) بزرگی فروختن.
 (۱۸) پرده دار - دربان.
 (۱۹) نامتناسب - نتراشیده و نخراشیده.
 (۲۰) بی اندام: نامناسب - بی تناسب.
 (۲۱) جامه ای که بزرگان می بخشیدند - خلعت.
 (۲۲) بالا: قد و قامت.
 (۲۳) پیر خرابات: پیر می فروش - صاحب خرابات.
 (۲۴) بالای مجلس.
 (۲۵) ذردی کش: آن که شراب ذردآميز که ارزانتر است می نوشد - فقیر باده نوش.
 (۲۶) مقام - رتبه.



- ۱ راهی است راه عشق که هیچش کناره^۱ نیست
۲ هرگه که دل به عشق دهی خوش دمی بود
۳ فرصت شمر طریقه^۲ رندی^۲ که این نشان^۳
۴ ما را به منع عقل مترسان و می بیار
۵ او را به چشم پاک^۵ توان دید چون هلال
۶ از چشم خود بپرس که ما را که می‌گشدد
۷ نگرفت^۸ در تو گریه^۸ حافظ به هیچ روی
حیران^۹ آن دلم که کم از سنگ^{۱۰} خاره^{۱۰} نیست

- (۱) پایان - پایان راه.
(۲) آزادگی از تمام قید و بندها.
(۳) علامت - نشانه - روش.
(۴) حاکم نظامی که از طرف پادشاه به حکومت شهری برگزیده می‌شد - داروغه.
(۵) چشم پاک: چشمی که کم سونباشد / چشمی که گناه نکرده باشد.
(۶) هلال ماه / بسیار زیبارو.
(۷) بخت - اقبال.
(۸) اثر نکرد - تاثیر نگذاشت.
(۹) شگفت زده.
(۱۰) نام سنگی بسیار سخت - سنگ خارا.



- | | |
|----|--|
| ۱ | روشن از پرتورویت نظری نیست که نیست |
| ۲ | ناظر ^۲ روی تو صاحب نظران اند آری |
| ۳ | اشک من گرز غمت سرخ برآمد چه عجب |
| ۴ | تابه دامن ننشیند ز نسیمت گردی |
| ۵ | تا دم از شام سر زلف تو هر جا نزنند |
| ۶ | من از این طالع ^۴ شوریده ^۵ به رنجم ورنه |
| ۷ | از خیال لب شیرین تو ای چشمه ^۶ نوش ^۶ |
| ۸ | آب چشمم که براومت خاک درتوست |
| ۹ | از وجود این قدرم نام و نشان هست که هست ^۸ |
| ۱۰ | شیر در بادیه ^۹ عشق تو روباه شود |
| ۱۱ | مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز |

غیر از این نکته^{۱۱} که حافظ ز تو ناخشنود است ۱۲

«در سرپای وجودت هنری نیست که نیست»^{۱۲}

- | | |
|--|---|
| (۱) بصر: چشم. | می‌کنند). |
| (۲) بیننده. | (۸) معنی مصراع: از هستی همین قدر نام و نشان و بهره دارم |
| (۳) باد خنک و خوشبوی سحرگاه و بامداد بهار. | که درباره ^۸ من بتوان گفت «هست». |
| (۴) بخت - اقبال. | (۹) صحرا - بیابان. |
| (۵) آشفته - پریشان. | (۱۰) آزادگان از قید و بندهای دنیا و آخرت. |
| (۶) شیرین - گوارا. | (۱۱) مسئله - امر. |
| (۷) عرق گیاهان معطر - عرقیات (که با آن شربت درست | (۱۲) این مصراع از سعدی است. |



- | | |
|-----|---|
| ۱ | حاصل کارگه کون و مکان ^۱ این همه نیست |
| ۲ | از دل و جان شرف صحبت ^۲ جانان غرض است |
| ۳ | مکت سدره ^۳ و طوبی ^۴ ز پی سایه مکش |
| ۳+۱ | از تَهْشُک ^۵ مکن اندیشه و چون گل خوش باش |
| ۴ | دولت ^۷ آن است که بی خون دل افتد به کنار |
| ۵ | پنج روزی که در این مرحله ^۶ مهلت داری |
| ۶ | بر لب بحر فنا منتظریم ای ساقی |
| ۷ | دردمندی من سوخته زار نزار ^{۱۰} |
| ۸ | زاهد ایمن مشو از بازی غیرت زنهار |
| | باده پیش آر که اسباب جهان این همه نیست |
| | همه آن است و گرنه دل و جان این همه نیست |
| | که چو خوش بنگری ای سروروان این همه نیست |
| | زانکه تمکین ^۶ جهان گذران این همه نیست |
| | ورنه با سعی عمل باغ جنان ^۸ این همه نیست |
| | خوش بیاسای زمانی که زمان این همه نیست |
| | فرستی دان که زلب تا به دهان این همه نیست |
| | ظاهراً حاجت تقریر ^{۱۱} و بیان این همه نیست |
| | که ره صومعه ^{۱۲} تا دیرمغان ^{۱۳} این همه نیست |

نام حافظ رقم^{۱۴} نیک پذیرفت ولی
پیش زندان رقم سود و زیان این همه نیست

- (۱) کون و مکان: عالم و موجوداتی که در آن است.
- (۲) همنشینی - همصحبتی - گفت و گو.
- (۳) سدره: درخت سدر - سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى - نام درختی بر بالای آسمان هفتم که نهایت سیر معنوی بشر تا آنجاست و مؤمنان در سایه آن در کنار بهشت جاودان آرامش دارند و از میوه آن بهره مند می شوند. «سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى» در آیات ۱۴ و ۱۶ سوره نجم (۵۳) در مورد معراج رسول اکرم (ص) به کار رفته است.
- (۴) درختی عظیم در بهشت که ریشه و تنه آن در خانه پیامبر (ص) و اهل بیت اوست. هر شاخه ای از آن در خانه مؤمنی سایه گستر است و از میوه و سایه برگ آن بهره می برد. در آیه ۲۹ از سوره رعد (۱۳) آمده است: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسْبُ مَا يَآبِ»
- (۵) دریده شدن پرده.
- (۶) فرمانبری / قدرت بخشی.
- (۷) قدرت - مکت - معادت.
- (۸) (بهشتها) بهشت.
- (۹) کاروانسرا - منزلگاه میان راه.
- (۱۰) لاغر - ناتوان - ضعیف - رنجور.
- (۱۱) روشن کردن - بیان کردن.
- (۱۲) خانقاه - عبادتگاه.
- (۱۳) دیرمغان: میخانه - شرابخانه.
- (۱۴) نوشته / مقدار - مبلغ.



- ۱ جز آستان توام در جهان پناهی نیست
۲ عدوا چو تیغ کشد من سپر بیندازم
۳ چرا ز کوی خرابات^۲ روی برتابم
۴ زمانه گربزند آتشم به خرمن عمر
۵ غلام نرگس^۴ جَمَاش^۵ آن سهی^۶ سرورم
۶ مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن
۷ عنان کشیده^۷ رو ای پادشاه کشور حسن
۸ چنین که از همه سو دام راه می بینم

۹ خزینه^۹ دل حافظ به زلف و خال مده

که کارهای چنین حدّ هر سیاهی^{۱۰} نیست

(۱) دشمن.

(۲) محل شراب و خوشگذرانی.

(۳) برمن به برگ کاهی نیست: برای من به اندازه برگ کاهی ارزش ندارد.

(۴) کنایه از چشم.

(۵) دلفریب - افسونکار / مست.

(۶) سهی سرور: سرور سهی - سروراست روئیده - کنایه از

معشوق زیبا اندام.

(۷) عنان کشیده: دهانه اسب را گسته - آهسته - ملایم.

(۸) دادخواه: شکایت کننده ای که طالب اجرای عدالت است.

(۹) خزانه - گنجینه.

(۱۰) سیاه: غلام سیاه / سیاه رنگ.



- ۱ کنون که می‌دمد از بوستان نسیم بهشت
۲ گدا چرا نزند لاف سلطنت امروز
۳ چمن حکایت اردیبهشت می‌گوید
۴ وفا مجوی زدشمن که پرتوی ندهد
۵ به می‌عمارت جان کن که این جهان خراب
۶ مکن به نامه سیاهی ملامت من است
- ۷
قدم دریغ مدار از جنازه حافظ
که گرچه غرق گناه است می‌رود به بهشت

- (۱) فرحبخش: شادی بخش.
(۲) حورسرسشت: آن که خلق و خو و سرشت و طبیعت او همانند حوریان بهشت است.
(۳) مقصود چادری است که پادشاهان و ثروتمندان در طبیعت بر پا می‌کردند.
(۴) کشتزار - مزرعه.
(۵) دانا - آگاه به دقائق و رموز.
(۶) نهاد - واگذار.
(۷) عبادتگاه - خانقاه.
(۸) روشن کنی.
(۹) معبد یهودیان - عبادتگاه کافران.



- ۱ عیب زندان^۱ مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
۲ من اگر نیکم و گریب تو برو خود را کوش^۲
۳ همه کس طالب یازند چه هشیار و چه مست
۴ سر تسلیم من و خشت در میکده‌ها
۵ ناامیدم مکن از سابقه^۳ لطف ازل
۶ نه من از خلوت تقوا به در افتادم و بس
۷ گر نهادت همه این است زهی نیک نهاد
۸ حافظا روز اجل گریه کف آری جامی
یکسر از کوی خرابات^۴ برو تا به بهشت

(۴) معبد یهودان - عبادتگاه کافران.

(۵) سروخشت: خشت حواله سر او.

(۶) پیشینه / عنایت ازلی.

(۷) نهاد - واگذار.

(۸) محل شراب و عیش و عشرت.

(۱) افراد لاابالی و بی قید.

(۲) اشاره به آیه ۱۶۴ از سوره انعام و سه آیه مشابه دیگر در

قرآن مجید: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (هیچ کس بار گناه

دیگری را بردوش ننخواهد گرفت).

(۳) خود را کوش: برای خود کوشش کن.



- ۱ بلبلی برگ گلی خوش رنگ درمنقار داشت
 ۲ گفتمش درعین وصل این ناله و فریاد چیست
 ۳ یار اگر ننشست با ما نیست جای اعتراض
 ۴ درنمی‌گیرد^۲ نیاز و ناز^۳ ما با حسن دوست
 ۵ خیز تا بر کِلک^۵ آن نقّاش^۶، جان افشان کنیم
 ۶ گرمرید راه عشقی فکربدنامی مکن
 ۷ وقت آن شیرین^{۱۱} قلندر^{۱۲} خوش که در اطوار سیر^{۱۳}
- و ندران برگ و نوا^۱ خوش ناله های زار داشت
 گفت ما را جلوه معشوق در این کار داشت
 پادشاهی کامران بود از گدایان عار داشت
 خرم آن کز نازنینان بختِ برخوردار^۴ داشت
 کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت
 شیخ صنعان خرقه^۲ رهن^۸ خانه خمار^{۱۰} داشت
 ذکر تسبیح ملک^{۱۴} در حلقه زَنار^{۱۵} داشت

۸ چشم حافظ زیربام قصر آن حوری سرشت
 شیوه جَنابِ تجری نَحْتَهَا الْأَنْهَارُ^{۱۶} داشت

- (۱) برگ و نوا: سرو سامان - وضع خوب زندگی .
 (۲) در گرفتن: تأثیر کردن - اثر گذاشتن.
 (۳) منت کشیدن / بهانه گیری برای جلب محبت.
 (۴) بهره مند.
 (۵) قلم.
 (۶) نقشه کش - طراح.
 (۷) لباس رسمی تصوف، درویشی و زهد.
 (۸) گرو.
 (۹) شراب فروش - باده فروش.
 (۱۰) بنا به نقل «عطار»، شیخ صنعان یگانه عهد خویش بود و به مقام کشف و شهود رسیده و با چهارصد مرید صاحب کمال پنجاه سال معتکف کعبه بود. وی در راه عاشق دختری مسیحی و ترسا شد و به عشق او تسبیح افکند و زَنار بست، به میخانه رفت، شراب نوشید، قرآن بسوخت، پیش بت سجده کرد، دست از اسلام شست و خوکبانی پیشه ساخت. وی سرانجام از این راه بازگشت و از خطر این
- مرحله از سیر و سلوک به دعای مریدان و توبه خویش رست.
 (۱۱) تمام - کامل.
 (۱۲) درویش لایبالی شوریده حالی که نسبت به پوشاک، خوراک، آداب و طاعات بی قید است و جز به صفای دل خود به هیچ چیز و هیچ کس نمی اندیشد.
 (۱۳) اطوار سیر: حالات و مراحل گوناگونی که در خلال سیر عارفانه پدید می آید.
 (۱۴) فرشته.
 (۱۵) رشته ای متصل به صلیب که مسیحیان به گردن می آویزند / کمر بندی که زردشتیان به کمر می بندند.
 (۱۶) برگرفته از آیه ۱۰۰ سوره توبه (۹): «... أَعَدَّ لَهُمْ جَنَابِ عَجْرَى نَحْتَهَا الْأَنْهَارُ...» (... خداوند برای آنان باغهایی را آماده ساخته است که از زیر [درختان] آنها جویباران جاری است....)



- ۱ دیدی که یار جز سر جورا و ستم نداشت
۲ یارب مگیرش ارچه دل چون کبوترم
۳ برمن جفا ز بخت من آمد و گرنه یار
۴ با این همه هرآن که نه خواری کشید از او
۵ ساقی بیارباده و با مدعی^۵ بگو
۶ هر راهرو که ره به حریم^۶ درش نبرد
۷ حافظ ببرتوگوی سعادت که مدعی^۵
هیچش هنرنبود و خبرنیز هم نداشت
- بشکست عهد و از غم ما هیچ غم نداشت
افکند و کشت و عزت^۲ صید حرم^۳ نداشت
حاشا^۴ که رسم لطف و طریق کرم نداشت
هرجا که رفت هیچ کسش محترم نداشت
انکار ما مکن که چنین جام، جم^۶ نداشت
مسکین بُرید^۸ وادی^۹ و ره در حرم^{۱۰} نداشت

- (۱) ظلم - ستم.
(۲) احترام - حرمت.
(۳) اشاره به کیوترانی که در اطراف مکانهای مقدس می‌نشینند و مردم به آنها آب و دانه می‌دهند و آنها را نمی‌کشند.
(۴) هرگز - ابداً.
(۵) مخالف - دشمن.
(۶) جمشید، از پادشاهان سلسله پیشدادی که پیدایش شراب و جام جهان‌نما به او منسوب است.
(۷) مکانی که احترام و حمایت و دفاع آن واجب است.
(۸) عبور کرد - گذشت.
(۹) صحرا - بیابان.
(۱۰) مقصود خانه کعبه و اطراف آن است.



- ۱ صبحدم مرغ چمن با گل نوحاسته^۱ گفت
۲ گل بخندید که از راست نرنجیم ولی
۳ گر طمع داری از آن جام مرصع می لعل^۲
۴ تا ابد بوی محبت به شامش نرسد
۵ در گلستان ارم^۳ دوش چو از لطف هوا
۶ گفتم ای مسند جم^۴ جام جهان بینت^۱ کو
۷ سخن عشق نه آن است که آید به زبان
۸ اشک حافظ خرد و صبر به دریا انداخت
چه کند سوز غم عشق نیارست^۱ نهفت

- (۱) تازه شکفته - نوجوان.
(۲) مُرّصع: آنچه در آن جواهر نشانده باشند - جواهر نشان.
می لعل: می لعلگون - می سرخ مانند لعل.
(۳) مروارید.
(۴) سفتن: سوراخ کردن.
(۵) رگفتن: جاروب کردن.
(۶) گلستان ارم: باغ ارم - نام باغی در شیراز.
(۷) زلف سنبل: دنباله دراز، خوشبو و سیاه سنبل هندی.
(۸) مسند جم: تکیه گاه جمشید (از پادشاهان سلسله کیانی)
- فارس - کنایه از جایگاه خالی پادشاه وقت (شاه شیخ ابواسحاق اینجو).
(۹) جام جهان بین: جام جهان نما - کنایه از پادشاه وقت (شاه شیخ ابواسحاق اینجو).
(۱۰) نتوانست.



- ۱ آن تُرک^۱ پری چهره که دوش از بر ما رفت -
۲ تا رفت مرا از نظر آن نور جهان بین^۳
۳ بر شمع نرفت از گذر آتش دل دوش
۴ دور از رخ اودم به دم از چشمه^۴ چشم
۵ از پای فتادیم چو آمد غم هجران
۶ دل گفت وصالش به دعا باز توان یافت
۷ احرام چه بندیم چو آن قبله نه اینجاست
۸ دی گفت طبیب از سر حسرت چو مرا دید
- آیا چه خطا دید که از راه خطا^۲ رفت
کس واقف^۴ ما نیست که از دیده چه ها رفت
آن دود که از سوز جگر بر سر ما رفت
سیلاب سرشک^۵ آمد و طوفان^۶ بلا رفت
درد در بماندیم چو از دست دوا رفت
عمری است که عمرم همه در کار دعا رفت
در سعی^۷ چه کوشیم چو از کعبه صفا رفت
هیئات^۸ که رنج توز قانون شفا^۹ رفت

۹ ای دوست به پرسیدن^{۱۰} حافظ قدمی نه
زان پیش که گویند که از دار فنا رفت

- (۱) کنایه از معشوق زیباروی.
(۲) اشتباه / ختا - نام شهری از ترکستان که به داشتن
زیبارویان معروف است.
(۳) نور جهان بین: نور چشم - فرزندی.
(۴) آگاه.
(۵) اشک.
(۶) طفیان آب - سیل عظیم.
(۷) هفت بار طی کردن فاصله صفا و مروه در حج.
(۸) افسوس.
(۹) از قانون شفا رفت: از اصول معالجه بیرون شد - قواعد و
روشهای معالجه نمی‌توانند آن را بهبود بخشند.
(۱۰) احوالپرسی.



- | | | | |
|---|--|---|---|
| ۱ | گرز دست زلف مشکینت خطایی رفت، رفت | ۱ | ورز هندوی ^۱ شما برما جفایی رفت، رفت |
| ۲ | برق عشق ارخرمن پشمینه پوشی سوخت سوخت | ۲ | جور شاهی کامران ^۲ گبر بر گدایی رفت، رفت |
| ۳ | گردلی از غمزه ^۳ دلدار باری برد برد | ۳ | در میان جان و جانان ماجرای رفت، رفت |
| ۴ | از سخن چینان ملالتها ^۴ پدید آید ولی | ۴ | چون میان همنشینان ناسزایی ^۵ رفت، رفت |
| ۵ | در طریقت ^۵ رنجش خاطر نباشد می بیار | ۵ | هر کدورت را که بینی چون صفایی ^۶ رفت، رفت |
| ۶ | عشقبازی را تحمل باید ای دل پای دار | ۶ | گر ملالی ^۴ بود بود و گر خطایی رفت، رفت |
| ۷ | عیب حافظ گو مکن واعظ که رفت از خانقاه | ۷ | |
| | پای آزادان نبندند اربه جایی رفت، رفت | | |

(۱) هندو: غلام سیاه - نوکر / کنایه از زلف و خال سیاه.

(۲) سعادت مند - خوشبخت.

(۳) اشاره به چشم و ابرو / بی اعتنایی .

(۴) ملالت / ملال: بیزاری / غم - اندوه.

(۵) ناسزا: سخن ناشایست - رفتار ناشایست.

(۶) راه سیر و سلوک.

(۷) آشتی - صلح.



- ۱ ساقی بیار باده که ماه صیام^۱ رفت
۲ وقت عزیز رفت بیا تا قضا کنیم
۳ در تاب^۴ توبه چند توان سوخت همچو عود
۴ مستم کن آنچنان که ندانم زیخودی
۵ بر بوی^۶ آنکه جرعه جامت به ما رسد
۶ دل را که مرده بود حیاتی به جان رسید
۷ زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه
۸ نقد^{۱۱} دلی که بود مرا صرف باده شد

دیگر مگو نصیحت حافظ که ره نیافت

گم گشته ای که باده شیرین به کام رفت^{۱۲}

(۹) دارُالسلام: نام یکی از باغهای بهشت که محل سلامت و ایمنی است. این کلمه دو بار در قرآن مجید آمده است (آیه ۱۲۷ از سوره انعام (۶) و آیه ۲۵ از سوره یونس (۱۰)).
(۱۰) سکه - پول.
(۱۱) قلب سیاه: دل سیاه / سکه قلبی.
(۱۲) به کام رفتن: (احتمالاً) به کام بردن - نوشیدن - بالا رفتن (به معنی نوشیدن، مطابق معنی محاوره ای زمان ما).

(۱) ماه صیام: ماه رمضان - ماه روزه.
(۲) ناموس و نام: شهرت و آبرو.
(۳) تنگ شراب.
(۴) حرارت - گرمی.
(۵) سودای خام: هوا و هوس نپخته و نسنجیده.
(۶) بر بوی: در آرزوی - به امید.
(۷) سکوی در میخانه که گدایان بر آن می نشستند.
(۸) خواهش - درخواست (از خداوند).



- ۱ شربتی از لب لعش نجشیدیم و برفت
۲ گویی از صحبت ما نیک^۲ به تنگ آمده بود
۳ بس که ما فاتحه^۳ و حرزیمانی^۴ خواندیم
۴ عشوہ می داد^۵ که از کوی ازادت^۶ نروم
۵ شد چمان^۱ در چمن حسن و لطافت لیکن
- ۶ همچو حافظ همه شب ناله و زاری کردیم
کای دریغا به وداعش^{۱۱} نرسیدیم و برفت

- (۱) مه پیکر: چون ماه.
(۲) بسیار.
(۳) فاتحة الكتاب - سورة حمد.
(۴) حرزیمانی: دعاهایی که گویند حضرت رسول (ص)
به امیرالمؤمنین (ع) گاه سفر به یمن تلقین و تعلیم فرمود.
(۵) سورة اخلاص: سورة توحید.
(۶) عشوہ دادن: فریب دادن - به دروغ وعده دادن.
(۷) دوستی از روی اعتقاد و ایمان.
(۸) عشوہ خریدن: گول خوردن.
(۹) خرامان - راه رونده با ناز.
(۱۰) نخرامیدیم.
(۱۱) وداع: خداحافظی.



- ۱ ساقی بیا که یار زخ پُرده برگرفت.
 ۲ آن شمع سرگرفته^۳ دگر چهره برفروخت^۴
 ۳ آن عشوه داد^۵ عشق که تقوا زره برفت
 ۴ زنهار از آن عبارت شیرین دلفریب
 ۵ بارغمی که خاطر ما خسته کرده بود
 ۶ هر سروقد که برمه و خورحسن می فروخت
 ۷ زین قَصه هفت گنبد افلاک پر صداست
- کار چراغ خلوتیان^۱ باز درگرفت^۲
 وان پیر سالخورده جوانی ز سر گرفت
 وان لطف کرد دوست که دشمن حذر گرفت^۳
 گوپی که پسته^۴ تو سخن در شکر گرفت
 عیسی^۵ دمی^۶ خدا بفرستاد و برگرفت^۷
 چون تو درآمدی پی کاری دگر گرفت
 کوتاه نظر بین که سخن مختصر گرفت

حافظ تو این دعا ز که آموختی که بخت
 تعویذ کرد^۱ شعرتورا و به زر گرفت

- ۱ چراغ خلوتیان: چراغ اهل خلوت - کنایه از چهره نورانی محبوب.
 ۲ درگرفتن: رونق گرفتن.
 ۳ شمع سرگرفته: شمع که سرسوخته فتیله اش را چیده اند تا بهتر بسوزد و روشنی بیشتری دهد.
 ۴ چهره برفروختن: سرخ شدن چهره.
 ۵ عشوه دادن: گمراه کردن - گول زدن - فریب دادن.
 ۶ حذر گرفتن: خود را از ترس کنار کشیدن.
 ۷ عیسی^۵ دم: آن که نفس او مانند حضرت عیسی (ع) است که مردگان را زنده می کرد.
 ۸ برگرفت: برداشت / اشاره به ترجمه آیه ۵۵ سوره آل عمران (۳): «إِذ قَالَ اللَّهُ: يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ...» (و آن گاه که خداوند گفت: ای عیسی من تو را برمی گیرم و به سوی خود بالا می برم...).
- ۹ تعویذ: دعای نوشته شده برای رسیدن به هدف یا گشایش بخت یا دفع ضرر که (گاه در جعبه کوچک طلایی یا فلزی) با خود نگه می دارند. تعویذ کردن: به صورت تعویذ در آوردن و به باز و بستن یا همراه خود داشتن.



- | | | |
|----|--|---|
| ۱ | حسنت به اتفاق ملاحظت ^۱ جهان گرفت | آری به اتفاق جهان می‌توان گرفت |
| ۲ | افشای راز خلوتیان خواست کرد شمع | شکر خدا که سردش در زبان گرفت |
| ۳ | زین آتش نهفته که در سینه من است | خورشید شعله‌ای است که در آسمان گرفت |
| ۴ | می‌خواست گل که دم زند از رنگ و بوی او | از غیرت صبا ^۲ نفسش در دهان گرفت |
| ۵ | آسوده بر کنار چوپرگار می‌شدم | دوران چون نقطه عاقبتم در میان گرفت |
| ۶ | آن روز عشق ساغر می‌خرمنم بسوخت | کآتش ز عکس ^۳ عارض ^۴ ساقی در آن گرفت |
| ۷ | خواهم شدن به کوی مغان ^۵ آستین فشان ^۶ | زین فتنه‌ها که دامن آخر زمان گرفت |
| ۸ | می‌خور که هر که آخر کار جهان بدید | از غم سبک برآمد و رطل گران ^۷ گرفت |
| ۹ | بر برگ گل به خون شقایق نوشته‌اند | کان کس که پخته شد می چون ارغوان گرفت |
| ۱۰ | فرصت نگر که فتنه چو در عالم اوفتاد | صوفی ^۸ به جام می زد و از غم کران ^۹ گرفت |

حافظ چو آب لطف ز نظم تومی‌چکد

حاسد^{۱۰} چگونه نکته تواند بر آن گرفت^{۱۱}

* حافظ.

- | | |
|---|---|
| (۱) نمکین بودن - زیبایی. | (۶) آستین افشاندن: دوری کردن / رقصیدن. |
| (۲) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار. | (۷) رطل گران: پیاله بزرگ - پیمانۀ بزرگ. |
| (۳) تابش. | (۸) کنار. |
| (۴) چهره. | (۹) حسود. |
| (۵) کوی مغان: محله زردشتیان (که شراب می‌فروختند). | (۱۰) نکته گرفتن: ایراد گرفتن - اعتراض کردن. |



- ۱ شنیده‌ام سخنی خوش که پیرکنعان^۱ گفت
۲ حدیث هول^۲ قیامت که گفت واعظ شهر
۳ نشان یار سفر کرده از که پرسم باز
۴ فغان که آن مه نامهربان دشمن دوست
۵ من و مقام رضا بعد از این و شکر رقیب^۶
۶ گره به باد مزین^۷ گرچه بر مراد وزد
۷ به مهلتی که سپهرت دهد ز راه مرو
۸ غم کهن به می سالخورده دفع کنید
۹ مزین ز چون و چرا دم که بنده مقبل^{۱۲}
۱۰ که گفت حافظ از اندیشه تو آمد باز
من این نگفته‌ام آن کس که گفت بهتان گفت^{۱۳}

(۸) از انبیای بنی اسرائیل که صاحب علم و حکمت و سلطنتی عظیم بوده است. جن و انس و وحش و طیر به فرمان او بودند. زبان حیوانات و پرندگان را می دانست. باد به فرمان او بود و دستگاه سلطنتی وی را جابه جامی کرد و بدین وسیله سلیمان و همراهانش به نقاط مختلف سفر می نمودند.
(۹) پیر سپیدموی - کنایه از دنیا.
(۱۰) مکر - حيله - تزویر.
(۱۱) پیر دهقان: دهقان پیر / کنایه از شراب سالخورده.
(۱۲) صاحب اقبال و نیکبختی - خوشبخت.
(۱۳) بهتان گفتن: نسبت دروغ دادن - افترا زدن.

(۱) پیر کنعان: حضرت یعقوب (ع) که در کنعان می زیست و داستان دوری او از حضرت یوسف (ع) و سوز و گداز او مشهور است.
(۲) ترس - بیم.
(۳) نامه رسان - قاصد.
(۴) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
(۵) به ترک گفتن: ترک گفتن - ترک کردن.
(۶) شکر رقیب: تشکر از مراقبی که عاشق را از وصال یا مشاهده جمال ممشوق بازمی دارد.
(۷) گره به باد زدن: کنایه از اعتماد کردن بر کاربی بقاء، عمر و چیزهای مست.



- ۱ چه لطف بود که ناگاه رشحهٔ قلمت^۱
۲ به نوک خامه^۲ رقم کرده‌ای^۳ سلام مرا
۳ نگویم از من بیدل به سهوه کردی باد
۴ مرا ذلیل مگردان به شکر این توفیق
۵ بیا که با سرزلفت قرار خواهم کرد^۴
۶ ز حال ما دلت آگه شود ولی وقتی
۷ صبا^۵ ز زلف تو با هر گلی حدیثی راند
۸ تورا ز حال دل‌خستگان چه غم که مدام
۹ دلم مقیم در توست حرمتش می‌دار
۱۰ همیشه وقت توای عیسی صبا^۶ خوش باد
که جان حافظ دلخسته زنده شد به دمت

(۱۲) حرم: اندرونی.
(۱۳) شراب خضر: نوشیدنی خضر- آب حیات - آبی که نوشیدن آن زندگی جاوید می‌بخشد و موجودات مرده به محض تماس با آن زندگی دوباره می‌یابند. خضر که از اولیای خداست با ذوالقرنین در سفری به جست‌وجوی آب حیات همراه بود. ذوالقرنین با تمام کوشش نتوانست به آن دست یابد اما خضر به طور اتفاق بدان رسید و از آن نوشید.
(۱۴) جام جم: جامی که گویند جمشید (از پادشاهان پیشدادی) داشت و به افراد از آن شراب می‌نوشاند / جام جهان‌نما.

(۱) رشحهٔ قلم: تراوش مرکب قلم بر کاغذ از خط و نوشته.
(۲) قلم - قلم نی.
(۳) رقم: نوشته - خط / نوعی نقاشی. رقم کردن: نوشتن.
(۴) نگارخانه - جای پر نقش و نگار - کارگاه نقاشی.
(۵) خطا - اشتباه.
(۶) سعادت - نیکبختی.
(۷) جاوید - پوسته - همیشگی.
(۸) قرار کردن: قرار گذاشتن - پیمان بستن.
(۹) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
(۱۰) نگهبان - مراقب.
(۱۱) سخن چین - خبرچین.



- ۱ یارب سببی ساز که یارم به سلامت
۲ خاک ره آن یار سفر کرده بیارید
۳ فریاد که از شش جهتم راه بیستند
۴ امروز که در دست توام مرحمتی کن
۵ ای آن که به تقریر^۵ و بیان دم زنی از عشق
۶ درویش مکن ناله ز شمشیر احب^۶
۷ در خرقة^۷ زن آتش که خم ابروی ساقی
۸ حاشا^۸ که من از جور و جفای تو بنالم
- باز آید و بزهاندم از بند ملامت^۱
تا چشم جهان بین کنمش جای اقامت
آن خال و خط^۲ و زلف و رخ و عارض^۳ و قامت
فردا که شدم خاک چه سود اشک ندامت^۴
ما با تو نداریم سخن؛ خیر و سلامت^۵
کاین طایفه از کشته ستانند غرامت^۶
برمی شکنند^۷ گوشه^۷ محراب امامت^۷
بیداد لطیفان^۸ همه لطف است و کرامت^۸

کوته نکند بحث سر زلف تو حافظ
پیوسته شد این سلسله^{۱۵} تا روز قیامت

- (۱) سرزنش.
(۲) موی گرد صورت.
(۳) چهره - صورت.
(۴) پشیمانی.
(۵) گفتار - سخن - بیان.
(۶) خیر و سلامت: تو را به خیر و ما را به سلامت.
(۷) دوستان.
(۸) خونبها - دبه - تاوان. توهیح: گویند فرقه ای از درویشان بوده اند که اگر میان دو درویش اهل فرقه نزاعی درمی گرفت که به قتل یکی منجر می شد، مقتول را مقصر
- (۹) لباس تصوف، درویشی و زهد.
(۱۰) از رونق می اندازد - مغلوب می کند.
(۱۱) پیشنهادی - امامت جماعت.
(۱۲) نه چنین است - هرگز - مبادا.
(۱۳) افراد دارای لطف و محبت.
(۱۴) بزرگواری - جوانمردی.
(۱۵) بحث دنباله دار - زلف زنجیر مانند.



- ۱ ای هدهد^۱ صبا^۲ به سبا^۳ می فرستمت^۴
 ۲ حیفاست طابیری^۵ چوتودر خاکدان^۶ غم
 ۳ درراه عشق مرحله^۷ قرب وبعده^۸ نیست
 ۴ هر صبح وشام قافله ای ازدعای خیر
 ۵ تا لشکر غمت نکنند ملک دل خراب
 ۶ ساقی بیا که هاتف^{۱۲} غییم به مزده گفت
 ۷ ای غایب از نظر که شدی همنشین دل
 ۸ در روی خود تفرج^{۱۴} صنع^{۱۵} خدا بکن
 ۹ تا مطربان ز شوق منت آگهی دهند
- بنیگر که از کجا به کجا می فرستمت
 زینجا به آسمان وفا می فرستمت
 می بینمت عیان ودعا می فرستمت
 در صحبت^۱ شمال^{۱۰} و صبا^۲ می فرستمت
 جان عزیز خود به نوا می فرستمت^{۱۱}
 با درد صبر کن که دوا می فرستمت
 می گویمت دعا و ثنا^{۱۳} می فرستمت
 کآینه^{۱۴} خدای نما^{۱۵} می فرستمت
 قول و غزل^{۱۷} به^{۱۸} ساز و نوا^{۱۹} می فرستمت

(۱۱) به نوا فرستادن: به گروگان فرستادن. توضیح: در گذشته رسم بر این بوده است که برای این که پادشاه از اطاعت و فرمانبرداری دشمن یا مثلاً حکام ایالات اطمینان داشته باشد، دشمن یا حاکم، کس یا کسانی را که پیش او بسیار عزیز بودند نزد پادشاه گروگان (نوا) می گذاشت تا شاه مطمئن باشد وی یکباره به او حمله نمی کند. خود او نیز مطمئن بود که شاه به تصرف و ویرانی آن سرزمین نخواهد پرداخت و لشکر وی خرابی به بار نخواهد آورد.

(۱۲) آواز دهنده ای که خود او دیده نشود.

(۱۳) ستایش - مدح.

(۱۴) سیر - گردش - تماشا.

(۱۵) آفرینش.

(۱۶) آینه^{۱۴} خدای نما: در عرفان به معنی دل است.

(۱۷) قول و غزل: سخن و شعر عاشقانه / (موسیقی) دو قسمت از چهار قسمتی که در خوانندگی باید مراعات می شد (قول، غزل، ترانه، فرود).

(۱۸) با.

(۱۹) ساز و نوا: ساز و آواز.

(۱) شانه به سر - پویک - مرغ سلیمان - پرنده ای که برای حضرت سلیمان (ع) خبر از سرزمین سبا و ملکه بلقیس آورد و پیام حضرت را به سبا برد. این ماجرا در آیات ۲۰ - ۴۴ سوره نمل آمده است.

(۲) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.

(۳) نام کشور و قومی در جنوب غربی شبه جزیره عربستان در هزاره اول قبل از میلاد. در آیات ۲۳ - ۲۴ سوره نمل (۲۷) و ۱۵ - ۱۶ سوره سبأ (۳۴) ذکری از این سرزمین رفته است.

(۴) اشاره به آیه ۲۸ سوره نمل (۲۷): «ادّٰقِبْ یٰکُنٰنِیْ هٰذَا فَاَلْقِهْ اِلَیْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَا ذٰی تَرْجِعُوْنَ» [حضرت سلیمان (ع) فرمود: ای بنک نامه مرا به سوی آنان بر، پس از آنان دور شو، بنگر چه پاسخ می دهند].

(۵) طابیر: پرنده.

(۶) زباله دان.

(۷) بخشی از راه - گذرگاه.

(۸) قرب و بُعد: نزدیکی و دوری.

(۹) در صحبت: به همراهی.

(۱۰) بادی که از جانب شمال می وزد.

حافظ سرود^{۲۰} مجلس ما ذکر خیرتوست
تعجیل^{۲۱} کن که اسب وقبا می فرستمت^{۲۲}

۱۰

(۲۰) آواز نشاط انگیز و مهیج.

(۲۱) عجله - شتاب.

(۲۲) اسب وقبا فرستادن: در قدیم وقتی از کسی دعوت

می کردند، برای احترام یا برای این که نداشتن وسیله را
بهانه نیاورد، اسب و جامه برایش می فرستادند.



جانم بسوختی و به جان دوستدارم
 باورمکن که دست زدامن بدارم
 دست دعا برآرم و درگردن آرم
 صدگونه جادویی بکنم تا بیارم^۱
 بیمار بازپرس که در انتظارم
 بر بروی^۲ تخم مهر که در دل بکارم

۱ ای غایب از نظر به خدا می سپارم
 ۲ تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک
 ۳ محراب ابرویم بنما تا سحرگهی
 ۴ گر بایدم شدن سوی هاروت و ماروت
 ۵ خواهم که پیش میرم^۲ ای بی وفا طبیب
 ۶ صد جوی آب بسته ام از دیده برکنار

آورده بود. پس از این، جادو در میان بنی اسرائیل رواج یافت. خداوند دو فرشته را به صورت دو انسان به میان مردم فرستاد تا اصول جادو و روش دفع آن را به مردم بیاموزند تا مردم بتوانند از آسیب آن درامان مانند. اما برخی مردم از آموخته های آنان سوء استفاده کردند. اما در روایات اهل سنت افسانه های بسیاری درباره این دو فرشته وارد شده است که مستلزم تهمت های فراوان به پیامبران و فرشتگان است. خلاصه و وجه مشترک آنها چنین است که: «بعضی فرشتگان به بی گناهی خود غرّه بودند و گناهکاری انسان را مسخره می کردند. خداوند به دو نفر از پارساترین آنان شهوت داد تا به زمین بروند و نیکوکاری کنند. اما آنها پس از چندی عاشق زنی شوهردار شدند، شراب نوشیدند، بت پرستیدند، گوشت خوک خوردند، زنا کردند و آدم کشتند. خداوند آنها را میان عذاب دنیا و عذاب آخرت مخیر ساخت. آنها عذاب دنیا را برگزیدند. از آن پس یکی از آنها در چاه بابل آویخته است و دیگری همواره تشنه است و زبان وی تا آب فاصله ای ندارد. گویند هر که خواهد جادوگری آموزد به سر آن چاه می رود و از اینان می پرسد و پاسخ می گیرد.» این افسانه ها منبع بسیاری الهامها در ادبیات فارسی است.

(۲) پیش میرم: پیش چشم تو بمیرم / پیشمرگ تو شوم.

(۳) بروی: به امید. به آرزوی.

(۱) داستان هاروت و ماروت: در آیه ۱۰۲ از سوره بقره (۲)

آمده است: «وَاتَّبِعُوا مَا نَزَّلْنَا عَلَيْكُم مِّنَ الْكِتَابِ وَلَا تَلْمِزُوا لِمَن يَدْعُوهُ إِلَىٰ عِزَّتِ اللَّهِ لَمَّا هُوَ دَافِعٌ عَنْ فِئَتِهِ لَمَّا هُوَ دَافِعٌ. وَأَتُوا اللَّهَ رِجَالًا يُحِبُّونَ» (بهود) [از آنچه شیطانها به ملک سلیمان و قدرت او نسبت دادند] که گفتند او با سحر و جادو توانست این قدرت عظیم را به دست آورد و جن را تسخیر کند و بر انسانها و حیوانات فرمان براند] پیروی کردند [یعنی به جادو دست یازیدند]؛ در حالی که سلیمان [به خاطر سحر و جادو] کافر نشد [زیرا سحر کفر است]، اما شیطانها کافر شدند زیرا به مردم جادو را می آموختند. و همچنین [بهود] پیروی کردند از آنچه بر دو فرشته — هاروت و ماروت — در بابل نازل شده بود [آنها به مردم راه دفع جادو را به وسیله آموزش روشهای جادو و دفع آن می آموختند] و به هیچ کس آن را نمی آموختند مگر این که به او می گفتند ما برای تو مایه آزمایشم؛ تو [به خاطر استفاده از آن برای موارد غیر مشروع] کافر شو. اما [برخی] مردم از آنها راههای جدایی افکندن میان زن و شوهر را می آموختند... خلاصه داستان هاروت و ماروت براساس روایات شیعه چنین است که: «پس از درگذشت حضرت سلیمان (ع) شیطانها نوشته هایی جادویی به مردم ارائه دادند که حضرت سلیمان (ع) قدرت خود را از این راه به دست

حافظ شراب و شاهد^۴ و زندی^۵ نه وضع توست^۶
فی الجملة^۷ می کنی و فرومی گذارمت^۸

۷

(۴) خوبروی (مرد یا پسر یا زن).

(۵) بی قیدی - لا ابالیگری.

(۶) نه وضع توست: شایسته تونیست.

(۷) فی الجملة: باری / همگی - تمامی - جملگی.

(۸) فرو گذارمتن: آزاد گذاشتن - گذشت کردن.



- ۱ زان یاردلنوازم^۱ شکری است با شکایت
 ۲ بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم
 ۳ زندان^۳ تشنه لب را جامی نمی دهد کس
 ۴ هر چند بردی آبم^۴ روی از درت نتابم
 ۵ در زلف چون کمندش ای دل مپیچ کانجا
 ۶ چشمت به غمزه^۵ ما را خون خورد و می پسندی
 ۷ در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود
 ۸ از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود
 ۹ این راه را نهایت صورت کجا توان بست^۶
 ۱۰ ای آفتاب خوبان می جوشد اندرونم
- گر نکته دان عشقی خوش بشنو این حکایت
 یارب مباد کس را مخدوم^۲ بی عنایت
 گویی ولی شناسان^۴ رفتند از این ولایت^۵
 جور از حبیب^۶ خوشتر کز مدعی^۸ حمایت
 سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت
 جاناروا نباشد خونریز را حمایت
 از گوشه ای برون آی ای کوکب هدایت
 زنهار از این بیابان وین راه بی نهایت
 کش^{۱۱} صد هزار منزل^{۱۲} بیش است در بدایت^{۱۳}
 یک ساعت بگنجان در سایه عنایت

عشقت رسد به فریاد^{۱۴} و ره خود بسان حافظ

قرآن زبیر بخوانی در چارده روایت^{۱۶}

۱۶ چارده روایت: چهارده روایت از هفت قاری معروف قرآن مجید: ۱ و ۲) هشام بن عمار و عبدالله بن احمد (ابن ذکوان) از عبدالله بن عامر دمشقی؛ ۳ و ۴) احمد بن محمد (البزری) و ابو عمرو محمد بن عبدالرحمن (قنبل) از عبدالله بن کثیر مکی؛ ۵ و ۶) حفص بن سلیمان و شعبه بن عیاش از عاصم بن ابی النجود؛ ۷ و ۸) حفص بن عمر الدوری و صالح بن زیاد (ابوشیب سوسی) از زبیر بن علاه (ابو عمرو بصری)؛ ۹ و ۱۰) خالد بن خالد کوفی (ابوعیسی شیبانی) و خلف بن هشام از حمزه بن حبیب کوفی؛ ۱۱ و ۱۲) عثمان بن سعید مصری (ورش) و عیسی بن مینا (قالون) از نافع بن عبدالرحمن مدنی؛ ۱۳ و ۱۴) لیث بن خالد و حفص بن عمر الدوری از علی بن حمزه (کاشی). اکثر قریب به اتفاق قرآنها موجود، روایت حفص از عاصم (شماره ۵) است.

۱) دلنواز: مهربان - تسلی دهنده - مایه نوازش دل.
 ۲) آن که به او خدمت می کند - سرور.
 ۳) اولیای خدا که مقید به هیچ چیز جز او نیستند و راهنمایی و ارشاد سالکان راه حق را به عهده دارند.
 ۴) ولی: آن که به مرحله اعلای سیر و سلوک رسیده است و می تواند در آفرینش و نفوس مردمان به اذن خدا تصرف کند. (۵) سرزمین - شهر - کشور. (۶) آبرویم.
 ۷) محبوب - دوست. (۸) دشمن.
 ۹) اشاره به چشم و ابرو.
 ۱۰) صورت بستن: تصور کردن - به خاطر آوردن.
 ۱۱) که آن را.
 ۱۲) مسافتی که مسافران در نیم روز می پیمایند.
 ۱۳) آغاز.
 ۱۴) عشقت رسد به فریاد: مگر عشق به فریاد تو برسد.
 ۱۵) و اگر - حتی اگر - اگر چه.



- ۱ مدام مست می‌دارد نسیم^۱ جعد^۲ گیسویت
۲ پس از چندین شکیبایی شبی بارب^۳ توان دیدن
۳ سواد لوح بپنش^۴ را عزیز از بهر آن دارم
۴ تو گر خواهی که جاویدان جهان یکسر بیارایی
۵ وگر رسم فنا خواهی که از عالم براندازی
۶ من و باد صبا^۶ مسکین دوسرگردان^۱ بی حاصل
- ۷ زهی همت که حافظ راست کز دنیی و از عقبی^{۱۱}
نیامد هیچ در چشمش بجز خاک سرکویت

- (۱) بوی خوش.
(۲) پیچش (مو).
(۳) الهی - پروردگارا (برای بیان حالت درخواست و تمنا و امید).
(۴) سواد لوح بپنش: سیاهی صفحه بینایی - کنایه از مردمک چشم.
(۵) نسخه: رونوشت - نمونه.
(۶) هندو: سیاه.
(۷) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
(۸) نقاب.
(۹) مسکین دوسرگردان: دوسرگردان بیچاره.
(۱۰) جادو (که گاه باعث سرگردانی شخص می‌شود).
(۱۱) دنیی و عقبی: چیزهای دنیوی و آخروی.



- ۱ دل من در هوای روی فرخ^۱ بود آشفته همچون موی فرخ
۲ بجز هندوی^۲ زلفش هیچ کس نیست که برخور^۳ باشد اواز روی فرخ
۳ سیاهی نیکبخت است آن که دایم بود همراه و همزانوی فرخ
۴ شود چون بید لرزان سروستان اگر بیند قد دلجوی^۴ فرخ
۵ بده ساقی شراب ارغوانی به یاد نرگس^۵ جادوی فرخ
۶ دوتا شد قامت هم چون کمانی زغم پیوسته چون ابروی فرخ
۷ نسیم^۶ مشک تاتاری خجل کرد شمیم^۷ زلف عنبربوی^۸ فرخ
۸ اگر میل دل هر کس به جایی است بود میل دل من سوی فرخ

۹ غلام خاطر آنم که باشد
چو حافظ چاکر و هندوی^۹ فرخ

(۱) فرخ: امیر فرخ یا فرخ آقا از سرداران نامی شاه شجاع.

بعضی فرخ را حاکم ری می‌دانند.

(۲) هندو: سیاه.

(۳) برخوردار - بهره‌مند - بهره‌ور.

(۴) دلجو: پسندیده - مرغوب - مطلوب.

(۵) کنایه از چشم زیبا.

(۶ و ۷) بوی خوش.

(۸) عنبر: ماده‌ای چرب، خوشبو، کدر و خاکستری رنگ که

از روده یا معده ماهی عنبر گرفته می‌شود و در عطرسازی

به کار می‌رود.

(۹) هندو: غلام - نوکر.



- ۱ دی پیرمی فروش که ذکرش به خیر باد
گفتا شراب نوش و غم دل ببرزیاد
- ۲ گفتم به باد می دهم باده ننگ و نام
گفتا قبول کن سخن و هرچه باد باد
- ۳ سود و زیان و مایه چو خواهد شدن زدست
گوبه این معامله غمگین مباش و شاد
- ۴ بادت به دست باشد اگر دل نهی به هیچ
در معرضی^۱ که تخت سلیمان رود به باد^۲
- ۵ حافظ گرت زبند حکیمان^۳ ملالت^۴ است
کوته کنیم قصه^۵؛ که عمرت دراز باد

(۳) دانشمندان.

(۴) دلنگی - اندوه.

(۵) سخن.

(۱) معرض: محل نمایش و عرضه - کنایه از جهان.

(۲) اشاره به این که دستگاه سلطنت حضرت سلیمان (ع)

به وسیله باد جابجا می شد.



- ۱ شراب و عیش نهان چیست کاربی بنیاد
۲ گره زدل بگشا و ز سپهر یاد مکن
۳ ز انقلاب^۳ زمانه عجب مدار که چرخ
۴ قدح به شرط ادب گیرزانکه ترکیبش
۵ که آگه است که کاووس^۸ و کئی^۱ کجا رفتند
۶ ز حسرت لب شیرین هنوز می بینم
۷ مگر که لاله بدانست بیوفایی دهر
۸ بیا بیا که زمانی زمی خراب^{۱۳} شویم
۹ نمی دهند اجازت مرا به سیر و سفر
۱۰ قدح مگیر چو حافظ مگر به ناله چنگ
که بسته اند بر ابریشم^{۱۷} طرب دل شاد

- (۱) افراد بی قید و لایالی .
(۲) منجم - ستاره شناس .
(۳) دگرگونی - زیر و رو شدن - ناآرامی .
(۴) سرگذشت - قصه .
(۵) یکی از بزرگترین پادشاهان سلسله پیشدادی .
(۶) از قهرمانان شاهنامه ، پسر اسفندیار و نوه گشتاسب که پس از پدر به سلطنت رسید .
(۷) کیقباد . از قهرمانان شاهنامه و سرسلسله پادشاهان کیانی .
(۸) دومین پادشاه کیانی پس از قیقباد .
(۹) هریک از پادشاهان سلسله کیانی و لقب آنها .
(۱۰) آگاه .
(۱۱) مقصود حضرت سلیمان(ع) است (که تخت و دستگاه
- سلطنتی او بر باد حرکت می کرد) / جمشید از بزرگترین پادشاهان سلسله پیشدادی .
(۱۲) رفت - از جهان رفت .
(۱۳) مست لایعقل .
(۱۴) بوی خوش .
(۱۵) از گردشگاههای سبز و خرم شیراز که آب رکن آباد از میان آن عبور می کرده است - محل فعلی آرامگاه حافظ .
(۱۶) آب رکن آباد: چشمه ای که رکن الدوله حسن بن بویه دیلمی در سال ۳۳۸ احداث نموده است . منبع آن حدود یک فرسخی شمال شرقی شیراز است و آب آن صحرای «مصلا» را آبیاری می کند .
(۱۷) نخ نازک ابریشمی که تار آلات موسیقی را از آن می ساختند .



- ۱ دوش آگهی^۱ زیار سفر کرده داد باد
۲ کارم بدان رسید که همراز خود کنم
۳ درچین طرّه^۲ تو دل بی حفاظ^۴ من
۴ امروز قدر پند عزیزان شناختم
۵ دل خون شود به یاد تو هر گه که درچمن
۶ از دست رفته بود وجود ضعیف من
۷ حافظ نهاد نیک تو کامت برآورد
جانها فدای مردم نیکونهاد باد

(۴) جفاظ: پرده - پوشش - سقف.
(۵) آنچه بدان انس گرفته اند.
(۶) نصیحت کننده.

(۱) خبر - اطلاع - آگاهی.
(۲) درخشان.
(۳) زلف - سرزلف.



- ۱ روز وصل دستداران یاد باد
۲ کامم از تلخی غم چون زهر گشت
۳ گرچه یاران فارغ اند از یاد من
۴ مبتلا گشتم در این بند و بلا
۵ گرچه صد رود است در چشم مدام
۶ رازحافظ بعد از این ناگفته مانده
ای دریغاً رازداران یاد باد

(۱) شادخوآن: شرابخوار - باده گسار / خوشگذران - عیاش / آن
که بی ترس و بیم باده خورد.
(۲) قدردانان - سپاسگزاران.
(۳) زاینده رود اصفهان.
(۴) نام باغی در اصفهان بر لب زاینده رود که مشهور به زیبایی
و خوبی بوده است.
(۵) ناگفته ماند: به کسی گفته نشد.



- ۱ جمالش آفتاب هر نظر باد
۲ همای^۱ زلف شاهین شهپرش^۲ را
۳ کسی کاو بستۀ زلفش نباشد
۴ دلی کاو عاشق رویش نگردد
۵ بتا^۳ چون غمزه ات^۴ ناوک^۵ فشانند
۶ چولعل^۶ شگرینت بوسه بخشد
۷ مرا از توست هر دم تازه عشقی
- ز خوبی روی خویش خوبتر باد
دل شاهان عالم زیر پر باد
چو زلفش درهم و زیر و زبر باد
همیشه غرقه در خون جگر باد
دل مجروح من پیشش سپر باد
مذاق^۷ جان من زو پرشکر باد
تورا هر ساعتی حسنی دگر باد

۸ به جان مشتاق روی توست حافظ
تورا در حال مشتاقان نظر باد

(۱) هما: نوعی عقاب استخوان خوار. مرغی مبارک و خوش یمن که به اعتقاد گذشتگان بر سر هر کس سایه اندازد دولت و اقبال به او روی می آورد. مرغ سعادت.
(۲) شهپرز: پر بزرگ پرنده. شاهین شهپرز: از بزرگی همانند بزرگترین قسمت بال شاهین.
(۳) بتا: بگذار تا.
(۴) غمزه: اشاره چشم.
(۵) تیر کوچک.
(۶) کنایه از لب سرخ رنگ.
(۷) ذائقه - چشایی.



- ۱ صوفی ارباده به اندازه خورد نوشش باد
۲ وان که یک جرعه می از دست تواند دادن
۳ پیر ما گفت خطا بر قلم صنع^۲ نرفت
۴ شاه ترکان^۴ سخن مدعیان^۵ می شنود
۵ چشمم از آینه داران^۶ خطا^۶ و خالش گشت
۶ گرچه از کبر^{۱۱} سخن با من درویش^{۱۲} نگفت
۷ نرگس مست^{۱۴} نوازش کن مردم دارش
- ورنه اندیشه این کار فراموشش باد
دست با شاهد^۱ مقصود در آغوشش باد
آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد^۳
شرمی از مظلومه^۶ خون سیاوش^۷ باد
لبم از بوسه ربایان بر^۱ ودوشش باد
جان فدای شکرین پسته^{۱۳} خاموشش باد
خون عاشق به قدح گریب خورد نوشش باد

۸ به غلامی تو مشهور جهان شد حافظ
حلقه بندگی زلف تو در گوشش باد

- (۱) محبوب - زیبارو.
(۲) آفرینش.
(۳) معنی مصراع: آفرین بر نظر پاک او که خطایی در آفرینش نمی بیند.
(۴) شاه ترکان: افراسیاب پادشاه توران.
(۵) دشمنان.
(۶) ظلم - ستم.
(۷) سیاوش: سیاوش. بنسب به نقل شاهنامه، وی فرزند کاووس بود. سودابه همسر کاووس (نامادری سیاوش) دل به او باخت ولی سیاوش تسلیم وسوسه او نشد. سودابه کینه او را به دل گرفت و نزد کاووس او را متهم به خیانت کرد. سیاوش برای اثبات بیگناهی خود از آتش گذشت. پس از آن در جنگ با افراسیاب تورانی به وی پناهنده شد. افراسیاب مقدم او را گرامی داشت و دختر خود فرنگیس را به عقد او درآورد. بعدها گرسیوز - برادر افراسیاب - بروی حسد برد و افراسیاب را به کشتن او برانگیخت. به انتقام خون او سالها میان ایران و توران جنگ بود.
(۸) آینه دار: آن که در پیش عروس یا پادشاه آینه نگاه می دارد تا خود را در آن ببیند.
(۹) موی گرد صورت یا پشت لب.
(۱۰) سینه.
(۱۱) تکبر - خود را گرفتن.
(۱۲) فقیر.
(۱۳) کنایه از لب.
(۱۴) نرگس مست: کنایه از چشم خمار.



- ۱ تننت به ناز طبیبان نیازمند مباد
۲ سلامت همه آفاق^۳ در سلامت توست
۳ بدین چمن چو درآید خزان^۴ یغمایی^۵
۴ در آن بساط^۶ که حسن تو جلوه آغازد
۵ جمال^۸ صورت و معنی زامن^۹ صحت^{۱۰} توست
۶ هرآن که روی چون ماهت به چشم بد بیند
۷ شفا ز گفته شگرفشان حافظ جوی
که حاجتت به علاج گلاب و قند^{۱۲} مباد

- (۱) نازک: لطیف - ظریف.
(۲) آسیب - زیان - ضرر - چشم زخم.
(۳) سرزمینها - عالم - جهان.
(۴) بیماری - کسالت.
(۵) غارتگر - یغماگر.
(۶) سهی قامت: راست قامت.
(۷) مجلس - میدان.
(۸) زیبایی.
(۹) امن صحت: اطمینان سلامتی.
(۱۰) افسرده - غمگین.
(۱۱) پژمرده - افسرده.
(۱۲) در قدیم شربت گلاب و قند را برای تقویت قلب تجویز می‌کردند.



- | | | |
|---|---------------------------------------|--|
| ۱ | حسن تو همیشه در فزون باد | رویت همه ساله لاله گون باد |
| ۲ | واندر سرمن خیال عشقت | هر روز که هست در فزون باد |
| ۳ | قت همه دلبران عالم | در خدمت قامتت نگون ^۱ باد |
| ۴ | «هر سرو که در چمن برآید» ^۲ | پیش الف قدت چونون باد |
| ۵ | چشمی که نه فتنه ^۳ تو باشد | از گوهر ^۴ اشک بحر خون باد |
| ۶ | چشم تو ز بهر دلربایی | در کردن سحر ذوفنون ^۵ باد |
| ۷ | هر جا که دلی است از غم تو | بی صبر و قرار و بی سکون ^۶ باد |
| ۸ | هر کس که نباشدش سر هجر ^۷ | از حلقه وصل تو برون باد |

۹
لعل^۸ تو که هست جان حافظ
دور از لب هر خسیس^۹ دون^{۱۰} باد

(۱) خمیده - خم شده.

(۲) این مصراع از سعدی است.

(۳) مفتون - فریفته - عاشق.

(۴) مروارید.

(۵) ذوفنون: همه فن حریف - پرهتر.

(۶) بی آرام.

(۷) جدایی و دوری از معشوق.

(۸) کنایه از لب سرخ رنگ.

(۹ و ۱۰) فرومایه - پست / چیز کم ارزش و بی قیمت.



- ۱ خسروا گوی فلک در خم جوگان تو باد
۲ زلف خاتون^۴ ظفره^۵ شیفته^۶ پرچم^۶ توست
۳ ای که انشای^۱ عطار^۱ صفت شوکت^{۱۱} توست
۴ ظیره^{۱۵} جلوه^{۱۶} طوبی^{۱۶} قد چون سروتوشد
- ساحت^۱ کون^۲ و مکان^۲ عرصه^۳ میدان تو باد
دیده^۴ فتح^۵ ابد^۷ عاشق جولان^۸ تو باد
عقل کل^{۱۲} چاکر طغراکش^{۱۳} دیوان^{۱۴} تو باد
غیرت^{۱۷} خلد برین^{۱۸} ساحت^۱ ایوان^{۱۱} تو باد

نه به تنها حیوانات و جمادات و نبات^{۲۰}

هرچه در عالم امر است^{۲۱} به فرمان تو باد

- (۱) فضا - زمین بازی.
(۲) کون و مکان: جهان و هرچه در آن است.
(۳) فضای یک زمین.
(۴) بانوی عالی نسب.
(۵) پیروزی.
(۶) دسته ای مویا ریشه و منگله سیاه رنگ که بر نیزه و علم می آویزند یا به گردن اسب می بندند.
(۷) همیشگی - بی انتها.
(۸) تاخت و تاز.
(۹) انشا: سخن پردازی - سخن آفرینی.
(۱۰) تیر - یکی از سیارات منظومه شمسی. فدما آن را ستاره حکیمان، طبیبان، منجمان، شاعران و نویسندگان می دانستند. در اساطیر، خدای شیوا سخنی، نویسنده و تجارت است.
(۱۱) جاه و جلال - فز و شکوه و عظمت.
(۱۲) عقل کل: عقل تمام و کامل - عقل اول - آنچه نخستین بار از ذات حق تعالی صادر شده است.
(۱۳) طغرا: یکی از خطها که پس از نوشته شدن به شکل کمانهایی تودرتو موازی است. در قدیم نام و عنوان القاب سلطان وقت را که در حقیقت امضای وی بوده است با این خط بر بالای فرمانها می نوشتند. طغراکش:
- آن که در دیوان شغل او نوشتن خط طغرا و کشیدن شکل آن بوده است.
(۱۴) دستگاه اداری - اداره ای که احکام و اسناد رسمی و مکاتبات را از طرف شاه صادر می کرد.
(۱۵) خجلت - خجالت - مایه خجالت و شرمندگی.
(۱۶) درختی عظیم در بهشت. در آیه ۲۹ سوره رعد (۱۳) اشاره ای به آن شده است.
(۱۷) رشک - حسد.
(۱۸) خلد برین: بالاترین مرتبه بهشت جاودانگی - بهشت.
(۱۹) کاخ - قصر.
(۲۰) رستنی - گیاه.
(۲۱) عالم امر: آفرینش بر دو نوع است: خلق و امر. در آیه ۵۴ سوره اعراف (۷) آمده است: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» (آگاه باشید که خلق و امر از آن خداست). عالم خلق عبارت است از عالم اجسام که شامل جمادات و گیاهان و جانوران است. عالم امر ضد اجساد و اجسام است و به آن عالم ملکوت نیز می گویند. باطن این جهان است و جهان مادی وابسته به اوست. عقل و نفس از موجودات این عالم اند. برخلاف عالم خلق بدون واسطه به وجود آمده است.



- ۱ دیراست که دلدار پیامی نفرستاد
ننوشت کلامی و سلامی نفرستاد
۲ صد نامه فرستادم و آن شاه سواران
پیکری ندوانید و پیامی نفرستاد
۳ سوی من وحشی صفت عقل رمیده
آهوروشی کبک خرامی نفرستاد^۱
۴ دانست که خواهد شدنم^۲ مرغ دل ازدست
وز آن خط^۳ چون سلسله^۴ دامی نفرستاد
۵ فریاد که آن ساقی شکر لب سرمست
دانست که مخمورم^۵ و جامی نفرستاد
۶ چندان که زدم لاف کرامات^۶ و مقامات^۷
هیچم خبر از هیچ مقامی^۸ نفرستاد
۷ حافظ به ادب باش که واخواست^۹ نباشد
گرشاه پیامی به غلامی نفرستاد

شده است.
(۶) اعمال خارق العاده ای که توسط اولیای خدا انجام می گیرد.
(۷) منزلتها و رتبه هایی که سالک بدانها دست یافته است.
(۸) مقام: جایگاه - محل - مکان.
(۹) بازخواست - اعتراض.

(۱) معنی مصراع: آن که خرامیدنش مانند کبک است (محبوب) پیکری سریع السیر چون آهورا نفرستاد.
(۲) شدن: رفتن.
(۳) دستخط - نوشته / موی بنا گوش یا پشت لب.
(۴) زنجیر.
(۵) مخمور: آن که از رسیدن شراب دچار سردرد و کسالت



- ۱ پیرانه سرم^۱ عشق جوانی به سرافتاد
۲ از راه نظر مرغ دلم گشت هواگیر^۲
۳ دردا که از آن آهوی مشکین^۳ سیه چشم
۴ از رهگذر خاک سرکوی شما بود
۵ مزگان تو تا تیغ جهانگیر برآورد
۶ بس تجربه کردیم در این دیرمکافات^۶
۷ گر جان بدهد سنگ سیه لعل نگرده^۷
- وان راز که در دل بنهفتم به درافتاد
ای دیده نگه کن که به دام که درافتاد
چون نافه^۴ بسی خون دلم در جگرافتاد
هر نافه^۵ که در دست نسیم سحرافتاد
بس کشته دل زنده که بریکد گرافتاد
با دُر دکشان^۶ هر که درافتاد برافتاد
با طینت اصلی^۱ چه کند بد گهر^۱ افتاد

حافظ که سر زلف بتان^{۱۱} دستکش^{۱۲} بود

بس طرفه^{۱۳} حریفی است^{۱۴} گش^{۱۵}؛ اکنون به سرافتاد^{۱۶}

- (۱) پیرانه سر: سر پیری - روزگار کهنسالی .
(۲) او جگیر در هوا / شکار شده در هوا / عاشق - آرزومند.
(۳) آهوی مشکین: آهوی مشک.
(۴) کیسه مشک که در زیر شکم آهوی مشک است و خون جمع شده در آن به صورت مشک در می آید.
(۵) کیسه ای که در آن مشک می ریختند.
(۶) دیرمکافات: کنایه از دنیایی که پاداش عمل نیک و بد را در آن می دهند.
(۷) دُر دکشان: نوشندگان شراب آمیخته با مواد ته نشین شده (لرد و دُر) که ارزاتر است - فقیران باده نوش .
(۸) اشاره به این عقیده قدما که جواهرات معدنی را ناشی از اثر تابش آفتاب بر سنگ می دانستند و این که سنگ سیاه
- قابلیت لعل شدن را ندارد.
(۹) طینت اصلی: سرشت و طبیعت ذاتی .
(۱۰) بد گهر: بد سرشت - بد طینت.
(۱۱) خوبرویان.
(۱۲) آنچه به آن دست بکشند یا با دست آن را بکشند / بازیچه.
(۱۳) عجیب - شگفت آور.
(۱۴) حریف: همورد - هم زور.
(۱۵) خوش - نیک - مطبوع - دلپسند.
(۱۶) به سرافتاد: با سر به زمین خوردن - به سختی شکست خوردن.



- ۱ عکس روی تو چو در آینه جام افتاد
 - ۲ حسن روی توبه یک جلوه که در آینه کرد
 - ۳ این همه عکس^۳ می و نقش مخالف که نمود^۴
 - ۴ غیرت عشق زبان همه خاصان^۵ ببری
 - ۵ من ز مسجد به خرابات^۶ نه خود افتادم
 - ۶ چه کند کز بی دوران نرود چون پرگار
 - ۷ زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت
 - ۸ در خم زلف تو آویخت دل از چاه زنج^۹
 - ۹ آن شد^{۱۱} ای خواجه^{۱۲} که در صومعه^{۱۳} بازم بینی
 - ۱۰ هر دمش با من دلسوخته لطفی دگراست
- عارف از خنده می در طمع خام افتاد^۱
این همه نقش در آینه او هام افتاد^۲
یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد^۳
کز کجا سر غمش در دهن عام افتاد
اینم از عهد ازل حاصل فرجام^۴ افتاد
هر که در دایره گردش ایام افتاد
کان که شد کشته اونیک سرانجام افتاد
آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد^۵
کار ما با رخ ساقی و لب جام افتاد
این گدا بین که چه شایسته انعام^۶ افتاد

(۱) معنی بیت: چون عکس چهره تو بر سطح آینه مانند شراب داخل جام افتاد، عارف لرزش سطح شراب (خنده می) را دید و پنداشت این تویی که می خندی. آن را لبخند رضایت تو گمان کرد و به طمع خام وصال افتاد / چون سالک در حال جذبۀ عشق چهره تو را در وجود خویش مشاهده کرد پنداشت که با تو اتحاد یافته است (و بنابراین دعوی خدایی کرد).

(۲) معنی بیت: زیبایی چهره تو با یک جلوه که در آینه عالم هستی کرد، این همه شکل‌های گوناگون را تخیل انسان به خود دید. (گوناگونی عالم هستی واقعی نیست و همه یک جلوه روی تو در این آینه هستند).

(۳) پرتو نور.

(۴) نشان داد.

(۵) معنی بیت: این پرتو نوری که از سطح شراب بر در و دیوار می افتد و شکل‌های گوناگونی را پدید می آورد، انعکاس یک پرتو نور رخ ساقی (خداوند) است که در جام (عالم) افتاده است.

(۶) برگزیدگان.

(۷) محل شراب، قمار و آمیزش با زیبارویان - عشرتکده / (تصوف) مقامی که در آن عارف صفات نفسانی و روحانی خود را از دست می دهد و سخن و معارف الهی بی اختیار از وی صادر می شود - دل عارف.

(۸) پایان کار.

(۹) چاه زنج: چاه زنخدان - گودی چانه برخی خویرویان که بر زیبایی آنان می افزاید / (تصوف) مشکلات اسرار مشاهده جمال الهی.

(۱۰) معنی بیت: دل به مشکلات مشاهده جمال تو برخورد، خواست از آن مشکلات رهایی یابد، به کشف اسرار خلقت رو کرد و در این دام افتاد که خلاصی ندارد.

(۱۱) گذشت.

(۱۲) بزرگ - سرور.

(۱۳) خانقاه.

(۱۴) بخشش - دهش - لطف.

صوفیان جمله حریف اند^{۱۵} و نظرباز^{۱۶} ولی
زین میان حافظ دلسوخته بدنام افتاد

(۱۵) حریف: همپاله - باده نوش.
(۱۶) کسی که به نگرستن به چهره زیبارویان عادت دارد - زیباپسند.



- ۱ آن که رخسار تو را رنگ گل^۱ و نسرين داد
۲ وان که گيسوی تو را رسم تپاول^۲ آموخت
۳ من همان روز ز فرهاد طمع نبريدم
۴ گنج زر گر نبود، گنج قناعت^۳ باقی است
۵ خوش عروسی است جهان از ره صورت لیکن
۶ بعد از این دست من و دامن سرو و لب جوی

۷ در کف غصه دوران دل حافظ خون شد

در فراق رخت ای خواجه قوام الدین^۴، داد!

- (۱) گل سرخ.
(۲) بیچاره.
(۳) دست درازی - گردنکشی - ظلم.
(۴) زمام - دهانه / اختیار.
(۵) دیوانه - عاشق - شیفته.
(۶) گنج قناعت: اشاره به حدیث نبوی (ص): «الْقَنَاعَةُ مَاءٌ لَا يَنْفَدُ وَكَنْزٌ لَا يَهْتَنِي» (قناعت مالی است که پایان و گنجی است که نابودی نمی پذیرد).
(۷) کابین - مهریه.
- (۸) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
(۹) خواجه قوام الدین محمد صاحب عیار از مشاهیر دولت آل مظفر. وی به بالاترین مقامات حکومتی و نهایت نزدیکی به شاه شجاع رسید. کارش چنان بالا گرفت که برخلاف رأی شاه شجاع در امور مملکت اقدام می کرد. حسودان و دشمنان او را متهم به خیانت کردند. به امر شاه شجاع که از نفوذ و قدرت وی بیمناک شده بود، پس از عذاب و شکنجه بسیار وی را کشتند و هر پاره از بدنش را به ولایتی فرستادند.



- ۱ بنفشه^۱ دوش به گل^۲ گفت و خوش نشانی داد
۲ دلم خزینه^۳ اسرار بود و دست قضا
۳ شکسته وار به درگاهت آمدم که طبیب
۴ گذشت بر من مسکین^۴ و با رقیبان^۵ گفت
۵ تنش درست و دلش شاد باد از دولت^۶ که دست دادش^۷ و یاری ناتوانی داد
۶ برو معالجت^۸ خود کن ای نصیحت گو
شراب و شاهد^۹ شیرین که را زیانی داد

- (۱) یکی از گلبرگهای گل بنفشه به نام گلبرگ مقدم دارای
مهمیز است. مهمیز حالتی تابدار و لوله ای شکل در
انتهای برخی گلبرگهاست.
(۲) گل سرخ.
(۳) پیچ و تاب / غم - رنج.
(۴) سرزلف - زلف.
(۵) خزانه - گنجینه.
(۶) نوعی قیر طبیعی و مواد دیگر که به صورت ماده ای خمیری
شکل جهت نهادن بر روی پوست در نقاط ضرب دیده یا
شکستگیها در طب قدیم تجویز می شد.
(۷) بیچاره.
(۸) همراهان - مراقبان.
(۹) بخت - اقبال - سعادت - نیکبختی.
(۱۰) دست دادن: ممکن شدن - میسر گشتن / اتفاق افتادن.
(۱۱) معالجه - درمان.
(۱۲) زیبارو.



- ۱ همای^۱ اوج سعادت به دام ما افتد
۲ حباب وار براندازم از نشاط کلاه
۳ شبی که ماه مراد^۴ از افق طلوع کند
۴ ملوک^۵ را چوره خاکبوس این در نیست
۵ چوجان فدای لبّ شد خیال می بستم
۶ خیال زلف تو گفتم که جان وسیله مساز
۷ به ناامیدی از این در مرو بزن فالی
- اگر تورا گذری بر مقام^۲ ما افتد
اگر ز روی تو عکسی به جام ما افتد^۳
بود که پرتونوری به بام ما افتد
کی التفات^۶ مجال^۷ سلام ما افتد
که قطره ای ز زلالش به کام ما افتد
کز این شکار فراوان به دام ما افتد
بود که قرعۀ دولت^۸ به نام ما افتد

۸ ز خاک کوی تو هر دم که دم زند حافظ
نسیم گلشن جان در مشام ما افتد

- (۱) مرغ سعادت - نوعی عقاب که به اعتقاد گذشتگان بر سر هر کس سایه بیندازد خوشبختی و سعادت به او روی می آورد.
(۲) محل - مکان.
(۳) معنی بیت: اگر روبرو روی ما بنشیند به طوری که اگر سطح شراب را کد شود عکس تو در جام ما بیفتد، مانند وقتی که سطح شراب صاف می شود و حباب از بین می رود (که گویی کلاه خود را می اندازد) من نیز همچون حباب از شادی کلاه خود را از سرمی اندازم.
(۴) آنچه خواسته شده - آرزوی برآورده شده.
(۵) پادشاهان.
(۶) توجه کردن.
(۷) فرصت.
(۸) سعادت - نیکبختی.



- ۱ درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد
۲ چومهمان خراباتی^۱ به عزت باش^۲ با زندان^۳
۳ شب صحبت^۴ غنیمت دان که بعد از روزگار ما
۴ معماری دار^۵ لیلی را که مهد ماه^۶ در حکم است
۵ بهار عمر خواه ای دل وگرنه این چمن هر سال
۶ خدا را^۷ چون دل ریشم^{۱۱} قراری بست با زلفت
۷ در این باغ از خدا خواهد دگر پیرانه سر^{۱۴} حافظ
- نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد
که درد سر کشی جانان گرت مستی خمار^۵ آرد^۵
بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار^۷ آرد
خدایا در دل اندازش که برمجنون گذار آرد
چونسرین صد گل آرد بار و چون بلبل هزار آرد
بفرما لعل نوشین^{۱۲} را که حالش با قرار آرد^{۱۳}
نشنید بر لب جوی و سروی^{۱۵} در کنار آرد

ز کار افتاده ای ای دل که صدمن بارغم داری

برویک یکمنی درکش که درحالت به کار آرد^{۱۶}

۷۱۱

- (۱) خرابیات: محل شراب، قمار و عیش و نوش - میخانه - عشرتکده.
(۲) به عزت باش: با احترام رفتار کن.
(۳) افراد لاابالی و بی قید - آنان که در ظاهر گناهکارند و در باطن دلی روشن دارند.
(۴) حالت کسالت و سردردی که پس از نشئه شراب عارض شخص می شود.
(۵) معنی بیت: وقتی مهمان خرابیات هستی (و مست شده ای، در حالت مستی) با زندان به احترام برخورد کن؛ زیرا وقتی هوشیار شوی از کرده خود پشیمان خواهی شد و به خاطر بی حرمتی ددرسر (روبه خاطر خماری سردرد) خواهی کشید.
(۶) همنشینی - مصاحبت - گفت و گو.

- (۷) لیل و نهار: شب و روز.
(۸) معماری داز: آن که افسار و مهار چار پایی را که کجاوه بر پشت آن است در دست دارد.
(۹) مهد ماه: گاهواره ماه - کنایه از کجاوه لیلی.
(۱۰) خدا را: به خاطر خدا - تو را سوگند به خدا.
(۱۱) ریش: مجروح - زخمی - دردمند.
(۱۲) لعل نوشین: کنایه از لب شیرین.
(۱۳) با قرار آوردن: آرام کردن - معالجه کردن.
(۱۴) سر پیری - روزگار کهنسالی،
(۱۵) سرو: کنایه از محبوب بلند بالا و خوش اندام.
(۱۶) معنی مصراع: برویک ظرف یکمنی شراب سربکش که تو را بی درنگ به کار می اندازد.



- ۱ کسی که حسن خط^۱ دوست در نظر دارد
 ۲ چوخامه^۴ برخط فرمان او سرطاعت^۵
 ۳ کسی به وصل تو چون شمع یافت پروانه^۶
 ۴ به پایبوس تو دست کسی رسید که او
 ۴+۱ بزد رقیب^۸ تو روزی به سینه ام نی تیر
 ۵ ز زهد خشک ملولم بیار باده^۹ ناب
 ۶ زباده هیجت اگر نیست، این نه بس که تورا
 ۷ کسی که از در تقوا قدم برون ننهاد
 ۸ دل شکسته^{۱۰} حافظ به خاک خواهد برد
 ۹ چولاله داغ هوایی^{۱۱} که برجگردارد

- (۱) موی گرد صورت یا پشت لب.
 (۲) مسلم.
 (۳) حاصل بصر: بهره از بینایی.
 (۴) قلم نی.
 (۵) اطاعت - فرمانبرداری.
 (۶) اجازه - جواز.
 (۷) اشاره به چیدن فتیله شمع برای این که روشنی بیشتری بدهد.
 (۸) مراقب - نگهبان.
 (۹) سینه پی سپر دارد: از سینه ها عبور می کند. معنی بیت: از بس که تیر غم تو از سینه ها عبور می کند رقیب تو هم یاد گرفته است و یک روز به سینه من نی تیر زد (و این نیز تیر دیگری از غم تو بود که به سینه من خورد و غمی به غمهای من افزود).
 (۱۰) مغز.
 (۱۱) هوا: میل - آرزو - عشق.



- ۱ دل ما به دور رویت ز چمن فراغ دارد^۱
- ۲ سرما فرو نیاید به کمان ابروی کس
- ۳ شب ظلمت و بیابان به کجا توان رسیدن*
- ۴ ز بنفشه^۴ تاب دارم^۵ که ز زلف او زند دم
- ۵ من و شمع صبحگاهی سزد اربه خود بگریم
- ۵+۱ سزدم چو ابر بهمن که بر این چمن بگریم
- ۵+۲ به فروغ چهره زلفت ره دل زند همه شب
- ۶ سردرس عشق دارد دل دردمند حافظ

۷ به چمن خرام و بنگر بر تخت گل^{۱۱} که لاله
به ندیم^{۱۲} شاه ماند که به کف آباغ^{۱۳} دارد

* نسخه بدل حافظ: شب تیره چون سرآرم ره بیج بیج زلفش.

- (۱) فراغ دارد: بی نیاز است - آسوده است.
- (۲) داغ لاله: لکه سیاهی که درون لاله در انتهای گلبرگهای آن است.
- (۳) تابش - شعاع نور.
- (۴) یکی از گلبرگهای بنفشه به نام گلبرگ مقدم دارای مهمیز است. مهمیز حالتی تابدار و لوله ای شکل در انتهای برخی گلبرگهاست.
- (۵) تاب داشتن: در رنج و ناراحتی بودن.
- (۶) مغز - فکر - اندیشه.
- (۷) معشوق - محبوب. بت شمع: محبوب شمع که از وی جدا شده است و شمع مومی از دوری آن اشک می ریزد - عمل.
- (۸) طرب آشیان: آشیانه شادی.
- (۹) اندیشه - فکر.
- (۱۰) گردش - تفریح ..
- (۱۱) تخت گل: کاسبرگهای گل سرخ که گلبرگها بر روی آن قرار دارند.
- (۱۲) همدم و همنشین شخص بزرگ - هم صحبت - هم پیاله.
- (۱۳) جام - پیاله - کاسه.



- | | | | |
|---|--|---|---|
| ۱ | دلی که غیب‌نمای است و جام جم ^۱ دارد | ۱ | ز خاتمی ^۲ که دمی گم شود چه غم دارد ^۳ |
| ۲ | به خط ^۴ و خال گدایان مده خزینه ^۵ دل | ۲ | به دست شاه‌وشی ^۶ ده که محترم دارد |
| ۳ | نه هر درخت تحمل کند جفای خزان | ۳ | غلام همت سرورم که این قدم ^۷ دارد |
| ۴ | رسید موسم آن کز طرب چونرگس مست ^۸ | ۴ | نهد به پای قدح هر که شش درم ^۹ دارد ^{۱۰} |
| ۵ | ز راز بهای می اکنون چو گل دریغ مدارا ^{۱۱} | ۵ | که عقل کل ^{۱۲} به صدت عیب متهم دارد |
| ۶ | دلیم که لاف تجرد ^{۱۳} زدی کنون صد شغل ^{۱۴} | ۶ | به بوی ^{۱۵} زلف تو با باد صبحدم دارد |
| ۷ | مراد دل ز که جویم چون نیست دلداری | ۷ | که جلوه نظر ^{۱۶} و شیوه کرم ^{۱۷} دارد |
| ۸ | ز سر غیب کس آگاه نیست قصه مخوان ^{۱۸} | ۸ | کدام محرم دل ره در این حرم دارد |

۹ ز جیب^{۱۹} خرقه^{۲۰} حافظ چه طرف بتوان بست^{۲۱}
 که ما صمد^{۲۲} طلبیدیم و او صنم^{۲۳} دارد

- | | |
|----|--|
| ۱ | جام جم: جام جهان‌نما / (تصوف) دل پاک و روشن و غیب‌نمای عارف که جلوگاه جمال حقیقت و محل تجلی معشوق ازلی و آئینه تمام‌نمای رازهای ناگشودنی و مبهم آفرینش است. |
| ۲ | خاتم: انگشتر. |
| ۳ | در افسانه‌های مربوط به حضرت سلیمان (ع) آمده است که بر انگشتری آن حضرت اسم اعظم خداوند نقش بود. به همین خاطر انس و جن و حیوان و پرنده به فرمان او بودند و آن حضرت قدرت فوق‌العاده و سلطنت عظیم خود را از آن داشت. روزی انگشتر به دست یک دیو (شیطان جن) افتاد و وی خود را به شکل سلیمان در آورد و مدتی حکم راند. اما سرانجام انگشتری و در نتیجه سلطنت به آن حضرت بازگشت. |
| ۴ | موی گرد صورت و بنا گوش. (۵) خزانه - گنجینه. |
| ۶ | شاه‌وش: مانند شاه - بزرگمنش. |
| ۷ | استقامت - پایداری. |
| ۸ | نرگس مست: نرگسی که دارای افتادگی و خمیدگی است. |
| ۹ | درهم - پول نقره. |
| ۱۰ | اشاره به شش گلبرگ گل نرگس که در وسط آنها حلقه‌ای زرد رنگ است. |
| ۱۱ | زر گل: خرده‌هایی زرد که در وسط گل سرخ (گل محمدی) است. |
| ۱۲ | عقل کل: عقل کامل - بالاترین درجه عقل. |
| ۱۳ | گوشه گیری - دوری از کاروبار زندگی. |
| ۱۴ | کار. (۱۵) بو: امید - آرزو. |
| ۱۶ | جلوه نظر: گزیرایی نگاه. |
| ۱۷ | شیوه کرم: راه و روش بخشش و بزرگواری. |
| ۱۸ | قصه مخوان: سخن بیهوده مگو. |
| ۱۹ | گریبان. |
| ۲۰ | لباس تصوف، درویشی و زهد. |
| ۲۱ | طرف بستن: سود بردن - نتیجه گرفتن. |
| ۲۲ | از نامهای خداوند متعال (کسی که بی نیاز است و همه به او نیازمندند) / نامی که بر خرقه نوشته می‌شد. |
| ۲۳ | بت / تصویر آدمکها بر روی خرقه‌هایی که از پارچه‌های چینی دوخته شده بود. |



- | | | |
|----------------------------------|--|---|
| سلطانی جم ^۱ مدام دارد | آن کس که به دست جام دارد | ۱ |
| درمی‌کده جو که جام دارد | آبی که خَضر ^۲ حیات از او یافت | ۲ |
| کاین رشته از او نظام دارد | سرشته جان به جام بگذار | ۳ |
| تا یار سر کدام دارد | ما و می و زاهدان و تقوا | ۴ |
| در دور کسی که کام دارد | بیرون زلب تو ساقیا نیست | ۵ |
| از چشم خوشت به وام دارد | نرگس همه شیوه‌های مستی | ۶ |
| وردی است که صبح و شام دارد | ذکر رخ و زلف تو دل‌م را | ۷ |
| لعلت ^۴ نمکی تمام دارد | برسینه ریش ^۳ دردمندان | ۸ |
| | در چاه زنج ^۵ چو حافظ ای جان | ۹ |
| | حسن تو دو صد غلام ^۶ دارد | |

زیبایی مثل است. اشاره به داستان حضرت یوسف (ع) با توجه به آیه ۱۵ سوره یوسف (۱۲): «... وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَةِ الْحَبِيبِ...» و [برادران یوسف (ع)] با یکدیگر متفق شدند که او را به قمر چاه درافکنند... و آیه ۱۹ از همین سوره: «وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَةً قَالَ: يَا بَشْرُ إِنَّا هَذَا غُلَامٌ!...» و [یوسف در چاه افتاده بود که] کاروانی آنجا رسید و سقای قافله را برای آب فرستادند. دلورا که از چاه درآورد [یوسف را در دلو دید و] گفت: مرده! این پسر بچه ای است...».

۱) جمشید، از بزرگترین پادشاهان سلسله پیشدادی که پیدایش شراب به او منسوب است.
 ۲) خضر. از انبیا یا اولیا که به آب حیات دست یافت، از آن نوشید و عمر جاودان نصیب وی گشت.
 ۳) مجروح - زخم.
 ۴) لعل: کنایه از لب سرخ رنگ.
 ۵) چاه زنج: گودی کوچکی که در چانه برخی خوبرویان است و بر زیبایی آنان می افزاید.
 ۶) بنده - نوکر / پسر. مراد حضرت یوسف (ع) می باشد که به



- ۱ بتی^۱ دارم که گیرد گل ز سنبل سایه بان^۲ دارد
 ۲ غبار خط^۵ بپوشانید خورشید رخس؛ یارب
 ۳ چو عاشق می شدم گفتم که بردم گوهر^۶ مقصود
 ۴ ز چشمت جان نشاید برد^۷ کز هر سو که می بینم
 ۵ ز سر و قفّ دلجویت مکن محروم چشمم را
 ۶ به فتراک^۸ ارمی بندی خدا را^۹ زود صیدم کن
 ۷ چودام طره^{۱۰} افشاند ز گرد خاطر عشاق
 ۸ چو در رویت بخندد گل مشود در دامش ای بلبل
 ۹ ز خوف^{۱۳} هجرم^{۱۴} ایمن کن اگر اقید آن داری
 ۱۰ بیفشان جرعه ای بر خاک^{۱۵} و حال اهل شوکت^{۱۶} پرس
 ۱۱ خدا را^۹ داد من بستان از او ای شحنه^{۱۱} مجلس
- بهار^۳ عارضش^۴ خلقی^۵ به خون ارغوان دارد
 بقای جاودانش ده که حسن جاودان دارد
 ندانستم که این دریا چه موج خون فشان دارد
 کمین از گوشه ای کرده است و تیر اندر کمان دارد
 بدین سرچشمه اش بنشان که خوش آبی روان دارد
 که آفتهاست در تأخیر و طالب را زیان دارد
 به غماز^{۱۱} صبا^{۱۲} گوید که رازمان نهان دارد
 که برگل اعتمادی نیست و رحسن جهان دارد
 که از چشم بدانندیشان خدایت در امان دارد
 که از جمشید^{۱۷} و کیخسرو^{۱۸} فراوان داستان دارد
 که می باد دیگری خورده است و سر بر من گران دارد^{۲۰}

۱۲ چه عذر بخت خود گویم که آن عیار^{۲۱} شهر آشوب^{۲۲}

به تلخی کشت حافظ را و شکر در دهان دارد

- (۱) بت: کنایه از محبوب و معشوق.
 (۲) چیزی مانند چتر که بر سر بزرگان نگاه می داشتند تا مانع تابش آفتاب گردد.
 (۳) بتخانه - بتکده / فصل بهار / شکوفه گل هر درخت / نام گیاهی زینتی با گلهای زرد رنگ.
 (۴) عارض: چهره.
 (۵) خط: موی بنا گوش، پشت لب یا گرد صورت.
 (۶) مروارید.
 (۷) جان نشاید برد: جان به سلامت نمی توان در برد.
 (۸) تسمه ای که به جلو و عقب زمین وصل است و شکار را به پشت آن می بسته اند - ترک بند.
 (۹) خدا را؛ برای خدا.
 (۱۰) زلف - سر زلف.
 (۱۱) سخن چین.
 (۱۲) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
 (۱۳) ترس.
 (۱۴) هجر: دوری.
 (۱۵) جرعه برخاک افشاندن: رسم ریختن مایعات و نوشیدنیها برخاک برای شادی روح درگذشتگان و دادن سهم خاکیان.
 (۱۶) شکوه و جلال - عظمت.
 (۱۷) یکی از بزرگترین پادشاهان سلسله پیشدادی که پیدایش شراب به او منسوب است.
 (۱۸) یکی از بزرگترین پادشاهان سلسله کیانی.
 (۱۹) شحنه مجلس: اداره کننده مجلس.
 (۲۰) سرگران داشتن: سرسنگین بودن - ناخشنود بودن - مغرور بودن - مست بودن.
 (۲۱) دزد - راهزن.
 (۲۲) کسی که شهری را به هم ریزد.



- ۱ هرآن کاو خاطری مجموع^۱ و یاری نازنین دارد
۲ حریم عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است
۳ دهان تنگ شیرینت مگر ملک سلیمان است
۴ لب لعل و خط مشکین^۵ چو آتش^۶ نیست جانش نیست
۵ چوبرروی زمین باشی توانایی غنیمت دان
۶ به خواری منگرای مُنعم^۷ ضعیفان و نحیفان^۸ را
۷ بلاگردان جان و دل دعای مستمندان است
۸ صبا^{۱۲} از عشق من رمزی^{۱۳} بگو با آن شه خوبان

۹ اگر گوید نمی‌خواهم چو حافظ عاشقی مفلس

بگویدش که سلطانی گدایی همشین دارد^{۱۶}

- (۱) خاطر مجموع: خاطر جمع - دل آسوده.
(۲) نیکبختی - سعادت.
(۳) جان در آستین داشتن: کنایه از آمادگی برای جانفشانی (با توجه به این که در قدیم، آستین، کاربرد جیب را داشته است).
(۴) در افسانه‌های مربوط به حضرت سلیمان (ع) آمده است که آن حضرت را انگشتی بود که بر روی آن اسم اعظم خداوند نقش گشته بود. به همین خاطر انسان و جن و پرنده و حیوان به فرمان او بودند و آن حضرت قدرت فوق‌العاده و سلطنت عظیم خود را از آن داشت. معنی بیت: همان گونه که نگین انگشتی حضرت سلیمان (ع) ملک جهان را زیر پوشش داشت، مگر دهان تنگ شیرین تو کشور حضرت سلیمان است که لب کوچک و سرخ رنگ تو همچون نگین انگشتی آن را زیر پوشش خود دارد.
(۵) خط مشکین: موی سیاه گرد صورت یا پشت لب.
(۶) آن: کیفیت خاص در حسن و زیبایی و جاذبه جمال که

- آن را به ذوق می‌توان درک کرد ولی قابل وصف و بیان نیست.
(۷) مالدار - غنی - توانگر.
(۸) لاغر - ضعیفان.
(۹) بالا.
(۱۰) ارجمندی - سرافرازی.
(۱۱) کسی که پس از درو شدن و جمع‌آوری محصول، خوشه‌های باقیمانده را برای خود جمع می‌کند. اعتقاد این بود که دعای فقیران و مستمندان خوشه چین بلا را از محصول دور می‌کند و اگر کسی مانع آنان شود خیر نخواهد دید.
(۱۲) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
(۱۳) رمز: اشاره / پوشیده گفتن.
(۱۴) یکی از بزرگترین پادشاهان سلسله پیشدادی.
(۱۵) یکی از بزرگترین پادشاهان سلسله کیانی.
(۱۶) معنی مصرع: به او بگوید که سلطان هم با گدا می‌نشیند.



- | | | | |
|---|--|---|---|
| ۱ | هرآن که جانب اهل وفا ^{۱*} نگه دارد | ۱ | خداش در همه حال از بلا نگه دارد |
| ۲ | گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان | ۲ | نگاه دار سررشته تا نگه دارد |
| ۳ | ز درد دوست نگویم حدیث ^۲ جز با دوست | ۳ | که آشنا سخن آشنا نگه دارد |
| ۴ | سرور و دل و جانم فدای آن محبوب | ۴ | که حق صحبت ^۲ مهر و وفا نگه دارد |
| ۵ | صبا ^۳ در آن سر زلف اردل مرا بینی | ۵ | ز روی لطف بگوش که جا نگه دارد |
| ۶ | دلا معاش ^۵ چنان کن که گریب لغزد پای | ۶ | فرشته ات به دودست دعا نگه دارد ^۶ |
| ۷ | نگه نداشت دل ما و جای رنجش نیست | ۷ | زدست بنده چه خیزد خدا نگه دارد |
| ۸ | مبارزان و بلان خواجه ^۷ را نگه دارید | ۸ | که همچو جان گرامی شما نگه دارد |

۸ غبار راه‌گذارت کجاست تا حافظ
به یادگار نسیم صبا^۴ نگه دارد

* نسخه بدل حافظ: خدا.

- | | |
|---|---|
| ۱ | وفاداری به پیمان / دوستی - صمیمیت. |
| ۲ | سخن. |
| ۳ | همنشینی - همصحبتی. |
| ۴ | باد خنک و خوشبوی بامداد بهار. |
| ۵ | زندگی. |
| ۶ | اشاره به آیه ۵ از سوره شوری (۴۲): «... وَالْمَلَائِكَةُ ... |
| ۷ | يَسْتَفِيرونَ لِمَن فِي الْاَرْضِ» (... و فرشتگان ... برای |
- زمینیان طلب بخشش می‌نمایند)؛ و آیه ۴۳ از سوره احزاب (۳۳): «هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَلَيِّكُهُمْ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ» (او خدایی است که بر شما درود و رحمت و آمرزش می‌فرستد و نیز فرشتگان او، تا شما را از تاریکیها خارج سازد و به روشنایی برد).
- (۷) سرور- بزرگ.



- ۱ مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد
 ۲ عالم از ناله عشاق مبادا خالی
 ۳ بیزدردی کش^۳ ما گرچه ندارد ز روزور
 ۴ محتشم^۵ داردلم کاین * مگس قندپرست^۶
 ۵ از عدالت نبود دور گرش پرسد حال
 ۶ اشک خونین بنمودم^{۱۰} به طیبیان گفتند
 ۷ ستم از غمزه^{۱۱} میاموز که در مذهب عشق
 ۸ نغز^{۱۲} گفت آن بت^{۱۳} ترسا بچه^{۱۴} باده پرست^{۱۵}

۹ خسرو حافظ درگاه نشین فاتحه خواند^{۱۷}

وز زبان تو تمنای^{۱۸} دعایی دارد

* محتشم داردم آیین.

- (۱) زخمه - مضراب.
 (۲) فرح بخش: شادی بخش.
 (۳) دردی کش: نوشنده شراب آمیخته با لرد و دُرد و مواد اضافی ته نشین شده، که ارزانتر است.
 (۴) عطا بخش: بخشنده - مال بخش.
 (۵) باعزت و احترام.
 (۶) قندپرست: آن که قند را در حد پرستش دوست دارد - شیفته قند.
 (۷) هواگیر: پروازکننده در هوا / عاشق - دوستدار - هوادار.
 (۸) شکوه - شأن - ارزش.
 (۹) هما: نوعی عقاب بلندپرواز که به اعتقاد گذشتگان مبارک و خوش یمن است و بر سر هر کس سایه بیندازد، دولت و اقبال به او روی می آورد.
 (۱۰) نشان دادم.
 (۱۱) اشاره به چشم و ابرو / عدم توجه.
 (۱۲) خوب - خوش - نیکو.
 (۱۳) کنایه از محبوب زیبارو - خوبرو.
 (۱۴) ترسا بچه: بچه مسیحی.
 (۱۵) باده پرست: شیفته باده.
 (۱۶) شادی روی کسی خوردن: به شادی روی کسی خوردن - به سلامتی روی کسی خوردن.
 (۱۷) فاتحه خواندن: خواندن سوره حمد برای تیمن و تبرک، شفای بیماریا به دور ماندن از آفات و خطرات.
 (۱۸) تمنّا: التماس - درخواست.



- ۱ آن که از سنبل^۱ او غالیه^۲ تابی^۳ دارد
۲ از سر کشته خود می‌گذرد همچون باد
۳ ماه خورشیدنمایش زبس پرده زلف
۴ آب حیوان^۷ اگر آن است که دارد لب دوست
۵ چشم من کرد به هر گوشه روان سیل سرشک^۹
۶ غمزه^{۱۱} شوخ^{۱۲} تو خونم به خطا می‌ریزد
۷ چشم مخمور^{۱۵} تو دارد زدلم قصد جگر^{۱۶}
۸ جان بیمار مرا نیست ز توروی سؤال
- باز با دلشدگان^۴ ناز و عتابی^۵ دارد
چه توان کرد که عمر است و شتابی دارد
آفتابی است که در پیش سحابی^۶ دارد
روشن است این که خضر^۸ بهره سرابی دارد
تا سهی^{۱۰} سروتورا تازه به آبی دارد
فرصتش باد^{۱۳} که این فکر، صوابی^{۱۴} دارد
تُرک^{۱۷} مست است مگر میل کبابی دارد
ای خوش آن خسته^{۱۸} که از دوست جوایی دارد

کسی کند سوی دل خسته^{۱۸} حافظ نظری

«چشم مست که به هر گوشه خرابی^{۱۹} دارد»^{۲۰}

- (۱) کنایه از زلفی که همچون دنباله دراز سنبل هندی، خوشبو و سیاه است.
(۲) ماده‌ای خوشبو مرکب از مشک و عنبر و غیره که سیاه‌رنگ است.
(۳) تاب: خشم - قهر - رنج و عذاب.
(۴) دلباختگان - عاشقان.
(۵) عتاب: خشم - ملامت.
(۶) سحاب: ابر.
(۷) آب حیوان: آب حیات - آب زندگی - آبی که خوردن آن عمر جاودان می‌بخشد و موجودات مرده به محض تماس با آن زندگی را بازمی‌یابند. اطلاعاتی درباره این آب در سوره کهف (۱۸)، آیات ۶۰-۶۵ و روایات هست.
(۸) خضر: از انبیا یا اولیا که به آب حیوان دست پیدا کرد، از آن نوشید و عمر جاودان یافت.
(۹) اشک
- (۱۰) راست روئیده / تازه - نوجوان.
(۱۱) حرکت چشم و ابرو از روی ناز.
(۱۲) زیبا / گستاخ / دزد - راهزن.
(۱۳) فرصتش باد: قدر این وقت مناسب را بداند.
(۱۴) صواب: درست - حق - راست - مقابل خطا.
(۱۵) چشم مخمور: چشم خمار - چشم مست - چشمی که حرکت آن مانند مستان به چپ و راست است.
(۱۶) قصد جگر داشتن از دل: قصد کباب کردن و سوختن دل همچون کباب کردن و سوختن جگر.
(۱۷) منول / زیبا.
(۱۸) بیمار - دردمند.
(۱۹) خراب: مست لایعقل - مست مست / مفتون - واله - شیدا.
(۲۰) این مصراع با اختلاف «مست تو» به معنای «مستت که» از سلمان ساوجی است.



- ۱ شاهد^۱ آن نیست که مویّ و میانی^۲ دارد
 ۲ شیوه^۳ حوره و پری^۴ خوب و لطیف است ولی
 ۳ چشمه^۵ چشم مرا ای گل خندان دریا ب
 ۴ خم ابروی تو در صنعت^۶ تیراندازی
 ۵ گوی خوبی که برد از تو که خورشید آنجا
 ۶ دلنشان^۷ شد سخنم تا توفبولش کردی
 ۷ درره عشق نشد کس به یقین محرم راز
 ۸ با خرابات نشینان^۸ ز کرامات^۹ ملاف
 ۹ مرغ زیرک نشود در چمنش پرده سرای^{۱۰}

مدعی^{۱۳} گولغز^{۱۴} و نکته به حافظ مفروش
 کیلک^{۱۵} ما نیز بیانی و زبانی دارد

- (۱) خو برو - زیبارو / محبوب - معشوق.
 (۲) میان: کمر.
 (۳) چهره - رخسار.
 (۴) آن: کیفیت خاص در حسن و زیبایی و جاذبه جمال که آن را به ذوق می توان درک کرد ولی قابل وصف و بیان نیست.
 (۵) زن سپید پوست سیاه موی و سیاه چشم بهشتی - زیباروی بهشتی.
 (۶) زیباروی جن - زیباروی لطیف اندام.
 (۷) هنر.
 (۸) عیان: لگام - افسار.
 (۹) مطیع و متقاعد کننده و نشانده دل - خوشایند - دلپسند.
 (۱۰) خرابات: محل شراب، قمار و آمیزش با زیبارویان - عشرتکده / (تصوف) مقامی که در آن سالک کلیه صفات نفسانی و روحانی خود را از دست می دهد و سخن و معارف الهی بی اختیار از وی صادر می شود.
 (۱۱) اعمال خارق العاده ای که به وسیله اولیای خدا انجام می گیرد.
 (۱۲) پرده سرا: نغمه سرا - نغمه خوان.
 (۱۳) بی مایه صاحب ادعا.
 (۱۴) لغز فروختن: لغز خواندن - بر کسی عیب گرفتن.
 (۱۵) قلم.



- ۱ جان بی جمال جانان میل جهان ندارد
۲ با هیچ کس نشانی زان دلستان ندیدم
۳ هر شب نمی در این ره صد بحر آتشین است
۴ سرمنزله^۱ فراغت^۲ نتوان زدست دادن
۵ گر خود رقیب^۳ شمع است اسرار از او بیپوشان
۶ «ذوقی^۱ چنان ندارد بی دوست زندگانی»^۲
۷ چنگ خمیده قامت می خواندت به عشرت
۸ احوال گنج قارون کایام داد بر باد^۱
- وان کس که این ندارد حقاً که جان ندارد
یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد
دردا که این معما شرح و بیان ندارد
ای ساربان فروکش^۳ کاین ره کران^۴ ندارد
کان شوخ^۶ سربریده^۷ بند زبان ندارد^۸
بی دوست زندگانی ذوقی چنان ندارد
بشنو که پسند پیران هیچت زبان ندارد
با غنچه بازگوید تا زر^{۱۲} نهان ندارد

کس در جهان ندارد یک بنده همچو حافظ
زیرا که چون توشاهی کس در جهان ندارد

- (۱) سرمنزله: منزلگاه - منزل - مسکن - جایگاه.
(۲) آسایش - استراحت.
(۳) فروکشیدن: اقامت کردن - درجایی ماندن / نگه داشتن حیوان سواری.
(۴) پایان.
(۵) مراقب - نگهبان.
(۶) گستاخ - بی شرم / شاد - خوشحال (اشاره به حالت روشنی شمع که به خنده تعبیر می شود).
(۷) سربریده: (در مورد شمع) شمعی که سرفتیله آن را می چینند تا بهتر نور دهد.
(۸) بند زبان نداشتن: نگاه نداشتن اسرار.
(۹) ذوق: خوشی - نشاط.
(۱۰) این مصراع از سعدی است.
(۱۱) اشاره به فرو رفتن گنج قارون به زمین به خاطر امتناع او از پرداخت زکات و عدم کمک او به مستمندان.
(۱۲) طلا - سکه طلا (اشاره به ریزه های زردی که درون گلبرگهای گل سرخ است و به هنگام شکفتن گل نمایان می شود - زر گل).



- ۱ روشنی طلعت^۱ تو ماه ندارد
 ۲ گوشه ابروی توست منزل جانم
 ۳ دیدم و آن چشم دل سیه که توداری
 ۴ رطل گرانم^۴ ده ای مرید خرابات^۵
 ۵ تا چه کند با رخ تو دود دل من
 ۶ خون خور و خامش نشین که آن دل نازک
 ۷ نی من تنها کشم تپاول^۸ زلفت
 ۸ شوخی^۹ نرگس نگر که پیش تو بشکفت
 ۹ گوبرو و آستین به خون جگرشوی^{۱۰}

حافظ اگر سجده تو کرد مکن عیب
 کافر عشق ای صنم^{۱۱} گناه ندارد

(۱) چهره - صورت.

(۲) علف.

(۳) معنی بیت: دیدم و دریافتم که آن چشم سیاه دل و بی رحمی که توداری رعایت حال هیچ آشنا را نمی‌کند.

(۴) رطل گران: رطل سنگین. رطل، واحدی حدود یکصد مثقال برای حجم و وزن بوده است / کنایه از شرابی به این حجم.

(۵) محل نوشیدن شراب و عیش و عشرت.

(۶) به شادی - به سلامتی.

(۷) شیخ: پیر - مرشد.

(۸) درازدستی - گردنکشی.

(۹) بی حیایی - گستاخی.

(۱۰) آستین به خون جگر شستن: کنایه از خون گریستن.

کنایه از غم و غصه بیش از حد تحمل.

(۱۱) بت / کنایه از معشوق.



- ۱ نیست در شهر نگاری^۱ که دل ما ببرد
 ۲ کوحریفی گش^۳ سرمست که پیش کرمش
 ۳ باغبانا ز خزان بی خبرت می بینم
 ۴ رهن دهر نخفته است مشوایمن از او
 ۵ در خیال این همه لُعبت^۵ به هوس^۶ می بازم
 ۶ علم و فضلی که به چل سال دلم جمع آورد
 ۷ بانگ^{۱۲} گاوی چه صدا باز دهد^{۱۳} عشوه مخر^{۱۴}
 ۸ جام مینایی^{۱۸} می سده تنگدلی است
 ۹ راه عشق ارچه کمینگاه کمانداران است

حافظ ارجان طلبد غمزۀ^{۲۰} مستانۀ یار

خانه از غیر بپردازد و بهل^{۲۱} تا ببرد

- (۱) نگاز: محبوب - معشوق.
 (۲) رخت: اسباب سفر.
 (۳) خوش / نازنین.
 (۴) زیبا - آرامسته / نام گلی که از درون سرخ و از بیرون زرد است.
 (۵) عروسک / عروسک خیمه شب بازی / کنایه از محبوب و معشوق زیبا.
 (۶) به هوس: از روی هوس.
 (۷) باشد.
 (۸) تماشا و نگاه کردن به خیمه شب بازی / گردش.
 (۹) کنایه از چشم معشوق.
 (۱۰) همچون بازماندگان سپاهیان مغول.
 (۱۱) به یغما بردن / غارت کردن / رسم بوده است که غلامان ترک پس از مجالس ضیافت، سفره را غارت می کرده اند.
 (۱۲) صدا.
 (۱۳) صدا باز دادن: آوازه یافتن - انعکاس یافتن.
 (۱۴) عشوه مخر: فریب مخور.
 (۱۵) کسی که در غیاب حضرت موسی (ع) - که برای چهل روز در کوه طور به میقات پروردگار رفته بود - گوساله ای زرین ساخت که از آن صدایی برمیخاست و به این وسیله گروهی از بنی اسرائیل را با پرستش آن گمراه کرد. نام وی در قرآن مجید، سوره طه (۲۰) آیات ۸۵، ۸۷ و ۹۵ آمده است.
 (۱۶) یدِ بیضا: دست درخشان. یکی از معجزات حضرت موسی (ع) است. در آیه ۱۰۸ سوره اعراف (۷) آمده است: «وَتَزَعُ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ.» [موسی (ع) در مقابل فرعون و اطرافیاناش [دستش را از گریبان خود درآورد که ناگاه بینندگان را آفتابی تابان بود).
 (۱۷) دست بردن: پیشی گرفتن - سبقت بردن.
 (۱۸) چیزی که بر روی آن شیشه رنگین (مینا) کار شده باشد / شیشه ای.
 (۱۹) صرفه زاعدا ببرد: بردشمنان فائق شود.
 (۲۰) اشاره به چشم و ابرو.
 (۲۱) بگذارد.



- ۱ اگر نه باده غم دل زیاد ما ببرد
 ۲ اگر نه عقل به مستی فرو کشد لنگر^۲
 ۳ فغان که با همه کس غایبانه باخت^۵ فلک
 ۴ گذار بر ظلمات^۸ است خضر^۱ راهی کو^{۱۰}
 ۵ دل ضعیفم از آن می کشد به طرف^{۱۲} چمن
 ۶ طبیب عشق منم باده خور که این معجون^{۱۵}
 نهیب^۱ حادثه بنیاد جان ما ببرد
 چگونه کشتی از این ورطه^۳ بلا ببرد^۴
 که کس نبود که دستی از این دغا^۶ ببرد^۷
 مباد کآتش محرومی آب^{۱۱} ما ببرد
 که جان زمرگ به بیماری صبا^{۱۳} ببرد^{۱۴}
 فراغت^{۱۶} آرد و اندیشه خطا ببرد

۷ بسوخت حافظ و کس حال او به یار نگفت

مگر نسیم پیامی خدای را^{۱۷} ببرد

(۱) آسیب - دستبرد / صدای ترسناک.

(۲) فرو کشیدن لنگر: لنگر انداختن.

(۳) گرداب.

(۴) معنی بیت: (عقل ناخدایی است که کشتی وجود انسان

را هدایت می کند.) اگر ناخدای عقل به وسیله مستی

حرکت خود را تعطیل نکند و کشتی را نیز ننگه ندارد

چگونه می تواند فشار امواج و خستگی را تحمل کند و

کشتی وجود ما را از گرداب پر آشوب زندگی بیرون برد.

(۵) غایبانه باختن: شطرنج را بدون نگاه کردن به صفحه بازی

کردن و بردن / حقه بازی کردن - نیرنگ باختن.

(۶) نادرست - ناراست.

(۷) دست بردن: سبقت گرفتن - پیشی جستن - برنده شدن.

معنی بیت: روزگار با همه کس مکر و حيله و رزید (یا با

چشم بسته و غایبانه بازی کرد) و از همه برد زیرا کسی

نبود که براو پیروز شود.

(۸) تاریکیها / محلی تاریک در کرة زمین که آب حیات

آنجاست.

(۹) از انبیا یا اولیا که به آب حیات دست یافت.

(۱۰) گذر از تاریکیهاست؛ خضر راهنمایی کجاست که ما را

هدایت کند.

(۱۱) آب / آبرو.

(۱۲) کنار - سو.

(۱۳) باد سحرگهان بهاری. بیماری صبا: حالت نسیم یا باد

صبا که گاه می رود و گاه می ایستد همچون انسان

بیماری که چند قدم راه می رود و سپس می ایستد و نفس

تازه می کند.

(۱۴) معنی بیت: دل ضعیفم از آن میل به چمن دارد (از آن

مرا به سوی چمن می کشد) که از دلمردگی به وسیله ورزش

ملايم و منقطع باد صبا رهایی یابد.

(۱۵) دارویی مخلوط از داروهای گوناگون - داروی مؤثر و

قطعی.

(۱۶) آسودگی.

(۱۷) خدای را: به خاطر خدا - برای رضای خدا.



- ۱ سحر بلبل حکایت با صبا^۱ کرد
۲ نقاب گل کشیده زلف سنبل
۳ به هرسو بلبل عاشق به افغان^۲
۴ از آن رنگ رخم، خون دردل انداخت^۳
۵ خوش باد آن نسیم صبحگاهی
۶ من از بیگانگان دیگر ننام
۷ گراز سلطان طمع کردم خطا بود
۸ غلام همّت^۴ آن نازنینم
۹ وفا از خواجگان^۵ ملک^۶ با من
۱۰ بشارت بر به کوی می فروشان
که حافظ توبه از زهد ریا^۷ کرد

(۸) شب زنده داران می زداید.
(۸) اراده قوی - عزم جزم / نیت والا.
(۹) بزرگان.
(۱۰) کشور - سرزمین.
(۱۱) خواجه کمال الدین سید ابوالوفای شیرازی. وی سیدی جلیل القدر و از اولیای خدا بوده است. حافظ به او علاقه ای فراوان داشته است. آرامگاه او به نام بقعه سید ابوالوفا در شمال غربی شیراز است.
(۱۲) زهد و یا: زهد ریایی.

(۱) باد خنک و خوشبوی سحرگاهان بهاری.
(۲) گره بند: گره - تکه.
(۳) لباسی بلند که از جلو باز بوده است و با شال یا بندی آن را می بسته اند.
(۴) فغان - فریاد - ناله - زاری.
(۵) خوشی - خوشگذرانی.
(۶) معنی مصراع: گل به خاطر آن رنگ (سرخ) چهره، خون در دل من انداخت و مرا دلخون کرد.
(۷) اشاره به این که نسیم خنک صبح کسالت را از



- ۱ بیا که ترک^۱ فلک^۲، خوان^۳ روزه غارت کرد^۴
- ۱+ اگر امام جماعت طلب کند امروز
- ۲ ثواب روزه و حج قبول آن کس برد
- ۳ مقام^۷ اصلی ما گوشه خرابات^۸ است
- ۳+۱ خوشا نماز و نیاز کسی که از سر درد
- ۳+۲ به روی یار نظر کن ز دیده متت دار
- ۴ نماز در خم آن ابروان محرابی
- ۵ بهای باده چون لعل^۱ چیست جوهر^۱ عقل
- ۶ فغان^۱ که نرگس^{۱۲} جمش^{۱۳} شیخ شهر امروز
- ۷ حدیث^{۱۶} عشق ز حافظ شنو نه از واعظ
اگرچه صنعت^{۱۷} بسیار در عبارت^{۱۸} کرد

- (۱) ترک / از بازماندگان سپاهیان مغول / غلام ترک نژاد.
- (۲) ترک فلک: کنایه از ماه.
- (۳) سفره.
- (۴) رسم بوده است که غلامان ترک نژاد پس از مجالس ضیافت به ویژه ضیافتهای افطار ماه رمضان سفره را غارت می کرده اند.
- (۵) مقصود عید فطر است.
- (۶) گردش / اطراف / مجلسی که در آن شراب را می گردانند و به نوبت به حاضران می دهند.
- (۷) جایگاه.
- (۸) محل نوشیدن شراب و عیش و عشرت.
- (۹) از سنگهای گرانبهای شفاف و سرخ رنگ.
- (۱۰) گوهر - سنگ قیمتی / اصل - ذات.
- (۱۱) فریاد.
- (۱۲) کنایه از چشم.
- (۱۳) مست / بی حیا.
- (۱۴) دُرد کشان: نوشندگان شراب درد آمیز (شراب ته خم که آمیخته به لرد و مواد اضافی و در نتیجه ارزانتر است) - کنایه از باده نوشان فقیر.
- (۱۵) از سر حقارت: با دیده تحقیر.
- (۱۶) سخن / سخن رسول اکرم (ص) و ائمه - روایت.
- (۱۷) صنعت کردن: ظاهر سازی کردن.
- (۱۸) طرز بیان - طریقه ادای سخن.



- ۱ به آب روشن^۱ می عارفی طهارت کرد
۲ همین که ساغر^۳ زربین خور^۲ نهان کردند
۳ خوشا نماز و نیاز^۷ کسی که از سردرد
۴ به روی یار نظر کن ز دیده منت دار^۸
۵ دلم ز حلقه زلفش به جان خرید آشوب
۵+۱ امام خواجه^{۱۲} که بودش سر نماز دراز
۶ [اگر امام جماعت طلب کند امروز
خبر دهید که حافظ به می طهارت کرد]

- (۱) آب روشن: آب زلال و صاف.
(۲) عَلَى الصَّبَاح: هنگام صبح - بامدادان.
(۳) جام - پیاله.
(۴) خورشید.
(۵) مقصود عید فطر است.
(۶) گردش / اطراف / مجلسی که در آن شراب را می گردانند
و به نوبت به حاضران می دهند.
(۷) خواهش - تمنا (از خدا) / دعا.
(۸) ز دیده منت دار: از چشم خود سپاسگزار باش.
(۹) کار دیده: شخص کارآزموده و مجرب.
(۱۰) بینایی - بصیرت - آگاهی.
(۱۱) معنی بیت: به روی یار نگاه کن و از چشم خود
سپاسگزار باش زیرا شخص کارآزموده همه کارهای خود
را از روی بصیرت انجام می دهد.
(۱۲) امام خواجه: امام بزرگوار جماعت.
(۱۳) خون دختر رز: خون دختر درخت انگور - آب انگور -
شراب.
(۱۴) لباس رسمی صوفیان.
(۱۵) قصارت کردن: شست و شودادن - شستن.



- ۱ صوفی نهاد دام و سرحقه باز کرد^۱
۲ بازی دهر^۲ بشکنش بیضه^۳ در کلاه^۴
۳ ساقی بیا که شاهد^۱ رعنا^{۱۱} صوفیان
۴ این مطرب^{۱۲} از کجاست که ساز^{۱۳} عراق^{۱۴} ساخت
۵ ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم
۶ صنعت مکن^{۲۱} که هر که محبت نه راست باخت
۷ فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
۸ ای کبک خوشخرام کجا می روی بایست

۹ حافظ مکن ملامت زندان^{۲۵} که در ازل^{۲۶}

ما را خدا ز زهد^{۲۷} ریا^{۲۷} بی نیاز کرد

- (۱) سرحقه باز کرد: سرجمعه شعبده بازی را باز کرد / کنایه از این که آغاز به فریبکاری نمود.
(۲) آسمان / دوره - زمانه.
(۳) روزگار - زمان.
(۴) تخم مرغ.
(۵) بیضه در کلاه شکستن: گویند کسی تخم مرغی دزدید و در کلاه خود پنهان کرد. صاحب تخم مرغ از او درباره تخم مرغها پرسید و او منکر شد. در این میان دستی به کلاه او زد، تخمها شکست و رسوا شد / کنایه از رسوا کردن.
(۶) نشان دادن.
(۷) تردستی - حقه بازی.
(۸) اهل راز: آشنایان به رموز کار / رازدانان - عارفان.
(۹) محبوب - معشوق.
(۱۰) رعنا: زیبا.
(۱۱) بار دیگر. (۱۲۰) آن که می خواند و می نوازد.
(۱۳) ساز ساختن: نواختن ساز - اجرا کردن موسیقی به وسیله ساز / قصد کردن.
- (۱۴) عراق عجم (کرمانشاه، همدان، ری، اصفهان) - اصفهان / یکی از دستگاههای موسیقی قدیم ایران.
(۱۵) قصه / آهنگ موسیقی.
(۱۶) برگشت / نوعی تصنیف در موسیقی قدیم ایران / فرود آمدن از گوشه ای از یک دستگاه موسیقی به درآمد آن دستگاه.
(۱۷) راه / پرده، آهنگ و گوشه موسیقی.
(۱۸) سرزمین حجاز / یکی از دوازده دستگاه موسیقی قدیم ایران.
(۱۹) آستین کوتاه: از مشخصات لباسهای صوفیان.
(۲۰) دست دراز: دست تجاوزکار.
(۲۱) صنعت کردن: ظاهرسازی کردن - نیرنگ باختن.
(۲۲) فراز کردن: بستن. (۲۳) غیر حقیقت - غیر حقیقی.
(۲۴) اشاره به داستان کبکنجیر و گریه عابد در کلیله و دمنه.
(۲۵) زند: آن که ظاهری خطاکار و گناه آلوده دارد اما در باطن از صفا، پاکدلی و رابطه با خدا برخوردار است.
(۲۶) آغاز آفرینش.
(۲۷) زهد ریا: پارسایی ریاکارانه.



- ۱ بلبلی خون جگر خورد و گلی حاصل کرد
۲ طوطیی را به خیال شکری دل خوش بود
۳ قرّة العین^۲ من آن میوه دل یادش باد^۳
۴ ساریان بار من افتاد خدا را^۵ مددی
۵ روی خاک^۸ و نم^۱ چشم مرا خوار مدار^{۱۰}
۶ آه و فریاد که از چشم حسود مه چرخ
۷ نزدی شاه رخ^{۱۴} وفوت شده^{۱۵} امکان حافظ
چه کنم بازی ایام مرا غافل کرد

- (۱) آرزو.
(۲) قرّة العین: نور چشم - فرزند.
(۳) یادش باد: یادش زنده باد - یادش به خیر باد.
(۴) برفت.
(۵) برای رضای خدا - برای خدا.
(۶) امید گرم: امید کرم و بخشش (تو) مرا.
(۷) کاروان.
(۸) روی خاکی: چهره خاک آلود / چهره تیره مثل خاک.
(۹) کنایه از اشک.
(۱۰) خوار مدار: کم بشمار - دست کم مگیر.
(۱۱) چرخ فیروزه: آسمان فیروزه ای رنگ / زمانه - روزگار.
(۱۲) خانه شادی.
(۱۳) کاهگل.
(۱۴) شاه رخ زدن: شطرنج) با اسب به شاه کیش دادن و همچنین رخ را در معرض خطر قرار دادن که در این حالت رخ فدای شاه می شود / کنایه از استفاده کردن از امکان و فرصت مناسب.
(۱۵) فوت شد: از دست رفت.



- ۱ چوباد عزم سرکوی^۱ یارخواهم کرد
۲ هر آبروی که اندوختم زدانش ودین
۳ به هرزه^۲ بی می و معشوق عمر می گذرد
۴ صبا^۳ کجاست که این جان خون گرفته^۴ چو گل
۵ چو شمع صبحدم شد زمهر^۵ اوروشن
۶ به یاد چشم تو خود را خراب^۶ خواهم ساخت
۷ نفاق^۷ و زرق^۸ نبخشد صفای دل حافظ
طریق رندی^۹ و عشق اختیار خواهم کرد

- (۱) کوچه - محله.
(۲) به هرزه: به باطل - بیهوده.
(۳) بطالت: بیکارگی - بیکاری - تن آسانی - تنبلی.
(۴) باد خنک و خوشبوی صبحگاهان بهاری.
(۵) خون گرفته: کسی که فتوای کشتن او را داده باشند - اجل رسیده.
(۶) بوی خوش.
(۷) معنی مصراع: باد صبا کجاست تا این جان محکوم به مرگ را مانند گل فدای عطر گیسوی یار کنم. (اشاره به این که گل برای ساخته شدن عطر فدا می شود و عطر به گیسوی یار می پیوندد. در حقیقت گل فدای بوی گیسوی یار می شود.) -
- (۸) محبت / خورشید.
(۹) معنی مصراع: از مهر او، مانند شمع صبحدم بر من روشن شد که عمرم را بر سر این کار (عشق) فنا خواهم کرد.
(۱۰) مست مست - مست لایعقل / ویران.
(۱۱) عهد قدیم: پیمان گذشته / زمان گذشته / پیمانی که روز ازل بسته شده است.
(۱۲) یعنی عهدی را که بسته بودیم - که خراب چشم مست تو باشم - استوار نگاه خواهم داشت.
(۱۳) دورویی.
(۱۴) دورویی - نفاق - ریاکاری.
(۱۵) زند: آن که ظاهری خطا کار و گناه آلود دارد، اما در باطن از صفا، پاکدلی و رابطه با خدا برخوردار است.



- ۱ دل از من برد و روی از من نهان کرد
۲ سحر تنهایی ام در قصد جان بود
۳ چرا چون لاله خونین دل^۲ نباشم
۴ کجا گویم که با این درد جانسوز
۵ بر آن سان سوخت^۵ چون شمع که بر من
۶ صبا^۸ گر چاره داری وقت، وقت است
۷ میان مهربانان کی توان گفت
۸ عدو^۱ با جان حافظ آن نکردی^{۱۱}
که تیر چشم^{۱۲} آن ابرو کمان کرد

- (۱) خدا را: به خاطر خدا - شما را به خدا.
(۲) دل خونین لاله: اشاره به رنگ سیاهی که در بن گلبرگهای لاله، درون گل است / (احتمالاً) رنگ سرخی که به صورت مایع در حدفاصل ساقه و مادگی گل لاله وجود دارد.
(۳) گل نرگس که به خاطر شباهت به چشم انسان مورد تشبیه قرار می‌گیرد / کنایه از چشم معشوق.
(۴) سرگران کردن: بی‌اعتنایی کردن.
(۵) سوزاند.
(۶) تنگ شراب که آن را به شکل حیوانات - به ویژه پرندگان - می‌ساختند و هنگام خالی شدن، شراب از گلوئی حیوان رد می‌شده و از چشم یا دهان او بیرون می‌آمده است.
(۷) نام یکی از سازها - عود - رود.
(۸) باد خنک و خوشبوی بامدادان بهاری.
(۹) معنی بیت: ای صبا اگر دارویی داری (بوی خوش معشوق) اکنون موقع مناسبی است که آن را به من برسانی؛ زیرا بیماری اشتیاق قصد دارد مرا از پای درآورد.
(۱۰) دشمن.
(۱۱) نمی‌کرد.
(۱۲) تیر چشم: اشاره چشم / مزگان.



- ۱ دست در حلقه آن زلف دوتا^۱ نتوان کرد
- ۲ آنچه سعی است من اندر طلبت بنمایم
- ۳ دامن دوست به صد خون دل افتاد به دست
- ۴ عارضش^۶ را به مثل^۷ ماه فلک^۸ نتوان گفت
- ۵ سروبالای^{۱۱} من آن گه که درآید به سماع^{۱۲}
- ۶ مشکل عشق نه در حوصله^{۱۶} دانش ماست
- ۷ چه بگویم که تورا نازکی طبع لطیف
- ۸ نظریاک تواند رخ جانان دیدن
- ۹ غیرتم^{۱۸} کشت که محبوب جهانی لیکن

۱۰ بجز ابروی تو محراب دل حافظ نیست
طاعت^{۲۰} غیر تو در مذهب ما نتوان کرد

- (۱) زلف دوتا: زلفی که آن را به دو قسمت کرده باشند / موی خمیده و منحنی.
- (۲) اشاره به این شعر عربی: «ذِعْ ذِكْرَهُنَّ فَإِنَّ لَهُنَّ وَفَاءً - رِيحُ الصَّبَا وَغَهْدُهُنَّ سَوَاءٌ» (سخن از زنان مگو که وفا ندارند، زیرا که باد صبا و عهد و پیمان آنان یکسان است).
- (۳) حکم کل الهی - مشیت باری تعالی.
- (۴) فسوس: استهزا - مسخره.
- (۵) دشمن.
- (۶) عارض: چهره.
- (۷) به مثل: به خاطر تشبیه / مثلاً.
- (۸) آسمان.
- (۹) بی سروپا: پست - بی ارزش / حالت ماه (که طبیعتاً دارای پا و سرنیست).
- (۱۰) معنی مصراع: به هربی سروپا نمی توان یار گفت.
- (۱۱) سروبالا: کسی که اندام وی از تناسب، بلندی و طراوت همچون سرو است.
- (۱۲) شعر خوانی صوفیان به آواز خوش و موسیقی همراه با رقص یا بدون رقص.
- (۱۳) چه محل: چه ارزش و اعتبار.
- (۱۴) جامه جان: جان که همچون جامه ای است - لباس جان.
- (۱۵) جامه قبا کردن: چاک زدن جامه از زیر گلو تا پایین (در اثر مصیبت، اشتیاق یا حالت احساسی شدید) که به صورت قبا درمی آید . قبا کردن جامه جان: کنایه از فدا کردن جان . معنی بیت: هنگامی که یار بلند بالای من به رقص و سماع برخیزد جان چه ارزشی دارد که نتوان براو افشانند؟
- (۱۶) ظرفیت - گنجایش.
- (۱۷) بدین فکر خطا: با این اندیشه خطا کار.
- (۱۸) غیرت: حسادت - غیرت.
- (۱۹) معنی مصراع: روز و شب نمی توان با خلق خدا دعوا کرد.
- (۲۰) اطاعت - عبادت.



- ۱ دیدی ای دل که غم عشق دگر بار چه کرد
۲ آه از آن نرگس^۲ جادو^۳ که چه بازی انگیخت
۳ اشک من رنگ شفق^۵ یافت ز بی مهری^۶ بار
۴ برقی^۱ از منزل لیلی بدرخشید سحر
۵ ساقیا جام می ام ده که نگارنده^{۱۱} غیب^{۱۲}
۶ آن که بر نقش^{۱۳} زد این دایره^{۱۴} مینایی^{۱۵}
۷ فکر عشق آتش غم در دل حافظ می سوخت
بار دیرینه ببینید که با بار چه کرد

- (۱) برفت - رفت.
(۲) کنایه از چشم معشوق (به خاطر شباهت گل نرگس و چشم انسان).
(۳) جادوگر.
(۴) کنایه از چشم محبوب (به خاطر حالت خماری و حرکات مستانه آن).
(۵) سرخی رنگ افق پس از غروب آفتاب.
(۶) مهر: محبت / خورشید.
(۷) بخت و اقبال.
(۸) مهربانی - رحم.
(۹) برق: صاعقه.
(۱۰) دل افگان: دل آفرده.
(۱۱) نقاش - نویسنده.
(۱۲) ناپیدا - جهان ناپیدا. نگارنده غیب: خداوند - آفریدگار.
(۱۳) تصویر - شکل / طرح - نوشته / (موسیقی) تصنیف.
(۱۴) دایره مینایی: کنایه از آسمانها و عالم هستی.
(۱۵) گردش پرگان: کنایه از آفرینش حکیمانه الهی.



- ۱ دوستان دختر رزّا توبه زمستوری^۲ کرد
۲ آمد از پرده به مجلس عرفش پاک کنید
۳ جای آن است که در عقد وصالش گیرند
۴ مزدگانی بده ای دل که دگر مطرب^۶ عشق
۵ نه شگفت ار گل طبعم به نسیمش^۱ بشکفت
۶ نه به هفت آب^{۱۳}، که رنگش به صد آتش نرود
۷ حافظ افتادگی از دست مده زانکه حسود
عرض^{۱۵} و مال و دل و دین در سر مغروری کرد^{۱۶}

- (۱) دختر رزّا: دختر درخت انگور - کنایه از شراب.
(۲) پنهان و پوشیده بودن / پرده نشینی / پاکدامنی / عفت / کنایه از بودن شراب در خم.
(۳) مأمور دولت که وظیفه او نهی از امور ممنوع در شرع، امر به معروف، اجرای احکام دین و حفظ نظم شهر بوده است.
(۴) دستوری: اجازه - پروانه / جوازی که محتسب به روسپیان می داده است.
(۵) همپالگان - همصحبان.
(۶) آن که می خواند و می نوازد.
(۷) راه مستانه زدن: مانند مستان با شادی نواختن / راه مستان را - که یکی از الحان موسیقی است - نواختن.
(۸) حالت کسالت و سردرد از نرسیدن شراب یا پس از مستی
- خماری.
(۹) نسیم: بوی خوش / بو / باد ملایم.
(۱۰) مرغ شبخوان: بلبل.
(۱۱) شادی / خوانندگی و نوازندگی.
(۱۲) گل سوری: گل سرخ.
(۱۳) هفت آب: آب هفت دریا / در فقه شافعی چون جامه ای یا ظرفی نجس شود باید پس از یک بار خاک مالیدن هفت بار با آب پاک غسل داده شود.
(۱۴) لباس رسمی صوفیان.
(۱۵) آبرو.
(۱۶) در سر مغروری کرد: فدای غرور و تکبر کرد.



- ۱ سالها دل طلب جام جم^۱ از ما می کرد
 ۲ گوهری^۲ کز صدف کون و مکان^۳ بیرون است
 ۲+۱ بیدلی^۴ در همه احوال خدا با وی^۵ بود
 ۲+۲ این همه شعبده^۶ خویش که می کرد اینجا
 ۳ مشکل خویش بر بریرمغان^۷ بردم دوش
 ۴ دیدمش خرم و خوشدل قبح باده به دست
 ۵ گفتم این جام جهان بین^۸ به تو کی داد حکیم^۹
- آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا^{۱۰} می کرد
 طلب از گمشدگان لب دریا می کرده^{۱۱}
 اونمی دیدش و از درد^{۱۲} * «خدا را» می کرد
 سامری^{۱۳} پیش عصا وید بیضا^{۱۴} می کرد^{۱۵}
 کاو^{۱۶} به تأیید نظر^{۱۷} حلّ معما می کرد
 و اندر آن آینه صدگونه تماشا می کرد
 گفت آن روز که این گنبد مینا^{۱۸} می کرد^{۱۹}

* او.

** دور.

موسی (ع). در آیات ۱۰۷ و ۱۰۸ سورة اعراف (۷) آمده است: «قَالَ لِيْ عَصَا فَاِذَا هِيَ تَمِيْنُ. وَنَزَعَ يَدَهُ فَاِذَا هِيَ بِهَيْهَاتَ لِلطَّائِرِيْنَ» (موسی [عصای خود را بیفکند که به ناگاه اژدهایی گردید. و دست از گریبان خود برآورد که ناگاه بینندگان را آفتابی تابان بود).
 (۱۱) معنی بیت: هرچه آن بی دل شیدا از طریق عقل و خرد برای پی بردن به راز خلقت انجام می داد مانند فریبکاری ساحرانۀ سامری در مقابل معجزات حضرت موسی (ع) بی اعتبار و بی ارزش بود.
 (۱۲) پیرمغان: پیرمفروش / (تصوف) پیر طریقت.
 (۱۳) که او.
 (۱۴) تأیید نظر: نیروی نظر، بینش و اراده.
 (۱۵) از صفات خداوند - کسی که کارهای او از روی درستی و خرد است.
 (۱۶) گنبد مینا: کنایه از آسمانها.
 (۱۷) می ساخت.

(۱) جام جم / جام جهان نما / جام جهان بین: کنایه از دل در مراحل والای معرفت / (تصوف) دل پاک و روشن و غیب نما و رازگشای عارف.
 (۲) درخواست.
 (۳) گوهر: مروارید.
 (۴) کون و مکان: دنیا و تمامی موجودات در آن.
 (۵) معنی بیت: مرواریدی را که از صدف تمامی موجودات جهان بیرون است از کسانی مطالبه می کرد که شناگری نمی دانند.
 (۶) بی دل: آزرده - دلنگ - دل داده - شیدا.
 (۷) خدا را: به خاطر خدا / اظهار درد و عجز و نیاز.
 (۸) تردستی - حقه بازی.
 (۹) مردی که در غیاب حضرت موسی (ع) گوساله ای ساخت که از آن صدا برمی خاست و مردم را به پرستش آن دعوت نمود.
 (۱۰) عصا وید بیضا: از معجزات حضرت

- ۶ گفت آن یار کز او گشت سردار بلند^{۱۸} جرمش این بود که اسرار هویدا^{۱۱} می کرد^{۲۰}
- ۷ فیض روح القدس^{۲۱} ارباز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

گفتمش زلف چو زنجیر بنان از پی چیست

گفت حافظ گله ای از دل شیدا می کرد^{۲۲}

(۱۸) معنی مصراع: گفت آن دوست که بر سردار رفت و دار از این بابت سر بلند شد.

(۱۹) آشکار.

(۲۰) اشاره به حسین بن منصور حلاج که در سال ۳۰۹ ق به امر مقتدر خلیفه عباسی به دار آویخته شد. علت کشتن او سخنانی همچون «أَنَا الْحَقُّ» (من خدایم) بود که با ظاهر شریعت مخالفت دارد.

(۲۱) روح القدس: جبرائیل. اشاره به بخشی از آیات ۸۷ و ۲۵۳ از سوره بقره (۲): «... وَكَلِمَاتُ بِرُوحِ الْقُدُسِ»

(...) ما او [عیسی بن مریم] را به وسیله روح القدس قوت و توانایی بخشیدیم. به وسیله این تأیید معجزات فراوانی از حضرت عیسی (ع) به ظهور می پیوست که در قرآن مجید ذکر آنها رفته است.

(۲۲) معنی بیت: به او گفتم زلف حلقه حلقه زنجیر مانند خورویان برای چیست؟ گفت: چون حافظ از دل دیوانه خود شکایت داشت برای این است که آن دل دیوانه را با زنجیر ببندند.



- ۱ به سرّ جام جم^۲ آن گه نظر توانی کرد
 ۲ مباح بی می ومطرب که زیر طاق سپهر^۳
 ۳ گل مراد تو آن گه نقاب بگشاید
 ۴ به عزم مرحله^۵ عشق پیش نه قدمی
 ۵ بیاء^۶ که چاره^۷ ذوق^۸ حضور^۹ و نظم امور
 ۶ جمال یار نداد نقاب و پرده ولی
 ۷ تو کز سرای طبیعت^{۱۲} نمی روی بیرون
 ۸ گدایی در میخانه^{۱۴} طرفه^{۱۵} اکسیری است^{۱۶}
 ۹ دلا ز نور ریاضت^{۱۷} گر آگهی یابی
 ۱۰ ولی تو تالاب معشوق و جام می خواهی

۱۱ گر این نصیحت شاهانه بشنوی حافظ

به شاهراه طریقت^{۱۳} سفر توانی کرد

* نسخه بدل حافظ: دوی غصه دوران اگر توانی کرد - به دور باد گلگون مگر توانی کرد.

- (۱) نکته نهفته - راز پنهان - باطن - درون.
 (۲) جام جم: جام جهان بین - جام شراب جمشید / (تصوف)
 آینه تمام نمای رازهای ناگشودنی و مبهم آفرینش.
 (۳) گحل بصر: سرمه ای که برای تقویت به چشم کشیده
 می شود.
 (۴) طاق سپهر: گنبد آسمان.
 (۵) منزل - جای فرود آمدن در سفر / فاصله میان دو توقفگاه -
 مسیر - راه.
 (۶) هشیار باش - توجه داشته باش.
 (۷) علاج - تدبیر.
 (۸) آرزو - خواهش.
 (۹) حضور قلب.
 (۱۰) شفاعت - دستگیری - تأیید.
 (۱۱) اهل نظر: صاحب نظران - عارفان.
 (۱۲) زندگی حیوانی.
 (۱۳) راه سیر و سلوک.
 (۱۴) (تصوف) جایگاه عارفان ربانی.
 (۱۵) شگفت آور - عجیب.
 (۱۶) اکسیر: ماده ای که به وسیله آن فلزات به طلا و نقره
 تبدیل می شوند.
 (۱۷) تحمل رنج و سختی برای تهذیب نفس.



- ۱ یاد باد آن که زما وقت سفر یاد نکرد
 ۲ آن جوانبخت^۲ که می‌زد رقم خیر قبول^۳
 ۳ کاغذین جامه^۵ به خونابه بشویم که فلک
 ۴ دل به اقمید صدایی^۸ که مگر^۱ در تورد
 ۵ سایه تا بازگرفتی ز چمن مرغ سحر^{۱۱}
 ۶ شاید اربیک صبا^{۱۳} از توبیاموزد کار
 ۷ کیلک^{۱۴} مشاطه^{۱۵} صنمش^{۱۶} نکشد نقش مراد^{۱۷}
 ۸ مطربا پرده بگردان و بزین راه حجاز^{۱۸}

۹ غزلیات عراقی است^{۲۱} سرود حافظ

که شنید این ره^{۱۹} دلسوز که فریاد نکرد

* کوه.

- (۱) وداع: خداحافظی .
 (۲) جوانبخت: دارای بخت جوان - خوش اقبال - خوشبخت.
 (۳) می‌زد رقم خیر قبول: آثار جلب رضایت مردم، از کارهای نیک او به ظهور می‌رسید.
 (۴) رسم نبوده است که بنده پیر را حرمت بگذارند و به پاس خدمات دیرینه آزاد کنند.
 (۵) کاغذین جامه: جامه‌ای بوده است از کاغذ که ستم رسیده می‌پوشید و نزد حاکم می‌رفت و حاکم با دیدن او متوجه می‌شد که او شاکسی است. بر روی این لباس نگاه عریضه خود را نیز می‌نوشته‌اند.
 (۶) راهنماییم.
 (۷) غلم داد: غلمی که در برابر خانه حاکم افراشته شده، دادخواهان زیر آن جمع می‌شدند تا حاکم آنان را ببیند.
 (۸) صدا: انعکاس صوت / صدا.
 (۹) شاید.
 (۱۰) کوچه / کوچه (کوه کوچک) / کو (کوه) + چه.
 (۱۱) مرغ سحر: بلبل.
 (۱۲) (در اینجا) شاخ و برگ.
 (۱۳) باد خنک و خوشبوی بامداد بهاری.
 (۱۴) قلم.
 (۱۵) آرایشگر.
 (۱۶) صنع: آفرینش.
 (۱۷) معنی مصراع: دست آفرینش او را به آرزوی خود نرساند.
 (۱۸) معنی مصراع: ای مطرب، آهنگی را که می‌نوازی تغییرده و آهنگ حجاز (یکی از گوشه‌های موسیقی) را بنواز.
 (۱۹) آهنگ موسیقی - گوشه / راه.
 (۲۰) برقت.
 (۲۱) عراقی: فخرالدین ابراهیم همدانی عراقی شاعر و عارف مشهور، متوفی در ۶۸۸ ق.



- ۱ روبرهش نهادم و بر من گذر نکرد
۲ سیل سرشک^۱ ما زدش کین^۲ بدر نبرد
۳ یارب تو آن^۳ جوان دلاور نگاه دار
۴ ماهی و مرغ دوش نخفت از فغان من
۵ می خواستم که میرمش اندر قدم چو شمع
۶ جانا کدام سنگدل بی کفایت است
۷ کیلک^۷ زبان کشیده^۸ حافظ در انجمن^۹
با کس نگفت راز تو تا ترک سرنکرد^{۱۰}

• این.

- (۱) اشک.
(۲) کینه - دشمنی.
(۳) سنگ خارا - سنگی بسیار سخت.
(۴) آه و دود: دم و دود (از سوختن دل) / آه سوزناک و جگر سوز.
(۵) شوخ دیده: گستاخ / زیبا چشم.
(۶) که او.
(۷) قلم.
(۸) زبان کشیده: (قلم) دارای زبان.
(۹) مجلس - مجمع - جلسه.
(۱۰) ترک سر کردن قلم: قط زده شدن سر قلم.



- ۱ دلبربرفت و دلشدگان^۱ را خبر نکرد
۲ یا بخت من طریق مرّوت^۲ فرو گذاشت
۳ من ایستاده تا کنمش جان فدا جوشمع
۴ گفتم مگر به گریه دلش مهربان کنم
۵ دل را اگر چه بال و پراز غم شکسته شد
۶ هر کس که دید روی تو بوسید چشم من
- یاد حریف^۲ شهرورفیق سفر نکرد
یا اوبه شاهراه طریقت^۳ گذر نکرد
او خود گذریه ما چونسیم سحر نکرد
در نقش سنگ قطره باران اثر نکرد
سودای^۵ دام عاشقی از سربه در نکرد
کاری که کرد دیده ما بی نظر نکرد^۶

کلک^۷ زبان کشیده^۸ حافظ در انجمن^۹

۶۰۱

با کس نگفت راز تو تا ترک سرنکرد^{۱۰}

(۱) عاشقان - شیفتگان.

(۲) رفیق - یار.

(۳) جوانمردی.

(۴) راه و روش - مسلک / (تصوف) راه رسیدن به خدا.

(۵) سودا: آرزو - میل - هوس / عشق.

(۶) معنی بیت: هر کس روی تو را دید مرا تحسین کرد و چشم

مرا بوسید زیرا چشم زیبایی شناس من با دقت نظر و توجه

خاص تو را از میان خوبرویان برگزید.

(۷-۱۰) به ۷-۱۰ از غزل قبل مراجعه شود.



- ۱ چه مستی است ندانم که ره به ما آورد
 ۲ چه راه^۱ می‌زند این مطرب مقام شناس^۲
 ۳ تونیز باده به چنگ آرو راه صحرا گیر
 ۴ رسیدن گل و نسرين به خیر و خوبی باد
 ۵ صبا^۶ به خوش خبری هدهد سلیمان است
 ۶ دلا چو غنچه شکایت ز کار بسته مکن
 ۷ علاج ضعف دل ما کرشمه^{۱۱} ساقی است
 ۸ مرید پیرمغانم^{۱۳} زمن مرنج ای شیخ
 ۹ به تنگ چشمی^{۱۴} آن ترک^{۱۵} لشکری^{۱۶} نازم
- که بود ساقی و این باده از کجا آورد
 که در میان غزل^۳ قول^۴ آشنا آورد
 که مرغ نغمه سرا ساز خوش نوا آورد
 بنفشه شاد و گش^۵ آمد، سمن^۶ صفا آورد
 که مزده طرب^۸ از گلشن^۱ سبا^{۱۱} آورد
 که باد صبح نسیم گره گشا^۶ آورد
 از این جهت که طبیب آمد و دوا آورد^{۱۲}
 چرا که وعده تو کردی و اوبجا آورد
 که حمله بر من درویش^{۱۷} یک قبا^{۱۸} آورد

فلک غلامی حافظ کنون به طوع^{۱۱} کند

که التجا^{۲۰} به در دولت شما آورد

- (۱) (موسیقی) آهنگ - مقام - پرده.
 (۲) مقام: (موسیقی) دستگاه - آهنگ. مقام شناس: کسی که دستگاههای موسیقی را بشناسد.
 (۳) شعر عاشقانه / (موسیقی) یکی از چهار قسمتی که خواننده باید به ترتیب مراعات می‌کرد (قول، غزل، ترانه، فروداشت یا فرود).
 (۴) سخن / (موسیقی) تصنیف - غزل - نوعی خاص از تصنیف یا ترانه / یکی از چهار قسمتی که خواننده باید به ترتیب مراعات می‌کرد.
 (۵) خوش - خوب / با ناز و تکبر - نازنین.
 (۶) یاسمن.
 (۷) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
 (۸) شادی.
 (۹) گلستان - گلزار.
 (۱۰) کشور سبا که ملکه بلقیس بر آن فرمان می‌راند و هدهد برای حضرت سلیمان (ع) خبر این کشور و پادشاه آن را آورد. نام این کشور و داستان مربوط به هدهد در قرآن مجید، سوره نمل (۲۷): آیات ۲۲ به بعد آمده است.
 (۱۱) اشاره به چشم و ابرو - غمزه.
 (۱۲) معنی مصراع: زیرا که پزشک آمد و دارو آورد (وفایده نبخشید. پس تنها کرشمه ساقی علاج ضعف قلب ماست).
 (۱۳) پیرمغان: پیر سیفروش / (تصوف) پیر طریقت - راهنمای راه سیر و سلوک.
 (۱۴) تنگ چشمی: چشم تنگ مغولان و نژادهای زرد / حسادت - تنگ نظری.
 (۱۵) معشوق زیباروی / از بازماندگان سپاه مغول - از نژاد ترک. (۱۶) ترک لشکری: سپاهی ترک.
 (۱۷) فقیر - بی چیز.
 (۱۸) یک قبا: یک لا قبا - فقیر.
 (۱۹) به طوع: از روی میل و رغبت.
 (۲۰) التجا آوردن: پناه جستن - پناه خواستن.



- ۱ «صبا وقت سحر بویی ز زلف یار می آورد»^۱
۲ من آن شکل صنوبر^۲ را ز باغ سینه برکندم
۳ ز بیم غارت عشقش دل اندر خون رها کردم
۴ فروغ ماه می دیدم ز بام قصر اوروشن
۵ به قول مطرب و ساقی برون رفتم گه و بیگه
۶ سراسر بخشش جانان طریق لطف و احسان بود^۶
۷ عجب می داشتم دیشب ز حافظ جام و پیمانه

۸ غَفَا لِلَّهِ^{۱۲} چین ابرویش^{۱۳} اگر چه ناتوانم کرد
به عشوه هم پیامی بر سر بیمار می آورد

- (۱) صبا: باد خنک و خوشبوی سحر و بامداد بهاری. این مصراع از عراقی است.
(۲) شکل قد و قامت صنوبری یار / شکل صنوبری قلب.
(۳) رنج.
(۴) راه - قاعده - قانون.
(۵) معنی بیت: از بیم این که عشق محبوب، هستی مرا غارت کند دل خود را که از غم عشق او پر خون شده بود به همان حال رها کردم (و آرزوی وصل و علاج دل نکردم). اما عشق او خون می ریخت و به سوی دل من می آمد.
(۶) روی بر دیوار (در دیوار آوردن: از خجالت رو را به سوی دیوار کردن).
- دیوار کردن.
(۷) راه گران منزل: راه صعب العبور.
(۸) معنی مصراع: هر چه معشوق به ما بخشید از راه لطف و نیکوکاری بود.
(۹) تسبیح می فرمود: ما را به تسبیح خدا امر می فرمود / به ما تسبیح می بخشید.
(۱۰) رشته ای متصل به صلیب که مسیحیان در گردن خود می آویزند / کمر بندی که زردشتیان به کمر می بستند.
(۱۱) صوفی وان: درویش وار - مانند صوفیان.
(۱۲) خدا بیخشد / در مورد تحسین به کار می رود - ماشاء الله.
(۱۳) چین ابرو: اخم و عتاب.



- ۱ برید^۱ باد صبا^۲ دوشم آگهی^۳ آورد
۲ به مطربان صبحی^۴ دهیم جامه^۵ چاک
۳ همی رویم به شیراز با عنایت دوست
۴ بیا بیا که تو حور بهشت را، رضوان^۶
۵ به جبر خاطر ما کوش^۷ کاین کلاه نمد
۶ چه ناله ها که رسید از دلم به خرگه ماه^۸
۷ رساند رایت^۹ منصور^{۱۰} بر فلک^{۱۱} حافظ
که التجا^{۱۲} به جناب^{۱۳} شهنشهی آورد^{۱۴}

- (۱) نامه رسان.
(۲) باد خنک و خوشبوی سحر و بامداد بهاری.
(۳) خبر.
(۴) رنج - زحمت.
(۵) روبه کونهی آورد: روبه پایان است.
(۶) صبحی: باده ای که به هنگام صبح می نوشند. مطربان صبحی: نوازندگانی که به همراه باده نوشان صبح نوازندگی می کنند.
(۷) مزده.
(۸) معنی بیت: از شوق این خیر خوش که باد سحرگاه آورد (جامه خود را چاک می زنیم و) جامه چاک شده را به مطربان صبحی می دهیم.
(۹) فرشته موکل بر بهشت - دربان و نگاهبان بهشت.
(۱۰) غلام - بنده.
(۱۱) معنی بیت: بیا بیا که رضوان، تو حوری بهشتی را برای آرامش دل بنده به این جهان آورد.
(۱۲) به جبر خاطر ما کوش: بکوش خاطر ما را شاد کنی / بکوش دل شکسته ما را به دست آوری.
(۱۳) تاج.
(۱۴) خرگه: خرگاه - خیمه بزرگ - سراپرده. خرگه ماه: کنایه از هاله گرد ماه که به شکل خیمه است.
(۱۵) چهره.
(۱۶) ماه خرگهی: محبوبی که در سراپرده بزرگ زندگی می کند - دلبر اشرافی.
(۱۷) درفش - بیرق.
(۱۸) پیروز - فاتح / شاه منصور ممدوح حافظ.
(۱۹) آسمانها.
(۲۰) پناه.
(۲۱) آستان.
(۲۲) پس از کشمکشهای بسیار میان شاه منصور و عمویش شاه شجاع - که هر دو مورد علاقه حافظ بودند - سرانجام در بیرون دروازه شیراز میانشان صلح برقرار می شود و شاه منصور به شاه شجاع می پیوندد. این غزل به همین مناسبت سروده شده است.



- ۱ یارم چوقدح به دست گیرد بازار بتان^۱ شکست گیرد
۲ درپاش فتادهام به زاری آیا بود آن که دست گیرد
۳ دربحراً فتادهام چوماهی تا یار مرا به شست^۲ گیرد
۴ هرکس که بدید چشم او گفت کو محتسبی^۳ که مست گیرد
۵ خرم دل آن که همچو حافظ جامی زمی آست^۴ گیرد

- (۱) زیارویان.
(۲) دریا.
(۳) قلاب ماهگیری - دام.
(۴) محتسب: مأمور دولت که وظیفه او نهی از امور ممنوع در شرع، امر به معروف، اجرای احکام دین و حفظ نظم شهر بوده است.
(۵) «آیا نیستیم؟» اشاره به آیه ۱۷۲ از سوره اعراف (۷):
«وَاِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ

عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ: أَلَسْتُمْ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ. أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» (ای رسول ما به یاد آر) هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و آنها را بر خود گواه ساخت که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری. [واین به خاطر آن بود] که مبادا روز قیامت بگوئید ما از این غافل بودیم. می است: جاذبه و کیفیت است میان خالق و مخلوق که از روز ازل در وجود انسان نهاده شده است. عشق الهی.



- ۱ دلم جز مهر مهرویان طریقی بر نمی‌گیرد
۲ خدا را ای نصیحتگو حدیث از خط^۱ ساقی گو
۳ صراحی^۲ می‌کشم پنهان و مردم دفتر^۳ انگارند
۴ من این دلق ملتم^۴ را بخوام سوختن روزی
۵ از آن روی است یاران را صفاها با می‌لعلت^۵
۶ نصیحتگوی رندان^۶ را که با حکم قضا^۶ جنگ است
۷ میان گریه می‌خندم که چون شمع اندر این مجلس
۸ من آن آئینه^۷ را روزی به دست آرم سکندر وار
۹ چه خوش صید دلم کردی بنازم چشم مستت را
۱۰ سخن در احتیاج ما واستغنا^۸ی^۸ معشوق است
۱۱ خدا را رحمی ای منعم^۹ که درویش^۹ سر کوبیت

بدین شعر ترشیرین ز شاهنشاه عجب دارم

که سرتا پای حافظ را چرا در زرنمی‌گیرد^{۱۰}

- (۱۰) ساغر نمی‌گیرد: پیاله نمی‌گیرد - شراب نمی‌نوشد.
(۱۱) گویند بفرز از مناره شهر اسکندریه آئینه ای بوده است که کشتی رومیان چون به مقابل آن می‌رسید آتشی از نور آن آئینه در کشتی می‌افتاد و می‌سوخت. رومیان نیز کوشش کردند و شخصی را فرستادند و آئینه را شکستند. در مورد آئینه اسکندر همچنین آمده است که کشتیها را توسط آن از فاصله بسیار دور می‌دیدند و از حرکات دشمن آگاه می‌شدند. آئینه اسکندر به جام جان‌نما نیز گفته می‌شود.
(۱۲) استغنا: بی‌نیازی.
(۱۳) توانگر - ثروتمند.
(۱۴) قفیر / درویش.
(۱۵) این غزل در مدح شاه شجاع است.

- (۱) موی گرد صورت / موی بنا گوش و پشت لب.
(۲) تنگ شراب که آن را به شکل حیوانات می‌ساختند.
(۳) کتاب - دفتر.
(۴) تزویر - دورویی.
(۵) دلق ملتم: خرقة رنگارنگ - لباس صوفیان که از پاره‌های به هم دوخته پارچه‌های رنگارنگ ساخته می‌شده است.
(۶) می‌لعل: می به رنگ لعل (که جواهری سرخ‌رنگ و شفاف است).
(۷) گوهر - جواهر.
(۸) رند: آن که ظاهری گناه‌آلود و خطا کار دارد، اما در باطن از صفیاء پاکدلی و رابطه با خدا برخوردار است.
(۹) تقدیر - سرنوشت.



- ۱ ساقی ارباده از این دست به جام اندازد
۲ و چنین زیر خم زلف نهد دانه خال
۳ ای خوشا حالت آن مست که دریای حریف^۴
۴ روز در کسب هنر^۵ کوش که می خوردن روز
۵ آن زمان وقت می صبح فروغ^۶ است که شب
۶ زاهد^{۱۲} خام^{۱۳} که انکار می و جام کند^{*}
- ۷ باده با محتسب^{۱۵} شهر ننوشی حافظ
بخورد باده ات و سنگ به جام اندازد

* زاهد خام طمع بر سرانکار بماند.

- (۱) نوشیدن.
(۲) دایمی - همیشگی / شراب.
(۳) عقل.
(۴) همپاله / دوست.
(۵) پارچه ای که به دور سر می پیچند.
(۶) رسم مجالس باده خواری چنین بوده است که به هنگام مستی به رقص و سماع پردازند و در غلبه مستی خرقة و دستار خود را دریای حریفان بیفکنند.
(۷) دانش - علم - فضیلت - اخلاق.
(۸) تاریکی - تیرگی.
(۹) صبح فروغ: روشن و شفاف همچون صبح.
- (۱۰) سراپرده - خیمه بزرگ.
(۱۱) آغاز شب.
(۱۲) آن که دنیا را به خاطر آخرت ترک کند و به انجام واجبات و مستحبات پردازد و از محرّمات و مکروهات کناره جوید.
(۱۳) ناپخته - ناآزموده.
(۱۴) می خام: شرابی که با تخمیر و جوشش طبیعی به عمل آید؛ در مقابل می پخته که جوشیده آب انگور است.
(۱۵) مأمور دولت که وظیفه او امر به معروف و نهی از امور ممنوع در شرع، اجرای احکام دین و حفظ نظم شهر بوده است.



- ۱ دمی با غم بسر بردن جهان یکسر^۱ نمی‌ارزد
۲ به گوی می‌فروشانش به جامی بر نمی‌گیرند
۲+۱ بشوی این دل^۳ دلتنگی که در بازار یک رنگی
۳ رقیب^۴ سرزنشها کرد کز این باب^۵ رخ برتاب
۴ شکوه تاج سلطانی که بیم^۶ جان در آن درج^۷ است
۵ بس آسان می‌نمود^۸ اول غم دریا به بوی^۹ سود
۶ تور آن به که روی خود زمشتاقان بپوشانی
۷ چو حافظ در قناعت کوش و از دنیای دون^{۱۰} بگذر
که یک جو^{۱۱} مت^{۱۲} دونان^{۱۳} به صد من زر نمی‌ارزد

* نقش.

- (۱) سراسر - تمام.
(۲) خرقه - لباس پوستین یا پشمین صوفیان.
(۳) مُرْتَقِع: جامهٔ صوفیان که از پاره‌های به هم دوخته پارچه‌های رنگارنگ ساخته می‌شده است.
(۴) سرخ.
(۵) رقیب: نگاهبان - دربان. رقیب: رقیب، مرا.
(۶) در.
(۷) ترس.
(۸) پیچیده - گنجانده.
(۹) بو: آرزو - امید.
(۱۰) اشتباه.
(۱۱) طغیان آب که همه جا را فرا گیرد.
(۱۲) مروارید (که از دریا به دست می‌آید).
(۱۳) معنی مصراع: آن خوشحالی که از تسخیر جهان حاصل می‌شود به غم نگهداری لشکری که برای حفظ آن لازم است نمی‌ارزد.
(۱۴) پست - فرومایه.
(۱۵) نمودار کمترین واحد وزن.
(۱۶) فرومایگان - افراد پست.



- ۱ در ازل پرتو حسنّت ز تجلّی دم زد
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد^۱
- ۲ جلوه ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت
عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد^۲
- ۳ عقل می خواست کز آن شعله چراغ افروزد
برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد
- ۴ مدّعی^۳ خواست که آید به تماشاگه راز
دست غیب آمد و برسینه نامحرم زد^۴
- ۵ دیگران قرعه قسمت همه بر عیش زدند
دل غمدیده ما بود که هم برغم زد
- ۶ جان علوی^۵ هوس چاه زنخدان^۶ تو داشت
دست در حلقه آن زلف خم اندر خم^۷ زد

حافظ آن روز طربنامه^۸ عشق تو نوشت

که قلم بر سر اسباب^۹ دل خرم زد

اما چون به دل انسان (تماشاگه راز و آینه تمام نمای اسرار آفرینش) رسید هر چند کوشش کرد نتوانست در آن راه یابد. با خود گفت: اگر ما را آفتی از این شخص رسد از این موضع است و اگر خدا را با این قالب سروکاری باشد در این جا تواند بود. با صد هزار اندیشه، نومید از در دل بازگشت. ابلیس را چون در دل آدم راه ندادند و دست رد بر سینه اش نهادند، مردود همه جهان گشت.

(۵) آسمانی.

(۶) چاه زنخدان: گودی کوچکی که در چانه برخی خوبرویان است و بر زیبایی آنان می افزاید / (تصوف) مقام مشاهده جمان الهی و مشکلات اسرار این مشاهده.

(۷) زلف خم اندر خم: (تصوف) مشکلات و مسائل دشوار راه سیر و سلوک و عرفان.

(۸) طربنامه: کتاب شادی.

(۹) وسایل.

(۱) در عرفان انگیزه آفرینش را عشق خداوند به جمال خویش می دانند و این که خداوند اراده فرمود جمال خود را در آینه عالم هستی ببیند. این تجلی جمال باعث پیدایش عالم شد و عشق در ذره ذره موجودات جریان یافت.

(۲) اشاره به آیه ۷۲ از سوره احزاب (۳۳): «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ...» (ما بر آسمانها و زمین و کوههای عالم امانت را عرضه داشتیم؛ همه از تحمل آن خودداری ورزیدند و از آن بیمناک شدند تا انسان پذیرفت...).

به نظر عرفا این امانت عشق است که حتی اهل آسمان (فرشتگان) نیز از حمل آن عاجزند و از آن بهره ندارند.

(۳) دشمن - کنایه از ابلیس.

(۴) اشاره به این روایت مرصاد العباد که چون پیکر آدم را ساختند، ملائک به تعجب گرداگرد آن می گشتند و آن را می نگرستند. ابلیس خواست از درون آن پیکر نیز باخبر شود. از راه دهان آدم وارد شد و به همه اعضا سرکشید.



- ۱ سحر چون خسرو خاورا غلم بر کوهساران زد
 ۲ چویش صبح، روشن شد که حال مهر^۲ گردون چیست
 ۳ نگارم دوش در مجلس به عزم رقص چون برخاست
 ۴ من از رنگ صلاح آن گه به خون دل بشستم دست
 ۵ کدام آهن دلش آموخت این آیین عیاری^۵
 ۶ خیال شهسواری^۶ پخت و شد^۷ ناگه دل مسکین
 ۷ در آب و رنگ رخسارش چه خون خوردیم و جان دادیم
 ۸ منش با خرقه^۸ پشمین چگونه در کمند آم
 ۹ نظر بر قرعه^۹ توفیق و یمن دولت شاه است
 ۱۰ شهنشاہ مظفر فر^{۱۰} شجاع ملک و دین منصور
 ۱۱ در^{۱۱} آن ساعت که جام می به دست او مشرف شد
 ۱۲ ز شمشیر سرافشانش ظفر آنروز بدرخشید

دوام عمر و ملک او بخواه از لطف حق ای دل
 که چرخ این سکه دولت به دور روزگاران زد

۱۳

• از

- (۱) خسرو خاور: کنایه از خورشید.
 (۲) محبت / خورشید.
 (۳) باده پیم: شرابخوار. چشم باده پیم: کنایه از چشم مست - چشم ملایم و خوش حالت.
 (۴) صلا زدن: دعوت کردن.
 (۵) آیین عیاری: شبروی و بی باکی به رسم عیاران.
 (۶) مهارت در سوارکاری.
 (۷) رفت / (شهسوار) شد.
 (۸) معنی بیت: به خاطر آب و رنگ چهره او بسیار خون خوردیم و جان دادیم؛ هنگامی که شکل مطلوب را به دست آورد نخست خط بطلان بر فداکاران کشید.
 (۹) لباس درویشی.
 (۱۰) خنجر گزار: خنجر گذار - خنجر زن - آن که خنجر را فرو کند.
 (۱۱) فال بختیاران: فال مطلوب و مناسب - فال کسانی که بخت با آنها یار است.
 (۱۲) مظفر فر: آن که فر و شکوه آل مظفر را دارد.
 (۱۳) خنده بر ابر بهاران زد: از ابر بهار بخشنده تری بود و از سر تحقیر به آن خنده زد.
 (۱۴) خورشید انجم سوز: خورشید که با طلوع وی ستارگان ناپدید (نابود) می شوند.



- ۱ راهی^۱ بزن که آهی بر ساز آن^۲ توان زد
۲ بر آستان جانان گرسرتوان نهادن
۳ قه خمیده ما سهلت نماید اما
۴ در خانقه نگنجد اسرار عشقبازی
۵ درویش را نباشد نزل^۶ سرای سلطان
۶ اهل نظر دو عالم در یک نظر ببازند
۷ گرد دولت وصالش خواهد دری گشودن
۸ عشق و شباب و زندگی^{۱۱} مجموعه^{۱۲} مراد است
۹ شد رهن سلامت زلف تووین عجب نیست
۱۰ بر عزم کامرانی فالی بزن چه دانی
- شعری بخوان که با اورطل گران^۳ توان زد
گلبانگ^۴ سربلندی بر آسمان توان زد
بر چشم دشمنان تیر از این کمان توان زد
جام می مغانه^۵ هم با مغان^۶ توان زد
ماییم و کهنه دلقی^۸ کاتش در آن توان زد
عشق است و داو اول^۱ بر نقد^{۱۰} جان توان زد
سرها بدین تخیل بر آستان توان زد
چون جمع شد معانی^{۱۳}، گوی بیان^{۱۴} توان زد^{۱۵}
گراهزن توباشی صد کاروان توان زد
ممکن* که گوی فرصت در آن میان توان زد

حافظ به حق^{۱۳} قرآن کز شید^{۱۷} و زرق^{۱۸} باز آی

باشد که گوی عیشی^{۱۱} در این میان توان زد

* بُمَکِن.

- (۱) راه: آهنگ - مقام.
(۲) بر ساز آن: مطابق نوای آن - همساز با آن.
(۳) رطل گران: پیاله بزرگ.
(۴) آواز بلند - آواز خوش.
(۵) جام می مغانه: جام می لبریز، چنان که مغان نوشند.
(۶) روحانیان زردشتی / زردشتیان / میفروشان زردشتی.
(۷) وسایل پذیرایی مهمان.
(۸) دلقی: لباس درویشی.
(۹) داو: نوبت - مبلغ شرط. داو اول: (تخته نرد) اولین بار که حریف دُو می‌کند و شرایط بازی دوبرابر می‌شود - اولین شرط.
(۱۰) زروسیم - پول.
(۱۱) لا ابالیگری - بی قیدی.
(۱۲) جمع آوری شده / جزوه‌ای که در آن موضوعات مختلف گردآوری شده است.
(۱۳) جمع معنی / علم معانی که از علوم ادبی است.
(۱۴) سخن / علم بیان، از علوم ادبی.
(۱۵) گوی بیان زدن: سخن راندن.
(۱۶) به حق: تورا سوگند به.
(۱۷) شید: مکر - حيله.
(۱۸) دورنگی - ریاکاری.
(۱۹) عیش: زندگانی / شادمانی.



- ۱ اگر روم زبى اش فتنه ها برانگيزد
۲ وگريه رهگذرى يك دم از هوا داري
۳ وگر كنم طلب نيم بوسه صد افسوس^۱
۴ من آن فريب كه در نرگس نومی بينم
۵ فراز و شيب بيابان عشق دام بلاست
۶ تو عمر خواه و صبوري كه چرخ شعبده باز
۷ بر آستانه تسليم سربنه حافظ
كه گرسنيزه كنى روزگار بستيزد

(۳) آب رو: آب و رنگ چهره / اشك / آبرو.
(۴) طرفه: شگفت انگيز.

(۱) سرزنش / طنز - تمسخر / دريغ - تأسف.
(۲) جبه جواهرات.



- ۱ به حسن خلق و وفا کس به یار ما نرسد
 ۲ اگر چه حسن فروشان^۱ به جلوه آمده اند
 ۳ به حق^۳ صحبت^۴ دیرین که هیچ محرم راز
 ۴ هزار نقد^۷ به بازار کاینات^۸ آزند
 ۵ هزار نقش برآید ز کِلک^{۱۰} صنع و یکی
 ۶ دریغ^{۱۱} قافله امن^{۱۲} کانچنان رفتند
 ۷ دلا ز طعن حسودان مرنج و واثق^{۱۳} باش
 ۸ چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را

۹ بسوخت حافظ و ترسم که شرح غصه او

به سمع پادشه کامگار^{۱۴} ما نرسد

- (۸) موجودات عالم هستی - عالم هستی .
 (۹) صاحب عیار: بی تقلب - دارای عیار / قوام الدین محمد صاحب عیار، وزیر شاه شجاع .
 (۱۰) قلم .
 (۱۱) حسرت - افسوس .
 (۱۲) قافله امن: آنها که در امنیت و آسایش به سر بردند .
 (۱۳) امیدوار .
 (۱۴) کامروا - موفق .

- (۱) حُسن فروشان: آنها که حسن خود را به رخ دیگران می‌کشند .
 (۲) نمکین بودن - زیبارویی .
 (۳) به حق؟ سوگند به .
 (۴) همنشینی - همصحبتی - معاشرت .
 (۵) یکجهت: یکدل .
 (۶) حقگزار: حقتشناس .
 (۷) سکه (طلا و نقره) - سکه رایج .



- ۱ هر که را با خط سبزه^۱ سر سودا^۲ باشد^۳ پای از این دایره بیرون ننهد تا باشد
- ۲ من چو از خاک لحد^۴ لاله صفت برخیزم داغ سودای^۵ توام سر^۶ سودا^۷ باشد
- ۳ تو خود ای گوهر یکدانه^۸ کجایی آخر کز غمت دیده^۹ مردم همه دریا باشد
- ۴ از بن هر مژه ام آب روانی است بیا اگر ت میل لب جوی و تماشا^{۱۰} باشد
- ۵ چون دل من دمی از پرده برون آید و در آید که دگر باره ملاقات نه پیدا باشد
- ۶ ظل^{۱۱} ممدود^{۱۲} خم زلف توام بر سر باد کاندراین سایه قرار دل شیدا^{۱۳} باشد
- ۷ چشم از ناز به حافظ نکنند میل آری سر گرانی^{۱۱} صفت نرگس^{۱۲} رعنا^{۱۳} باشد

- (۱) خط سبز: موی نورسته چهره.
- (۲) سودا: عشق / معامله.
- (۳) سر سودا داشتن: سر عشق داشتن / خیال معامله داشتن.
- (۴) گور.
- (۵) چیز پنهان و مخفی.
- (۶) نقطه سیاه از خون بسته شده که بر قلب است / کنایه از ضمیر و باطن.
- (۷) گوهر یکدانه: مرواریدی که به تنهایی در صدف ایجاد می شود و طبعاً درشت تر است.
- (۸) گردش - تماشا.
- (۹) ظل ممدود: سایه کشیده و بلند. اشاره به آیه ۳۰ سوره واقعه (۵۶): «و ظل ممدود» (و سایه ای کشیده و بلند [از درختان بهشت]).
- (۱۰) بی قرار - دیوانه - سرگشته.
- (۱۱) سرسنگینی - تکبر.
- (۱۲) گل نرگس (که گلبرگهای آن بر روی ساقه خمیده است) / کنایه از چشم.
- (۱۳) زیبا / خودپسند - متکبر.



- ۱ من وانکار شراب این چه حکایت باشد
۲ من که شبها ره تقوا زده ام با دف و چنگ
۳ زاهد ار راه به رندی^۱ نبرد معذور است
۴ بنده پیرمغانم^۲ که ز جهلم برهاند
۵ تا به غایت ره میخانه نمی دانستم
۶ زاهد و عُجب^۳ و نماز و من و مستی و نیاز
- غالباً این قدرم عقل و کفایت باشد
این زمان سر به ره آرم چه حکایت باشد
عشق کاری است که موقوف هدایت باشد^۴
پیر ما هر چه کند عین ولایت^۴ باشد
ورنه مستوری ما تا به چه غایت باشد^۵
تا تورا خود ز میان با که عنایت^۶ باشد

دوش از این غصه نخفتم که حکیمی^۸ می گفت

حافظ ار مست بود جای شکایت باشد^۹

- (۱) لا ابالیگری - بی قیدی - (در اینجا) تنها عشق را به عنوان مذهب پذیرفتن - ظاهری گناه آلود و دلی با خدا داشتن.
(۲) موقوف هدایت باشد: بسته به هدایت است - بستگی به این دارد که انسان را به آن هدایت کنند و با جد و جهد نمی توان به آن رسید.
(۳) پیر میفروش / (تصوف) پیر طریقت.
(۴) (تصوف) مقامی بعد از نبوت که انسان کامل به وسیله آن می تواند در آفرینش و انسانها تصرف کند و تأثیر بگذارد - پیشوایی.
(۵) معنی بیت: این که به باده نوشی نمی پرداختم از آن بود که ره میخانه را به درستی و تمام و کمال نمی دانستم و گرنه پرهیز و خویشنداری ما مگر تا کی می تواند ادامه داشته باشد؟
(۶) خودبینی - تکبر - غرور.
(۷) توجه - التفات.
(۸) دانشمندی - فیلسوفی.
(۹) اشاره به این که اگر حکیمی چنین سخنی بگوید جای غصه است. دانشمند چنین سخنی نمی گوید.



- ۱ نقد^۱ صوفی نه همه صافی و بی غش^۲ باشد
۲ صوفی ما که زورد سحری مست شدی
۳ خوش بود گر محک^۵ تجربه آید به میان
۴ نازپرورد تنعم^۷ نبرد راه به دوست
۵ غم دنیسی^۱ دنی^{۱۰} چند خوری باده بخواه
۶ خط^{۱۲} ساقی گراز این گونه زند نقش برآب^{۱۳}
۷ دلق^{۱۶} و سجاده حافظ ببرد باده فروش
گر شراب از کف آن ساقی مهوش باشد

- (۱) سکه - پول رایج.
(۲) بی غش: بی تقلب.
(۳) لباس صوفیان.
(۴) مراقب.
(۵) سنگی که به وسیله آن عیار طلا و نقره را تعیین می‌کنند.
(۶) ماده بدلی و ارزان که در چیزی گران قیمت داخل کرده باشند.
(۷) تن آسانی - غرق شدن در ناز و نعمت و رفاه طلبی.
(۸) افراد زیرک.
(۹) دنیا.
(۱۰) پست - فرومایه.
(۱۱) پریشان - مضطرب.
(۱۲) موی پشت لب، گرد صورت و بنا گوش.
(۱۳) آب و زنگ چهره.
(۱۴) کنایه از اشک خونین چشم.
(۱۵) دارای نقش - نقاشی شده.
(۱۶) لباس درویشی.



- ۱ خوش است خلوت اگر یار یار من باشد
۲ من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم
۳ روا مدار خدایا که در حریم وصال
۴ همای؟ گو مکن سایه شرف هرگز
۵ بیان شوق چه حاجت که حال آتش دل
۶ هوای کوی تو از سر نمی رود آری
- نه من بسوزم و او شمع انجمن باشد
که گاه گاه بر او دست اهرمن^۱ باشد^۲
رقیب، محرم و حرمان^۳ نصیب من باشد
بدان دیار که طوطی کم از زغن^۴ باشد
توان شناخت ز سوزی که در سخن باشد
غریب را دل سرگشته با وطن باشد
- ۷ بسان سوسن اگر ده زبان^۶ شود حافظ
چو غنچه پیش تو اش مهربر دهدن باشد

(۱) دیو - شیطان - شیطان جن.

(۲) در افسانه های حضرت سلیمان (ع) آمده است که توانایی

آن حضرت به خاطر انگشتری بود که بر آن اسم اعظم

نقش شده بود. به این وسیله، آن حضرت می توانست

بر آدمیان، جتیان، پرندگان و حیوانات فرمان براند و باد

را مسخر سازد. زمانی این انگشتری به دست دیوی افتاد

و او با تغییر شکل خود توانست مدتی به جای سلیمان

حکم راند.

(۳) محرومیت.

(۴) مرغی که گویند سایه آن بر هر که بیفتد مایه سعادت و

خوشبختی اوست.

(۵) مرغ مردارخوار.

(۶) زبان سوسن: گلبرگهای گل زنبق.



- ۱ کی شعر خوش انگیزد خاطر که حزین^۱ باشد
۲ از لعل^۲ تو گریبم انگشتری زنهار^۳
۳ غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل
۴ هر کاونکند فهمی زین کیلک^۴ خیال انگیز
۵ جام می و خون دل هریک به کسی دادند
۶ در کار گلاب و گل حکم ازلی^۵ این بود
۷ آن نیست که حافظ را زندی^۶ بشد از خاطر
کان سابقه پیشین تا روز پسین^۷ باشد

- (۱) غمگین - افسرده.
(۲) کتاب.
(۳) کنایه از لب معشوق.
(۴) انگشتری زنهار: خاتم امان - رسم بود که وقتی شاهی میخواست به کسی امان دهد، برای این که مردم هم بدانند و مزاحم او نشوند، انگشتر یا تیری به نشانه امان دادن به او می داد.
(۵) سرزمین و قلمرو سلطنت سلیمان (ع).
(۶) بازبینی - به دقت بنگری.
(۷) قلم.
(۸) نقشش به حرام: نقاشی او بی فایده - نقش او بی مصرف.
(۹) صورتگر چین: آن که به هنرمندی و هنرشناسی معروف است.
(۱۰) مربوط به آغاز آفرینش.
(۱۱) معنی مصراع: که این همیشه میان کوچه و بازار و آن در شیشه و کوزه و پستو باشد.
(۱۲) لاابالیگری - بی قیدی.
(۱۳) روز پسین: روز قیامت.



- ۱ خوش آمد گل وزآن خوشتر نباشد
 ۲ زمان خوشدلی دریاب وڈرآ یاب
 ۳ غنیمت دان ومی خور در گلستان
 ۳+۱ عجب راهی است راه عشق کآنجا
 ۴ آیا پر لعل کرده جام زرین
 ۵ بیا ای شیخ ودرخمخانه ما
 ۶ بشوی اوراق اگر همدرس مایی
 ۷ زمن بنیوش^۸ و دل درشاهدی^۹ بند
 ۸ شرابی بی خمارم^{۱۰} بخش یارب
 ۹ کسی گیرد خطا بر نظم^{۱۱} حافظ
 ۱۰ من از جان بنده سلطان اویسم^{۱۲}

۱۱ به^{۱۳} تاج عالم آرایش که خورشید

چنین زیننده افسر نباشد^{۱۴}

- (۱) پیمانۀ شرابخواری.
 (۲) مروارید.
 (۳) سربرگند: سر بلند کند.
 (۴) که اورا.
 (۵) ای.
 (۶) کنایه از شراب.
 (۷) حوض یا چشمه ای در بهشت. در قرآن مجید سوره ای بدین نام هست.
 (۸) بشتو- گوش ده.
 (۹) شاهد: معشوق- زیباروی.
 (۱۰) خماز: حالت کسالت و سردرد بر اثر نوشیدن شراب.
 (۱۱) شعر.
 (۱۲) ذات- سرشت.
 (۱۳) سلطان اویس ایلگانی.
 (۱۴) سوگند به.
 (۱۵) معنی بیت: سوگند به تاج او که زینت بخش جهان است که خورشید مانند او شایسته تاج سلطنت نیست.



- ۱ گل بی رخ یار خوش نباشد بی باده بهار خوش نباشد
۲ طرف^۱ چمن و طواف بستان بی لاله عذار^۲ خوش نباشد
۳ رقصیدن سرو و حالت گل بی صوت هزار^۳ خوش نباشد
۴ با یار شکر لب^۴ خوش اندام بی بوس و کنار خوش نباشد
۵ باغ و گل و مُل^۵ خوش است لیکن بی صحبت^۶ یار خوش نباشد
۶ هر نقش^۷ که دست عقل بنده^۸ جز نقش^۷ نگار^۹ خوش نباشد
- ۷ جان نقد^{۱۰} محقر است^{۱۱} حافظ
از بهر نثار^{۱۲} خوش نباشد

- (۱) کنار - کناره.
(۲) لاله عذار: آن که چهره‌ای سرخ همچون لاله دارد.
(۳) هزار دستان - بلبل.
(۴) آن که لبش از سرخی و شیرینی همچون شکر (در زمان قدیم) است.
(۵) شراب.
(۶) مصاحبت - همنشینی.
(۷) تصویر - خط.
(۸) بکشد - رسم کند.
(۹) محبوب - معشوق.
(۱۰) سکه.
(۱۱) محقر: ناچیز - کوچک.
(۱۲) افشانندی (زرو سیم و سکه طلا و نقره بر سر و پای کسی).



- ۱ نفس باد صبا^۱ مشک فشان^۲ خواهد شد
- ۲ ارغوان^۳ جام عقیقی^۴ به سمن^۵ خواهد داد
- ۳ این تطاول^۸ که کشید از غم هجران^۱ بلبل
- ۴ گرز مسجد به خرابات^{۱۱} شدم خرده مگیر
- ۵ ای دل ارعشرت امروز به فردا فکنی
- ۶ ماه شعبان منه از دست قدح کاین خورشید
- ۷ گل عزیز است و غنیمت شمیریدش صحبت^{۱۶}
- ۸ مطربا مجلس انس است غزل خوان و سرود

حافظ از بهر تو آمد سوی اقلیم^{۱۷} وجود
قدمی نه به وداعش^{۱۸} که روان خواهد شد

- (۱) باد خنک و خوشبوی صبحگاهان بهاری.
- (۲) دارای بوی مشک - معطر.
- (۳) درخت گل ارغوان (که گلبرگهای آن گل به رنگ ارغوانی است).
- (۴) به رنگ عقیق - سرخ.
- (۵) یاسمن - گلی با گلبرگهای سفید، زرد یا قرمز.
- (۶) گلی که شباهت به چشم انسان دارد.
- (۷) نگاه کننده - نگاه کنان.
- (۸) دست درازی - تعدی.
- (۹) دوری.
- (۱۰) خیمه بزرگ - خیمه سلطنتی.
- (۱۱) محلی که در آن شراب می نوشیدند، قمار می باختند و با شاهدان و زیبارویان می آمیختند.
- (۱۲) زمان، خواهد شد: فرصت از دست خواهد رفت.
- (۱۳) سکه - پول.
- (۱۴) ضامن.
- (۱۵) عید رمضان: عید فطر.
- (۱۶) مصاحبت - همنشینی.
- (۱۷) سرزمین.
- (۱۸) وداع: خداحافظی.



- ۱ مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد
۲ رقیب^۲ آزارها فرمود^۳ و جای آشتی نگذاشت
۳ مرا روز ازل^۴ کاری بجز رندی^۵ نفرمودند
۴ خدا را^۶ محتسب^۷ ما را به فریاد دف^۱ و نی بخش
۵ شراب لعل^{۱۳} و جای امن و بار مهربان ساقی
۶ مجال^{۱۴} من همین باشد که پنهان مهر او ورزم
- فضای آسمان^۱ است این و دیگرگون نخواهد شد
مگر آه سحر خیزان سوی گردون نخواهد شد
هر آن قسمت که آنجا رفت از آن افزون^۶ نخواهد شد
که ساز^۱ شرع از این افسانه^{۱۱} بی قانون نخواهد شد^{۱۲}
دلا کی به شود کارت اگر اکنون نخواهد شد
کنار و بوس و آغوشش چه گویم چون نخواهد شد

مشوی ای دیده نقش غم ز لوح سینه حافظ

که زخم تیغ دلدار است و رنگ خون نخواهد شد^{۱۵}

- ۱) فضای آسمان: تقدیر - مشیت الهی - قضای الهی .
۲) مخالف - دشمن .
۳) کرد .
۴) روز ازل: کنایه از آغاز آفرینش .
۵) بی قیدی - لا ابالیگری .
۶) کم و زیاد .
۷) تو را به خدا - برای خدا .
۸) مأمور اجرای احکام شرع .
۹) دایره - از آلات موسیقی ضربی .
۱۰) ساخت - نظم - نظام .
۱۱) قصه / (در اینجا) موضوع - حادثه .
۱۲) معنی بیت: ای محتسب؛ برای خدا ما را به فریاد دف و نی که بخشش ما را می خواهند بخشش، زیرا از این موضوع (بخشش یا موسیقی) نظام دین به هم نمی خورد .
۱۳) سرخ مثل لعل .
۱۴) امکان .
۱۵) رنگ خون نخواهد شد: رنگ خون که در جای بریدگی بر اثر تیغ است از بین نخواهد رفت .



- ۱ روز هجران^۱ و شب فرقت^۱ یار آخر شد
۲ آن همه ناز و تنعم^۴ که خزان می فرمود
۳ شکر ایزد که به اقبال کله گوشه^۵ گل
۴ صبح اמיד که شد معتکف^۶ پرده غیب
۵ آن پریشانی شبهای دراز از غم دل
۶ باورم نیست ز بدعهدی ایام هنوز
۷ ساقیا لطف نمودی قدحت پرمی باد
- زدم این فال و گذشت اختر^۲ و کار آخر شد^۳
عاقبت در قدم باد بهار آخر شد
نخوت^۷ باد دی و شوکت^۷ خار آخر شد
گوبرون آی که کار شب نار آخر شد
همه در سایه گیسوی نگار آخر شد
قصه غصه که درد دولت یار آخر شد
که به تدبیر تو تشویش خمار^۸ آخر شد

در شمار آنچه نیاورد کسی حافظ را

شکر، کان محنت^{۱۰} بی حد و شمار آخر شد

- (۱) جدایی - دوری.
(۲) گذشتن اختر: گذشتن ستاره از نصف النهار یا یکی از درجات منطقه البروج؛ زیرا در آن وقت است که به اصطلاح، ساعت دارد و خواهش و دعای شخص برآورده می شود.
(۳) کار آخر شد: کار تمام شد.
(۴) خودنمایی - تفاخر.
(۵) کلاه گوشه: گوشه کلاه - کنایه از مقام و مرتبه. کله
(۶) تکبر - خودنمایی.
(۷) قدرت - شکوه و جلال.
(۸) گوشه نشین - کناره گیر - کسی که برای عبادت در مسجد، خانقاه، دیر و غیره مقیم شود.
(۹) حالت کسالت در اثر رسیدن شراب به شخص.
(۱۰) غصه - زنج.



- ۱ ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد
۲ نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت
۳ به بوی^۴ او دل بیمار عاشقان چو صبا^۵
۴ به صدر^۶ مصطبه^۸ ام می‌نشانند اکنون دوست
۵ طرب سرای^{۱۰} محبت کنون شود معمور^{۱۱}
۶ لب از ترشح می پاک کن زبهر خدا
۷ کرشمه^{۱۴} تو شرابی به عارفان پیمود^{۱۵}
۸ ز راه میکده یاران عنان بگردانید^{۱۶}
۹ خیال آب خضر^{۱۸} بست و جام کیخسرو^{۱۹}
- دل رمیده ما را رفیق و مونس شد
به غمزه^۱ مسئله آموز^۲ صد مدرس^۳ شد
فدای عارض^۶ نسرین و چشم نرگس شد
گدای شهرنگه کن که میر مجلس^۱ شد
که طاق ابروی یارمتم مهندس^{۱۲} شد
که خاطر من به هزاران گنه مونس^{۱۳} شد
که علم بی خبر افتاد و عقل بی حس شد
چرا که حافظ از این راه رفت و مفلس^{۱۷} شد
به جرعه نوشی^{۲۰} سلطان ابوالقوارس^{۲۱} شد^{۲۲}

چوزر، عزیز وجود است نظم من؛ آری

قبول دولتیان کیمیای این مس شد^{۲۳}

- (۱) اشاره چشم و ابرو.
(۲) مسئله آموز: درس آموز - آموزنده مسائل شرعی
(۳) درس دهنده - معلم علوم دینی.
(۴) بو: آرزو - امید.
(۵) باد خنک و خوشبوی بامدادان بهاری.
(۶) چهره.
(۷) بالای مجلس - بالای چیزی.
(۸) مصطبه: سکو - محلی که گدایان در آن می‌نشستند / شاه‌نشین / میخانه.
(۹) میر مجلس: صدرنشین مجلس / امیری که متصدی ساقیگری و نظارت در تهیه و توزیع اقسام مشروبات سفره‌خانه سلطان بوده است.
(۱۰) طرب سرا: خانه‌ای که مخصوص طرب و تفریح و شادی است.
(۱۱) ساخته - آباد.
(۱۲) معمار - سازنده.
(۱۳) مونس شدن: به وسوسه افتادن - وسوسه شدن.
(۱۴) اشاره به چشم و ابرو.
(۱۵) نوشاند - خوراند.
- (۱۶) عنان گردانیدن: بازگشتن.
(۱۷) فقیر - بی چیز.
(۱۸) آب خضر: آب حیات - آبی که هر که از آن نوشد عمر جاودان یابد. خضر از آن نوشید و عمر جاودان یافت. اطلاعاتی درباره این آب در قرآن مجید، سوره کهف (۱۸) آیات ۶۰ - ۶۵ و روایات آمده است.
(۱۹) جام کیخسرو: جام جم - جام گیتی نما - جامی که اسرار عالم و رموز آفرینش در آن جلوه گر است.
(۲۰) جرعه نوشی: باده‌خواری.
(۲۱) ابوالقوارس: سوار برگزیده - سوارکار ماهر - شهسوار / لقب شاه شجاع.
(۲۲) معنی بیت: ادامه بیت قبل است. حافظ در آرزوی آب زندگی و یافتن قلبی روشن و غیب‌نما بود. به همین دلیل برای نوشیدن شراب به مجلس شاه شجاع رفت.
(۲۳) معنی بیت: شعر من مثل طلا دارای وجودی عزیز و گرामी است. آنچه باعث شده است مس شعر من به طلا تبدیل گردد، قبول و پسند دولتیان بوده است.



- ۱ یاری اندر کس نمی‌بینیم یاران را چه شد
- ۲ آب حیوان^۱ تیره گون شد خضر^۲ فرخ‌پی^۳ کجاست
- ۳ کس نمی‌گوید که یاری داشت حق دوستی
- ۴ شهر یاران بود و خاک مهربانان این دیار
- ۵ لعلی از کان^۴ مرّوت^۵ بر نیامد سالهاست
- ۶ گوی^۶ توفیق^۷ و کرامت^۸ در میان افکنده‌اند
- ۷ صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخواست
- ۸ زهره^۹ سازی خوش نمی‌سازد^{۱۰} مگر عودش^{۱۱} بسوخت

حافظ اسرار الهی کس نمی‌داند خموش
از که می‌برسی که دور روزگاران را چه شد

- (۱) آب حیوان: آب حیات - چشمه آب زندگی که نوشیدن از آن سبب عمر جاودان می‌گردد. خضر بدان دست یافت، از آن نوشید و عمر جاودان یافت. اطلاعاتی درباره این آب و خضر در قرآن مجید، سوره کهف، آیات ۶۰ - ۶۵ و روایات آمده است.
- (۲) از انبیا یا اولیا که به آب حیات دست یافت.
- (۳) فرخ‌پی: مبارک قدم - سبز قدم - گویند خضر بر هر جا گام می‌نهد جای پایش سبز می‌شود. به همین دلیل به او خضر (سبز) گفته می‌شود.
- (۴) معدن.
- (۵) جوانمردی.
- (۶) به عقیده قدهما سنگ بر اثر تابش آفتاب و تأثیرات باد و باران به لعل مبدل می‌شود.
- (۷) توپیی که با آن در بازی چوگان، بازی می‌کرده‌اند. بازی کنندگان سوار بر اسب این توپ را با چوبی می‌رانند و در حفره مخصوصی می‌انداخته‌اند.
- (۸) موفقیت - کامیابی.
- (۹) بزرگواری.
- (۱۰) عندلیب: بلبل.
- (۱۱) هزاران سار سیاه که معروف است نغمه پرنندگان دیگر را تقلید می‌کند و به همین خاطر به آن هزارستان و هزارآوا می‌گفته‌اند.
- (۱۲) ستاره زهره که آن را الهه خوانندگی و نوازندگی می‌دانستند.
- (۱۳) ساز ساختن: ساز نواختن.
- (۱۴) عود: از آلات موسیقی.



- ۱ حافظ خلوت نشین دوش به میخانه شد
۲ شاهد^۳ عهد شباب^۴ آمده بودش به خواب
۳ صوفی مجنون^۵ که دی جام و قدح می شکست
۴ مغبچه ای^۶ می گذشت راهزن دین و دل
۵ آتش رخسار گل خرمن بلبل بسوخت
۶ گریه شام و سحر شکر که ضایع نگشت
۷ نرگس^{۱۲} ساقی بخواند آیت^{۱۳} افسونگری
- از سر پیمان برفت^۱ با سر پیمانانه شد^۲
باز به پیرانه سر^۵ عاشق و دیوانه شد
دوش به یک جرعه می عاقل و فرزانه شد
در پی آن آشنا از همه بیگانه شد^۴
چهره خندان شمع^۶ آفت پروانه شد
قطره باران ما گوهر یکدانه^{۱۰} شد^{۱۱}
حلقه^{۱۴} اوراد^{۱۴} ما مجلس افسانه^{۱۵} شد
- ۸ منزل حافظ کنون بارگه پادشاست
دل سوی دلدار رفت جان بر جانانه^{۱۶} شد

- (۱) از سر پیمان رفتن: فراموش کردن پیمان - شکستن عهد.
(۲) با سر پیمانانه شدن: بر سر پیمانانه رفتن.
(۳) محبوب - معشوق.
(۴) جوانی.
(۵) به پیرانه سر: سر پیری.
(۶) دیوانه.
(۷) مغبچه: پسرک خدمتکار میخانه - پسرک زردشتی زیبارو.
(۸) فاعل این مصراع «صوفی» در بیت قبل است.
(۹) چهره خندان شمع: لرزش و روشنی شعله شمع.
(۱۰) گوهر یکدانه: مروارید گرانبها. تنها مرواریدی که در صدف وجود دارد و در نتیجه درشت تر و قیمتی تر است.
(۱۱) اشاره به این عقیده قدما که مروارید در اثر پرورش یافتن قطره باران در دل صدف به وجود می آید.
(۱۲) کنایه از چشم به خاطر شباهت گل نرگس با چشم انسان.
(۱۳) آیه (قرآن) / نشانه.
(۱۴) حلقه^{۱۴} اوراد: مجلسی که در آن گرد هم می نشستند و ذکر یا وردی را با هم تکرار می کردند.
(۱۵) قصه - افسانه / بیهوده.
(۱۶) عزیز - محبوب.



- ۱ گداخت^۱ جان که شود کار دل تمام^۲ و نشد
۲ فغان که در طلب گنجنامه^۳ مقصود
۳ دریغ و درد که در جست و جوی گنج حضور^۴
۴ به لابه^۵ گفت شبی میر مجلس^۶ توشوم
۵ پیام داد که خواهم نشست با زندان^۷
۶ بدن هوس که به مستی ببوسم آن لب لعل^۸
۷ به کوی عشق منه بی دلیل^۹ راه قدم
- ۸ هزار حیلہ برانگیخت حافظ از سر مکر
در آن هوس که شود آن نگار رام و نشد

- (۱) ذوب شد - آب شد.
(۲) تمام شدن کار دل: به مراد رسیدن دل.
(۳) کاغذ یا نوشته‌ای که جای گنج پنهان شده را نشان دهد.
(۴) اغلب گنج را در خرابه پنهان می‌کردند یا در خرابه‌ها یافت می‌شد.
(۵) رسوا - بدنام.
(۶) حضور قلب در پیشگاه خداوند و روی گرداندن از ماسوی-الله.
(۷) جمع کریم - بلند همتان - بزرگواران.
(۸) فریب - نیرنگ - مکر.
(۹) میر مجلس: بزرگ مجلس.
- (۹) کمترین.
(۱۰) افراد لا ابالی - اهل فسق و فجور.
(۱۱) رفت.
(۱۲) لا ابالیگری - بی قیدی.
(۱۳) دردی کشی: نوشیدن شرابی که دارای یرد و دُرد (و در نتیجه ارزان) است.
(۱۴) آبرو.
(۱۵) سرخ همچون لعل.
(۱۶) راهنما.
(۱۷) کوشش.



- ۱ دوش از جناب آصف^۱، پیک بشارت آمد
۲ خاک وجود ما را از آب باده گیل کن
۳ عیبم بپوش زنهار^۲ ای خرقه^۳ می آلود
۴ این شرح بی نهایت کن حسن یار گفتند
۵ امروز جای هر کس پیدا شود ز خوبان
۶ بر تخت جم^۴ که تاجش^۵ معراج^۶ آفتاب است
۷ از چشم شوخش^۷ ای دل ایمان خود نگه دار
۸ آلوده ای چو حافظ فیضی ز شاه درخواه
- ۹ کز حضرت سلیمان^۸ عشرت اشارت^۹ * آمد
ویران سرای دل را گاه عمارت آمد
کان پاکدامن اینجا بهر زیارت آمد
حرفی است از هزاران کاندربارت آمد
کان ماه مجلس افروز اندر صدارت^{۱۰} آمد
همت نگر که موری با این حقارت^{۱۱} آمد
کان جادوی کمانکش بر عزم غارت آمد
کان عنصر سماحت^{۱۲} بهر طهارت^{۱۳} آمد

دریاست^{**} مجلس او دریاب وقت؛ دُر^{۱۴} یاب
هان ای زیان کشیده وقت تجارت آمد

* نسخه بدل حافظ: حواله. اما از نظر هسانی دو حرف قبل از ردیف (ر) غلط است.

** دریاب.

- (۱) آصف بن برخیا وزیر قدرتمند حضرت سلیمان (ع) / کنایه از وزیر زمان.
(۲) کنایه از پادشاه زمان.
(۳) آگاه باش.
(۴) لباس درویشان.
(۵) صدرنشینی / نخست وزیری.
(۶) مقصود سلیمان (ع) است به خاطر آمیختگی افسانه های حضرت سلیمان (ع) و جمشید / کنایه از پادشاه زمان.
(۷) تاج تخت: بالا ترین قسمت تخت.
(۸) در اینجا) بالا ترین مرحله صعود.
(۹) کوچکی.
(۱۰) اشاره به داستان مورچه و حضرت سلیمان (ع) که در قرآن مجید، سوره نمل (۲۷) آیات ۱۸-۱۹ آمده است.
(۱۱) شوخ: راهزن-بی باک.
(۱۲) جوانمردی - بخشش.
(۱۳) پاک گردانیدن.
(۱۴) مروارید (که آن را از دریا به دست می آورند).



عشق تو نهال حیرت^۱ آمد وصل تو کمال حیرت آمد
بس غرقه^۲ حال وصل کا آخر هم با^۳ سرحال حیرت آمد
نه وصل بمآند و نه واصل^۴ آنجا که خیال حیرت آمد
یک دل بنمما که دره او بر چهره نه خال حیرت آمد^۴
از هر طرفی که گوش کردم آواز سؤالی^۵ حیرت آمد

سرتاقدم وجود حافظ
در عشق، نهال حیرت آمد

۴) معنی بیت: یک دل را نشان بده که در راه عشق او خال حیرت بر چهره اش ظاهر نشده باشد (دچار حیرت نگشته باشد).

۵) درخواست / پرسش.

۱) سرگشتگی - سرگردانی - خیرگی / (تصوف) امری که به هنگام تأمل و حضور و تفکر بر دل‌های عارفان وارد می‌شود و آنان را از تأمل و تفکر بازمی‌دارد.

۲) به. ۳) آن که به وصال رسیده است.



- ۱ درنمازم خم ابروی تو با^۱ یاد آمد
۲ از من اکنون طمع^۲ صبر و دل و هوش مدار
۳ باده صافی^۳ شد و مرغان چمن مست شدند
۴ بوی بهبود ز اوضاع جهان می شنوم
۵ ای عروس هنر از بخت شکایت منمای
۶ دلفریبان^۶ نباتی همه زیور بستند
۷ زیر بارند درختان که تعلق^۷ دارند
- حالتی رفت که محراب به فریاد آمد
کان تحمل که تو دیدی همه برباد آمد
موسم عاشقی و کار به بنیاد^۴ آمد
شادی آورد گل و باد صبا^۵ شاد آمد
حجله^۵ حُسن بیارای که داماد آمد
دلبر ماست که با حُسن خداداد آمد
ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد^۸

۸ مطرب^۱ از گفته حافظ غزلی مست^{۱۰} بخوان
تا بگیریم؛ که ز عهد طربم^{۱۱} یاد آمد

- (۱) به.
(۲) توقع - انتظار.
(۳) به دور از مواد اضافی - شفاف.
(۴) کار به بنیاد: کار با بنیاد - کار با اساس.
(۵) باد خنک و خوشبوی بامدادان بهاری.
(۶) دلفریبان نباتی: درختان و گیاهان دلفریب و دلربا.
(۷) وابستگی - دل بستگی / آویختگی.
(۸) معنی بیت: درختانی که آویزه ای چون میوه دارند باید تحمل بار کنند. خوشا به حال سرو که از بار وابستگیها آزاد است (میوه ای ندارد و شاخه های آن فرو نیفتاده است).
(۹) خواننده و نوازنده.
(۱۰) بسیار مستی آفرین.
(۱۱) طرب: شادی.



- ۱ مژده ای دل که دگر باد صبا^۱ باز آمد
 ۲ برکش ای مرغ سحر^۵ نغمه^۶ داوودی^۶ باز
 ۳ لاله بوی می دوشین^{*} بشنید از دم صبح^۸
 ۴ عارفی^{۱۰} کو که کند فهم زبان سوسن^{۱۱}
 ۵ مردمی^{۱۲} کرد و کرم بخت خداداد به من
 ۶ چشم من دربی آن قافله بس آب کشید^{۱۳}

۷ گرچه حافظ در رنجش زد^{۱۶} و پیمان بشکست
 لطف او بین که به صلح از در ما باز آمد

* نوشین.

•• در ره این قافله راه بماند. تا.

- (۱) باد خنک و خوشبوی صبحگاهان بهاری.
 (۲) شانه به سر - مرغی که برای حضرت سلیمان (ع) خیر از جانب ملکه سبا آورد. داستان همد و حضرت سلیمان و کشور سبا در سوره نمل (۲۷) آیات ۲۰-۴۴ آمده است.
 (۳) طرف - جانب.
 (۴) کشور سبا در حدود یمن کنونی.
 (۵) مرغ سحر: بلبل.
 (۶) نغمه^۶ داوودی: نغمه ای بسیار خوش مانند صوت داوود پیامبر (ع).
 (۷) معنی مصراع: که گل مانند سلیمان (ع) (که بر باد حرکت می نمود) با باد هوا (/ از اثر و به خاطر باد هوا) بازگشت.
 (۸) دم صبح: وزش باد صبح.
 (۹) داغ دل لاله: لکه سیاه درون گلبرگهای لاله.
 (۱۰) عارف: آگاه - داننده - شناسنده.
 (۱۱) زبان سوسن: کنایه از گلبرگهای نوک تیز گل سوسن.
 (۱۲) جوانمردی - بزرگواری.
 (۱۳) آب کشید: گریه کرد / آب را با خود حمل کرد.
 (۱۴) زنگ کاروان.
 (۱۵) یادآور داستانی است که از ابوذر نقل می کنند. وی در سفر با حضرت رسول (ص) به جنگ تبوک، از کاروان آن حضرت به دور افتاد. در راه به آبی زلال برخورد. با وجود تشنگی فراوان از آن نوشید تا نخست پیامبر (ص) از آن بیاشامد. آب را در مشک کرد و خسته و کوفته و تشنه به راه افتاد و خود را به کاروان رساند.
 (۱۶) در رنجش زد: رنجیدن.



- ۱ صبا^۱ به تهنیت^۲ پیرمی فروش آمد
۲ هوا مسیح نفس گشت و خاک نافه گشای^۳
۳ تنور لاله چنان برفروخت باد بهار
۴ به گوش هوش بنوش^۵ از من وبه عشرت کوش
۵ زمغ صبح ندانم که سوسن آزاد^۶
۶ ز فکر تفرقه^۸ بازای تا شوی مجموع^۷
۷ چه جای صحبت نامحرم است مجلس انس
۸ ز خانقاه به میخانه می رود حافظ
مگر زمستی زهدِ ریا^{۱۴} به هوش آمد

- (۱) باد خنک و خوشبوی صبحگاهان بهاری.
(۲) شادباش - مبارکباد.
(۳) نافه گشای: خوشبو (گویی بندهای کیسه مُشک را می گشاید).
(۴) اشاره به نحوه گلابگیری: گل را در دیگی می ریزند و با آب بر روی تنوری می جوشانند و بخار آن را که گلاب باشد می گیرند.
(۵) بنیوش - گوش بده - بشنو.
(۶) هاتف: فرشته ای که دیده نشود و با انسان سخن گوید.
(۷) سوسن آزاد: گل سوسن که دارای ده گلبرگ نوک تیز است.
— همچون زبان انسان — است.
(۸) (تصوف) پراکنده کردن دل به خاطر تعلق به امور پراکنده.
(۹) دارای جمعیت و جمع. جمع / جمعیت: دل برگرفتن از همه چیز و پرداختن به مشاهده واحد.
(۱۰) رفت.
(۱۱) اهریمن - شیطان.
(۱۲) فرشته.
(۱۳) خرقه پوش: زاهد - صوفی.
(۱۴) زهد ریا: زهد ریایی.



سحرم دولت^۱ بیدار به بالین آمد
قدحی درکش و سرخوش به تماشا بخرام
مزدگانی بده ای خلوتی^۲ نافه گشای^۳
گریه آبی به رخ سوختگان بازآورد
مرغ دل باز هوادار کمان ابرویی است
ساقیا می بده و غم مخور از دشمن و دوست
رسم بدعهدی ایام چو دید ابر بهار
گفت برخیز که آن خسرو^۴ شیرین آمد
تا ببینی که نگارت به چه آیین آمد
که ز صحرای خُتن^۵ آهوی مشکین^۶ آمد
نالہ فریادرس عاشق مسکین آمد
ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد
که به کام دل ما آن بشد^۷ و این آمد^۸
گریه اش بر سمن و سنبل و نسرین آمد^۹

چون صبا^{۱۱} گفته حافظ بشنید. از بلبل
عنبر^{۱۲} افشان به تماشای ریاحین^{۱۳} آمد

- (۱) بخت - اقبال.
- (۲) شاه.
- (۳) خوش رفتار - شیرین حرکات.
- (۴) گوشه گیر.
- (۵) نافه گشا: کسی که سرکیسهٔ مُشک را می‌گشاید / کسی که از سخنش بوی مُشک می‌آید و سخنان او ارزشمند است.
- (۶) از شهرهای ترکستان چین که محل زندگی آهوی مُشک است.
- (۷) آهوی مشکین: آهوی مُشک - نوعی خاص از آهو که
- (۸) برفت.
- (۹) آن ... و این: دشمن ... و دوست.
- (۱۰) معنی مصراع: به حال یاسمن و سنبل و نسرین گریه کرد.
- (۱۱) باد خنک و خوشبوی صبحگاهان بهاری.
- (۱۲) ماده‌ای چرب، خوشبو، کدر، خاکستری زنگ و رگه دار که از روده یا معدۀ ماهی عنبر گرفته می‌شود.
- (۱۳) جمع ریحان - گیاهان خوشبو.



- ۱ ای پسته^۱ تو خنده زده بر حدیث قند
 ۲ خواهی که بر نخیزدت از دیده رود رود^۲
 ۳ طوبی^۳ ز قامت تونیارد^۴ که دم زند
 ۴ ارطیره^۵ می نمایی و گر طعنه می زنی
 ۵ ز آشفستگی حال من آگاه کی شود
 ۶ بازار شوق گرم شد آن سرو قد کجاست
 ۶+۱ جایی که یار ما به شکر خنده دم زند
 ۷ حافظ! چو ترک غمزه^{۱۱} تُرکان^{۱۲} نمی کنی
 دانی کجاست جای تو، خوارزم یا خُجند^{۱۳}

- (۱) کنایه از لب معشوق.
 (۲) یک شکر بخند: یک ذره بخند.
 (۳) معنی مصراع: اگر می خواهی که از چشم تو رود رود (جوی جوی اشک) جاری نشود.
 (۴) مصاحبت - همنشینی.
 (۵) فرزند.
 (۶) درختی بلند و عظیم در بهشت که قامت معشوق را بدان تشبیه می کنند. در قرآن مجید، سوره رعد (۱۳)، آیه ۲۹ آمده است: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ تَآبٍ» (آنها که ایمان آوردند و نیکوکاری پیشه کردند، طوبی و نیک انجامی برای آنهاست).
 (۷) نتواند.
 (۸) خشم - غضب - قهر.
 (۹) معنی مصراع: ... با همه اینها ما به زاهدان و شیخان خودپسند عقیده و ارادتی نمی ورزیم.
 (۱۰) معنی مصراع: تا جان خود را برای رفع چشم زخم همچون اسپند فدای چهره سرخ و آتشگون او کنم.
 (۱۱) اشاره چشم و ابرو.
 (۱۲) مردم ترک نژاد - خویریان.
 (۱۳) خوارزم و خُجند: از شهرهای ترکستان. معنی بیت: حافظ! اکنون که میل به ناز و غمزه ترکان را از سر به در نمی کنی، جای تو خوارزم یا خُجند است (که ترکان فراوان دارد و تو را به خاطر این کثرت بدان نقاط دور تبعید می کنند).



- | | |
|---|---|
| نه هرکه چهره برافروخت ^۱ دلبری داند | ۱ |
| نه هرکسی که کله کج نهاد ^۲ وتند نشست ^۳ | ۲ |
| توبندگی چو گدایان به شرط مزد مکن | ۳ |
| وفا و عهد، نکوباشد اربیا موزی | ۴ |
| بباختم دل دیوانه و ندانستم | ۵ |
| غلام همت آن رند ^۶ عافیت ^۷ سوزم | ۶ |
| هزار نکته باریکتر زموی اینجاست | ۷ |
| مدار ^۸ نقطه بینش ^۹ ز خال توست مرا ^{۱۰} | ۸ |
| به قه و چهره هر آن کس که شاه خوبان شد | ۹ |
| ۱۱ | |
| ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه | |
| که لطف نظم و سخن گفتن ذری ^{۱۵} داند | |

- | | |
|---|--|
| (۱) چهره برافروختن: سرخ کردن چهره - سرخ بودن چهره - زیباتر جلوه دادن چهره. | |
| (۲) قلما ساختن آینه را به اسکندر نسبت می‌دادند. | |
| (۳) کلاه کج نهادن: رفتار حاکی از غرور. | |
| (۴) تند نشستن: با تندخویی و اخم نشستن - کنایه از تکبر و بزرگ‌نمایی. | |
| (۵) ریاست - سروری. | |
| (۶) زان خوبرو از نوع جن. | |
| (۷) زیرک - بی پروا. | |
| (۸) سلامت / (نصوف) زندگی به دور از دغدغه. | |
| (۹) تهیدستی - فروتنی - خاکساری. | |
| (۱۰) قلندرز: درویش لایبالی که نسبت به پوشاک و آداب و عبادات بی قید است و جز به صفای دل خود به هیچ چیز نمی‌اندیشد. از مختصات فرقه قلندریه، تراشیدن موی سر و صورت و حتی ابروست. | |
| (۱۱) آنچه شیء برگرد آن می‌گردد - محور - مرکز (دایره). | |
| (۱۲) نقطه بینش: مردمک چشم. | |
| (۱۳) معنی مصراع: مردمک چشم من به گرد خال تومی‌گردد. | |
| (۱۴) جواهرشناس - گوهرشناس. | |
| (۱۵) زبان فارسی که پس از اسلام زبان رسمی و متداول ایران گردید. | |



- ۱ هر که شد محرم دل در حرم یار بماند
۲ اگر از پرده برون شد دل من عیب مکن
۳ صوفیان واستدند^۱ از گرومی همه رخت
۴ خرقة^۲ پوشان دگر مست گذشتند و گذشت^۳
۵ داشتم دلقی^۴ و صد عیب نهان می پوشید
۶ هر می لعل^۵ کز آن دست بلورین ستم
۷ جز دل من کز ازل تا به ابد عاشق رفت
۸ از صدای^۶ سخن عشق ندیدم خوشتر
۹ گشت بیمار که چون چشم تو گردد نرگس^۷
۱۰ به تماشاگاه زلفش دل حافظ روزی
شد^۸ که باز آید و جاوید گرفتار بماند

- (۱) باز گرفتند.
(۲) دلقی: لباس درویشی - خرقة.
(۳) شراب فروش.
(۴) لباس درویشی.
(۵) (در اینجا) فراموش شد.
(۶) گرو.
(۷) رشته ای که مسیحیان و زردشتیان به دور کمر می بستند - علامت نامسلمانی.
(۸) سرخ و شفاف همچون لعل.
- (۹) کنایه از اشکبار و گریان. گهر: گوهر - مروارید.
(۱۰) صدا: انعکاس صوت - پژواک.
(۱۱) گردنده. گنبد دواز: کنایه از آسمان، افلاک و جهان هستی.
(۱۲) بیماری نرگس: افتادگی نرگس و خمیدگی آن بر روی ساقه، همچون چشم خمار افراد بیمار. گل نرگس به خاطر شباهت با چشم انسان مورد تشبیه قرار می گیرد.
(۱۳) حالت - روش.
(۱۴) رفت.



- ۱ رسید مزده که ایام غم نخواهد ماند
 ۲ من ارچه در نظریار خاکسار^۱ شدم
 ۳ چوپرده دار^۲ به شمشیر می زند همه را
 ۴ چه جای شکر و شکایت ز نقش^۳ نیک و بد است
 ۵ سرود^۴ مجلس جمشید^۵ گفته اند این بود
 ۶ توانگرا دل درویش خود^۶ به دست آور
 ۶+۱ سحر کرشمه^۷ صبحم^۸ بشارتی خوش داد
 ۷ غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه
 ۸ بر این رواق^۹ زبرجد^{۱۰} نوشته اند به زر

۱ ز مهربانی جانان^{۱۱} طمع مبُر^{۱۲} حافظ
 که نقش جور^{۱۳} و نشان ستم نخواهد ماند

- (۱) مانند خاک - افتاده - فروتن.
 (۲) دشمن / رقیب عشقی.
 (۳) دربان - حاجب.
 (۴) محدوده - مکانی که حمایت از آن واجب باشد.
 (۵) داخل خانه.
 (۶) تصویر / خط - نوشته.
 (۷) صفحه - صفحه کاغذ.
 (۸) خط - نوشته.
 (۹) آواز.
 (۱۰) جم / جمشید: از بزرگترین پادشاهان سلسله پیشدادی که کشف شراب و ساختن جام جهان نما به او منسوب است.
 (۱۱) درویش خود: آن که از تو درخواست چیزی می کند.
 (۱۲) سکه طلا.
 (۱۳) سکه نقره.
 (۱۴) کرشمه: اشاره به چشم و ابرو - ناز و غمزه. کرشمه صبح: کنایه از دمیدن فجر.
 (۱۵) عمل - عمل متقابل.
 (۱۶) سقف - ایوان خانه.
 (۱۷) نوعی زمرد به رنگ سبز مایل به زردی. رواق زبرجد: کنایه از سقف زبرجد رنگ آسمان.
 (۱۸) جوانمردی - بزرگواری.
 (۱۹) محبوب - معشوق.
 (۲۰) طمع بریدن: قطع امید کردن.
 (۲۱) ظلم و ستم.



- ۱ حسبِ حالی^۱ ننوشتی و شد ایامی چند
۲ ما به آن مقصد اعلی^۲ نتوانیم رسید
۳ چون می از خم به سو^۳ رفت و گل افکند نقاب^۴
۴ قند آمیخته با گل^۵ نه علاج دل ماست
۵ زاهد از کوجه^۶ زندان^۶ به سلامت بگذر^۷
۶ عیب می جمله چو گفتی هنرش نیز بگو
۷ ای گدایان خرابات^{۱۱}، خدا یار شماست
۸ پیرمیخانه^{۱۴} چه خوش گفت به دُردی کش^{۱۵} خویش

۹ حافظ از شوق رخ مهر فروز^{۱۶}* توبسوخت
کامگار^{۱۷} نظری کن سوی ناکامی چند

* نسخه بدل حافظ: مهر فروغ.

- (۱) حسب حال: شرح حال - شرح ماقوع - کنایه از نامه.
(۲) برگزیده - برتر.
(۳) کوزه سفالی کوچکتر از خمره (برای شراب و غیر آن).
(۴) نقاب افکندن گل: پوشش غنچه را کنار زدن و شکفتن.
(۵) قند آمیخته با گل: شربت قند که گلاب در آن می ریختند و برای تقویت قلب تجویز می کردند.
(۶) مردمان لایبالی که در ظاهر گناه آلودند.
(۷) به سلامت بگذرد: طوری بگذرد که به تو آسیبی نرسد - با احتیاط بگذرد.
(۸) مصاحبت - همنشینی.
(۹) علم - دانش - فلسفه / علت - فایده.
(۱۰) اشاره به آیه ۲۱۹ سوره بقره (۲): «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالنَّبِيرِ، قُلْ فِيهَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهَا أَكْثَرُ مِمَّنْ»
(۱۱) میخانه. گدایان خرابات: گدایان در میخانه - فقیران باده نوش میخانه.
(۱۲) نیکی - احسان.
(۱۳) چهار پایان.
(۱۴) پیر میخانه: شراب فروش.
(۱۵) دُردی کش: آن که شراب آمیخته با لُرد و دُرد (که ارزان است) می آشامد - باده نوش فقیر.
(۱۶) مهر فروز: آنچه موجب روشنی خورشید است - آنچه خورشید روشنی خود را از وی به عاریت گرفته است.
(۱۷) کامگار: به آرزو رسیده - کامروا.



- ۱ دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
۲ بیخود از شعله پرتو ذاتم^۳ کردند
۳ چه مبارک سحری بود و چه فرخنده دمی
۴ بعد از این روی من و آینه وصف جمال^۴
۵ من اگر کامروا گشتم و خوشدل^۵ چه عجب
۶ هاتف^۶ آن روز به من مزده^۶ این دولت^۶ داد
- و ندر آن ظلمت^۱ شب آب حیاتم^۲ دادند
باده از جام تجلی^۵ صفاتم دادند
آن شب قدر^۳ که این تازه براتم^۷ دادند
که در آنجا خبر از جلوه^۹ ذاتم^۹ دادند
مستحق بودم و اینها به زکاتم^{۱۱} دادند
که بر آن جور و جفا صبر و وثباتم دادند

[قرآن] را در شب قدر فر فرستادیم. و چه می‌دانی که شب قدر چیست! شب قدر از هزار ماه برتر است. فرشتگان و روح در آن شب به فرمان پروردگار خویش به خاطر هر کار فرود می‌آیند. آن شب تا طلوع فجر با سلامت است).

(۷) برات: نوشته‌ای که به وسیله آن دولت بر خزانه یا حکام، حواله و جبهی دهد. شب نیمه شعبان را شب برات گویند که هر که آن شب را گرامی دارد و در آن عبادت کند برات آزادی از عذاب به وی عطا گردد. گویند یکی از شبهایی که محتمل است شب قدر باشد همین شب است.

(۸) معنی مصراع: بعد از این روی من به سوی آینه ای خواهد بود که جمال الهی را می‌نمایاند. بعد از این به توصیف جمال الهی خواهم پرداخت.

(۹) جلوه ذات: تجلی ذات. رجوع کنید به شماره ۵.

(۱۰) دلخوش.

(۱۱) زکات: آنچه به حکم شرع به درویش و مستحق می‌دهند.

(۱۲) آواز دهنده‌ای که خود او دیده نشود. فرشته‌ای که از عالم غیب آواز دهد.

(۱۳) بخت - اقبال.

(۱) تاریکی.

(۲) آب حیات: چشمه‌آبی که در نقطه‌ای تاریک موسوم به ظلمات است، خوردن از آن زندگی جاودان می‌بخشد و موجودات مرده به محض تماس با آن آب، زندگی بازمی‌یابند.

(۳) پرتو - روشنی.

(۴) پرتو ذات: شعاع ذات الهی - تابش نور حق - تجلی ذاتی.

(۵) تجلی: ظاهر شدن - جلوه کردن / (تصوّف) ظهور انوار حق در دل عارف که پاک و صافی شده باشد. تجلی بر سه قسم است: تجلی ذات، تجلی صفات، تجلی افعال. تجلی ذات موجب فنای ذات سالک و تلاشی صفات اوست. تجلی صفات موجب خضوع و خشوع یا سرور و انس سالک است. تجلی افعال مایه بی تفاوتی نسبت به نظر مردم نسبت به خویش و نفی نفع و ضرر از کارهای ایشان است.

(۶) شب قدر: شب ارزشها و بهره‌ها. مبارک‌ترین شب سال که در ماه رمضان است. سوره ۹۷ قرآن مجید به نام «قدر» اختصاص به توصیف این شب دارد. در این سوره آمده است: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ. وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ. لَيْلَةُ الْقَدْرِ غَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ. تَنزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا يَأْذِنُ بَيْنَهُمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ. سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ تَطْلُعَ الْفَجْرُ» (ما آن

۶۰۱ این همه شهد^{۱۴} و شکر کز سخنم می‌ریزد اجر صبوری است کز آن شاخ نباتم^{۱۵} دادند

هَمّت حافظ و انفس^{۱۶} سحرخیزان بود

۷

که زبند غم ایام نجاتم دادند

می‌گفتند / کنایه از ممشوق شیرین سخن شیرین

حرکات.

(۱۶) نفس‌ها - دعاها.

(۱۴) عمل.

(۱۵) شاخ نبات: نبات به هم پیوسته که به صورت شاخه

درخت می‌ساختند و به همین دلیل نیز به آن نبات (گیاه)



- ۱ دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند^۱
- ۲ ساکنان حرم ستر^۲ و عفاف^۳ ملکوت^۴
- ۳ آسمان بار امانت نتوانست کشید
- ۴ جنگ هفتاد و دو ملت^۱ همه را عذربنه^{۱۱}
- ۵ شکر آن را که^{۱۲} میان من و او صلح افتاد
- ۶ آتش آن نیست که بر شعله^{۱۳} او خندد شمع^{۱۴}
- گیل آدم بسرشتند^۲ و به پیمان زدن^۳
- با من راه نشین^۶ باده^۵ مستانه زدند^۸
- قرعه^۴ کار به نام من دیوانه زدند^۱
- چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند^{۱۲}
- حوریان رقص کنان ساغر شکرانه زدند
- آتش آن است که در خرمن پروانه زدند

کس چو حافظ نکشید از رخ اندیشه نقاب

تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند

- (۱) در میخانه زدند: وارد میخانه شدند.
- (۲) خمیر کردند.
- (۳) معنی عرفانی بیت: قبل از آفرینش دیدم که فرشتگان که کارگزاران خداوند هستند به جایگاه عشق الهی وارد شدند و گِل و سرشت آدمی را با شراب عشق آمیختند.
- (۴) پوشش - حجاب / حیا - شرم.
- (۵) پرهیزکاری.
- (۶) عالم غیب - عالم ارواح و نفوس - عالمی فراتر از عالم ماده.
- (۷) راه نشین: کنایه از گدا و بی خانمان که بر سر راه نشسته گدایی می کند / خاک نشین - کنایه از افتاده و متواضع / کنایه از خاک.
- (۸) معنی عرفانی بیت: آنها که در پس پرده غیب ملکوت الهی نهان بودند بر من آشکار شدند و با آن که خاکی بیش نیستم چنان ارزشی برای من قائل شدند که در مستی عشق حق با من شریک گشتند.
- (۹) اشاره به آیه ۷۲ از سوره احزاب (۳۳): «أَنَا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَتَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (ما بر آسمان و زمین و کوهها امانت را عرضه داشتیم؛ همه از بردن این بار خودداری کردند و از آن بیمناک شدند و انسان پذیرفت و وی [نیز در ادای امانت] بسیار ستمکار و نادان بود). در این بیت دیوانه برابر ظلم و جهول قرار داده شده است. معنی بیت: عالم هستی نتوانست بار امانت عشق را تحمل کند چه حتی فرشتگان نیز از عشق بی خبرند ولی آدم ناتوان و نادان و گناهکار نامزد برداشتن بار عشق الهی گشت.
- (۱۰) دین - آیین - مذهب - فرقه.
- (۱۱) عذرشان پذیر.
- (۱۲) ره افسانه زدند: سخنان غیر حقیقی و غیر واقعی بر زبان راندند. معنی بیت: اشاره است به حدیث مشهور نبوی (ص): «امت من پس از من به هفتاد و سه فرقه پراکنده خواهند شد؛ فرقه ای از آنها رستگار و هفتاد و دو فرقه دیگر در دوزخ اند.» مقصود بیت این است که چون آن هفتاد و دو فرقه نتوانستند آن فرقه حق را بشناسند به بیهوده گویی و نزاع پرداختند. بنابراین آنها نسبت به حقیقت ناپیدا بودند؛ پس از آنها توقع نزاع نکردن مدار.
- (۱۳) به شکر آن که.
- (۱۴) خنده^{۱۳} شمع: لرزش شعله^{۱۳} شمع. معنی مصرع: آتش آن نیست که به وسیله شعله^{۱۳} آن، شمع خنده می زند.



- ۱ نقدها^۱ را بود آبا که عیاری گیرند^۲
۲ مصلحت دید من آن است که یاران همه کار
۳ خوش گرفتند حریفان سرزلف ساقی
۴ قوت بازوی پرهیز به خوبان مفروش^۴
۵ یارب این بچه ترکان^۱ چه دلیرند به خون
۶ رقص بر شعر خوش و ناله نی خوش باشد
- ۷ حافظ ابنای زمان^{۱۱} را غم مسکینان نیست
زین میان گریبتوان، به که کناری گیرند

- (۱) نقد: سکه (طلا و نقره) - پول.
(۲) عیار گرفتن: سنجیدن - تعیین عیار کردن - محک زدن.
(۳) صومعه داران: خانقاه داران - مشایخ و پیران خانقاه.
(۴) مو - زلف.
(۵) فلک: کنایه از روزگار.
(۶) معنی مصراع: زور بازوی تقوا و پرهیزگاری خود را به رخ خوبرویان مکش.
- (۷) اردوگاه - لشکرگاه - لشکر.
(۸) حصار: قلعه.
(۹) معنی مصراع: زیرا که هریک از سواران سپاه خوبرویان می تواند به تنهایی قلعه ای را فتح کند.
(۱۰) بچه ترکان: کنایه از زیبارویان کم سن و سال.
(۱۱) ابنای زمان: فرزندان زمانه - مردم روزگار.



- ۱ گرمی فروش حاجت زندان^۱ روا کند
 ۲ ساقی به جام عدل بده باده تا گدا^۲
 ۳ ما را که درد عشق و بلای خماری^۳ هست
 ۴ حقاً کز این غمان برسد^۴ مزده^۴ امان
 ۵ گر رنج پیشت آید و گراحت ای حکیم^۵
 ۶ در کارخانه ای^۶ که ره علم و عقل نیست
 ۷ مطرب بساز^۷ عود که کس بی اجل نمرد

۸ جان رفت در سومی و حافظ به عشق سوخت

عیسی^۸ دهی کجاست که احیای ما کند^۸

• نسخه بدل حافظ: حقا که در زمان برسد.

- (۱) شراب نوشان لا ابالی.
 (۲) شواهدی در این غزل بر شیوع وبا و احتمالاً قحطی در زمان سرودن آن است (به ویژه همین بیت و بیت‌های ۴، ۵ و ۷).
 (۳) تهیدست - کنایه از طبقه رنجبر و تهیدست.
 (۴) حالت کسالت از نرسیدن می به شخص.
 (۵) سالک: رهرو طریقت تصوف.
 (۶) عهد امانت: عشق الهی (به عقیده عرفا). اشاره به آیه ۷۲ از سوره احزاب (۳۳): «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ قَلِيلًا جَهْلًا» (ما بر آسمان و زمین و کوهها امانت را عرضه داشتیم؛ همه از بردن این بار خودداری کردند و از آن بیمناک شدند و انسان پذیرفت و وی [نیز در ادای امانت] بسیار ستمکار و نادان بود).
 (۷) شخص دانا - منجم.
 (۸) اشاره به آیه ۷۸ از سوره نساء (۴): «وَأَن تُصِيبَهُمْ خَسْفَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؛ وَأَن تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ؛ قُلْ: كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» ([ای پیامبر] اگر آنان را خوشی و راحتی رسد، گویند از جانب خداست و اگر ناراحتی و رنجی رسد گویند از جانب توست. بگو: همه از جانب خداست).
 (۹) کارخانه: کنایه از دنیا و نظام آفرینش.
 (۱۰) تصور - گمان.
 (۱۱) رای کردن: اراده کردن - قصد کردن.
 (۱۲) بنواز.
 (۱۳) معنی مصراع: آن که مانند حضرت عیسی (ع) نفسی داشته باشد که بتواند مردگان را زنده کند کجاست که بیاید و ما را زنده سازد.



- ۱ دلا بساز که سوز تو کارها بکند
 ۲ عتاب^۲ یار پر چهره^۳ عاشقانه بکش
 ۳ ز ملک^۴ تا ملکوتش^۵ حجاب بردارند
 ۴ طبیب عشق مسیحا دم^۶ است و مشفق^۷ لیک
 ۵ تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار
 ۶ ز بخت خفته ملولم؛ بُود که بیداری
- ۷ بسوخت حافظ و بویی به زلف یار نبرد
 مگر دلالت این دولتش^۸ صبا^۹ بکند

- (۱) دعا.
 (۲) خشم - قهر - غضب / ناز.
 (۳) زیارو.
 (۴) اشاره به چشم و ابرو.
 (۵) بی وفایی - بیمهری.
 (۶) عالم محسوسات - ظاهر عالم.
 (۷) ملکوت: باطن جهان - عالم غیب.
 (۸) جام جهان‌نما: کنایه از قلب انسان که به تعبیر عرفا محل تجلی عشق الهی و آینه تمام‌نمای اسرار آفرینش است.
 (۹) معنی بیت: هر که در صفا دادن به دل کوشش کند و در تصفیه درون بکوشد رازهای ظاهر و باطن هستی بر او آشکار می‌گردد.
 (۱۰) مسیحا دم: آن که مانند حضرت مسیح (ع) مردگان را زنده کند و بیماران صعب‌العلاج را شفا دهد.
 (۱۱) مهربان - دلسوز.
 (۱۲) مخالف - دشمن.
 (۱۳) فاتحه صبح: ابتدای صبح - سحر (که از مواقع استجاب دعاست) / نماز صبح (که در آن سوره فاتحه خوانده می‌شود).
 (۱۴) دولت: بخت - اقبال.
 (۱۵) باد خنک و خوشبوی بامدادان بهاری.



- ۱ مرا به زندی^۱ و عشق آن فضول عیب کند
۲ کمال صدق محبت ببین نه نقص گناه
۳ ز عطر حوربهشت آن نفس برآید بوی
۴ چنان بزد ره اسلام غمزه^۵ ساقی
۵ کلید گنج سعادت قبول اهل دل^۸ است
۶ شبان وادی آیمَن گهی رسد به مراد
- که اعتراض بر اسرار علم غیب کند
که هر که بی هنر^۲ افتد نظر به عیب کند
که خاک میکده^۳ ما عبیر^۳ جیب^۴ کند
که اجتناب ز صهباء^۵ مگر ضهیب^۶ کند
مباد کس که در این نکته شک وریب^۸ کند
که چند سال به جان خدمت شعیب کند^{۱۰}

۷ ز دیده خون بچکاند فسانه^{۱۱} حافظ

چو یادِ وقت^{۱۲} زمانِ شباب^{۱۳} و شیب^{۱۴} کند

۱۰ اشاره به داستان حضرت موسی (ع): آن حضرت پس از فرار از فرعونیان و گذر از بیابان به نزدیکی شهر مدین رسید. در آنجا دختران شعیب را یاری کرد تا گوسفندانشان را سیراب سازد. آنان موسی (ع) را به شعیب معرفی کردند. وی یکی از دختران خود را به عقد ازدواج موسی (ع) درآورد به شرط این که ۸ سال برای وی شبانی کند. موسی ده سال برای شعیب خدمت کرد. پس از این مدت با همسرش روانه مصر شد. در راه در وادی آیمَن (بیابان سمت راست - وادی طوی) بود که طی ماجرابی به پیامبری مبعوث شد. مقصود از مراد، رسیدن آن حضرت به پیامبری است.

۱۱ ماجرا - داستان.

۱۲ حال - کیفیت.

۱۳ جوانی.

۱۴ پیری.

- ۱ لا ابالیگری - بی قیدی.
۲ بی هنر: بی کمال - بی فضیلت.
۳ ماده معطری که برای خوشبو کردن در گریبان پیراهن یا جای دیگر لباس می ریختند.
۴ گریبان.
۵ حرکت چشم و ابرو - اشاره چشم و ابرو.
۶ شراب انگوری - می.
۷ از صحابه پیامبر (ص) که به کثرت زهد و تقوا شهرت داشت. اهل سنت گویند حضرت رسول (ص) درباره وی فرموده است: صهب بنده بسیار خوبی است؛ زیرا اگر از خدا هم نترسد باز گناه نمی کند (یعنی عبادت و بندگی او از بیم و امید نیست بلکه از سر شناخت و عفت ذاتی است).
۸ قبول اهل دل: مورد پسند اهل دل واقع شدن.
۹ دودلی - تردید - شک.



- ۱ طایر دولت^۱ اگر باز گذاری بکند
 ۲ دیده را دستگه^۲ دژو گهر^۳ گرچه نماند
 ۳ دوش گفتم بکنند لعل لبش چاره من
 ۴ کس نیارد^۴ بر او دم زدن از قصه ما
 ۵ داده ام باز نظر را به تَدْرُوی^{۱۰} پرواز
 ۶ کو کربمی^{۱۳} که زبزم طربش غمزده ای
 ۷ شهر خالی است ز عشاق، بُود کز طرفی
 ۸ یا وفا یا خبر وصل تو یا مرگ رقیب^{۱۵}

حافظ گرنروی از در او هم روزی
 گذری بر سرت از گوشه کناری بکند

- (۱) طایر دولت: پرنده بخت و اقبال - کنایه از هما که مرغ بخت و اقبال است و به عقیده قدما سایه بر سر هر کس بیفکند اقبال به او روی می‌کند.
 (۲) با وصل قرار کردن: قرار دیدار و وصال گذاشتن.
 (۳) قدرت - توانایی - دستگاه - سرمایه.
 (۴) دژو گهر: مروارید و جواهر.
 (۵) تدبیر نثاری بکنند: برای نثار به پای یار، تدبیری خواهد اندیشید.
 (۶) گوینده ای که خود دیده نشود اما صدایش به گوش رسد - فرشته سخنگو.
 (۷) نمی‌تواند - جرأت نمی‌کند.
 (۸) باد خنک و خوشبوی صبحگاهان بهاری.
- (۹) گوش گذار کردن: به گوش رساندن.
 (۱۰) تَدْرُوی: قرقاول.
 (۱۱) آلت بادی کوچکی که به وسیله آن، صدای پرنده را تقلید می‌کرده و آن را به سوی خود می‌کشاند (تا باز شکاری آن را شکار کند).
 (۱۲) معنی بیت: نگاه خود را مانند باز به سوی معشوق چون تَدْرُوی پرواز داده ام شاید زمزمه من او را بدین سو کشاند و باز نگاه من وی را شکار کند.
 (۱۳) جوانمردی.
 (۱۴) خمان: حالت سردرد و کسالت در اثر نرسیدن شراب به شخص.
 (۱۵) متعی - دشمن.



- ۱ کِلک^۱ مشکین^۲ توروزی که زما یاد کند
۲ قاصد حضرت^۳ سلمی^۴ که سلامت بادش
۳ امتحان کن که بسی جام مرادت بدهند
۴ یارب اندر دل آن خسروه شیرین^۵ انداز
۵ حالیا^۶ عشوه^۷ عشق توز بنیادم برد
۶ گوهر پاک تو از مدحت^۸ ما مستغنی است^۹

۷ ره نبردیم به مقصود خود اندر شیراز

خرم آن روز که حافظ ره بغداد کند^{۱۰}

(۸) حرکت نازنینان - کرشمه - ناز - غمزه.

(۹) ستایش - مدح.

(۱۰) مستغنی: بی نیاز.

(۱۱) آرایشگر.

(۱۲) زیبایی - خوبی.

(۱۳) این غزل درباره سلطان احمد جلایر است که پایتخت

خود را بغداد قرار داده بود. حافظ در این غزل تمایل خود

را به رفتن بغداد اعلام می‌دارد.

(۱) قلم - قلم نی.

(۲) آلوده به سیاهی مرکب (به رنگ مشک) / با عطر و بوی

مشک.

(۳) پیشگاه.

(۴) نام یکی از معشوقه‌های عرب.

(۵) پادشاه / خسرو پرویز.

(۶) خوشرفتار - خوش سخن / نام معشوقه خسرو پرویز.

(۷) اکنون.



- ۱ آن کیست کز روی کرم^۱ با من وفاداری کند
۲ اول به بانگ نای^۲ ونی آرد به دل پیغام وی
۳ دلبر که جان فرسود از او کار دل نم نگشود از او
۴ گفتم گره نگشوده ام زان طره^۴ تا من بوده ام
۵ بشمینه پوش^۵ تنگ خواز عشق نشنیده است بو
۶ چون من گدای بی نشان مشکل بود باری چنان
۷ زان طره^۷ پر پیچ و خم سهل است اگر بینم ستم
۸ شد لشکر غم بی عدد وز بخت می خواهم مدد

۹ با چشم پرنیرنگ او حافظ مکن آهنگ او
کان چشم مست شنگ^{۱۲} او بسیار مکاری کند

- (۱) جوانمردی - بخشش - بزرگواری.
(۲) برجای: در حق.
(۳) حنجره - کنایه از آواز.
(۴) گیسو - زلف.
(۵) حیلہ گری - گریختن همچون دزدان.
(۶) کنایه از زاهد و صوفی.
(۷) از مستیش... رمزی از شور و حال مستی به او بگو.
(۸) لا ابالی - بی قید.
(۹) اهل بازار - بازارگرد - مبتذل.
(۱۰) دزدی - راهزنی.
(۱۱) مولانا بهاء الدین عبدالصمد اسفراینی از علمای بزرگ قرن هشتم در شیراز و معاصر حافظ.
(۱۲) شیرین رفتار - زیبا / دزد - راهزن.



- ۱ همدم گل نمی‌شود یاد سمن^۲ نمی‌کند
 ۲ خاک بنفشه زار را مشک خُتن^۵ نمی‌کند^۶
 ۳ جان به هوای کوی تو خدمت تن نمی‌کند
 ۴ زان سفر دراز خود عزم وطن نمی‌کند
 ۴+۱ بی‌مدد سرشک^۱ من دُرْعدن^{۱۱} نمی‌کند^{۱۱}
 ۴+۲ گفت که این سیاه کج^{۱۴} گوش به من نمی‌کند
 گوش کشیده است^{۱۶} از آن گوش به من نمی‌کند
 کز گذر تو باد را مشک خُتن^۵ نمی‌کند
 ۵ و ه که دلم چه یاد آن عهد شکن نمی‌کند
- ۱ سرو چمان^۱ من چرا میل چمن نمی‌کند
 ۲ لخلخه سای^۳ شد صبا^۴؛ دامن پاکت از چه روی
 ۳ دل به امید وصل تو همدم جان نمی‌شود
 ۴ تا دل هرزه گرد من رفت به چین زلف او
 ۴+۱ دستخوش صبا^{۴*} مکن آب رخم^۶ که فیض ابر^۸
 ۴+۲ دی گله‌ای ز طره اش^{۱۲} کردم و از سرفسوس^{۱۳}
 ۵ پیش کمان ابروت لابه^{۱۵} همی کنم ولی
 ۶ با همه عطف دامن^{۱۷} آیدم از صبا^۴ عجب
 ۷ چون ز نسیم می‌شود زلف بنفشه^{۱۸} پر شکن

* جفا.

- (۱) خرامنده - آن که با ناز راه می‌رود.
 (۲) یاسمن.
 (۳) لخلخه: ترکیبی از عطریات مختلف (عود، لادن، مشک، ...). لخلخه سا: لخلخله ساینده - عطر ساینده - خوشبو کننده هوا.
 (۴) باد خنک و خوشبوی بامدادان بهاری.
 (۵) مشک ختن: مشک‌کی که از آهوی سرزمین ختن (از شهرهای ترکستان چین) به دست می‌آید.
 (۶) معنی بیت: اکنون که صبا در همه جا بوی خوش پراکنده است چرا به بنفشه زار نمی‌آیی تا عطر دامن پاک تو، خاک بنفشه زار را (که با دامن بلند تو تماس دارد) مانند مشک ختن خوشبو کند.
 (۷) آب رخ: آبرو - حیثیت / اشک چشم.
 (۸) فیض این باران.
 (۹) اشک.
 (۱۰) دُرْعدن: مروارید دریای عدن که نوع عالی مروارید بوده است.
- (۱۱) معنی بیت: آبروی مرا به باد مده (/ مگذار اشک من به هدر رود) و بدان که ابر با آن همه هنر گوهر آفرینی خود، اگر مدد قطره‌های اشک من نباشد نمی‌تواند مروارید مرغوب بسازد (اعتقاد قدما چنین بود که قطره باران در دل صدف تبدیل به مروارید می‌شود).
 (۱۲) طره: گیسو.
 (۱۳) اندوه - حسرت.
 (۱۴) سیاه کج: زلف سیاه خمیده / غلام سیاه بدقواره.
 (۱۵) التماس - تضرع.
 (۱۶) گوش کشیده: کماتی که گوشه‌های آن کشیده شده (و آماده تیراندازی) است / حرف گوش نکن.
 (۱۷) عطف دامن: سجاف دامن (که به آن عطر می‌زده‌اند و در شکاف آن مشک و عنبر می‌ریختند).
 (۱۸) زلفی بنفشه: دنباله‌ها و مهمیزهایی که به یکی از گلبرگهای بنفشه وصل است و کیبود و خوشبو و تابدار است.

۸ ساقی سیم ساق ما گر همه دُرد^{۱۹} می دهد^{۲۰} کیست که تن چو جام می جمله دهن نمی کند

۹ کشته غمزه^{۲۱} تو شد حافظ ناشنیده بند

تیغ سزاست هر که را درد سخن نمی کند^{۲۲}

۱۹) شراب آمیخته به لیرد و مواد اضافی ته نشین شده شراب (که شرابی نامرغوب است).

۲۰) معنی مصراع: ساقی ما که ساق پای او همچون نقره سفید است اگر به جای شراب صافی و مرغوب، شراب

درد آمیز و نامرغوب هم بدهد...

۲۱) حرکات چشم و ابرو.

۲۲) درد سخن نمی کند: سخن در او اثر نمی کند.



- ۱ در نظربازی^۱ ما بیخبران حیرانند
 ۲ عاقلان نقطهٔ پرگار وجودند ولی
 ۳ عهد من با لب شیرین دهنان بست خدای
 ۴ مفلسانیم و هوای می و مطرب داریم
 ۵ لاف عشق و گله از یار! زهی لاف دروغ
 ۶ جلوه گاه رخ او دیدهٔ من تنها نیست
 ۷ وصف خورشید به شب پرتة^۴ اعمی^۵ نرسد
 ۸ مگرم چشم سیاه تو بیاموزد کار
 ۹ گرشوند آگه از اندیشهٔ ما مغبچگان^۶
 ۱۰ گربه نزهتگاه^۱ ارواح^{۱۰} برد بوی تو باد

زاهد ارندی^{۱۲} حافظ^{۱۳} نکند فهم چه شد

«دیو^{۱۴} بُگریزد از آن قوم که قرآن خوانند»^{۱۵}

- (۱) نگرستن به چهرهٔ زیبارویان.
 (۲) خداوند: سرور- آقا.
 (۳) آینه گرداندن: آینه جلوروی کسی گرفتن.
 (۴) شب پره - خفاش.
 (۵) کور.
 (۶) پوشیدگی - نجابت - پاکدامنی - خودداری.
 (۷) پسرکانی که در میخانه ها خدمت می کنند.
 (۸) اگر مغبچه ها بدانند صوفیانی که خرقة خود را گرو میخانه گذاشته اند تا شراب بخرند و بنوشند دیگر به تصرف باز نخواهند گشت (و خرقة به کار آنها نخواهد آمد و در نتیجه آن را از گرو در نخواهند آورد) دیگر خرقة صوفیان را به گرو شراب بر نمی دارند.
 (۹) گردشگاه. نزهتگاه ارواح: بهشت عالم برزخ - جایی که ارواح مؤمنان در آن می خرامند و از نعمتهای آن بهره می برند.
 (۱۱) به نثار افشاندن گوهر: رسم در دربارها چنین بوده است که به پای شاعران یا دیگر کسانی که عملی مورد پسند سلطان انجام داده بودند مروارید و جواهرات می افشاندند.
 (۱۲) لا ابالیگری - بی قیدی.
 (۱۳) تخلص شاعر / حافظ قرآن.
 (۱۴) شیطان.
 (۱۵) این مصراع از سعدی است. اشاره به آیهٔ ۹۸ سورهٔ نحل (۱۶): «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (هرگاه قرآن می خوانی از شیطان رانده شده به خدا پناه بر).



- ۱ سمن بویان^۱ غبار غم چو بنشینند بنشانند
۲ به فتراک^۲ جفا دلها چو بریندند بریندند
۳ ز چشم لعل رُقمانی^۳ چومی خندند می بارند
۴ به عمری یک نفس با ما چو بنشینند برخیزند
۵ سرشک گوشه گیران را چو دریابند ڈریابند
۵+۱ دواى درد عاشق را کسی کوه سهل پندارد
۶ چو منصور^۶ از مراد آنان که بر دارند^۷ بر دارند^۸
۷ در این حضرت چو مشتاقان نیاز آزند ناز آزند
۸ در این درگاه حافظ را چومی خوانند می رانند

- (۱) سمن بویان: خوبرویانی که عطریاسمن دارند.
(۲) بند چرمی پشت زین که صید یا اسیر را به آن می بستند.
(۳) لعل رُقمانی: لعل به رنگ دانه انار - کنایه از اشک خونین.
(۴) رخ مهر: روی محبت - نگاه محبت آمیز.
(۵) کجاست؟
(۶) حسین بن منصور حلاج که به خاطر سخنانی که در ظاهر کافران و مشرکانه می نمود به دار آویخته شد. او در میان
- صوفیه مظهر رسیدن به کمال و افشای سرمیان بنده و خداست.
(۷) بهره دارند.
(۸) بر سر دار هستند.
(۹) درمان هستند.
(۱۰) درمی مانند.



- ۱ غلام نرگس^۱ مست تو تاجداران اند
۲ نورا صبا^۲ و مرا آب دیده شد غمازه
۳ ز زیر زلف دوتا چون گذر کنی بنگر^۳
۴ گذار کن چو صبا^۴ بر بنفشه زار و ببین
۵ نصیب ماست بهشت ای خدا شناس برو
۶ نه من بر آن گل عارض^۵ غزل سرایم و بس
۷ تو دستگیر شوای پیک^۶ پی خجسته^۷ که من
۸ برو به می‌کده و چهره ارغوانی کن
- خراب^۲ باده^۳ لعل^۳ تو هوشیاران اند
وگر نه عاشق و معشوق رازداران اند
که از یمین و یسارت^۶ چه بیقراران اند
که از تطاول^۸ زلفت چه سوکواران اند
که مستحق کرامت^۹ گناهکاران اند
که عندلیب^{۱۱} توازه^{۱۱} هر طرف هزاران اند
بیاده می‌روم و هم‌رهان سواران اند
مرو به صومعه^{۱۴} کانا^{۱۴} سیاهکاران اند^{۱۵}

۱ خلاص حافظ از آن زلف تابدار مباد
که بستگان کمنند تورستگاران اند

- (۱) کنایه از چشم.
(۲) مست مست - مست لایمقل.
(۳) کنایه از لب سرخ رنگ.
(۴) باد خنک و خوشبوی بامدادان بهاری.
(۵) خبر چین.
(۶) معنی مصراع: وقتی که گذرمی‌کنی، از زیر زلف دو دسته شده خویش نگاه کن.
(۷) یمین و یسارت: راست و چپ.
(۸) دست درازی - ظلم و ستم.
(۹) بخشش.
(۱۰) چهره.
(۱۱) بلبل.
(۱۲) پیاده رونده.
(۱۳) پی خجسته: مبارک قدم.
(۱۴) (در اینجا): خانقاه.
(۱۵) سیاهکار: بدکار - گناهکار.



- ۱ آنان که خاک را به نظر کیمیا^۱ کنند
 ۲ دردم نهفته به زطیبیان مدعی
 ۳ معشوقه چون نقاب زرخ در نمی‌کشد
 ۴ چون حسن عاقبت نه به رندی^۲ و زاهدی است
 ۵ بی معرفت^۳ مباش که در قمن یزید^۴ عشق
 ۵+۱ بُگذر به کوی صومعه^۵ تا زمرة حضور^۶
 ۶ می‌خور که صد گناه زاغیار^۷ در حجاب^۸
 ۷ پیراهنی که آید از اوبوی یوسفم
 ۸ حالی^۹ درون پرده بسی فتنه می‌رود
 ۹ گرسنگ از این حدیث بنالد عجب مدار

حافظ دوام وصل میسر نمی‌شود
 شاهان، کم التفات به حال گدا کنند

خلق در حجاب - بهتر ز طاعتی که به روی و ریا
 کنیم».

(۱۳) غیور: حسود.

(۱۴) پیراهن قبا کردن: پیراهن دریدن. بیت اشاره به پیراهنی
 دارد که حضرت یوسف (ع) توسط برادران برای پدر
 فرستاد. حضرت یعقوب (ع) از آن بوی یوسف (ع) را
 شنید و چشمش به آن روشن شد. بیت از زبان حضرت
 یعقوب (ع) است. این ماجرا در آیات ۹۳-۹۶ سوره
 یوسف (ع) (۱۲) آمده است.

(۱۵) اکنون.

(۱۶) معنی بیت: صاحب‌دلان سرگذشت دل را به گونه‌ای مؤثر
 بیان می‌کنند به نحوی که در سنگ هم اثر می‌گذارد.
 بنابراین اگر سنگ از شنیدن آن بنالد تعجب مکن.

(۱) ماده‌ای که فلزات را به طلا و نقره تبدیل می‌کند.

(۲) در گذشته، داروهای کمیاب را همچون دیگر چیزهای
 قیمتی در خزانه قرار می‌دادند.

(۳) بی‌قیدی - لایب‌الگیری.

(۴) بخشایش و لطف الهی.

(۵) شناخت - شناختی که مقدمه عشق به خداست.

(۶) قمن یزید: حراج - مزایده.

(۷) عبادتگاه - خانقاه.

(۸) زمرة حضور: گروهی که حضور قلب دارند - حاضران.

(۹) بیگانگان.

(۱۰) پوشش - پرده.

(۱۱) روی و ریا: ریاکاری - تظاهر.

(۱۲) این بیت با تغییری از سعدی است: «هفتاد زگت از نظر»



- ۱ شاهدان^۱ گردلبری زین سان کنند
۲ هرکجا آن شاخ نرگس بشکفد
۳ یارما چون سازد آغازسماع^۳
۴ ای جوان سروقد گویی بزن
۴+۱ رو نماید آفتاب دولتت^۷
۵ عاشقان را برسر خود حکم نیست
۶ مردم^۸ چشمم به خون آغشته شد
۷ پیش چشمم کمتر است از قطره‌ای
۸ عید^{۱۰} رخسارتو کوتاه عاشقان
۹ خوش برآبا غصه^{۱۱} ای دل کاهل راز

سرمکش حافظ زآه نیم شب

تا چو صحبت آینه رخشان کنند^{۱۴}

- (۱) زیبارویان.
(۲) گلدان نرگس.
(۳) رقص صوفیانه - رقص.
(۴) آنها که در عالم قدس (= پاکی) جای دارند - فرشتگان.
(۵) دست افشان: رقص و تکان دادن دست.
(۶) چوب سرکچی که با آن در بازی چوگان گوی می‌زنند.
(۷) دولت: بخت - اقبال.
(۸) مردمک.
(۹) طغیان آب - سیل - مقصود طوفان نوح است که سراسر زمین را فرا گرفت.
(۱۰) مقصود عید قربان است.
(۱۱) برآبا غصه: برغصه غلبه کن.
(۱۲) کوره مخصوص ذوب طلا و نقره.
(۱۳) دوری.
(۱۴) معنی مصراع: تا آینه (دل) تو را همچون صبح، روشن کنند.



- ۱ گفتم کی ام دهان و لب ت کامران کنند
۲ گفتم خراج^۱ مصر طلب می‌کند لب ت
۳ گفتم به نقطه^۲ دهند خود که برد راه
۴ گفتم صنم پرست^۳ مشو با صمد^۴ نشین
۵ گفتم هوای می‌کده غم می‌برد زدل
۶ گفتم شراب و خرقه^۵ نه آیین مذهب است
۷ گفتم ز لعل نوش لبان^۶ پیر را چه سود
۸ گفتم که خواجه^۷ کی به سر حمله می‌رود

۹ گفتم دعای دولت او ورد حافظ است
گفت این دعا ملایک^۸ هفت آسمان^۹ کنند

- (۱) مالیات - مالیات زمین.
(۲) صنم پرست: بت پرست - زیبا پرست.
(۳) بی نیاز - یکی از نامهای خداوند تعالی.
(۴) لباس زهد و درویشی.
(۵) پیرمغان: پیر میفروش.
(۶) لعل نوش لبان: لب کسانی که شیرین لب اند.
(۷) شخص بزرگ و بزرگوار.
(۸) قرار گرفتن دو ستاره در وضع خاصی نسبت به یکدیگر.
زمان قرآن مشتری و ماه، بهترین وقت برای ازدواج است.
(۹) فرشتگان.
(۱۰) هفت آسمان: اشاره به اعتقاد قدما و آیات قرآن مجید در این باره.



۱ واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند
۲ مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس
۳ گوییا باور نمی‌دارند روز داوری^۱
۴ بندهٔ پیر خراباتم^۵ که درویشان^۶ او
۵ یارب این نودولتان را با^۷ خر خودشان نشان
۶ بردر میخانهٔ عشق ای ملک^۸ تسبیح^۹ گوی
۷ حسن بی‌بایان او چندانکه عاشق می‌کشد
۸ ای گدای خانقه برجه^{۱۰} که در دیرمغان^{۱۱}
۹ خانه خالی کن بتا^{۱۲} تا منزل جانان شود

۱۰ وقت صبح از عرش می‌آمد خروشی عقل گفت

قدسیان^{۱۳} گویی که شعر حافظ از بر می‌کنند

- (۱) روز داوری: روز جزا - قیامت.
(۲) تقلاب.
(۳) نیرنگ.
(۴) قاضی - خداوند تعالی.
(۵) پیر خرابات: پیر می‌فروش.
(۶) مریدان - گدایان.
(۷) بر.
(۸) قاطر.
(۹) فرشته.
(۱۰) دعا و نیایش - ذکر خدا.
(۱۱) یگل.
(۱۲) خمیر.
(۱۳) گروهی.
(۱۴) برجه: برخیز.
(۱۵) دیرمغان: شرابخانه - میخانه.
(۱۶) بتا: بگذار.
(۱۷) آنها که در عالم قدس (پاکی) هستند - فرشتگان.



- ۱ دانی که چنگ و عود چه تقریر^۱ می‌کنند
۲ گویند رمز عشق مگویید و مشنویید
۳ ناموس^۲ عشق و رونق عشاق می‌برند
۳+۱ جز قلب^۳ تیره هیچ نشد حاصل و هنوز
۴ ما از برون در شده مغرور^۴ صد فریب
۵ تشویش وقت پیرمغان می‌دهند باز^۵
۶ صد آبرو به نیم نظر می‌توان خرید
۷ قومی به جدّ و جهد نهادند وصل دوست
۸ فی الجملة^۶ اعتماد مکن بر ثبات هیچ
۹ می‌ده که شیخ و حافظ^{۱۱} و مفتی و محتسب^{۱۲}
چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند

- (۱) بیان.
(۲) آبرو.
(۳) سکه تقلبی - دل.
(۴) ماده‌ای که به وسیله آن فلزات به طلا و نقره تبدیل می‌شوند - داروی شفا بخش همه بیماریها.
(۵) فریفته.
(۶) معنی مصراع: وقت عزیز پیر طریقت را - که در آن باید به حق مشغول باشد - می‌آشوبند.
(۷) درویشان - صوفیان - راهروان طریقت تصوف.
(۸) کوتاهی.
(۹) باری - خلاصه.
(۱۰) تغییر می‌کنند: تغییر می‌دهند.
(۱۱) حافظ قرآن و حدیث - عالم به علم دین.
(۱۲) مأمور امر به معروف، نهی از منکر و اجرای حدود و احکام شرع.



- ۱ شراب بی غش و ساقی خوش دو دام رهند
۲ من ارچه عاشقم ورنده^۱ و مست و نامه سیاه
۳ قدم منه به خرابیات^۲ جزیه شرط ادب
۴ جفا نه پیشه^۳ درویشی است و راهروی^۴
۵ مبین حقیر گدایان عشق را کاین قوم
۶ مکن؛ که کوکبه^۵ دلبری شکسته شود
۷ غلام همت دُردی کشان^۶ یکرنگم
۸ به هوش باش که هنگام باد استغنا^۷
- که زیرکان جهان از کمندشان نرهند
هزار شکر که یاران شهر بی گنهند
که ساکنان درش محرمان پادشهند
بیار باده که این سالکان^۸ نه مرد رهند
شهان بی کمر و خسروان بی کلهند^۹
چوبندگان بگریزند و چاکران بجهند
نه آن گروه که ازرق^{۱۰} لباس و دل سیهند^{۱۰}
هزار خرمن طاعت به نیم جو نهند^{۱۱}

۹ جناب^{۱۲} عشق بلند است همتی حافظ
که عاشقان، ره بی همتان به خود ندهند

- (۱) لا ابالی - بی قید.
(۲) محل شراب، قمار و عیش و عشرت
(۳) روش - راه و رسم.
(۴) اهل سیر و سلوک بودن.
(۵) رهروان طریقه تصوف - اهل طریقت.
(۶) کلاه: تاج. کمر و کلاه از نشانه های پادشاهی بوده است.
(۷) جاه و جلال - اَهْت.
(۸) دُردی کشان: آنها که شراب آمیخته با لیرد و دُرد (که
- ارزانتر است) می آشامند - فقیران باده نوش.
(۹) کیود.
(۱۰) اشاره به صوفیه که لباسی تیره رنگ برتن داشتند.
(۱۱) بی نیازی خداوند از جهان و جهانیان و اعمال و عبادات آنان. باد استغنا: هنگامی که معشوق بی اعتنایی و بی نیازی خود را آشکار می سازد.
(۱۲) ارزش قائل نمی شوند.
(۱۳) آستان.



- ۱ باشد ای دل که در میکده‌ها بگشایند
 ۲ اگر از بهر دل زاهد خود را^۲ بستند
 ۳ به صفای دل رندان^۳ صبحی زدگان^۴
 ۴ نامهٔ تعزیت^۵ دختر رز^۶ بنویسید
 ۵ گیسوی چنگ ببرید به مرگ می ناب
 ۶ در میخانه بستند خدایا میسند
 ۷ حافظ این خرقه^{۱۲} که داری توبیخی فردا
 که چه زُنار^{۱۳} ز زبیرش به جفا^{۱۴} بگشایند

- (۱) این مصراع با اختلاف «بگشایی» به جای «بگشایند» از عراقی است.
 (۲) خود را: خود رأی.
 (۳) افراد بی قید که ظاهری گناه آلود و باطنی پاک دارند.
 (۴) صبحی زدگان: آنها که شراب بامدادی نوشیده‌اند.
 (۵) کلید.
 (۶) نامهٔ تعزیت: تعزیت‌نامه - مرثیه‌نامه.
 (۷) دختر رز: دختر درخت انگور - شراب.
 (۸) همپالگان.
 (۹) پسران خدمتکار میخانه.
 (۱۰) زلف دوتا: زلف خمیده - زلف دو دسته شده بردو طرف سر.
 (۱۱) اشاره به رسم گیسوبریدن و پریشان کردن مودسوک عزیزان.
 (۱۲) لباس زهد و درویشی.
 (۱۳) کمر بندی که زردشتیان یا مسیحیان به کمر می بستند - گردنبندی متصل به صلیب که مسیحیان به گردن می اندازند - نشانه‌های نامسلمانی.
 (۱۴) به جفا بگشایند: به زور و قهر باز کنند.



- ۱ کنون که در چمن آمد گل^۱ از عدم به وجود
 ۲ بنوش جام صبوحی^۲ به ناله^۳ دف و چنگ
 ۳ به دور گل منشین بی شراب و شاهد^۴ و چنگ
 ۴ شد از بروج^۵ ریاحین^۶ چو آسمان، روشن
 ۵ زدست شاهد نازک عذار^۷ عیسی^۸ دم^۹
 ۶ جهان چو خلد برین^{۱۰} شد به دور سوسن و گل^{۱۱}
 ۷ چو گل سوار شود در هوا سلیمان^{۱۲} وار^{۱۳}
 ۸ به باغ تازه کن آیین دین زردشتی^{۱۴}
 ۹ بخواه جام صبوحی^{۱۵} به باد صاحب دهر

بود^{۱۶} که مجلس حافظ به یمن تربیتش^{۱۷}

هر آنچه می طلبید جمله باشدش موجود

- (۱) گل سرخ.
 (۲) شراب بامدادی که آن را به همراه آوای موسیقی می نوشیدند.
 (۳) آوا - صدای موسیقی.
 (۴) محبوب - زیبارو.
 (۵) دور بقا: مدت عمر.
 (۶) هفته ای معدود: چند هفته ای.
 (۷) جمیع برج - مناطقی از آسمان که محل گردش ستارگان (از چشم زمینیان) است. (۸) گیاهان خوشبو.
 (۹) ستاره.
 (۱۰) مبارک - باشگون.
 (۱۱) طالع مسعود: طالع سعد و مبارک.
 (۱۲) نازک عذار: لطیف چهره.
 (۱۳) عیسی دم: آن که با نفس خود همچون حضرت عیسی (ع) مرده را زنده می کند.
 (۱۴) عاد و ثمود: دو قوم از اقوام گذشته که به خاطر گناهان خود هلاک شدند. در قرآن مجید و روایات، ماجرای آنان به تفصیل آمده است.
 (۱۵) خلد برین: بالاترین مرتبه بهشت جاودانی - بهشت.
 (۱۶) جاودانگی - همیشه ماندن.
 (۱۷) اشاره به این که دستگاه سلطنتی حضرت سلیمان (ع) به وسیله باد جابجا می شد.
 (۱۸) نغمه داوود: نغمه داوودی - نغمه ای همچون نغمه حضرت داوود (ع) که به خوش صدایی معروف است.
 (۱۹) آیین دین زردشتی: باده نوشیدن (مغان و روحانیان زردشتی با آیین خاصی به گرد آتش، شراب می نوشیدند).
 (۲۰) آتش نمرود: آتشی که به دستور نمرود (پادشاه بابل) بر پا شد تا حضرت ابراهیم (ع) را در آن بسوزانند.
 (۲۱) ملک سلیمان: سرزمین فارس.
 (۲۲) خواجه عمادالدین محمود کرمانی که در تمام دوران سلطنت شاه شیخ ابواسحاق وزیر او بوده است.
 (۲۳) باشد - امید است.
 (۲۴) تربیت: بخشش و احسان و دلجویی نسبت به شاعر و دیگر زبردستان.



- ۱ سالها دفتر^۱ ما در گرو صهبا^۲ بود
 ۲ نیکی پیرمغان^۳ بین که چوما بدستان
 ۳ دفتر دانش ما جمله بشوید به می
 ۴ ازبتان^۴ آن^۵ طلب ارحسن شناسی ای دل
 ۵ دل چوپرگار به هر سو دورانی می کرد
 ۶ مطرب از درد محبت عملی می پرداخت^۷
 ۷ می شکفتم ز طرب زانکه چو گل بر لب جوی
 ۸ پیر گلرنگ^{۱۰} من اندر حق ازرق پوشان^{۱۱}

۹ قلب^{۱۳} اندوده^{۱۴} حافظ بر او^{۱۵} خرج نشد
 که معایل^{۱۶} به همه عیب نهان بینا بود

- (۱) جزوه درسی - کتاب.
 (۲) شراب انگوری.
 (۳) پیر می فروش - صاحب میخانه.
 (۴) محبوبان - زیبارویان.
 (۵) آن: حالت و کیفیتی از زیبایی که درک می شود ولی نمی توان آن را بیان کرد.
 (۶) علم نظر: زیبایی شناسی - ذوق نظر بازی - علم مناظره و بخشی از اصول فقه.
 (۷) عمل پرداختن: آهنگ نواختن به صورت بداهه نوازی.
 (۸) خون بالا: آنچه خون از آن تراوش می کند.
 (۹) تهی بالا: راست قامت - متناسب اندام.
 (۱۰) پیر گلرنگ: می کهنه سرخ رنگ.
 (۱۱) ازرق پوشان: صوفیان که جامه ای ازرق (کبود) می پوشیدند.
 (۱۲) بدی - ناپسندی - بدگویی - دشنام.
 (۱۳) سکه تقلبی - دل.
 (۱۴) زراندد.
 (۱۵) مقصود «یار» است.
 (۱۶) معامله کننده.



- ۱ یاد باد آن که نهانت نظری با ما بود
۲ یاد باد آن که چو چشمت به عتابم^۲ می‌کشت
۳ یاد باد آن که صبحوی زده^۵ در مجلس انس
۴ یاد باد آن که رخت شمع طرب می‌افروخت
۵ یاد باد آن که در آن بزمگه خُلق^۷ و ادب
۶ یاد باد آن که چو یاقوت قدح^۱ خنده زدی^{۱۰}
۷ یاد باد آن که مه من چو گُله بر بستی
۸ یاد باد آن که خرابات نشین^{۱۳} بودم و مست

۹ یاد باد آن که به اصلاح شما می‌شد راست^{۱۴}

نظم^{۱۵} هر گوهر ناسفته^{۱۶} که حافظ را بود

- (۱) رقم مهر: اثر و نشانه محبت.
(۲) عتاب: تندی - خشم - قهر.
(۳) معجز عیسوی: معجزه‌ای مانند معجزه حضرت عیسی (ع)
(زننه کردن مردگان و دمیدن روح در موجودات مرده).
(۴) شگرخا: جویده شکر - شیرین.
(۵) صبحوی زده: می صبحگاهی خورده.
(۶) ناپروا: بی قرار - بی آرام - بی پروا.
(۷) اخلاق.
(۸) شراب انگوری - می.
(۹) یاقوت قدح: شراب سرخ رنگ داخل قدح.
(۱۰) می زد.
(۱۱) کنایه از لب معشوق.
(۱۲) پیاده‌ای که به همراه بزرگان اسب سوار، می‌دوید.
ضمناً معنی «کلاه بر بستن» دانسته نشد.
(۱۳) خرابات: محل شراب، قمار و عشرت.
(۱۴) ممکن - میسر - درست.
(۱۵) تنظیم - به رشته کشیدن (مروارید) - شعر.
(۱۶) گوهر ناسفته: مروارید سوراخ نکرده - کنایه از شعر
نسنجیده و دارای عیب.



- | | | | |
|-----|---|-----|--|
| ۱ | تا زمیخانه ومی نام ونشان خواهد بود | ۱ | سرما خاک ره پیرمغان ^۱ خواهد بود |
| ۲ | حلقهٔ پیرمغان ^۱ از ازلم در گوش است | ۲ | برهمانیم که بودیم و همان خواهد بود |
| ۲+۱ | «برزمینی که نشان کف پای تو بُود | ۲+۱ | سالها سجدهٔ صاحب نظران خواهد بود» ^۲ |
| ۳ | «برسرتربت ما چون گذری همت خواه | ۳ | که زیارتگه رندان جهان خواهد بود» ^۳ |
| ۴ | بروای زاهد خودبین که ز چشم من وتو | ۴ | راز این پرده نهران است و نهران خواهد بود |
| ۵ | تُرک ^۴ عاشق کش من مست برون رفت امروز | ۵ | تا دگر خون که از دیده روان خواهد بود |
| ۶ | چشمم آن شب که زشوق تونهد سربه لحد | ۶ | تا دم صبح قیامت نگران ^۵ خواهد بود |
| ۷ | بخت حافظ گر از این گونه مدد خواهد داد | ۷ | زلف معشوقه به دست دگران خواهد داد |

(۱) پیر میفروش - صاحب زردشتی میخانه.
(۲) این بیت از همام تبریزی است.
(۳) این بیت با اختلاف «شد» به جای «بود» از نایضر
(۴) زیارو.
(۵) چشم به راه - در حال نگرستن - نگران و مضطرب.
بخارایی است.



- | | |
|---|---|
| ۱ پیش از اینت بیش از این اندیشهٔ عشاق بود | مهرورزی تو با ما شهرهٔ آفاق بود |
| ۲ بر درشاهم گدایی نکته‌ای در کار کرد ^۱ | گفت بر هر خوان ^۲ که بنشستم خدا رزاق ^۳ بود |
| ۳ یاد باد آن صحبت شبها که با زلف توام | بحث سرعشق و ذکر ^۴ حلقهٔ ^۵ عشاق بود* |
| ۴ عشق مهرویان مجلس گرچه دل می برد و دین | عشق ما در لطف طبع و خوبی اخلاق بود |
| ۵ از دم صبح ازل تا آخرشام ^۶ ابد | دوستی و مهر بر یک عهد و یک میثاق ^۷ بود |
| ۶ پیش از این کان سقف سبز و طاق مینا برکشند ^۸ | منظر ^۹ چشم مرا ابروی جانان طاق ^{۱۰} بود |
| ۷ سایهٔ معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد ^{۱۱} | ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود |
| ۸ رشتهٔ تسبیح اگر نگسست معذورم بدار | دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق ^{۱۲} بود |
| ۹ در شب قدر ^{۱۳} ار صبحی کرده ایم ^{۱۱} عیبم مکن | سرخوش آمد یار و جامی بر کنار طاق ^{۱۵} بود |

شعر حافظ در زمان آدم اندر باغ خلد^{۱۶}

دفتر نسرین و گل را زینت اوراق بود

* نسخه بدل حافظ: که با نوشتن لبان بحث ما در لطف طبع و خوبی اخلاق بود.

- | | |
|--|---|
| ۱) معنی مصراع: بر در خانهٔ شاه، گدایی نکته‌ای مؤثر به من گفت. | ۹) پنجره. |
| ۲) سفره. | ۱۰) منحنی بالای پنجره. |
| ۳) روزی دهنده. | ۱۱) چه شد: چیزی نیست. |
| ۴) یاد - ورد. | ۱۲) سیمین ساق: آن که ساق پایش مانند نقره سفید است. |
| ۵) مجلس - مجلس ذکر و ورد. | ۱۳) شب قدر: شب ارزشها و بهره‌ها - شبی که عبادت و عمل خیر در آن به اندازهٔ هزار ماه ارزش دارد. در قرآن |
| ۶) شب. | مجید سوره‌ای به نام «قدر» (۹۷) است. |
| ۷) پیمان. | ۱۴) صبحی کردن: بادهٔ سحرگاهی نوشیدن. |
| ۸) معنی مصراع: پیش از اینکه این سقف سبز (آسمان) و گنبد لاجوردی میناگون را برافرازند. | ۱۵) طاقچه. |
| | ۱۶) یکی از باغهای بهشت - بهشت. |



- ۱ یاد باد آنکه سرکوی توام منزل بود
۲ راست^۱ چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک
۳ دل چو از پیر خرد نقل معانی می‌کرد
۳+۱ آه از این جور^۲ و تظلم^۳ که در این دامگه^۴ است
۴ دردلم بود که بی دوست نباشم هرگز
۵ دوش بره یاد حریفان^۶ به خرابات^۷ شدم
۶ بس بگشتم که بپرسم سبب درد فراق^۸
۷ راستی خاتم^۹ فیروزه^{۱۰} بواسحاقی^{۱۱} بود

۸ دیدی آن فهقهة کبک خرامان حافظ

که ز سر پنجه شاهین قضا^{۱۲} غافل بود

* جور و تظاول... - آه از آن سوز و نیازی که.

- (۱) درست - عیناً.
(۲) ظلم - ستم.
(۳) ستم کشی.
(۴) محل گذاشتن دام - کنایه از جهان.
(۵) به.
(۶) دوستان - همپالگان.
(۷) محل شراب و قمار و عیش - میخانه.
(۸) اشاره به شراب درون خمره و گیل گرفتن سر خمره و همچنین گیل به سر مالیدن در عزا.
(۹) دوری.
(۱۰) فتوادهنده - فقیه.
(۱۱) نادان - بی خرد.
(۱۲) انگشتی.
(۱۳) فیروزه بواسحاقی: فیروزه منسوب به معادن نیشابور - (انگشتی) فیروزه سلطنت شاه شیخ ابواسحاق اینجو که با حافظ بسیار نزدیک بود و پس از شکست از امیر مبارزالدین به قتل رسید.
(۱۴) زود گذر.
(۱۵) سرنوشت.



- ۱ دوش در حلقه^۱ ما قضاة گیسوی تو بود
۲ دل که از ناوک^۲ مژگان تو در خون می گشت
۳ هم عَفَا اللَّهُ صبا^۳ کز تو بیامی می داد
۴ عالم از شور و شر عشق خیر هیچ نداشت
۵ من سرگشته. هم از اهل سلامت^۴ بودم
۶ بگشا بند قبا تا بگشاید دل من
۷ به وفای تو^۵ که بر تربت^۶ حافظ بگذر
کز جهان می شده^۷ و در آرزوی روی تو بود

- (۱) انجمن - مجلس .
(۲) زنجیر.
(۳) تیر کوچک - تیر.
(۴) جایی که کمان را در آن می گذارند.
(۵) عفا الله: خداوند ببخشد. برای دعا در حق کسی به کار می رود. صبا: باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
(۶) اشاره چشم.
(۷) جادو: جادوگر - افسونگر.
(۸) دور بودن از ناراحتی در جسم و جان، دنیا و آخرت.
(۹) سرزلف .
(۱۰) هندو: سیاه.
(۱۱) گشاد: شادی - فرح.
(۱۲) پهلو: جانب - سو.
(۱۳) به وفای تو: تو را به وفایت سوگند!
(۱۴) خاک .
(۱۵) می رفت.



- ۱ دوش می‌آمد و رخساره برافروخته^۱ بود
۲ رسم عاشق‌گشی و شیوه شهرآشوبی
۳ جان عشاق سپند^۲ رخ خود می‌دانست
۴ کفر زلفش ره دین می‌زد و آن سنگین دل^۳
۵ گرچه می‌گفت که زارت بگشتم می‌دیدم
۶ دل بسی خون به کف آورد ولی دیده بریخت
۷ یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد
- تا کجا باز دل غمزده‌ای سوخته بود
جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته بود
و آتش چهره به این کار برافروخته بود
در رهش مشعله^۱ از چهره برافروخته بود
که نهانش نظری با من دلسوخته بود
الله‌الله^۵ که تلف کرد و که اندوخته بود
آن که یوسف به زرناسره^۶ بفروخته بود^۷

گفت و خوش گفت برو خرقه^۸ بسوزان حافظ

یارب این قلب شناسی^۹ ز که آموخته بود

(۱) رخساره برافروخته: با چهره سرخ - با صورت آرایش کرده.

(۲) اسپند.

(۳) سنگین دل: سنگدل.

(۴) چراغ - فانوس.

(۵) الله‌الله: شگفتا.

(۶) زرناسره: سکه طلای تقلبی.

(۷) اشاره به فروش حضرت یوسف (ع) به قیمتی بسیار ناچیز.

در آیه ۲۰ از سوره یوسف (۱۲) آمده است: «وَسَرَّوْهُ بَعْنَ

بَخْسِ ذَرَاهِمٍ مَّعْدُودَةٍ...» (او را به بهایی اندک - درهمی

چند - فروختند).

(۸) لباس درویشی و زهد.

(۹) قلب شناسی: شناختن سکه بدلی / شناختن آنچه درد دل

می‌گذرد.



- ۱ یک-دوجام دی^۱ سحرگه اتفاق افتاده بود .
۲ از سرمستی دگر^۲ با شاهد^۴ عهد شباب^۵
۳ در مقامات طریقت^۷ هرکجا کردیم سیر
۴ ساقیا جام دمام ده که در سیر طریق
۵ نقش می بستم^{۱۱} که گیرم گوشه ای^{۱۲} زان چشم مست
۶ ای معبر^{۱۳} مزده ای فرما که دوشم آفتاب
۷ حافظ آن ساعت که این نظم^{۱۶} پریشان می نوشت
- وز لب ساقی شرابم در مذاق^۲ افتاده بود
رجعتی^۶ می خواستم لیکن طلاق افتاده بود
عاقبت^۸ را با نظر بازی فراق^۱ افتاده بود
هر که عاشق وش نیامد در نفاق^{۱۰} افتاده بود
طاقت صبر از خم ابروش طاق افتاده بود
در شکر خواب صبحی^{۱۴} هم وثاق^{۱۵} افتاده بود
طایر^{۱۷} فکرش به دام اشتیاق افتاده بود

گر نکردی نصرت^{۱۸} دین شاه یحیی^{۱۱} از کرم
کار ملک^{۲۰} و دین ز نظم و اتساق^{۲۱} افتاده بود

۸۰

- (۱) دیروز - دیشب .
(۲) دهان - قوه چشایی .
(۳) بار دیگر - دوباره .
(۴) محبوب - معشوق .
(۵) عهد شباب: روزگار جوانی .
(۶) رجعت: رجوع - پیوند دوباره میان شوهر و زن طلاق داده شده .
(۷) مقامات طریقت: مراحل سیر و سلوک عارف .
(۸) برکناری از رنج و ناراحتی در جسم و روح، دنیا و آخرت .
(۹) دوری .
(۱۰) دورویی - دورنگی .
(۱۱) نقش بستن: در تصور آوردن - خیال کردن .
(۱۲) گوشه گرفتن: کناره گیری کردن .
(۱۳) تعبیر کننده خواب - خوابگزار .
(۱۴) شکر خواب صبحی: خواب شیرین صبحگاهی - زمانی که هنگام رویای صادق است .
(۱۵) هم وثاق: هم اتاق .
(۱۶) شعر .
(۱۷) پرنده .
(۱۸) یاری .
(۱۹) شاه یحیی مظفری ملقب به نصرت الدین .
(۲۰) کشور .
(۲۱) انتظام یافتن - نظم و ترتیب گرفتن .



- ۱ گوهر مخزن^۱ اسرار همان است که بود
 ۲ عاشقان زمره^۲ ارباب امانت باشند^۳
 ۳ از صبا^۴ پرس که ما را همه شب تا دم صبح
 ۴ طالب لعل و گهر نیست و گرنه خورشید
 ۵ گشته غمزه^۵ خود را به زیارت^۶ می‌آی
 ۶ رنگ خون دل ما را که نهان می‌کردی
 ۷ زلف هندوی^۷ تو گفتم که دگره نزند

۸ حافظا بازنما^۸ قصه^۹ خونابه^{۱۰} چشم

که در این چشمه همان آب روان است که بود

- (۱) خزانه.
 (۲) صندوقچه کوچک.
 (۳) معنی مصراع: عاشقان از جمله امانتداران اند. اشاره به آیه
 ۷۲ از سوره احزاب (۳۳): «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ
 وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا
 الْإِنْسَانُ...» (ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها
 عرضه داشتیم؛ آنها از بردن آن خودداری کردند و از آن
 بیمناک شدند و انسان آن را برداشت...). به عقیده
 عرفا، این امانت، عشق است.
 (۴) ناچار - ناگزیر.
 (۵) کنایه از چشم اشکبار.
 (۶) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
 (۷) معدن.
 (۸) قدما عقیده داشتند که تابش خورشید به مرور زمان سنگ
 را به جواهر تبدیل می‌کند.
 (۹) اشاره چشم و ابرو.
 (۱۰) دیدار.
 (۱۱) هندو: سیاه - دزد - راهزن.
 (۱۲) روش.
 (۱۳) بازنما: بازگو کن.



- ۱ به کوی میکده یارب سحر چه مشغله^۱ بود
۲ حدیث عشق که از حرف و صوت مستغنی است^۲
۳ مباحثی که در آن مجلس جنون می‌رفت
۴ دل از کرشمه^۳ ساقی به شکر بود^۴ ولی
۵ قیاس کردم^۴ و آن چشم جادوانه^۵ مست
۶ بگفتمش به لبم بوسه ای حوالت کن
۷ ز اخترم نظری سعد در ره است که دوش
۸ دهان یار که درمان درد حافظ داشت
فغان که وقت مروت^{۱۳} چه تنگ حوصله^{۱۴} بود

- (۱) قیل و قال - سرو صدا.
(۲) سرو صدا.
(۳) خو برو.
(۴) قندیل بزرگ و مشبک پایه دار.
(۵) مستغنی: بی نیاز.
(۶) ناز و غمزه - اشاره چشم و ابرو.
(۷) به شکر بود: سپاسگزار بود.
(۸) قیاس کردن: سنجیدن.
(۹) جادوگر.
(۱۰) سامری: یکی از بنی اسرائیل که در غیاب حضرت موسی (ع) گاو ز زمین ساخت که از آن صدا
(۱۱) برابری - تساوی - رویارویی - روبه روی هم قرار گرفتن ماه و خورشید که آن را به فال نیک می‌گیرند.
(۱۲) معنی بیت: از ستاره اقبال، نظر مساعدی به سوی من می‌آید، زیرا شب گذشته ماه در برابر چهره یار من قرار گرفته بود. نظر: وضعیت دو ستاره نسبت به هم از جنبه برج و درجه.
(۱۳) جوانمردی - انصاف.
(۱۴) تنگ حوصله: کم ظرفیت - با گنجایش کم.



- ۱ دیدم به خواب خوش که به دستم پیاله بود
- ۲ چل سال رنج و غصه کشیدیم و عاقبت
- ۳ آن نافه^۲ مراد که می خواستم زبخت
- ۴ از دست برده بود^۶ خمار^۷ غم سحر
- ۵ برآستان میکده خون می خورم مدام
- ۶ هرکاو نکاشت مهر^{۱۰} وز خوبی گلی نجید
- ۷ برطرف^{۱۳} گلشنم گذر افتاد وقت صبح
- ۷+۱ آتش فکند در دل مرغان نسیم باغ
- ۸ دیدیم شعر دلکش حافظ به مدح شاه
- ۹ آن شاه تند حمله که خورشید شیرگیر^{۱۶}
پیشش به روز معرکه^{۱۷} کمتر غزاله^{۱۸} بود

- (۱) بخت و اقبال.
- (۲) در زیر شکم برخی آهوان سرزمین چین است.
- (۳) محبوب - معشوق - زیبارو.
- (۴) سیاه (به رنگ مشک) - خوشبو (با عطر و بوی مشک).
- (۵) کاکل - زلف.
- (۶) از دست بردن: پریشان کردن - نابود کردن.
- (۷) حالت کسالت ناشی از نرسیدن شراب به شخص.
- (۸) سفره.
- (۹) قسمت - نعمت - لقمه - مقدار خوراکی که برای کسی نگه می دارند.
- (۱۰) محبت.
- (۱۱) نگاه دارنده.
- (۱۲) گل لاله - (احتمالاً) چراغ و شمعدان لاله.
- (۱۳) سو - کنار.
- (۱۴) کتاب شعر.
- (۱۵) کتاب - جزوه.
- (۱۶) خورشید شیرگیر: خورشید در نقطه اوج خود که در برج اسد (شیر) است.
- (۱۷) جنگ.
- (۱۸) کمتر غزاله: کوچکترین آهوبره ماده.



آن یار کز او خانهٔ ما جای پری^۱ بود. ۱
دل گفت فروکش کنم^۲ این شهر به بویش^۳ ۲
منظوراً خردمند من آن ماه که او را ۳
از چنگش اختر بدمهر به دربرد ۴
عذری بنه^۵ ای دل که تو درویشی^۸ و او را ۵
تنهانه ز راز دل ما پرده برافتاد ۶
اوقات خوش آن بود که با دوست به سررفت ۷
خوش بود لب آب و گل و سبزه ولیکن ۸
خود را بکشد بلبل از این رشک^{۱۱} که گل را ۹

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ ۱۰
از یمن^{۱۴} دعای شب و درس سحری بود

- (۱) فرشته.
(۲) فروکش کردن: اقامت کردن - ماندن.
(۳) یو: امید.
(۴) مورد پسند - مقصود - مورد نظر.
(۵) بخت.
(۶) دور قمری: (نجوم قدیم) هفت هزار سال دوران خلقت آدم و زندگی آدمیان - آخر الزمان.
(۷) عذر نهادن: عذر آوردن.
(۸) درویش: فقیر.
(۹) سرتاجوری: ادعای سلطنت.
(۱۰) گنج روان: گنج گذرا - گنج جان و روح.
(۱۱) حسد.
(۱۲) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
(۱۳) خودنمایی - عشوہ گری.
(۱۴) مبارکی - برکت.



- ۱ مسلمانان مرا وقتی دلی بود
۲ به گردابی چومی افتادم از چشم^۱
۳ دلی همدرد ویاری مصلحت بین
۴ زمن ضایع شد اندر کوی جانان
۵ هنر^۵ بی عیب حرمان^۶ نیست لیکن
۵+۱ سرشکم^۸ در طلب ذرها چکانید^۷
۶ براین جان بریشان رحمت آرید
۷ مرا تا عشق تعلیم سخن کرد

۸ مگودیدگر که حافظ نکته دان است

که ما دیدیم و محکم غافل بود

* چکاند.

(۱) چشم زخم.

(۲) پشتگرمی.

(۳) مانع - محلی که بعد از مدتی توقف، دل کندن از آن دشوار باشد.

(۴) اقامتگاه.

(۵) فضیلت.

(۶) محرومیت.

(۷) سائل: درخواست کننده - گدا.

(۸) سرشک: اشک.



- ۱ درازل^۱ هر کاو به فیض دولت^۲ ارزانی^۳ بود
۲ من همان ساعت که از می خواستم شد توبه کار
۳ خود گرفتم کافکنم سجاده چون سوسن به دوش
۴ بی چراغ جام در خلوت نمی یارم^۸ نشست
۵ همت عالی طلب جام مرصع^۹ گو مباح
۶ گرچه بی سامان نماید^{۱۳} کار ما سهلش مبین
۷ نیکنامی خواهی ای دل با بدان صحبت مدار
۸ مجلس انس و بهار و بحث عشق اندر میان
- تا ابد جام مرادش همدم جانی^۴ بود
گفتم این شاخ^۵ اردهد باری^۶ پشیمانی بود
همچو گل بر خرقه رنگ می مسلمانی بود؟^۷
زانکه کنج اهل دل باید که نورانی بود
زند^{۱۱} را آب عنب^{۱۱} یاقوت رقانی^{۱۲} بود
کاندر این کشور گدایی رشک^{۱۴} سلطانی بود
بد پسندی^{۱۵} جان من برهان^{۱۵} نادانی بود
نشستن^{۱۶} جام می از جانان گرانجانی^{۱۷} بود

دی^{۱۸} عزیزی گفت حافظ می خورد پنهان شراب

ای عزیز من نه عیب آن به که پنهانی بود؟

* خود پسندی.

- (۱) آغاز آفرینش - زمان بی ابتدا.
(۲) بخت و اقبال.
(۳) شایسته - سزاوار - لایق.
(۴) عزیز - گرامی.
(۵) شاخه.
(۶) میوه ای.
(۷) فرض می کنم که مانند گل سوسن (که گلبرگهای بالایی آن مایل به پایین و همچون سجاده ای است که به دوش افکنده باشند) سجاده به دوش افکنم؛ در حالی که رنگ شراب مثل گل سرخ بر لباس زهد و درویشی من نمودار است، این کار مسلمانی است؟
(۸) نمی توانم.
- (۹) جام مرصع: جامی که بر روی آن سنگهای قیمتی - مانند یاقوت - به کار رفته باشد.
(۱۰) آزاده - بی قید - زیرک.
(۱۱) آب عنب: آب انگور - کنایه از شراب.
(۱۲) یاقوت رقانی: یاقوت سرخ همچون دانه های انار.
(۱۳) به نظر می آید.
(۱۴) مایه حسادت.
(۱۵) دلیل.
(۱۶) نگرفتن.
(۱۷) پوست کلفتی - بی ذوقی - سرد و خشک بودن - نامطبیعی در معاشرت.
(۱۸) دیروز.



- ۱ خستگان را چو طلب باشد وقوت نبود
 ۲ ما جفا از تونبینیم و تو خود نپسندی
 ۳ خیره آن دیده که آتش نبرد^۱ گریه عشق
 ۴ دولت^۲ از مرغ همایون^۳ طلب و سایه او
 ۵ گرم از میکده همت طلبم عیب مکن
 ۵+۱ تا به افسون نکند جادوی چشم تو مدد^۴
 ۶ چون طهارت^۵ نبود کعبه و بتخانه یکی است
 ۶+۱ چون چنین نیک ز سر رشته خود با خبرم
 ۷ حافظا علم و ادب ورز که در مجلس خاص^{۱۱}
 هر که را نیست ادب لایق صحبت^{۱۲} نبود

- (۱) آتش نبرد: آبرویش را نبرد - اشکش را تمام نکند.
 (۲) بخت و اقبال - سلطنت.
 (۳) مرغ همایون: مرغ مبارک - هما (که به عقیده قنما پرنده بخت و اقبال بوده و بر سر هر کس می‌نشسته یا سایه می‌انداخته، بخت و اقبال و سلطنت را برای وی به ارمغان می‌آورد است).
 (۴) موشگیر. (زاغ و زغن نماینده دو پرنده خوار و پست و نامطلوب اند.)
 (۵) بال - بزرگترین پر از بال پرنده.
 (۶) پیر - مرشد.
 (۷) خانقاه.
 (۸) معنی مصراع: تا جادوگر چشم تو با جادوی خویش مدد نرساند، ...
 (۹) پاکی با آداب شرع.
 (۱۰) پاکدامنی - عفت - دوری از گناه.
 (۱۱) مجلس خاص: مجلسی که شاه با بزرگان مورد اعتماد خود داشته است و کسانی می‌توانسته‌اند در آن مجلس شرکت کنند که در هنگام سرخوشی از حدود ادب خارج نشوند.
 (۱۲) مصاحبت - همنشینی.



- ۱ قتل این خسته^۱ به شمشیر توتقدیر^۲ نبود
 ۲ من دیوانه چوزلف تورها می‌کردم
 ۳ یارب آیینۀ حُسن توجه جوهر^۳ دارد
 ۴ سرز حیرت به می و می‌کده‌ها برکردم^۴
 ۵ نازنین ترز قدت در چمن نازنرست
 ۶ تا مگر همچو صبا^۵ باز به کوی تورسم
 ۷ آن کشیدم ز نوای آتش هجران^۶ که چوشمع
 ۸ آیتی بود عذاب^۷ آنده حافظ بی دوست
 که بر هیچ کسش حاجت تفسیر نبود

- (۱) آزرده - دردمند - مجروح.
 (۲) خواست الهی.
 (۳) کوتاهی.
 (۴) سرشت - ساخت.
 (۵) سربرگردن: سرکشیدن - سرزدن.
 (۶) خانقاه.
 (۷) مرشد.
 (۸) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
 (۹) سحر.
 (۱۰) دوری.
 (۱۱) فنا: نابودی.
 (۱۲) چاره.
 (۱۳) آیتی بود عذاب: آیه عذابی بود - نشانه ای از عذاب بود.



- ۱ از دیده خون دل همه بر روی ما رود
بر روی ما ز دیده نبینی چه ها رود
- ۲ ما دردرون سینه هوایی^۱ نهفته ایم
برباد اگر رود دل ما زان هوا رود
- ۳ برخاک راه یار نهادیم روی خویش
بر روی ما رواست اگر آشنا رود
- ۴ سیل است آب دیده و بر هر که بگذرد
گرچه دلش ز سنگ بود هم ز جا رود
- ۵ ما را به آب دیده شب و روز ما جراست
زان رهگذر که بر سر کویش چرا رود^۲
- ۶ خورشید خاوری کند از رشک^۳ جامه چاک
گر ماه مهر پرور^۴ من در قبا رود
- ۷ حافظ به کوی میکده دایم به صدق دل
چون صوفیان صومعه دار^۵ از صفا^۶ رود

(۱) هوا: هوس - میل - آرزو.

(۲) معنی بیت: ما شب و روز با آب دیده خود دعوا و مرافعه داریم به خاطر این که چرا بر سر کوی او می رود.

(۳) حسد.

(۴) مهر پرور: خورشید پرور - آن که محبت را پرورش دهد.

(۵) صومعه: خانقاه.

(۶) از صفا: از روی صفای دل.



- ۱ چودست در سر زلفش زخم به تاب رود^۱
 ۲ چوماه نوره نظارگان^۲ بیچاره
 ۳ شب شراب خرابم کند به بیداری
 ۴ طریق عشق پر آشوب و آفت است ای دل
 ۵ حباب را چو فتند باد نخوت^۴ اندر سر
 ۶ گدایی در جانان به سلطنت مفروش
 ۷ دلا چوپیر شدی حسن و نازکی^۶ مفروش
 ۸ سواد^۷ نامه موی سیاه چون طی شد^۸
 ۹ وراثتی طلبم با سر عتاب رود^۹
 ۱۰ زند به گوشه ابرو و در نقاب رود
 ۱۱ و گریه روز شکایت کنم به خواب رود
 ۱۲ بیفتند آن که در این راه با شتاب رود
 ۱۳ کلاه داریش^{۱۰} اندر سر شراب رود
 ۱۴ کسی ز سایه این در به آفتاب رود؟
 ۱۵ که این معامله^{۱۱} در عالم شباب^{۱۲} رود
 ۱۶ بیاض^{۱۳} کم نشود و رصدا انتخاب رود^{۱۴}

حجاب^{۱۳} راه، تویی حافظ از میان برخیز

خوشا کسی که در این پرده بی حجاب رود

- (۱) به تاب رفتن: به خشم رفتن - خشمگین شدن.
 (۲) با سر عتاب رود: بر سر تندخویی می رود - آغاز به تندخویی می کند.
 (۳) بینندگان - تماشاگران.
 (۴) غرور.
 (۵) کلاه داری: بزرگی - سروری.
 (۶) نازکدلی - زود رنجی.
 (۷) عمل - کار - داد و ستد.
 (۸) جوانی.
 (۹) سیاهی - مرکب.
 (۱۰) طی شدن: پیچیده شدن - تمام شدن.
 (۱۱) سفیدی.
 (۱۲) معنی مصراع: سفیدی کم نمی شود، اگر چه صد بار موهای سیاه را دستچین کنی.
 (۱۳) پرده - (تصوف) هر چه انسان را از خدا بازمی دارد.



- ۱ از سر کوی توهر کاوبه ملالت^۱ برود
۲ سالک^۲ از نور هدایت طلبد راه به دوست
۳ گروی آخر عمر از می و معشوق بگیره^۳
۴ ای دلیل^۴ دل گم گشته خدا را^۵ مددی
۵ حکم مستوری و مستی^۶ همه برخاست^۷ است
۶ کاروانی که بود بدرقه اش حفظ خدای
۷ حافظ از چشمه حکمت^۸ به کف آور آبی
بو^۹ که از لوح دلت نقش جهالت^{۱۰} برود

- (۱) دلتنگی.
(۲) نرود کارش: کارش از پیش نخواهد رفت.
(۳) رونده راه عشق و سیر و سلوک.
(۴) گمراهی.
(۵) گرو گرفتن: چیزی را از طرف مقابل برای اطمینان پیش خود نگه داشتن.
(۶) بیهودگی.
(۷) راهنما.
(۸) خدا را: به خاطر خدا - تو را به خدا سوگند.
(۹) معنی مصراع: که غریب اگر راه را بلد نباشد باید با راهنمایی برود.
(۱۰) مستوری و مستی: پرهیزکاری و گناهکاری.
(۱۱) عاقبت - سرانجام کار.
(۱۲) معنی مصراع: با تجمل و شکوه در منزلگاهی فرود می آید و با عزت و جلال حرکت می کند.
(۱۳) دانش.
(۱۴) باشد.
(۱۵) نادانی.



- ۱ ساقی حدیث سرو و گل^۱ و لاله می‌رود
۲ می‌ده که نوعروس سخن حد^۲ حُسن یافت
۳ شکرشکن^۳ شوند همه طوطیان هند
۴ طی مکان بین و زمان در سلوک شعر^۴
۵ آن چشم جادوانه^۵ عابد فریب بین
۶ از ره مروبه عشوه دنیا که این عجز^۶
۷ خوی^۷ کرده می‌خرامد و بر عارض^۸ سمن^۹
۸ باد بهار می‌وزد از گلستان شاه

حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین^{۱۰}

خامش مشو که کارتوازناله می‌رود^{۱۱}

- (۱) گل سرخ.
(۲) ثَلَاثَةُ غَسَّالَةٍ: سه تایی شوینده - سه پیمانانه شرابی که حکمای یونان صبح ناشتا می‌نوشیدند - سه پیمانانه شرابی که بعد از غذا می‌خوردند.
(۳) حد اعلیٰ - حداکثر.
(۴) هنرنمایی - هنر.
(۵) زنی که واسطه رسیدن دلدادگان و خواستگاران به یکدیگر است.
(۶) برمی‌آید. معنی بیت: عروس سخن به کمال زیبایی خود رسیده است. اکنون کار از دست شراب برمی‌آید که با مستی بخشی خود همچون دلآلگان دست شاعر را در دست آن عروس بنهد (و شاعر از رخ وی نقاب بگشاید و سخنانی عالی را به خود اختصاص دهد).
(۷) شکرشکن: جرنده شکر و قند - کنایه از شیرین سخن و شیرین کام.
(۸) بنگال (از نواحی هندوستان).
(۹) سلوک شعر: رفتن شعر - پیشرفت شعر - حرکت شعر.
(۱۰) جادوگرانه.
(۱۱) که اورا.
(۱۲) افسون - جادوگری.
(۱۳) چشم دنباله‌دان: چشمی که سیاهی سرمه از گوشه بیرونی آن تجاوز کرده باشد.
(۱۴) پیرزن.
(۱۵) با مکر و فریب - زن مکار.
(۱۶) با حيله و تزویر - زن حيله گر.
(۱۷) معنی مصراع: با مکر و فریب کنار انسان می‌نشیند و با حيله و تزویر از انسان دور می‌شود.
(۱۸) (بخوانید: خُی) عرق.
(۱۹) چهره.
(۲۰) یاسمن.
(۲۱) عرق از زاله می‌رود: عرق - که همان شبنم است - سرازیر می‌شود.
(۲۲) شبنم.
(۲۳) سلطان غیاث الدین بن سلطان سکندر فرمانروای بنگال که در سال ۷۶۸ بر تخت سلطنت جلوس کرد. مشهور است که وی مصراع نخست این غزل را برای حافظ فرستاد تا وی آن را تمام کند.



- ۱ خوشادلی که مدام از پی نظر نرود
۲ طمع در آن لب شیرین نکردنم اولی^۱
۳^۲ زمین چوباد صبا^۲ بوی خود دریغ مدار
۳ سواد^۳ دیده غمدیده ام به اشک مشوی
۴ دلا مباش چنین هرزه گرد و هر جایی
۵ سیاه نامه تر از خود کسی نمی بینم
۶ بپوش دامن عفوی به زلت^۴ من مست
۷ من گدا هوس سروقامتی دارم
۸ تو کز مکارم اخلاق^۵ عالمی دگری
۹ به تاج هددم از ره مبر که باز سفید
۱۰ بیار باده و اول به دست حافظ ده
به شرط آنکه زمجلس سخن به در نرود

(۱) حتماً - بی گمان.
(۲) معنی بیت: مرا به وسیله تاج بزرگ هددهد فریب مده زیرا
جسته هددهد کوچک است و باز سفید به خاطر غرور خود
در پی شکار کوچک نمی رود.

(۱) بهتر.
(۲) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
(۳) سیاهی - نوشته.
(۴) لغزش.
(۵) مکارم اخلاق: اخلاق نیکو - صفات عالی.



- ۱ گرچه برواعظ شهر این سخن آسان نشود
۲ زندگی آموز و کرم^۳ کن که نه چندان هنری^۴ است
۳ گوهره پاک بیاید که شود قابل فیض^۵
۴ اسم اعظم^۶ بکند کار خود ای دل خوش باش
۵ عشق می ورزم واقید که این فن^{۱۲} شریف
۶ دوش می گفتم که فردا بدهم کام دلت
۷ حسن خلقی ز خدا می طلبم خوی تورا
- تا ریا ورزد و سالوس^۱ مسلمان نشود
حیوانی که ننوشد می وانسان نشود
ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود^۷
که به تلبیس^۱ و حییل^{۱۰} دیو مسلمان* نشود^{۱۱}
چون هنرهای^{۱۳} دگر موجب حرمان^{۱۴} نشود
سببی ساز خدایا که پشیمان نشود
تا دگر خاطر ما از تو پیریشان نشود

ذره را تا نبود همت عالی حافظ

طالب چشمه خورشید^{۱۵} درخشان نشود^{۱۶}

* به نظر می رسد بر قلم شاعر یا نخستین نویسنده دیوان وی خطایی رفته و آن کلمه «مسلمان» به جای «سلیمان» است. توجه به افسانه حضرت سلیمان (ع)، انگشتی، اسم اعظم و دیو دلیل این مدعا است.

- (۱) چرب زبانی - تملق - فریب.
(۲) آزادگی - دوری از ظواهر و بی اعتنائی به آنها.
(۳) بخشش - بزرگواری.
(۴) با هنر.
(۵) سرشت.
(۶) عطا و بخشش - ریزش آب.
(۷) اشاره به این عقیده قنما که سنگ و گل در اثر فعل و انفعالاتی به صورت جواهر درمی آیند.
(۸) اسم اعظم: نامی از نامهای خداوند که به وسیله آن می توان هر کاری انجام داد.
(۹) نیرنگ.
(۱۰) حيله ها - نیرنگها.
(۱۱) اشاره به افسانه ای در مورد حضرت سلیمان که آن حضرت انگشتی داشت که با آن کلمه «مسلمان» به جای «سلیمان» است. توجه به افسانه حضرت سلیمان (ع)، انگشتی، اسم اعظم و دیو دلیل این مدعا است.
- حضرت انگشتی داشت که اسم اعظم خداوند بر آن نقش بود و بدین سبب انسانها، جنها، حیوانات و پرندگان به فرمان وی بودند. روزی یکی از دیوان (شیطانهای جن) به آن انگشتی دست یافت و مدتی به صورت حضرت سلیمان (ع) فرمانروایی کرد. سرانجام این انگشتی در نتیجه آن سلطنت عظیم دوباره به آن حضرت بازگشت.
(۱۲) دانش - هنر.
(۱۳) هنر: فضیلت.
(۱۴) محرومیت.
(۱۵) چشمه خورشید: قرص خورشید.
(۱۶) اشاره به این که ذرات داخل هوا، در نور آفتاب چنان اند که گویی به سوی خورشید در حرکت می باشند.



- ۱ ترسم که اشک برغم ما پرده در شود
۲ گویند سنگ لعل شود در مقام صبر
۳ خواهم شدن به میکده گریان و دادخواه^۲
۴ از هر کرانه تیردعا کرده ام روان
۵ ای جان حدیث ما بردلدار بازگوی
۶ در تنگنای حیرتم از نخوت^۵ رقیب^۶
۷ از کیمیای^۷ مهر تو ز^۸ گشت روی من
۷+۱ روزی اگر غمی رسد تنگدل مباش
۸ بس نکته غیر حسن ببايد که تا کسی
۹ این سرکشی که در سر سروب بلند توست
۱۰
- وین راز سربه مهر به عالم سَمرا^۱ شود
آری شود ولیک به خون جگر شود^۲
کز دست غم خلاص من آنجا مگر شود
باشد کز این میانه یکی کارگر شود
لیکن چنان مگو که صبا^۳ را خبر شود
یارب مباد آنکه گدا معتبر شود
آری به یمن^۴ لطف شما خاک زرشود
روشکر کن مباد کز آن بد بتر شود
مقبول طبع مردم صاحب نظر شود
کی با تودست^۵ کوتاه ما در کمر شود^۶

حافظ چونافه^{۱۰} سر زلفش به دست توست

دم درکش^{۱۱} ار نه باد صبا^۳ را خبر شود

* در روزی ار.

** نسخه بدل حافظ: این سرکشی که کنگره کاخ وصل راست - سرها بر آستانه او خاک در شود.

(۵) غرور و تکبر - خودپسندی.

(۶) دشمن - نگهبان معشوق.

(۷) کیمیا: علم تبدیل فلزات ارزان قیمت به طلا و نقره.

(۸) طلا - زرد به رنگ طلا.

(۹) مبارکی - برکت.

(۱۰) کیسه مشک.

(۱۱) دم در کشیدن: خاموش شدن - ساکت ماندن.

(۱) افسانه - آشکار.

(۲) قدما معتقد بودند که تابش خورشید به مرور زمان سبب

تبدیل سنگ به جواهر و سنگهای قیمتی می شود.

(۳) دادخواه: کسی که بر او ظلم شده است و می خواهد به

فریاد او برسد و عدالت را درباره اش اجرا کنند -

عدالتخواه.

(۴) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.



- ۱ گرم از باغ تو یک میوه بچینم چه شود
۲ یارب اندر کنف^۱ سایه آن سرو بلند
۳ آخرای خاتم^۲ جمشید^۳ همایون آثار^۴
۴ واعظ شهر چو مهر قلیک^۵ و شحنه^۶ گزید
۵ عقلم از خانه به دررفت و گرمی این است
۶ صرف شد عمر گرانمایه به معشوقه و می
۷ خواجه^۸ دانست که من عاشقم و هیچ نشد
حافظ ارنیز بداند که چنینم چه شود

- (۱) حمایت - پناه.
(۲) انگشتر.
(۳) مقصود حضرت سلیمان (ع) است.
(۴) همایون آثار: دارای آثار مبارک و فرخنده.
(۵) اشاره به این افسانه که انگشتری حضرت سلیمان (ع) دارای اسم اعظم بود و آن حضرت سلطنت عظیم و اطاعت انس و جن و حیوانات و پرندهگان را از برکت آن داشت. معنی مصراع: (خطاب به انگشتری حضرت سلیمان) اگر تصویر تو (اسم اعظم) بر لعل نگین انگشتری من بیفتد (و برای من بخت و اقبال و جاه و جلال به ارمغان بیاورد) چه می‌شود؟
(۶) پادشاه.
(۷) مأمور شاه برای حکومت و اداره شهر یا ولایتی.
(۸) سرور - شخص بزرگ.



- | | | |
|--|---|---|
| دولت ^۱ خبر ز راز نهانم نمی‌دهد | بخت از دهان دوست نشانم نمی‌دهد | ۱ |
| اینم نمی‌ستاند و آنم نمی‌دهد | از بهر بوسه‌ای ز لبش جان همی‌دهم | ۲ |
| یا هست و پرده‌دار ^۲ نشانم نمی‌دهد | مُردم ز اشتیاق و در این پرده راه نیست | ۳ |
| کانجا مجال ^۴ بادِ وزانم نمی‌دهد | زلفش کشید باد صبا ^۳ چرخ سِفله ^۴ بین | ۴ |
| دوران چون نقطه ره به میانم نمی‌دهد | چندان که بر کنار ^۵ چو برگار می‌روم | ۵ |
| بد عهدی زمانه زمانم نمی‌دهد | شگر به صبر دست دهد عاقبت ولی | ۶ |
| گفتم روم به خواب و ببینم خیال دوست | | ۷ |
| حافظ ز آه و ناله امانم نمی‌دهد | | |

(۱) بخت.

(۲) محافظ - دربان.

(۳) باد خنک و خوشبوی صبح بهار.

(۴) چرخ سِفله: روزگار پست.

(۵) فرصت - محلّ جولان.



- ۱ رسید مزده که آمد بهار و سبزه دمید
 ۲ صفر^۳ مرغ برآمد بط شراب^۴ کجاست
 ۳ ز روی ساقی مهوش گلی بچین امروز
 ۴ چنان کرشمه^۵ ساقی دلم زدست ببرد
 ۵ من این مرقع^۶ رنگین چو گل بخواهم سوخت
 ۶ عجایب ره عشق ای رفیق بسیار است
 ۷ به کوی عشق منه بی دلیل^۱ راه قدم
 ۸ مکن زغصه شکایت که در طریق طلب^{۱۱}
 ۹ زمیوه های بهشتی چه ذوق دریابد
 ۱۰ خدای را^{۱۲} مددی ای دلیل^۱ راه حرم^{۱۳}
 ۱۱ گلی نجید زستان آرزو حافظ

۱۲ شراب نوش کن و جام زربه حافظ ده
 که پادشه به کرم جرم صوفیان بخشید*

* نسخه بدل حافظ: بهار میگذرد دادگترا دریاب - که رفت موسم و حافظ هنوز می نچسبد.

- (۱) مقرری و مستمری.
 (۲) شراب خرما - شراب.
 (۳) بانگ و آواز مرغان - صدای سوت مانند.
 (۴) بط شراب: تنگ شراب که آن را به صورت بط (مرغابی) می ساختند.
 (۵) چهره.
 (۶) موی گرد صورت.
 (۷) قصد - عزم - توجه.
 (۸) جامه صوفیان که از اتصال قطعاتی مختلف و گاه رنگارنگ به هم دوخته می شد.
 (۹) راهنما.
 (۱۰) خواستن - خواستن خدا.
 (۱۱) سیب زرخدان: چانه زیبا مثل سیب - برآمدگی چانه.
 (۱۲) خدای را: به خاطر خدا.
 (۱۳) خلوتگاه یار - محل مقدس.
 (۱۴) بیابان - صحرا.
 (۱۵) جوانمردی.



- ۱ ابرآذاری^۱ برآمد بباد نوروژی وزید
۲ شاهدان در جلوه و من شرمسار کیسه ام
۳ قحط جوده^۵ است آبروی خود نمی باید فروخت
۴ گویا خواهد گشود از دولتتم^۷ کاری که دوش
۵ با لبی و صد هزاران خنده آمد گل به پرس^۶
۶ دامنی گر چاک شد در عالم رندی^{۱۱} چه باک
۷ این لطافت کز لب لعل تو من گفتم که گفت
۸ تیر عاشق کش ندانم بردل حافظ که زد
- وجه می می خواهم و مطرب^۲ که می گوید: «رسید»^۳
بار عشق و مفلسی صعب^۴ است و می باید کشید
باده و گل از بهای خرقه^۶ می باید خرید
من همی کردم دعا و صبح صادق^۸ می دمید
کز کریمی^{۱۰} گویا در گوشه ای بویی شنید
جامه ای در نیکنامی نیز می باید درید
وین تطاول^{۱۲} کز سر زلف تو من دیدم که دید
این قدر دانم که از شعر ترش خون می چکید

۹ عدل سلطان گر نرسد حال مظلومان عشق
گوشه گیران را ز آسایش طمع باید برید

(۱) آذاز: از ماههای رومی (برابر مارس) که در ۲۱ آن با اول فروردین مطابق است - ماه اول بهار.

(۲) وجه می و مطرب خواستن: در قدیم وقتی مأموران دولت یا قلدران می خواستند از شخص توانگری باج بگیرند، گریبانش را می گرفتند و می گفتند: «وجه می و مطرب می خواهیم» تا درخواستشان صورت گدایی نداشته باشد.

(۳) «رسید» گفتن: رسم بوده است که در مجالس، چون نیازمندی اظهار احتیاج می کرد که به فلان مبلغ احتیاج دارد، توانگری از میان مجلس به بانگ رسا می گفت: «رسید.» یعنی آن مبلغ را من تأمین می کنم و می پردازم.

(۴) سخت.

(۵) بخشش - سخاوت.

(۶) لباس درویشی و زهد.

(۷) دولت: بخت - اقبال.

(۸) اشاره به استجاب دعا در این هنگام.

(۹) پرسش.

(۱۰) کریم: بخشنده.

(۱۱) لا ابالگیری - بی قیدی.

(۱۲) ستم - دست درازی.



۱ اگر به بادهٔ مُشکین^۱ کشد دلم شاید
 ۲ جهانیان همه گرمع من کنند از عشق
 ۳ طمع ز فیض کرامت^۲ مبر که خلق کریم^۳
 ۴ مقیم حلقهٔ ذکره است دل بدان اقمید
 ۵ تورا که حسنِ خدا داده هست و حجلهٔ بخت
 ۶ چمن خوش است و هوا دلکش است و می بی غش
 ۷ جمیله ای است^۴ عروس جهان ولی هش دار
 ۸ به لابه^۵ گفتمش ای ماهرخ چه باشد اگر

۹ به بنده گفت که حافظ خدای را^۶، میسند

که بوسهٔ تو رخ ماه را بیالاید^۷

- (۱) مشک آلود - معطر.
 (۲) زهدِ ریا: زهدِ ریایی - زهدِ دروغین.
 (۳) فیض کرامت: بهره برداری از بزرگی و بخشندگی.
 (۴) خُلق کریم: اخلاق شخص بزرگوار - رفتار خداوند کریم.
 (۵) حلقهٔ ذکر: مجلسی که در آن گروهی به صورت دایره می‌نشینند و ذکر می‌گویند و دعا می‌خوانند.
 (۶) مَشاطه: آرایشگر.
 (۷) در نمی باید: لازم نیست.
 (۸) جمیله: زن زیبا.
 (۹) دختر و زن در پرده - پوشیده.
 (۱۰) لابه: اظهار نیاز - التماس.
 (۱۱) یک شکر: یک بوسه.
 (۱۲) به خاطر خدا.
 (۱۳) آورده کند.



- ۱ گفتم غم تو دارم گفتا غمت سرآید
۲ گفتم ز مهرورزان رسم وفا بیاموز
۳ گفتم که بر خیالت راه نظر ببندم
۴ گفتم که بوی زلفت گمراه عالمم کرد
۵ گفتم خوشا هوایی کز باغ حسن خیزد
۶ گفتم که نوش^۳ لعلت ما را به آرزو کشت
۷ گفتم دل رحیمت^۴ کی عزم صلح دارد
۸ گفتم زمان عشرت دیدی که چون سرآمد؟
گفتا خموش حافظ کاین غصه هم سرآید

(۱) آن که به شب راه رود یا سفر کند - دزد - راهزن.

(۲) خوشا.

(۳) عسل - نوشدارو (که شفای دردها و زخمهای بی درمان

است).

(۴) رحیم: بخشاینده - عفوکننده.



- ۱ برسر آنم که گرز دست برآید دست به کاری زخم که غصه سرآید
۲ منظر^۱ دل نیست جای صحبت^۲ اصداد^۳ دیو^۴ چوبیرون رود فرشته درآید
۳ صحبت^۲ حکام^۵، ظلمت^۶ شب یلداست نور ز خورشید خواه بو^۷ که برآید
۴ بر در ارباب بی مروت دنیا^۸ چند نشینی که خواجه^۱ کی به درآید
۵ ترک گدایی^{۱۰} مکن که گنج بیابی از نظر رهروی که در گذر آید^{۱۱}
۶ صالح^{۱۲} و طالح^{۱۳} متاع خویش نمودند^{۱۴} تا که قبول افتد وجه در نظر آید
۷ بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر باغ شود سبز و شاخ گل به برآید^{۱۵}
۸ غفلت حافظ در این سراچه^{۱۶} عجب نیست هر که به میخانه رفت بی خبر آید

- (۱) قسمتی از خانه که چشم اندازی به خارج دارد و غالباً در طبقه بالای خانه است.
(۲) مصاحبت - همنشینی.
(۳) چیزهایی که وجودشان با هم محال است.
(۴) شیطان - شیطان جن.
(۵) حاکمان.
(۶) تیرگی.
(۷) باشد.
(۸) ارباب بی مروت دنیا: دنیا داران ناجوانمرد.
(۹) ارباب - صاحب قدرت و ثروت.
(۱۰) پرسش و طلب برای رسیدن به کمال.
(۱۱) معنی بیت: اگر سؤال و تحقیق را ترک نکنی و پیوسته در جست و جوی باشی، می توانی حتی از نظر و عقیده شخص رهگذر نیز بهره بگیری و از این طریق گنجی از دانش و معرفت به دست آوری.
(۱۲) درستکار - پرهیزگار.
(۱۳) فاسد - تبهکار - بدکار.
(۱۴) نشان دادند.
(۱۵) به برآید: میوه خواهد داد.
(۱۶) خانه کوچک - کنایه از دنیا.



- ۱ دست از طلب ندارم تا کام من برآید
یا تن رسد به جانان یا جان زتن برآید
- ۲ بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر
کز آتش درونم دود از دهن برآید
- ۳ بنمای رو که خلقی واله شوند و حیران
بگشای لب که فریاد از مرد وزن برآید
- ۴ جان بر لب است و حیرت درد دل که از لبانش
نگرفته هیچ کامی جان از بدن برآید
- ۵ از حیرت دهانش آمد به تنگ جانم
خود کام تنگدستان کی زان دهن برآید
- ۶ بر بوی آنکه در باغ یابد جلا ز رویت
آید نسیم و هر دم گرد چمن برآید
- ۷ گویند ذکر خیرش در خیل^۲ عشقبازان
هر جا که نام حافظ از انجمن^۳ برآید

(۱) بر بوی: به آرزوی - به امید.

(۲) گروه.

(۳) مجلس - اهل مجلس.



- ۱ چو آفتاب می از مشرق پیاله برآید
 ۲ نسیم در سر گل بشکند کلاله^۳ سنبل^۴
 ۳ حکایت شب هجران^۵ نه آن شکایت حال است
 ۴ ز گردِ خوان^۸ نگون^۱ فلک طمع نتوان داشت
 ۵ گرت چونوح نبی صبر هست در غم طوفان^{۱۲}
 ۶ به سعی خود نتوان برد [ره به] گوهر مقصود*
 ۷ نسیم وصل تو گر بگذرد به تربت حافظ
 ز خاک کالبدش^{۱۵} صد هزار ناله برآید

* اشتباه قلمی حافظ یا نخستین کاتب دیوان: نتوان برد گوهر مقصود. (از نظر وزن دارای اشکال است.)

- (۱) چهره.
 (۲) با استفاده از بیتی منسوب به یزید: «وَسَمْتُهُ كَرَمٌ بُرْخَهَا قَمْرٌ ذِيهَا - وَشَرِيفُهَا السَّاقِ وَغَيْرُهَا قَمِي» (و آفتاب مو [یعنی شراب] خورشیدی است که برج آن در ته خمره است و مشرقش ساقی و مغربش دهان من).
 (۳) زلف و موی مجعد و پیچیده.
 (۴) معنی مصراع: نسیم، زلف مجعد سنبل (= سنبل هندی که دارای دنباله ای دراز و مجعد است) را بر روی سر گل می ریزد.
 (۵) دوری.
 (۶) اندکی.
 (۷) نامه - کتابچه.
 (۸) گردِ خوان: سفره گرد - ظاهراً سفره ای بوده است که شاهان و بزرگان می گسترده اند. آن را می توان «گردِ خوان» به معنی «دور سفره» نیز خواند.
 (۹) وارونه.
 (۱۰) زنج.
 (۱۱) لقمه خوراک.
 (۱۲) طغیان آب - سیل عظیم.
 (۱۳) اشاره به پایداری حضرت نوح (ع) و آیات ۱۴-۱۵ از سوره عنکبوت (۲۹): «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ قَلِيلًا فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ. فَانجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ» (و همانا نوح را به رسالت سوی قومش فرستادیم. او هزار سال پنجاه سال کم میان آنان بود [و آنان را دعوت به خداپرستی نمود و اجابت نکردند] و چون همه ستمگر و ظالم بودند غرق طوفان شدند و تنها خود نوح را با آنان که در کشتی وی بسودند [از غرق] نجات دادیم و آن کشتی را برای عالمیان آیت و نشانه [این واقعه] قرار دادیم).
 (۱۴) حواله تقدیر و عنایت ازلی خداوند و تأیید وی.
 (۱۵) کالبد: پیکر.



- ۱ زهی^۱ خجسته^۲ زمانی که یار بازآید
۲ به پیش شاه خیالش کشیدم ابلق^۵ چشم
۳ در انتظار خدنگش^۷ همی پرد دل صید
۴ مقیم^۸ بر سر راهش نشسته ام چون گرد
۵ اگر نه در خم چوگان^۹ اورود سر من
۶ دلی که با سر زلفین^{۱۰} او قراری کرد^{۱۱}
۷ سرشک^{۱۳} من نزند موج بر کنار^{۱۴} چو بحر
۸ چه جورها که کشیدند بلبلان از گل
- به کام^۳ غمزدگان غمگسار^۱ بازآید
بدان امید که آن شهسوار^۶ بازآید
خیال آن که به رسم شکار بازآید
بدان هوس که بدین رهگذار بازآید
ز سر چه گویم و سر خود چه کار بازآید
گمان مبر که در آن دل قرار^{۱۲} بازآید
اگر میان^{۱۵} ویم در کنار بازآید
به بوی^{۱۶} آنکه دگر نوبهار بازآید

۹ ز نقشبند^{۱۷} قضا هست امید آن حافظ
که همچو سرو به دست نگار بازآید

- (۱) آفرین - خوشا.
(۲) مبارک - خوب - خوش.
(۳) به کام: مطابق میل.
(۴) آنچه غم را از دل برد - دولت.
(۵) اسب سیاه و سفید - کنایه از چشم.
(۶) سوارکار برگزیده و ماهر.
(۷) خدنگ: تیر.
(۸) پیوسته.
(۹) چوب سرکچی که با آن در بازی چوگان گوی می زنند.
(۱۰) حلقه - حلقه زلف.
(۱۱) قرار کردن: قرار بستن - عهد بستن.
(۱۲) آرام - آرامش.
(۱۳) اشک.
(۱۴) دامن - پهلو - ساحل.
(۱۵) کمر.
(۱۶) به بوی: به امید - به آرزوی.
(۱۷) نقاش - خالکوب (که در قدیم غالباً سرور را بر روی دستها خالکوبی می کردند).



- | | | | |
|---|---|---|--|
| ۱ | اگر آن طایر قدسی ^۱ ز درم بازآید | ۱ | عمر نگذشته به پیرانه سرم ^۲ بازآید |
| ۲ | دارم امید بر این اشکِ چوباران که اگر* | ۲ | برق دولت ^۳ که برفت از نظرم بازآید |
| ۳ | آن که تاج سرمن خاک کف پایش بود | ۳ | پادشاهی بکنم گر* به سرم بازآید |
| ۴ | خواهم اندر عقبش رفت و به یاران عزیز | ۴ | شخصم ارباز نیاید خبرم بازآید |
| ۵ | گر نثار قدم یار گرامی نکنم | ۵ | گوهر آجان به چه کار دگرم بازآید |
| ۶ | مانعش غلغل گل گشت و شکر خواب صبح ^۵ | ۶ | ورنه گربشنود آه سحرم بازآید |
| ۷ | کوس نودولتی از بام سعادت بزنم ^۶ | ۷ | گرببینم که من نوسفرم بازآید |

۸ آرزومند رخ شاه چوماهم حافظ
همتی تا به سلامت ز درم بازآید

* دگر.

** از خدای طلبم تا.

- | | |
|---|---|
| ۱ | طایر قدسی: پرندهٔ عالم پاکبها - پرندهٔ عرش - کنایه از معشوق یا ممدوح. |
| ۲ | پیرانه سر: سر پیری. |
| ۳ | برق دولت: درخشش بخت و اقبال. |
| ۴ | سنگ قیمتی - جواهر. |
| ۵ | شکر خواب صبح: خواب شیرین بامداد. |
| ۶ | کوس نودولتی بر بام زدن: وقتی کسی تازه به منصب و مقامی می‌رسید، رسم چنین بود که مأموران شاه برای اعلام این امر بر بالای بام خانهٔ وی کوس (طبل - تقاره) می‌زدند. علاوه بر این اعلام رؤیت هلال به ویژه در ابتدا یا انتهای ماه رمضان به وسیلهٔ طبل زدن انجام می‌شده است. ضمناً به وقت بازگشت شاه یا بزرگی از سفر نیز طبل و کوس می‌نواخته‌اند. |



- ۱ نفس برآمد و کام از تو بر نمی آید
۲ صبا^۱ به چشم من انداخت خاکی از کویش
۳ قد بلند تو را تا به بر نمی گیرم
۴ مگر به روی دلارای یار ما؛ ورنی
۵ مقیم زلف تو شد دل که خوش سواد^۴ دید
۶ زشت^۵ صدق^۶ گشادم^۷ هزار تیر دعا
۷ کمینه^۸ شرط وفا ترک سربود حافظ
برواگرتو کار این قدر نمی آید

- (۱) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
(۲) آب زندگی: آبی که هر کس از آن بخورد عمر جاودان می یابد و موجودات مرده در تماس با آن به زندگی باز می گردند.
(۳) میوه - ثمر.
(۴) سواد: سیاهی - سیاهی شهر که از دور پیدا شود - روستاها
(۵) انگشترمانندی از استخوان که در انگشت شست می کردند و در وقت تیراندازی زه کمان را با آن می گرفتند.
(۶) راستی - درستی.
(۷) رها کردم.
(۸) کمترین.
- شهرها.



- ۱ زدل برآمدم^۱ و کار برنمی‌آید
- ۲ در این خیال به سرشد زمان عمر و هنوز
- ۳ چنان به حسرت خاک درتومی می‌رم
- ۴ بسم حکایت دل هست با نسیم سحر
- ۵ مگر به روی دل‌ارای یارما، ورنی
- ۶ فدای دوست نکردیم عمر و مال؛ دریغ
- ۷ زبس که شد دل حافظ رمیده از همه کس
کنون ز حلقه زلفت به درنمی‌آید

می‌یابد و موجودات زنده در تماس با آن به زندگی
بازمی‌گردند.

(۱) از دل برآمدن: از صمیم قلب رضایت دادن.
(۲) آب زندگی: آبی که هر کس از آن بخورد عمر جاودان



۱. مزده ای دل که مسیحا نفسی^۱ می آید
 ۲. از غم هجر^۲ مکن ناله و فریاد که دوش
 ۳. ز آتش وادی ایمن^۴ نه منم خرم و بس
 ۴. هیچ کس نیست که در کوی تواش کاری نیست
 ۵. «کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست»^۷
 ۵+۱. جرعه ای ده که ز^۸ میخانه ارباب کرم
 ۶. دوست را گرسر پرسیدن بیمار غم است
 ۷. خبر بلبل این باغ بپرسید که من
 ۸. یار دارد سر آزدن حافظ یاران
 شاهبازی به شکار مگسی می آید

* به *

آنستُ ناراً: سآتیکم منها یختر أو انیکم بیها بقیس لعلکم
 نَصطلون» (به یاد آر هنگامی که موسی به خانواده اش
 گفت: آتشی به نظر من آمد. بزودی از آن خبر یا پاره ای
 آتش برای گرم شدن شما خواهم آورد).
 (۷) این مصراع با اختلاف «هرکه دانست» به جای «کس
 ندانست» از سعدی است.
 (۸) جرس: زنگ کاروان.
 (۹) حریف: هم پیاله.
 (۱۰) مُلتمس: حاجت. درخواست.

(۱) مسیحا نفس: آن که نفسی مانند حضرت عیسی (ع) دارد
 و چون آن حضرت با میدن نفس خود مرده را زنده
 می سازد.
 (۲) نفسها.
 (۳) دوری - هجران.
 (۴) وادی ایمن: بیابان سمت راست. بیابانی که در آنجا
 ندای حق تعالی از درون درختی نورانی به حضرت
 موسی (ع) رسید.
 (۵) قیس: شعله. پاره آتش.
 (۶) اشاره به آیه ۷ از سوره نمل (۲۷): «إذ قال موسى لأهله إني



- ۱ معاشران زحریف^۱ شبانه یاد آرید حقوق^۲ بندگی مخلصانه یاد آرید
۲ به وقت سرخوشی، از راه^۳ ناله عشاق به صوت نغمه چنگ و چغانه^۴ یاد آرید
۳ چو لطف باده کند جلوه درخ ساقی ز عاشقان به سرود و ترانه ی یاد آرید
۴ چو در میان^۵ مراد^۶ آورید دست امید ز عهد صحبت ما در میانه یاد آرید
۵ نمی خورید زمانی غم وفاداران ز بی وفایی دور زمانه یاد آرید
۶ سمند^۷ دولت^۸ اگر چند سرکش است ولی ز همرهان به سر تازیانه^۹ یاد آرید

۷ به وجه^{۱۰} مرحمت ای ساکنان صدر^{۱۱} جلال^{۱۲}

ز روی حافظ و این آستانه یاد آرید

(۱) همپاله.

(۲) حقا.

(۳) آهنگ - گوشه - نغمه.

(۴) از آلات موسیقی به صورت محفظه ای دسته دار که درون آن سنگریزه ریخته شده بود و هنگام پایکوبی، متناسب با وزن رقص به حرکت درمی آورده اند. نوع فلزی آن همان جق جقه است.

(۵) کمر.

(۶) آرزو.

(۷) اسب.

(۸) بخت - اقبال - حکومت.

(۹) سرتازیانه: رسم بوده است که بزرگی سواره برای دلجویی و توجه مختصر به کسی با سرتازیانه خود به او اشاره ای می کرده است - گنایه از توجه مختصر.

(۱۰) به وجه: به صورت - از روی.

(۱۱) بالا ترین جای مجلس - محل بالا.

(۱۲) شکوه - عظمت.



- ۱ بیا که رایت^۱ منصور^۲ پادشاه رسید
۲ جمال^۴ بخت زروی ظفر^۵ نقاب انداخت
۳ سپهر^۷ دور خوش اکنون زند که ماه آمد
۴ ز قاطعان طریق^۸ این زمان شوند ایمن
۵ عزیز مصر^۱ به رگم برادران غیور^{۱۱}
۶ کجاست صوفی دجال کیش^{۱۳} مُلجِد شکل^{۱۴}
۷ صبا^{۱۷} بگو که چه ها بر سرم در این غم عشق
۸ ز شوق روی توشاها بدین اسیر فراق^{۱۸}

۹ مرویه خواب که حافظ به بارگاه قبول^{۱۹}

زورد نیم شب و درس صبحگاه رسید

- (۱) پرچم.
(۲) پیروزمند - پیروز - شاه منصور بن مظفر از پادشاهان آل مظفر که در سال ۷۹۰ شیراز را فتح کرد.
(۳) خیر خوش - مراسمی که برای اعلام خیر فتح به وسیله طبل اجرا می شده است.
(۴) زیبایی.
(۵) پیروزی.
(۶) دادخواه - شاکی - آن که طلب اجرای عدالت کند.
(۷) فلک - روزگار.
(۸) قاطعان طریق: راهزنان.
(۹) قافله ها - کاروانها.
(۱۰) عزیز مصر: حضرت یوسف (ع) که به مقام عزیزی (وزارت) سرزمین مصر رسید.
(۱۱) حسود.
(۱۲) اشاره به داستان حسادت برادران حضرت یوسف (ع) و به
- چاه افکندن وی و سرانجام دستیابی او به حکومت مصر، که در قرآن مجید، سوره یوسف (۱۲) به تفصیل از آن سخن رفته است.
(۱۳) دجال: شخصی که کمی پیش از ظهور مهدی موعود ظهور می کند و مردم را به کفر فرامی خواند و ظلم را در دنیا می پراکند و سرانجام به وسیله مهدی یا یاران او به قتل می رسد. دجال کیش: بی دین - کافر - ظالم.
(۱۴) مُلجِد: کافر - بی دین - منکر خداوند.
(۱۵) شخصی از فرزندان پیامبر که در آخر زمان ظهور می کند و دنیا را از عدل و داد پر می سازد.
(۱۶) پناهگاه دین.
(۱۷) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
(۱۸) دوری.
(۱۹) مورد نظر و پذیرش خداوند بودن.



۱ بوی خوش تو هر که ز باد صبا^۱ شنید
 ۲ اینش سزا نبود دل حَقگزار^۲ من
 ۳ یارب کجاست محرم رازی که یک زمان
 ۴ ای شاه حسن چشم به حال گدا فکن
 ۴+۱ هر صبح ماجرای من و دل شمال^۴ گفت
 ۵ خوش می‌کنم به باده^۵ مشکین^۵ مشام جان
 ۶ ما باده زیر خرقه^۶ نه امروز می‌کشیم
 ۷ ما می به بانگ چنگ نه امروز می‌خوریم
 ۸ سر خدا که عارف سالک^۸ به کس نگفت
 ۹ ساقی بیا که عشق ندا می‌کند بلند
 ۱۰ محروم اگر شدم ز سرکوی او چه شد
 ۱۱ پند حکیم عین صواب^{۱۱} است و محض^{۱۲} خیر

حافظ وظیفه^{۱۲} تو دعا گفتن است و بس
 در بند آن مباش که نشنید یا شنید

- (۱) باد خنک و خوشبوی صبح بهاری که از سمت مشرق می‌وزد.
- (۲) حقشناس - وفادار.
- (۳) آن که مصاحبتش غم را از دل می‌برد.
- (۴) بادی که از جانب شمال می‌وزد.
- (۵) باده^۵ مُشکین: شرابی که با مشک آمیخته باشد.
- (۶) دلق: لباس زهد و درویشی. دلق‌پوش: صوفی.
- (۷) خانقاه.
- (۸) لباس زهد و درویشی.
- (۹) عصر - زمان - دوره.
- (۱۰) رونده^{۱۰} راه (عشق - وصول به حق).
- (۱۱) درست - درستی.
- (۱۲) خالص - بی‌غش.
- (۱۳) سمع رضا: شنیدن از سر پذیرش.



- ۱ معاشران گره زلف یار باز کنید
۲ حضور خلوت انس است و دوستان جمع اند
۳ رباب^۱ و چنگ به بانگ بلند می‌گویند
۴ به جان دوست که غم برده بر شما ندرد
۵ میان عاشق و معشوق فرق بسیار است
۶ نخست موعظه^۲ پیر صحبت^۳ این حرف است
۷ هر آن کسی که در این حلقه^۴ نیست زنده به عشق
شبی خوش است و بدین وصله اش^۱ دراز کنید
«وَأَن يَكَادَ»^۲ بخوانید و در فراز کنید^۳
که گوش هوش به پیغام اهل راز کنید
گر اعتماد بر الطاف کار ساز کنید
چو یار ناز نماید شما نیاز کنید
که از مصاحب^۴ ناجنس احتراز^۵ کنید
بر او - بمرده - به فتوی من نماز کنید^۶

۸ وگر طلب کند انعامی^۱ از شما حافظ
حوالتش به لب یار دلنواز کنید

- (۱) گیسوی مصنوعی که به دنبال گیسوی طبیعی پیوند کنند تا بلندتر به نظر آید - پیوند.
(۲) «وَأَن يَكَادَ»: اشاره به آیه ۵۱ از سوره قلم (۶۸): «وَأَن يَكَادَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُلقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَتَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» ([ای رسول ما] نزدیک بود که کافران چون قرآن را شنیدند به توجهم زخم بزنند و می‌گویند او دیوانه است در حالی که این [آیات] چیزی جز تذکری برای جهانیان نیست). این آیه را برای دفع چشم زخم قرائت می‌کنند.
(۳) فراز کردن: بستن.
(۴) از سازهای آرشه‌ای که نوعی از آن در ایران کمانچه نامیده می‌شود.
(۵) پیر صحبت: مرشد - پیر طریقت.
(۶) دوست - همصحبیت.
(۷) دوری - کناره گیری.
(۸) مجلس ذکر - جمع - مجلس.
(۹) معنی مصراع: او مرده است. بر او به فتوی من نماز میت بخوانید.
(۱۰) انعام: احسان - بخشش.



- ۱ الا ای طوطی گویای اسرار
 ۲ «سرت سبز ودلت خوش باد جاوید»^۱
 ۳ سخن سر بسته گفתי با حریفان^۴
 ۴ به روی مازن از ساغر گلابی^۵
 ۵ چه ره^۶ بود این که زد در پرده مطرب
 ۶ از این افیون که ساقی درمی افکند^۷
 ۷ سکنند ز^۸ را نمی بخشند آبی
 ۸ بیا و حال اهل درد بشنو
 ۹ بت^{۱۰} چینی عدوی^{۱۱} دین و ماست
 ۱۰ خرد هر چند نقد^{۱۲} کاینات^{۱۳} است
 ۱۱ به مستوران^{۱۴} مگو اسرار مستی
 ۱۲ به یمن^{۱۵} دولت منصور شاهی^{۱۶}
- مبادا خالیت شگر ز منقار
 که خوش نقشی نمودی^{۱۷} از خط^{۱۸} یار
 خدا را^{۱۹}، زین معمّا پرده بردار
 که خواب آلوده ایم ای بخت بیدار
 که می رقصند با هم مست وهشیار
 حریفان^{۲۰} را نه سرماند و نه دستار^{۲۱}
 به زور و زرمیستر^{۲۲} نیست این کار
 به لفظ اندک و معنی بسیار
 دل اندردام و میر صید^{۲۳} غدار^{۲۴}
 چه سنجد^{۲۵} پیش عشق کیمیا کار^{۲۶}
 حدیث جان می پرس از نقش دیوار
 علم شد^{۲۷} حافظ اندر نظم^{۲۸} اشعار

۱۳ خداوندی^{۲۵} به جای^{۲۶} بندگان کرد
 خداوندا ز آفاتش نگه دار

- (۱) این مصراع از محمد بن علی بن سلیمان راوندی است.
 (۲) نشان دادی. (۳) موی گرد صورت.
 (۴) یاران - همپالگان. (۵) خدا را: برای خدا.
 (۶) گلاب زدن: گلاب، آب یا شراب پاشیدن.
 (۷) راه - آهنگ.
 (۸) افیون در شراب ریختن: آمیختن شراب با یک ماده مخدر برای تأثیر بیشتر.
 (۹) پارچه ای که بر دور سر می بستند - عمامه.
 (۱۰) ذوالقرنین که به دنبال آب حیات گشت ولی چون قسمت وی نبود بدان دسترسی نیافت. اما خضر (که از همراهان وی بود) از آن نوشید و عمر جاودان یافت.
 (۱۱) ممکن. (۱۲) زیارو. (۱۳) عدو: دشمن.
- (۱۴) میر صید: شکارچی.
 (۱۵) حله گر - مکار - بی وفا.
 (۱۶) سکه طلا و نقره - پول رایج. (۱۷) عالم هستی.
 (۱۸) چه سنجد: قابل مقایسه نیست.
 (۱۹) کیمیا کار: آنچه مانند کیمیا، فلزات ارزان قیمت را به طلا و نقره تبدیل می کند.
 (۲۰) پوشیدگان - هوشیاران - خوبشتداران. (۲۱) برکت.
 (۲۲) منصور شاهی: شاه منصوری - مراد سلطنت و حکومت شاه منصور از پادشاهان آل مظفر است.
 (۲۳) علم شدن: مشهور شدن.
 (۲۴) به رشته کشیدن - سرودن.
 (۲۵) بزرگی - سروری. (۲۶) به جای: در حق - درباره.



- ۱ عید^۱ است و آخر گل و یاران در انتظار
- ۲ دل برگرفته بودم از ایام گل^۲ ولی
- ۳ دل در جهان مبند وز مستی سؤال کن
- ۴ جز نقد^۴ جان به دست ندارم شراب کو
- ۵ خوش دولتی است خرم و خوش خسروی کریم
- ۶ می خور به شعر بنده که زیبی^۵ دگر دهد
- ۶۰۱ گرفت شد^۶ سحور^۷ چه نقصان، صبح^{۱۰} هست
- ۷ زانجا که پرده پوشی عفو کریم^{۱۲} توست
- ۸ نرسم که روز حشر^{۱۴} عنان بر عنان رود^{۱۵}

۹ حافظ چورفت روزه و شیطان زبند جست^{۱۸}

ناچار باده نوش که از دست رفت کار

* گل نیزی رود.

(۱) مقصود عید فطر است.

(۲) ایام گل: فصل گل.

(۳) معنی مصراع: از خواص ولذت آفرینیهای جام و داستان جمشید (از پادشاهان سلسله پیشدادی که جام و پیدایش شراب به او منسوب است) که زندگی خود را با خوشی گذراند (ولیکن از میان رفت).

(۴) نقد: سکه.

(۵) زیب: زینت.

(۶) جام مرصع: جامی که اطراف آن را با جواهرات زینت کرده باشند.

(۷) دُر شاهوار: مروارید گرانبهایی که لایق شاهان باشد.

کنایه از شعر خوب.

(۸) فوت شدن: از دست رفتن.

(۹) سحری.

(۱۰) شراب بامدادی.

(۱۱) افطار - شکستن روزه - پایان دادن به روزه.

(۱۲) عفو کریم: بخشایش بزرگوارانه.

(۱۳) دل - سکهٔ قلبی.

(۱۴) روز حشر: روز قیامت.

(۱۵) عنان بر عنان رفتن: پهلو به پهلو رفتن - برابر بودن.

(۱۶) لباس پاره پاره.

(۱۷) انسانی بدون هیچ یک از قیدهای دنیایی و آخرتی که جز به صفای باطن نمی اندیشد.

(۱۸) اشاره به روایت رسول اکرم (ص) که در ماه رمضان، شیطانها در بند هستند.



- ۱ صبا ز منزل جانان گذر دریغ مدار
۲ به شکر آنکه شکفتی به کام بخت ای گل
۳ حریف عشق^۳ تو بودم چون ماه نو بودی
۴ کنون که چشمه^۴ قند است لعل نوشینت^۴
۵ جهان و هر چه دراوست سهل و مختصر است
۶ مکارم^۵ توبه آفاق^۶ می برد شاعر
۷ چو ذکر خیر^۶ طلب می کنی سخن این است
۸ غبار غم برود حال خوش شود حافظ
تو آب دیده از این رهگذر دریغ مدار

- (۱) بوی خوش.
(۲) مرغ سحر: بلبل.
(۳) حریف عشق: طرف عشق بازی.
(۴) لعل نوشین: لب شیرین همچون عسل.
(۵) بزرگواریها.
(۶) افقها - سرزمینها.
(۷) مقرری.
(۸) توشه - خرج راه.
(۹) ذکر خیر: یاد نیک - سخن نیکو.



۱ ای صبا^۱ نکهتی^۲ از کوی فلانی^۳ به من آر
۲ قلب^۴ بی حاصل ما را بزن اکسیر^۵ مراد
۳ در کمینگاه نظر با دل خویشم جنگ است
۴ در غریبی و فراق و غم دل پیر شدم
۵ منکران را هم از این می دوسه ساغر بچشان
۶ ساقیا عشرت امروز به فردا مفکن

۷ دلم از دست بشد دوش چو حافظ می خواند

ای صبا نکهتی از کوی فلانی به من آر

(۱) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.

(۲) نکهت: بوی خوش.

(۳) شخصی.

(۴) دل - سکه قلبی.

(۵) ماده ای که بنا به نظر قدا می توانست فلزات ارزان قیمت

را به طلا تبدیل کند.

(۶) اشاره چشم.

(۷) فوری.

(۸) دیوان قضا: دستگاه الهی که سرنوشت را تعیین می کند.

دستگاه قضایی.

(۹) خط امان: امان نامه.



- ۱ ای صبا^۱ نکهتی^۲ از خاک ره یار بیار
۲ نکته روح فزای از دهن یار بگو
۳ تا معطر کنم از لطف نسیم^۳ توقشام^۴
۴ به وفای تو^۵ که خاک ره آن یار عزیز
۵ گردی از رهگذر دوست به کوری رقیب^۶
۶ خامی و ساده دلی شیوه جانبازان نیست
۷ شکر ایزد که تودر عشرتی ای مرغ چمن
۸ کام جان تلخ شد از صبر که کردم بی دوست
۹ روزگاری است که دل چهره مقصود ندید
- ببرانندوه دل و مزده دلدار بیار
نامه خوش خبر از عالم اسرار بیار
شمه ای^۵ از نفعات^۶ نفس یار بیار
بی غباری که پدید آید از اغیار^۷ بیار
بهر آسایش این دیده خونبار بیار
خبری از بر آن دلبر عیار^۸ بیار
به اسیران قفس مزده گلزار بیار
عشوه ای زان لب شیرین شکر بار بیار
ساقیا آن قدح آینه کردار بیار

۱۰ دل^{۱۱} حافظ به چه ارزد به می اش رنگین کن
وانگهش مست و خراب^{۱۲} از سربازار بیار

- (۱) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
(۲) نکهت: بوی خوش.
(۳) بوی خوش.
(۴) بینی - قوه بویایی.
(۵) شمه: بوی خوش - مقدار اندک.
(۶) بوی خوش - وزیدن باد.
(۷) به وفای تو: به وفای خودت سوگندت می دهم.
(۸) نامحرمان.
(۹) دشمن - مدعی.
(۱۰) از جان گذشته - هوشیار.
(۱۱) لباس زهد و درویشی.
(۱۲) مست لایعقل - مست مست.



۱ روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر
۲ ما چو دادیم دل و دیده به طوفان^۱ بلا
۳ زلف چون عنبر خامت^۲ که ببوید؟ هیات
۴ سینه گوشعله آتشکده^۳ پارس^۴ بگش^۵
۵ سعی نابرده در این راه به جایی نرسی
۶ دولت پیرمغان باد^۶ که باقی سهل است
۷ روزمرگم نفسی وعده^۷ دیدار بده
۸ دوش می‌گفت به مرگان درازت. بگش^۸

حافظ اندیشه کن از نازکی خاطر یار
برواز درگهش این ناله و فرباد ببر

- (۱) طغیان آب - سیل عظیم.
(۲) عنبر خام: عنبری که آمیخته با چیزی نباشد - عنبر خالص.
(۳) خام طمع: آن که دارای آرزوی نابجاست.
(۴) آتشکده^۳ پارس: از عبادتگاههای معروف زردشتیان که در شهر استخر فارس بود و یکی از سه آتشکده^۳ بزرگ محسوب می‌شد و آتش آن هیچ گاه خاموش نمی‌گشت.
(۵) خاموش کن.
(۶) آب رخ: آبرو.
(۷) فرمانبرداری - اطاعت.
(۸) دولت پیرمغان باد: دستگاه پیرمیفروش همواره جاودان باد.
(۹) گور.



- ۱ شب قدر است و طی شد نامهٔ هجر^۱ سلام فيه حتى مطلع الفجر^۲
۲ دلا در عاشقی ثابت قدم باش که در این ره نباشد کار بی اجر
۳ من از رندی^۳ نخواهم کرد توبه ولو آذیننی بالهجر والحجر^۴
۴ دلم رفت و ندیدم روی دلدار فغان از این تطاول^۵ آه از این زجر^۶
۵ برآ ای صبح روشن دل^۷، خدا را^۸ که بس تاریک می بینم شب هجر^۹

۶ وفا خواهی جفا کش باش حافظ
فَإِنَّ الرِّيحَ وَالْخُسْرَانَ فِي التَّجْرِ^۱

- (۴) معنی مصراع: اگرچه مرا با جدایی و امتناع خود آزردهی.
(۵) دست درازی - ظلم.
(۶) آزار - شکنجه.
(۷) روشندل: آنچه دل آن روشن است - کنایه از روزدارای خورشید.
(۸) خدا را؛ برای خدا.
(۹) دوری - هجران.
(۱۰) معنی مصراع: در تجارت، سود و زیان است.

- (۱) معنی مصراع: شب قدر است و طومار فراق پیچیده شد.
(۲) معنی مصراع: سلام باد در آن شب تا طلوع فجر. اشاره به آیاتی از سوره قدر (۹۷): «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ. تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ. سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ» (شب قدر برتر از هزار ماه است. فرشتگان و روح [که موجودی غیر از فرشتگان و برتر از آنهاست] در آن به فرمان پروردگار خویش به خاطر هر امری فرود می آیند. آن شب تا سپیده صبح دور از هر گزند است).
(۳) لا ابالیگری - بی قیدی.



- | | | | |
|---|---|---|--|
| ۱ | گر بود عمر به میخانه رسم باردگر | ۱ | بجز از خدمت زندان ^۱ نکنم کاردگر |
| ۲ | خرم آن روز که با دیده گریان بروم | ۲ | تا زخم آب درمیکده یک باردگر |
| ۳ | معرفت ^۲ نیست در این قوم خدایا سببی | ۳ | تا برم گوهر ^۳ خود را به خریداردگر |
| ۴ | یارا گرفت و حق صحبت ^۴ دیرین شناخت | ۴ | حاش لله ^۴ که روم من زبی یاردگر |
| ۵ | گر مساعد شوم دایره چرخ کبود ^۵ | ۵ | هم به دست آورمش باز به پرگار ^۶ دگر |
| ۶ | راز سر بسته ما بین که به دستان ^۸ گفتند | ۶ | هر زمان با دف ^۱ ونی بر سر بازار دگر |
| ۷ | عافیت ^{۱۰} می طلبد خاطر م اربگنذارند | ۷ | غمزه ^{۱۱} شوخ ^{۱۲} و آن طره ^{۱۳} طرار ^{۱۴} دگر |
| ۸ | هر دم از درد بنالم که فلک هر ساعت | ۸ | کندم قصد دل ریش ^{۱۵} به آزار دگر |

باز گویم نه در این واقعه حافظ تنهاست

غرقه گشنند در این بادیه^{۱۶} بسیار دگر

- | | |
|--|---|
| (۱) مردمی که در ظاهر گناهکار ولی در باطن پاکدل اند. | (۹) دایره (از آلات موسیقی). |
| (۲) دانش - شناخت. | (۱۰) سلامت در جسم و جان، دنیا و آخرت. |
| (۳) جواهر. | (۱۱) اشاره چشم. |
| (۴) مصاحبت - همنشینی - معاشرت. | (۱۲) شوخ: جسور - گستاخ - بی حیا. |
| (۵) حاش لله: پناه بر خدا - دور باد. | (۱۳) سر زلف. |
| (۶) دایره چرخ کبود: کنایه از گردش آسمان نیلگون - تقدیر و سرنوشت. | (۱۴) راهزن - دزد. |
| (۷) مکر - حيله - افسون. | (۱۵) زخم. |
| (۸) سرود و نغمه. | (۱۶) صحرای بی آب و علف. ضمناً «بادیه» به ظاهر با غرق شدن تناسب ندارد. |



- ۱ ای خرم از فروغ رخت لاله زار عمر
۲ از دیده گر سرشک^۲ چوباران چکد رواست
۳ این یک دودم که وعده دیدار ممکن است
۴ تا کی می صبح^۴ و شکر خواب^۵ بامداد
۵ دی^۶ در گذار بود و نظر سوی ما نکرد
۶ اندیشه از محیط^۸ فنا^۹ نیست، هر که را
۷ در هر طرف زخیل^{۱۱} حوادث کمینگهی است
۸ بی عمر زنده ام من و، این، بس عجب مدار

حافظ سخن بگوی که بر صفحه جهان
این نقش ماند از قلمت یادگار عمر

- (۱) شکوفه - گل - شکوفه میوه جات.
(۲) اشک.
(۳) رفت.
(۴) صبحگاه.
(۵) شکر خواب: خواب شیرین.
(۶) (نجوم) بهترین وقت برای اخذ تصمیم در مورد کاری -
ساعت مناسب.
(۷) دیروز.
(۸) پیرامون دایره.
(۹) نیستی.
(۱۰) مسیر گردش.
(۱۱) سپاه.
(۱۲) زان رو: به آن دلیل.
(۱۳) عنان گسسته: افسار گسیخته - سراسیمه - با سرعت.
(۱۴) دوری.



- ۱ دیگر! ز شاخ سروسهی^۲ بلبل صبور
۲ ای گل به شکر آنکه تویی پادشاه حسن
۳ از دست غیبت تو شکایت نمی‌کنم
۴ گر دیگران به عیش و طرب خرم اند و شاد
۵ زاهد اگر به حور و قصور^۳ است امیدوار
۶ می‌خور به بانگ چنگ و مخور غم که گر کسی^۴
۷ حافظ شکایت از غم هجران چه می‌کنی
در هجر^۵، وصل باشد و در ظلمت^۶ است نور

* با بلبلان بیدل شیدا.

** نبود.

*** یار.

**** مخور غصه و رکسی.

- (۱) باز.
(۲) سروسهی: سرو راست روئیده و خوش اندام.
(۳) آواز خوش - آواز بلبل - آوازی که برای گل می‌خوانند.
(۴) بیچاره - فقیر - گدا.
(۵) غرور کردن: تکبر و نخوت داشتن.
(۶) قصرها (ی بهشت).
(۷) هُوَ الْغَفُورُ: او (خدا) ست بخشنده. این جمله بارها در قرآن مجید آمده است.
(۸) دوری.
(۹) تاریکی.



- ۱ یوسف گمگشته بازآید به کنعان^۱ غم مخور
 ۲ این دل غمدیده حالش به شود دل بد مکن
 ۳ دور گردون گردوروزی بر مراد ما نبود
 ۴ گر بهار عمر باشد، باز بر تخت چمن
 ۵ ای دل ارسیل فنا^۲ بنیاد هستی بر کند
 ۶ هان مشو نومید چون واقف^۳ نه ای از سر غیب
 ۷ در بیابان گرز شوق کعبه خواهی زد قدم
 ۸ گرچه منزل^۴ بس خطرناک است و مقصد بس بعید^{۱۱}
 ۹ حال ما در فرقت^{۱۲} جانان و ایرام^{۱۳} رقیب^{۱۴}

حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار

تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

- (۱) وطن حضرت یوسف (ع) و خانواده وی.
 (۲) کلبه آحزان: ماتمسرا - کلبه ای که حضرت یعقوب (ع) ساخته بود و در آنجا در فراق فرزندش حضرت یوسف (ع) گریه و زاری می کرد.
 (۳) این مصراع از شمس الدین محمد جوینی است. داستان حضرت یوسف (ع) و دوری وی از کنعان در سوره یوسف (۱۲) آمده است.
 (۴) آشفته - نابسامان.
 (۵) مرغ خوشخوان: کنایه از بلبل.
 (۶) نیستی - نابودی.
 (۷) طغیان آب - سیل عظیم.
 (۸) آگاه.
 (۹) مفیضان: خار شتر - درختچه ای با خارهای بی شمار.
 (۱۰) محل توقف کاروان - گذرگاه کاروان.
 (۱۱) دور.
 (۱۲) دوری.
 (۱۳) اصرار - سرسختی.
 (۱۴) دشمن - مدعی.
 (۱۵) حال گردان: ترجمه فخریة الأحوال (گرداننده حالها).



هرآنچه ناصح مشفق^۱ بگویدت بپذیر
 که این متاع^۲ قلیل^۳ است و آن عطائی^۴ حقیر^۵
 که درد خویش بگویم به ناله^۶ بم وزیر
 گر اندکی نه به وفق رضاست خرده مگیر
 ولی کرشمه^۷ ساقی نمی‌کند تقصیر^۸
 خبر دهید به مجنون^۹ خسته^{۱۰} از زنجیر^{۱۱}
 که نقش خال نگارم نمی‌رود ضمیر
 که در کمینگه عمر است مکر عالم پیر
 که می‌کشند در این حلقه^{۱۲} باد در زنجیر
 همین بس است مرا صحبت صغیر و کبیر^{۱۳}
 اگر موافق تدبیر می‌رود تقدیر^{۱۴}
 حسود گو^{۱۵} کرم^{۱۶} آصفی^{۱۷} بین و بمیر

۱ نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر
 ۲ نعیم^۲ هر دو جهان پیش عاشقان به دو جو^۳
 ۳ معاشری^۴ خوش ورودی^۵ بساز^۶ می‌خواهم
 ۴ چوقسمت ازلی بی حضور ما کردند
 ۵ به عزم توبه نهادم قدح ز کف صد بار
 ۵+۱ دل رمیده ما را که پیش می‌گیرد
 ۶ چولاله در قدح ریز ساقیا می و مشک
 ۷ ز وصل روی جوانان غنیمتی دانید
 ۸ نگفتمت که حذر کن ز زلف او ای دل
 ۹ می دو ساله و محبوب چارده ساله
 ۱۰ بر آن سرم که ننوشم می و گنه نکنم
 ۱۱ بیار ساغریاقوت و دژ^{۱۸} فیض^{۱۹} خوشاب^{۲۰}

برمی‌دارند.

- (۱۵) مقصود حلقه زلف است.
- (۱۶) صغیر و کبیر: کوچک و بزرگ.
- (۱۷) ظاهراً اشاره است به حدیث نبوی (ص): «الْعَبْدُ يُدَبِّرُ وَاللَّهُ يَقْدِرُ» (بنده تدبیر و اندیشه به کار می‌برد و خداوند تقدیر خود را انجام می‌دهد).
- (۱۸) ساغریاقوت: پیاله یاقوت نشان - پیاله ای که درون آن شرابی سرخ‌رنگ چون یاقوت است. ساغریاقوت و دژ: پیاله یاقوت و دژ نشان.
- (۱۹) بخشش - دهش.
- (۲۰) دژ خوشاب: مروارید آبدار و خوش آب و رنگ.
- (۲۱) حسود گو: به حسود بگو.
- (۲۲) بخشش - بزرگواری.
- (۲۳) آصف: وزیر توانا و قدرتمند حضرت سلیمان (ع) - کتابه از وزیر زمان.

(۱) ناصح مُشفق: نصیحت کننده مهربان.

- (۲) مال - دارایی.
- (۳) واحد وزن بسیار کم.
- (۴) کالا.
- (۵) کم.
- (۶) بخشش.
- (۷) کوچک.
- (۸) معاشر: همصیبت.
- (۹) رود: از آلات موسیقی.
- (۱۰) کوزک شده - آماده.
- (۱۱) کوتاهی.
- (۱۲) دیوانه - عاشق لیلی.
- (۱۳) مجروح - فرسوده.
- (۱۴) معنی مصراع: به مجنون فرسوده از زنجیر خبر دهید که اکنون نوبت دیوانگی و عاشقی من است و زنجیر را از تو

۱۲ حدیث^{۲۴} توبه در این بزمگه مگو حافظ که ساقیان کمان ابرویت زنند به تیر

۱۳ چه جای گفته خواجه^{۲۵} و شعر سلمان^{۲۶} است

که شعر حافظ ما به ز شعر خوب ظهیر^{۲۷}

(۲۴) سخن .

(۲۵) خواجهی کرمانی از شاعران معروف و معاصر حافظ .

(۲۶) سلمان ساوجی از شعرای معروف و معاصر حافظ .

(۲۷) ظهیر فاریابی از شعرای معروف متوفای ۵۹۸ ق (حدود

دو قرن قبل از درگذشت حافظ) .



- ۱ روی بنمای و مرا گو که زجان دل برگیر
 ۲ در لب تشنه ما بین و مدار آب دریغ
 ۳ ترک درویش^۱ مگیر ارن بود سیم و زرش^۲
 ۴ چنگ بنواز و بساز^۳ ارن بود عود، منال
 ۵ در سماع^۴ آبی و ز سر خرقه^۵ برانداز و برقص
 ۶ صوف^۱ برکش ز سر و باده^۲ صافی^{۱۰} درکش^{۱۱}
 ۷ دوست گویار شو و هر که جهان دشمن باش
 ۸ میل رفتن مکن ای دوست دمی با ما باش
 ۹ رفته گیر از برم و زاتش و آب دل و چشم

۱۰ حافظ آراسته کن بزم و بگو و اعظ را
 که ببین مجلسم و ترک سر منبر گیر

- (۱) فقیر - مستمند.
 (۲) سیم وزن: نقره و طلا.
 (۳) ساز بزق.
 (۴) عود سوز - آتشدان.
 (۵) رقص صوفیان به هنگام شور و حال.
 (۶) لباس رسمی صوفیه که آن را از سر می پوشیده و از سر بیرون می آورده اند.
 (۷) به.
 (۸) درسرگیر: به سر خود بکش - بپوش.
 (۹) پشم - لباس پشمی - کنایه از خرقه.
 (۱۰) شفاف و بدون لرد و دزد و مواد اضافی.
 (۱۱) بنوش.
 (۱۲) معنی مصراع: سکه نقره را (پول را) خرج کن و با صرف طلا مشوقی با اندام همچون نقره (سپید اندام) در آغوش بگیر.
 (۱۳) شادی.
 (۱۴) پیاله.
 (۱۵) کنار: آغوش - بغل.



- ۱ هزارشکر که دیدم به کام خوبشت باز
۲ روندگان طریقت ره بلا ورزند
۳ غم حبیب^۱، نهان به زجست وجوی رقیب^۲
۴ چه فتنه بود که مشاطه^۳ قضا انگیخت
۵ به این سپاس که مجلس منور^۴ است به تو
۶ به نیم بوسه دعایی بخر ز اهل دلی
۶+۱ ملامتی که به روی من آمد از غم تو
- ز روی صدق و صفا گشته با دلیم دمساز^۱
رفیق عشق چه غم دارد از نشیب و فراز
که نیست سینۀ ارباب کینه^۴ محرم راز
که کرد نرگس^۶ شوخش^۷ سیه به سرمه^۵ ناز
گرت چو شمع جفایی^۹ رسد بسوز و بساز
که کید^{۱۱} دشمنت از جان و جسم دارد باز
ز اشک پرس حکایت که من نیم غماز^{۱۱}

فکنند زمزمۀ عشق در حجاز و عراق

نوا و بانگ غزلهای حافظ از شیراز

- (۱) همدم - مصاحب - سازگار.
(۲) دوست - محبوب.
(۳) دشمن. معنی مصراع: بهتر است که غم دوست از کنجکاوای دشمن پنهان ماند.
(۴) ارباب کینه: کینه توزان.
(۵) آرایشگر.
(۶) کنایه از چشم محبوب.
(۷) شوخ: حيله گر - راهزن - گستاخ.
(۸) نورانی.
(۹) جفا: ستم.
(۱۰) مکر - حيله - فریب.
(۱۱) سخن چین.



- ۱ منم که دیده به دیدار^۱ دوست کردم باز
 ۲ نیازمند بلا گورخ از غبار مشوی
 ۳ به یک دوقطره که ایثار کردی^۲ ای دیده
 ۴ طهارت ار نه به خون جگر کند عاشق
 ۵ غرض کرشمه^۳ حسن است ورنه حاجت نیست
 ۶ ز مشکلات طریقت عنان متاب^۴ ای دل
 ۷ در این مقام^۵ مجازی^۶ بجز پیااله مگیر
 ۸ من از نسیم سخن چین چه طرف بر بندم^۷
 ۹ اگر چه حسن تو از عشق غیر مستغنی است^۸
 ۱۰ چه گویمت که ز سوز درون چه می بینم

۱۱ غزل سرایی^۹ ناهید^{۱۰} صرفه ای نبرد^{۱۱}

در آن مقام^{۱۱} که حافظ^{۱۲} بر آورد آواز

- (۱) چهره - صورت - ملاقات.
 (۲) کیمیا: اکسیر- ماده ای که با آن فلزات ارزان قیمت تبدیل به طلا و نقره می شوند.
 (۳) ایثار کردن: بخشیدن - عطا کردن.
 (۴) بخت - اقبال.
 (۵) فتوادهنده - فقیه.
 (۶) ناز و غمزه.
 (۷) زیبایی - زیبایی چهره.
 (۸) سلطان محمود غزنوی.
 (۹) غلام محبوب و مقرب سلطان محمود غزنوی که سلطان محمود را با وی نظری خاص بود و رابطه ای میان این دو تا سرحد عشق برقرار گشته بود.
 (۱۰) عنان تابدین: بازگشتن. (۱۱) جایگاه.
 (۱۲) غیر حقیقی. مقام مجازی: عالم ماده - دنیا.
- (۱۳) خانه کوچک.
 (۱۴) محل بازی (و کارهای کودکان) - کنایه از دنیا. اشاره به آیه ۳۲ از سوره انعام (۶): «وَمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ...» (زندگی پست دنیا جز بازی بیهوده نیست...)
 (۱۵) طرف بر بستن: بهره بردن.
 (۱۶) مستغنی: بی نیاز.
 (۱۷) سخن چین.
 (۱۸) غزل: نوعی از خوانندگی.
 (۱۹) ستاره زهره که او را رب النوع شعر و موسیقی و خوانندگی و الهام بخش هنرمندان می دانستند.
 (۲۰) صرفه بردن: جلوه کردن.
 (۲۱) جایگاه / دستگاه موسیقی.
 (۲۲) تخلص شاعر / خواننده.



- ۱ ای سرونازا^۱ حسن که خوش می‌روی به ناز
 ۲ فرخنده^۲ باد طلعت^۳ نازت که درازل
 ۳ آن را که بوی عنبرزلف تو آرزوست
 ۴ پروانه را ز شمع بود سوزدل ولی
 ۵ از طعنه^۴ رقیب^۵ نگردد^۶ عیار^۷ من
 ۶ دل کز طواف کعبه^۸ کویت وقوف^۹ یافت
 ۷ هردم به خون دیده چه حاصل وضو، چونیست
 ۸ صوفی که بی تو توبه زمی کرده بود دوش

چون باده باز بر سر خم رفت کف زنان^{۱۳}

حافظ که دوش از لب ساغر^{۱۴} شنید راز

- (۱) سرونازا: نوعی سرو با اندامی متناسب و مخروطی و بسیار زیبا.
 (۲) مبارک - خوش یمن.
 (۳) چهره.
 (۴) چهره.
 (۵) آب شدن.
 (۶) دشمن - متعی.
 (۷) تغییر پیدا نمی‌کند.
 (۸) درجه خلوص (طلا و نقره).
 (۹) وسیله خرد کردن طلا (به شکل گازانبر).
 (۱۰) آگاهی.
 (۱۱) محراب.
 (۱۲) جایز بودن - مباح بودن - مجاز بودن.
 (۱۳) کف زنان: در حال شادی و کف زدن / در حال کف کردن.
 (۱۴) پیاله.



- ۱ حال خونین دلان که گوید باز
۲ شرمش از چشم می‌پرستان باد
۳ هر که چون لاله کاسه گردان^۲ بود
۴ بس که در پرده چنگ گفت سخن
۵ جز فِلاطون^۴ خم نشین شراب
۶ نگشاید دلم چو غنچه اگر
- ۷ گرد بَیْتِ الْحَرَامِ^۵ خم حافظ
گرتواند به سربپوید^۸ باز

(۱) معنی مصراع: چه کسی از فلک خون خم (شراب) را طلب خواهد کرد / چه کسی می‌تواند فلک را به خاطر خونیه‌های (شکستن و از بین بردن) خم مجازات کند.
(۲) کاسه گردان: دارای کاسه‌ای در دست که آن را می‌گرداند - فقیر - گدا / آن که با تردستی کاسه را بر سر چوب می‌گرداند.
(۳) گریه و زاری نکند.

(۴) افلاطون، حکیم معروف یونانی.
(۵) علم - فلسفه - علمی که در آن از حقایق اشیا بحث می‌شود.
(۶) پیاله.
(۷) بیت الحرام: خانه مقدس و محترم - خانه کعبه.
(۸) طی کند - (در اینجا) طواف کند.



- ۱ بیا و کشتی ما در شط^۱ شراب انداز
 ۲ مرا به کشتی باده^۵ در افکن ای ساقی
 ۳ ز کوی میکده برگشته ام ز راه خطا
 ۴ بیارزان می گلرنگ مشکبو جامی
 ۵ اگر چه مست خرابی^{۱۱} تونیز لطفی کن
 ۶ به نیمشب اگر ت آفتاب می باید
 ۷ مهل^{۱۳} که روز وفاتم به خاک بسپارند
- ۸ ز جور^{۱۴} چرخ چو حافظ به جان رسید دلت
 به سوی دیو^{۱۵} مِخَن^{۱۶} ناوک^{۱۷} شهاب^{۱۸} انداز^{۱۹}

- (۱) رودخانه - جوی بزرگ.
 (۲) فریاد.
 (۳) پیر.
 (۴) جوان.
 (۵) کشتی باده: تنگ یا جام شراب که آن را به شکل کشتی می ساخته اند.
 (۶) این ضرب المثل ناظر به داستانی است: غلام متوکل - خلیفه عباسی - در رود دجله مشرف به غرق شدن بود و چند روزی در گودالی کنار رودخانه مقاومت می کرد. پس از این که او را یافتند معلوم شد که در این چند روز از نانی که از برابر او در آب می گذشته، خود را سیر می کرده است. این نان را مرد نیکوکاری برای رضای خدا در دجله می انداخته است.
 (۷) به.
 (۸) درست.
 (۹) جرقة آتش - پاره آتش.
 (۱۰) حسادت.
- (۱۱) خراب: سیاه مست - مست لای عقل.
 (۱۲) درخت انگور - مو. دختر رز: شراب.
 (۱۳) مگذار.
 (۱۴) ظلم - ستم.
 (۱۵) شیطان جن.
 (۱۶) رنجها.
 (۱۷) تیر کوچک - تیر.
 (۱۸) پاره آتش که گاه شبها در آسمان دیده می شود و از سویی به سوی دیگر حرکت می کند و ناپدید می گردد.
 (۱۹) اشاره به آیات ۶ - ۱۰ سوره صافات (۳۷) و همچنین آیات ۱۶ - ۱۸ از سوره حجر (۱۵): «وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً وَرَؤُوسَآءَ لِلنَّارِ طَائِرِينَ. وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ. إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَآتَمَّهُ شِهَابٌ مُبِينٌ» (و بی گمان در آسمان برجهایی قرار دادیم و آن را برای بینندگان آراستیم و آن را از دستبرد هر شیطان رانده شده محفوظ داشتیم. مگر آن شیطانی که دزدانه گوش فرادهد که در این صورت شهاب آشکاری او را تعقیب می کند.)



- ۱ خیز و در کاسه زر آب طربناک^۱ انداز
۲ عاقبت منزل ما وادی^۲ خاموشان است
۳ به^۳ سرسبز توای سرو که چون خاک شوم
۴ چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است
۵ دل ما را که زمار سرزلف تو بخت^۴
۶ ملک^۵ این مزرعه دانی که ثباتی نکند^۶
۷ غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند
۸ یارب آن زاهد خودبین که بجز عیب ندید
- پیشتر زان که شود کاسه سر خاک انداز
حالی غلغله در گنبد افلاک انداز
ناز از سربنه و سایه بر این خاک انداز
بر رخ او نظر از آینه پاک انداز
از لب خود به شفاخانه^۵ تریاک^۶ انداز
آتشی از جگر جام^۱ در املاک انداز^۱
پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز
دود آهیش در آینه ادراک انداز

چون گل از نکته^{۱۱} او جامه قبا کن^{۱۲} حافظ
وین قبا در ره آن قامت چالاک انداز

- (۱) آب طربناک: کنایه از شراب.
(۲) صحرا.
(۳) تو را سوگند به.
(۴) خستن: مجروح شدن.
(۵) بیمارستان.
(۶) تریاق - پادزهر - ماده ای که برای دفع اثر مارگزیدگی به کار می رفته است.
(۷) مالکیت - دارایی.
(۸) ثبات کردن: پایدار ماندن.
(۹) جگر جام: کنایه از شراب.
(۱۰) کنایه از فروختن دارایی و باده نوشی با پول آن.
(۱۱) بوی خوش.
(۱۲) جامه قبا کردن: جامه چاک کردن - جامه دریدن (از شوق).



- ۱ برنیامد از تمّای لبّت کامم هنوز
۲ روز اوّل رفت دینم در سرزلفین^۲ تو
۳ ساقیا یک جرعه ده زان آب آتش‌گون که من
۴ از خطا گفتم شبی موی تو را مشک ختن^۴
۵ نام من رفته است روزی بر لب جانان به سهوه
۶ پرتو روی تو را در خلوتم دید آفتاب
۷ درازل داده است ما را ساقی لعل لبّت
۸ ای که گفتی جان بده تا باشدت آرام دل

۹ در قلم آورد حافظ قصّه لعل لبّت
آب حیوان^۶ می‌رود هر دم ز اقلامم^۷ هنوز

(۱) دُردی: شراب آمیخته با یرد، دُرد و مواد اضافی ته خم.
(۲) حلقة زلف که روی پیشانی یا صورت افتاده باشد.
(۳) عشق / جنون / سیاهی.
(۴) از سرزمینهای ترکستان چین که مشک آن معروف است.
(۵) اشتباه.
(۶) آب حیوان: آب حیات - آبی که هر کس از آن بخورد عمر جاودان می‌یابد و موجودات مرده در تماس با آن زندگی دوباره می‌یابند. توضیحاتی درباره این آب در سوره کهف (۱۸)، آیات ۶۰ - ۶۵ و روایات هست.
(۷) اقلام: قلمها.



- ۱ دلم ربوده لولی وشی^۱ است شورانگیز
 ۲ فدای پیرهن چاک ماهرویان باد
 ۳ فرشته عشق نداند که چیست^۵ ای ساقی
 ۴ غلام آن کلماتم که آتش انگیزد
 ۵ فقیر و خسته به درگاهت آمدم رحمی
 ۶ مباش غره^۸ به بازی خود که درخبر است
 ۷ بیا که هاتف^{۱۱} میخانه دوش با من گفت
 ۸ پیاله بر کفنم بند تا سحرگه حشر^{۱۲}
- دروغ^۲ وعده و قَتان^۳ وضع^۴ و رنگ آمیز^۳
 هزار جامه تقوا و خرقه^۴ پرهیز
 بخواه جام و گلابی به خاک آدم ریز^۵
 نه آب سرد زند در سخن بر آتش تیز
 که جز ولای^۶ توام نیست هیچ دستاویز
 هزار تعبیه^۶ حکم پادشاه انگیز^۱
 که در مقام رضا باش و از قضا مگریز
 به می زدل ببرم هول^{۱۳} روز رستاخیز

۹ میان عاشق و معشوق هیچ حایل^{۱۴} نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

- (۱) لولی: کولی - لطیف - ظریف. لولی وش: زیبای وحشی - معشوقی که ظاهری مانند کولیان دارد - معشوق گریز پا.
 (۲) قَتال: قاتل حرفه ای، قَتال وضع: آن که همچون قاتلان است.
 (۳) رنگ آمیز: نیرنگ باز - حيله گر.
 (۴) لباس رسمی درویشی و زهد.
 (۵) اشاره به این عقیده عرفا که امانت مذکور در آیه ۷۲ از سوره احزاب (۳۳) عشق الهی است که جز انسان هیچ موجود دیگری - حتی موجودات آسمانی چون فرشتگان - دارای آن نیست. آیه چنین است: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ؛ فَأَتَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ...» (ما امانت را بر آسمانها، زمین و کوهها عرضه داشتیم؛ پس آنان از برداشتن آن خودداری ورزیدند و از آن بیمناک گشتند، اما انسان آن را برداشت...).
- (۶) ولای: محبت - وابستگی.
 (۷) مغرور - فریفته.
 (۸) آرایش (سپاه) - آراستگی.
 (۹) معنی این بیت دانسته نشد.
 (۱۰) ندا دهنده ای که خود دیده نشود - فرشته سخنگو.
 (۱۱) گرد آوردن مردم - قیامت.
 (۱۲) ترس.
 (۱۳) پرده - حجاب.



- ۱ ای صبا^۱ گر بگذری بر ساحل رود ارس^۲
۲ منزل سلمی^۵ که بادش هر دم از ما صد سلام
۳ محمل^۶ جانان ببوس آنگه به زاری عرضه دار
۴ من که قول ناصحان^۱ را خواندمی قول رباب^{۱۰}
۵ عشرت شبگیر^{۱۲} کن بی ترس کاندرشهر عشق
۶ پادشاهی کاربازی نیست ای دل سربباز
۷ دل به رغبت می سپارد جان به چشم مست یار
۸ طوطیان در شکرستان کامرانی می کنند
- بوسه زن بر خاک آن وادی^۳ و مشکین^۴ کن نفس
پرصدا ی ساریانان بینی و بانگ جرس^۶
کز فراق^۸ سوختم ای مهربان فریاد رس
گوشمالی^{۱۱} دیدم از هجران که اینم پند بس
شبروان^{۱۳} را آشناییهاست با میر عس^{۱۴}
ورنه گوی عشق نتوان زد به چوگان^{۱۵} هوس
گرچه هشیاران ندادند اختیار خود به کس
وز تحسّر^{۱۶} دست بر سر می زند مسکین^{۱۷} مگس^{۱۸}

نام حافظ گر برآید بر زبان کِلک^{۱۹} دوست

از جناب^{۲۰} حضرت شاهم بس است این ملتّمس^{۲۱}

- (۱) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
(۲) رود ارس در آذربایجان. این غزل در سال ۷۷۷
به هنگامی که شاه شجاع در تبریز بوده سروده شده
است.
(۳) دشت.
(۴) معطر (با بوی مشک).
(۵) از معشوقگان عرب - کنایه از محبوب.
(۶) زنگ کاروان.
(۷) کجاوه - اتاقکی کوچک که بر پشت شتر می بنندند و در
آن می نشینند.
(۸) فراق: دوری.
(۹) نصیحتگران.
(۱۰) قول رباب: تصنیفی که برای نوازندگی با رباب ساخته
شده است - کنایه از سخن سرسری و بی اثر. رباب: از
سازهای قدیمی که نوعی از آن در ایران کمانچه نامیده
می شود.
(۱۱) مجازات - تنبیه.
(۱۲) نیمه شب - دم صبح سحرگاه.
(۱۳) دزدان شبانه.
(۱۴) عس: شبگردان - پاسبانان - گزومه ها. میر عس: رئیس
گزومه ها.
(۱۵) چوب سرکچی که با آن در بازی چوگان گوی می زنند.
(۱۶) حسرت.
(۱۷) بیچاره.
(۱۸) اشاره به علاقه زیاد طوطی و مگس به قند و شکر.
(۱۹) قلم.
(۲۰) درگاه - آستانه.
(۲۱) درخواست.



- ۱ گلغذاری^۱ ز گلستان جهان ما را بس
۲ من و همصحبتی اهل ریا دورم باد
۳ قصر فردوس^۴ به پاداش عمل می بخشند
۴ بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین
۵ نقد^۷ بازار جهان بنگر و آزار جهان
۶ یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم
۷ از درخویش خدا را^۸ به بهشتم مفرست
۸ حافظ، از مشرب قسمت^{۱۱} گله بی انصافی است
طبع چون آب و غزلهای روان ما را بس

- (۱) گلغذاز: گلچهره.
(۲) گران: شخصی که معاشرتش موجب ناراحتی است.
(۳) رطل گران: پیمانه بزرگ شراب.
(۴) نام یکی از باغهای بهشت - بهشت.
(۵) زند: لابلالی - بی قید.
(۶) دیرمغان: شرابخانه.
(۷) نقدینه - دارایی.
(۸) معاشرت - همنشینی.
(۹) خدا را: برای خدا - به خاطر خدا - تو را سوگند به خدا.
(۱۰) کون و مکان: عالم هستی - جهان و هر چه در آن است.
(۱۱) مشرب قسمت: (مجازاً) سرچشمه ای که در روز ازل قسمت و سرنوشت هر انسان مانند جویی از آن جدا شده است (و به تفاوت انسانها، این جویها متفاوت است).



- ۱ دلا رفیق سفر بخت نیکخواهت بس
۲ دگرز منزل جانان سفر مکن درویش
۳ هوای مسکن مألوف^۵ و عهد^۶ یار قدیم
۴ و گر کمین بگشاید غمی ز گوشه دل
۵ به صدر مصطبه^{۱۰} بنشین و ساغر می نوش
۶ زیادتی مطلب کار بر خود آسان کن
۷ فلک به مردم نادان دهد زمام^{۱۲} مراد
۸ به هیچ ورد دگر نیست حاجت ای حافظ
- نسیم^۱ روضه^۲ شیراز بیک راهت^۳ بس^۴
که سیر معنوی و کنج خانقاهت بس
ز رهروان سفر کرده عذرخواهت بس^۷
حریم^۸ درگه پیرمغان^۹ پناهت بس
که این قدر ز جهان کسب مال و جاهت بس
که شیشه می لعل و بتی^{۱۱} چوماهت بس
تواهل فضلی و دانش همین گناهت بس
دعای نیمشب و درس صبحگاهت بس

به متت دو جهان خومکن که درد و جهان
رضای اینزد و انعام^{۱۳} پادشاهت بس

- (۱) بوی خوش .
(۲) یاغ .
(۳) بیک راه: آن که پیاده، کاروان را راهنمایی می کرده است
- راهنما .
(۴) این غزل در بازگشت به شیراز سروده شده است .
(۵) آنچه با آن الفت گرفته اند .
(۶) پیمان .
(۷) معنی بیت: برای این که بهانه ای جهت یاران سفر کرده،
از سفر نکردن داشته باشی، علاقه به مسکن مورد علاقه و
(۸) محیط محترم .
(۹) پیرمغان: پیر میفروش .
(۱۰) سگوی در میخانه (محل گدایان) یا سگوی درون میکده
که شاه نشین بوده است .
(۱۱) بت: محبوب - معشوق - زیبارو .
(۱۲) مهار - عنان .
(۱۳) بخشش - نعمت .



- ۱ جانانورا که گفت که احوال ما مپرس
۲ زانجا که لطف شامل وخلق کریم^۲ توست
۳ «خواهی که روشنت شود اسرار درد عشق»^۳
۴ هیچ آگهی زعالم درویشیش نبود
۵ از دلچ پوش^۵ صومعه^۶ نقد^۷ طلب^۸ مجوی
۶ در دفتر طبیب جهان باب^{۱۱} عشق نیست
۷ ما قصه سکندر ودارا^{۱۲} نخوانده ایم
۸ حافظ رسید موسم گل؛ معرفت^{۱۴} مگوی
دریاب وقت را وز چون وچرا مپرس

- (۱) ماجرا - شرح حال.
(۲) خلق کریم: اخلاق بزرگوارانه.
(۳) این مصراع از سلمان ساوجی است.
(۴) احوال مپرس.
(۵) دلچ: لباس درویشی و زهد. دلچ پوش: صوفی.
(۶) خانقاه.
(۷) سگه - پول - مایه.
(۸) جست و جوی خدا.
(۹) فقیران.
(۱۰) علمی که به وسیله آن بتوان فلزات ارزان قیمت را به طلا و نقره تبدیل کرد / ماده ای که معتقد بودند با آن فلزات ارزان قیمت به طلا و نقره تبدیل می شوند - اکسیر.
(۱۱) فصل.
(۱۲) سکندر و دارا: اسکندر مقدونی و داریوش سوم هخامنشی که به دست اسکندر شکست خورد.
(۱۳) مهر و وفا: عشق و وفاداری / نام دو عاشق.
(۱۴) علم شناخت صفات ذات الهی.



- | | |
|-----------------------------|---|
| درد عشقی کشیده‌ام که مپرس | ۱ |
| گشته‌ام در جهان و آخر کار | ۲ |
| آنچنان در هوای خاک درش | ۳ |
| من به گوش خود از دهانش دوش | ۴ |
| سوی من لب چه می‌گزی که مگوی | ۵ |
| بی تو در کلبه گدایی خویش | ۶ |
| همچو حافظ غریب در ره عشق | |
| به مقامی رسیده‌ام که مپرس | |

(۱) مواد ته‌نشین شده‌ ته خم که آمیخته با شراب نامرغوب است.
(۲) هجر: دوری.
(۳) لب لعل: لیبی که از سرخی مانند لعل است.



- ۱ دارم از زلف سیاهش گله چندان که می‌پرس
۲ کس به اقمید وفا ترک دل و دین مکناد
۳ به یکی جرعه که آزار کشش در پی نیست
۴ زاهد از ما به سلامت بگذر کاین می لعل^۱
۵ گوشه گیری و سلامت^۲ هوسم بود ولی
۶ گفت و گوهاست در این راه که جان بُگدازده
۷ گفتم از گوی فلک صورت حالی برسم
۸ گفتمش زلف به خون که شکستی^۸؟ گفتا
حافظ این قصه دراز است به^۹ قرآن که می‌پرس

(۶) معنی مصراع: هر کسی فریادی بلند کرده است. این یکی می‌گوید: «مبین»، آن دیگری می‌گوید: «مپرس».
(۷) یعنی خود فلک نیز مانند گویی، باز یحیه چوگان قدرت دیگری است.
(۸) زلف به خون که شکستی؟ زلفت را برای ریختن خون چه کسی چین و شکن داده‌ای؟
(۹) تو را سوگند به.

(۱) می لعل: شرابی که از سرخی و شفافی چون لعل است.
(۲) به دور ماندن از آفات و ناراحتیها در جسم و جان، دنیا و آخرت.
(۳) شیوه: فریبکاری - عشوہ گری.
(۴) فتنه انگیز.
(۵) آب می‌کند.



- ۱ بازآی و دل تنگ مرا مونس جان باش
۲ زان باده که در مصطبه^۱ عشق فروشند
۳ در خرقه^۲ چو آتش زدی ای عارف سالک^۳
۴ دلدار که گفتا به توام دل، نگران است
۵ خون شد دلم از حسرت آن لعل^۴ روان بخش
۶ تا بردلش از غصه غباری نشینند
۷ وین سوخته را محرم اسرار نهان باش
ما را دوسه ساغر بده و گورمضان باش
جهدی^۵ کن و سر حلقه^۶ زندان^۷ جهان باش
گومی رسم اینک به سلامت نگران^۸ باش
ای دُرَج^۹ محبت^{۱۰} به همان مُهر و نشان باش
ای سیل سرشک^{۱۱} از عقب نامه روان باش

حافظ که هوس می‌کندش جام جهان بین^{۱۱}

گودر نظر آصف^{۱۲} جمشید مکان^{۱۳} باش

- (۱) دکانی بر در میخانه که بر در آن می‌نشستند و شراب می‌خوردند.
(۲) لباس درویشی و زهد.
(۳) رونده راه سیر و سلوک.
(۴) جهد: کوشش.
(۵) کسانی که ظاهری گناه‌آلود و باطنی پاک و باصفا دارند.
(۶) چشم به راه - منتظر.
(۷) کنایه از لب سرخ رنگ یار. (۸) صندوقچه کوچک.
(۹) درج محبت: صندوقچه محبت - کنایه از دل.
(۱۰) اشک.
(۱۱) جام جهان بین: جامی که همه اسرار کاینات را در آن می‌توان دید. این جام به جمشید - بزرگترین پادشاه سلسله پیشدادیان - منسوب است.
(۱۲) وزیر حضرت سلیمان (ع) که از قدرتها و تواناییهای معنوی فراوانی برخوردار بود / کنایه از وزیر زمان.
(۱۳) جمشید مکان: دارای حشمت و شکوه و جلال جمشید.



- ۱ اگر رفیق شفیقی^۱ درست پیمان باش
 ۲ شکنج^۲ زلف پریشان به دست باد مده
 ۳ گرت هواست^۳ که با خضر^۴ همنشین باشی
 ۴ زبور عشق نوازی^۵ نه کار هر مرغی است
 ۵ طریق خدمت و آیین بندگان کردن
 ۶ دگر به صید حرم^۶ تیغ برمکش زنهار
 ۷ توشمع انجمنی^۷ یکزبان و یکدل شو
 ۸ کمال دلبری و حسن در نظربازی^۸ است
 ۹ خموش حافظ و از جور^۹ یار ناله مکن
 تورا که گفت که در روی خوب حیران^{۱۰} باش

- (۱) شفیق: مهربان.
 (۲) همصحبیت - همنشین.
 (۳) خانه - اتاق.
 (۴) چین و شکن.
 (۵) هوا: آرزو.
 (۶) از اولیای خدا که از آب حیات نوشید و عمر جاودان یافت.
 (۷) مقصود ذوالقرنین است که در جست و جوی آب حیات به جایگاه آن نیز نزدیک شد، اما بدان دسترسی نیافت.
 لیکن خضر - که از همراهان وی بود - به طور اتفاق از آن نوشید.
 (۸) آب حیات - آبی که هر کس از آن بخورد عمر جاودان می یابد و موجودات مرده در تماس با آن جانی دوباره می گیرند.
 (۹) می گیرند. اطلاعاتی درباره خضر و این آب در سوره کهف (۱۸)، آیات ۶۰ - ۸۲ هست.
 (۱۰) زبور نوازی: نواختن آن نی که همراه سرودهای زبور یا مزامیر داوود (ع) نواخته می شود - کنایه از نواختن نی.
 (۱۱) صید حرم: شکاری که در حریم کمبه (که شکار در آن حرام است) به دام افتاده است.
 (۱۲) انجمن: مجلس.
 (۱۳) نظربازی: رد و بدل کردن نگاه میان عاشق و معشوق - نگاه کردن به چهره خو برویان.
 (۱۴) معنی مصراع: به طرز نگاه خود دقت داشته باش تا در این شیوه در دنیا کم نظیر باشی.
 (۱۵) ستم.
 (۱۶) مات.



- ۱ به دور لاله^۱ قدح گیر و بی ریا می باش
۲ نگویمت که همه ساله^۲ می پرستی کن
۳ چوپیر سالک^۳ عشقت به می حواله کند*
۴ گرت هواست که چون جم^۴ به سر غیب رسی
۵ چوغنچه گرچه فرو بستگی است کار جهان
۶ وفامجوی ز کس و رسخن نمی شنوی
- ۷ مرید^۷ طاعت^۸ بیگانگان مشو حافظ
ولی معاشر^۹ زندان^{۱۰} آشنا می باش

* نسخه بدل حافظ: چودر مالک عشقت به می حواله کند.

- (۱) دور لاله: وقت دمیدن لاله.
(۲) بو: آرزو - هوس.
(۳) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
(۴) همه ساله: تمام سال.
(۵) مقصود فصل بهار است.
(۶) رهبر - راهنما.
(۷) جمشید - از بزرگترین پادشاهان سلسله پیشدادیان - که پیدایش جام جهان نما بدو منسوب است.
(۸) جام جهان نما: جامی که همه اسرار آفرینش در آن نمودار است - اسطرلاب (که با آن محاسبات بسیاری از اوضاع آسمان و زمین می توان انجام داد).
(۹) بیهوده.
(۱۰) مرغ افسانه ای که تاکنون هیچ کس آن را ندیده است.
(۱۱) ماده ای خیالی که مس را طلا می کند و تاکنون کسی به آن دست نیافته است.
(۱۲) ارادتمند.
(۱۳) عبادت.
(۱۴) همصحبت - همنشین.
(۱۵) مردمان بی قید و لایالی که ظاهری گناه آلود و باطنی پاک و باصفا دارند.



- ۱ صوفی گلی بچین و مرقع^۱ به خاربخش
۲ طامات^۲ و شطح^۳ در ره آهنگ چنگ نه
۳ زهدگران که شاهد و ساقی نمی‌خرند
۴ راهم شراب لعل زد ای میر^۴ عاشقان
۵ یارب به وقت گل گنه بنده عفوکن
۶ ای آن که ره به مشرب^{۱۰} مقصود برده ای
۷ شکرانه را^{۱۲} که چشم توروی بتان^{۱۳} ندید
- ۸ ساقی چوشاه نوش کند باده صبح^{۱۴}
گوجام زربه حافظ شب زنده داربخش

- (۱) لباس وصله و صله صوفیان.
(۲) گوارا - شیرین.
(۳) ادعاهای بزرگ صوفیان.
(۴) سخنانی از صوفیان که مخالف ظاهر شریعت است.
(۵) پارچه ای که بر روی سر و شانه می‌اندازند و لباس اهل تصوف بوده است.
(۶) باده خوار.
(۷) مجلس - مجلس ذکر.
(۸) سرور - رئیس - امیر.
(۹) چاه زنخدان: گودی کوچکی که در چانه برخی خوبرویان است و برزیبایی آنان می‌افزاید.
(۱۰) سرچشمه و محل تقسیم آب.
(۱۱) خاک مانند - افتاده.
(۱۲) شکرانه را: بدین شکرانه.
(۱۳) زیارویان.
(۱۴) شراب بامدادی.



- ۱ باغبان گربنج روزی صحبت^۱ گل بایدهش
۲ ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال
۳ با چنین زلف و رخس بادا نظر بازی حرام
۴ زند^۷ عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار
۵ تکیه بر تقوا و دانش در طریقت^{۱۰} کافری است
۶ نازها زان نرگس^{۱۲} ترکانه اش^{۱۵} باید کشید
۷ ساقیا در گردش ساغر تعلق^{۱۶} تا به چند
- ۸ کیست حافظ تا ننوشد باده بی آواز رود^{۱۹}
عاشق مسکین^{۲۰} چرا چندین تحمل^{۲۱} بایدهش

- (۱) مصاحبت - همنشینی .
(۲) جفا: ستم .
(۳) دوری .
(۴) موی مجعد و دارای پیچ و تاب .
(۵) جمعد سنبل: دنباله دراز، سیاه، خوشبو و پر پیچ و تاب سنبل هندی .
(۶) معنی بیت: نگاه عاشقانه و لذت بردن از چنین زلف و رخ حرام باشد بر کسی که (با وجود چنین زیبایی زلف و رخ) به روی یاسمن و گلبرگهای مجعد سنبل نیاز داشته باشد .
(۷) آن که از قیدهای دنیا و آخرت خود را خلاص نموده باشد .
(۸) کشور - سلطنت .
(۹) تدبیر و تأمل: چاره اندیشی و تفکر .
(۱۰) راه رسیدن به خدا .
(۱۱) رونده راه سیر و سلوک .
(۱۲) دانش - فضیلت .
(۱۳) واگذاری کار به خدا .
(۱۴) کنایه از چشم معشوق .
(۱۵) ترکانه: مانند ترکان . نرگس ترکانه: چشم کشیده، مانند مردم ترکستان .
(۱۶) درنگ .
(۱۷) به گردش در آوردن شراب و به ترتیب به همه شراب دادن .
(۱۸) پیوستگی - تداوم .
(۱۹) نوعی ساز زهی - عود .
(۲۰) فقیر - بیچاره .
(۲۱) لوازم اضافی و گرانبها .



- ۱ فکر بلبل همه آن است که گل شد یارش
۲ دلربایی همه آن نیست که عاشق بگشند
۳ جای آن است که خون موج زند در دل لعل
۴ بلبل از فیض^۴ گل آموخت سخن ورنه نبود
۵ ای که در کویچه معشوقه^۵ ما می‌گذری
۶ آن سفر کرده که صد قافله دل همزه اوست
۷ صحبت^۶ عافیت^۷ گرچه خوش افتاد ای دل
۸ صوفی سرخوش از این دست^۸ که کج کرد کلاه
- ۹ گل در اندیشه که چون عشوه کند در کارش
خواجه^۹ آن است که باشد غم خدمتگارش
زین تغابن^{۱۰} که خزف^{۱۱} می‌شکند بازارش
این همه قول و غزل^{۱۲} تعبیه^{۱۳} در منقارش
بر حذر باش که سر می‌شکند دیوارش
هر کجا هست خدایا به سلامت دارش
جانب عشق عزیز است فرومگذارش
به دو جام دگر آشفته شود دستارش^{۱۴}

دل حافظ که به دیدار تو خوگر^{۱۱} شده بود
ناز پرورد وصال^{۱۲} است مجو آزارش

- (۱) بزرگ - شخص دارای ثروت و غلام.
(۲) زیان دیدن - فریب خوردن - افسوس خوردن.
(۳) سفال.
(۴) الهام بخشی.
(۵) قول و غزل: سخنان آهنگین و نوع خاصی از تصنیف.
(۶) ساختن - آماده کردن.
(۷) همنشینی - مصاحبت.
(۸) عافیت: دور کردن خداوند هر بدی را از بنده، در جسم و جان، دنیا و آخرت.
(۹) از این دست: به این صورت / در این نوبت شراب.
(۱۰) دستار: پارچه‌ای که به دور سر می‌بندند - عمامه.
(۱۱) خوگر: عادت کرده - الفت گرفته - مأنوس.
(۱۲) پیوند و نزدیکی با معشوق و بهره گرفتن از وی.



- ۱ شرابی مست^۱ می‌خواهم که مردافکن بود زورش
۲ بیاور می که نتوان شد زمکر آسمان ایمن
۳ سِماط^۷ دهر^۸ دون پروز^۹ ندارد شهد^{۱۰} آسایش
۴ کمند صید بهرامی^{۱۳} بیفکن جام می بردار
۵ نگه کردن به درویشان^{۱۵} منافی^{۱۶} بزرگی نیست
۶ بیا تا در می صافیت^{۱۹} راز دهر^۸ بنمایم
۷ کمان ابروی جانان نمی پیچد سراز حافظ
ولیکن خنده می‌آید بر این بازوی بی زورش^{۲۰}

- (۱) شراب مست: شرابی که بیش از اندازه مستی آفرین است به گونه‌ای که خود نیز مست است.
(۲) بازی.
(۳) ستاره ناهید که الهه شعر و طرب و موسیقی است و آن را به شکل زنی تصور می‌کنند که چنگ می‌نوازد.
(۴) چنگ نواز.
(۵) ستاره بهرام که آن را رب النوع لشکریان و فرمانروایان ظالم می‌دانستند.
(۶) سلحشور: کسی که شور سلاح و جنگ داشته باشد - جنگاور.
(۷) سفره غذا - غذا.
(۸) روزگار.
(۹) دون پروز: پرورنده انسانهای پست و فرومایه.
(۱۰) شیرینی - عمل.
(۱۱) ذائقه - قوه چشایی.
(۱۲) طمع.
(۱۳) بهرام: بهرام گور از پادشاهان ساسانی که به شکار گورخر علاقه فراوانی داشت و سرانجام در پی گورخری به داخل غاری رفت و ناپدید شد.
(۱۴) گون: گور / گورخر.
(۱۵) ققیران.
(۱۶) مخالف - ضد.
(۱۷) شکوه و جلال.
(۱۸) اشاره به گفت و گوی حضرت سلیمان (ع) با مورچه که در سوره نحل (۲۷)، آیات ۱۷ - ۱۹ و روایات آمده است.
(۱۹) می صافی: شراب شفاف که از لیرد و دُرد و مواد اضافی در آن اثری نیست.
(۲۰) معنی بیت: کمان ابروی محبوب از فرمان حافظ بیرون نمی رود ولی از این که حافظ حتی زور کشیدن چنین کمان نازکی را هم ندارد همه را خنده می‌گیرد.



- ۱ خوشا شیراز و وضع بی مثالش^۱
 ۲ ز «رکن آباد»^۲ ما صد لوحش الله^۳
 ۳ میان «جعفرآباد»^۴ و «مصلا»^۵
 ۴ به شیراز آی و فیض روح قدسی^۶
 ۵ صبا^۷ زان لولی^۸ شنگول سرمست
 ۶ مکن بیدار از این خوابم خدا را^۹
 ۷ گر آن شیرین پسر خونم بریزد
 ۸ که نام قند مصری^{۱۰} برد اینجا

چرا حافظ چومی ترسیدی از هجر^{۱۱}
 نکردی شکر ایام وصالش

- (۱) بی مثال: بی مانند.
 (۲) زوال: نابودی.
 (۳) رکن آباد: چشمه ای که رکن الدین حسن بن بویه دیلمی احداث نموده است و منبع آن حدود یک فرسخی شمال شرقی شیراز است و آب آن صحرای «مصلا» را آبیاری می کند.
 (۴) کلمه ای در مقام تحسین همانند «ماشاء الله» که امروزه به کار می رود.
 (۵) از اولیای خدا که به آب زندگی دست پیدا کرد و عمر جاودان یافت.
 (۶) جعفرآباد: آبادی کوچکی نزدیک شیراز.
 (۷) از گردشگاههای سبز و خرم شیراز که امروزه محل آرامگاه حافظ است.
 (۸) کولی: زیباروی فتنه انگیز و گریز پا.
 (۹) برای خدا.
 (۱۰) قند مصری: نوعی قند که معروف بوده است.
 (۱۱) انفعال: شرمندگی.
 (۱۲) دوری.



- ۱ یارب آن نوگل خندان که سپردی به منش
۲ گرچه از کوی وفا گشت به صد مرحله^۲ دور
۳ گربه سرمنزل سلمی^۳ رسی ای باد صبا^۴
۴ به ادب نافه گشایی کن^۵ از آن زلف سیاه
۵ گودلم حقّ وفا بر خط^۶ و خالت دارد
۶ در مقامی^۱ که به یاد لب او می‌نوشند
۷ عِرض^{۱۱} او مال از درمیخانه نشاید^{۱۲} اندوخت
۸ هرکه ترسد ز ملال^{۱۵} انده عشقش نه حلال
- می‌سپارم به تو از چشم^۱ حسود چمنش
دور باد آفت دور فلک از جان و تنش
چشم دارم که سلامی برسانی ز منش
جای دل‌های عزیز است به هم بر منش
محترم دار در آن طرّه^۷ عنبرشکش^۸
سِفله^{۱۰} آن مست که باشد خیر از خوشتنش
هر که این آب^{۱۳} خورد رخت به دریا فکش^{۱۴}
سرما و قدمش یال لب ما ودهنش

۹ شعر حافظ همه بیتُ الغزل^{۱۶} معرفت^{۱۷} است
آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش

- (۱) چشم زخم .
(۲) فاصله توقفگاههای بین راه در سفر .
(۳) از معشوقگان در شعر عرب .
(۴) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار .
(۵) نافه گشایی کردن: باز کردن سر کیسه مشک و بوی خوش پراکندن .
(۶) موی گرد صورت .
(۷) سر زلف .
(۸) عنبر شکن: شکننده عنبر و در نتیجه بوی خوش پراکندن .
(۹) مقام: جایگاه - جا .
(۱۰) پست - فرومایه .
(۱۱) آبرو .
(۱۲) نمی‌توان .
(۱۳) کنایه از شراب .
(۱۴) رخت به دریا افکندن: هستی خود را از دست دادن .
(۱۵) دل‌تنگی .
(۱۶) بیت الغزل: شاه بیت - بیت شاخص یک غزل .
(۱۷) شناخت - آگاهی .



۱ چو بر شکست^۱ صبا زلف عنبر افشانش
۲ کجاست همنفسی تا به شرح عرضه دهم
۳ نسیم صبح وفا نامه ای که برد به دوست
۴ زمانه از ورق^۴ گل مثال^۵ روی تو ساخت
۵ تو خسته ای و نشد عشق را کرانه^۶ پدید
۶ جمال کعبه مگر عذر هروان خواهد
۷ بدین شکسته^۲ بَیتُ الحَزْنِ^۸ که می آرد

۸ بگیرم آن سر زلف و به دست خواجه^۹ دهم

که گشت حافظ مسکین^{۱۱} به مکر و دستانش^{۱۲}

- (۱) چین و شکن داد.
(۲) رنجور - خسته.
(۳) مُهر عنوان: مهری که زیر عنوان نامه می زدند.
(۴) برگ - گلبرگ.
(۵) تصویر - شبیه.
(۶) حد - مرز.
(۷) تَبَارُکَ اللهُ: (پاک و منزّه است خدا) جمله ای که به هنگام تحسین و تعجب به کار می رود، همانند «ما شاءَ اللهُ».
(۸) بَیتُ الحَزْنِ: بَیتُ الأَحْزَانِ - خانه اندوه. اشاره به حالات حضرت یعقوب (ع): پس از آن که برادران یوسف (ع) او را در چاه افکندند و به پدر خویش - یعقوب - گفتند او را گرگی بلعید، یعقوب خانه ای در بیرون شهر ساخت و آن را بیت الاحزان (خانه غم و اندوه) نام نهاد و در آن خانه مقیم شد و می گریست تا آن که چشمانش نابینا گشت - کنایه از ماتمکده.
(۹) چاه زَنخْدَان: گودی کوچکی که در چانه برخی خوبرویان است و بر زیبایی آنان می افزاید.
(۱۰) کنایه از وزیر وقت.
(۱۱) بیچاره - فقیر.
(۱۲) دستان: حیل - نیرنگ.



- | | | | |
|---|--|---|--|
| ۱ | ببرد از من قرار و طاقت و هوش | ۱ | «بت ^۱ شیرین لب سیمین ^۲ بُناگوش ^۳ » ^۴ |
| ۲ | نگاری، چابکی، شنگی ^۵ ، پریوش ^۶ | ۲ | حریفی ^۷ ، مهوشی، ترکی ^۸ قباپوش |
| ۳ | زتاب آتش سودای ^۹ عشقش | ۳ | به سان دیگ، دایم می‌زنم جوش |
| ۴ | چوپیراهن شوم آسوده خاطر | ۴ | گرش همچون قبا گیرم در آغوش ^{۱۰} |
| ۵ | اگر پوسیده گردد استخوانم | ۵ | نگردد مهرش از جانم فراموش |
| ۶ | دل و دینم، دل و دینم، ببرده است | ۶ | بر ^{۱۱} و دوشش، برودوشش، برودوش |
| ۷ | دوای تو، دوای توست حافظ | ۷ | |
| | لب نوشش ^{۱۲} ، لب نوشش، لب نوش | | |

- | | |
|--|---|
| (۱) محبوب - زیباروی. | (۷) حریف: دوست، رفیق. |
| (۲) سفید مانند نقره. | (۸) ترک: زیباروی. |
| (۳) بُنِ گوش - نرمة گوش. | (۹) سودا: اشتیاق - تمنا. |
| (۴) این مصراع با اختلاف «سنگین دل» به جای «شیرین لب» از نظامی است. | (۱۰) پیراهن، گشاد و راحت بوده ولی قبا بسیار تنگ و چسبان و لبه جلوی آن در زیر بغل تنگ بسته می‌شده است. |
| (۵) شنگ: خوش حرکات - شیرین رفتار. | (۱۱) سینه - پهلو - آغوش. |
| (۶) مانند پری. | (۱۲) نوش: شیرین. |



۱ سحرز هاتف^۱ غییم رسید مژده به گوش
 ۲ شد^۲ آنکه اهل نظر بر کناره می رفتند
 ۳ به بانگ چنگ بگویم آن حکایتها
 ۴ شراب خانگی ترس محتسب^۳ خورده
 ۵ ز کوی میکده دوشش^۴ به دوش می بردند
 ۶ دلا دلالت^۵ خیرت کنم به راه نجات
 ۷ محل نور تجلی است^۶ رای^{۱۰} انور^{۱۱} شاه
 ۸ بجز ثنای^{۱۳} جلالش^{۱۴} مساز ورد ضمیر^{۱۵}

که دور شاه شجاع است می دلیر بنوش
 هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش
 که از نهفتن آن دیگ سینه می زد جوش
 به روی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش
 امام خواجه^۵ که سجاده می کشید به دوش
 مکن به فسق^۷ مباحات^۸ و زهد هم مفروش
 چو قرب^{۱۱} او طلبی در صفای نیت کوش
 که هست گوش دلش محرم پیام سروش^{۱۶}

۹ رموز مصلحت ملک خسروان دانند
 گدای گوشه نشینی تو حافظا مخروش

- (۱) فرشته ای که سخن گوید و خود دیده نشود.
- (۲) گذشت.
- (۳) مأمور امر به معروف، نهی از منکر و اجرای حدود و احکام شرع / کنایه از امیر مبارزالدین مظفری که شرابخواری را ممنوع کرد و در اجرای احکام شرع سخت گرفت و سرانجام به دست پسرش شاه شجاع از سلطنت برکنار شد.
- (۴) دوش: دیشب.
- (۵) امام خواجه: امام بزرگ جماعت.
- (۶) راهنمایی.
- (۷) گناهکاری.
- (۸) افتخار.
- (۹) نور تجلی: تابش جلوه خداوند بر دل عارف.
- (۱۰) فکر - اندیشه.
- (۱۱) نورانی.
- (۱۲) نزدیکی.
- (۱۳) ثنا: ستایش - مدح.
- (۱۴) جلال: شکوه - عظمت.
- (۱۵) باطن.
- (۱۶) فرشته - فرشته پیام آور.



- | | |
|---------------------------------------|--|
| گفت ببخشند گنه می بنوش | ۱ هاتفی ^۱ از گوشه میخانه دوش |
| مژده رحمت برساند سرورش ^۲ | ۲ عفو الهی بکند کار خویش |
| نکته سربسته چه گویی، خموش | ۳ لطف خدا بیشتر از جرم ماست |
| تامی لعل آوردش خون به جوش | ۴ این خرد خام به میخانه بر |
| هر قدر ای دل که توانی بکوش | ۵ گرچه وصالش نه به کوشش دهند |
| روی من و خاکِ درمی فروش | ۶ گوش من و حلقه گیسوی یار |
| با کرم پادشه عیب پوش | ۷ زندی ^۳ حافظ نه گناهی است صعب ^۴ |
| روح قدس ^۵ حلقه امزش به گوش | ۸ داور ^۵ دین شاه شجاع آن که کرد |

۱ ای مَلِکُ العَرشِ^۶ مرادش بده
وز خطر چشم بدش دار گوش^۸

(۱) هاتف: فرشته ای که سخن گوید و خود دیده نشود.
(۲) فرشته پیام آور.
(۳) بی قیدی - لا ابالیگری.
(۴) سخت.
(۵) قاضی - حاکم.
(۶) روح قدس: روح القدس - جبرئیل.
(۷) مَلِکُ العَرش: پادشاه عرش - صاحب عرش - خداوند.
(۸) گوش داشتن: محفوظ داشتن - حمایت کردن.



- ۱ در عهد پادشاه خطابخش جرم‌پوش
۲ صوفی ز کنج صومعه^۱ با^۵ پای خُم نشست
۳ احوال شیخ وقاضی و شُرْبُ الْیَهُودِشَان^۷
۴ گفتا نه گفتنی است سخن گرچه محرمی
۵ ساقی بهارمی رسد و وجه می^۱ نماند
۶ عشق است و مفلسی و جوانی و نوبهار
۷ تا چند همچو شمع زبان آوری^{۱۱} کنی
۸ ای پادشاه صورت و معنی که مثل تو

۱ چندان بمان که خرقه^{۱۴} ازرق^{۱۴} کند قبول^{۱۵}
بخت جوانت از فلک پیر زنده‌پوش

- (۱) تخلص شاعر / عالم حافظ قرآن و حدیث.
(۲) قَرابه: شیشه بزرگ و شکم فراخ. قَرابه کش: آن که باده را با قَرابه سرمی‌کشد.
(۳) فتوادهنده - فقیه.
(۴) خانقاه.
(۵) به.
(۶) مأمور امر به معروف، نهی از منکر و اجرا و نظارت بر اجرای احکام شرع.
(۷) شُرْبُ الْیَهُود: چون یهودیان مجبور بوده‌اند که از ترس مسلمانان پنهان شراب بخورند، پنهان شراب خوردن را
(۸) درکش زبان: ساکت شو.
(۹) وجه می: پول شراب.
(۱۰) دامن.
(۱۱) زبان آوری: پرسختنی - چرب‌زبانی. زبان آوری شمع: زبانه کشیدن شعله شمع.
(۱۲) اجازه - فرمان.
(۱۳) دوستدار.
(۱۴) خرقه^{۱۴} ازرق: لباس رسمی کبود رنگ صوفیان.
(۱۵) خرقه قبول کردن: جانشین مرشد شدن.



- ۱ دوش پنهان گفت با من کاردانی تیزهوش
۲ گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع
۳ وانگهم در داد جامی کز فروغش بر فلک
۴ گوش کن پند ای پسر و ز بهر دنیا غم مخور
۵ با دل خونین لب خندان بیاور همجو جام
۶ تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي
۷ در حریم^۶ عشق نتوان دم زد از گفت و شنید
۸ بر ساط نکته دانان خود فروشی شرط^۷ نیست
- کز شما پنهان نشاید راز پیرمی فروش
سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سخت کوش
زهره^۱ در رقص آمد و بر بطن زنان^۲ می‌گفت نوش
گفتمت چون ^۳ در^۳ حدیثی^۴ اگر توانی داشت گوش
نی گرت زخمی رسد آبی چو چنگ اندر خروش
گوش نامحرم نباشد جای پیغام سرش^۵
گرچه آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش
با سخن دانسته گوی مرد عاقل یا خموش

ساقیا می ده که رندیهای^۸ حافظ فهم کرد

آصف^۹ صاحبقران^{۱۰} جرم بخش عیب پوش

- (۱) ستاره ناهید که آن را نوازنده فلک می‌دانند و الهه خوانندگی و نوازندگی است.
(۲) بربط: عود.
(۳) مروارید.
(۴) حدیث: سخن.
(۵) فرشته پیام آور.
(۶) محلی که احترام آن لازم است.
(۷) قرار- پیمان.
(۸) زندی: لایبالیگری - بی قیدی.
(۹) وزیر مقتدر حضرت سلیمان که از تواناییهای مادی و معنوی بسیار برخوردار بوده است / کنایه از وزیر زمان.
(۱۰) صاحبقران: خوش طالع.



- ۱ ای همه شکل تو مطبوع و همه جای تو خوش
۲ همچو گلبرگِ طری^۳ پود^۴ وجود تو لطیف
۳ شیوه^۶ و ناز تو شیرین خط^۷ و خال تو ملیح^۸
۴ هم گلستان خیالم ز تو بر نقش و نگار
۵ در ره عشق ز سیلاب فنا^{۱۱} نیست گذار
۶ پیش چشم تو بمیرم که بدان بیماری
۷ در بیابان طلب^{۱۳} گرچه زهر سو خطر است
می رود حافظ بیدل به تولای^{۱۴} تو خوش

- (۱) کنایه از لب سرخ رنگ یار.
(۲) شکرخا: جونده شکر - شیرین گفتار.
(۳) باطراوت - تروتازه.
(۴) مقابل «تار» - نخهایی که در عرض پارچه وجود دارد.
این کلمه با «سرایا» که علاوه بر معنی خود به معنی «تار» است تناسب دارد.
(۵) یکی از باغهای بهشت - بهشت.
(۶) عشوه.
(۷) موی گرد صورت.
(۸) بانمک.
(۹) بینی - قوه بویایی.
(۱۰) سمن سا: خوشبو مانند گل یاسمن.
(۱۱) نیستی.
(۱۲) تمنا: خواستن - درخواست.
(۱۳) جست و جو - خواستن.
(۱۴) تولای: دوستی - سرپرست قرار دادن.



- ۱ کنار آب و پای بید و طبع شعر و یاری خوش
۲ الا ای دولتی طالع^۲ که قدر وقت می دانی
۳ هر آن کس را که بر خاطر ز عشق دلبری باری است
۴ عروس طبع را زیور ز فکر بکر می بندم
۵ شب صحبت^۴ غنیمت دان و دادِ خوشدلی بستان
۶ میی در کاسه چشم است ساقی را بنامیزد^۶
۷ به غفلت عمر شد حافظ بیا با ما به میخانه
که شنگولان خوشباشت^۷ بیاموزند کاری خوش

(۱) هم صحبت.
(۲) گلنذار: گلچهره.
(۳) دولتی طالع: آن که طالعش با بخت و اقبال قرین است.
(۴) مصاحبت - همنشینی.
(۵) کنار.
(۶) بنامیزد: (به نام ایزد - به نام خدا) عبارتی که برای تعجب و دفع چشم زخم به کار می رود برابر با «ماشاء الله».
(۷) خوشباش: خوش زبان - با محبت - خوشامد گو.



- ۱ مجمع^۱ خوبی و لطف است عذار^۲ چومش
۲ دلبرم شاهد^۳ و طفل است و به بازی روزی
۳ چارده ساله بتی چابک شیرین دارم
۴ بوی شیر از لب همچون شکرش می آید
۵ من همان به که از اونیک نگه دارم دل
۶ از بسی آن گل نورسته دل مایارب
۷ جان به شکرانه کنم صرف گر آن دُر دانه^۵
- لیکنش مهر و وفا نیست خدایا بدهش
بگشدد زارم و در شرع نباشد گنیش
که به جان حلقه به گوش است مه چاردهش
گرچه خون می چکد از شیوه^۴ چشم سیهش
که بد و نیک ندیده است و ندارد نگیش
خود کجاشد که ندیدیم در این چند گیش
صدف دیده^۶ حافظ شود آرامگش^۶

۸ یاردلدار^۶ من ار قلب^۸ بدین سان شکنند
ببرد زود به جان داری^۶ خود پادشاهش

(۶) آرامگه: خوابگاه - جای آرامیدن.
(۷) دلاور / محبوب.
(۸) قلب سپاه / دل.
(۹) نگاهبانی - محافظت.

(۱) محل جمع آمدن.
(۲) چهره.
(۳) خوبرو - پسر بیچه زیبارو.
(۴) فریب - روش فریبکارانه.
(۵) دانه مروارید.



- ۱ دلم رمیده شد و غافلم من درویش^۱
- ۲ چوبید بر سر ایمان خویش می لرزم
- ۳ خیال حوصله بحر می بزم^۲؛ هیهات^۳
- ۴ به کوی میکده گریان و سرفکنده شوم
- ۵ نه عمر خضره بماند نه مُلک^۴ اسکندر^۵
- ۶ بنازم آن مژه شوخ^۶ عافیت گش^۷ را
- ۷ ز آستین طبیبان هزار خون بچکد
- ۸ تو بنده ای گله از دوستان مکن حافظ
- ۹ * به آن کمر^۸ نرسد دست هر گدا حافظ
خزینه ای^۹ به کف آورز گنج قارون بیش

(۱) فقیر - بی چیز - تنگدست.
(۲) شکار شده.
(۳) خیال حوصله بحر می بزم: خیال داشتن گنجایش دریا را در سر می پرورم.
(۴) بعید است.
(۵) از اولیای خدا که از آب حیات خورد و عمر جاودان یافت.
(۶) کشور - سلطنت.
(۷) اسکندر مقدونی که در زمان خود بزرگترین امپراتوری روی زمین را داشت.
(۸) پست.
(۹) گستاخ.
(۱۰) عافیت: زهد - پارسایی - برکنار ماندن از آسیب در جسم و روح، دنیا و آخرت. عافیت گش: از میان برنده عافیت.
(۱۱) آب نوش: آب شیرین و گوارا - کنایه از آب حیات.
(۱۲) زخم - مجروح.
(۱۳) کمر - کمر بند (که در آن زر و سیم قرار می دادند).
(۱۴) خزینه: خزانه - گنجینه.



- ۱ ما آزموده‌ایم در این شهر بخت خویش
۲ از بس که دست می‌گزم و آه می‌زنم
۳ دوشم ز بلبل‌لی چه خوش آمد که می‌سرود
۴ کای دل تو شاد باش که آن یار تندخوی
۵ گرموج خیزاً حادثه سربرفلک زند
۶ خواهی که سخت و سست جهان بر تو بگذرد
۷ بیرون کشید باید از این ورطه^۱ رخت خویش
آتش زدم چو گل به تن لخت لخت خویش*
گل گوش پهن کرده^۲ ز شاخ درخت خویش
بسیار تندروی^۳ نشیند ز بخت خویش
عارف به آب تر نکند رخت و پخت^۵ خویش
بگذرز عهد سست و سخنهای سخت خویش
ای حافظ از مراد^۶ میسر^۷ شدی مدام
جمشید^۸ نیز دور نماندی ز تخت خویش

* نسخه بدل حافظ: بیم است کز فراق تو و سوز اندرون - آتش در افکنم به تن لخت لخت خویش.

- (۱) گل ولای که در آن گرفتار شوند.
(۲) گوش پهن کرده: به دقت مشغول گوش دادن است (شکل گل سرخ به گوش تشبیه شده است).
(۳) تندرو: ترشرو - اخمو.
(۴) موج خیز: جایی از دریا که موجهای بسیار از آن برمی‌خیزد.
(۵) رخت و پخت: پوشاک، اثاثه و غیره (مثل لباس مباس).
(۶) آرزو.
(۷) ممکن.
(۸) از بزرگترین پادشاهان سلسله پیشدادیان.



- ۱ قسم به حشمت^۱ جاه و جلال شاه شجاع^۲
۲ شراب خانگی ام بس؛ می مغانه^۳ بیار
۳ خدای را، به می ام شست و شوی خرقه^۴ کنید
۴ ببین که رقص کنان می رود به ناله چنگ
۴+۱ بیمار می که چو خورشید مشعل افروزد
۴+۲ صراحی^۵ و حریفی^۶ خوشم زد دنیا بس
۵ به عاشقان نظری کن به شکر این نعمت
۶ به فیض^۷ جرعه جام توتشنه ایم ولی
۷ هنر^۸ نمی خرد ایام و غیر از اینم نیست

۸ جبین^۹ و چهره حافظ خدا جدا مکناد
ز خاک بارگه کبریا^{۱۰} شاه شجاع^{۱۱}

- (۱) شکوه.
(۲) شاه شجاع پسر امیر مبارزالدین محمد که از سال ۷۶۰ به مدت بیست و هفت سال بر فارس سلطنت کرد.
(۳) می مغانه: شرابی که زردشتیان می ریختند و در دوران آزادی شراب فروشی می فروختند.
(۴) حریف: همپاله.
(۵) لباس رسمی تصوف و زهد.
(۶) رخصت - اجازه.
(۷) شنیدن.
(۸) آواز.
(۹) فقیر.
(۱۰) گستاخی - جسارت.
(۱۱) گستاخی - جسارت.
(۱۰) ضراحی: تنگ شراب.
(۱۱) جدایی.
(۱۲) مطیع: اطاعت کننده.
(۱۳) اطاعت شونده.
(۱۴) بخشش - بهره.
(۱۵) گستاخی - جسارت.
(۱۶) دردرس.
(۱۷) فضیلت - دانش.
(۱۸) کالا.
(۱۹) پیشانی.
(۲۰) کبریا: عظمت - بزرگواری - بلند مرتبه.



- ۱ بامدادان که زخلوتگه کاخ ابداع^۱ شمع خاورفکند بر همه اطراف شعاع
۲ برکشد آینه^۲ از جیب^۳ افق چرخ و در آن بنماید رخ گیتی به هزاران انواع
۳ در زوایای^۴ طربخانه^۵ جمشید^۶ فلک ارغنون^۷ ساز کند^۸ زهره^۹ به آهنگ^{۱۰} سماع^{۱۱}
۴ چنگ در غلغله آید که کجا شد منکیر^{۱۲} جام در قهقهه^{۱۳} آید که کجا شد متاع^{۱۴}
۵ وضع دوران بنگر ساغر عشرت برگیر که به هر حالتی این است بهین^{۱۵} اوضاع
۶ طره^{۱۶} شاهد^{۱۷} دنیی همه بند است و فریب عارفان بر سر این رشته نجویند نزع
۷ عمر خسرو^{۱۸} طلب از نفع جهان می طلبی که وجودی است عطا بخش^{۱۹} کریم^{۲۰} نفاع^{۲۱}
- ۸ منظر^{۲۲} لطف ازل روشنی چشم امل^{۲۳}
جامع^{۲۴} علم و عمل جان جهان شاه شجاع^{۲۵}

- (۱) آفرینش.
(۲) کنایه از خورشید.
(۳) گریبان.
(۴) زوایا: گوشه ها.
(۵) جایگاه عیش و طرب.
(۶) از بزرگترین پادشاهان سلسله پیشدادی که اهل عیش و طرب بوده است. جمشید فلک: در اصطلاح نجوم کنایه از آفتاب به عنوان سلطان آسمان است.
(۷) نوعی از آلات موسیقی.
(۸) ساز کردن: نواختن.
(۹) ستاره ناهید که الهه شعر و طرب و موسیقی دانسته می شده و او را به صورت زنی نوازنده تصور می کرده اند.
(۱۰) به آهنگ: به قصد - همراه با آهنگ.
(۱۱) رقص.
(۱۲) انکار کننده.
- (۱۳) قهقهه جام: کنایه از لرزش سطح شراب.
(۱۴) منع کننده.
(۱۵) بهترین.
(۱۶) سرزلف.
(۱۷) محبوب - خوبرو.
(۱۸) پادشاه.
(۱۹) بخشنده.
(۲۰) بزرگووار.
(۲۱) بسیار نفع رساننده.
(۲۲) محل نظر.
(۲۳) آرزو.
(۲۴) جمع کننده.
(۲۵) شاه شجاع فرزند امیر مبارزالدین محمد که از سال ۷۶۰ به مدت بیست و هفت سال بر فارس سلطنت کرد.



- ۱ دروفای عشق تو مشهور خوبانم چوشمع
۱۰۱ روز و شب خوابم نمی آید به چشم غم پرست
۲ کوه صبرم نرم شد چون موم دردست غمت
۳ رشته صبرم به مقراض^۱ غمت بُئریده شد
۴ گر گمیت^۵ اشک گلگونم نبودی گرم رُو
۵ در میان آب و آتش همچنان سرگرم توست
۶ بی جمال عالم آرای تو روزم چون شب است
۷ سرفرازم کن شبی از وصل خود گردن گشا
۸ همچو صبحم یک نفس باقی است با دیدار تو
۹ در شب هجران^۸ مرا پروانه^۶ وصلی فرست

آتش مهرتورا حافظ عجب در سر گرفت
آتش دل کی به آب دیده بنشانم چوشمع

- (۱) زندان: افراد لا ابالی و بی قید.
(۲) دوری.
(۳) گدازان: در حال گداختن و آب شدن.
(۴) نوعی قیچی که با آن زبانه شمع را می برزند تا روشنی شمع بیشتر شود. بیشتر شدن شعله و لرزش آن، برای شاعران به خنده شبیه است.
(۵) اسب سرخ یال و دم سیاه - کهر.
(۶) گرم رُو: تندرو - شتابان.
(۷) نقصان: کاستی.
(۸) دوری.
(۹) اجازه.
(۱۰) دود: غم - اندوه.



- ۱ طالع اگر مدد دهد دامنش آورم به کف
 ۲ ظریفِ کرم ز کس نیست^۱ این دل پر امید من
 ۳ از خم ابروی توام نقش^۲ گشایشی نشد
 ۴ ابروی دوست کی شود دستکش^۳ خیال من
 ۵ چند به ناز پرورم مهر بتان سنگدل
 ۶ من به خیال زاهدی گوشه نشین و طرفه^۴ آنک
 ۷ بی خبرند زاهدان نقش بخوان^۵ ولا تَقُلْ^۶
 ۸ صوفی شهرین که چون لقمه^۷ شبهه^۸ می خورد
 ۹ حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان عشق^۹
 بدرقه رهت شود همت شحنه نجف^{۱۰}

* نسخه بدل حافظ: هج.

- (۱) طرف بستن: بهره بردن.
 (۲) رام - دست گیرنده.
 (۳) ناخلف: نا اهل - بدسرشت.
 (۴) شگفت - عجیب.
 (۵) مغیجه: پسرک خدمتکار میخانه - پسر زیارو.
 (۶) نقش خواندن: آواز و نغمه خواندن.
 (۷) لا تَقُلْ: سخن مگو - حرف مزین.
 (۸) مأمور امر به معروف، نهی از منکر و اجرای حدود و احکام شرع.
 (۹) لا تخف: مترس.
 (۱۰) آنچه شک حرام بودن در آن می رود.
 (۱۱) پاردم: چرمی که بر زمین یا پالان می دوزند و زیر دم اسب یا پس ران چار پایان می اندازند.
 (۱۲) پاردهش درازباد: حیوانیتش بیشتر باد.
 (۱۳) حیوان خوش علف: حیوانی که از خوردن هیچ گونه علفی رویگردان نیست.
 (۱۴) خاندان عشق: خاندان نبوت - اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام.
 (۱۵) شحنه نجف: حاکم نجف - اشاره به حضرت امیرالمؤمنین علی (ع).



- ۱ زبان خامه^۱ ندارد سربیان فراق^۲
 ۲ رفیق خیل^۳ خیالیم وهم رگیب^۴ شکیب^۵
 ۳ دریغ مدت عمرم که برامید وصال
 ۴ سری که بر سر گردون به فخرمی سودم
 ۵ چگونه باز کنم بال در هوای وصال
 ۶ کنون چه چاره که در بحرغم به گردابی
 ۷ بسی نماند که کشتی عمر غرقه شود
 ۸ چگونه دعوی وصلت کنم به جان که شده است
 ۹ فلک مگر^{۱۳} چو سرم دید اسیر چنبر^{۱۱} عشق
 ۱۰ ز سوز شوق، دلم شد کباب دور از یار

۱۱ به پای شوق گر این ره به سرشده^{۱۶} حافظ

به دست هجر^۷ ندادی کسی عنان^{۱۷} فراق

- (۱) قلم.
 (۲) دوری.
 (۳) گروه - لشکر سواره.
 (۴) هم رگیب: هم رکاب - دو یا چند نفر که با هم سواره حرکت کنند.
 (۵) صبر.
 (۶) نزدیک.
 (۷) دوری.
 (۸) هم قران: هم سرنوشت - نزدیک.
 (۹) به راستان: سوگند به مردم راست و درست.
 (۱۰) قایق.
 (۱۱) وکیل قضا: نماینده سرنوشت.
 (۱۲) ضامن.
 (۱۳) بی گمان.
 (۱۴) قید - بند - حلقه.
 (۱۵) سفره.
 (۱۶) به سرشدن: به پایان رسیدن.
 (۱۷) زمام - افسار.



- ۱ مقام امن و می بیغش و رفیق شفیق^۱
 ۲ جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است
 ۲+۱ کجاست اهل دلی تا کند دلالت^۲ خیر
 ۲+۲ فدای خنده ساقی هزار جان آن دم
 ۳ دریغ و درد که تا این زمان ندانستم
 ۴ به مأمنی^۵ رو و فرصت شمر معیشت^۶ وقت
 ۵ بیا که توبه ز لعل^۸ نگار و خنده جام^۱
 ۶ اگر چه موی میانست^{۱۱} به چون منی نرسد
 ۷ حلاوتی^{۱۱} که تورا در چه زنخدان^{۱۲} است
 ۸ اگر به رنگ عقیق است اشک من چه عجب

۹ به خنده گفت که حافظ غلام طبع توام
 ببین که تا به چه حدم همی کند تحمیق^{۱۵}

- (۱) مهربان.
 (۲) ممکن.
 (۳) راهنمایی.
 (۴) کیمیا: ماده ای که فلزات ارزان قیمت را به طلا و نقره تبدیل کند.
 (۵) مأمّن: محل امن.
 (۶) زندگانی.
 (۷) قاطعان طریق: راهزنان.
 (۸) کنایه از لب سرخ رنگ معشوق.
 (۹) خنده جام: کنایه از لرزش سطح شراب.
 (۱۰) موی میان: کمر باریک همچو مو.
 (۱۱) حلاوت: شیرینی.
 (۱۲) چاه زنخدان: فرورفتگی چانه.
 (۱۳) پایان - حقیقت - ذات.
 (۱۴) معنی مصراع: زیرا که لب سرخ رنگ و کوچک همچون نگین انگشتی یار (که مانند چشم و نور چشم من است) همچون عقیق است.
 (۱۵) ریشخند - احمق ساختن کسی.



- ۱ اگر شراب خوری جرعه ای فشان بر خاک^۱
۲ برو به^۲ هر چه توداری بخورد ریغ^۳ مخور
۳ به خاک پای تو^۴ ای سروناز پرور من
۴ چه دوزخی چه بهستی چه آدمی چه ملک^۵
۵ مهندس فلکی^۶ راه دیر^۷ شش جهتی^۸
۶ فریب^۹ دختر رز^{۱۰} طرفه^{۱۱} می زند ره عقل

۷ به راه میکده حافظ خوش از جهان رفتی
دعای اهل دلت باد مونس دل پاک

- (۱) رسمی کهن بوده است که برای شادی مردگان و دادن بهره خاکیان جرعه ای از شراب یا آشامیدنیهای دیگر را بر خاک می ریخته اند.
(۲) «به» در اینجا از نظر معنی زاید است.
(۳) افسوس.
(۴) به خاک پای تو: به خاک پایت قسمت می دهم.
(۵) مرگ.
(۶) پا وامگیرم از سر خاک: پا از سر خاکم وامگیرم - از سر خاکم جدا مشو.
(۷) فرشته.
(۸) کفر طریقت: کفر در راه وصول به حق.
(۹) خودداری - بغل - خست.
(۱۰) مهندس فلکی: سازنده فلک (خداوند) / ستاره زحل یا کیوان که آن را نحس می دانستند.
(۱۱) عبادتگاه مسیحیان که آن را بر بالای تپه می ساختند و راهی مخفی نیز به صورت گودال برای آن درست می کردند تا هنگام حمله در آن پنهان شوند.
(۱۲) دیر شش جهتی: کنایه از عالم که دارای شش جهت (شمال، جنوب، شرق، غرب، بالا، پایین) است.
(۱۳) گودال - گودال پنهانی زیر دیر. معنی مصراع: آن گونه بست که در این گودال که همچون دام است راه از هیچ طرف به بیرون نیست (تمام راههای بیرونی از شش جهت بسته شده است).
(۱۴) نیرنگ.
(۱۵) دختر رز: دختر درخت انگور - کنایه از شراب.
(۱۶) عجیب - شگفت.
(۱۷) داربست درخت انگور.
(۱۸) درخت انگور.



- ۱ هزار دشمنم ارمی‌کنند قصد هلاک
۲ «مرا امید وصال تو زنده می‌دارد»^۱
۳ نفس نفس اگر از بساد نشنوم بویت
۴ رود به خواب دو چشم از خیال تو؟ هیهات^۲
۵ اگر تو زخم زنی بردلم به از مرهم^۳
۶ یَضْرِبُ سَيْفِكَ قَتْلَى حَيَاتِنَا اَبْدًا
۷ عنان مپیچ^۴ که گرمی زنی به شمشیرم
۸ تورا چنان که تویی هر نظر کجا بیند
۹ به چشم خلق عزیز آن زمان شود حافظ
که بردرتونهد روی مسکنت^۵ بر خاک

- (۱) این مصراع از ظهیر فاریابی است.
(۲) دوری.
(۳) (دور است) کلمه ای که برای بیان تأثر و حسرت و عدم امکان چیزی به کار می‌رود.
(۴) دورباد از تو- حاشا.
(۵) داروی زخم.
(۶) پادزهر- ضد سم.
(۷) معنی بیت: کشته شدن من به ضرب شمشیر تو زندگی
- جاوید ماست؛ زیرا روح من از این که فدای تو گردد خوشحال می‌شود.
(۸) عنان پیچیدن: افسار اسب را سوی دیگر گرداندن - کنایه از ترک دوستی کردن.
(۹) تسمه ای که از پس و پیش زین می‌آویزند - ترک بند.
دست ندارم از فتراک: دست از فتراک تویر نمی‌دارم.
(۱۰) بیچارگی - فروتنی - نیاز.



- ۱ ای دل ریش^۱ مرا بر لب تو حق نمک^۲
- ۲ تویی آن جوهر^۳ پاکیزه که در عالم قدس^۴
- ۳ در خلوص منت ارهست شکی تجربه کن
- ۴ گفته بودی که شوم مست و دو بوست بدهم
- ۵ بگشا پسته^۵ خندان و شکر ریزی کن
- ۶ چرخ برهم زخم ارغیر مرادم گردد
- ۷ چون بر حافظ^{۱۱} خویش نگذاری، باری
ای رقیب^{۱۲} از بر او یک دو قدم دور تر کن

* نسخه بدل حافظ: از.

- (۱) زخم - مجروح.
- (۲) حق نمک: حق نان و نمک با هم خوردن - حق معاشرت و همنشینی.
- (۳) اللَّهُ مَعَكَ: خدا با تو باد - خدا نگهدارت باشد.
- (۴) نژاد - سرشت.
- (۵) عالم قدس: عالم پاکیزه - عالم فرشتگان.
- (۶) ذکر و ورد.
- (۷) فرشته.
- (۸) سنگی که با آن طلا را تعیین عیار می‌کنند.
- (۹) مقصود این که اگر سخن نگویی، از کوچکی دهانت کسی گمان نمی‌برد که دهان داری.
- (۱۰) خواری.
- (۱۱) نگهبان / تخلص شاعر.
- (۱۲) نگهبان - مراقب.



۱ «خوش خبر باشی ای نسیم شمال
 ۲ ما لِسَلْمیْ وَ مَن یذی سَلَمِ
 ۳ عرصه^۳ بزمگاه خالی ماند
 ۴ عَفَّتِ الدَّارُ بَعْدَ عَافِیَةِ
 ۵ سایه افکند حالیا^۷ شب هجر^۶
 ۶ قِصَّةُ العِشْقِ لَا انْفِصَامَ لَهَا
 ۷ تُرک^{۱۱} ماسوی کس نمی‌نگرد
 ۸ فی جَمَالِ الکَمَالِ نِلتَ مُنی
 ۹ حافظا عشق وصابری^{۱۴} تاچند
 ۱۰ یا بَرِیدَ الجِمیْ حَمَاکَ اللّٰه
 مَرَحِبَا مَرَحِبَا تَعَالَ تَعَالَ^{۱۵}

که به ما می‌رسد زمان وصال^۱
 اَبْنَ جِیرَانُنَا وَ کَیْفَ الحَالِ^۲
 از حریفان^۴ و رطل^۵ مالا مال
 فَسَأَلُوا حَالَهَا عَنِ الأَطْلَالِ^۶
 تاجه بازند شبروان^۷ خیال
 فُصِمَتِ هَاهُنَا لِسَانُ مَقَالِ^{۱۰}
 وه از این کبریا^{۱۱} وجاه و جلال
 صَرَکَ اللّٰهُ عَنکَ عَیْنَ کَمَالِ^{۱۳}
 ناله عاشقان خوش است بنال

(۱) این بیت با اختلاف «باش» به جای «باشی» از خواجوی کرمانی است.

(۲) معنی بیت: «سلمی» و کسانی که در «ذی سلم» هستند چگونه اند؛ همسایگان ما کجا هستند و حال و اوضاع از چه قرار است؟ سلمی: از معشوقگان عرب و کنایه از معشوق. ذی سلم: نام محلی است در حجاز که منزلگاه سلمی نیز آنجا بوده است - کنایه از جایگاه معشوق.

(۳) میدان.

(۴) همپیلگان.

(۵) جام بزرگ.

(۶) معنی بیت: خانه ویران شد پس از آن که در آبادانی بود؛ پس [اکنون] حال آن را از ویرانه ها پرسید.

(۷) اکنون.

(۸) دوری.

(۹) آنها که شب می‌گردند (و دزدی می‌کنند).

(۱۰) معنی بیت: داستان عشق قطع شدنی نیست؛ اینجا زبان سخن قطع شده است.

(۱۱) زیبارو.

(۱۲) عظمت - تکبر.

(۱۳) معنی بیت: در زیبایی کمال به نهایت آرزو رسیده‌ای؛ خداوند از تو چشم بد را بگرداند.

(۱۴) صبر و تحمل ورزیدن.

(۱۵) معنی بیت: ای قاصدی که از منزلگاه دوست آمدی، خداوند تو را در پناه خویش بگیرد؛ خوش آمدی؛ خوش آمدی؛ بیا؛ بیا.



- ۱ شَمَمْتُ رَوْحَ وِدَادٍ وَشَمَمْتُ بَرْقَ وِصَالٍ
 ۲ أَحَادِيَا بِجَمَالِ الْحَبِيبِ قِفَ وَأَنْزِلٍ
 ۳ شکایت شب هجران فرو گذاشته به
 ۴ چو یار بر سر صلح است و عذر می‌خواهد
 ۵ بیا که پرده گل ریز^۷ هفت کاری^۸ چشم
 ۶ بجز خیال دهان تو نیست درد دل تنگ
 ۷ ملال^۹ مصلحتی^{۱۱} می‌نمایم از جانان

- بیا که بوی تو را می‌رم ای نسیم شمال
 که نیست صبر جمیل^۳ ز اشتیاق جمال^۴
 به شکر آن که برافکنند پرده^۵ روز وصال
 توان گذشت ز جور رقیب^۶ در همه حال
 کشیده‌ایم به تحریر^۷ کارگاه خیال^{۱۰}
 که کس مباد چومن در پی خیال محال
 که کس به جد^{۱۲} ننماید ز جان خویش ملال^{۱۳}

۸ قَتِيلٌ^{۱۴} عَشَقٌ تَوْشَدُ حَافِظٌ غَرِيبٌ وَلِيٌّ
 به خاک ما گذری کن که خون مات حلال

(۱) معنی مصراع: بوی دوستی را استشمام کردم و برق

وصال را از دور دیدم.

(۲) معنی مصراع: ای کسی که برای شتران محبوب آواز

مُحَدًی می‌خوانی [و آنها را می‌رانی]؛ بایست و پیاده شو.

مُحَدًی: آوازی که شتربانان می‌خوانند تا شتران همراه با

آن راه بروند.

(۳) صبر جمیل: صبر زیبا - صبری که در آن شکوه و شکایت

نباشد. این تعبیر در آیه ۱۸ از سوره یوسف (ع) (۱۲) در

مورد صبر حضرت یعقوب (ع) در فراق فرزندش

یوسف (ع) به کار رفته است.

(۴) زیبایی - چهره زیبا.

(۵) پرده برافکندن: نقاب از رخ برکشیدن.

(۶) مراقب - نگاهبان.

(۷) ریزنده گل سرخ - کنایه از اشک ریز. پرده گل ریز:

پرده‌ای که دارای گل‌های ریز و قرمز باشد.

(۸) هفت کاری: هفت رنگ.

(۹) ترسیم - نقش.

(۱۰) معنی بیت: پلک خود را بسته‌ایم تا خیال تو را در نظر

بیاوریم.

(۱۱) ملال مصلحتی: دل‌تنگی ساختگی.

(۱۲) جدی.

(۱۳) دل‌تنگی.

(۱۴) مقتول - کشته.



- ۱ دارای جهان نصرت^۱ دین خسرو کامل
 ۲ ای درگه اسلام پناه تو گشوده
 ۳ تعظیم^۲ تو بر جان خرد واجب و لازم
 ۴ روز ازل از کیلک^۳ تو یک قطره سیاهی
 ۵ خورشید چو آن خال سیه دید به دل گفت
 ۶ شاهها فلک از بزم تو در رقص و سماع^{۱۲} است
 ۷ می نوش و جهان بخش که از زلف کمندت
 ۸ دور فلکی یکسره بر من هج^{۱۵} عدل است
- ۹ حافظ قلم شاه جهان مُقسِم^{۱۶} رزق است
 از بهر معیشت^{۱۷} مکن اندیشه باطل

- (۱) یاری.
 (۲) نصرت الدین شاه یحیی از خاندان آل مظفر که چند سالی در یزد و شیراز سلطنت کرد. وی داماد و برادرزاده شاه شجاع بود.
 (۳) بزرگداشت.
 (۴) بخشش.
 (۵) کون و مکان: جهان و هر چه در آن هست - عالم هستی.
 (۶) رساننده فیض - بخشنده رحمت و نیکی.
 (۷) قلم.
 (۸) مسائلی که میان اهل علم مطرح بود که این لگه سیاه روی ماه از چیست.
 (۹) کاش.
 (۱۰) هندو: سیاه - غلام - کنایه از خال.
 (۱۱) خوشبخت.
 (۱۲) رقص و آواز.
 (۱۳) رها مکن.
 (۱۴) زنجیرها / نام قلعه ای که شاه زین العابدین مدعی حکومت شیراز و دشمن شاه یحیی در آن زندانی شد.
 (۱۵) راه آشکار.
 (۱۶) قسمت کننده.
 (۱۷) مخارج زندگی.



- ۱ به عهد گل شدم از توبه شراب خجل
 ۲ صلاح^۲ ما همه دام ره است و من زین بخت
 ۲+۱ چرا به زیر لب جام، زهر خنده^۵ زند
 ۳ بود که یار نرنجد ز ما به خلق کریم^۶
 ۴ ز خون که رفت شب دوش از سراج^۸ چشم
 ۵ رواست نرگس مست ارفکند سردر پیش
 ۶ رخ از جناب^{۱۱} تو عمری است تا نتافته ایم
 ۷ تو خوب روی تری ز افتاب و فضل خدا^{۱۲}
 ۸ حجاب^{۱۴} ظلمت^{۱۵} از آن بست آب خضر^{۱۶} که گشت
- که کس میناد ز کردار ناصواب^۱ خجل
 نیم ز شاهد^۳ و ساقی به هیچ باب^۴ خجل
 اگر نه از لب لعل تو شد شراب خجل
 که از سؤال ملولیم^۶ و از جواب خجل
 شدیم در نظر شبروان خواب^۹ خجل
 که شد ز شیوه آن چشم پر عتاب^{۱۱} خجل
 نیم به یاری توفیق از این جناب^{۱۱} خجل
 که نیستم ز تو در روی زافتاب خجل^{۱۳}
 ز طبع حافظ و این شعر همچو آب خجل

۹ از آن نهفت رخ خویش در نقاب صدف
 که شد ز نظم^{۱۷} خوشش لؤلؤ خوشاب^{۱۸} خجل

- (۱) نادرست.
 (۲) پرهیزگاری - زهد.
 (۳) زیارو.
 (۴) به هیچ باب: به هیچ وجه.
 (۵) زهر خنده: خنده تلخ.
 (۶) خلق کریم: اخلاق بزرگوارانه. (۷) ملول: دل‌تنگ.
 (۸) سراج: خانه کوچک.
 (۹) شبروان خواب: راهزنان خواب - آنها که راه خواب را می‌بندند - خیالات.
 (۱۰) خشم - قهر.
 (۱۱) آستان.
 (۱۲) فضل خدا: از فضل و بزرگی و بخشش خداست.
 (۱۳) معنی مصراع: که از بابت تو در روی آفتاب خجالت نمی‌کشم (چون تواز او زیباتری).
 (۱۴) پرده - پوشش.
 (۱۵) تاریکی.
 (۱۶) آب خضر: آب حیات که گویند در محلی به نام ظلمات (تاریکی) است و تنها خضر (از اولیای خدا) بدان دست یافت، از آن نوشید و عمر وی جاودان گشت. موجودات مرده در تماس با این آب زندگی دوباره می‌یابند. اطلاعاتی درباره آب حیات در سوره کهف (۱۸)، آیات ۶۰-۶۵ و روایات هست.
 (۱۷) شعر.
 (۱۸) لؤلؤ خوشاب: مروارید آبدار و شفاف.



- ۱ اگر به کوی تو باشد مرا مجال وصول^۱ رسد به دولت^۲ و صلت نوای^۳ من به اصول^۴
- ۲ قرار برده زمن آن دو سنبل^۵ رعنا^۶ فراغ^۷ برده زمن آن دو نرگس^۸ مکحول^۹
- ۳ چو از جواهر مهر تو صیقلی دارد بود ز زنگ حوادث هر آینه مصقول^{۱۰}
- ۴ من شکسته بد حال زندگی یابم در آن نفس که به تیغ غمت شوم مقتول^{۱۱}
- ۵ چه جرم کرده ام ای جان و دل به حضرت^{۱۲} تو که طاعت^{۱۳} من بی دل نمی شود مقبول^{۱۴}
- ۶ چو بر در تو من بی نوای بی زور و زور به هیچ باب ندارم ره خروج و دخول^{۱۵}
- ۷ کجا روم چه کنم چون^{۱۶} شوم چه چاره کنم که گشته ام ز غم جور^{۱۷} روزگار ملول^{۱۸}
- ۸ خراب تر ز دل من غم تو جای نیافت که ساخت در دل تنگم فرارگاه نزول^{۱۹}

۹ به درد عشق بساز و خموش کن^{۲۰} حافظ
رموز عشق مکن فاش پیش اهل عقول^{۲۱}

- (۱) رسیدن.
(۲) بخت و اقبال.
(۳) نوای: وسایل زندگی - لوازم معاش.
(۴) اساس - بنیاد - نظم و قاعده.
(۵) سنبل هندی که دارای دنباله ای سیاه، دراز و خوشبوست -
کنایه از زلف معشوق.
(۶) زیبا.
(۷) آسایش.
(۸) کنایه از چشم معشوق.
(۹) سرمه کشیده.
(۱۰) معنی بیت: هر آینه ای که از جوهر محبت تو صیقلی یافته
باشد، از زنگ حوادث صیقل خواهد خورد (و زنگ
حوادث در آن تأثیر نخواهد داشت).
(۱۱) کشته.
(۱۲) آستان - پیشگاه - حضور.
(۱۳) اطاعت - بندگی - خنعت.
(۱۴) مورد قبول.
(۱۵) داخل شدن.
(۱۶) چگونه.
(۱۷) ستم.
(۱۸) دل‌تنگ.
(۱۹) فرود آمدن.
(۲۰) خاموش کردن: خاموش شدن.
(۲۱) اهل عقول: اهل عقل که از عشق بی‌خبرند - فلاسفه.



- ۱ هر نکته ای که گفتم در وصف آن شمائل^۱
۲ تحصیل^۲ عشق و زندگی آسان نمود^۳ اول
۳ گفتم که کی ببخشی بر جان ناتوانم
۴ حلاج^۶ بر سردار این نکته خوش سراید
۵ دل داده ام به یاری شوخی^۱ گشی^{۱۰} نگاری
۶ در عین گوشه گیری عقلم^۴ زره بینداخت
۷ از آب دیده صد ره^{۱۱} طوفان^{۱۲} نوح دیدم

۸ ای دوست دست حافظ تعویذ^{۱۵} چشم زخم است
یارب^{۱۶} بسینم آن را در گردنت حمائل

* نسخه بدل حافظ: عشقم.

- (۱) چهره.
(۲) **لِلَّهِ دَرْقَائِلُ**: خداوند، گوینده را خیر و برکت دهد. (این عبارت برای دعا به کار می رود).
(۳) به دست آوردن.
(۴) به نظر آمد.
(۵) فضیلتها.
(۶) مانع - حجاب.
(۷) حسین بن منصور حلاج که به جرم گفتن سخنانی به ظاهر کفرآمیز به دار کشیده شد. صوفیه وی را از بزرگترین عاشقان و واصلان حق می دانند.
(۸) ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی معروف به امام شافعی یکی از فقهای بزرگ چهارگانه در نزد اهل سنت و مؤسس مذهب شافعیه.
(۹) شوخ: گستاخ.
(۱۰) گش: با ناز و تکبر - نازنین.
(۱۱) معنی **مصراع**: پسندیده خوی و ستوده خصال.
(۱۲) مرتبه - بار.
(۱۳) طغیان آب - سیل عظیم.
(۱۴) محو - از بین رفته.
(۱۵) دعا یا آیه یا سوره ای که آن را می نوشتند و در محفظه ای می نهادند و برای چشم زخم به گردن آویزان (حمایل) می کردند.
(۱۶) الهی.



۱ بُشْرَى إِذِ السَّلَامَةُ حَلَّتْ بِذِي سَلَمٍ
 ۲ آن خوش خبر کجاست که این فتح مزده داد
 ۳ از بازگشت شاه در این طرفه^۲ نوبت است
 ۴ پیمان شکن هرآینه گردد شکسته حال
 ۵ می جست از سحاب^۶ امل^۷ رحمتی ولی
 ۶ در نیل^۹ غم فتاده سپهرش به طنز^{۱۱} گفت

۷ ساقی چو بارقه مهرخ و از اهل راز بود
 حافظ بخورد باده و شیخ^{۱۲} و فقیه هم

۹) رود نیل که به غلط می پندارند فرعون و لشکریانش در آن غرق شدند. غرق آنان در دریای سرخ بوده است.

۱۰) طعنه.

۱۱) معنی مصراع: الآن پشیمان شدی و پشیمانی سودی ندارد. ظاهراً اشاره به ماجرای ایمان آوردن فرعون در آخرین لحظه غرق شدن و گرفتن جبرئیل مشتی گل از قعر دریا و بردهان او زدن و گفتن «الآن؟» و «قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ» و «كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (الآن ایمان می آوری؟ در حالی که قبلاً سرپیچی کردی و از فسادگران بودی) - سوره یونس (۱۰)، آیه ۹۱.

۱۲) پیر - مرشد.

۱) معنی بیت: مزده که سلامت به ذی سلم باز آمد. خدای را سپاس؛ سپاس آن که همه نعمتها را به نهایت معترف است. ذی سلم: نام محلی در حجاز که منزلگاه یکی از معشوقگان عرب (مسلمی) نیز در آنجا بوده است - کنایه از منزلگاه معشوق.

۲) تازه - جدید.

۳) دشمن.

۴) نیستی.

۵) معنی مصراع: پیمانها در نزد خردمند ضمانت آورند.

۶) ابر.

۷) آرزو. ۸) آشکارا.



- ۱ عشق‌بازی و جوانی و شراب لعل‌فام^۱
- ۲ ساقی شکردهان و مطرب شیرین سخن
- ۳ شاهدی^۵ از لطف و پاکی رشک^۶ آب زندگی^۷
- ۴ بزمگاهی دلنشان^۸ چون قصر فردوس برین^۹
- ۵ صف نشینان نیکخواه و پیشکاران با ادب
- ۶ باده گلرنگ تلخ تیز خوشخوار^{۱۲} سبک
- ۷ غمزه ساقی به یغمای خرد آهخته^{۱۵} تیغ
- ۸ نکته دانی بذله گو چون حافظ شیرین سخن
- مجلس انس و حریف^۲ همدم و شرب^۳ مدام
- همنشین نیک کردار و ندیم^۴ نیکنام
- دلبری در حسن و خوبی غیرت ماه تمام
- گلشنی پیرانش چون روضه دارالسلام^{۱۰}
- دوستاناران صاحب اسرار و حریفان دوستکام^{۱۱}
- نقلی از لعل^{۱۳} نگار و نقلی از یاقوت خام^{۱۴}
- زلف جانان از برای صید دل گسترده دام
- بخشش آموزی جهان افروز چون حاجی قوام^{۱۶}

هر که این عشرت نخواهد خوشدلی بروی تباہ
وان که این مجلس نجوید زندگی بروی حرام

- (۱) لعل فام: سرخ رنگ همچون لعل.
- (۲) حریف: همپاله.
- (۳) نوشیدن.
- (۴) همنشین شخص بزرگ - هم پیاله شراب.
- (۵) شاهد: محبوب زیبارو.
- (۶) حسد.
- (۷) آب زندگی: آبی که هر کس از آن بخورد عمر جاودان می یابد و موجودات مرده به محض تماس با آن به زندگی بازمی گردند. اطلاعاتی درباره این آب در سوره کهف، آیات ۶۰ - ۶۵ هست.
- (۸) مطبوع - آرامش بخش دل.
- (۹) فردوس برین: بالاترین مرتبه بهشت. کلمه «فردوس» در قرآن مجید آمده است.
- (۱۰) روضه دارالسلام: باغی که سرای سلامت است - نام یکی از باغهای بهشت - کنایه از بهشت. کلمات «دارالسلام» و «روضه» در قرآن مجید آمده است.
- (۱۱) مهربان.
- (۱۲) خوش خوراک.
- (۱۳) کنایه از لب سرخ معشوق.
- (۱۴) یاقوت خام: کنایه از شراب سرخ.
- (۱۵) کشیده.
- (۱۶) حاجی قوام الدین حسن معروف به تمناچی از بزرگان و نیکوکاران بنام شیراز و رئیس گمرک فارس و از عوامل استقرار سلطنت شاه شیخ ابواسحاق اینجو.



- ۱ مرحباً^۱ طایراً^۲ فَرَحَ بی^۳ فرخنده پیام
 ۲ یارب این قافله را لطف ازل بدرقه باد
 ۳ ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست
 ۴ زلف دلدار چو زَناراً^۴ همی فرماید
 ۵ مرغ عزمم که همی زد ز سر سدره^۵ صغیراً
 ۶ چشم بیمار مرا خواب نه درخور باشد
 ۷ تو ترخم نکنی بر من مخلص گفتم
 ۸ گل ز حد برد تنقم^۶؛ به کرم رخ بنمای

۹ حافظ^{۱۵} ار میل به ابروی تو دارد شاید^{۱۶}

جای در گوشهٔ محراب کنند اهل کلام^{۱۷}

(۱۰) اشاره به داستان آدم و حوا و خوردن از گندم ممنوع.
 (۱۱) معنی مصراع: (ترکیب کلمات این مصراع خلاف قواعد کلام عرب است. با فرض این که مقصود شاعر «مَنْ لَهْ دَاءٌ دَنْفٌ يَهْتَلُ كَيْفَ يَنَامُ» باشد معنی می‌شود: کسی که او را بیماری دایمی کشنده ای است چگونه نتواند خوابید.

(۱۲) معنی مصراع: این ادعای تو و این تو و این روزگار.

(۱۳) فخر فروشی - ناز - تکبر.

(۱۴) خدا را: برای خدا.

(۱۵) حافظ قرآن / تخلص شاعر.

(۱۶) شایسته است.

(۱۷) کلام الله مجید / سخن - زیبا سخنی.

(۱) خوش آمد.
 (۲) پرنده.
 (۳) فرخ بی: مبارک قدم.
 (۴) کمر بندی که زردشتیان به کمر می بستند - نماد نامسلمانی.
 (۵) دستور می دهد.
 (۶) پیر - مرشد.
 (۷) لباس رسمی زهد و درویشی.
 (۸) سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى - درختی عظیم در بهشت که نهایت سیر بشر تا آنجاست. در سورهٔ نجم (۵۳) از آن سخن رفته است.
 (۹) صدای سوت مانند پرنده.



- ۱ عاشق روی جوانی خوش^۱ نوخاسته^۲ام
۲ عاشق ورنده^۳ و نظربازم و می گویم فاش
۳ شرمم از خرقه^۴ آلوده خود می آید
۴ خوش بسوز از غمش ای شمع که اینک من نیز
۵ با چنین حیرتم از دست بشد صرفه کار
۶ همچو حافظ به خرابات^۷ روم جامه قبا^۸
بو^۹ که دربر کشد آن دلبر نوخاسته^{۱۰}ام

(۱) زیبارو.

(۲) نوخاسته: نوجوان - تازه رس.

(۳) بی قید - لایالی - بی پروا.

(۴) لباس رسمی درویشی و زهد که از پاره های به هم دوخته

پارچه های مختلف درست می شده است.

(۵) نیرنگ.

(۶) پیراستن: وصله کردن.

(۷) محل شراب و قمار و آمیختن با زیبارویان - عشرتکده.

(۸) جامه قبا: جامه از پیش دریده به گونه ای که به شکل قبا

در آمده است.

(۹) باشد.



- ۱ بازآی ساقیا که هواخواه خدمتم
۱۰۱ گردم زنی ز طرّه^۱ مشکین^۲ آن نگار
۲ زانجا که فیض جام سعادت فروغ توست
۳ هرچند غرق بحر گناهم ز صد جهت
۴ عیبم مکن به زندی^۵ و بدنامی ای حکیم
۵ می خور که عاشقی نه به کسب است و اختیار
۶ من کز وطن سفر نگزیدم به عمر خویش
۷ دریا و کوه در ره و من خسته و ضعیف
۸ دورم به صورت از در دولت سرای دوست
۹ حافظ به پیش چشم تو خواهد سپرد جان
در این خیالم اریدهد عمر مهلتم

(۱) سر زلف - زلف.

(۲) سیاه و خوشبو همچون مشک.

(۳) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.

(۴) معنی مصراع: راهی را برای بیرون شدن از تاریکیهای حیرت و سرگشتگی به من نشان ده.

(۵) لا ابالیگری - بی قیدی.

(۶) دستگاه اداری - دستگاه.

(۷) فطرت: سرشت. اشاره به نظر عرفا که عشق امانت الهی

به آدم (ع) است و به ارث به فرزندان آن حضرت رسیده است.

(۸) از انبیا یا اولیای خدا که گویند پس از نوشیدن آب حیات و دستیابی به عمر جاودان از سوی خدا مأمور شد گمگشتگان و سرگردانان را هدایت کند.

(۹) پی خجسته: مبارک قدم.

(۱۰) حضرت: حضور.



- دوش بیماری چشم تو ببرد از دستم^۱ ۱
 عشق من با خط مُشکین^۲ تو امروزی نیست ۲
 از ثبات^۳ خودم این نکته خوش آمد که به جور^۴ ۳
 عافیت^۵ چشم مدار از من میخانه نشین ۴
 در ره عشق از آن سوی فنا^۶ صد خطر است ۵
 بعد از اینم چه غم از تیر کج انداز^۷ حسود ۶
 بوسه بر دُرُج^۸ عقیق تو حلال است مرا ۷
 رتبت^۹ دانش حافظ به فلک بر شده بود ۸
 صنمی^{۱۰} لشکریم^{۱۱} غارت دل کرد و بر رفت ۹
 آه اگر عاطفت^{۱۲} شاه نگیرد دستم ۱۰

- (۱) از دست بردن: بی تاب کردن - نابود کردن.
 (۲) صورت بستن: تصویر کردن.
 (۳) خط مُشکین: موی گرد صورت که سیاه و خوشبو مانند مشک باشد.
 (۴) جام هلالی: اشاره به موی گرد صورت که همچون هلال و جام شراب گرد است و چهره سرخ رنگ (چون شراب) را در بر گرفته است.
 (۵) استقامت - پایداری.
 (۶) به جور: به خاطر ستم (تو).
 (۷) سلامت.
 (۸) مردمان بدون دلبستگی و قید به دنیا و آخرت و آداب و طاعات.
 (۹) مرگ.
 (۱۰) کج انداز: شخصی که غیر مستقیم حمله می کند - چپ زن.
 (۱۱) صندوقچه کوچک جواهر که در آن را مهر و موم می کرده اند.
 (۱۲) سرزنش.
 (۱۳) رتبه - مقام.
 (۱۴) خوردن غم.
 (۱۵) صنم: بت - کنایه از محبوب.
 (۱۶) لشکری: سپاهی.
 (۱۷) لطف - محبت.



- ۱ بغیر از آنکه بشد دین و دانش از دستم
۲ اگر چه خرمن عمرم غم تو داد به باد
۳ چو ذره گرچه حقیرم ببین به دولت^۱ عشق
۴ بیار باده که عمری است تا من از سر امن
۵ اگر ز مردم هشیاری ای نصیحت گوی
۶ چگونه سر ز خجالت بر آورم بر دوست
- بیا بگو که ز عشقت چه طرف برستم^۱
به خاک پای عزیزت که عهد نشکستم
که در هوای رُخت چون به مهر^۲ پیوستم
به کنج عافیت از بهر عیش ننشستم
سخن به خاک میفکن^۳ چرا که من مستم
که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم

۷ بسوخت حافظ و آن یار دلنواز نگفت

که مرهمش^۵ بفرستم چو خاطرش خستم^۶

(۱) طرف برستن: بهره بردن.

(۲) بخت و اقبال.

(۳) سخن به خاک افکندن: سخن را به هدر دادن.

(۴) مرهم: داروی زخم.

(۵) خستن: آزرده و مجروح کردن.

(۶) خورشید.



- ۱ زلف بربادمده تاندهی بربادم
۲ رخ برافروزا که فارغ کنی از برگ گلم
۳ شهرة شهرمشو تاننهم سردرکوه
۴ می مخوربا دگران تانخورم خون جگر
۵ زلف را حلقه مکن تانکنی دریندم
۶ چون فلک سیرمکن تانگشی حافظ را
۷ شمع هر جمع مشو ورنه بسوزی ما را
۸ یاربیگانه مشو تانبری ازخوشم
۹ رحم کن برمن مسکین^۱ و به فریادم رس

۱۰ حافظ از جور تو حاشا که بگردد روزی *
«من از آن روز که در بند توام آزادم»^۲

* که بگرداند روی.

- (۱) رخ برافروختن: چهره را سرخ و گلگون کردن.
(۲) آب دادن چهره: آرایش و جلا دادن صورت.
(۳) بیگانگان.
(۴) قنبر- بیچاره.
(۵) وزیر مقتدر حضرت سلیمان(ع) که از تواناییهای مادی و
معنوی بسیاری برخوردار بود- کنایه از وزیر زمان.
(۶) این مصراع از سعدی است.



- ۱ فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم
۲ طایر گلشن قدسم^۱ چه دهم شرح فراق
۳ من ملک^۲ بودم و فردوس برین^۱ جایم بود
۴ سایه طوبی^۶ و دلجویی حور^۷ و لب حوض^۸
۵ نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست
۶ کوکب^۹ بخت مرا هیچ منجم^{۱۰} نشناخت
۷ تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق
۸ می‌خورد خون دلم مردمک چشم و سزاست
۹ پاک کن چهره حافظ به سر زلف زاشک
ورنه این سیل دمامم ببرد بنیادم

- (۱) طایر گلشن قدس: پرندۀ باغ بهشت - کنایه از آدم (ع).
(۲) دامگه حادثه: کنایه از دنیا.
(۳) فرشته.
(۴) فردوس برین: بالاترین مرتبه بهشت - بهشت. کلمه «فردوس» در قرآن مجید آمده است.
(۵) دیر خراب آباد: کنایه از دنیا.
(۶) درختی عظیم در بهشت که مؤمنان در سایه آن می‌آرامند.
(۷) در سوره رعد (۱۳)، آیه ۲۹ آمده است: «الَّذِينَ آمَنُوا وَغَمَلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسُنَ مَا يُبَدِّلُ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» (آنان که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند برایشان «طوبی» و نیک انجامی است).
(۸) مقصود حوض «کوثر» است که یکی از مصادیق کوثری است که در سوره ای به همین نام در قرآن مجید از آن یاد شده است.
(۹) ستاره.
(۱۰) کسی که تأثیر ستارگان را بر زمین و مردم آن روشن می‌کند.
(۱۱) موقعیت قرار گرفتن ستاره شخص در آسمان که به عقیده قلم‌ها در سرنوشت وی مؤثر است.



- ۱ مرا می بینی و دردم^۱ زیادت می کنی دردم
۲ به سامانم نمی پرسی^۲ نمی دانم چه سرداری
۳ نه راه است این که بنشانی مرا بر خاک و بگذاری
۴ ندارم دستت از دامن بجز در خاک و آن دم هم
۵ فرورفت از غم عشقت دمم دم می دمی^۳ تا کی
۶ شبی دل را به تاریکی زلفت باز می جستم
۷ کشیدم در برت ناگاه و شد در تاب، گیسویت
- تورا می بینم و میلیم زیادت می شود هر دم
به درمانم نمی کوشی نمی دانی مگر دردم
گذاری آرو بازم پرس تا خاک رخت گردم
که بر خاکم روان گردی بگیرد دامنم گردم
دمار از من بر آوردی نمی گویی بر آوردم
رخت می دیدم و جامی ز لعلت^۴ باز می خوردم
نهادم بر لببت لب را و جان و دل فدا کردم

۸ توخوش می باش با حافظ بروگو خصم^۵ جان می ده

جو گرمی از تومی بینم چه غم از خصم دم سردم^۶

(۴) لعل: کنایه از لب سرخ و شراب سرخ رنگ.

(۵) دشمن.

(۶) دم سرد: بد زبان - بد سخن.

(۱) دردم: فوری.

(۲) به سامانم نمی پرسی: از سرو سامان من نمی پرسی.

(۳) دم دمیدن: به سخنان چرب و نرم فریفتن.



- ۱ سالها پیروی مذهب^۱ زندان^۲ کردم
۲ من به سرمنزله عنقا^۳ نه به خود بردم راه
۳ از خلاف آمد عادت بطلب کام که من
۴ سایه ای بردل ریشم^۶ فکن ای گنج مراد
۵ توبه کردم که نبوسم لب ساقی و کنون
۶ نقش مستوری^۸ و مستی نه به دست من وتوست
۷ دارم از لطف ازل جنت فردوس^{۱۰} طمع
۸ این که پیرانه سرم^{۱۱} صحبت یوسف بنواخت^{۱۲}
۹ هیچ حافظ^{۱۴} نکنند در خم محراب فلک^{۱۵}

گر به دیوان^{۱۸} غزل صدر نشینم^{۱۱} چه عجب

سالها بندگی صاحب دیوان^{۲۰} کردم

* نسخه بدل حافظ: صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ - هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم.

- (۱) روش - طریقه.
(۲) مردمانی که به هیچ یک از قیود مادی وابسته نیستند - افراد بی قید.
(۳) سیمرخ.
(۴) مرغ سلیمان: هدهد که نام وی در قرآن مجید، سوره نمل (۲۷)، آیه ۲۰ آمده است و نامه رسان و مأمور ابلاغ و دریافت خبر برای حضرت سلیمان (ع) بوده است. وی در «منطق الطیر» عطار راهنمای مرغان به دیار سیمرخ است.
(۵) جمع بودن خاطر و افکار.
(۶) ریش: مجروح - زخم.
(۷) سودا: عشق - شوق.
(۸) پرهیزگاری.
(۹) سلطان ازل: خداوند.
(۱۰) جنت فردوس: باغ بهشت. نام «جنت» و «فردوس» در
- قرآن مجید آمده است.
(۱۱) پیرانه سر: سرپیری.
(۱۲) دلم را شاد کرد.
(۱۳) کلبه آحزان: خانه غمها - اتاقکی کوچک که حضرت یعقوب (ع) در بیرون از شهر ساخته بود و در آن برفراق یوسف (ع) می‌گریست.
(۱۴) حافظ و قاری قرآن / تخلص شاعر.
(۱۵) خم محراب فلک: زیر گنبد محراب گون آسمان.
(۱۶) بهره‌وری.
(۱۷) برکت - نعمت.
(۱۸) دستگاه اداری / کتاب شعر.
(۱۹) صدر نشین: آن که در مرتبه ای بالا می‌نشیند.
(۲۰) صاحب دیوان: وزیر امور اقتصادی و مالی، از مناصب حکومتی قدیم.



- ۱ دیشب به سیل اشک ره خواب می‌زدم^۱ نقشی به یاد خط^۲ تو برآب می‌زدم
۲ ابروی یار در نظر و خرقه سوخته^۳ جامی به یاد گوشهٔ محراب می‌زدم
۳ روی نگار در نظرم جلوه می‌نمود وز دوربوسه بر رخ مهتاب می‌زدم
۴ چشم به روی ساقی و گوشم به قول چنگ فالی به چشم و گوش در این باب می‌زدم^۴
۵ نقش خیال روی تو تا وقت صبحدم بر کارگاه^۵ دیدهٔ بی خواب می‌زدم
۶ هر مرغ فکر کز سر شاخ سخن بچست بازش به طرهٔ^۶ توبه مضراب^۷ می‌زدم
۷ ساقی به صوت این غزلم کاسه می‌گرفت^۸ می‌گفتم این سرود و می ناب می‌زدم

۸ خوش بود حال حافظ و فالی به بخت نیک
بر نام عمر و دولت^۹ احباب^{۱۰} می‌زدم

- (۱) راه خواب را زدن: خواب را از خود دور ساختن.
(۲) موی گرد صورت.
(۳) خرقه سوخته: لباس درویشی و زهد به نشانهٔ کناره‌گیری از عالم زهد و تقوا سوخته بود.
(۴) به چشم و گوش فال زدن: ظاهراً اشاره به این فال که شخص نیت کند امروز فلان سخن را بشنود یا فلان چیز را ببیند و این را به فال نیک بگیرد.
(۵) چارچوبی که بر آن پارچه‌ای می‌کشند و بر روی آن
(۶) سرزلف - زلف.
(۷) یکی از وسایل شکار مرغ و ماهی که هم اکنون برای شکار پروانه به کار می‌رود.
(۸) کاسه گرفتن: شراب در کاسه ریختن - تعارف کردن شراب و به احترام و سلامتی کسی نوشیدن.
(۹) بخت - اقبال.
(۱۰) دوستان.



- ۱ هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم
۲ شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا
۳ ای گلبن^۱ جوان بر^۲ دولت^۳ بخور که من
۴ اول ز تحت و فوق^۴ وجودم خبر نبود
۵ قسمت حوالتم به خرابات^۵ می کند
۶ من پیر سال و ماه نیسم یار بی وفاست
۷ زان روز بردلم در معنی گشوده شد
۸ در شاهراه دولت سرمد^۷ به تخت بخت
۹ از آن زمان که فتنه^۹ چشمت به من رسید

۱۰ دوشم نُوید^۸ داد عنایت^۱ که حافظا
بازآ که من به عفو گناهت ضمان^{۱۰} شدم

(۶) پیرمغان: پیرمیخانه - صاحب زردشتی می‌کده.
(۷) ازلی و ابدی.
(۸) خیر خوش - بشارت.
(۹) احسان و لطف و توجه خدا به بندگان.
(۱۰) ضامن.

(۱) درخت گل.
(۲) میوه.
(۳) بخت و اقبال.
(۴) تحت و فوق: بالا و پایین.
(۵) محل شراب و خوشگذرانی.



۱ خیال نقش تو در کارگاه^۱ دیده کشیدم
۲ اگر چه در طلبت هم عنان^۲ باد شمالم
۲+۱ هوای خواجگیم^۳ بود بندگی تو جستم
۳ گناه چشم سیاه تو بود و گردن دلخواه^۴
۴ ز شوق چشمه^۵ نوشت چه قطره ها بفشاندم
۵ ز غمزه^۶ بردل ریشم^۸ چه تیرها که گشادی^۱
۶ ز کوی یار بیارای نسیم صبح غباری
۷ چو غنچه بر سرم از کوی او گذشت نسیمی^{۱۱}
۸ امید در شب زلفت به روز عمر نبستم

۹ به خاک پای تو سوگند و نور دیده حافظ
که بی رخ تو فروغ از چراغ دیده ندیدم

* بود و.

- (۱) چارچوبی که بر آن پارچه ای می کشند و بر روی آن نقشهایی ایجاد می کنند.
(۲) پا به پا در سوارکاری.
(۳) خواجگی: بزرگی - سروری - آقایی.
(۴) مورد پسند دل - دلپسند.
(۵) چشمه نوش: چشمه آب شیرین - کنایه از دهان معشوق.
(۶) کنایه از لب.
(۷) ناز و عشوه - اشاره به چشم و ابرو.
(۸) ریش: مجروح - زخمی.
(۹) رها کردی.
(۱۰) خاک.
(۱۱) نسیم: بوی خوش / باد ملایم.
(۱۲) بوی / آرزوی.
(۱۳) دور دهانت: عهد و دوره ای که دهان تو (سخن تو) حکم فرماست.



- ۱ من که باشم که برآن خاطر عاطر^۱ گذرم
۲ دلبرابنده نوازیت که آموخت؟ بگو
۳ همتم بدرقه^۳ راه کن ای طایر قدس^۴
۴ ای نسیم سحری بندگی من برسان
۵ راه خلوتگه خاصم بنما تا پس از این
۶ خرم آن روز کز این مرحله^۵ بر بندم رخت^۶
۷ حافظا شاید^۷ اگر در طلب دولت^۸ وصل
۸ پایه^۸ نظم^۹ بلند است و جهانگیر بگو
تا کند پادشه بحر^{۱۰} دهان پر گهرم

(۱) عطرآگین - معطر.

(۲) گمان.

(۳) دایگان - مرتیان - ندیمان.

(۴) طایر قدس: پرنده عالم پاکبها - کنایه از جبرئیل (ع).

(۵) اقامتگاه میان راه.

(۶) رخت برستن: اسباب و وسایل سفر را بستن.

(۷) شایسته است - بجاست.

(۸) بخت و اقبال.

(۹) شعر.

(۱۰) پادشاه بحر: (به احتمال قوی) تورانشاه بن قطب الدین

تهمتن که از ۷۴۷ تا ۷۷۹ در جزیره هرمز سلطنت

می کرده است. این غزل احتمالاً در پاسخ به نامه دعوت

آن پادشاه سروده شده است.



- ۱ توهمجو صبحی ومن شمع خلوت سحرم
۲ چنین که بردل من داغ زلف سرکش نوست
۳ بر آستان امیدت گشاده ام در چشم
۴ چه شکر گویمت ای خیل^۳ غم عفاک الله^۴
۵ غلام مردم^۵ چشمم که با سیاه دلی
۶ به هر نظربت^۶ ما جلوه می کند لیکن
- ۷ به خاک حافظ اگریار بگذرد چون باد
ز شوق، درد دل آن تنگنا، کفن بدرم

(۱) تبسم صبح: کنایه از مدیدن فجر.

(۲) تربت: خاک.

(۳) لشکر - گروه.

(۴) عفاک الله: ناز و غمزه.

(۵) غلام مردم: (خدا تو را ببخشد) این جمله به هنگام دعا



- ۱ زدست کوتاه^۱ خود زیربارم که از بالا بلندان شرمسارم
۲ «مگر زنجیر مویسی گیردم دست وگرنه سر به شیدایی^۲ برآرم»^۳
۳ ز چشم من بپرس اوضاع گردون که شب تا روز اختر می‌شمارم^۴
۴ به این شکرانه می‌بوسم لب جام که کرد آگه ز راز روزگارم
۵ من از بازوی خود دارم بسی شکر «که زور مردم آزاری ندارم»^۵
۶ اگر گفتم دعای می‌فروشان چه باشد حق نعمت می‌گزارم
۷ سری دارم چو حافظ مست لیکن به لطف آن سری^۶ اقی‌دوارم
۸ تو از خاکم نخواهی برگرفتن
به جای اشک اگر گوهر^۷ ببارم

(۱) دست کوتاه: محرومیت - عدم دسترس.

(۲) دیوانگی.

(۳) این بیت از سعدی است.

(۴) اختر شمردن: رصد کردن ستارگان - کنایه از بیدار بودن

شب.

(۵) این مصراع از سعدی است.

(۶) آن سری: آن طرفی - کنایه از آخرت و قیامت.

(۷) مروارید.



۱ گرچه افتاد ز زلفش گرهی در کارم
۲ به طرب^۳ حمل مکن سرخی رویم که چو جام
۳ پرده^۴ مطربم^۵ از دست برون خواهد برد
۴ منم آن شاعر ساحر که به افسون^۶ سخن
۵ به صد امید نهادیم در این بادیه^{۱۰} پای
۶ چون تورا در گذر باد نمی یارم^{۱۳} دید
۷ دیده بخت به افسانه^{۱۴} او شد در خواب
۸ پاسبان حرم^{۱۶} دل شده ام شب همه شب

۹ دوش می گفت که حافظ همه روی است وریا^{۱۷}

بجز از خاک درش با که بگودر کارم^{۱۸}

- (۱) گشایش - حل مشکل.
(۲) کرم: بزرگواری - بخشش.
(۳) شادی - خوشحالی.
(۴) آهنگ موسیقی.
(۵) مطرب: خواننده و نوازنده.
(۶) سرپرده - خلوتگاه.
(۷) باز: اجازه.
(۸) جادو.
(۹) قلم.
(۱۰) بیابان بی آب و علف.
(۱۱) راهنما.
(۱۲) فرو گذاشتن: رها کردن - فراموش کردن.
(۱۳) نمی توانم.
(۱۴) قصه.
(۱۵) نظر توجه.
(۱۶) محدوده ای که ورود به آن برای همگان امکان ندارد.
(۱۷) روی وریا: ریاکاری.
(۱۸) در کارم: سروکار دارم.



- ۱ گردست دهد^۱ خاک کف پای نگارم
۲ پروانه^۲ او گرسدم در طلب جان
۳ گر قلب^۳ دلم را نهد دوست عیاری^۴
۴ دامن مفشان از من خاکی که پس از مرگ
۵ بر بوی^۵ کنارتوشدم غرق و امید است
۶ امروز مکش سر زوفای من و اندیش
۷ زلفین^۶ سیاه تو به دلداری عشاق
۸ ای باد از آن باده نسیمی^۷ به من آور
- بر لوج^۸ بصر^۹ خط غباری^{۱۰} بنگارم
چون شمع همان دم به دمی جان بسپارم
من نقد^{۱۱} روان دردمش^{۱۲} از دیده شمارم
زین در نتواند که برد باد، غبارم
از موج سرشکم^{۱۳} که رساند به کنارم^{۱۴}
زان شب که من از غم به دعا دست برآرم
دادند قراری^{۱۵} و ببرند قرارم^{۱۶}
کان بوی، شفا می دهد از رنج خمارم

حافظ لب لعلش چو مرا جان عزیز است
عمری بود آن لحظه که جان را به لب آرم

- (۱) دست دهد: فراهم شود.
(۲) صفحه ای که بر آن می نویسند.
(۳) چشم.
(۴) خط غبار: خط بسیار ریز که به دشواری خوانده می شود/
گرد و خاک. (۵) فرمان - امر.
(۶) سکه تقلبی - سکه طلای مخلوط با مواد اضافی.
(۷) عیار نهادن: ارزش قائل شدن.
(۸) سکه. نقد روان: سکه رایج / سکه جان.
(۹) دردمش: دردم برای او - فوری برای او.
(۱۰) بر بوی: در آرزوی.
(۱۱) سرشکم: اشک.
(۱۲) کنار: ساحل / آغوش.
(۱۳) دوزلف.
(۱۴) قرار دادن: قرار گذاشتن.
(۱۵) قران: آرامش.
(۱۶) نسیم: بوی خوش.



- ۱ درنهانخانه^۱ عشرت صنمی خوش دارم
۲ عاشق و رندم^۲ و میخواره به آواز بلند^۳
۳ گربه کاشانه^۴ رندان^۲ قدمی خواهی زد
۴ گرتوزین دست مرا بی سروسامان داری
۵ و رچنین چهره گشاید خط زنگاری^۵ دوست
۶ ناوک^{۱۰} غمزه^{۱۱} بیار و رسن^{۱۲} زلف که من
۷ حافظا چون غم و شادی جهان درگذراست
بہتر آن است کہ من خاطر خود خوش دارم

- (۱) محل پنهانی.
(۲) نعل در آتش داشتن: مضطرب و بی قرار بودن. رسم بوده.
(۳) است که هرگاه میخواستند کسی را به سوی خود بکشاند، نام او را بر نعل اسبی می‌کنند و آن را در آتش می‌نهادند و افسونهای مناسبی می‌خواندند؛ آن شخص مضطرب و سراسیمه می‌شد و به سوی شخص مورد نظر می‌شتافت. زلف خمیده معشوق به نعل و گونه سرخ او به آتش تشبیه شده است.
(۴) رند: لالایی - بی قید - فقیر.
(۵) به آواز بلند: آشکارا.
(۶) حورپریش: معشوق حورمانندی که چون پریان (زیبارویان جن) است.
(۷) خانه کوچک.
(۸) پریشان.
(۹) خط زنگاری: موی صورت به رنگ زنگار (سبز) - موی تازه روییده بر صورت نوجوانان که پوست زیر آن - به ویژه در جوانانی که پوستی سفید یا سرخ گون دارند - به سبزی می‌زند.
(۱۰) دارای نقش.
(۱۱) تیر کوچک.
(۱۲) اشاره چشم و ابرو.
(۱۳) طناب - ریسمان.



- | | |
|-----|---|
| ۱ | مرا عهدی است با جانان که تا جان در بدن دارم |
| ۲ | صفای خلوت خاطر از آن شمع چِگِل ^۱ دارم |
| ۳ | به کام و آرزوی دل چو دارم خلوتی حاصل |
| ۳-۱ | شرابی خوشگوارم هست و یاری چون نگارم مست |
| ۴ | مرا در خانه سروی هست کاندرا سایهٔ قدش |
| ۵ | گرم صد لشکر از خوبان به قصد دل کمین سازند |
| ۶ | سزد کز خاتم لعلش ^۸ زند لاف سلیمانی |
| ۷ | الا ای پیرفرزانه مکن منعم زمیخانه |
| ۸ | خدا را ای رقیب ^{۱۱} امشب زمانی دیده برهم نه |
| ۹ | چو در گلزار اقبالش ^{۱۱} خرامانم بِحَمْدِ اللَّهِ |

- هواداران کویش را چو جان خویشتن دارم
 فروغ چشم و نور دل از آن ماه خُتَن^۲ دارم
 چه فکر از خُبث^۳ بد گویان میان انجمن^۱ دارم
 ندارد هیچ کس، باری، چنین کاری که من دارم
 فراغ^۴ از سرو بستانی و شمشاد چمن دارم
 بِحَمْدِ اللَّهِ وَالْمِنَّه^۶ بتی^۷ لشکر شکن دارم
 چو اسم اعظم باشد چه باک از اهرمن دارم^۱
 که من در ترک پیمانه دلی پیمان شکن دارم
 که من با لعل^۸ خاموشش نهانی صد سخن دارم
 نه میل لاله و نسرین نه برگ^{۱۲} نسترن دارم

به زندی^{۱۳} شهره شد حافظ پس از صدرنج و غم لیکن
 چه غم دارم چو در عالم امین^{۱۴} الدین حسن^{۱۴} دارم

* حافظ میدان همدمان لیکن - چه غم دارم که.

کوتاه این خاتم به دست دیو (اهریمن) می افتد و او به عنوان سلیمان فرمانروایی می کند. سرانجام به مدد اسم اعظم که سلیمان (ع) داشت، خاتم و فرمانروایی به آن حضرت باز می گردد.
 (۱۰) نگاهیان - مراقب - ندیم.
 (۱۱) روی کردن - پذیرش.
 (۱۲) میل - آرزو - رغبت.
 (۱۳) لا ابالیگری - بی قیدی - بی پروایی.
 (۱۴) شخصی با این نام و لقب شناخته نشد. ممکن است قاضی امین الدین حسن یا لقب دیگری لقب نخستین «قوام الدین حسن»، مسئول گمرک و مالیات فارس بوده باشد. از سوی دیگر به قرینهٔ بیتهای ۴ و ۵ به نظر می رسد وی از اعضای خانواده یا از دولتیان و لشکریان یا دوستان بسیار نزدیک یامیهمان حافظ است.

- (۱) نام یسکی از قبایل ترک شرقی که مردم آن به زیبایی مشهورند.
- (۲) از سرزمینهای چین که مردم آن به زیبایی شهرت داشته اند.
- (۳) بدگویی.
- (۴) مجلس.
- (۵) آسودگی - بی نیازی.
- (۶) بِحَمْدِ اللَّهِ وَالْمِنَّه: ستایش و سپاس خدای را.
- (۷) بت: محبوب زیبا رو.
- (۸) لعل: کتابه از لب معشوق.
- (۹) اشاره به افسانه ای دربارهٔ حضرت سلیمان (ع) بدین نحو که آن حضرت انگشتی داشته که بر آن اسم اعظم خداوند نقش بوده است. به مدد این نام معجزه آسا، انس و جن و پرنده و حیوان به فرمان وی بوده اند. مدت زمانی



- ۱ به تیغم گرگشده دستش نگیرم
۲ کمان ابروی ما را گوبزن تیر
۳ غم گیتی که از پایم درآرد
۴ برای ای آفتاب صبح اقیید
۵ به فریادم رس ای پیر خرابات^۲
۶ به گیسوی تو خوردم دوش سوگند
- ۷ بسوز این خرقه^۱ تقوا تو حافظ
که گر آتش شوم در وی نگیرم

(۳) محل شراب و عیش و نوش. پیر خرابات: صاحب زردشتی خرابات.
(۴) لباس رسمی درویشی، تصوف و زهد.

(۱) منت پذیرم: منت دارم - ممنون می شوم.
(۲) دوری.



- ۱ مزن بردل ز نوک غمزه^۱ تیرم
۲ نصاب^۲ حُسن در حده کمال است
۳ قلدح برکن که من در دولت^۳ عشق
۴ چنان پرشد فضای سینه از دوست
۵ مبادا جز حساب مطرب و می
۶ در این غوغا^۴ که کس کس را نپرسد
۷ چو طفلان تا کی ای زاهد؛ فریبی
۸ قراری کرده ام^۵ با می فروشان
۹ من آن مرغم که هر شام و سحرگاه
۱۰ چو حافظ گنج او در سینه دارم

۱۱ خوشا آن دم که استغنائی^۶ مستی
فراغت^۷ بخشد از شاه و وزیرم

* نسخه بدل حافظ: من آن که برگرفتم دل ز حافظ - که ساقی گشت یار ناگزیرم.

- (۱) اشاره به چشم و ابرو. نوک غمزه: نوک مژگان.
(۲) چشم بیمان: چشم خمار همچون چشم بیماران.
(۳) حده معین از هر چیز / مقدار مالی که زکات بر آن واجب می گردد.
(۴) دستگاه.
(۵) درون وجود - باطن - ذهن.
(۶) نویسد.
(۷) قلم.
(۸) نویسنده - منشی - حسابدار.
(۹) آشوب - انقلاب - هرج و مرج.
- (۱۰) پیرمغان: صاحب زردشتی میخانه.
(۱۱) منت پذیرم: ممنونم. منت دارم (که حال مرا می پرسد).
(۱۲) عمل.
(۱۳) اشاره به نعمتهای بهشت که در قرآن مجید از آنها یاد شده است.
(۱۴) فرار کردن: قرار گذاشتن.
(۱۵) صفیر: صدای سوت مانند - آواز پرنده.
(۱۶) دشمن.
(۱۷) حالت احساس بی نیازی.
(۱۸) آسودگی - بی نیازی.



- ۱ نماز شام غریبان^۱ چو گریه آغازم
۲ به یاد یار و دیار آن چنان بگریم زار
۳ من از دیار حبیبم^۴ نه از بلاده^۵ غریب
۴ خدای را^۶ مددی ای رفیق ره تا من
۵ خرد ز پیری من کی حساب برگیرد^۷
۶ بجز صبا^۸ و شمالم^۹ نمی شناسد کس
۷ هوای منزل یار آب زندگانی ماست
۸ سرشکم آمد و عیبم بگفت رویاروی
- به مویه های^۲ غریبانه قصه پردازم^۳
که از جهان ره و رسم سفر براندازم
مُهیمینا^۴ به رفیقان خود رسان بازم
به کوی میکده دیگر عَلَم برافرازم^۵
که باز با صنمی طفل، عشق می بازم
عزیز من که بجز باد نیست همرازم
صبا بیار نسیمی ز خاک شیرازم
شکایت از که کنم خانگی است غمازم^{۱۲}

ز چنگ زهره^{۱۳} شنیدم که صبحدم می گفت
نوید!^{۱۴} حافظ خوش لجهه^{۱۱} خوش آوازم

- (۱) نماز شام: نماز مغرب. شام غریبان: شب اولی که در غربت می گذرانند.
(۲) مویه: گریه و زاری - نوحه.
(۳) معنی بیت: چون به هنگام نماز مغرب، در غربت آغاز به گریه می کنم، با گریه و زاری غریبانه سرگذشت خود را بیان می دارم.
(۴) حبیب: دوست.
(۵) کشور - سرزمین.
(۶) مُهیمین: کسی که به هنگام ترس به انسان پناه می دهد - از نامهای خداوند.
(۷) حساب برگرفتن: حساب کردن - به حساب آوردن.
(۸) صبا: باد خنک و خوشبوی بامدادان بهاری که از مشرق می وزد.
(۹) شمال: بادی که از جانب شمال می وزد.
(۱۰) عَلَم: سخن چین.
(۱۱) ستاره زهره که به عقیده قداما الهه نوازندگی است.
(۱۲) مژه: بر تو مژده باد.
(۱۳) مژه: بر تو مژده باد.



۱ گَر دست رسد در خم زلفین^۱ تو بازم
۲ زلف تو مرا عمر دراز است ولی نیست
۳ پروانه^۲ راحت بده ای شمع که امشب
۴ آن دم که به یک خنده دهم جان چو صراحی^۳
۵ چون نیست نماز من آلوده نمازی
۶ در مسجد و میخانه خیالت اگر آید
۷ گر خلوت ما را شبی از رخ بفروزی
۸ محمود^۴ بود عاقبت کار در این راه

حافظ غم دل با تونگویم که در این دور^۱
جز جام نشاید^{۱۱} که بود محرم رازم

- (۱) زلف - حلقه (کنایه از حلقه زلف معشوق).
(۲) چوب خمیده ای که گوی را دریازی چوگان با آن می زنند - کنایه از زلف یار.
(۳) اجازه.
(۴) تنگ شراب که آن را به شکل حیوانات و مخصوصاً پرنده‌گان می‌ساختند و هنگام خالی کردن، شراب از گلوی حیوان به همراه صدایی خارج می‌شده و گاه به خاطر تنگی آن دهانه (گلوی پرنده) در آن گیر می‌کرده است.
(۵) گزارند نمازم: بر من نماز میت بخوانند.
(۶) افقها - سرزمینها.
(۷) پسندیده.
(۸) سودا: عشق.
(۹) ایاز: غلام سلطان محمود که بسیار مورد توجه وی بود و بین این دو رابطه ای در حد عشق وجود داشت.
(۱۰) روزگار - دوره - زمانه - نوبت شراب.
(۱۱) شایسته نیست.



- ۱ در خرابات مغان^۱ گر گذرافتند بازم
۲ حلقه توبه گر امروز چو زهاد^۲ ززم
۳ و رچو پروانه دهد دست فراغ بالای^۳
۴ همچو چنگ اربه کناری ندهی کام دلم
۵ صحبت حور نخواهم که بود عین قصور^۴
۶ ماجرای دل خون گشته نگویم با کس
۷ سر سودای^۵ تو در سینه بماندی پنهان
۸ مرغ سان از قفس خاک، هوایی گشتم
- حاصل خرجه^۶ و سجاده روان در بازم^۲
خازن^۷ میکده فردا نکند در، بازم^۶
جز بدان عارض^۸ شمعی^۱ نبود پروازم
باز چون نی زلبانت نفسی بنوازم
با خیال تو اگر با دگری پردازم
زان که جز تیغ غمت نیست کسی دمسازم^{۱۱}
چشم تردامن^{۱۳} اگر فاش نکردی رازم
به هوایی^{۱۴} که مگر صید کند شهبازم

گر به هرموی، سری برتن حافظ باشد
همچو زلفت همه را در قدمت اندازم

- (۱) خرابات: محل شراب و قمار و عیش و نوش در قدیم.
خرابات مغان: خراباتی که صاحب و گردانندگان آن
زردشتی اند.
(۲) لباس درویشی و زهد.
(۳) روان: فوری. در بازم: خواهم باخت - از دستت خواهم
داد.
(۴) زاهدان.
(۵) نگهبان - سرایدار.
(۶) نکند در، بازم: در را به روی من باز نمی‌کند.
(۷) فراغ بال: آسایش خاطر.
(۸) چهره.
(۹) عارض شمعی: چهره روشن همچون شمع.
(۱۰) کوتاهی.
(۱۱) دمساز: همدم.
(۱۲) سودا: عشق.
(۱۳) تردامن: گناهکار - آلوده دامن.
(۱۴) امیدی - هوسی.



- ۱ مژده وصل تو کو کز سرجان برخیزم^۱ طایر قدسم^۲ و از دام جهان برخیزم
۲ به ولای تو^۳ که گربنده خویشم خوانی از سر خواجگی^۴ گون و مکان^۵ برخیزم
۳ یارب از ابر هدایت برسان بارانی بیشتر زان که چو گردی زمین برخیزم
۴ بر سرتربت من بامی و مطرب بنشین «تا به بویت زلحد^۶ رقص کنان برخیزم»^۷
۵ خیز و بالا^۸ بنما ای بت شیرین حرکات که چو حافظ ز سرجان و جهان برخیزم

گرچه پیرم توشبی دست در آغوشم کن
تا سحرگه ز کنار تو جوان برخیزم

- (۱) از سرجان برخاستن: جان را بی قدر شمردن و رها کردن - از جان گذشتن.
(۲) طایر قدس: پرنده عالم بالا - پرنده بهشتی.
(۳) به ولای تو: سوگند به دوستی و محبت تو.
(۴) سروری.
(۵) کون و مکان: عالم هستی - دنیا و آنچه در آن است.
(۶) قبر - گور.
(۷) این مصراع با اندک تفاوتی («زمین» به جای «لحد») از سلمان ساوجی است.
(۸) قد و بالا - اندام.



- ۱ من دوستدار روی خوش وموی دلکشم
 ۲ در عاشقی گزیرا نباشد ز ساز و سوز
 ۳ من آدم بهشتی ام اقا در این سفر
 ۴ بخت ار مدد دهد که کشم رخت از این دیار
 ۵ شیراز معدن لب لعل است و کان^۴ حُسن^۵
 ۶ از بس که چشم مست در این شهر دیده ام
 ۷ شهری است پر کرشمه^{*} خوبان^{*} زشش جهت^{۱۰}
 ۸ گفتمی ز سر عهد ازل^{۱۲} نکته ای بگو
 حافظ! عروس طبع مرا جلوه آرزو است
- ۸+۱ مدهوش چشم مست ومی صاف بیغشم
 استاده ام چوشمع مترسان ز آتشم
 حالی^۲ اسیر عشق جوانان مهوشم
 گیسوی حور گرد فشاند ز قفر^۳ شم^۳
 من جوهری^۶ مفلسم^۷ ایرا^۸ مشوشم^۹
 حقا که می نمی خورم اکنون و سرخوشم
 چیزیم نیست^{۱۱} وزنه^{**} خریدار هر ششم
 آن گه بگویمت که دو پیمانہ در کشم
 آیینہ ای ندارم از آن آه می کشم

حافظ ز تاب فکرت بی حاصلم بسوخت
 ساقی کجاست تا زند آبی بر آتشم

* حوران.
 ** گرنه.

- (۱) چاره.
 (۲) اکنون.
 (۳) قفرش: کیسه مانندی مستطیل شکل که از میانه باز می شود و لباس و رخت خواب مسافر در آن گذاشته می شود.
 (۴) معدن.
 (۵) زیبایی - خوبی.
 (۶) جواهر فروش.
 (۷) ورشکسته - فقیر - بی چیز.
 (۸) از این جهت.
 (۹) مشوش: مضطرب - پریشان.
 (۱۰) شش جهت: پیش، پس، راست، چپ، بالا، پایین.
 (۱۱) چیزیم نیست: مالی ندارم - توانایی مالی ندارم.
 (۱۲) عهد ازل: آغاز آفرینش (که خداوند از انسان پیمان ربوبیت گرفت).



- ۱ چرانه درپی عزم دیار خود باشم
۲ غم غریبی و محنت^۱ چو بر نمی تابم^۲
۳ زمحرمان سراپرده^۳ وصال^۴ شوم
۴ چو کار عمر نه پیدا است^۵ باری آن اولی^۶
۵ زدست بخت گران خواب^۸ و کار بی سامان
۶ همیشه پیشه^۷ من عاشقی و زندی^۹ بود
۷ بود که لطف ازل^{۱۰} رهنمون شود حافظ
و گرنه تا به ابد شرمسار خود باشم

- (۱) زنج.
(۲) بر تافتن: تحمل کردن - تاب آوردن.
(۳) این مصراع از شاه نعمت الله ولی است.
(۴) سراپرده: خیمه بزرگ و باشکوه شاهان و بزرگان. سراپرده
وصال: جایگاه مجتلی که برای زفاف ترتیب می دهند.
(۵) نه پیدا است: معلوم و مشخص نیست.
(۶) بهتر.
(۷) روز واقعه: روز مرگ.
(۸) گران خواب: آن که خوابش سنگین است.
(۹) لا ابالیگری - بی قیدی.
(۱۰) لطف ازل: لطف خداوند در آغاز آفرینش به برخی انسانها که پایان کار آنها از نظر رستگاری و عاقبت بخیری بستگی بدان دارد.



- ۱ خیال روی تو چون بگذرد به گلشن چشم
۲ بیا که لعل و گهر^۱ در نثار مقدم تو
۳ سزای تکیه گهت منظری^۲ نمی بینم
۴ سحر سرشک^۳ روانم سر خرابی داشت
۵ نخست روز که دیدم رخ تو دل می گفت
۶ به بوی^۴ مزده^۵ وصل تو تا سحر شب دوش
۷ به مردمی^۶ که دل دردمند حافظ را
مزن به ناوک دلدوز^۷ مردم افکن^۸ چشم

(۱) مروارید.

(۲) خزانه.

(۳) منظر: محل نظر کردن - جایی مانند پنجره و ایوان که انسان می نشیند و به اطراف نگاه می کند.

(۴) معنی مصراع: در دنیا من هستم و این گوشه چشم که حال آن معلوم است (چیز دیگری ندارم).

(۵) اشک.

(۶) بو: آرزو.

(۷) به مردمی: تو را سوگند به انسانیت.

(۸) دلخراش - آنچه موجب آزار و رنج دل گردد.

(۹) آنچه مردم را از پای درمی آورد - نیرومند.



۱ گرچه از آتش دل چون خُم می می جوشم
۲ قصد جان^۱ است طمع در لب جانان کردن
۳ من کی آزاد شوم از غم دل چون هر دم
۴ حاش لله^۱ که نیام معتقد طاعت^۵ خویش
۵ هست امیدم که علی^۱ رغم عدو^۶ روز جزا
۶ پدرم روضه^۸ جنت^۱ به دو گندم بفروخت
۷ خرقة^{۱۱} پوشی من از غایت دینداری نیست
۸ من که خواهم که ننوشم بجز از راوق^{۱۲} خُم

۹ گراز این دست^{۱۵} زند مطرب مجلس ره عشق
شعر حافظ ببرد وقت سماع^{۱۶} از هوشم

- (۱) قصد جان: خود یا کسی را در معرض هلاک افکندن -
کوشش در هلاک خود یا کسی .
(۲) هندو: غلام - نوکر / سیاه .
(۳) زیبارویی .
(۴) حاش لله: پناه بر خدا - خدا دور بدارد .
(۵) عبادت .
(۶) معنی بیت: پناه بر خدا اگر به عبادت خود پای بند
نباشم . تنها گاهی یک قند شراب می نوشم .
(۷) علی رغم عدو: برای به خاک مالیدن دماغ دشمن .
(۸) باغ - گلزار .
(۹) بهشت - بوستان .
(۱۰) جو: واحدی برای وزن اندک - کنایه از مقدار کم و
شیء کم بها و ناچیز .
(۱۱) لباس درویشان .
(۱۲) ظرفی که در آن شراب و شیر را صاف کنند - کاسه
شرابخواری - (در اینجا) به معنی مُرَوَّق یعنی شراب صاف
شده .
(۱۳) پیرمغان: پیرمفروش - صاحب زردشتی میکند .
(۱۴) نشوم .
(۱۵) از این دست: از این نوع - به این نحو و صورت .
(۱۶) رقص صوفیانه .



- ۱ گرمین از سرزنش مدعیان اندیشم
۲ زهد زندان نوآموخته راهی به دهی است^۲
۳ شاه شوریده سران خوان من بی سامان را
۴ برجین نقش کن از خون دل من خالی
۵ اعتقادی بنما و بگذر بهر خدا
۶ شعر خونبار من ای باد بریار بخوان
۷ من اگر زدم و گرشیح*^۶ چه کارم با کس
حافظ^۷ راز خود و عارف^۸ وقت خویشم

* نسخه بدل حافظ: من اگر باده خورم ورنه.

- (۱) بی قیدی - لا ابالیگری.
(۲) معنی مصراع: در کار رندی و مستی پیشرفتی نخواهم داشت.
(۳) معنی مصراع: اگر کسانی که تازه اصول رندی آموخته اند زهد و تقوایی داشته باشند تا حدی قابل قبول است.
راهی به دهی است: تا حدی می توانند به مقصد برسانند.
(۴) کافر کیش: کافر - بی دین / شخص بی رحم. توضیح:
رسم بوده است که خالی از خون قربانی بر پیشانی کسی که قربانی برای او و یا به نذر او انجام شده نقش
- گردد.
(۵) معنی بیت: (با توجه به تنفر معشوقه از زهد و پرهیز:)
حسن تیشی نشان بده و بگذر تا ببینی (که لباس درویشم را می اندازم و به دنبال توبه راه می افتم تا برای تو ثابت شود) که چه اندازه از درویشی دورم.
(۶) پیر - مرشد.
(۷) نگه دارنده / تخلص شاعر.
(۸) عارف - دانا - شناسا.



- ۱ حجاب^۱ چهرهٔ جان می شود غبار تنم
۲ چنین قفس نه سزای چومن خوش الحانی است^۲
۳ عیان نشد که چرا آمدم کجا بودم
۴ چگونه طَوف^۴ کنم در فضای عالم قدس^۵
۵ اگر ز خون دلم بوی شوق می آید
۶ طِراز^۶ پیرهن زرکشم^{۱۱} مبین چون شمع^{۱۱}
۷ بی‌با و هستی حافظ ز پیش او بردار
که با وجود تو کس نشنود زمن که منم

- (۱) پرده - پوشش.
(۲) خوش الحان: خوش آواز.
(۳) گلشن رضوان: باغ بهشت.
(۴) سیر و گشت.
(۵) عالم قدس: عالم مجردات - عالم الهی.
(۶) سراجه: سرای کوچک - کنایه از دنیا. سراجهٔ ترکیب:
دنیای مادی که محل ترکیب و امتزاج عناصر است.
(۷) نخته بند: گرفتار - نوعی مجازات در عهد مفلو که شخص
(۸) نافهٔ ختن: ناف آهوی سرزمین ختن که خون در آن جمع و
به مشک تبدیل می شود. خارج شدن یا خارج کردن
مشک از داخل نافه برای آه همراه با درد است.
(۹) حاشیهٔ لباس.
(۱۰) زرکش: زربفت - آنچه تار و پود آن از طلاست.
(۱۱) اشاره به این که شمع را در زورق می پیچینند و آن را
پیراهن شمع می نامیند.



- ۱ چل سال رفت و بیش که من لاف می‌زنم
۲ هرگز به یمن عاطفت^۲ پیر می‌فروش
۳ در جاه^۴ عشق و دولت^۵ زندان^۶ پاکباز^۷
۴ در شأن من به دُرد کشی^{۱۰} ظن بد میر
۵ شهباز^{۱۱} دست پادشهم؛ یارب از چه خاست^{۱۲}
۶ حیف است بلبلی چومن اندر چنین قفس
۷ آب و هوای پارس عجب سفله‌پرور^{۱۶} است
۸ حافظ! به زیر خرقه^{۱۷} قدح تا به کی کشی

۹ تورانشه^{۱۸} خجسته^{۱۹} که در من یزید^{۲۰} فضل
شد همت مواهب^{۲۱} او طوق گردنم

* نسخه بدل حافظ: از چه حال - از.

- (۱) پیرمغان: پیرمفروش.
(۲) لطف - محبت.
(۳) شراب سرخم که صاف و یکدست است و از لرد و دُرد در آن اثری نیست.
(۴) مقام - منزلت.
(۵) دستگاه حکومتی.
(۶) زند: لا ابالی - بی قید.
(۷) قماربازی قلب که هر چه داشته باشد بیازد - بکزند.
(۸) بالا - بالا ترین قسمت.
(۹) مصطبه: سکو - شاه نشین در اتاق یا میخانه.
(۱۰) دُرد کشی: نوشیدن شراب آمیخته با لرد و دُرد (که از زانتر است).
(۱۱) باز شکاری.
- (۱۲) از چه خاست: از چه چیزی منشأ گرفت.
(۱۳) معنی بیت: من باز شکاری ام که جای من روی دست پادشاه است. چه پیش آمد که تمایل به جایگاه اصلیم را از یاد من برده اند.
(۱۴) لسان عذب: زبان شیرین.
(۱۵) سوسن: گل سوسن که گلبرگهای آن به شکل زبان آدمی است.
(۱۶) سفله: فرومایه.
(۱۷) لباس درویشی.
(۱۸) خواجه جلال الدین تورانشاه، آخرین وزیر شاه شجاع.
(۱۹) مبارک - خوش یمن.
(۲۰) من یزید: حراج - مزایده.
(۲۱) عطاها - بخششها.



- ۱ عمری است تا من در طلب^۱ هر روز گامی می‌زنم
۲ بی‌ماه مهرافروز^۲ خود تا بگذرانم روز خود
۳ اورنگ کو گلچهر کو نقش^۳ وفا و مهر کو^۴
۴ دانم سرآرد غصه را رنگین برآرد قصه را
۵ تا بو^۵ که یابم آگهی از سایه سروسهی^۶
۶ هر چند کان آرام دل دانم نبخشد کام دل
۷ با آنک از وی غایم وز می‌چو حافظ تایم^{۱۱}
در مجلس روحانیان گه گاه جامی می‌زنم

- (۱) جست و جو / (تصوف) جست و جوی پیوسته در راه حقیقت، بدون توجه به قضاوت مردم.
(۲) مهرافروز: روشن کننده خورشید.
(۳) اثر - نشانه / (بازی نرد) وضع مساعد در بازی نرد.
(۴) «اورنگ و گلچهر» نام عاشق و معشوق و «وفا و مهر» نیز نام عاشق و معشوق دیگری بوده است.
(۵) اکنون.
(۶) داو زدن: به نوبت خود بازی کردن در بازی نرد - ادعا کردن. معنی مصراع: اکنون من در عاشقی ادعای تمام و کامل بودن دارم - اکنون برنده بازی عاشقی من هستم.
(۷) باشد.
(۸) سرو راست روییده - کنایه از معشوق خوش قد و قامت.
(۹) آواز.
(۱۰) دوام: پایداری - ماندگاری.
(۱۱) تایب: تائب - توبه کننده.



- ۱ بی توای سروروان^۱ با گل و گلشن چه کنم
۲ آه کز طعنه بدخواه ندیدم رویت
۳ بروای ناصح^۵ و بر دُرد کشان^۶ خرده مگیر
۴ برق^۸ غیرت چو چنین می جهد از قَمَن^۱ عیب
۵ شاه ترکان چو پسندید و به چاهم انداخت
۶ مددی گربه چراغی نکند آتش طور
۷ حافظا خلد برین^{۱۲} خانه موروث من است^{۱۳}
اندر این منزل ویرانه نشیمن چه کنم

رستم در لباس بازرگانان به توران می رود و بیژن را به تدبیر از درون چاه نجات می دهد. شاه ترکان اشاره به افراسیاب (که از نژاد ترک است) و تهمتن، رستم است.

(۱۱) وادی آیمَن (بیابان سمت راست) صحرا و بیابانی است در جانب راست کوه طور. حضرت موسی (ع) که شبی تاریک در آن وادی گرفتار آمد، از آتشنزله ای که به همراه داشت، آتش نهجید. ناگاه آتشی از جانب طور دید و به آن سو رفت تا از آن شعله ای بگیرد. آتش از درون درختی بود و از آنجا موسی (ع) به پیامبری مبعوث شد.

(۱۲) بالا ترین مرتبه بهشت جاودان. این کلمه در قرآن مجید آمده است.

(۱۳) اشاره به آیه ۱۰ و ۱۱ سوره مؤمنون: «أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ. الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (چنین کسان وارث اند، که بهشت فردوس ارث آنان و منزلگاه ابدی ایشان است).

(۱) سروروان: کنایه از معشوق بلند بالا و خوش اندامی که راه رفتنی زیبا دارد.

(۲) سنبل هندی که دارای دنباله دراز، خوشبو و سیاهی است.

(۳) چهره.

(۴) در قدیم آینه را از فلز و بیشتر از آهن صیقلی شده می ساختند.

(۵) نصیحت کننده.

(۶) دُرد کشان: نوشندگان شراب دُرد آمیز (و ارزان). فقیران باده نوش.

(۷) سرنوشت.

(۸) برق آسمان - صاعقه.

(۹) کمینگاه.

(۱۰) اشاره به داستان بیژن و منیژه در شاهنامه: افراسیاب پدر منیژه چون از رابطه بیژن با او آگاه می شود خشمگین می گردد و به قتل بیژن فرمان می دهد؛ اما به وساطت و مصلحت اندیشی پیران ویسه از خون او می گذرد و در چاهی زندانش می سازد. چون خبر به ایران می رسد،



- ۱ من نه آن رندم که ترک شاهد^۱ و ساغر کنم
۲ من که عیب توبه کاران کرده باشم بارها
۲+۱ وقت گل گویی که زاهد شو؛ به چشم و سر؛ ولی
۳ چون صبا^۲ مجموعه^۳ گل را به آب لطف شست
۴ لاله ساغرگیر و نرگس مست و بر ما نام فسق
۴+۱ عهد و پیمان فلک را نیست چندان اعتبار
۵ عشق دُرْدانه^۴ است و من غَوَاص و دریا می‌کده
۶ گرچه گردآلود فقرم شرم باد از همتم
۷ من که دارم در گدایی گنج سلطانی به دست
۸ بازکش یک دم عنان ای تُرک^۵ شهر آشوب من
۹ دوش لعلت^۶ عشوه ای می‌داد^۷ حافظ را ولی
من نه آنم کزوی این افسانه‌ها باور کنم

(۱) محبوب - معشوق.
(۲) نهی کننده از امور ممنوع در شرع - مأمور اجرای احکام.
(۳) باد خنک و خوشبوی بامدادان بهاری.
(۴) جزوه‌ای که در آن موضوعهای مختلف نقل شده باشد - دفتر.
(۵) دانه مروارید.
(۶) چشمه خورشید: قرص خورشید که اشعه نور مانند آب زلال از آن به هر طرف گشانده می‌شود.
(۷) محبوب - معشوق زیباروی (به خاطر زیبایی ترک نژادان).
(۸) لعل: کنایه از لب سرخ‌رنگ همچون لعل.
(۹) عشوه دادن: فریب دادن - گول زدن.



- ۱ صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم
۲ دل دیوانه از آن شد^۲ که نصیحت شنود
۳ با سرزلف تو مجموع پریشانی من
۴ آنچه در مدت هجرتو کشیدم هیهات
۵ آن زمان کارزوی دیدن جانم باشد
۶ گربدانم که وصال تو بدین دست دهد
۷ دورشو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی
- ۸ نیست امید صلاحی ز فساد حافظ
چون که تقدیر چنین است چه تدبیر کنم

(۱) سحرگاه - هنگام سحر.
(۲) از آن شد: کارش از آن گذشت.
(۳) هریر کردن: بیان کردن.

(۴) تحریر کردن: نوشتن.
(۵) توفیر کردن: سود بردن.



- ۱ دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم
۲ از دل تنگ گنهکار برآرم آهی
۳ خورده‌ام تیر فلک^۳ باده بده تا سرمست
۴ جرعه جام بر این تخت روان^۸ افشانم
۵ مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست
۶ بند بُرقع^{۱۰} بگشا ای مه خورشید کلاه^{۱۱}
- و اندر این کار دل خویش به دریا فکنم^۱
کآتش اندر گنه آدم و حوا^۲ فکنم
عقده^۴ در بند کمر ترکش^۵ جوزا^۶ فکنم
غلغل جنگ در این گنبد مینا^۷ فکنم
می‌کنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم
تا چو زلفت سر سودازده^{۱۲} دریا فکنم

حافظا تکیه بر ایام چوسه^{۱۳} است و خطا
من چرا عشرت امروز به فردا فکنم

- (۱) دل به دریا فکندن: دل به دریا زدن - جسارت و بی‌پروایی کردن.
(۲) گناه آدم و حوا: خوردن از میوه درخت ممنوع و رانده شدن به زمین. معنی مصراع: که کاری کنم که گناه آدم و حوا در برابر گناه من به نظر نیاید و مورد حساب قرار نگیرد.
(۳) تیر فلک: (نجوم) صورت کوچکی در نیمکره شمالی در کهکشان راه شیری که به صورت تیری است. تیر فلک خوردن: کنایه از نازل شدن مصیبت از آسمان برای انسان.
(۴) گره.
(۵) کمر ترکش: تیردانی که بر کمر می‌بستند.
(۶) (نجوم) یکی از صورتهای منطقه البروج - دو پیکر. جوزا در تصاویر فلکی به صورت دو برادر دوقلوی به هم
- چسبیده تصویر شده است که حمایل و کمر بندی دارد و ترکشی بر حمایل آن آویخته است.
(۷) معنی بیت: فلک مرا هدف تیر خود قرار داده است. باده بده تا مست و بی‌پروا شوم، به آسمان بروم و سرکیسه‌ای را که تیرهای جوزا در آن قرار دارد گره بزنم (تا دیگر نتواند تیر بیندازد).
(۸) تخت روان: کنایه از زمین.
(۹) گنبد مینا: کنایه از آسمان.
(۱۰) روبند.
(۱۱) خورشید کلاه: دارای کلاهی عالی و زیبا مانند خورشید. ضمناً شاهان قدیم ایران شکل خورشید بر کلاه خود داشتند - کنایه از مقام عالی شاهانه.
(۱۲) سودازده: شوریده - افسرده.
(۱۳) لغزش - اشتباه.



- ۱ دوش سودای^۱ رخس گفتم ز سربیرون کنم
۲ قامتش را سرو گفتم سرکشید^۲ از من به خشم
۳ نکته ناسنجیده گفتم دلبرا معذوردار
۴ زرد رویی می کشم زان طبع نازک بی گناه
۵ ای نسیم منزل سلمی^۵ - خدا را^۶ - تا به کی
۶ من که ره بردم به گنج حسن بی پایان دوست
۷ ای مه صاحبقران^{۱۰} از بنده - حافظ - یاد کن
تا دعای دولت^{۱۱} آن حُسن روز افزون کنم

- (۱) سودا: میل شدید - عشق - آرزو.
(۲) دیوانه.
(۳) سرکشیدن: برآشتن - اعتراض کردن.
(۴) عشوَه فرمودن: ناز و کرشمه نمودن.
(۵) نام یکی از معشوقه های عرب.
(۶) خدا را: به خاطر خدا - تو را به خدا.
(۷) سرا - منزل.
(۸) بلندیها و برجستگیهایی که از خانه های خراب به جا مانده است.
(۹) نام رودی که اکنون در شوروی است.
(۱۰) بخشی از یک مصرع امیر معزی است. این مصرع حافظ نیز با توجه به بیتی از اوست: رَبِّعِ از دلم پر خون کنم، خاکِ دَمَنِ گلگون کنم - اطلال را جیحون کنم، از آب چشم خویشتن.
(۱۱) صاحبقران: خوش اقبال - خوشبخت.
(۱۲) دولت - اقبال.



- ۱ به عزم توبه سحر گفتم استخاره کنم
۲ سخن درست بگویم نمی‌توانم دید
۳ به دور لاله^۳ دماغ^۴ مرا علاج کنید
۴ ز روی دوست مرا چون گل مراد شکفت
۵ به تخت گل بنشانم بتی چو سلطانی
۶ گدای میکده‌ام لیک وقت مستی بین
۷ چو غنچه با لب خندان به یاد مجلس شاه
۸ مرا که نیست ره و رسم لقمه پرهیزی
- بهار توبه شکن می‌رسد چه چاره کنم
که می‌خورند حریفان^۱ و من نظاره کنم^۲
گراز میانه بزم طرب کناره کنم
حواله سردشمن به سنگ خاره کنم
ز سنبل و سمنش ساز طوق^۵ و یاره^۶ کنم^۷
که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم
پیاله گیرم و از شوق جامه پاره کنم
چرا مذقت^۸ زند^۹ شرابخواره کنم

۹ زیاده خوردن پنهان ملول شد حافظ
به بانگ بربط^{۱۰} و نی رازش آشکاره کنم

- (۱) همپالگان.
(۲) نظاره کردن: تماشا کردن.
(۳) دور لاله: زمان شکفتن لاله - فصل بهار.
(۴) مغز.
(۵) گردنبند.
(۶) حلقه ای از طلا و نقره - دستبند.
(۷) ساز کردن: فراهم کردن.
(۸) بدگویی - سرزنش.
(۹) لایالی - بی قید.
(۱۰) عود (از آلات موسیقی).



- ۱ حاشا که من به موسم گل ترک می کنم
۲ مطرب کجاست تا همه محصول زهد و علم
۳ از قال و قیل مدرسه حالی^۲ دلم گرفت
۴ کوپیک صبح^۳ تا گله های شب فراق
۵ کی بود در زمانه وفا جام می بخواه*
۶ از نامه^۱ سیاه نترسم که روز حشر^{۱۱}
- ۷ این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست
روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم

* نسخه بدل حافظ : بیار.

- (۱) عود (از آلات موسیقی).
(۲) اکنون.
(۳) پیک صبح: کنایه از باد صبحگاهی.
(۴) مبارک.
(۵) چهره.
(۶) فرخنده‌پی: خوش قدم.
(۷) جمشید، از بزرگترین پادشاهان سلسله پیشدادیان.
(۸) کیکاووس، از بزرگترین پادشاهان سلسله کیانیان.
(۹) لقب پادشاهان کیانی - کیخسرو.
(۱۰) کنایه از نامه اعمال.
(۱۱) روز حشر: روز قیامت.
(۱۲) طی کردن: پیچیدن - لوله کردن (و به کناری انداختن).



- ۱ روزگاری شد که درمیخانه خدمت می‌کنم
 ۲ تا کی اندردام وصل آرم تَدْرُوی^۱ خوش خرام
 ۳ حاشَ لَیْلَه^۲ کز حساب روز حشرم بیم هست
 ۴ واعظ ما بوی حق نشنید بشنو کاین سخن
 ۵ چون صبا^۳ افتان و خیزان می‌روم تا کوی دوست
 ۶ خاک کویت برنتابد زحمت ما^۴ بیش از این
 ۷ زلف دلبر دام راه و غمزه اش^۵ تیربلاست
 ۸ دیدۀ بدبین^۶ پوشان ای کریم عیب‌پوش
 ۹ ازیمین^۷ عرش آمین می‌کند رُوحِ الْأَمین^۸
 ۱۰ خسروا اُمید اوج جاه دارم زین قِبَل^۹

- در لباس فقر کاراهل دولت می‌کنم
 در کمینم و انتظار وقتِ فرصت^۱ می‌کنم
 فال فردا می‌زنم و امروز عشرت می‌کنم^۲
 در حضورش نیز می‌گویم نه غیبت می‌کنم
 وز رفیقان ره استمدادِ هَمّت^۳ می‌کنم
 لطفها کردی بُنا تخفیف زحمت می‌کنم^۴
 یاددار ای دل که چندینت نصیحت می‌کنم
 زین دلیربها^۵ که من در کنج خلوت می‌کنم
 چون دعای پادشاه ملک و ملّت می‌کنم
 التماس آستان بوسّی حضرت می‌کنم

۸ حافظم^{۱۰} در محفلی دُرّدی کشم^{۱۱} در مجلسی

بنگر این شوخی^{۱۲} که چون با خلق صنعت^{۱۳} می‌کنم

- (۱) تَدْرُو: فرقاوّل - کنایه از معشوق خوش رفتار.
 (۲) وقتِ فرصت: وقت مناسب - وقتی که فرصت باشد.
 (۳) حاشَ لَیْلَه: پناه بر خدا - نه چنین است.
 (۴) معنی مصراع: طالع فردا را می‌بینم (که عذاب نخواهم شد) و امروز خوشگذرانی می‌کنم.
 (۵) باد خنک و خوشبوی بامدادان بهاری.
 (۶) توجه قلبی - دعای خیر.
 (۷) برنتابد زحمت ما: تاب زحمت ما را ندارد.
 (۸) تخفیف زحمت می‌کنم: زحمت را کم می‌کنم.
 (۹) غمزه: حرکت چشم و ابرو.
 (۱۰) عیب‌بین.
 (۱۱) گستاخیاها - جسارتها.
 (۱۲) سمت راست.
 (۱۳) جبرائیل.
 (۱۴) زین قِبَل: به این خاطر - بدین سبب.
 (۱۵) حافظ: حافظ قرآن و حدیث.
 (۱۶) دُرّدی کش: آن که شراب آمیخته با لرد و دُرّد (که نامرغوبتر، ارزانتر و در نتیجه مخصوص فقراست) می‌نوشد.
 (۱۷) گستاخی.
 (۱۸) فریبکاری.



- ۱ من ترک عشق و شاهد^۱ و ساغر نمی‌کنم
۲ باغ بهشت و سایه طوبی^۲ و قصر حور
۳ تلقین^۳ و درس اهل نظر یک اشارت است
۴ هرگز نمی‌شود ز سر خود خبر مرا
۵ ناصح به طنز^۴ گفت حرام است می‌مخور
۶ شیخ به ظیره^۵ گفت که روترک عشق کن
۷ این تقویم تمام که با شاهدان^۶ شهر
- ۸ صد بار توبه کردم و دیگر نمی‌کنم
با خاک کوی دوست برابر نمی‌کنم
گفتم کنایتی^۱ و مکرر نمی‌کنم
تا در میان می‌کده سر بر نمی‌کنم
گفتم به چشم و گوش به هر خر نمی‌کنم
محتاج جنگ نیست برادر؛ نمی‌کنم
ناز و کرشمه بر سر منبر نمی‌کنم

حافظ جناب پیرمغان^۸ جای دولت^۷ است

من ترک خاکبوسی این در نمی‌کنم

- (۱) محبوب زیبا روی.
(۲) درختی تنومند و سترگ در بهشت که سایه آن بر تمام خانه‌های آنجا گسترده است و مؤمنان در سایه آن می‌آرامند. در آیه ۲۹ سوره رعد (۱۳) آمده است: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسُنَ مَا يُبَدَّلُ لَهُمْ» (آنان که ایمان آوردند و نیکوکاری پیشه کردند، برایشان طوبی و نیک انجامی است).
- (۳) یاد دادن - بحث در درس برای ملکه شدن.
(۴) کنایت: کنایه - اشاره.
(۵) سرزنش.
(۶) خشم و غضب.
(۷) زیبا رویان.
(۸) پیرمغان: پیر میفروش - صاحب زردشتی میخانه.
(۹) بخت - اقبال.



- ۱ به مژگانِ سیه کردی هزاران رخنه در دینم
۲ الا ای همنشین دل که یارانت برفت از یاد
۳ جهان پیر است و بی بنیاد از این فرهاد گش فریاد
۴ ز تاب آتش دوری شدم غرق عرق چون گل
۵ جهان فانی و باقی فدای شاهد و ساقی
۶ اگر بر جای من غیری گزیند دوست حاکم اوست
۷ صَبَاحُ الْخَیْرِ زِدْ بَلْبَلُ كَجَائِي سَاقِيَا بَرخیز
۸ شب رحلت هم از بستر روم بر قصر حوزِ العین^۷
بیا کز چشم بیمارت^۱ هزاران درد برچینم^۲
مرا روزی مباد^۳ آن دم که بی یاد تو بنشینم
که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم
بیار ای باد شبگیری^۴ نسیمی زان عرقچینم^۵
که سلطانی عالم را طفیل عشق می بینم
حرامم باد اگر من جان به جای دوست بگزنم
که غوغا می کند در سر خروش چنگ دوشینم
اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم

حدیث آرزومندی که در این نامه ثبت افتاد

همانا بی غلط باشد که حافظ داد تلقینم^۸

- (۱) چشم بیمان: چشم خمار - چشم نیم بسته.
(۲) درد برچیدن: پرستاری کردن - بیمار داری کردن.
(۳) مرا روزی مباد: روزی من تمام شود (عمر من به پایان برسد).
(۴) باد شبگیری: باد شبگیر - باد سحرگاهی.
(۵) عرقچین: نوعی کلاه / حلقه ای از پارچه یا پنبه که گلابگیران، میان لبه دیگ و سر پوش آن می گذارند.
(۶) صَبَاحُ الْخَیْرِ: صبح بخیر.
(۷) حوزِ العین: زنان سفید پوست درشت چشم و سیاه چشم.
در آیه ۵۴ از سوره دخان (۴۴) آمده است:
«... وَرَوَّجْنَاهُمْ بِحُورِ عَيْنٍ» (و آنها را با حوران زیبا چشم، همسر قرار دادیم).
(۸) تلقین دادن: یاد دادن.



۱ حالیا^۱ مصلحت وقت در آن می بینم
۲ جز صراحی^۲ و کتابم نبُود یاروندیم^۳
۳ بس که در خرقه^۴ آلوده زدم لاف صلاح
۴ جام می گیرم و از اهل ریا دور شوم
۵ سربه آزادگی از خلق برآرم چون سرو
۶ بردلم گرد ستمهاست خدایا میسند
۷ من اگر رند^۵ خراباتم^{۱۱} و گر حافظ^{۱۲} شهر
۸ سینه تنگ من و بارغم او هیهات

۹ بنده آصف عهدم^{۱۳} دلم از راه میر^{۱۴}

که اگر دم زدم^{۱۵} از چرخ بخواهد کینم^{۱۶}

(۱) اکنون - حالا.
(۲) اسباب خانه.
(۳) تنگ شراب.
(۴) همدم - همنشین.
(۵) همصحبتان - دوستان.
(۶) نادرست - دغل.
(۷) لباس درویشی.
(۸) تیره و تار - کدر.
(۹) آئینه مهرآیین: کنایه از دل پاک و جایگاه محبت.
(۱۰) لاابالی - بی قید.

(۱۱) خرابیات: محلی که در آن شراب می نوشیدند و قمار می باختند.

(۱۲) حافظ قرآن و حدیث - عالم.

(۱۳) آصف: نام وزیر توانا و مدبر حضرت سلیمان (ع).

آصف عهد: وزیر زمان - احتمالاً کنایه از خواجه

جلال الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع.

(۱۴) از راه میر: نگران نمکن.

(۱۵) دم زدن: شکوه و شکایت کردن - لب به سخن باز

کردن.

(۱۶) از چرخ بخواهد کینم: انتقام را از روزگار می گیرد.



- ۱ اگر بر خیزد از دستم که با دلدار بنشینم
۲ شراب تلخ صوفی سوز بنیادم بخواهد برد
۳ مگر دیوانه خواهم شد که در عشق توشب تا روز
۴ چو هر خاکی که باد آورد فیضی برد از انعامت^۳
۵ لب شکر به مستان داد و چشمت می به میخواران
۶ رموز عشق و سرمستی زمن بشنونه از حافظ^۵
۷ نه هر کاو نقش نظمی^۸ زد کلامش دلپذیر افتد
۸ و گر باور نمی داری رواز صورتگر^{۱۲} چین پرس
- ز جام وصل می نوشم ز باغ عیش گل چینم
لبم بر لب نه ای ساقی و بستان جان شیرینم
سخن با ماه می گویم پری^۲ در خواب می بینم
ز حال بنده یاد آور که خدمتکار دیرینم
منم کز غایت حرمان^۴ نه با آنم نه با اینم
که با جام و قدح هر شب ندیم^۶ ماه و پروینم^۷
تَدْرُو ظرفه^{۱۰} من گیرم که چالاک است شاهینم^{۱۱}
که مانی^{۱۳} نسخه^{۱۴} می خواهد زنوک کِلک مشکینم^{۱۵}

وفاداری و حقگویی نه کار هر کسی باشد

غلام آصف^{۱۶} ثانی جلال الحق والدینم^{۱۷}

- (۱) حتماً - بی گمان.
(۲) زیباروی جن.
(۳) انعام: بخشش - عطا.
(۴) محرومیت.
(۵) حافظ قرآن و حدیث - عالم.
(۶) دوست - همصحبت.
(۷) پروین: ستاره ثریا.
(۸) نظم: شعر.
(۹) قرقاول.
(۱۰) کم نظیر.
(۱۱) معنی مصراع: مضامین عالی شعری صید می کنم (اشعار نغم می سرایم) زیرا طبع شرم همچون بازی چالاک
- مضامین را می تواند شکار کند.
(۱۳) بنیانگذار آیین مانوی. وی کتابهای خود را برای این که قابل استفاده مردم بی سواد نیز باشد به تصاویر زیبا می آراست. در ادبیات فارسی مظهر مهارت در نقاشی است.
(۱۴) سرمشق.
(۱۵) کِلک مُشکین: قلم سیاه (به رنگ مُشک).
(۱۶) نام وزیر توانا و مدبر حضرت سلیمان (ع). آصف ثانی: وزیر زمان (خواجه جلال الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع).
(۱۷) جلال الحق والدین: مایه شکوه و جلال حقیقت و دین.



- ۱ در خرابات مغان^۱ نور خدا می بینم
۲ جلوه بر من مفروش^۲ ای مَلِکُ الْحَاجِّ^۳ که تو
۳ خواهم از زلف بتان نافه گشایی کردن
۴ سوز دل، اشک روان، آه سحر، ناله شب
۵ هر دم از روی تو نقشی ز ندَم راه خیال
۶ کس ندیده ست ز مشک خُتَن و نافه^۴ چین
۷ دوستان! عیب نظربازی حافظ مکنید
زان که او را ز محبّان^۵ شما می بینم

- (۱) خرابات مغان: میخانه ای که صاحب آن زردشتی است.
(۲) جلوه فروختن: نمایشگری - فخر - ناز.
(۳) مَلِکُ الْحَاجِّ: کسی که ریاست و سرپرستی حاجیان را از طرف مقامات حکومتی به عهده می گیرد.
(۴) خانه خدا: صاحب خانه.
(۵) معنی بیت: می خواهم گره های زلف زیبارویان را باز کنم تا عطر آن مانند مشک پراکنده شود. این فکر دوری است و شک نیست که آنچه در نظر دارم خطاست.
(۶) کیسه مشک که دزیر شکم آهوی سرزمینهای ختن و چین است.
(۷) باد خنک و خوشبوی بامدادان بهاری.
(۸) دوستان.



- ۱ غم زمانه که هیچش کران نمی‌بینم
دو اش جز می چون ارغوان نمی‌بینم
- ۲ به ترک خدمت پیرمغان^۱ نخواهم گفت^۲
چرا که مصلحت خود در آن نمی‌بینم
- ۳ در این خمار کسم جرعه‌ای نمی‌بخشد
ببین که اهل دلی در جهان نمی‌بینم
- ۴ ز آفتاب قدح ارتفاع^۳ عیش بگیر
چرا که طالع وقت^۴ آنچه‌ان نمی‌بینم^۵
- ۵ نشان اهل خدا عاشقی است؛ با خوددار^۶
که در مشایخ^۷ شهر این نشان نمی‌بینم
- ۶ نشان موی میانش که دل در آن بستم
زمن می‌پرس که خود در میان نمی‌بینم
- ۷ قد تو تا بشد^۸ از جو یبار دیده من
به جای سرو جز آب روان نمی‌بینم
- ۸ بر این دودیده حیران من هزار افسوس
که با دو آینه رویش عیان نمی‌بینم
- ۹ من و سفینه^۹ حافظ که جز در این دریا
بضاعت^{۱۰} سخن دل‌نشان^{۱۱} نمی‌بینم^{۱۲}

- (۱) پیرمغان: پیر می‌فروش - صاحب زردشتی می‌کده.
(۲) به ترک گفتن: ترک کردن - ترک گفتن.
(۳) بلندی - افزایش / (نجوم) فاصله ستاره تا افق / برداشتن محصول.
(۴) طالع وقت: درجه طالع که در آن، ساعت و وقت برای شروع کاری اختیاری می‌شود.
(۵) معنی بیت: چون که طالع وقت چندان مناسب نیست برای جبران آن از آفتاب قدح کمک گیر تا عیش تو ارتفاع یابد.
(۶) با خود دار: این سخن را پیش خود نگه دار.
(۷) پیران - مرشدان - بزرگان دینی .
(۸) برفت.
(۹) دیوان شعر / کشتی .
(۱۰) سرمایه - مال - مکتب .
(۱۱) مطبوع - مرغوب / مؤثر.
(۱۲) معنی بیت: من دیگر تنها با سخن حافظ سروکار خواهم داشت، زیرا جز در این دریای سخن، جای دیگر سرمایه سخن گرانبهائی نمی‌بینم.



- ۱ خرم آن روز کز این منزل ویران بروم
۲ گرچه دانم که به جایی نبرد راه غریب
۳ چون صبا^۲ با دل بیمار و تن بی طاقت
۴ دلم از وحشت زندان سکندر^۳ بگرفت
۵ درزه او چو قلم گریه سرم باید رفت
۶ نذر کردم گراز این غم به درآیم روزی
۷ به هواداری او ذره صفت رقص کنان
۸ تازیان^۵ را جوغم از حال گرانباران^۶ نیست
- راحت جان طلبم وز بی جانان بروم
من به بوی^۱ سر آن زلف پریشان بروم
به هواداری آن سرو خرامان بروم
رخت بر بندم و تا ملک سلیمان^۴ بروم
با دل زخم کش و دیده گریان بروم
تا در میکده شادان و غزلخوان بروم
تا لب چشمه خورشید درخشان بروم
پارسیان^۷ مددی تا خوش و آسان بروم

۹ و رچو حافظ نبرم ره زیبابان بیرون
همره کوکبه^۸ آصف^۹ دوران بروم

- (۱) بو: بو / آرزو.
(۲) باد خنک و خوشبوی بامدادان بهاری.
(۳) زندان سکندر: کنایه از شهر یزد.
(۴) مُلک سلیمان: لقب سرزمین فارس.
(۵) عربها / تازندگان - سبکیاران.
(۶) آنها که بار سنگین دارند.
(۷) زاهدان / پارسیها - پارسیان.
(۸) همرهان و خدم و حشم و سواره و پیاده ای که پیشاپیش پادشاه حرکت می کنند.
(۹) وزیر توانا و مدبر حضرت سلیمان (ع). آصف دوران: وزیر زمان - کنایه از خواجه جلال الدین تورانشاه (وزیر شاه شجاع).



- ۱ گر از این منزل غربت به سوی خانه روم
- ۲ زین سفر گریه سلامت به وطن باز رسم
- ۳ تا بگویم که چه کشف شد از این سیرا و سلوک^۱
- ۴ آشنایان ره عشق گرم خون بخورند
- ۵ بعد از این دست من وزلف چو زنجیر نگار
- ۶ گریببینم خم ابروی چو محرابش باز

۷ خرم آن دم که چو حافظ به تَوَلّای^۵ وزیر

سرخوش از میکده با دوست به کاشانه روم

(۳) خانقاه.
(۴) عود (از آلات موسیقی).
(۵) تَوَلّای: دوستی.

(۱) حرکت / حرکت در طریقت تصوف یا در آفاق.
(۲) رفتن در راهی / (تصوف) طی مدارج خاص که سالک
باید آنها را طی کند تا به مقام وصل و فنا برسد.



۱ آن که پامال جفا کرد چو خاک راهم
۲ من نه آنم که به جور از تو بنالم حاشا
۳ بسته ام در خم گیسوی تو اقمید دراز
۴ ذرّه خاکم و در کوی تو آم وقت خوش است
۵ صوفی صومعه^۲ عالم قدسم^۳ لیکن
۶ پیر میخانه سحر جام جهان بینم داد
۷ با من راه نشین خیز و سوی میکده آی
۸ مست بگذشتی و از حافظت اندیشه نبود

۹ خوشم آمد که سحر خسرو خاور^۷ می گفت

با همه پادشهی بنده تورانشاهم^۸

(۵) دیرمغان: شرابخانه - میخانه.

(۶) حوالنگاه: آنجا که سرو کار شخص با آن می افتد.

(۷) خسرو خاور: خورشید.

(۸) خواجه جلال الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع.

(۱) دولتخواه: خیر اندیش - آرزومند سعادت برای کسی.

(۲) خانقاه.

(۳) عالم قدس: عالم مجردات - عالم الهی.

(۴) اکنون.



- ۱ دیدار شد میسر و بوس و کنار هم
۲ زاهد برو که طالع^۱ اگر طالع من است
۳ ما عیب کس به زندی^۲ و مستی نمی‌کنیم
۴ ای دل بشارتی دهمت محتسب^۳ نماند
۵ آن شده که چشم بد نگران^۴ بودی از کمین
۶ خاطر به دست تفرقه دادن نه زیرکی است
۷ بر خاکیان عشق^۵، فشان جرعه^۶ لبش^{۱۱}
۸ چون کاینات^{۱۲} جمله به بوی^{۱۳} توزنده‌اند
۹ چون آب روی لاله و گل فیض حسن توست
۱۰ حافظ اسیر زلف توشد از خدا بترس
۱۱ برهان^{۱۷} ملک و دین که زدست وزارتش^{۱۸}
- از بخت شکر دارم و از روزگار هم
جامم به دست باشد و زلف نگار هم
لعل^۳ بتان خوش است و می خوشگوار هم
وز می جهان پراست و بت میگسار هم
خضم از میان برفت و سرشک^۷ از کنار هم
مجموعه‌ای^۸ بخواه و صراحی^۹ بیار هم
تا خاک لعلگون شود و مشکبار هم
ای آفتاب سایه زما بر مدار هم
ای ابر لطف بر من خاکی بیار هم
وز انتصاف^{۱۴} آصف^{۱۵} جم اقتدار^{۱۶} هم
ایام کان‌یمین^{۱۱} شد و دریا ساز^۲ هم

- (۱) (نجوم) برجی که در وقت معین (مثلاً موقع ولادت کسی) در حال طلوع باشد - کنایه از بخت و اقبال.
(۲) لا ابالیگری - بی‌قیدی. (۳) کنایه از لب.
(۴) مأمور امریه معروف ونهی از منکر و اجرای حدود و احکام شرع / کنایه از امیر مبارزالدین.
(۵) گذشت.
(۶) مراقب - در حال نگرستن.
(۷) اشک.
(۸) مجموعه: دفتر شعر.
(۹) تنگ شراب.
(۱۰) خاکیان عشق: عاشقان راه‌نشین و خاکسار.
(۱۱) جرعه بر خاکیان افشاندن: اشاره به رسم شراب خوردن و برای روح اموات، جرعه‌ای نیز بر خاک ریختن.
(۱۲) عالم هستی.
(۱۳) آرزوی.
(۱۴) داد ستدن - باز پس گرفتن حق.
(۱۵) نام وزیر توانا و مدیر حضرت سلیمان (ع) / کنایه از خواجه برهان‌الدین وزیر.
(۱۶) جم اقتدار: دارای قدرتی همانند حضرت سلیمان (ع) یا جمشید.
(۱۷) حجت - دلیل.
(۱۸) دست وزارت: مسند و کرسی وزارت.
(۱۹) کان یمین: آن که دست (راست) وی مانند معدن، بی دریغ می‌بخشد - بخشنده.
(۲۰) دریا یسار: آن که دست (چپ) او مانند دریا بی اندازه ثروتمند است - دارای دولت و ثروت بی اندازه.

- ۱۲ گوی زمین، ربوده چوگان عدل نوست^۰
- ۱۳ عزم سبک عنان^{۲۳} تو در جنبش آورد
- ۱۴ بریاد رای انور او آسمان به صبح
- ۱۵ تا از نتیجه فلک و ظور دور^{۲۵} اوست
- ۱۶ خالی مباد کاخ جلالش ز سروران
وز ساقیان سروقد گل معذار^{۲۶} هم

* نسخه بدل حافظ : اوست.

** نسخه بدل حافظ : گنبد.

(۲۴) پایدار مرکز عالی مدار: زمین که (به عقیده قنما) ساکن و مرکز عالم است و دیگر کرات در مدار آن می چرخند.
(۲۵) طور دور: چگونگی گردش.
(۲۶) گلچهره - آن که چهره ای سرخ رنگ همچون گل دارد.

(۲۱) برکشیده: بالا برده شده - مرتفع.
(۲۲) برکشیده قبه نیلی حصار: گنبد مرتفع با حصار نیلگون - کنایه از آسمان.
(۲۳) سبک عنان: سریع - حمله کننده.



- ۱ دردم از یار است و درمان نیز هم
۲ این که می‌گویند آن^۱ خوشتر ز حسن
۳ داستان در پرده می‌گویم ولی
۴ هر دو عالم یک فروغ روی اوست
۴+ خون ما آن نرگس مستانه^۴ ریخت
۵ یاد باد آن کاوبه قصد خون ما
۶ اعتمادی نیست بر کار جهان
۷ چون سرآمد دولت شبهای وصل
۸ محتسب^۶ داند که حافظ عاشق است
۹ عاشق از قاضی نترسد می‌بیار
بلکه از یرغوی^۱ سلطان نیز هم

(۵) فلک - چرخ - آسمان.
(۶) مأمور امر به معروف، نهی از منکر و اجرای حدود و احکام شرع.
(۷) آصف: وزیر مقتدر و مدبر حضرت سلیمان (ع) / کنایه از وزیر زمان.
(۸) مُلک سلیمان: لقب سرزمین فارس.
(۹) یرغو: قانون - عدالتخانه.

(۱) آن: کیفیتی خاص در حسن و زیبایی که آن را به ذوق درک کنند ولی تعبیر نتوانند.
(۲) معنی بیت: این که می‌گویند «آن» از زیبایی بهتر است، یار ما هم آن را دارد هم این را.
(۳) داستان: سرود - نغمه - نوا. به داستان گفتن: با آهنگ موسیقی و بی‌پروا اعلام داشتن.
(۴) نرگس مستانه: کنایه از چشم خمار.



- ۱ مابسی غمانِ مستِ دل از دست داده‌ایم
۲ بر مابسی کمان ملامت کشیده‌اند
۳ ای گل تودوش داغ صبحی^۲ کشیده‌ای
۴ پیرمغان^۵ ز توبه^۵ ما گرملول شد
۵ کار از تومی رود^۶ نظری ای دلیل^۸ راه
۶ چون لاله می مبین وقدح در میان کار
۷ گفتی که حافظ این همه رنگ و خیال چیست
نقش غلط مخوان که همان لوح ساده‌ایم^{۱۱}

(۹) معنی مصراع: از روی انصاف اقرار می‌کنیم که راه را گم کرده‌ایم / اقرار به کارسازی تو داریم و اینک از راه افتاده‌ایم.

(۱۰) معنی بیت: مبین که همچون لاله قدحی پر از می سرخ‌رنگ داریم؛ بلکه به‌داغی که بردل پریشان خود (از اثر سوزش شراب) نهاده‌ایم بنگر.

(۱۱) معنی بیت: گفتی که حافظ این همه خیالیانی و رنگ‌آمیزیهای شاعرانه (با این همه خیالات و رنگهای گوناگون که در وجود تو مانع تجلی جمال حق است) چیست؟ اشتباه مکن؛ ما همچون صفحه‌ای ناتواسته هستیم (و نقش و رنگی به خود نگرفته‌ایم).

(۱) کمان کشیدن بر کسی: او را آماج حمله و انتقاد و اعتراض قرار دادن.

(۲) صبحی: شراب بامدادی.

(۳) داغ شقایق: لکه سیاه در بن گلبرگهای شقایق.

(۴) معنی بیت: ای گل تو شب گذشته داغ محرومیت از باده صبحگاهی را تحمل کرده‌ای. من آن شقایقی هستم که از زمان تولد، داغ محرومیت بردل دارم.

(۵) پیرمغان: پیرمفروش - صاحب زردشتی میکده.

(۶) باده صاف کن: باده را از یزد و دُرد پاکیزه کن.

(۷) کار از تومی رود: کار از دست تو برمی‌آید.

(۸) راهنما.



- ۱ ما پیش خاک بای تو صد رونهاده ایم
 ۱+۱ ناموس چند سالة اجداد نیکنام
 ۱+۲ هشیار و عاقلیم که بردست و پای دل
 ۲ نینهاده ایم بار جهان بردل ضعیف
 ۳ طاق و رواق^۲ مدرسه و قال و قیل فضل
 ۳+۱ هم جان بدان دونرگس جادو سپرده ایم
 ۳+۲ عمری گذشت و ما به امید اشارتی
 ۴ ما مُلک^۳ عافیت^۴ نه به لشکر گرفته ایم
 ۵ تا سحر چشم یار چه بازی کند که کار
 ۶ بی ناز سرکش سرسودایی^۸ از ملال^۱
 ۷ بر بوی^{۱۰} عید^{۱۱} وصل چون نظارگان ماه^{۱۲}
 ۷+۱ فرما اشارتی که دو چشم امیدوار

۸ گفتی که حافظا دل سرگشته ات کجاست
 در حلقه های آن خم گیسو نهاده ایم

- (۱) روی وریا: ریاکاری.
 (۲) ایوان.
 (۳) کشور.
 (۴) سلامت و برکنار ماندن از آسیب در جسم و روح، دنیا و آخرت.
 (۵) مستقر کرده ایم.
 (۶) ناز و غمزه - اشاره چشم و ابرو.
 (۷) جادوگر.
 (۸) دیوانه - مالیخولیایی.
 (۹) دلتنگی.
 (۱۰) بر بوی: به آرزوی - به امید.
 (۱۱) مقصود عید فطر است.
 (۱۲) نظارگان ماه: کسانی که برای دیدن ماه به آسمان نظر می دوزند.



- ۱ عمری است تا به راه غمت رونهاده‌ایم
- ۲ ناموس^۲ چند سالهٔ اجداد نیکنام
- ۳ هشیار و عاقلیم که بردست و پای دل
- ۴ فرما اشارتی که دو چشم امیدوار
- ۵ هم جان بدان دونرگس^۳ جادو^۴ سپرده‌ایم
- ۶ عمری گذشت و ما به امید اشارتی
- ۷ گفتی که حافظا دل سرگشته‌ات کجاست
در حلقه‌های آن خم گیسو نهاده‌ایم

• آن.

(۵) کنایه از زلف سیاه که همچون دنبالهٔ دراز و سیاه و خوشبوی سنبل هندی است.
(۶) سیاه.

(۱) روی وریا: ریاکاری.
(۲) شهرت / آبرو- احترام.
(۳) کنایه از چشم زیبا.
(۴) جادوگر.



- ۱ ما بدین در زپی حشمت و جاه آمده‌ایم
۲ رهرو منزل عشقیم و ز سرحد^۱ عدم
۳ سبزه^۲ خط^۳ تو دیدیم و زستان بهشت
۴ با چنین گنج که شد خازن آن روح امین^۴
۵ لنگر حکم تو ای کشتی توفیق کجاست^۵
۶ آبرومی رود ای ابر خطاپوش ببار
- از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم
تا به اقلیم^۲ وجود این همه راه آمده‌ایم
به طلبکاری این مهر گیاه^۴ آمده‌ایم
به گدایی به در خانه شاه آمده‌ایم
که در این بحر کرم غرق گناه آمده‌ایم
که به دیوان عمل^۷ نامه سیاه^۸ آمده‌ایم

حافظ! این خرقة^۹ پشمینه بینداز که ما

از پی قافله^{۱۰} با آتش وآه آمده‌ایم

- (۱) مرز.
(۲) سرزمین.
(۳) سبزه خط: موی رسته بر گرداگرد صورت و پشت لب (نوجوانان).
(۴) مهر گیاه: گیاهی که با هر کس باشد محبوب دل‌های مردم گردد.
(۵) روح امین: روح الامین - جبرئیل. در آیه ۱۹۳ سوره شعراء (۲۶) آمده است: «نَزَّلَ بِهِ الرُّوحَ الْأَمِينُ» (آن [قرآن] را روح امین پایین آورد). معنی مصراع: با این گنج
- (قرآن) که جبرئیل امین خزانه دار اوست (اشاره به حافظ قرآن بودن خود).
(۶) معنی مصراع: ای کشتی توفیق، حکم تو (به رستگاری ما) که همچون لنگری است نجات بخش، کجاست؟
(۷) دیوان عمل: دستگاه عدالتی که به اعمال آدمی رسیدگی می‌کند - مقصود دستگاه عدل الهی است.
(۸) نامه سیاه: آن که نامه عملش سیاه باشد - گناهکار.
(۹) لباس درویشی.
(۱۰) کاروان.



- ۱ فتویٰ پیرمغان^۲ دارم و قولی است قدیم
 ۲ چاک خواهم زدن این دل^۴ ریایی چه کنم
 ۳ تا مگر جرعه فشاند^۷ لب جانان بر من^۸
 ۴ مگرش خدمت دیرین من از یاد برفت
 ۵ بعد صد سال اگر بر سر خاکم گذری
 ۶ دلبر از ما به صد اقید سند دل اول
 ۷ غنچه گو تنگدل از کار فرو بسته مباش
 ۸ فکر بهبود خود ای دل زدری دیگر کن
 ۹ گوهر معرفت اندوز که با خود ببری
 ۱۰ دام سخت است مگر یار شود لطف خدا
- که حرام است می آنجا که نه یار است ندیم^۳
 روح را صحبت ناجنس^۵ عذابی است الیم^۶
 سالها تا شده ام بر در میخانه مقیم
 ای نسیم سحری، یاد دهش^۱ عهد قدیم
 سر بر آرد ز گلم رقص کنان عظیم^{۱۰} نسیم
 ظاهراً عهد فرامش نکند خُلق کریم^{۱۱}
 کز دم صبح^{۱۲} مدد یابی وانفاس^{۱۳} نسیم
 درد عاشق نشود به به مداوای حکیم^{۱۴}
 که نصیب دگران است نصاب زروسیم^{۱۵}
 ورنه آدم نبرد صرفه^{۱۶} ز شیطان رجیم^{۱۷}

حافظ ارسیم وزرت نیست چه شد^{۱۸} شاکر باش

چه به از دولت^{۱۹} لطف سخن وطیع سلیم^{۲۰}

- (۱) فتویٰ.
 (۲) پیر می فروش.
 (۳) همنشین - هم صحبت - هم پیاله.
 (۴) خرقه - لباس درویشی.
 (۵) بد ذات - ناپاب.
 (۶) عذاب الیم: عذاب دردناک. (این کلمه بارها در قرآن مجید تکرار شده است.)
 (۷) جرعه فشاندن: ریختن شراب بر روی زمین به نشانه بهره مند ساختن زمین و آرمیدگان در آن.
 (۸) معنی مصراع: به این امید که از لب جانان بهره ای ببرم (همچون خاک که از شراب بهره ای می برد).
 (۹) یاد دادن: به یاد آوردن - یادآوری کردن.
 (۱۰) عظیم ریم: استخوان پوسیده (با استفاده از آیه ۷۹ سوره یس (۳۶)).
 (۱۱) خلق کریم: خلق و خوی بزرگوارانه. معنی مصراع: اشاره به عبارت «الکَرِیمُ إِذَا وَعَدَ وَفَى» (بزرگوار چون وعده دهد وفا می کند).
 (۱۲) دم صبح: دمیدن صبح - طلوع صبح.
 (۱۳) نَفَسَا - وزشها.
 (۱۴) پزشک / فیلسوف (مظهر خردمندی).
 (۱۵) نصاب زروسیم: مقداری از طلا و نقره که به حد زکات رسیده باشد - کنایه از ثروت فراوان.
 (۱۶) صرفه بردن: پیشی گرفتن - سبقت جستن.
 (۱۷) شیطان رجیم: شیطان رانده شده. صفت «رجیم» برای شیطان بارها در قرآن مجید آمده است.
 (۱۸) چه شد: چه اشکالی دارد - مهم نیست.
 (۱۹) دستگاه - ثروت - مکننت.
 (۲۰) طبع سلیم: ذوق و استعداد سالم و بدون عیب.



- ۱ خیزتا از درمیخانه گشادی^۱ طلبیم
۲ زاد^۲ راه حرم وصل نداریم مگر
۳ اشک آلوده^۳ ما گرچه روان است ولی
۴ لذت داغ غمت بردل ما باد حرام
۵ نقطه^۴ خال تو بر لوح بصره^۵ نتوان زد
۶ عشوه^۶ ای از لب^۷ شیرین تو دل خواست به جان
۷ تا بود نسخه^۶ عطری^{۱۰} دل سودازده^{۱۱} را
۸ چون غمت را نتوان یافت مگر در دل شاد
- بر در مدرسه تا چند نشینی حافظ
خیزتا از درمیخانه گشادی^۱ طلبیم

- (۹) معنی بیت: دل خواست که توجان را بگیری و در برابرش اظهار موافقتی کنی. اما لب شیرین تو با خنده شیرین فهماند که قیمت بیشتری را در برابر آن می خواهی.
(۱۰) نسخه^۶ عطر: نسخه ای که طرز ساختن عطر را بیان می کند / نمونه^۴ دوم و مشابه عطر.
(۱۱) سودازده: شوریده - دیوانه.
(۱۲) موی صورت و پشت لب.
(۱۳) غالیه سا: آن قدر معطر که گویی غالیه می ساید. غالیه: بوی خوشی مرکب از مشک و عنبر و جز آن به رنگ سیاه که موی سر را با آن رنگ می کردند.
(۱۴) سواد: رونوشت.

- (۱) گشاد: گشایش.
(۲) توشه.
(۳) سکوی درمیخانه ها (که گدایان آنجا می نشستند).
(۴) معنی بیت: اگرچه اشک خون آلود (و در نتیجه ذاتاً ناپاک) ما روان (جاری / در حال رفتن) است اما بهتر است برای رفتن نزد وی به وساطت و شفاعت پاک سرشتی را بخواهیم.
(۵) لوح بصر: صفحه دیدگان.
(۶) مرکبی.
(۷) عشوه^۶ لب: اشاره و دستور کوتاه صادر شده توسط لب به نشانه موافقت.
(۸) مزاد: افزودن قیمت - افزونی.



- ۱ ما زیاران چشم یاری داشتیم
۲ تا درخت دوستی کسی بردهد
۳ گفت و گو آیین درویشان^۱ نبود
۴ شیوه^۲ چشمت فریب جنگ داشت
۵ گلبن^۳ حُسنِت نه خود شد دلفروز
۶ نکته‌ها رفت و شکایت کس نکرد
- ۷ گفت خود دادی به ما دل حافظا
ما محصل^۴ بر کسی نگماشتیم؟

* نسخه بدل حافظ : درویشی.

(۳) مأمور اخذ خراج و هر وجه دیگر از سوی حکومت.
(۴) محصل گماشتن: کنایه از وادار کردن - مجبور کردن.

(۱) اکنون.

(۲) اشتباه.



- ۱ صلاح از ما چه می‌جویی که مستان را صلا گفتیم
۲ در میخانه‌ام بُگشا که هیچ از خانقه ننگشود
۳ من از چشم توای ساقی خراب^۱ افتاده‌ام لیکن
۴ قدت گفتم که شمشاد است و بس خجلت به بار آورد
۵ اگر بر من نبخشایی پشیمانی خوری آخر
۶ جگر چون نافه‌ام^۲ خون گشت و کم زینم نمی‌باید

۷ تو آتش گشتی ای حافظ ولی^۳ با^۴ یار درنگرفت^۵

ز بد عهدی گل گویی حکایت با صبا^۶ گفتیم

(۷) نافه: کیسهٔ مشکی که در زیر شکم آهوی نرسرزمین ختا

(خطا) از ترکستان چین است. مشک از جمع شدن خون

در این کیسه حاصل می‌گردد.

(۸) اثر نکرد.

(۹) باد خنک و خوشبوی بامدادان بهاری.

(۱) صلا گفتن: صلا زدن - با صدا برای غذا دعوت کردن.

(۲) نرگس مست: کنایه از چشم خمار.

(۳) سلامت را دعا گفتیم: با سلامت خداحافظی کردیم.

(۴) مست مست - سیاه مست - مست لایعقل.

(۵) محبوب.

(۶) در.



- ۱ ما حاصل خود در سرخمخانه نهادیم
- ۲ در خرمن صد زاهد عاقل زند آتش
- ۳ سلطان ازل گنج غم خویش به ما داد
- ۴ درد ندهم ره پس از این مهربتان^۱ را
- ۵ در خرقه از این بیش منافق نتوان بود
- ۶ چون می رود این کشتی سرگشته که آخر
- ۷ **أَلَيْسَ لِلَّهِ** که چوما بی دل و دین بود
- ۸ قانع به خیالی ز تو بودیم چو حافظ
بارب چه گدا همت و بیگانه نهادیم

- (۱) منزل ویرانه: کنایه از دنیا.
- (۲) زیبارویان - محبوبان.
- (۳) زیرکانه.
- (۴) انداختیم - افکندیم - برافکندیم.
- (۵) گوهر یکدانه: مرواریدی که به تنهایی در صدف پرورده
- می شود و از این جهت درشت تر، زیباتر و ارزشمندتر است.
- (۶) **أَلَيْسَ لِلَّهِ**: منت خدای را - سپاس خدا را.
- (۷) انگاشتم - خیال کردیم.



- | | |
|---|--|
| ۱ | بُگذار تاز شارع ^۱ میخانه بُگذریم |
| ۲ | روز نخست چون دم زندی ^۲ زدیم و عشق |
| ۳ | جایی که تخت و مسند ^۳ جم ^۴ می رود به باد ^۵ |
| ۴ | تا بو ^۶ که دست در کمر او توان زدن |
| ۵ | واعظ! مکن نصیحت شوریدگان که ما |
| ۶ | چون صوفیان به حالت ورقص اند مقتدا ^۱ |
| ۷ | از جرعه ^۷ تو خاک زمین درز و لعل یافت ^{۱۱} |
| ۸ | حافظ چوره به کنگره ^{۱۲} کاخ وصل نیست |

زان پیشتر که عمر گرانمایه بُگذرد
 «بُگذار تا مقابل روی تو بُگذریم»^{۱۳}

۸۰۱

(۷) یاقوت احمد: یاقوت سرخ (که برای خوش رنگ شدن آن را درون جگر حیوان می گذاشتند تا خون در آن اثر کند).
 (۸) نام یکی از باغهای بهشت - کنایه از بهشت.
 (۹) پیشوا - سرمشق.
 (۱۰) به شعبده: از سر نیرنگ و فریب.
 (۱۱) معنی مصراع: جرعه نیم خورده ای که از نوشیدن تو باقی مانده بود و بر خاک افشاندی، خاک زمین را بدل به درز و لعل کرد.
 (۱۲) بلندبهای سردیوار حصار و قلعه. (۱۳) از سعدی است.

(۱) راه - شاهراه.
 (۲) لا ابالیگری - بی قیدی.
 (۳) تکیه گاه - بالش گرانبهایی که شاهان بر آن تکیه می زدند - کنایه از دستگاه سلطنت.
 (۴) در اینجا مقصود حضرت سلیمان (ع) است که تخت و دستگاه سلطنت وی برباد حرکت می کرد.
 (۵) به باد رفتن: از میان رفتن - نابود شدن / برباد حرکت کردن.
 (۶) باشد.



دَلِقْ^۳ و طامات^۴ به بازار خرافات بریم
دَلِقْ^۳ بطحایی^۵ و سَجَادَةُ طامات^۴ بریم^۸
چنگ صبحی^{۱۱} به درپیر مناجات^{۱۲} بریم
«همچو موسی آرنی گوی^{۱۴} به میقات^{۱۵} بریم»^{۱۶}
عَلَمِ عشق تو بر بام سماوات بریم^{۲۱}
همه برفرق سر از بهر مباحات^{۲۲} بریم

۱ خیزتا خرقه^۱ صوفی به خرابات^۲ بریم
۲ سوی زندان^۵ قلندر^۶ به ره آورد سفر
۳ تا همه خلوتیان^۱ جام صبوحی^{۱۱} گیرند
۴ با تو آن عهد که در وادی آیمَن^{۱۳} بستیم
۵ کوس^{۱۷} ناموس^{۱۸} تواز کنگره^{۱۹} عرش ز نیم^{۲۰}
۶ خاک کوی توبه صحرائ قیامت فردا

* بطامی.

- (۱) لباس درویشی.
(۲) محلی که در آن شراب می نوشیدند و قمار می باختند.
(۳) لباس پشمی درویشان.
(۴) (تصوف) ادعاهای بزرگ و دعوی کرامتها و اعمال خارق العاده که سخت عجیب می نماید / (تصوف) معارفی که در اول سلوک بر زبان سالک می گذرد.
(۵) افراد لایبالی و بی قید.
(۶) درویش لایبالی شوریده حالی که نسبت به پوشاک و آداب و عبادات بی قید و تنها کوشش او در صفای دل است.
(۷) بطحایی: متعلق به مکه - منسوب به مکه. (به قرینه سفر و سجاده، احتمالاً مقصود شاعر، سفر مکه است.)
(۸) معنی بیت: مقام ما آن قدر است که لباس درویشان و لاف و گزاف و ادعاهای صوفیان را به عنوان سوغات برای زندان قلندر می آوریم.
(۹) آنها که کناره گرفته و به عبادت مشغول اند.
(۱۰) شراب صبحگاهی.
(۱۱) چنگ صبحی: چنگی که به همراه شراب صبحگاهی می نوازند.
(۱۲) پیر مناجات: پیری که شب را به مناجات می گذراند.
(۱۳) وادی آیمَن: وادی سمت راست - نام بیابانی که حضرت موسی (ع) در آن به پیامبری مبعوث شد. این کلمه در سورة قصص (۲۸) آیه ۳۰ آمده است.
(۱۴) آرنی: خود را به من بنما.
(۱۵) وعده گاه.
(۱۶) این بیت با اختلاف «آیند» به جای «بریم» از خوجوی کرمانی است. بیت اشاره به آیه ۱۴۳ از سورة اعراف (۷) دارد: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ، قَالَ لَنْ نَرَاكَ» (چون موسی [با هفتاد نفر از بزرگان بنی اسرائیل] در وقت معین به وعده گاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت موسی [به تقاضای قوم خود] عرض کرد پروردگارا خود را به من آشکار بنما تا تو را مشاهده کنم. پروردگار گفت هیچ گاه مرا نخواهی دید). معنی بیت: همچون موسی (ع) بر همان پیمانی که با تو در وادی آیمَن بستیم استوار خواهیم ماند و آن را ادامه خواهیم داد تا به تقاضای دیدار تو نایل شویم.
(۱۷) طبل بزرگ.
(۱۸) عزت - نیکنامی.
(۱۹) بالا ترین نقطه قصر.
(۲۰) کوس ناموس بر کنگره زدن: رسم بوده است که به نشانه مقام و عظمت بزرگان، بر بام خانه یا قصر او نقاره می نواخته اند.
(۲۱) عَلَمِ بر بام زدن: بردن پرچم پیروزی بر بام محلی که فتح می شده است - کنایه از اعلام عمومی.
(۲۲) فخر - افتخار.

- ۶۰۱ بُگنذری و بگذاری نه نشان کرم است
 ۶۰۲ ای دل این کار مهم است به همت بگشای
 ۷ ورنه در ره ما خار ملامت زاهد
 ۸ شرممان باد ز پشمینه آلوده خویش
 ۹ قدر وقت ارشناسد دل و کاری نکند
 ۱۰ فتنه می بارد از این سقف مقررَس^{۲۴} برخیز
 ۱۱ در بیابان هوا^{۲۵} گم شدن آخر تا چند

۱۲ حافظ آب رخ خود بر در هر سیفله^{۲۷} مریز
 حاجت آن به که بر قاضی حاجات^{۲۸} بریم

(۲۶) امور مهم.
 (۲۷) پست - فرومایه.
 (۲۸) قاضی حاجات: برآورنده نیازها - نامی از نامهای خداوند.

(۲۳) گلستان: کنایه از باغ بهشت.
 (۲۴) برآمدگی و تزیین سطح داخلی اتاق یا سقف. سقف مقررَس: کنایه از آسمان.
 (۲۵) هوا و هوس.



- ۱ بیا تا گل برفشانیم و می در ساغر اندازیم
۲ اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد
۳ شراب ارغوانی را گلاب اندر قدح ریزیم^۱
۴ جو در دست است رودی^۲ خوش بگو مطرب سرودی
۵ صبا^۳ خاک وجود ما بدان عالی جناب^۴ انداز
۶ یکی از عقل می لافد یکی طامات^۵ می بافد
۷ بهشت عدن^۶ اگر خواهی بیا با ما به میخانه

۸ سخندان^۷ی و خوشخوانی نمی ورزند^۸ در شیراز
بیا حافظ^۹ که تا خود را به ملیکی دیگر اندازیم

- (۱) گلاب در قدح ریختن: در شراب مواد معطر می ریخته اند تا خوش طعم و عطر آگین شود.
(۲) شکر در مجمر انداختن: در مجمر (عود سوز) به همراه عود، شکر می ریخته اند تا دود عود بیشتر بماند.
(۳) رود: از آلات موسیقی.
(۴) دست افشان: در حالت رقص و تکان دادن دست.
(۵) سر انداختن: بخشی از یک رقص یا نوعی رقص.
(۶) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
(۷) عالی جناب: آن که دارای آستانه ای بلند است - شخص بزرگ.
(۸) پنجره
- (۹) ادعاهای بزرگ صوفیان و دعوی کشف و کرامات و اعمال خارق العاده.
(۱۰) اقامتگاه همیشگی - نام یکی از باغهای بهشت.
(۱۱) خیر فراوان - نام چشمه ای در بهشت که مؤمنان از آن می نوشند و کمالات بسیار کسب می کنند. سوره ای در قرآن مجید به همین نام هست.
(۱۲) اجرا نمی کنند - انجام نمی دهند. (ظاهراً به معنای «نمی خزند» است).
(۱۳) تخلص شاعر / آن که کتاب، مطلب، شعر، قرآن یا حدیث را از بر دارد / خواننده و نوازنده.



- | | |
|---|--|
| ۱ | صوفی بیا که جامهٔ سالوس ^۱ برکشیم |
| ۲ | نذر و فتوح ^۲ صومعه ^۳ در وجه می نهیم ^۴ |
| ۳ | سرقضا ^۱ که در تئق ^{۱۱} غیب منزوی است ^{۱۱} |
| ۴ | بیرون جهیم سرخوش و ازبزم عارفان |
| ۵ | کام از جهان بران که ببخشد خدا گناه |
| ۶ | کوعشوهای زابروی او تا چوماه نو |
| ۷ | فردا اگر نه روضهٔ رضوان ^{۱۴} به ما دهند |

۸ حافظ نه حده ماست چنین لافها زدن

بای از گلیم خویش چرا بیشتر کشیم

- | | | | |
|----|---|----|---|
| ۱۲ | محبوب - معشوق - زیبارو. | ۱ | تزویر و ریا. |
| ۱۳ | چوگان زرن: کنایه از رنگ زرد ماه نو که مانند سر خمیده چوگانی طلایی است. | ۲ | کبودی - دوزنگی. |
| ۱۴ | روضهٔ رضوان: باغ بهشت. | ۳ | پول، خوردنی یا پوشیدنی که به اهل خانقاه از طرف مردم می رسیده است. |
| ۱۵ | پسران جوان خوبروی. در آیهٔ ۲۴ از سورهٔ طور (۵۲) آمده است: «وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤُتٌ نَّخِيلٍ» (و پسرانی متعلق به آنان برای خدمت بر گردشان می چرخند که همچون مروارید نهران اند). | ۴ | خانقاه. |
| ۱۶ | اتاق - مقصود غرفه های بهشت است. در قرآن مجید چندین بار از غرفه های بهشت سخن به میان آمده است. | ۵ | دروجه می نهادن: صرف می کردن - خرج می کردن. |
| ۱۷ | زنان سیاه چشم سپید پوست بهشتی. | ۶ | لباس پشمی صوفیان. |
| ۱۸ | باغ - باغ بهشت. | ۷ | آب خرابات: آب میخانه - شراب. |
| | | ۸ | به آب برکشیدن: آب کشیدن. |
| | | ۹ | تقدیر - سرنوشت. |
| | | ۱۰ | سرپرده - چادر. |
| | | ۱۱ | منزوی: پنهان - گوشه گیر. |



- دوستان وقت گل آن به که به عشرت کوشیم ۱
نیست در کس کرم و وقت طرب می‌گذرد ۲
خوش هوایی است فرح بخش خدا یا بفرست ۳
ارغنون ساز فلک^۲ رهن اهل هنراست ۴
گل به جوش آمد و از می نزدیمش آبی^۴ ۵
می‌کشیم از قده لاله شرابی موهوم^۷ ۶
- حافظ این حال عجب با که توان گفت که ما ۷
بلبلانیم که در موسم گل خاموشیم

- (۱) گوش کنیم - بشنویم.
(۲) ارغنون ساز فلک: ستاره زهره که آن را الهه موسیقی، شعر و عشق می‌دانستند. ارغنون: نوعی ساز بادی. ارغنون ساز: نوازنده ارغنون.
(۳) معنی بیت: (با توجه به این که ستاره زهره، ستاره سعد و نیکبختی است و زهره همیشه به هنرمندان الهام می‌بخشد) ستاره زهره (که باید از نظر هنری به هنرمندان مدد رساند) یا خود زمانه رهن اهل هنر شده است و با آنان دشمنی می‌کند (کار زمانه وارونه شده است. ستاره
- زهره برای هنرمندان مایه بدبختی است). پس چگونه از این غصه شکوه نکنیم و فریاد برنیاوریم.
(۴) معنی مصراع: فصل گلابگیری (بهار) تمام شد و ما گلاب را با شراب مخلوط نکردیم که شرابی خوشبو و خوش طعم بنوشیم (بهار گذشت و شراب ننوشیدیم).
(۵) ناگزیر.
(۶) محرومیت.
(۷) خیالی.



۱ ما برآریم شبی دست و دعایی بکنیم
۲ دلِ بیمار شد^۱ از دست؛ رفیقان مددی
۳ خشک شد بیخ^۲ طرب راه خرابات^۳ کجاست
۴ آن که بی جرم برنجید و به تیغم زد و رفت
۵ در ره نفس^۴ کز او سینۀ ما بتکده شد^۵
۶ مدد از خاطر رندان^۶ طلب ای دل ورنی
۷ سایه طایر^۷ کم حوصله^۸ کاری نکند

۸ دلم از پرده بشد^{۱۳} حافظ خوش لهجه کجاست

تا به قول و غزلش^{۱۴} ساز و نوایی^{۱۵} بکنیم

- (۱) رفت.
(۲) ریشه.
(۳) محلی که در آن شراب می نوشیدند.
(۴) تن - جسم - تمایلات حیوانی.
(۵) بتکده شد: از عقاید کفرآمیز پر شد.
(۶) غزا: جنگ با دشمنان دین.
(۷) آنان که باطنی پاک و مالا مال از عشق خدا دارند.
(۸) سخت.
(۹) پرده.
(۱۰) چینه دان - ظرفیت.
(۱۱) مبارک.
(۱۲) هما: پرده ای که به عقیده گذشتگان بر سر هر کس سایه بیندازد برای وی سعادت و نیکبختی خواهد داشت.
(۱۳) از پرده بشد: بی تاب شد - پرده شرم را کنار زد.
(۱۴) قول و غزل: گفتار و شعر عاشقانه / (موسیقی) آواز بدون ساز، و آهنگی از موسیقی.
(۱۵) ساز و نوا: تدارک بزم - لذت و تفریح.



- ۱ ما نگوئیم بد و میل به ناحق نکنیم
۲ رقم^۴ مغلطه بردفتر دانش^۵ ننزیم
۳ عیب درویش و توانگر به کم و بیش بد است
۳+۱ خوش برانیم جهان در نظر راهروان^۶
۴ آسمان کشتی ارباب هنر می شکند
۵ شاه اگر جرعه زندان^۷ نه به حرمت نوشد
۶ هجو^۸ اگر گفت حسود^۹ و رفیقی رنجید
۷ حافظ از خصم^{۱۰} خطا گفت نگیریم براو
وربه حق گفت جدل با سخن حق نکنیم

- (۱) لباس پشمین صوفیان.
(۲) کبود.
(۳) دلخ ازرق کردن: تظاهر به صوفیگری کردن (چون لباس رسمی صوفیه کبود رنگ بوده است).
(۴) نوشته - خط.
(۵) دفتر دانش: کتاب علم - دفتر اهل مدرسه.
(۶) ورق شعبده: احتمالاً نسوعی شعبده بازی که با ورق انجام می شده است.
(۷) معنی مصراع: زندگی را طوری می گذرانیم که در نظر راهروان خوش تلقی شود.
(۸) زین مُفَرَّق: زین پوشیده از زروسیم - زین آراسته به طلا و نقره.
(۹) اشخاص بی قید، تنگدست و پاکدل.
(۱۰) صاف شده - باده بی لرد و دُرد.
(۱۱) معنی بیت: شاه اگر جرعه شراب زندان را - که معمولاً دُرد آمیز و ناصاف است - با احترام ننوشد، ما هم به تلافی، التفاتی به می صاف و پالوده او نخواهیم کرد.
(۱۲) سخن بیهوده و پوچ - بد گفتن از کسی به شعر.
(۱۳) دشمن.



- ۱ سرم خوش^۱ است و به بانگ بلند می‌گویم
۲ عبوس زهد به وجه خمار نشیند
۳ گرم نه پیرمغان^۴ در به روی بُگشاید
۴ مکن در این چمنم سرزنش به خودرویی
۵ توخانقاه و خرابات^۵ در میانه مبین
۶ غبارراه طلب^۶ کیمیای بهروزی است^۷
۷ زشوق نرگس مست^۸ بلند بالایی
۸ شدم فسانه^۹ به سرگشتگی و ابروی دوست
- که من نسیم^۲ حیات از پیاله می‌جویم
میرد خرقه^۳ دُردی کشان خوشخویم^۳
کدام در بزخم چاره از کجا جویم
چنان که پرورشم می‌دهند می‌رویم
خدا گواه که هر جا که هست با اویم
غلام دولت^۴ آن خاک عنبرین بویم
چولاله با قدح افتاده بر لب جویم
کشید در خم چوگان خویش چون گویم

بیارمی که به فتویٰ حافظ ازدل پاک
غبارزرق^{۱۱} به فیض قدح فروشویم

- (۱) سرخوش: شادمان - مست معتدل.
(۲) بوی خوش.
(۳) معنی بیت: حالت ترشروی و عبوسی بر اثر زهد، با پولی که به شخص خمار می‌دهند تا دفع خماری کند فرو نمی‌نشیند. میرید لباس پشمین فقیران می‌خواره‌ام که (شراب آمیخته با یرد و دُرد را که ارزانتر است می‌نوشند و اخلاقی خوش دارند.
(۴) صاحب میخانه - پیر میفروش.
(۵) محلی که در آن شراب می‌نوشیدند و به عشرت می‌پرداختند.
(۶) مرحلهٔ جست‌وجوی سالک برای رسیدن به حق.
(۷) کیمیا: آنچه زر را به طلا تبدیل می‌کند. کیمیای بهروزی: آنچه مایهٔ سعادت است.
(۸) ثروت - توانگری.
(۹) نرگس مست: کنایه از چشم خمارآلود.
(۱۰) مشهور (مانند قصه و داستان).
(۱۱) تزویر و ریا.



- ۱ بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم
۲ در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند
۳ من اگر خارم و گر گل چمن آرایی هست
۴ دوستان عیب من بیدل حیران مکنید
۵ گرچه با دل^۳ مُلَمَّع^۴ می‌گلگون عیب است
۶ خنده و گریه عشاق ز جایی دگر است
۷ حافظم گفت که خاک در میخانه مبوی
گو مکن عیب که من مشک خُتَن^۶ می‌بویم

- (۲) می‌کاردم - مرا می‌کارد.
(۳) لباس پوستین یا پشمین صوفیان که از پاره‌های به هم دوخته پارچه‌های مختلف و رنگارنگ ساخته می‌شده است.
(۴) رنگارنگ.
(۵) گریه و زاری می‌کنم.
(۶) مشک ختن: مشک که متعلق به سرزمین ختن (از توابع چین) است.

- (۱) برای آن که به طوطی سخن گفتن بیاموزند، آن را در پیش آینه‌ای می‌ایستانند و تعلیم دهنده‌ای در پشت آینه به طوری که طوطی او را نبیند، حرفهایی به او تلقین می‌کند. طوطی که فقط خود را در آینه می‌بیند، تصور می‌کند که خود اوست که این حرفها را می‌زند؛ لذا به وجد می‌آید و شنیده‌ها را تقلید می‌کند. استاد ازل: خداوند (با توجه به آیاتی از قرآن مجید که آموختن علم را به انسان به خداوند نسبت داده است).



- ۱ گرچه ما بندگان پادشهم
۲ گنج در آستین^۲ و کیسه تهی
۳ هوشیار حضوراً و مست غروره^۵
۴ شاهد^۶ بخت چون کرشمه^۷ کند
۵ شاه بیدار بخت را هر شب
۶ گو غنیمت شمار همت^۸ ما
۷ شاه منصور^{۱۱} واقف است که ما
۸ دشمنان را زخون کفن سازیم
۹ رنگ تزویر پیش ما نبُود
۱۰ وام حافظ بگو که باز دهند
کرده‌ای اعتراف و ما گُوهمیم

- (۱) ملک صبحگاه: کشور صبح - مراد زمانی است مقارن طلوع آفتاب که عارفان با صفای دل به راز و نیاز می پردازند.
(۲) گنج در آستین: در قدیم آستینها دارای جیب بوده است و زرو سیم را در آن پنهان می کردند.
(۳) جام گیتی نما: آینه ای که اسرار عالم غیب در آن منعکس می شود. اسطرلاب که نوعی ازان را از خاک رس می ساختند.
(۴) حضور قلب با خدا - مقام وحدت.
(۵) معنی مصراع: هوشیارانه نسبت به خلق حضور قلب داریم، اما در عین حال دستخوش غرور و خودبینی هستیم.
- (۶) زیارو - خوبرو.
(۷) اشاره به چشم و ابرو - ناز - غمزه.
(۸) تاج.
(۹) توجه قلبی به سوی خدا برای حصول کمال در خود یا دیگری - دعای خیر.
(۱۰) دیدگاه - محلی که دیده بان از آنجا به مراقبت و نگهبانی مشغول است.
(۱۱) شاه منصور (۷۵۰ - ۷۹۵ق) آخرین پادشاه سلسله آل مظفر.
(۱۲) اشاره به رنگ یکدست پوست شیر و افعی.



- ۱ فاتحه‌ای^۱ چو آمدی بر سر خسته‌ای^۲ بخوان^۳
۲ آنک به پرسش^۴ آمد و فاتحه^۱ خواند و می‌رود
۳ ای که طبیب خسته‌ای^۲ روی زبان من ببین
۴ گرچه تب استخوان من کرد زمهر گرم و رفت
۵ حال دلم ز خال تو هست در آتش وطن
۶ باز نشان حرارت من ز آب دودیده و بین
۷ آن که مدام شیشه‌ام^۲ از می عیش داده است
۸ حافظ از آب زندگی شعرتوداد شربت^۱
برک طبیب کن بیا نسخه^۱ شربت^۱ بخوان

- (۱) فاتحه: سوره حمد.
(۲) خسته: بیمار.
(۳) رسم است که چون به عیادت بیمار روند، سوره حمد را برای شفای او خوانند.
(۴) عیادت.
(۵) معنی مصراع: بگو لحظه‌ای توقف کند تا روح خود را به بدرقه اوروانه کنم.
(۶) اشاره به قشری که بر روی زبان برخی بیماران است و به آن «بار» می‌گویند.
(۷) مقصود «شیشه شراب» است.
(۸) مقصود شیشه‌ای است که ادرار بیمار را در آن برای تشخیص نزد طبیب می‌بردند.
(۹) شربت: داروی مایع خوردنی / مایع شیرین مخلوط با مواد معطر یا ترش.



۱ چندان که گفتم غم با طبیبان
۲ دُرُج^۲ محبت بر مُهر^۳ خود نیست
۳ آن گل که هر دم در دست بادی است
۴ ما درد پنهان با یار گفتیم
۵ یارب امان ده تا بازبینند
۶ ای مُنعم^۴ آخر برخوان^۱ جودت

درمان نکردند مسکین غریبان^۱
یارب مبادا کام رقیبان^۲
گو شرم بادت از عندلیبان^۵
نتوان نهفتن درد از طبیبان
چشم محبان^۶ روی حبیبان^۷
تا چند باشیم از بی نصیبان

حافظ نگشتی شیدای گیتی

گر می شنیدی پند ادیبان^{۱۰}

- (۱) غریبان را.
(۲) صندوقچه - صندوقچه کوچک جواهر.
(۳) مهر و مومی که بر در جعبه جواهرات می زدند.
(۴) معنی مصراع: خدایا این ثروت به کام مدعیان و دشمنان نباشد.
(۵) عندلیب: بلبل.
(۶) دوستداران.
(۷) دوستان - محبوبان.
(۸) توانگر.
(۹) سفره.
(۱۰) معنی بیت: حافظ اگر پند ادب آموزان را می شنید در دنیا به شیدایی و دیوانگی مشهور نمی شد.



- ۱ می‌سوزم از فراق تو روی از جفا بگردان
 ۲ مه جلوه می‌نماید بر سبز خنگ گردون^۱
 ۳ یغمای عقل و دین راه^۵ بیرون خرام سرمست
 ۴ مَرغول^۸ را بر افشان یعنی به رغم سنبل^۹
 ۵ ای نور چشم مستان در عین انتظارم
 ۶ دوران چو می‌نویسد بر عارضت^{۱۴} خطی^{۱۵} خوش
- هجراں بلاى ما شد یارب بلا بگردان
 تا اوبه سردر آید^۲ بر رخس^۳ پا بگردان^۴
 بر سر کلاه بشکن^۶ در بر قبا بگردان^۷
 گرد چمن بُخوری^{۱۰} همچون صبا^{۱۱} بگردان^{۱۲}
 چنگی حزین^{۱۳} و جامی بنوازیابگردان
 یارب نوشته^{۱۶} بد از یار ما بگردان

حافظ ز خوب رویان بخت جز این قدر نیست

گر نیست رضایی حکم قضا بگردان

- (۱) سبز خنگ گردون: اسب سبز فلک - آسمان.
 (۲) به سردر آید: با سر به زمین بخورد.
 (۳) اسب رستم - اسب.
 (۴) معنی بیت: ماه بر اسب سبز آسمان جلوه می‌کند؛ برای این که (از حسادت و ناراحتی جمال و سوارکاری تو) با سر به زمین بخورد بر اسب سوار شو.
 (۵) یغمای ... را: برای یغمای ...
 (۶) کلاه شکستن: گوشه کلاه را شکستن (رسمی بوده است به نشانه شیک پوشی و تفاخر).
 (۷) قبا گرداندن: دامن قبا را چرخ دادن (از حالات رقص و رسم دلبری).
 (۸) موی پیچیده - موی مجعد.
 (۹) سنبل هندی که دارای دنباله سیاه، خوشبو و بلند است.
 (۱۰) بخور: هر ماده خوشبو که در آتش بریزند و بوی خوش دهد.
 (۱۱) باد خوشبوی بامداد بهار.
 (۱۲) معنی بیت: برای رقابت با بوی سنبل، زلف مجعدت را افشان کن تا عطر آن را به رغم سنبل، همچون صبا - که بوی خوش می‌گرداند - برگرد چمن پراکنده سازی.
 (۱۳) محزون - غمگین.
 (۱۴) عارضی: چهره - رخسار.
 (۱۵) خط عارضی: موی رویده برگرد صورت.
 (۱۶) سرنوشت - تقدیر.



- ۱ یارب آن آهوی مشکین^۱ به ختن^۲ بازرسان
۲ دل آزرده ما را به نسیمی بسواز
۳ ماه و خورشید به منزل چوبه امر تورسند
۴ سنگ و گیل، گشت عقیق از گذر گریه^۴ من
۵ دیدی آن طایر میمون همایون آیت^۶
۶ سخن این است که ما بی تو نخواهیم حیات
۷ آن که بودی وطنش دیده حافظ یارب
به مرادش^۱ ز غریبی به وطن بازرسان

* نسخه بدل حافظ: دیده هادر طلب لعل یعنی خون شد.

** همایون آثار.

- (۱) آهوی مشکین: آهویی که مشک را از آن تهیه می‌کنند.
(۲) از سرزمینهای چین که آهوی مشک در آن فراوان است.
(۳) سهی سرو: سرو سهی - سرو راست روییده.
(۴) معنی مصراع: (با توجه به این که به عقیده قدما، سنگ و گیل از اثر آفتاب و باران به لعل و عقیق تبدیل می‌شوند) سنگ و گل به خاطر گریه سرخ رنگ (خونین) من به عقیق تبدیل شد (و جایگاه من مانند یمن شد که معدن عقیق است).
(۵) کوکب رخشان: ستاره درخشان. شعرای یمانی که از درخشانترین ستارگان آسمان است.
(۶) طایر میمون همایون آیت: پرندۀ مبارک که نشانه‌های خجستگی را داراست.
(۷) سیمرخ.
(۸) زاغ و زغن: کنایه از پرندگان حقیر.
(۹) به مرادش: آن گونه که مطابق میل اوست.



- ۱ خدا را^۱ کم نشین با خرقه پوشان^۲ رخ از زندان^۳ بی سامان مپوشان
۲ در این خرقه بسی آلودگی هست خوشا وقت^۴ قبای باده نوشان
۳ تو نازک طبعی و طاقت نیاری گرانیهای مستی دلق^۵ پوشان
۴ بیا وز غبن^۶ این سالوسیان^۷ بین صراحی^۸ خوندل و بریط^۹ خروشان
۵ چومستم کرده ای مستوز^{۱۰} منشین چونوشم^{۱۱} داده ای زهرم منوشان
۶ در این صوفی و شان^{۱۲} دزدی ندیدم که صافی باد عیش دُرد نوشان^{۱۳}
۷ زد لگرمی^{۱۴} حافظ بر حذر باش که دارد سینه ای چون دیگ جوشان

- (۱) خدا را: به خاطر خدا.
(۲) خرقه پوشان: پشمینه پوشان - صوفیان.
(۳) انسانهای لاابالی و بی قید.
(۴) خوشا وقت: خوش به حال.
(۵) لباس پشمین درویشی.
(۶) غم و اندوه - افسوس.
(۷) نیرنگبازان.
(۸) تنگ شراب.
(۹) از آلات موسیقی - عود.
(۱۰) محجوب - در پرده.
(۱۱) نوش: عمل - شربت گوارا.
(۱۲) صوفی و شان: آنها که تظاهر به تصوف می کنند.
(۱۳) دُرد نوشان: نوشندگان شراب آمیخته با لرد و دُرد (که ارزانتر است).
(۱۴) دلگرمی: خشم - قهر.



۱ شاه شمشادقدان خسرو شیرین دهنان
۲ مست بگذشت و نظر بر من درویش^۲ انداخت
۳ تا کی از سیم و زرت کیسه تهی خواهد بود
۴ کمتر از ذره نه‌ای پست مشو مهر بورز
۵ بر جهان تکیه مکن و رقدحی می داری
۶ پیر پیمانہ کش^۶ من که روانش خوش باد
۷ با صبا^۷ در چمن لاله^۸ سحر می‌گفتم
۸ گفت حافظ من تو محرم این راز نه‌ایم

که به مژگان شکنند قلب همه صف شکنان^۱
گفت کای چشم و چراغ همه شیرین سخنان
بنده من شو و برخوردار^۳ ز همه سیم تنان
تا به خلوتگه خورشید رسی چرخ زنان^۴
شادی زهره جبینان خور و نازک بدنان^۵
گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان
که شهیدان^۶ که اند این همه خونین کفنان^۷
از می لعل^{۱۱} حکایت کن و شیرین دهنان

۹ دامن دوست به دست آر و زدشمن بگسل^{۱۱}
مرد یزدان شو و ایمن گذر از اهرمانان^{۱۲}

- (۱) صف شکنان: پهلوانانی که به صف دشمن حمله می‌کنند و آن را می‌شکنند - دلیران - شجاعان.
(۲) فقیر.
(۳) برخوردار شو.
(۴) نظر قدما بر این بوده است که ذرات منتشر در هوا جذب خورشید می‌شوند و به سوی آن می‌روند.
(۵) معنی مصراع: به سلامتی آنها که پیشانی تابناکی چون ستاره زهره و بدنی لطیف دارند بخور (مرید آنها باش).
(۶) پیمانہ کش: پیمانہ (باده) نوش.
(۷) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
(۸) چمن لاله: لاله زار.
(۹) خونین کفنان: گل‌های لاله - احتمالاً اشاره به حادثه‌ای تاریخی.
(۱۰) سرخ همچون لعل.
(۱۱) بئر - جدا شو.
(۱۲) شیطانها.



- ۱ چو گل هردم به بویت^۱ جامه در تن
۲ تنت را دید گل گویی که در باغ
۳ من از دست غمت مشکل برم جان
۴ «به قول دشمنان برگشتی از دوست»^۲
۵ تنت در جامه چون در جام، باده
۶ ببار ای شمع اشک از چشم خونین
۷ مکن؛ کز سینه ام آه جگر سوز
۸ دلم را مشکن و در پا مینداز
- کنم چاک از گریبان تا به دامن
چومستان جامه را بذرید بر تن
ولی دل را تو آسان بردی از من
نگردد هیچ کس با دوست دشمن
دلت در سینه چون در سیم^۳، آهن
که سوز دل شود بر خلق روشن
بر آید همچو دود از راه روزن^۴
که دارد در سر زلف تو مسکن

۹ چو دل در زلف تو بسته است حافظ
بدین سان کار او در پا میفکن^۵

(۱) به بویت: به آرزویت - با بوی تو.
(۲) این مصراع با تغییر «برگردی» به جای «برگشتی» از عماد فقیه کرمانی است.
(۳) نقره.
(۴) منفذ - دریچه.
(۵) کار او در پا میفکن: کار او را زیر پا نگذار - به او بی اعتنائی مکن.



- ۱ رایت^۱ سلطان گل پیدا شد از طرف^۲ چمن
 ۲ خوش به جای خویشتن بود این نشست خسروی
 ۳ خاتم جم^۵ را بشارت ده به حُسن خاتِمَت^۶
 ۴ تا ابد معمور^۷ باد این خانه کز خاک درش
 ۵ شوکت^{۱۰} پورپشنگ^{۱۱} و تیغ عالمگیر او
 ۶ خِنگ چوگانِی چرخ^{۱۲} رام شد در زیرین
 ۷ جویبار مُلک^{۱۵} را آب روان شمشیرتوست
 ۸ بعد از این نشِگفت^{۱۶} اگر با نکهت^{۱۷} خلق^{۱۸} خوشت
- مقدمش یارب مبارک باد برسرووسمن^۳
 تا نشیند هرکسی اکنون به جای خویشتن^۴
 کاسم اعظم کرد از او کوتاه دست اهرمن^۷
 هرنفس با بوی رحمت می وزد باد یمن^۹
 در همه شهنامه ها شد داستان انجمن
 شهبوارا^{۱۳} خوش به میدان آمدی گویی بز^{۱۴}
 تو درخت عدل بنشان بیخ بدخواهان بکن
 خیزد از صحرای ایذج^{۱۹} نافه^{۲۰} مشک ختن^{۲۰}

(۱) پرچم.

(۲) جانب - سو.

(۳) یاسمن.

(۴) معنی مصراع: تا هر گردنکشی اکنون سر جای خود بنشیند.

(۵) خاتم جم: انگشتی حضرت سلیمان (ع).

(۶) حُسن خاتمت: پایان نیک کار.

(۷) در افسانه های حضرت سلیمان (ع) آمده است که آن حضرت انگشتی داشت که بر روی آن اسم اعظم خدا نقش بود و آن همه قدرت و توانایی خارق العاده و سلطنت وسیع و فرمانروایی بر انسان و جن و پرنده گان و حیوانات را از آن انگشت داشت. از قضا انگشت به دست جتی پلید (دیو) افتاد و او مدت زمانی به جای حضرت سلیمان (ع) فرمانروایی کرد. سرانجام انگشتی از چنگ او خارج شد و سلطنت به حضرت سلیمان (ع) بازگشت. (۸) آبادان.

(۹) اشاره به داستان اویس قرن: وی از اهالی یمن بود که نادیده به رسول اکرم (ص) ایمان آورد و به ایشان عشق می ورزید. رابطه محبت میان این دو به گونه ای بود که حضرت رسول گهگاه روبرو سوی یمن می فرمود و می گفت: «إِنِّي لَأَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ جَانِبِ الْيَمَنِ» (من

نسیم خدای رحمان از جانب یمن می یابم).

(۱۰) شکوه و جلال.

(۱۱) پورپشنگ: فرزند پشنگ - افراسیاب پادشاه توران (از قهرمانان شاهنامه) - اشاره به اتابک پشنگ فرزند سلغر شاه فرزند اتابک احمد. وی در سال ۷۵۶ از سوی امیر مبارزالدین حکومت کردستان و لرستان را یافت.

(۱۲) خنگ: اسب. خنگ چوگانِی: اسب مخصوصی که برای چوگان بازی تربیت شده است. خنگ چوگانِی چرخ: کنایه از آسمان.

(۱۳) ای سوارکار ماهر.

(۱۴) گویی بز: با چوگان به گوی بز - خودی بنما.

(۱۵) پادشاهی - سلطنت.

(۱۶) نه شگفت - شگفت نیست.

(۱۷) بوی خوش.

(۱۸) اخلاق.

(۱۹) ایذج یا ایذه پایتخت سلسله اتابکان لرستان در زمان سلاطین آل مظفر بوده است.

(۲۰) نافه^{۲۰} مشک ختن: کیسه ای که در آن، خون آهوی مشک صحرای ختن (از سرزمینهای چین) جمع شده و به صورت مشک درآمده است.

۹ گوشه گیران انتظار جلوه‌ای خوش می‌کنند
۱۰ مشورت با عقل کردم گفت حافظ باده نوش
برشکن طرف کلاه^{۲۱} و بُرَقِع^{۲۲} از رخ برفکن
ساقیا می ده به قول مستشارِ مُوتَمَن^{۲۳}

۱۱ ای صبا بر ساقی بزم اتابک^{۲۴} عرضه دار
تا از آن جام زرافشان^{۲۵} جرعه‌ای بخشد به من

(۲۱) طرف کلاه شکستن: شکستن کناره کلاه به علامت
غرور و آراستگی.

(۲۲) نقاب.

(۲۳) مستشارِ مُوتَمَن: مشاور مورد اطمینان. اشاره به حدیث
«الْمُسْتَشَارُ مُوتَمَنٌ» (مشاور، مورد اعتماد است [و نباید

خیانت ورزد/ و باید سخن او را پذیرفت [).

(۲۴) لقب پادشاهان فارس بوده است.

(۲۵) جام زرافشان: جامی که در روی آن خالهای ریز طلا
باشد.



- ۱ خوشتر از فکرمی و جام چه خواهد بودن
۲ غم دل چند توان خورد که ایام نماند
۳ مرغ کم حوصله را گوغم خود خور که براو
۴ باده خور غم مخور و پند مقلد^۲ منیوش^۳
۵ دسترنج تو همان به که شود صرف به کام^۵
۶ پیرمیخانه همی خواند معتمایی دوش
۷ بردم از ره سر حافظ^۸ به دف و چنگ و غزل
تا جزای من بدنام چه خواهد بودن

(۶) ناکام: ناگزیر- ناچار.
(۷) خط جام: خطی که بر گرداگرد جام شراب می‌نوشتند /
خطوط گوناگون جام جم (اسطرلاب) - هفت خطی که
گویند جام جمشید داشته است - ماجرای جام سفالین
(که از خاک درگذشتگان ساخته شده است).
(۸) بردم...: سر حافظ را از راه به در بردم.

(۱) مه دل و مه ایام: نه دل و نه ایام. (کلمه «مه» در اواخر زمان
حافظ منسوخ شد و از آن پس همواره «نه» به کار رفت.)
(۲) آن که تابع رأی و عقیده دیگران است.
(۳) گوش مکن.
(۴) شخص عامی.
(۵) به کام: مطابق میل.



- ۱ دانی که چیست دولت؟ دیدار! یار دیدن
۲ از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن
۳ خواهم شدن بهستان چون غنچه با دل تنگ
۴ گه چون نسیم با گل راز نهفته گفتن
۵ بوسیدن لب یار اول زدست مگذار
۶ فرصت شمار صحبت کز این دوراهه منزل^۵
۷ گویی برفت حافظ از یاد شاه منصور^۶
یارب به یادش آور درویش^۷ پروریدن

(۱) رخساره - چهره.
(۲) سلطنت.
(۳) دوست جانی: دوستی که مانند جان عزیز است.
(۴) دست و لب گزیدن: افسوس خوردن - پشیمان شدن.
(۵) دوراهه منزل: خانه‌ای که دارای دو دراست (کنایه از دنیا) - توقفگاهی که برسر دوراهی است.
(۶) آخرین پادشاه سلسله آل مظفر.
(۷) فقیر.



- ۱ منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن
۲ به می پرستی از آن نقش خود برآب زدم^۱
۳ وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
۴ به پیرمیکده گفتم که چیست راه نجات
۵ زحقت^۲ یار بیاموز مهر با رخ خوب^۳
۶ مراد دل ز تماشای باغ عالم چیست
۷ عنان به میکده خواهیم تافت^۴ زین مجلس
۸ به رحمت سرزلف تو وائقم^۵ ورنه
- ۱ منم که دیده نیالوده ام به بد دیدن
که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن
که در شریعت^۶ ما کافری است رنجیدن
بخواست جام می و گفت راز پوشیدن
که گرد عارض^۴ خوبان خوش است گردیدن
به دست مردم^۵ چشم از رخ تو گل چیدن
که وعظ بی عملان واجب است نشنیدن
کشش چون نبود از آن سو، چه سود کوشیدن

۱ ملبوس جز لب معشوق و جام می حافظ
که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن

• طریقت.

- (۱) نقش خود برآب زدن: شخصیت خود را از بین بردن.
(۲) موی گرد صورت.
(۳) معنی مصراع: محبت و مهرورزی به چهره زیبا را از موی گرد صورت یاریاد بگیر.
(۴) چهره.
(۵) مردمک.
(۶) عنان تافتن: روی برگرداندن.
(۷) مطمئن.



- ۱ ای روی ماه منظر^۱ تو نوبهار^۲ حسن
۲ در چشم پر خمار تو پنهان^۳ فسون^۴ بحر
۳ ماهی نتافت^۵ همچو تو از برج^۶ نیکویی
۴ خرم شد از ملاح^۷ تو عهد^۸ دلبری
۵ از دام زلف و دانه^۹ خال تو در جهان
۶ دایم به لطف^{۱۰} طبع، فلک از میان جان^{۱۱}
۷ گرد لب^{۱۲} بنفشه از آن تازه روتراست^{۱۳}
- خال و خط^{۱۴} تو مرکز لطف و مدار^{۱۵} حسن
در زلف بی قرار تو پیدا^{۱۶} قرار^{۱۷} حسن
سروی نخاست^{۱۸} چون قدت از جویبار حسن
فتح^{۱۹} شد از لطافت تو روزگار حسن
یک مرغ دل نماند نگشته شکار حسن
می پرورد به ناز تو را در کنار حسن
کآب حیات می خورد از چشمه سار حسن

حافظ طمع برید^{۱۳} که بیند نظیر تو
دبّار^{۱۴} نیست جز زُخت اندر دیار^{۱۵} حسن

۸ •

- (۱) ماه منظر: مانند ماه.
(۲) موی گرد صورت.
(۳) محیط دایره.
(۴) آرامش - محل آرامش.
(۵) نتابید. (۶) هریک از دوازده قسمت گردش سیارگان.
(۷) نروید.
(۸) نمکین بودن - خوبرو بودن.
(۹) روزگار.
(۱۰) مبارک - زیبا.
(۱۱) از میان جان: از دل و جان.
(۱۲) معنی مصراع: به این جهت بنفشه بر گرد لب تو همیشه تازه روست (موهای گرد لب توبه این دلیل همیشه تازه رسته است).
(۱۳) طمع برید: قطع امید کرد.
(۱۴) کس - کسی.
(۱۵) سرزمین.



- ۱ گلبرگ را ز سنبل مشکین نقاب کن^۱
۲ بنگشابه شیوه^۲ نرگس^۳ پر خواب مست را
۳ بفشان عرق ز چهره و اطراف باغ را
۴ ایام گل چو عمر به رفتن شتاب کرد
۵ بوی بنفشه بشنو و زلف نگار گیر
۶ ما بخت خویش و خوی تورا آزموده ایم
۷ همچون حباب دیده به روی قدح گشای
۸ حافظ وصال می طلبد از ره دعا
یارب دعای خسته دلان^۹ مستجاب کن

(۱) معنی مصراع: با موی همچون سنبل سیاه و معطر، چهره چون برگ گل خود را بیوشان.
(۲) عشوه.
(۳) کنایه از چشم.
(۴) حسد.
(۵) به خواب کن: ببند.
(۶) دورباده: گرداندن جام شراب در مجلس.
(۷) قدح کش: قدح باده را سربکش.
(۸) تندی.
(۹) آزرده دلان.



- ۱ صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن
۲ زان پیشتر که عالم فانی شود خراب
۳ خورشید می ز مشرق ساغر طلوع کرد
۴ روزی که چرخ از گِلِ ما کوزه‌ها کنند^۳
۵ ما مرد زهد و توبه و طامات^۴ نیستیم
۶ کار صواب^۵ باده پرستی است حافظا
برخیز و روی عزم به کار صواب کن

(۴) سخنان گزاف - سخنانی شامل ادعای کرامات و غیره که بر زبان اهل سیر و سلوک می‌رود.
(۵) درست.

(۱) مست مست - مست لایعقل - سیاه مست.
(۲) توشه - دستگاه.
(۳) سازد.



- ۱ زردرآ و شبستان^۱ ما منور کن
 ۲ به چشم و ابروی جانان سپرده ام دل و جان
 ۳ ستاره شب هجران نمی فشاند نور
 ۴ بگوبه خازن جنت^۲ که خاک این مجلس
 ۴+۱ حجاب دیده ادراک شد شمع جمال
 ۴+۲ طمع به نقد^۱ وصال توحید من نبود
 ۵ فضول نفس حکایت بسی کند ساقی
 ۵+۱ لب پیاله بیوس آنگهی به مستان ده
 ۶ وگرفقیه نصیحت کند که عشق مبارز
 ۷ چوشاهدان^{۱۳} چمن زبردست حُسن تواند
 ۸ از این مزوج^{۱۵} و خرقه^{۱۶} نیک در تنگم

۹ پس از ملازمت^{۱۸} عیش و عشق مهرویان

ز کارها که کنی شعر حافظ از بر کن

* خرگه.

*** بدین دقیقه دماغ معاشران تر کن.

** به نقد وصال توحید ما نبود - حوالتم به لب لعل.

- (۱) خوابگاه.
 (۲) پنجره - دریچه - چشم.
 (۳) روشن کن.
 (۴) خازن جنت: خازن بهشت - نگهبان بهشت.
 (۵) نام یکی از باغهای بهشت.
 (۶) عودسوز.
 (۷) خرقه خورشید: لباس کبود خورشید - آسمان (به خاطر کبودی رنگ آن و کبودی رنگ خرقه).
 (۸) معنی بیت: پرتو شمع نور جمال، مانع دیدن و ادراک شده است (مانند نور خورشید در وسط آسمان که مانع دیدن روی خورشید و نور او در آسمان است) بیا و تنها پرتوی بر آسمان بیفکن تا چشم ما بتواند زیبایی تورا ببیند (از خوابگاه).
 (۹) قیمت - پول.
 (۱۰) کنایه از لب.
 (۱۱) کارظریف.
 (۱۲) معنی مصراع: با این عمل ظریف افراد را به هوش و سرعقل بیاور.
 (۱۳) زیبارویان.
 (۱۴) معنی مصراع: در چهره یاسمن و در صورت صنوبر جلوه نما (یاسمن و صنوبر و دیگر زیبارویان چمن جلوه ای از زیبایی تواند).
 (۱۵) کلاه صوفیان.
 (۱۶) لباس صوفیان.
 (۱۷) آن که همه آداب و طاعات و عادات را به کناری نهاده و تنها به صفای دل می اندیشند.
 (۱۸) همراهی.



۱ ای نور چشم من سخنی هست و گوش کن
۲ پیران سخن ز تجربه گویند و گفتمت
۳ بر هوشمند، سلسله^۱ ننهاده دست عشق
۴ تسبیح و خرقه^۲ لذت مستی نبخشدت
۵ برگ نوا^۳ تبه شد و سازه طرب نماند
۵+۱ با دوستان مضایقه در عمر و مال نیست
۶ در راه عشق و سوسه^۴ اهرمن^۵ بسی است
۷ ساقی! که جامت از می صافی^۶ تهی مباد

۸ سزوست در قبای زرافشان^۷ چو بگذری

یک بوسه نذر حافظ پشمینه پوش کن^۸

- (۱) زنجیر.
(۲) عقل.
(۳) لباس درویشی و زهد.
(۴) برگ نوا: وسایل زندگی.
(۵) وسیله.
(۶) نصیحت نیوش: نصیحت شنو.
(۷) شیطان.
(۸) فرشته پیام آور- فرشته ای که با انسان صحبت می کند اما خود دیده نمی شود.
- (۹) شرابی که صاف شده باشد و آلوده به مواد اضافی و لرد و دُرد نباشد.
(۱۰) آن که شراب آمیخته با لرد و دُرد (که ارزانتر است) می خورد - فقیر.
(۱۱) زربفت.
(۱۲) رسم بوده است که گدایان پشمینه پوش بر در میخانه می نشستند. اهل تصوف نیز لباس پشمین می پوشیده اند و مردم برای آنها و اهل خانقاه نذر می کرده اند.



- ۱ کرشمه‌ای^۱ کن و بازار ساحری بشکن
۲ به باد ده سرودستار^۲ عالمی یعنی
۳ به زلف گوی که آیین دلبری بگذار
۴ برون خرام و ببر گوی خوبی از همه کس
۵ به آهوان^۳ نظر^۴ شیر آفتاب^۵ بگیر
۶ جو عطرسای^۶ شود زلف سنبل^۷ از دم باد

۷ جو عندلیب^۸، فصاحت^۹ فروشد ای حافظ

توقدراو به سخن گفتن دری^{۱۰} بشکن

- (۱) کرشمه: ناز- عشوه.
(۲) اشاره چشم و ابرو.
(۳) کسی که در غیاب حضرت موسی (ع) گوساله ای از طلا ساخت که از آن آواز برمی آمد و بدین وسیله مردم را به پرستش آن واداشت. داستان او در سوره طه (۲۰) آیات ۸۳-۹۷ آمده است.
(۴) پارچه ای که به دور سر می بچند.
(۵) گوشه کلاه شکستن: رسم شیک پوشی و ناز و تفاخر در قدیم.
(۶) چشم. آهوان نظر: چشمان مانند (چشم) آهو.
(۷) شیر آفتاب: برج «اسد» هنگامی که خورشید در آن برج قرار می گیرد - اوج اعلاى خورشید.
(۸) قوس: کمان - یکی از منازل (برجهای) دوازده گانه که یونانیان آن را به صورت شخصی که کمان خود را می کشد و نیمه پایین بدنش شبیه اسب است تصویر می کرده اند. قوس مشتری: زمانی که مشتری در اوج خویش است.
(۹) عطر ساینده. (بعضی مواد معطر مانند مشک را می ساینند تا بوی آن بیشتر شود.)
(۱۰) زلف سنبل: دنباله سیاه، دراز و خوشبوی سنبل هندی.
(۱۱) بلبل.
(۱۲) روانی سخن.
(۱۳) فارسی.



۱ بالا بلند عشوه گرنفش باز من
۲ دیدی دلا که آخر پیری زهد و علم
۳ گفتم به دلوق^۲ زرق^۳ بیوشم نشان عشق
۴ مست است یار و یار حریفان^۵ نمی کند
۵ یارب کی آن صبا^۶ بوزد؛ کنز نسیم^۸ او
۶ نقشی بر آب می زخم از گریه حالیا^{۱۱}
۷ می ترسم از خرابی ایمان که می برد
۸ بر خود چو شمع خنده زنان^{۱۳} گریه می کنم
۹ زاهد! چو از نماز تو کاری نمی رود

حافظ زغصه سوخت بگو حالش ای صبا^۷

با شاه دوست پرور دشمن گداز من

(۹) گوی کوچکی مرکب از مواد خوشبو که به دست می گرفتند.
(۱۰) بزرگواریش.
(۱۱) اکنون.
(۱۲) چیز غیر حقیقی.
(۱۳) خنده شمع: لرزش شعله شمع.
(۱۴) حالت سکروبی خودی عارف.

(۱) نقش باز: حيله گر- فريبكار.
(۲) لباس کبود صوفیان.
(۳) کبودی- دورنگی- ریاکاری.
(۴) خیرچین.
(۵) همپالگان.
(۶) مسکین نواز: فقیر نواز.
(۷) باد خنک و خوشبوی بامداد بهاری.
(۸) بوی خوش.



- ۱ چون شوم خاک رهش دامن بیفشاند^۱ زمن
۲ روی رنگین^۲ را به هر کس می‌نماید همچو گل
۳ چشم خود را گفتم آخربیک نظر سیرش بین
۴ اوبه خونم تشنه و من بر لبش تا چون شود
۵ گر چو شمعش پیش میرم بر غمم خندد چو صبح^۴
۶ گر چو فرهادم به تلخی جان برآید باک نیست
۷ دوستان جان دادم از بهر دهانش بنگرید
۸ ختم کن حافظ که گرزین دست باشد درس شوق
عشق در هر گوشه‌ای افسانه‌ای خواند زمن

۴) معنی مصراع: اگر مانند شمع که پیش صبح (با طلوع صبح) می‌میرد، پیش او بمیرم، برغم من مانند خنده صبح (طلوع صبح) می‌خندد.
۵) بازماندن: مضایقه کردن - دریغ کردن.

۱) دامن افشاندن: خاک را از دامن تکان دادن.
۲) دل گرداندن: احساس دل را عوض کردن - (در اینجا) مهربانی کردن.
۳) سرخ، با طراوت و شاداب.



- ۱ نکته‌ای دلکش بگویم خال آن مهر و بین
۲ عیب دل کردم که وحشی وضع و صحرایی مباش
۳ حلقه زلفش تماشاخانه باد صباست^۳
۴ عابدان آفتاب^۴ از دلبر ما غافل اند
۵ زلف دلدوزش صبا^۵ را بند بر گردن نهاد
۶ ای که من در جست و جوی او ز خود یکسوشدم
۷ حافظ اردر گوشه محراب می‌نالد رواست

۸ از مراد^۱ شاه منصور^۱ ای فلک سر بر متاب
تیزی شمشیر بنگر، قوت بازو ببین

- (۱) شیرمست: بزیا آهوک که شیر بسیار خورده و فریه گشته باشد. چشم شیرمست: چشم ورم کرده و خمار آلود.
(۲) ناز و کرشمه.
(۳) صبا: باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
(۴) عابدان آفتاب: آفتاب پرستان.
(۵) خدا را: تو را به خدا - به خاطر خدا.
(۶) رومین: طرفداری (از آفتاب پرستان) مکن - جانب‌داری مکن.
(۷) آنان که قدم در راه (عشق و سیر و سلوک) گذاشته اند.
(۸) دزد - راهزن.
(۹) میل - اراده.
(۱۰) شاه منصور (۷۵۰ - ۷۹۵ ق) آخرین پادشاه سلسله آل مظفر.



- ۱ شراب لعل^۱ کش^۲ و روی مه جبینان^۳ بین
۲ به زیر دل^۴ مُلَمَع^۵ کمندها دارند
۳ به خرمن دو جهان سرفرو نمی آرند
۴ گره زا بروی مشکین نمی گشاید یار
۵ حدیث عهد محبت ز کس نمی شنوم
۶ اسیر عشق شدن چاره خلاص من است
۷ غبار خاطر حافظ ببرد صیقل عشق
صفای نیت پاکان و پاک بینان بین

(۷) تجاوز از حد خویش.
(۸) آنها که آستینی کوتاه دارند. کنایه از صوفیان که خرقة ای با آستین فراخ و کوتاه تا آرنج می پوشیده اند.
(۹) تکبر.
(۱۰) خوشه چین: کسی که پس از جمع آوری محصول، خوشه های باقیمانده را برای خویش جمع می کند - فقیر.
(۱۱) باطن - فکر.

(۱) شراب لعل: شراب سرخ رنگ (به رنگ لعل).
(۲) بخور.
(۳) آنان که پیشانی روشنی همچون ماه دارند.
(۴) صوفیان ریاکار.
(۵) لباس پشمین یا پوستین درویشی که از پاره های به هم دوخته پارچه های مختلف تهیه می شده است - خرقة.
(۶) رنگارنگ.



- ۱ می‌فکن بر صفت زندان^۱ نظری بهتر از این
۲ در حق من لبت این لطف که می‌فرماید
۳ آن که فکرش گره از کار جهان بُگشاید
۴ دل بدان رود^۲ گرامی چه کنم گر ندهم
۵ ناصح^۳ گفت که جز غم چه هنر دارد عشق
۶ من چو گویم که قدح نوش و لب ساقی بوس
۷ کِلک^۵ حافظ شکرین میوه نباتی است^۶ بچین
که در این باغ نبینی ثمری^۷ بهتر از این

(۱) انسانهای بدون قید که تنها دل با خدا دارند.

(۲) فرزند.

(۳) ناصح: نصیحتگر.

(۴) سرور - آقا.

(۵) قلم نی - نی.

(۶) نبات: گیاه - رستنی.

(۷) ثمر: میوه.



- ۱ به جان پیر خرابات^۱ وحق نعمت او
۲ بهشت اگر چه نه جای گناهکاران است
۳ چراغ صاعقه آن سحاب^۴ روشن باد^۵
۴ بیارباده که دوشم سروش^۵ عالم غیب
۵ بر آستانه میخانه گرسری بینی
۶ مکن به چشم حقارت نگاه درمن مست
۷ مدام خرقه^۸ حافظ به باده در گرواست
۸ نمی کند دل ما میل زهد و توبه ولی
به نام خواجه^{۱۰} بکوشیم و فر^{۱۱} دولت^{۱۲} او

• نسخه بدل حافظ: صد آفرین خدا بر بلای آن طوفان.

- (۱) محلی که در آن شراب می نوشیدند. پیر خرابات: صاحب خرابات - پیر میکده.
(۲) مستظهر: پشتگرم.
(۳) دعا - توجه قلبی.
(۴) ابر.
(۵) فرشته ای که صدای آن را انسان بشنود.
(۶) مژده.
(۷) اراده خداوند تعالی.
(۸) لباس زهد و درویشی.
(۹) آفرینش.
(۱۰) شخص بزرگ - سرور - آقا - احتمالاً مقصود «خواجه جلال الدین تورانشاه» وزیر شاه شجاع است.
(۱۱) شکوه و جلال.
(۱۲) دستگاه حکومت.



- ۱ گفتا: برون شدی به تماشای ماه نو؟
۲ عمری است تا دلت زاسیران زلف ماست
۳ مفروش عطر عقل به هندوی^۱ زلف ما^۲
۴ تخم وفا و مهر در این کهنه کشته زاره^۵
۵ ساقی بیار باده که رمزی بگویمت
۶ شکل هلال هر سرِ مه می دهد نشان
- از ماه ابروان منت شرم باد؛ رو
غافل ز حفظ جانب یاران خود مشو
کآنجا هزار نافة^۳ مُشکین^۴ به نیم جو
آن گه عیان شود که رسد موسم درو
از سرّ اختران کهن سیر و ماه نو
از افسرّ سیامک^۶ و ترک کلاه^۷ زو^۸

حافظ جناب پیرمغان^{۱۰} مأمّن^{۱۱} وفاست

درس حدیث عشق بر او خوان و زو شنو

- (۱) هندو: سیاه - غلام سیاه.
(۲) ظاهراً رسم بوده است که غلامان سیاه را در برابر عطر می خریدند. معنی مصراع: عقلت را به رخ زلف سیاه ما مکش - به وسیله عقلت (که همچون عطری است) به زلف سیاه ما (که همچون غلام سیاهی است) دسترس نمی توانی پیدا کنی.
(۳) کیسه مُشک.
(۴) سیاه و خوشبو مانند مشک.
(۵) کشتزار - مزرعه.
(۶) تاج.
(۷) پسر کیومرث، از شاهان افسانه ای شاهنامه که به دست دیو کشته شد.
(۸) ترک کلاه: قطعه ای از کلاه.
(۹) نام پسر طهماسب، از شاهان افسانه ای شاهنامه.
(۱۰) پیرمفروش - صاحب زردشتی میخانه.
(۱۱) جای امن.



۱ مزرع سبز فلک دیدم وداس مه نو
 ۲ گفتم ای بخت بخسیدی^۱ و خورشید دمید^۲
 ۳ آنچنان روشب رحلت^۳ چومسیحا به فلک
 ۴ تکیه براختر شب دزد^۴ مکن^۵ کاین عیار^۶
 ۵ گوشوار زر و لعل ارچه گران دارد گوش^۷
 ۶ چشم بد دور ز خال تو که در عرصه^۸ حسن
 ۷ آسمان گومفروش این عظمت کاند رعشق

۸ آتش زهدِ ریا^۹ خرمن دین خواهد سوخت

حافظ این خرقه^{۱۰} پشمینه بیند از و برو

- (۱) خوابیدی.
 (۲) کنایه از گذشتن وقت نماز صبح.
 (۳) سابقه لطف و رحمت الهی. اشاره به حدیث قدسی: «سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي» (رحمت من بر خشمم پیشی گرفته است).
 (۴) کوچ کردن - کنایه از مردن.
 (۵) قرآن مجید اشاره به این دارد که حضرت عیسی (ع) کشته نشده و به آسمان بالا رفته است. قدا بر اساس انجیل اعتقاد داشتند که آن حضرت به آسمان چهارم صعود کرده است. آسمان چهارم در نجوم قدیم فلک خورشید است. بنابراین آن حضرت همجایگاه خورشید می باشد.
 (۶) شب دزد: دزد شبانه.
 (۷) تکیه براختر نکردن: بزگردش ستارگان و احکام نجوم تکیه نکردن.
 (۸) حیلہ گر - چالاک - تردست.
 (۹) پسر کقیباد، از پادشاهان کیانی در شاهنامه.
 (۱۰) کمر بند.
 (۱۱) از پادشاهان سلسله کیانی.
 (۱۲) معنی مصراع: گوشواره طلا و لعل اگر چه ارزش گوش را بالا می برد.
 (۱۳) صهحه شطرنج - میدان.
 (۱۴) بیدق: پیاده (در بازی شطرنج). بیدق راندن: حرکت دادن مهره پیاده - کنایه از حداقل حرکت و تلاش.
 (۱۵) گرو بردن: بردن شرط - پیشی گرفتن - سبقت جستن.
 (۱۶) خرمن ماه: ماه و هاله دور آن.
 (۱۷) خوشه پروین: شش ستاره کوچک کنار هم که شبیه خوشه انگور است.
 (۱۸) زهد ریا: زهد ریایی.
 (۱۹) لباس پشمین درویشی، تصوف و زهد.



- ۱ ای آفتاب آینه دارا جمال تو
 ۲ صحن سرای دیده بشستم ولی چه سود
 ۳ در اوج ناز و نعمتی ای آفتاب حُسن
 ۴ مطبوع تر ز نقش تو صورت نسبت باز
 ۵ در چین زلفش ای دل غمگین چگونه ای
 ۶ برخاست بوی گل؛ ز در آشتی در آی
 ۷ تا آسمان ز حلقه بگوشان ما شود
 ۸ تا پیش بخت بازروم تهنیت کنان
 ۹ آن نقطه سیاه^{۱۱} که آمد مدار^{۱۲} نور
 ۱۰ در صدر^{۱۵} خواجه^{۱۶} عرض کدامین جفا کنم

حافظ در این کمند سرسرکشان بسی است
 سودای کج میز^{۱۸} که نباشد مجال^{۱۱} تو

- (۱) آینه دار: کسی که آینه در پیش عروس یا پادشاه نگه می‌داشته است تا عروس یا پادشاه، خود را در آن ببینند.
 (۲) میجره: عودسوز. میجره گردان: کسی که ظرف آتشی که در آن مواد خوشبو می‌سوخت به دور مجلس می‌گرداند.
 (۳) صحن سرا: حیاط خانه.
 (۴) لشکر.
 (۵) اوج و زوال: بلندترین و پایین‌ترین درجه حرکت ستارگان. یاوب: الهی (برای دعا).
 (۶) صورت بستن: ترسیم کردن - کشیدن.
 (۷) طغرا: خطی نوشتاری مرکب از منتهی‌های تودرتو و موازی زیبا. طغرانویس: کسی که شغل وی در دستگاه حکومتی نوشتن خط طغرا به نشانه اعضای سلطان بر بالای فرمانها بوده است.
 (۸) مُشکین مثال: مثل مشک - سیاه.
- (۹) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
 (۱۰) فرخنده فال: چیزی که به فال نیک گرفته می‌شود.
 (۱۱) نقطه سیاه: کنایه از مردمک چشم.
 (۱۲) مرکز.
 (۱۳) باغ - بوستان.
 (۱۴) بینایی.
 (۱۵) پیشگاه.
 (۱۶) شخص بزرگ - صاحب منصب - (اینجا) وزیر یا کسی که مأمور رفع تظلم است.
 (۱۷) دلتنگی - کدورت خاطر.
 (۱۸) سودا پختن: آرزوی دور و دراز و خیال باطل کردن. سودای کج: فکر نادرست - آرزوی نابجا.
 (۱۹) جولانگاه - محل جولان.



- ۱ ای خوبهای نافهٔ چین^۱ خاک راه تو
۲ نرگس کرشمه می برد از حد؛ برون خرام
۳ خونم بخور^۲ که هیچ مَلک^۳ با چنان جمال
۴ آرام و خواب خلق جهان را سبب تویی
۵ با هر ستاره ای سروکاری است هر شبم
۶ یاران همنشین همه از هم جدا شدند
۷ حافظ طمع مبرّ ز عنایت^۷ که عاقبت
آتش زند به خرمن غم دود آه تو

- (۱) خوبهای نافهٔ چین: بهای خونی که در کیسهٔ زیر شکم
آهوی چین جمع می شود و به صورت مشک در می آید.
بهای مشک - کنایه از برابری در ارزش و عطر.
(۲) طرف کلاه: آویزهٔ گوشهٔ کلاه - گوشهٔ کلاه.
(۳) خونم بخور: خون مرا بریز - مرا بکش.
(۴) فرشته. اشاره به فرشتگانی که برخی اعمال انسان را ثبت
می کنند. نظر به آیات ۱۰ - ۱۲ سورهٔ انفطار (۸۲): «وَأَنْ

- عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ. كِرَامًا كَاتِبِينَ. يَكْتُبُونَ مَا تَعْمَلُونَ» (بی گمان
بر شما نگاهبانانی بزرگوار و نویسنده است که آنچه
انجام می دهید می دانند).
(۵) دولت پناه: پناهگاه سعادت و اقبال - جایگاه خوشبختی.
(۶) طمع بریدن: قطع امید کردن.
(۷) لطف و نظر توجه خداوند.



۱ ای قباى پادشاهى راست^۱ بربالاى^۲ تو
 ۲ آفتاب فتح را هر دم طلوعى مى دهد
 ۳ گرچه خورشيد فلک چشم و چراغ عالم است
 ۴ جلوه گاه طاير^۴ اقبال^۵ گردد هر کجا
 ۵ در رسوم^۶ شرع و حکمت^۷ با هزاران اختلاف
 ۶ آب حيوانش^۸ ز منقار بلاغت^۹ مى چکد
 ۷ آنچه اسکندر^{۱۰} طلب کرد و ندادش روزگار
 ۸ عرض حاجت در حریم حضرتت محتاج نيست

حافظ اندر حضرتت لاف غلامى مى زند

براميد عفو جان بخش جهان بخشاى تو

- (۱) متناسب - خوش نما.
 (۲) بالا: قد و قامت - اندام.
 (۳) نژاد - نسب - جواهر.
 (۴) پرنده.
 (۵) بخت - خوشبختى.
 (۶) پرنده اى که به عقیده گذشتگان هر جا سايه اندازد، بخت و اقبال بدانجا روى مى کند.
 (۷) سايه بانى که بر سر پادشاهان نگاه مى داشتند - چادر شاهی.
 (۸) گردون سا: آنچه از بلندی سربه آسمان مى سايد.
 (۹) قواعد و قوانين.
 (۱۰) دانش - فلسفه.
 (۱۱) (اينجا): فراموش.
 (۱۲) آب حيوان: آب حیات - آبی که هر کس از آن بخورد زندگى جاودان مى يابد و اشياى مرده در تماس با آن زندگى دوباره مى يابند. اطلاعاتى درباره اين آب در سوره کهف (۱۸)، آيات ۶۰ - ۶۴ آمده است.
 (۱۳) رساى سخن - شيوه سخن - آوردن کلام مطابق اقتضاى مقام به شرط فصاحت.
 (۱۴) قلم - قلم نى - نى.
 (۱۵) شکرخا: جوئده شکر (شکر از غذاهاى مورد علاقه طوطى است).
 (۱۶) مقصود «ذوالقرنين» است که در پى آب حیات رفت؛ ليکن بدان دست نيافت. داستان ذوالقرنين در سوره کهف (۱۸)، آيات ۸۳ - ۹۸ آمده است.
 (۱۷) فروغ رأى: روشنى اندیشه.



- ۱ تاب بنفشه می‌دهد^۱ طرّه^۲ مُشکسای^۳ تو
 ۲ ای گل خوش نسیم^۴ من بلبل خویش را مسوز
 ۳ من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان
 ۴ مهر رخت سرشت من خاک درت بهشت من
 ۵ دلوق^۵ گدای عشق را گنج بود در آستین^{۱۱}
 ۶ شاه نشین^{۱۲} چشم من تکیه‌گه خیال توست
 ۷ شور شراب و سوز عشق آن نفسم رود ز سر
 ۸ خوش جمنی است^{۱۴} عارضت^{۱۵} خاصه که در بهار حسن
 ۹ دولت^{۱۶} عشق بین که چون از سرو مغز محتشم^{۱۷}
 ۱۰ خرقه زهد و جام می گرچه نه درخور هم اند
 این همه نقش می‌زنم از جهت رضای تو

* از سرفر و افتخار - گوشه تاج سلطنت.

- (۱) تاب بنفشه می‌دهد: بنفشه را رنج می‌دهد - بنفشه از حسادت در رنج است. (۲) زلف.
 (۳) مُشکسای: خوشبو (گویی مشک را می‌ساید) - مانند مشک (سیاه و خوشبو).
 (۴) پرده غنچه می‌درد: غنچه را رسوا می‌سازد.
 (۵) دلگشا: شادی بخش دل.
 (۶) خوش نسیم: خوشبو. (۷) همه شب: سراسر شب.
 (۸) قال و مقال: قیل و قال - بگومگو.
 (۹) سرنوشت.
 (۱۰) جامه پوستین یا پشمین صوفیان و فقیران.
 (۱۱) در قدیم آستینها گشاد و دارای جیب بوده است.
 (۱۲) شاه نشین: قسمتی از اتاق بزرگ که سطح آن بالا تر از قسمتهای دیگر است و بزرگان آنجا می‌نشینند.
 (۱۳) معنی مصراع: ای شاه من؛ هنگام دعاست؛ (من نیز دعا می‌کنم و می‌گویم): بدون تو جایگاه تو (تخت تو/ سلطنت تو/ شاه نشین چشم من - چشم من) مباد.
 (۱۴) جمن: جای سبز و خرم. (۱۵) عارض: چهره.
 (۱۶) دستگاه - جاه - مکتب.
 (۱۷) شخص باشوکت و جاه و جلال.
 (۱۸) گوشه تاج شکستن: شکست آوردن به تاج - بی اعتبار ساختن تاج. سلطنت: فرمانروایی - (اینجا): نخوت - غرور. سلطنت شکستن: غرور و نخوت محتشمانه را شکستن.
 (۱۹) معنی بیت: جاه و جلال عشق را ببین که گدای تو (که جاه و جلال عشق را از تو گرفته است) چگونه از سر محتشم تاج دستگاه ظاهری را واژگون می‌کند و از مغز او بزرگی و نخوت را از بین می‌برد (محتشمان با دیدن دولت عشق گدای توبه تاج بی اعتنا و از غرور خالی می‌شوند).



- ۱ مرا چشمی است خون افشان زدست آن کمان ابرو
۲ غلام چشم آن تُرکم^۱ که در خواب خوش مستی
۳ هلالی شد تنم زین غم که با ظفرای^۲ مُشکینش
۴ رقیبان^۳ غافل و ما را از آن چشم و جبین^۴ هردم
۵ روان گوشه گیران را جبینش^۵ ظرفه^۶ گلزاری است
۶ دگر حور و پری را کس نگوید با چنان حُسنی
۷ تو کافر دل^۱ نمی بندی نقاب حُسن^۵ و می ترسم
۸ اگر چه مرغ زیرک بود حافظ در هواداری^{۱۲}
به تیر غمزه^{۱۳} صیدش کرد چشم آن کمان ابرو

• زلف.

- (۱) ترک: محبوب زیبا.
(۲) نگارین گلشن: باغ پر نقش و نگار - باغ پر گل و ریحان.
(۳) ظفرا: خطی که به صورت منحنیهای تودرتو و متوازی نوشته می شود - کنایه از ابروی یار.
(۴) نگاهبانان بیرون - رقیبان عشقی.
(۵) جبین: پیشانی.
(۶) نگاهبان درون - پرده دار.
(۷) شگفت.
(۸) جانب - کنار.
(۹) در حال حرکت با ناز و عشو.
(۱۰) کافر دل: سنگدل - بی رحم.
(۱۱) محراب گرداندن: عوض کردن محراب - روی به جانب محراب دیگری کردن - کافر شدن.
(۱۲) پرواز در هوا - محبت.
(۱۳) اشاره با چشم و ابرو.



۱ خطِ عذارا یار که بگرفت ماه از او
 ۲ ابروی دوست گوشهٔ محراب دولت^۲ است
 ۳ ای جرعه نوش مجلس جم، سینه پاک دار
 ۴ صوفی مرا به میکده برد از طریق عشق
 ۵ سلطان غم هر آنچه تواند بگو بکن
 ۶ ساقی چراغ می به ره آفتاب دار
 ۷ آبی به روزنامهٔ اعمال^۵ مافشان
 ۸ حافظ که ساز مجلس عشاق راست کرد^۶

۹ آبا در این خیال که دارد گدای شهر
 روزی بود که بیاد کنند پادشاه از او

(۴) معنی مصراع: بگو مشعل صبح (نور روزانهٔ خود) را از این چراغ روشن کند.
 (۵) روزنامهٔ اعمال: نامهٔ اعمال.
 (۶) ستردن: زدودن - پاک کردن.
 (۷) راست کردن: آماده کردن - کوک کردن (ساز).
 (۸) پهنه - میدان.

(۱) خط عذارا: موی گرد صورت.
 (۲) بخت و اقبال - دستگاه حکومت.
 (۳) معنی بیت: ای کسی که در مجلس جمشید (کنایه از پادشاه وقت) باده نوشی می کنی. دلت را صاف کن؛ زیرا قلب پادشاه که همچون جام جهان بین است آینه ای بسیار شگفت آور است (و ضمیرت را می خواند).



- ۱ گلبن^۱ عیش می‌دمد^۲ «ساقی گلمذار^۳ کو»
۲ هر گل نوز گلرخی یاد همی کند ولی
۳ مجلس بزم عیش را غالیة^۴ مراد^۵ نیست
۴ حُسن فروشی گلم نیست تحمّل ای صبا^۱
۵ خیز که شمع، صبحدم لاف ز عارض^{۱۲} تو زد
۶ گفت مگر ز لعل^{۱۳} من بوسه نداری آرزو
۷ حافظ اگر چه در سخن خازن^{۱۴} گنج حکمت^{۱۵} است
از غم روزگار دون^{۱۶} طبع سخنگزار^{۱۷} کو

- (۱) درخت گل - بوته گل.
(۲) می‌روید.
(۳) گلچهره.
(۴) خوشگوار: خوش طعم. این مصراع و نیمه از مصراع قبل از نزاری قهستانی است.
(۵) عبرت.
(۶) ترکیبی از چند عطر و به رنگ سیاه بوده است که به زلف می‌زده‌اند.
(۷) آرزو.
(۸) خوش نفس: دارای وزش معطر و خوشبو.
(۹) کبسه مشک.
(۱۰) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار که وسیله پیغام میان عاشق و معشوق است.
(۱۱) دست به خون دل زدن: کنایه از بی تاب شدن تا حد خود را کشتن.
(۱۲) چهره.
(۱۳) کنایه از لب سرخ.
(۱۴) خزانه دار.
(۱۵) علم و دانش و فلسفه.
(۱۶) فرومایه - پست.
(۱۷) سخنگو.



- ۱ ای پیک راستان^۱ خبر سروما بگو
 ۲ بر این فقیر نامه آن محتشم^۲ بخوان
 ۲+۱ دلها ز دام زلف چو بر خاک می فشاند
 ۳ ما محرمان خلوت آنسیم غم مخور
 ۴ برهم چومی زد آن سر زلفین^۵ مشکبار^۶
 ۵ هر کس که گفت خاک در دوست توییست^۷
 ۶ هان برد راست قصه ارباب معرفت^{۱۰}
 ۷+۱ مرغ چمن به مویه^{۱۱} من دوش می گریست
 ۸ گردیگرت بر آن در دولت گذریود
 ۸+۱ هر چند ما بدیم تو ما را بدان مگیر
 ۹+۱ در راه عشق فرق غنی و فقیر نیست
 ۱۰ آن کس که منع ما ز خرابات^{۱۳} می کند
 ۱۱ آن می که در سبودل صوفی به عشوه برد

حافظ گرت به مجلس او راه می دهند
 می نوش و ترک زرق^{۱۵} ز بهر خدا بگو

- (۱) پیک راستان: قاصد دوستان درست، صدیق و صمیمی - باد صبا.
 (۲) دستان سرا: نغمه سرا.
 (۳) دولت مند - صاحب جاه و مکتب.
 (۴) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار که وسیله پیغام میان عاشق و معشوق است.
 (۵) زلف.
 (۶) خوشبو (گویی مشک می بارد).
 (۷) تویا: یکی از داروهای چشم که در قدیم به صورت گرد به دیدگان می کشیدند.
 (۸) از روبرو دیدن.
 (۹) معنی مصراع: بگو این سخن را در برابر چشم ما بزنند (که صدق گفتار او را تأیید می کند چون خاک در دوست را به چشم کشیده ایم).
 (۱۰) معنی مصراع: ماجرای عارفان و اهل معرفت در دسترس است (گویی دم در ایستاده است).
 (۱۱) گریه و زاری - نوحه.
 (۱۲) آگاهی.
 (۱۳) محلی که در آن شراب می نوشیدند.
 (۱۵) ریا - تزویر.



- ۱ خُشک^۱ نسیم مُقَنَّبَر شَمَامَه؟ دلخواه
 ۲ دلیل راه شوای طایر خجسته لقا^۲
 ۳ به یاد شخص^۳ نَزَارِم^۳ که غرق خون دل است
 ۴ منم که بی تونفس می‌زنم زهی خجلت
 ۵ زدوستان تو آموخت در طریقت مهر^۴
 ۶ به عشق روی تو روزی که از جهان بروم
 ۷ مده به خاطر نازک ملالت از من زود
 که حافظ تو خود این لحظه گفت بِسْمِ اللّٰهِ^۵

- (۱) خوشا - چه خوش است.
 (۲) مُقَنَّبَر شَمَامَه: با بوی عنبر.
 (۳) آرزوی.
 (۴) بامداد پگاه: صبح زود.
 (۵) طایر خجسته لقا: پرنده مبارک دیدار - کنایه از هدهد که در داستان منطق الطیر عطار راهنمای مرغان به کوه قاف و بارگاه سیمرغ است.
 (۶) پیکر - جسم.
 (۷) نزارم: لاغر - ضعیف - رنجور - ناتوان.
 (۸) سرخی افق به هنگام غروب خورشید.
 (۹) طریقت مهر: روش مهرورزیدن - طرز دوستی و محبت - آیین مهر (خورشید) پرستی. (در این آیین، خورشیدپرستان برای اعطای نشان سربازی، سرباز را به اتاق تاریکی می‌برند و بعد از مراسم رازآمیزی ناگهان پرده‌های سیاه را به کنار می‌زدند).
 (۱۰) جامه زیر - لباس.
 (۱۱) تربیت: خاک.
 (۱۲) علف.
 (۱۳) کنایه از آغاز کار - اول بسم الله بودن.



- ۱ عیشم مدام است از لعل^۱ دلخواه
۲ ای بخت سرکش تنگش به برکش
۳ ما را به تشنیع^۳ افسانه^۴ کردند
۴ از دست زاهد کردیم توبه
۵ جاننا چه گویم شرح فراق
۶ کافر مبیناد این غم که دیده است
- ۷ شوق لببت برد از یاد حافظ
درس شبانه ورد سحرگاه

* نسخه بدل حافظ: متی.

- (۱) کنایه از لب معشوق و شراب سرخ رنگ.
(۲) سربکش.
(۳) معنی مصراع: گاهی جام طلایی سربکش گاهی از لب معشوق یاده سرخ رنگ دلخواه بنوش.
(۴) رسوا کردن - بدگویی.
(۵) مشهور.
(۶) مرشدان.
(۷) واعظان - پیران - مرشدان.
(۸) چهره ات.



- ۱ گرتیغ بارد در کوی آن ماه
۲ آیین تقوا من نیز دانم
۳ من رند و عاشق وان گاه توبه؟
۴ ما شیخ و واعظ کمتر شناسیم
۵ اَلصَّبْرُ مُرٌّ وَالْمُؤْمَرُ فَايْنِ
۶ مهر تو عکسی بر ما نیفکند
۷ حافظ چه نالی؛ گر وصل خواهی
خون بایدت خورد در گاه و بیگاه

(۲) معنی بیت: صبر تلخ است و عمر فانی است - کاش می دانستم کی او را می بینم.
(۳) خورشید - محبت.

(۱) اَلْحُكْمُ لِلَّهِ: فرمان خدای راست. اشاره به آیه ۲۱ از سوره غافر (۴۰): «... فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ» (حکم، حکم، خدای بلند مرتبه بزرگ است).



- ۱ وصال او ز عمر جاودان به
۲ به شمشیرم زد و با کس نگفتم
۳ شبی می‌گفت چشم کس ندیده است
۴ دلا دایم گدای کوی او باش
۵ به خُلمد^۱ دعوت ای زاهد مفرمای
۶ به داغ بندگی^۲ مردن بر^۳ این در
۷ گلی کان پایمال سرو^۴ باشد
۸ خدا را^۵ از طبیب من بپرسید
۹ جوانا سرمتاب از بند پیران
۱۰ سخن اندر دهان دوست گوهر
ولیکن گفته حافظ از آن به

•••

(۱) خُلمد: جاودانگی - نام یکی از باغهای بهشت - بهشت.

(۲) سبب زنیخ: گردی سرخگون چانه خوبرویان.

(۳) داغ بندگی: علامتی که با آهن گداخته بر اعضای بدن
بندگان می‌گذاشتند تا مشخص باشند.

(۴) کنایه از معشوق خوش قد و قامت.

(۵) گلی با گلبرگهای ارغوانی که نماد سرخی رنگ است.

(۶) به خاطر خدا.



- ۱ ناگهان پرده برانداخته‌ای یعنی چه
- ۲ زلف در دست صبا^۱ گوش به فرمان رقیب^۲
- ۳ شاه خوبانی و منظور^۳ گدایان شده‌ای
- ۴ نه سرزلف خود اول تو به دستم دادی؟
- ۵ سخنت رمز دهان گفت و کمر سزمیان
- ۶ هر کس از چهره و روی تو به نقشی مشغول
- ۷ حافظا در دل تنگت چو فرود آمد یار
خانه از غیر نپرداخته‌ای^۵ یعنی چه

(۱) باد خنک و خوشبوی صبح بهار.

(۲) دشمن - مراقب - نگهبان - رقیب عشقی.

(۳) مورد نظر.

(۴) مقام - رتبه.

(۵) پرداختن: خالی کردن.



- ۱ درِ سرای مغان^۱ رفته بود و آب زده
 ۲ سبوکشان^۲ همه در بندگیش بسته کمر
 ۳ شعاع جام و قدح نورماه پوشیده
 ۴ عروس بخت در آن حجله با هزاران ناز
 ۵ زشور و عربده شاهدان^۳ شیرین کار
 ۶ سلام کردم و با من به روی خندان گفت
 ۷ که این کند که تو کردی به ضعف همت و رای
 ۸ وصال دولت بیدار ترسمت ندهند
 ۹ فلک جنیبه کش^۴ شاه نصرت^۵ الدین^۶ است
 ۱۰ خرد که قلمهم غیب است بهر کسب شرف
 ۱۱ نشسته پیر و صلابی^۷ به شیخ و شاب^۸ زده
 ولی ز ترک کله چتر بر سحاب زده^۹
 عذار مغبجگان راه آفتاب زده^{۱۰}
 شکسته گسمه^{۱۱} و بر برگ گل گلاب زده^{۱۲}
 شکر شکسته^{۱۳}، سمن^{۱۴} ریخته، رباب^{۱۵} زده
 که ای خمارکش^{۱۶} مفلس شراب زده
 ز گنجخانه شده^{۱۷}، خیمه بر خراب زده
 چه خفته ای تو در آغوش بخت خواب زده
 بیا ببین ملکش^{۱۸} بوسه بر رکاب زده
 ز بام عرش صدش بوسه بر جناب زده^{۱۹}

بیا به میکده حافظ که بر تو عرضه کنم

هزار صف ز دعاهای مستجاب^{۲۰}، زده^{۲۱}

* فلککش دست در.

- (۱) سرای مغان: خانه مغان زردشتی - میخانه.
 (۲) صلا: آواز دادن کسی یا کسانی را برای غذا.
 (۳) شیخ و شاب: پیر و جوان.
 (۴) سبوکشان: آنها که سبوی می را از خمخانه به حیاط می آوردند - خدمتکاران میخانه.
 (۵) معنی مصراع: اما مقامشان آن قدر بالا بود که ترک کلاه آنان بر ابر سایه افکنده بود.
 (۶) معنی بیت: روشنی شراب و قدح، نورماه را تحت الشعاع قرار داده و چهره خدمتکاران میخانه راه را بر اشعه خورشید بسته بود.
 (۷) مویی از زلف که آن را پیچ و خم می دهند و به چهره می گذارند.
 (۸) بر برگ گل گلاب زده: چهره مانند برگ گل او به عرق نشسته.
 (۹) زیبا رویان.
 (۱۰) شکر شکسته: در زمان قدیم شیره نیشکر را می پختند
 و در قالبهایی می ریختند و مانند قند امروزی جسمی سخت می شده است.
 (۱۱) یاسمن.
 (۱۲) از آلات موسیقی.
 (۱۳) خمارکش: کسی که سردرد و کسالت پس از مستی را تحمل می کند.
 (۱۴) ز گنجخانه شده: از محل گنج بیرون رفته.
 (۱۵) جنیبه کش: آن که اسب یدک را به دنبال می کشد.
 (۱۶) نصرت الدین: لقب شاه یحیی از شاهان آل مظفر.
 (۱۷) ملک: فرشته.
 (۱۸) معنی مصراع: عقل که الهام شده از غیب و مقامش در عرش هستی است و از عالم غیب به انسان الهام شده است، در برابر او چنان فروتن است که بر آستانش بوسه می زند.
 (۱۹) اجابت شده.
 (۲۰) صف زده: صف بسته شده است.



- ۱ دوش رفتیم به درمیکنده خواب آلوده
۲ آمد افسوس کنان^۲ مغبچه^۳ باده فروش
۳ شست و شویی بکن آن گه به خرابات^۴ خرام
۴ در هوای لب شیرین پسران چند کنی
۵ به طهارت گذران منزل^۵ پیری و مکن
۶ آشنایان ره عشق در این بحر عمیق
۷ پاک و صافی شو و از چاه طبیعت به درآی
۸ گفتم ای جان و جهان دفتر گل عیبی نیست
- خرقه^۱ تردامن و سجاده شراب آلوده
گفت بیدار شو ای رهرو خواب آلوده
تا نگردد ز تو این دیر^۵ خراب، آلوده
جوهر روح^۶ به یاقوت مذاب^۷، آلوده
خلعت^۸ شیب^۹ چو تشریف^{۱۰} شباب^{۱۱}، آلوده
خرقه گشتند و نگشتند به آب، آلوده
که صفایی ندهد آب تُراب آلوده^{۱۲}
که شود فصل بهار از می ناب، آلوده

گفت حافظ لُغز^{۱۳} و نکته به یازان مفروش

آه از این لطف به انواع عتاب^{۱۴}، آلوده^{۱۵}

- (۱) لباس زهد و درویشی.
(۲) افسوس: توحی - مسخره - استهزا.
(۳) پسرک خدمتکار میخانه / (تصوف) واسطه فیض (شراب محبت)
(۴) محلی که در آن شراب می نوشیدند، قمار می باختند و با شاهدان و زیبارویان می آمیختند - عشرتکده / (تصوف) مقامی که در آن سالک صفات نفسانی و روحانی خود را از دست می دهد و سخن و معارف الهی بی اختیار از وی صادر می شود. در این غزل «میکنده» نیز به همین معنی است.
(۵) عبادتگاه - شرابخانه.
(۶) جوهر روح: روح که به عقیده حکما «جوهر مجرد» است.
(۷) یاقوت مذاب: کنایه از شراب.
(۸) مرحله.
(۹) لباس افتخار که به عنوان هدیه از سوی بزرگان داده می شده است.
(۱۰) پیری.
(۱۱) جوانی.
(۱۲) تُراب: خاک.
(۱۳) معنّا.
(۱۴) تندی.
(۱۵) مصراع دوم سخن شاعر است.



- ۱ دامن کشان همی شد^۱ در شرب^۲ زرکشیده^۳ صد ماهروز رشکش^۴ جیب^۵ قصب^۶ دریده
 ۲ از تاب^۷ آتش می برگرد عارضش^۸ خوی^۹ چون قطره های شبنم بر برگ گل چکیده
 ۳ یاقوت^{۱۰} جانفزایش از آب لطف زاده^{۱۱} شمشاد خوش خرامش در ناز پروریده
 ۴ لفظی فصیح^{۱۲} شیرین قذی بلند چابک رویی لطیف دلکش چشمی خوش کشیده
 ۵ آن لعل^{۱۳} دلکشش بین وان خنده دل آشوب^{۱۴} وان رفتن خوشش بین وان گام آرمیده^{۱۵}
 ۶ آن آهوی سیه چشم از دام ما برون شد یاران چه چاره سازیم با این دل رمیده
 ۷ زنهار تا توانی اهل نظر میازار دنیا وفاندارد ای یار برگزیده
 ۸ تا کی کشم عتیب^{۱۶} از چشم دلفریبت روزی کرشمه ای^{۱۷} کن ای نور هر دو دیده
 ۹ گر خاطر شریفست رنجیده شد ز حافظ باز آ که توبه کردیم از گفته و شنیده

بس شکر باز گویم در بندگی خواجه^{۱۸}
 گر او فتد به دستم آن میوه رسیده

۱۰۱

- (۱) دامن کشان همی شد: در حالی که دامن لباس خود را (بر زمین) می کشید، گذشت.
 (۲) پارچه ای از کتان نازک که پیراهن زنانه از آن دوخته می شده است.
 (۳) زرکشیده: زرکش - زربفت.
 (۴) رشک: حسادت.
 (۵) گریبان.
 (۶) پیراهنی که از نوعی پارچه ابریشمی قیمتی دوخته می شده است.
 (۷) حرارت.
 (۸) عارض: چهره.
 (۹) بخوانید: نجی (عرق).
 (۱۰) کنایه از لب.
 (۱۱) قلما را نظر بر این بود که یاقوت از دو عنصر آب و آتش تشکیل شده است.
 (۱۲) روان.
 (۱۳) کنایه از لب.
 (۱۴) دل آشوب: آنچه در دل، آشوب به پا می کند.
 (۱۵) آرام.
 (۱۶) عتیب: عتاب - خشم - قهر - ملامت.
 (۱۷) کرشمه: اشاره با چشم و ابرو.
 (۱۸) سرور - بزرگوار.



- ۱ از سوز دل نوشتم نزدیک دوست نامه
۲ دارم من از فراقش در دیده صد علامت
۳ هر چند کآزمودم از وی نبود سودم
۴ پرسیدم از طبیبی احوال دوست گفتا
۵ گفتم ملامت آید گر گیرد کوت کردم
- ۶ حافظ چو طالب آمد جامی به جان شیرین
حتیٰ یدوق منه کأساً من الکرامه^۷

(۵) معنی مصراع: گفتم اگر گرد کوی و محله ات بگردم، سرزنش خواهم شد.

(۶) معنی مصراع: به خدا سوگند ما عشقی بی سرزنش ندیدیم.

(۷) معنی مصراع: تا از آن جام، شرابی از کرامت و بزرگواری بنوشد - تا از آن، ته جامی - که بر خاک برای خاکیان می ریزند - بنوشد. اشاره به ضرب المثل: *وَلَا تَرَىٰ مِنْ كَأْسِ الْكِرَامِ نَهْبٌ* (زمین را از جام می بزرگواران بهره ای است).

(۱) معنی مصراع: من روزگاری را در هجران توقیامت دیدم.

(۲) معنی مصراع: آیا این اشکهای چشم من برای ما علامت نیستند؟

(۳) معنی مصراع: آن که آزموده را بیازماید، پشیمانی بر او عارض می شود. این مصراع از سننایسی و اصل آن ضرب المثل عربی است.

(۴) معنی مصراع: در دوریش رنج و در نزدیکیش سلامت است.



- ۱ چراغ روی تو را شمع گشت پروانه
۲ خبرد که قید مجانین عشق می فرمود^۲
۳ به مزده^۳ جان به صبا^۴ داد شمع در نفسی^۵
۴ به بوی^۶ زلف تو گر جان به باد رفت چه شد
۵ بر آتش رخ زیبای تو برای سپند
۶ من رمیده^۷ ز غیرت زیبا فتادم دوش
۷ چه نقشها که برانگیختیم و سود نداشت
۸ مرا به دور^۸ لب دوست هست پیمانی

۹ حدیث^{۱۲} مدرسه و خانقه مگوی که باز

فتاد در سر حافظ هوای میخانه

(۱) رغبت - توجه.

(۲) معنی مصراع: عقل که دستور می داد دیوانگان عشق را به زنجیر بکشند.

(۳) به عنوان مزدگانی.

(۴) باد خنک و خوشبوی صبح بهار.

(۵) در نفسی: در یک نفس.

(۶) فرمان پادشاه - اجازه نامه.

(۷) یوز آرزو.

(۸) گریزان - مردم گریز.

(۹) حیل - نیرنگ - جادو.

(۱۰) بیهوده.

(۱۱) دوران - زمان.

(۱۲) سخن.



- ۱ سحرگاهان که مخمور شبانه^۱
 ۲ نهادم عقل را ره توشه^۲ از می
 ۳ نگار می فروشم عشوه‌ای داد
 ۴ زساقی کمان ابرو شنیدم
 ۵ نبندی زان میان^۳ ظرفی^۴ کمروار^۵
 ۶ برو این دام بر مرغی دگر نه
 ۶+۱ که بنده ظرفی^۵ وصل از حسن شاهی
 ۷ ندیم^۱ و مطرب و ساقی همه اوست
 ۸ بده کشتی می^{۱۲} تا خوش برانیم
 ۸+۱ سراخالی است از بیگانه می نوش

۹ وجود ما معنایی است حافظ

که تحقیقش فسون^{۱۴} است و فسانه^{۱۵}

- (۱) معنی مصراع: سحرگاهان که با حالت خماری از نرسیدن شراب در شب گذشته ...
 (۲) از آلات موسیقی. محفظه‌ای است دسته دار که درون آن چیزهایی می‌ریزند تا به هنگام تکان دادن صدا کند (شبیبه جفجفه). در قدیم رسم بوده است که شراب بامدادی را با صدای موسیقی می‌نوشیده‌اند.
 (۳) توشه راه.
 (۴) کمر.
 (۵) ظرف بستن: بهره بردن.
 (۶) کمروار: مانند کمر بند.
 (۷) سیمرغ - پرنده‌ای که گویند جایگاه او کوه قاف است / (عرفان) کنایه از ذات اقدس الهی که بدور راه نیست.
 (۸) اشاره به این نظر عرفا که چون خداوند، زیبایی و جمال مطلق است (ممشوق)؛ و خود نیز به کمال، خود را درک می‌کند (عاشق)؛ و بین او ذات خویش چیزی جز خود او رابط نیست (عشق)؛ و وجود خداوند همیشگی است؛ پس او همیشه عاشق خویش است و به خود عشق می‌ورزد و عشق و عاشق و معشوق، خود اوست.
 (۹) همنشین مجلس شراب.
 (۱۰) آب و گل: کنایه از آدم.
 (۱۱) این مصراع از عطار است با تغییر «بهانه است» به جای «بهانه».
 (۱۲) کشتی می: تنگ شراب که آن را به شکل کشتی می‌ساختند.
 (۱۳) ناپیدا کرانه: دریایی که ساحل آن ناپیداست.
 (۱۴) فریب.
 (۱۵) بیهوده.



- ۱ ای که با سلسله^۱ زلف دراز آمده‌ای
۲ ساعتی نماز مفرمای و بگردان عادت^۲
۳ پیش بالای تونازم چه به صلح و چه به جنگ
۴ آب و آتش به هم آمیخته‌ای از لب لعل^۴
۵ آقرین بردل نرم تو که از بهر ثواب
۶ زهد من با توجه سنجد^۸ که به یغمای^۹ دلم
۷ گفت حافظ دگرت خرقة^{۱۰} شراب آلوده است
مگر از مذهب این طایفه^{۱۱} باز آمده‌ای

- (۱) زنجیر.
(۲) فرصت باد: فرصت داشته باشی - عمرت دراز باد.
(۳) بگردان عادت: عادتت را عوض کن.
(۴) پرسیدن ارباب نیاز: احوالپرسی از نیازمندان.
(۵) لب لعل: لب سرخ رنگ به رنگ لعل.
(۶) اشاره با چشم و ابرو.
(۷) مقصود نماز میت است.
(۸) چه سنجد: چگونه قابل مقایسه است.
(۹) یغما: (اینجا): دزدی.
(۱۰) لباس درویشی و زهد.
(۱۱) مقصود طایفه صوفیان و زاهدان است.



- ۱ از من جدا شو که توام نور دیده‌ای محبوب جان و مونس قلب رمیده‌ای^۱
- ۲ از دامن تو دست ندارند عاشقان پیراهن صبوری ایشان دریده‌ای
- ۳ از چشم بخت خویش مبادت گزند از آنک درد لبری به غایت خوبی رسیده‌ای
- ۴ مَنعم کنی ز عشق وی ای مفتی^۲ زمان معذور دارمت که تو او را ندیده‌ای
- ۵ آن سرزنش که کرد تو را دوست حافظا
بیش از گلیم خویش مگر پا کشیده‌ای

(۲) فترا دهند.

(۱) رمیده: گریزان - مردم گریز - وحشی.



طامات^۱ تا به چند و خرافات^۲ تا به کی
چین قبای^۳ قیصره^۴ و طرف کلاه^۵ کی^۶
بیدار شو که خواب عدم در پی است هی
کآشفستگی مبادت از آشوب ماه دی
ای وای بر کسی که شد ایمن زمکروی
وامروز نیز ساقی مهروی و جام می
جان دارویی که غم ببرد درده؛ ای صَبّی^{۱۱}
فرآش^{۱۲} باد هرورقش را به زیر پی
تا نامه سیاه بخیلان کنیم طی^{۱۵}
بیرون فکند لطف مزاج از رخس به خوی^{۱۷}
آهنگ چنگ و بربط^{۱۹} و مرغول^{۲۰} نای^{۲۱} و نی

۱ ساقی بیا که شد قدح لاله برزمی
۲ بُگذرز کبر^۳ و ناز که دیده است روزگار
۳ هشیار شو که مرغ چمن مست گشت هان
۴ خوش نازگانه می چمی^۸ ای شاخ نوبهار
۵ بر مهر چرخ و شیوه او اعتماد نیست
۶ فردا شراب کوثر^۷ و حور از برای ماست
۷ باد صبا ز عهد صبی^{۱۰} یاد می کند*
۸ حشمت^{۱۲} مبین و سلطنت گل که بسپرد^{۱۳}
۹ درده به یاد حاتم طی^{۱۵} جام یک منی
۱۰ آن می که داد رنگ طبیعت به ارغوان
۱۰+۱ بشنو که مطربان چمن راست کرده اند^{۱۸}

* می دهد.

- (۱) گفتار بیهوده - لاف و گزاف صوفیان در باب اظهار کشف و کرامات.
(۲) عقاید و باورهای نادرست.
(۳) خود بزرگ بینی - تکبر.
(۴) چین قبا: حالتی در قبا که علامت تفاخر و شیک پوشی بوده است.
(۵) عنوان و لقب امپراتوران روم.
(۶) طرف کلاه: آویزه ای از پارچه که به شکل چتر کوچکی از یک جانب یا دو جانب کلاه آویزان می شده و علامت تفاخر و شیک پوشی بوده است.
(۷) لقب پادشاهان سلسله کیانی، مانند کقباد و کب خسرو.
(۸) چمیدن: خرامیدن به ناز.
(۹) چشمه ای در بهشت که دیگر چشمه های بهشت از آن جاری می شود. سوره ای به همین نام در قرآن مجید هست.
(۱۰) کودک - جوانی.
(۱۱) کودک - پسر بچه.
(۱۲) جاه و جلال.
(۱۳) سپردن: پایمال کردن.
(۱۴) کسی که فرش پهن می کند - خدمتکار.
(۱۵) حاتم طی: حاتم طایی از سخاوتمندان مشهور عرب.
(۱۶) طی کردن: درهم پیچیدن.
(۱۷) (بخوانید: یخی) عرق - کنایه از شبنم (بر گلبرگ سرخ ارغوان).
(۱۸) راست کردن: حاضر کردن - آماده کردن.
(۱۹) از آلات موسیقی - عود.
(۲۰) (موسیقی) آواز - تحریر نغمه و آواز.
(۲۱) از آلات موسیقی بادی شبیه نی.

۱۱ مسند^{۲۲} به باغ برکه به خدمت چوبندگان استاده است سرو و کمر بسته است نی^{۲۳}

حافظ حدیث^{۲۴} سحر فریب^{۲۵} خوشت رسید ۱۲
تا حد مصر و چین و به اطراف روم^{۲۶} وری

(۲۲) تکیه گاه - بالش گرانبهایی که شاهان به آن تکیه می‌زدند.

(۲۳) کمر بستن نی: به خدمت ایستادن نی - بندهایی که در فاصله‌های معین به صورت کمر بند درنی وجود دارد.

(۲۴) سخن.

(۲۵) سحر فریب: فریبنده مانند سحر.

(۲۶) روم شرقی (بیزانس) - آسیای صغیر کنونی.



- ۱ به صوت بلبل و قمری اگر ننوشی می
 ۲ ذخیره‌ای بنه از رنگ و بوی فصل بهار
 ۳ چو گل نقاب برافکنند^۲ و مرغ زد هوهو
 ۴ خزینه‌داری میراث خوارگان^۳ کفر است
 ۵ چو هست آب حیات^۴ به دست، تشنه مگیر
 ۶ زمانه هیچ نبخشد که باز نستاند
 ۷ نوشته‌اند بر ایوان جَنَّةِ الْمَأْوَى^۵
 ۸ سخا نماند؛ سخن طی کنم^۶ شراب کجاست
- علاج کی کنمت «آخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيِّ»^۱
 که می‌رسند زپی رهنان بهمین ودی
 منه زدست پیاله چه می‌کنی هی هی
 به قول مطرب و ساقی به فتوی دف ونی
 فَلَا تَمُتْ وَمِنْ الْمَاءِ كُلُّ شَيْءٍ حَيٍّ^۷
 مجوز سیفله^۸ مروت^۹ که شَبِئَةُ لِأَشْيٍ^۸
 که هر که عشوهٔ دنیی خرید وای به وی
 بده به شادی روح و روان حاتم طی^{۱۱}

بخیل بوی خدا نشنود بیا حافظ
 پیاله گیر و کرم ورز وَالضَّمَانُ عَلَيَّ^{۱۲}

- (۱) آخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيِّ: آخرین درمان، داغ کردن است. (در قدیم برای درمان برخی دردهای علاج‌ناپذیر موضع درد را با وسیلهٔ فلزی گداخته‌ای می‌سوزاندند.) از ضرب المثل‌های مشهور عرب - یعنی چاره دیگری برای تو نمانده است.
 (۲) نقاب برافکندن گل: کنایه از شکفته شدن.
 (۳) خزینه‌داری میراث خوارگان: یعنی کسی ثروت خود را ذخیره کند، خود چیزی از آن مصرف نکند و مثل خزانه دار از آن نگاهبانی نماید تا وارثان بخورند.
 (۴) آب حیات: کنایه از می.
 (۵) معنی مصراع: پس نمیر، که از آب، هر چیزی زنده است. اقتباس از آیه ۳۰ سوره انبیاء (۲۱): «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» (و هر چیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم).
 (۶) فرومایه - پست.
 (۷) جوانمردی.
 (۸) شَبِئَةُ لِأَشْيٍ: چیز او چیز نیست - چیز او ناچیز است.
 (۹) جَنَّةُ الْمَأْوَى: باغی که محل آرامش است - یکی از بهشتهای هشتگانه که نام آن در آیه ۱۵ از سوره نجم (۵۳) برده شده است: «عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى» (نزد آن [بیدرة المنتهى] جَنَّةُ الْمَأْوَى است).
 (۱۰) طی کردن: پایان دادن - جمع کردن.
 (۱۱) حاتم طی: حاتم طایی، سخاوتمند مشهور عرب.
 (۱۲) الضَّمَانُ عَلَيَّ: ضمانت برعهده من - گناه به گردن من.



- | | | |
|---|--|---|
| ۱ | لبش می‌بوسم و درمی‌کشم می | به آب زندگانی برده‌ام پی |
| ۲ | نه رازش می‌توانم گفت با کس | نه کس را می‌توانم دید با وی |
| ۳ | لبش می‌بوسد و خون می‌خورد جام ^۱ | رخش می‌بیند و گل می‌کند خوی ^۲ |
| ۴ | بده جام جم ^۳ و از جم ^۴ مکن یاد | که می‌داند که جم ^۴ کی بود و کی ^۵ کی |
| ۵ | بزن در پرده چنگ ای ماه مطرب | رگش بخراش تا بخروشم از وی ^۶ |
| ۶ | زبانست درکش ^۷ ای حافظ زمانی | حدیث بی‌زبانان بشنو از نی |

چومرغ باغ می‌گوید که هوهو
منه از دست جام باده هی هی

۶۰۱

- (۱) معنی مصراع: آن‌گاه که جام به لب او می‌رسد چون لب سرخ‌گون و خون‌زنگ او سکرآورتر از می است، جام از این حسادت خون می‌خورد.
- (۲) (بخوانید: خیی) عرق.
- (۳) جام جم: جام جهان‌نما - جام شرابی که در مجلس جمشید می‌گردانند.
- (۴) جمشید (از بزرگترین پادشاهان سلسلهٔ پیشدادیان).
- (۵) لقب شاهان کیانی، مانند کیقباد و کیخسرو.
- (۶) معنی مصراع: رشته‌های چنگ را با انگشت بخراش تا با نوایی که از آن برمی‌خیزد به فریاد و شادی درآیم.
- (۷) زبان درکشیدن: خاموش شدن.



- ۱ مخمورا جام عشقم ساقی بده شرابی
۲ عشق رخ چوماهش^۵ درپرده راست ناید^۳
۳ شد حلقه قامت من تا بعد از این رقیبت^۴
۴ درانتظار رویت ما وامید روزی
۵ مخمورا آن دوچشم آیا کجاست جامی
۶
- پرکن قدح که بی می مجلس ندارد آبی^۲
مطرب بزن نوایی ساقی بده شرابی
هردم زدرنراند ما را به هیچ بابی^۵
درعشوۀ وصال ما وخیال وخواهی
بیماران دولعلم^۶ آخر کم از جوابی^۷

حافظ چه می نهی تودل در وصال خوبان

کی تشنه سیر گردد از لَمعة^۸ سرابی^۹

* نسخه بدل حافظ: حسن رخ جوماهت.

- (۱) حالت خماری از نرسیدن شراب به شخص شرابخوار.
(۲) آب: آب و رنگ - رونق.
(۳) راست ناید: درست در نمی آید.
(۴) رقیب: دربان - مراقب.
(۵) به هیچ بابی: به هیچ دری - به هیچ عنوانی.
(۶) لعل: کنایه از لب معشوق.
(۷) آخر کم از جوابی: آخر دست کم جوابی بده.
(۸) لَمعة: روشنی - پرتو.
(۹) سراب: قطعه زمین خشکی که از دور به صورت آب در نظر می آید.



- ۱ ای که بر ماه از خط مُشکین نقاب انداختی
۲ تا چه خواهد کرد با ما تاب^۲ و زنگ عارضت^۳
۳ گوی خوبی بردی از خوبان خَلْج^۴ شاد باش
۴ هر کسی با شمع رخسارت به وجهی عشق باخت
۵ طاعت من گرچه از مستی خرابم رد مکن
۶ گنج عشق خود نهادی درد و ویران ما
۷ زینهار^۷ از آب شمشیر^۸ که شیران را از آن
۸ خواب بیداران بستی وان گه از نقش خیال^{۱۰}
۹ پرده از رخ برگرفتی یک نظر در جلوه گاه
۱۰ باده نوش از جام عالم بین^{۱۷} که براورنگ^{۱۸} جم^{۱۹}
۱۱ از فروغ نرگس مخمور^{۲۱} و لعل می پرست^{۲۲}

• آن عارض.

• نشنه لب کردی و گردان را در آب انداختی.

- (۱) معنی بیت: ای کسی که از موی سیاه چهره خویش بر صورت مثل ماه خود نقاب انداختی؛ لطف کردی که خورشید چهره را در سایه لطف خود گرفتی، تا از گرد و غبار و آفتاب در امان باشد.
(۲) حرارت - گرمی / فروغ - نور. (۳) عارض: چهره.
(۴) شهری در ترکستان که مردم آن به زیبایی شهرت داشتند.
(۵) کیخسرو: نوه افراسیاب و پسر سیاوش، که به پادشاهی ایران رسید و به خونخواهی پدر، افراسیاب را به چنگ آورد و کشت. جام کیخسرو: جام جم - جام جهان نما - جام شراب.
(۶) شغل: کار. (۷) امان!
(۸) آب شمشیر: آبی که شمشیرسازان برای بُرنده کردن شمشیر به آن می دادند. (۹) بانلاق.
(۱۰) پندار - صورتی که در خواب دیده یا در بیداری تخیل شود.
- (۱۱) شیرو: دزد شب. (۱۲) سپاه.
(۱۳) معنی بیت: راه خواب بیداران را بستی، سپس با فکر خیال خود کاری کردی که پنداشتن این خواب است که به خاطر خیالات به سراغشان نمی آید.
(۱۴) روشنی - نور (چهره).
(۱۵) زیباروی بهشتی. (۱۶) زیباروی جن.
(۱۷) جام عالم بین: جام جهان نما - جام جم.
(۱۸) تخت.
(۱۹) جمشید. اورنگ جم: تخت جمشید - کنایه از خطه فارس.
(۲۰) محبوب زیباروی.
(۲۱) نرگس مخمور: چشم خمار.
(۲۲) لعل می پرست: لبی که به نوشیدن شراب تمایل بسیار دارد.

- ۱۲ از برای صید دل در گردنم زنجیر زلف
 چون کمند خسرو مالک رقاب^{۲۳} انداختی
- ۱۳ خسرو دارا شکوه^{۲۴} ای آن که تاج آفتاب
 از سر تعظیم بر خاک جناب^{۲۵} انداختی^{۲۶}
- ۱۴ نصرت الدین شاه یحیی^{۲۷} آن که خصم ملک را
 از دم شمشیر چون آتش در آب انداختی

(۲۳) مالک رقاب: صاحب گردنها - آن که بندگان و اسیران بسیار دارد - آن که حق کشتن و گردن زدن دارد.
 (۲۴) دارا شکوه: آن که فرزند شکوه داریوش را دارد.
 (۲۵) آستان.
 (۲۶) معنی مصراع: به خاطر بزرگی مقام و رتبه خود بر خاک مبارزالدین) از شاهان آل مظفر.
 (۲۷) نصرت الدین یحیی فرزند مظفر بن محمد (امیر خورشید باید بر آستانه درگاه توفیق گیرد.) (آن قدر مقام داری که تاج آستانه درت انداختی.)



- ۱ با مدّعی^۱ مگو بید اسرار عشق و مستی
۲ با ضعف و ناتوانی همچون نسیم خوش باش^۲
۳ تا فضل^۳ و عقل بینی بی معرفت^۴ نشینی
۴ در آستان جانان از آسمان میندیش^۵
۵ عاشق شوارنه روزی کار جهان سرآید
۶ در مذهب طریقت^۶ خامی نشان کفر است
۷ در گوشه سلامت^{۱۰} مستورا^{۱۱} چون توان بود
۸ آن روز دیده بودم آن فتنه ها که برخاست
۹ خار ارچه جان بکاهد گل عذر آن بخواهد
۹+۱ از راه دیده حافظ تا دید زلف پستت

۱۰ صوفی پیاله پیمان^{۱۴} حافظ قرا به پرهیز؟^{۱۵}

ای کوتاه آستینان^{۱۶} تا کی دراز دستی

- (۱) مخالف .
(۲) بیماری نسیم: حالت حرکت ملایم و شدت و ضعف نسیم .
(۳) دانش .
(۴) شناخت .
(۵) از آسمان میندیش: از گردش آسمان بیم به خویش راه مده .
(۶) چهار چوبی که بر آن پارچه ای می کشیدند و نقشهایی را بر روی پارچه رسم می کردند .
(۷) راه سیر و سلوک .
(۸) اقبال - نیکبختی - سعادت .
(۹) چابکی .
(۱۰) دوری از آسیب در جسم و روح، دنیا و آخرت .
(۱۱) پرهیزگار - پوشیده - محجوب .
(۱۲) کنایه از چشم زیبا .
(۱۳) غرور - تکبر .
(۱۴) پیاله نوش .
(۱۵) قرا به پرهیز: کسی که از ظرف بزرگ شراب نمی نوشد - کنایه از ترک کننده شراب .
(۱۶) کوتاه آستین: کنایه از صوفیان که خرقة ای با آستین فراخ و کوتاه تا آرنج می پوشیدند .



- ۱ ای دل مباش یک دم خالی ز عشق و مستی و آن گه برو که زستی از نیستی و هستی
- ۲ گر خود دویی ببینی مشغول کار خود شو هر قبله ای که باشد بهتر ز خود پرستی^۱
- ۳ دوش آن صنم^۲ چه خوش گفت در مجلس مغانم^۳ با کافران چه کارت گربت نمی پرستی
- ۴ سلطان من خدا را^۴ زلفت شکست ما را تا کی کند سیاهی^۵ چندین درازدستی
- ۵ عشقت به دست طوفان^۶ خواهد سپرد حافظ
چون برق^۷ از این کشاکش پنداشتی که جستی؟

- (۱) معنی بیت: اگر خود را دو موجود ببینی (یک جنبه خدایی و یک جنبه انسانی) آن گاه به خویش پرداز؛ زیرا در این صورت به خود از جنبه خودی روی نکرده ای زیرا هر قبله ای که باشد (حتی خود دیگر انسان) بهتر از خود پرستی است.
- (۲) بت - محبوب زیبارو.
- (۳) مغان: زردشتیان.
- (۴) خدا را: برای خدا - تو را به خدا.
- (۵) سیاه: غلام سیاه - کنایه از زلف.
- (۶) طغیان آب - سیل عظیم - (در اینجا) باد شدید به همراه باران فراوان و رعد و برق.
- (۷) روشنی ناگهانی هوا در اثر برخورد ابرها با یکدیگر / مظهر سرعت.



- ۱ آن غالیه^۱ خط^۲ گرسوی ما نامه نوشتی
 ۲ هرچند که هجران ثمروصل برآرد
 ۳ آمرزش نقد است کسی را که در اینجا
 ۴ تنها نه منم کعبه دل بتکده کرده
 ۵ در مصطبه^۷ عشق تنعم نتوان کرده^۸
 ۶ مفروش به باغ ازم ونخوت^{۱۰} شداد^{۱۱}
 ۷ تا کی غم دنیای دنی^{۱۴} ای دل دانا
 ۸ آلودگی خرقه^{۱۵} خرابی جهان است

۹ از دست چرا هشت^{۱۶} سر زلف تو حافظ

تقدیر چنین است چه کردی که نهشتی^{۱۷}

درباره بهشت آمده است به نام ارم ساخت و از انواع نعمتها و ثروتها در آن قرار داد؛ لیکن چون خواست بدان وارد شود مرگش فرارسید و قصر ناپدید شد. در قرآن مجید، سوره فجر (۸۹)، آیات ۵-۷ آمده است: «الْم تَر كَيْفَ فَعَلْنَا رَبِّكَ يَعَادُ. اِذْ ذَابَ الْعِمَادُ. الَّذِي لَمْ يَخْلُقْ مِنْهَا فِى الْبِلَادِ» (آیا ندیدی که پروردگارت چه بر سر عاد آورد. بر سر ارم ستوندار. که نظیر آن در هیچ یک از سرزمینها ساخته نشده بود).

(۱۲) نوش لب: شیرین لب.

(۱۳) کشت: کشتزار.

(۱۴) پست.

(۱۵) لباس درویشی و زهد.

(۱۶) نهاد- رها کرد.

(۱۷) چه کردی که نهشتی: چه می توانست بکند که از دست نهد.

(۱) نوعی عطر سیاه رنگ.

(۲) غالیه خط: آن که موی چهره اش مانند غالیه سیاه و معطر است.

(۳) در نوشتن: درهم پیچیدن - لوله کردن.

(۴) کاش.

(۵) صومعه: عبادتگاه راهبان مسیحی.

(۶) گنشت: عبادتگاه بت پرستان - عبادتگاه یهودان.

(۷) سگو- شاه نشین - محلی که غریبان و گدایان در آن می نشستند یا می خوابیدند و از سطح زمین بالا تر بوده است.

(۸) تنعم کردن: با ناز و نعمت زندگی کردن - از نعمت برخوردار شدن.

(۹) بالش زو: بالش زربفت / شمش طلا.

(۱۰) فخر فروشی - تکبر.

(۱۱) باغ ازم و شداد: افسانه ها آمده است که شداد - پادشاه قوم عاد - باغ و قصری با وصفهایی که



- ۱ ای قصه بهشت زکویت حکایتی
۲ انفاس عیسی^۱ از لب لعلت لطیفه‌ای^۲
۳ هر پاره از دل من و از غصه قصه‌ای
۴ کی عطرسای^۳ مجلس روحانیان^۴ شدی
۵ در آرزوی خاک در بار سوختیم
۶ ای دل به هرزه دانش و عمرت زدست رفت
۷ بوی دل کباب من آفاق را گرفت
۸ در آتش ارخیال رخس دست می‌دهد

۹ دانی مراد حافظ از این درد و غصه چیست
از تو کرشمه‌ای^{۱۱} و ز خسرو عنایتی

- ۴) گوارا - پادزهر - جاوید - عمل.
۵) خصلها - خلق و خوئها.
۶) عطرسای: عطر ساینده (بعضی از مواد معطر - مانند مشک - را می‌سایند تا بوی آن بیشتر شود) - پراکننده بوی خوش.
۷) اهل معنی.
۸) رعایت: دستگیری.
۹) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
۱۰) نکردی کفایتی: شایستگی نشان ندادی.
۱۱) اشاره‌ای (با چشم و ابرو).

- ۱) انفاس عیسی: نفسها و دمیدنهای حضرت عیسی (ع) که مردگان را زنده می‌کرد و به اشیای بی روح، روح می‌بخشید.
۲) لطیفه: حکایت کوچک و شیرین.
۳) آب خضر: آب حیات که نوشیدن آن عمر جاودان می‌بخشد و موجودات مرده در تماس با آن زندگی دوباره می‌یابند. خضر به آن دسترس پیدا کرد و عمر جاودان یافت. اطلاعاتی درباره این آب در سوره کهف (۱۸)، آیات ۶۰ - ۶۴ آمده است. درباره خضر نیز (که از بندگان خاص خداست) در ادامه این آیات (۶۵ - ۸۲) اطلاعاتی هست.



۱ سَبَّتَ سَلْمَى بِضِدْعَيْهَا فُوَادِي
 ۲ خدا را بر من بیدل ببخشای
 ۳ آقن آنگرتنی عن عشق لیلی^۳
 ۴ که همچون مُت ببوتن دل وای ره^۴
 ۵ که غَمَتِ دل بواتن خورد ناچار
 ۶ نگارا در غم سودای عشقت
 ۷ وپی ماچان غرامت بسپریمن

۸ دل حافظ شد^{۱۱} اندرچین زلفت

بَلَّيْلٍ مُظْلِمٍ وَالثُّ هَادِي^{۱۱}

به ناچار باید بخورد - و گرنه خواهی دید آنچه تورا
نشاید.

۸) بخوانید: عبادی. معنی مصراع: به پروردگارتندگان توکل
کردیم.

۹) معنی بیت (به لهجه شیرازی قدیم): به پای ماچان
غرامت خواهیم سپرد - اگر یک بی روشی (گناهی یا
تقصیری) از ما دیدی. پای ماچان: در اصطلاح صوفیان
کفشکن است. رسم آنان چنین بود که اگر یکی از
ایشان گناهی و تقصیری می کرد، در کفشکن می ایستاد،
سر خود را برهنه می کرد، دست بر سینه می نهاد و به حال
رکوع در می آمد و کفشها را به نشانه تواضع بر سر
می گذاشت.

۱۰) رفت.

۱۱) معنی مصراع: در شب تاریک. و خداوند راهنماست.

۱) معنی بیت: سلمی (از معشوقان عرب) با دو زلفش مرا
اسیر کرد و روح من هر روز مرا ندامت دهد.

۲) معنی مصراع: و مرا به رغم دشمنان از وصل خود برخوردار
ساز.

۳) معنی مصراع: ای کسی که عشق لیلی را بر من ناروا
دانستی.

۴) معنی مصراع (این مصراع به لهجه شیرازی قدیم است):
تو از اول روی نیکوی آن لولی (کولی) را باید دیده
باشی.

۵) معنی مصراع (به لهجه شیرازی قدیم است): که همچون
من، تورا دل به یکبارگی بشود، ...

۶) بخوانید: و دادی. معنی مصراع: ... غریق عشق در دریای
دوستی.

۷) معنی بیت (به لهجه شیرازی قدیم): که غمت رادل



- ۱ دیدم به خواب دوش که ماهی برآمدی
۲ تعبیر چیست؟ یار سفر کرده می‌رسد
۳ ذکرش به خیر ساقی فرخنده فال^۳ من
۴ خوش بودی اربه خواب بدیدی دیار خویش
۵ فیض ازله به زوروزر آمدی به دست
۶ آن عهد یاد باد که از بام و در مرا
۷ کی یافتی رقیب^۴ تو چندین مجال ظلم
۸ خامان ره نرفته چه دانند ذوق عشق
۹ آن کاوتورا به سنگدلی گشت رهنمون

گر دیگری به شیوه حافظ زدی رقم
مقبول طبع شاه هنرپرور آمدی

* دریادلی بجوی، دلبری سرآمدی.

- (۱) تابش.
(۲) کاش.
(۳) فرخنده فال: کسی که دیدارش را به فال نیک بگیرند.
(۴) مصاحبت و همنشینی، او را...
(۵) فیض ازله: عنایت ازلی خداوند که سرنوشت و موقعیتهای وی براساس آن تعیین می‌شود.
(۶) آب خضر: آب حیات که نوشیدن آن عمر جاودان می‌بخشد و موجودات مرده در تماس با آن زندگی دوباره می‌یابند. خضر بدان دست یافت اما ذوالقرنین از آن محروم ماند.
(۷) مقصود ذوالقرنین است که به همراه خضر در جست‌وجوی آب حیات روان شد. اطلاعاتی درباره ذوالقرنین، آب حیات و خضر در سوره کهف (۱۸) آمده است.
(۸) مدعی - بدخواه - مراقب - آن که عاشقان را از معشوق، باز می‌دارد.
(۹) خدا - قاضی.
(۱۰) معنی مصرع: دریادلی براننده دلبری مانند توست.



- ۱ سحر با باد می‌گفتم حدیث آرزومندی
۲ دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است
۳ قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز
۳+۱ دل اندر زلف لیلی بند و کار از عقل مجنون کن
۴ الا ای یوسف مصری که کردت سلطنت مشغول
۴+۱ به سحر غمزه فتنان دوا بخشی و درد انگیز
۵ جهان پیر رعنا را ترخم در جیلت^۵ نیست
۶ همایی چون تو عالی قدر حرص استخوان تا کی^۶
۷ در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است
۸ به خوبان دل مده حافظ ببین آن بیوفاییها

۹ * به شعر حافظ شیراز می‌رقصند و می‌غلطند

سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی^۱

- (۱) مطمئن.
(۲) بیان.
(۳) پدر را باز پرس: احوال پدر را پرس.
(۴) خود پسند - خوش صورت.
(۵) سرشت.
(۶) قلعا معتقد بودند که همارغ خوش بینی است و سایه آن بر سر هر که بیفتد به خوشبختی و سلطنت خواهد رسید.
خوراک این پرنده استخوان است.
(۷) منعم: توانگر - مالدار - غنی.
(۸) ترکان سمرقندی: اشاره به فتح خوارزم به دست امیر تیمور در اواسط سال ۷۸۱ و غارت و تخریب آن سرزمین است، چون تیمور ترک و اهل سمرقند بوده است. اما وقتی تیمور به فارس آمده است (۷۸۹) شاعر این بیت را تغییر داده و به «به شعر حافظ شیراز...» تبدیل کرده است.
(۹) ترکان سمرقندی: زیبارویان ترک نژاد مقیم سمرقند.



- ۱ چه بودی اردل آن یار مهربان بودی
۲ گرم زمانه سرافراز داشتی و عزیز
۲+۱ عیان شدی که بها چیست خاک پایش را
۳ به خواب نیز نمی بینمش چه جای وصال
۴ بگفتمی که چه ارزد نسیم طرّه^۲ دوست
۵ برات^۴ خوشدلی ما چه کم شدی یارب
۶ زبرده کاج^۵ برون آمدی چوقطره اشک
۷ اگر نه دایره عشق راه بریستی
چونقطه حافظ مسکین در آن میان بودی

(۱) تخت پادشاهی.

(۲) سرزلف.

(۳) این مصراع از خواجوی کرمانی است.

(۴) حواله.

(۵) کاش.



- ۱ به جان او که گرم دسترس به جان بودی
۲ اگر دلم نشدی پایبند طره^۲ او
۳ به رخ چومهر^۵ فلک بی نظیر آفاق است
۴ بگفتمی که بها چیست خاک پایش را
۵ درآمدی زدم کاجکی^۶ چو لمعه^۷ نور
۶ به بندگی قدش سرو معترف گشتی
۷ ز پرده ناله حافظ برون کی افتادی^۸
اگر نه همدم مرغان صبح خوان بودی

- (۱) کمترین.
(۲) کمینه پیشکش بندگانش: کمترین هدیه ای که برای بندگان او داشتم.
(۳) سرزلف.
(۴) زیاله دان - محل ریختن خاک و خاکروبه - کنایه از دنیا.
(۵) خورشید.
(۶) کاشکی.
(۷) درخشش - پرتو.
(۸) سوسن آزاده: نوعی از سوسن که در همه سال سبز است. گلبرگهای آن نوک تیز و به شکل زبان است.
(۹) از پرده بیرون افتادن: (موسیقی) خارج خواندن یا زدن.



- ۱ چوسرو اگر بخرامی دمی به گلزاری
۲ ز کفر زلف تو هر حلقه ای^۲ و آشوبی
۳ مرو چویخت من ای چشم مست یار به خواب
۴ نثار خاک رخت نقد^۳ جان من هر چند
۵ دلا همیشه مزین رای زلف دلبنندان
۶ سرم برفت^۴ و زمانی به سرنرفت^۵ این کار
۷ چونقطه گفتمش اندر میان دایره ای
به خنده گفت که ای حافظ این چه پرگاری^۶

- (۱) حسادت - رشک.
(۲) حلقه: محفل - مجمع.
(۳) سکه - پول - موجودی.
(۴) نقد روان: سکه جان/ پول رایج.
(۵) معنی بیت: ای دل همیشه با زلف محبوبان مشورت مکن؛
زیرا وقتی فکر تیره ای داشته باشی، زلف دلبران گرهی
از مشکل تو نمی گشاید.
(۶) سرم برفت: سرم در این راه رفت - فدا شدم.
(۷) به سرنرفت: سامان نیافت - درست نشد.
(۸) پرگان: حیل - نیزنگ / وسیله رسم دایره.



- ۱ شهری است پر ظریفان و زهر طرف نگاری
۲ چشم جهان نبیند زین تازه تر جوانی
۳ جسمی که دیده باشد کز روحش آفریدند
۴ چون من شکسته ای^۲ را از پیش خود چه رانی
۵ می بیفش^۵ است بشتاب وقتی خوش است دریاب
۶ در بوستان حریفان مانند لاله و گل
۷ چون این گره گشایم؟ وین ریش^۶ چون نمایم؟
- یاران صلا^۱ عشق است گرمی کنید کاری
دردست کس نیفتد زین خو بتر نگاری
زین خاکیان مبادا بردامنش غباری
کیم^۳ غایت^۴ توقع بوسی است یا کناری
سال دگر که دارد امید نوبهاری
هر یک گرفته جامی بر یاد روی باری
دردی و صعب^۷ دردی، کاری و سخت کاری

۸ هر تاره موی حافظ دردست زلف شوخی است^۸
مشکل توان نشستن در این دیار باری^۹

(۱) صلا: فراخوانی - بانگ دعوت.

(۲) شکسته: خمیده - رنجور.

(۳) که مرا.

(۴) نهایت.

(۵) بی غش: بدون مواد اضافی.

(۶) زخم - جراحت.

(۷) سخت.

(۸) شوخ: گستاخ - بی پروا.

(۹) به هر حال - به هر جهت.



۱. تو را که هرچه مراد است در جهان داری
 ۲. بخواه جان و دل از بنده و روان^۱ بستان
 ۳. میان^۲ نداری و دارم عجب که هر ساعت
 ۴. بیاض^۵ روی تو را نیست نقش^۶ درخور رنگ^۷
 ۵. بنوش می که سبک روحی^{۱۱} ای ظریف، مدام
 ۶. مکن عتاب از این بیش و جور بردل ما
 ۷. به اختیارت اگر صد هزار تیر جفاست
 ۸. بکش جفای رقیبان^{۱۲} مدام و خوشدل باش^{**}
 ۹. به وصل دوست گرت دست می دهد یکدم
 ۱۰. چو گل به دامن از این باغ می بری حافظ
 چه غم زناله و فریاد باغبان داری

*** و جور حسود.

* از آنک / زانک / آنک.

- (۱) فوری - سریع.
 (۲) جاری.
 (۳) کمر.
 (۴) میانداری: اداره کردن جمع.
 (۵) سفیدی - صفحه سفید نانوخته.
 (۶) طرح نقاشی که بر اساس آن رنگ آمیزی می کنند.
 (۷) سواد: سیاهی - رونوشت.
 (۸) خط مشکین: موی سیاه گرد صورت.
 (۹) کنایه از چهره سرخ معشوق.
 (۱۰) سبک روح: بی تکلف - شاد.
 (۱۱) سرگران داشتن: بی توجه بودن - مست بودن از شراب یا سرسنگین شدن از خواب یا خماری.
 (۱۲) متعیان - حسودان - رقیبان عشقی - نگهبانان و مراقبان معشوق.



- ۱ صبا تونک‌هت^۱ آن زلف مشکبوداری
۲ دلم که گوهر^۲ اسرارِ حُسن و عشق در اوست
۳ «در آن شمایل^۳ مطبوع هیچ نتوان گفت
۴ نوای بلبلت ای گل کجا پسند افتد
۵ به جرعه^۴ تو سرم مست گشت نوشت باد
۵+۱ زمانه گر همه مشک خُتن^۵ دهد برباد
۶ به سرکشی^۶ خود ای سروجویبار مناز
۷ دم از ممالک خوبی چو آفتاب زدن
۸ قَبای حُسن فروشی تورا برازد و بس
- به یادگار بمانی که بوی او داری
توان به دست تو دادن گرش نکو داری
جز این قدر که^۴ رقیبان^۵ تندخو داری
چو گوش هوش به مرغان هرزه گو داری
خود از کدام خُم است این که درسبو داری
فدای تو که خط و خال مشکبو داری
که گر به اورسی از شرم سرفرو داری
تورا رسد که غلامان ماهرو داری
که همچو گل همه آیین رنگ و بو داری

۹ ز کنج صومعه^۸ حافظ مجوی گوهر عشق
قدم برون نه اگر میل جست وجوداری

- (۱) بوی خوش.
(۲) جواهر.
(۳) خوبیها - صورت و چهره.
(۴) متن داخل گیومه از عماد فقیه کرمانی است با تغییر
(شمایل و اخلاق) به جای «شمایل مطبوع».
- (۵) مراقبان - نگهبانان.
(۶) مشک ختن: مشکى که از آهوی سرزمین ختن به دست می‌آید.
(۷) بلندی قامت - گردنکشی - نافرمانی.
(۸) خانقاه - عبادتگاه.



- ۱ بیاباما قورز این کینه داری^۱
۲ نصیحت گوش کن کاین دُر بسی به
۳ به فریاد خمار مفلسان رس
۴ ولیکن کی نمایی رخ به زندان^۵
۵ بد زندان مگو ای شیخ و هُش دار
۶ نمی‌ترسی ز آه آتشی‌نم
۷ ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ^۷
به قرآنی که اندر سینه داری

(۵) بی قیدان - مردم لا ابالی و فقیر که به خلاف ظاهر خود،
دلی آکنده از مهر حق دارند.
(۶) لباس پشمین صوفیان.
(۷) حافظ قرآن - تخلص شاعر.

(۱) کینه داری: کینه ورزی.
(۲) معاشرت - همنشینی.
(۳) خدا را: به خاطر خدا.
(۴) شب گذشته.



- ۱ ای که در کوی خرابات^۱ مقامی^۲ داری
۲ ای که با زلف و رخ یار گذاری شب و روز
۳ ای صبا^۳ سوختگان بر سر ره منتظرند
۳+۱ هر به عمری^۵ صتمی^۶ رسم جفایی بنهد
۳+۲ چون به هنگام وفا هیچ ثباتیت نبود
۴ بوی جان از لب خندان قلع می شنوم
۵ نامی ارمی طلبید از تو غریبی چه شود
۶ خال شیرین تو خوش دانه عیشی است ولی

۷ بس دعای سحرت مونس جان خواهد بود

تو که چون حافظ شبخیز^۷ غلامی داری

* شیوه.

** گو به هنگام جفا گرچه ثباتیت نبود - می کنم شکر که در.

(۵) هر به عمری: هراز چند گاهی - یک بار در مدت عمر.

(۶) معشوقی - محبوبی.

(۷) بزرگ - سرور.

(۸) مشام: قوه بویایی - بینی.

(۹) آن که سحرگاهان به عبادت می پردازد.

(۱) محل شراب و قمار و عیش و نوش.

(۲) مقام: جایگاه - منصب و مقام.

(۳) جمشید، از بزرگترین پادشاهان کیانی که پیدایش شراب

را به او نسبت می دهند و دارای جام معروفی است.

(۴) باد خنک و خوشبوی صبح بهار.



- ۱ ای که مهجوری^۱ عشاق روا می‌داری
۲ تشنه بادیه^۲ را هم به زلالی دریاب
۳ دل ربودی و بجل کردمت^۳ ای جان لیکن
۴ ساغر ما که حریفان دگر می‌نوشند
۵ ای مگس حضرت سیمرغ^۴ نه جولانگه توست
۶ توبه تقصیر خود افتادی از این در محروم
- بندگان را ز بیر^۵ خویش جدا می‌داری
به امیدی که در این ره به خدا می‌دادی
به از این دارنگاهش که مرا می‌داری
ما تحمل نکنیم ارتوروا می‌داری
عرض^۶ خود می‌بردی و زحمت ما می‌داری^۷
از که می‌نالی و فریاد چرامی‌داری

حافظ! از پادشهان پایه^۸ به خدمت^۹ طلبند

کارناکرده چه اقمید عطا می‌داری

(۱) جدایی - دوری.

(۲) کنار - پهلو.

(۳) صحرا - بیابان.

(۴) بجل کردن: بخشیدن - حلال کردن.

(۵) حضرت سیمرغ: پیشگاه سیمرغ - جایگاه سیمرغ (کوه

قاف که به عقیده قلمنا جایگاه سیمرغ و بلندترین کوه

جهان بوده است).

(۶) آبرو.

(۷) زحمت ما می‌داری: مزاحم ما می‌شوی.

(۸) مقام و منصب.

(۹) به خدمت: در برابر خدمت.



- ۱ روزگاری است که ما را نگران می‌داری
 ۲ گوشهٔ چشم رضایی به منت باز نشد
 ۳ تا صبا^۱ برگل و بلبل ورق^۲ حُسن تو خواند
 ۴ ساعد آن به که بپوشی تو چو از بهر نگار^۳
 ۵ ای که در دل^۴ مُلَمَّع^۵ طلبی ذوق حضور^۶
 ۶ نرگس باغ نظر چون تویی ای چشم و چراغ
 ۷ گوهر^۷ جام جم^۸ از کان^۹ جهانی دگراست
 ۸ پدر تجربه ای دل تویی آخر ز چه روی
 ۹ کیسهٔ سیم وزرت پاک بیاید پرداخت^{۱۱}
 ۱۰ گرچه زندگی^{۱۲} و خرابی^{۱۱} گنه ماست همه

۱۰ مگذران روز سلامت^{۱۶} به ملامت^{۱۷} حافظ

چه توقع ز جهان گذران می‌داری

- (۱) باد خنک و خوشبوی صبح بهار.
 (۲) صفحه - برگ.
 (۳) مقصود نقش و نگار روی ساعد است (که به وسیلهٔ حنا یا خالکوبی انجام می‌شد).
 (۴) جامه ای صوفیانه که از پاره های به هم دوخته پارچه های گوناگون فراهم می‌شده است.
 (۵) رنگارنگ.
 (۶) حضور قلب در پیشگاه خداوند.
 (۷) معنی مصراع: از بی خبران انتظار داری که سرعجیبی را بدانند (چون حضور قلب سری از اسرار عارفان است).
 (۸) جواهر - سرشت.
 (۹) جام جم: جام جمشید - جام جهان نما - اسطراب (که بعضی انواع آن را از گل پخته می‌ساختند).
 (۱۰) معدن.
 (۱۱) پرداختن: زدودن - خالی کردن.
 (۱۲) آنان که اندامی سفید همچون نقره دارند.
 (۱۳) لا ابالیگری - بی قیدی.
 (۱۴) مستی بیش از حد.
 (۱۵) معنی مصراع: شخص عاشقی گفت که تو، بندگان را به گناه وادار می‌کنی.
 (۱۶) روز سلامت: روزگار آسودگی.
 (۱۷) گله (از روزگار) - ملامت روزگار.



- ۱ خوش کرد یاوری فلکت روزداوری^۱
۲ در کوی عشق شوکت^۲ شاهی نمی‌خرند
۳ آن کس که افتاد خدایش گرفت دست
۴ ساقی به مزدگانی عیش از درم درآی
۵ در شاهراه جاه و بزرگی خطر بسی است
۶ سلطان و فکر لشکر و سودای گنج و تاج
۷ یک حرف صوفیانه بگویم اجازت است؟
۸ نایل^۵ مراد بر حسب فکر و همت است

۹ حافظ غبار فقر و قناعت ز رخ مشوی

کاین خاک بهتر از عمل کیمیاگری^۶

۱) دشمنی - خصومت - جنگ.
۲) جاه و جلال.
۳) گردنه - راه دشوار.
۴) درویشی بدون تعلق به ظواهر دنیا.
۵) رسیدن - نایل شدن.
۶) صنعت تبدیل فلزات ارزان قیمت به طلا و نقره.



- ۱ طفیل^۱ هستی عشق اند آدمی و پری^۲
 ۲ چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی
 ۳ بکوش خواجه^۵ و از عشق بی نصیب مباش
 ۴ می صبح و شکر خواب صبحدم تا چند
 ۵ بیا و سلطنت از ما بحر به مایه^۶ حُسن
 ۶ دعای گوشه نشینان بلا بگرداند
 ۷ ز هجر و وصل تو در حیرتم چه چاره کنم
 ۸ هزار جان مقدس^۷ بسوخت زین غیرت
 ۹ جوهر خیر که شنیدم دری به حیرت داشت
 ۱۰ بیا که وضع جهان را چنان که من دیدم
 ۱۰۰۱ طریق عشق طریقی عجب خطرناک است
 ۱۱ به یمن همت حافظ امید هست که باز
 ۱۲ زمن به حضرت آصف^{۱۲} که می برد پیغام
- ارادتی بنما^۳ تا سعادت بیبری
 که جام جم^۴ نکند سود، وقت بی بصری
 که بنده را نخرد کس به عیب بی هنری
 به عذر نیم شبی کوش و گریه سحری
 و زاین معامله غافل مشو که حیف خوری^۶
 چرا به گوشه چشمی به ما نمی نگری
 نه در برابر چشمی نه غایب از نظری
 که هر صباح^۸ و قسا^۸ شمع مجلس دگری
 از این سپس من و مستی و وضع ابی خبری
 گرامتجان بکنی می خوری و غم نخوری
 نَعُوذُ بِاللَّهِ^{۱۰} اگر ره به مقصدی نبی
 آری اَسَامِرُ لَيْلَى لَيْلَةَ الْقَمَرِ^{۱۱}
 که یادگیر دو مصرع زمن به نظم دری^{۱۳}

(۱) آن که ناخوانده به مهمانی می رود - آن که به دنبال دیگری
 و با اسفاده از موقعیت او به چیزی نایل شود - انگل -
 طفیلی.

(۲) جن. معنی مصراع: انسان و جن به برکت وجود عشق
 به وجود آمده اند. اشاره به آیه ۵۶ سوره ذاریات (۵۱):
 «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (انسان و جن را
 نیافریدم مگر برای این که مرا بپرستند) و حدیث قدسی:
 «كُنْتُ كَنْزًا فَحَفِيًّا فَاحْتَبَيْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِيَكُنَّ
 أَعْرَفَ» (کنج پنهانی بودم. دوست داشتم شناخته شوم،
 پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم). به عقیده عرفا انگیزه
 آفرینش عشق خداوند به ذات و صفات خویش است و
 این که می خواست جمال او پنهان نماند و عاشقی داشته
 باشد.

(۳) نشان بده.
 (۴) جام جهان نما - دل پاک و روشن عارف.
 (۵) آقا - بزرگ.
 (۶) حیف خوردن: افسوس خوردن.
 (۷) پاک.
 (۸) بامداد.
 (۹) اول شب - شبانگاه.
 (۱۰) نعوذ بالله: به خدا پناه می بریم.
 (۱۱) (بخوانید: قمری) معنی مصراع: ببینم که با لیلای خود
 در شب مهتابی شب نشینی و مصحبتی می کنم.
 (۱۲) وزیر مقتدر و توانای حضرت سلیمان (ع) - کنایه از وزیر
 زمان.
 (۱۳) نظم دری: شعر فارسی.

۱۳ کلاه سروریت کج مباد بر سرخسن که زیب^{۱۱} بخت و سزاوار تخت* و تاج سری

۱۴ به بوی^{۱۵} زلف و رخت می روند و می آیند

صبا^{۱۶} به غالیه سایی^{۱۷} و گل به جلوه گری

* فلک.

(۱۴) زینت.

(۱۵) آرزوی - بوی.

(۱۶) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.

(۱۷) غالیه سایی: ساییدن عطر غالیه برای معطر ساختن فضا.

غالیه: مخلوطی از چند عطر مانند مشک، عنبر و غیره.



- ۱ ای که دایم به خویش مفروری
۲ گِرد دیوانگان عشق مگرد
۳ مستی عشق نیست در سرتو
۴ روی زرد است و آه درد آلود
۵ بُگذر از نام و ننگ خود حافظ
ساغر می طلب که مخموری^۳

(۱) عقل عقيله: عقلی که پای بند و مایه گرفتاری است.

(۲) بیماری.

(۳) مخمور: خمار. حالت کسالت از رسیدن شراب.



- ۱ ز کوی یار می آید نسیم^۱ باد نوروزی
۲ چو گل گر خرده ای آداری خدا را^۲ صرف عشرت کن
۳ سخن در برده می گویم ز خود چون غنچه بیرون آی
۴ می دارم چو جان صافی^۳ و صوفی می کند عیش
۵ طریق کام بخشی چیست ترک کام خود کردن
۶ ندانم نوحه قمری به طرف^۴ جویبار از چیست
۷ جدا شد یار شیرینت کنون تنها نشین ای شمع^۵
۸ به عجب^۶ علم نتوان شد ز اسباب طرب محروم^۷

به بستان رو که از بلبل رموز عشق گیری باد
به مجلس آی کن حافظ غزل گفتن پیاموزی

• عیب •

- (۱) بوی خوش.
(۲) خرده: پول خرد - زرکهای زرد و ریزی که میان گلبرگهای گل جا دارند.
(۳) خدا را: به خاطر خدا - برای خدا - تو را به خدا سوگند.
(۴) غلظها داد: به راههای غلط کشاند. بیت اشاره به علاقه شدید قارون - ثروتمند مشهور بنی اسرائیل - به ثروت دارد. وی به خاطر خودداری از پرداخت زکات به زنی روسپی مبلغی پرداخت تا حضرت موسی (ع) را متهم به زنا کند. اما زن حقیقت را گفت. به نفرین حضرت موسی (ع) قارون به همراه خانه و گنجهایش در زمین فرو رفت. داستان وی در آیات ۷۶-۸۲ سوره قصص (۲۸) آمده است.
(۵) میر نوروزی: بهار و شوکت این فصل - پادشاه، امیر یا حاکم موقتی که در قدیم رسم بوده است برای تفریح
- مردم سلطنت چند روزه ای به او بدهند و پس از پایان ایام جشن، سلطنت او نیز به پایان می رسیده است.
(۶) شفاف و بدون مواد اضافی.
(۷) ترک کلاه - قسمتی از کلاه.
(۸) بدوزی.
(۹) کنار.
(۱۰) اشاره به این که شمع از موم است و زمانی با عمل هم نشین بوده است و اینک بدون او باید شمع شود و بسوزد.
(۱۱) تکبر - خودبینی.
(۱۲) معنی مصراع: به خاطر تکبری که علم در ما به وجود آورده است نمی توانیم از وسایل عیش و خوشگذرانی خود را محروم کنیم.
(۱۳) هنی: گوارا - بی زنج و زحمت.



۱ عمر بگذشت به بیحاصلی و بُوالهوسی^۱
۲ چه شکرهاست در این شهر که قانع شده اند
۳ با دل خون شده چون نافه^۲ خوشش باید بود
۴ بال بگشا و صفیره از شجر طوبی^۳ زن
۵ کاروان رفت و تودر راه کمینگاه به خواب
۶ لَمَعَ الْبَرْقُ مِنَ الظُّلُومِ وَأَنَسْتُ بِهِ
۷ تا چو میجرم^۴، نفسی دامن جانان گیرم

۸ چند بوید به هوای تو به هرسو حافظ

بَسَّرَ اللَّهُ ظَرِيفًا بَكَ يَا مُلْتَمِسِي^۵

(۸) (بخوانید: قیسی) معنی بیت: برق از کوه طور درخشید و من آن را دیدم؛ شاید برای تو گل آتشی بیاورم. اشاره به آیه ۷ از سوره نمل (۲۷): «إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا؛ سَأَتَّبِعُهَا بِهَا يَخْتَرُ وَأُوتِيكُمْ بِيَهَا بِسَهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ» (زمانی که موسی به خانواده خود گفت من آتشی دیدم؛ بزودی از آن خبری یا گل آتشی برای شما می آورم تا گرم شوید). اشاره به داستان حضرت موسی (ع) در بیابان و دیدن آتش در درخت و سخن گفتن خدا با وی و سرانجام مبعوث شدن آن حضرت به پیامبری.
(۹) آتشدانی که مواد خوشبو در آن می ریختند تا دود معطر از آن برخیزد و در برابر دامن اشخاص می گرفتند تا معطر شود.
(۱۰) معنی مصرع: ای مطلوب من، خداوند راه مرا به سوی تو هموار سازد.

(۱) در پی هوا و هوس رفتن.
(۲) شاهبازان طریقت: کنایه از پیشوایان و مشایخ بزرگ اهل طریقت تصوف.
(۳) کیسه زیر شکم آهوی مشک که در آن خون جمع می شود و به صورت مشک در می آید.
(۴) مُشکین نفسی: نفسی مانند مشک معطر داشتن - کنایه از سخن جذاب و مؤثر گفتن.
(۵) صدای سوت مانند پرنده - آواز پرنده.
(۶) شجر طوبی: درخت طوبی - درختی تناور در بهشت که بر بهشتیان و خانه های آنان سایه افکن است. در آیه ۲۹ سوره رعد (۱۳) آمده است: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسُنَ مَا يُبَدَّلُ لَهُمْ» (برای آنان که ایمان ورزیدند و نیکوکاری پیشه کردند، طوبی و نیک سرانجامی است).
(۷) جزس: زنگ کاروان.



- ۱ نوبهار است در آن کوش که خوشدل باشی
۲ چنگ در پرده همین می‌دهدت بند ولی
۳ من نگویم که کنون با که نشین و چه بنوش
۴ در چمن هر ورقی^۲ دفتر حالی دگر است
۵ گرچه راهی است پر از بیم ز ما تا بر دوست
۶ نقد عمرت ببرد غصه دنیا به گزاف^۵
- که بسی گل بدمد^۱ باز تو در گل باشی
وعظت آن گاه کند سود که قابل باشی
که تو خود دانی اگر زیرک و عاقل باشی
حیف باشد که ز حال همه غافل باشی
رفتن آسان بود ارواقف^۳ منزل^۴ باشی
گر شب و روز در این قصه^۶ مشکل باشی

حافظا گرمدمد از بخت بلندت باشد

صید آن شاهد^۷ مطبوع شمایل^۸ باشی

(۵) به گزاف: بیهوده - یکجا.

(۶) ماجرا - مسئله - موضوع.

(۷) محبوب - زیبارو.

(۸) شمایل: اخلاق - چهره.

(۱) بروید.

(۲) ورق: برگ.

(۳) آگاه.

(۴) توقفگاه میان راه - منزلگاهها و مراحل مختلف راه.



- ۱ هزار جهد بکردم که یار من باشی
۲ چراغ دیده شب زنده دار من گردی
۳ چو خسروان ملاححت^۱ به بندگان نازند
۴ از آن عقیق^۲ که خونین دلم ز عشوه او
۵ در آن چمن که بتان^۳ دست عاشقان گیرند
۶ شود غزاله^۴ خورشید صید لاغر من
۷ سه بوسه کزد و لبیت کرده ای وظیفه^۵ من
۸ من این مراد ببینم به خود که نیمشبی
- ۹ مراد بخش دل بیقرار من باشی
انیس خاطر اتیدوار من باشی
تو در میانه خداوند گارا^۱ من باشی
اگر کنم گله ای غمگسار من باشی
گرت زدست برآید نگار من باشی
گر آهوئی چوتو یکدم شکار من باشی
اگر ادا نکنی قرض دار من باشی
به جای اشک روان در کنار من باشی

من ارچه حافظ شهرم جوی نمی‌ارزم
مگر تو از کرم خویش یار من باشی

(۴) زیبارویان.
(۵) آهوبره ماده/ خورشید.
(۶) مقرری - مستمری.

(۱) نمکین بودن.
(۲) صاحب - سرور.
(۳) کنایه از لب معشوق.



- ۱ ای دل آن دم که خراب^۱ می گلگون باشی
۲ درمقامی که صدارت^۲ به فقیران بخشند
۳ درره منزل لیلی که خطرهاست در آن
۴ نقطه^۳ عشق نمودم به توهان سهومکن^۴
۵ کاروان رفت و تودر خواب و بیابان درپیش
۶ تاج شاهی طلبی، گوهر^۵ ذاتی بنمای
۷ ساغری نوش کن و جرعه بر افلاک افشان
- بی زرو گنج به صد حشمت^۶ قارون باشی
چشم دارم که به جاه از همه افزون باشی
شرط اول قدم آن است که مجنون باشی
ورنه چون بنگری از دایره بیرون باشی
کی روی، ره ز که برسی، چه کنی، چون^۷ باشی
ور خود از گوهر^۶ جمشید^۷ و فریدون^۸ باشی
چند و چند از غم ایام جگر خون باشی

۸ حافظ از فقر مکن ناله که گر شعر این است
هیچ خوشدل^۹ نپسندد که تو محزون^{۱۰} باشی

- (۱) مست لایعقل - مست مست - سیاه مست.
(۲) شکوه - عظمت - دستگاه.
(۳) بالانشینی - نخست وزیری.
(۴) مرکز - مهمترین بخش چیزی - هدف.
(۵) سهومکن: غفلت مکن.
(۶) چگونه.
(۷) جواهر / سرشت / نژاد.
(۸) از بزرگترین پادشاهان پیشدادی.
(۹) از پادشاهان بزرگ در شاهنامه.
(۱۰) انسان خوش قلب - پاکدل - شادمان.
(۱۱) غمگین.



- ۱ این خوش رقم^۱ که بر گل رخسار می کشی
۲ اشک حرم نشین^۳ نهانخانه^۴ مرا
۳ کاهل زوی^۵ چو باد صبا^۶ را به بوی زلف
۴ هر دم به یاد آن لب میگون^{۱۱} و چشم مست
۵ گفتی سرتو بسته^{۱۳} فتراک^{۱۳} ما شود
۶ با چشم و ابروی تو چه تدبیر دل کنم
۷ بازآ که چشم بد ز رُخت دفع می کنم
۸ حافظ دگر چه می طلبی از نعیم^{۱۶} دهر^{۱۷}
می می خوری و ظرّة^{۱۸} دلدار می کشی

- (۱) رقم: خط - کنایه از موی صورت.
(۲) ورق - کاغذ - کتاب.
(۳) حرم نشین: پرده نشین - محجوب.
(۴) حرم - اندرون.
(۵) هفت پرده: هفت پرده چشم: صلبیه، مشیمیه، شبکیه، عنکبوتیه، عنبیه، قرنیه، ملتحمه.
(۶) کاهل رو: دارای حرکت آهسته و ملایم.
(۷) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
(۸) ریسمان، طناب و غیر آن که به دست و پای اسیر بندند - بند.
(۹) زنجیر.
(۱۰) در کار کشیدن: به کار وادار کردن.
(۱۱) مانند می (سرخ).
- (۱۲) می فروش.
(۱۳) ترک بند - تسمه ای که به پشت زین اسب می بستند تا حیوان شکار شده را از آن بیاویزند.
(۱۴) کمان کشیدن برای بیمار: چنین رسم بوده است که یک سینی فلزی را بالای سر بیمار می گذاشتند و تیری از کمان به سوی آن پرتاب می کردند تا از برخورد تیر با سینی ناگهان صدایی برخیزد و به بیمار شوک دست دهد و تب او قطع شود.
(۱۵) دامن کشیدن: کناره گرفتن - روی برگرداندن.
(۱۶) نعمت.
(۱۷) زمانه - دنیا.
(۱۸) سرزلف.



۱ اَلْاَقِی مِنْ نَوَاهَا مَا اَلْاَقِی
 ۲ اِلَى رُكْبَانِكُمْ طَالَ اِشْتِیاقِی
 ۳ به گلبانگ جوانان عراقی^۶
 ۴ به شعر فارسی صوت عراقی^۸
 ۵ سَقَاكَ اللهُ مِنْ كَأْسِ دِهَاقِی^{۱۰}
 ۶ سَمَاعِ^{۱۱} چنگ و دست افشان^{۱۲} ساقی
 ۷ به یاران برفشانم عمر باقی
 ۸ اَلَا تَعْمَأْ لِاِیَّامِ الْفِرَاقِی^{۱۴}
 ۹ حَمَاكَ اللهُ بِاَعْهَدِ التَّلَاقِی^{۱۵}
 ۱۰ ولی گه گه سزاوار طلاقِی
 ۱۱ سِوَى تَقْبِیْلِ وَجْهِ وَاَعْتِنَاقِی^{۱۶}
 ۱۲ غنیمت دان امور اتفاقی

۱ سُلَیْمِی مُنْذُ حَلَّتْ بِاَلْعِرَاقِ
 ۲ الا ای ساریان محملي^۱ دوست
 ۳ خرد درزنده رود^۴ انداز ومی نوش
 ۳+۱ بیا ای مطرب خوش قول^۷ خوشگوی^۵
 ۴ بیا ساقی بده رطل گرانم^۹
 ۵ جوانی باز می آرد به یادم
 ۶ می باقی^{۱۳} بده تامت و خوشدل
 ۷ درونم خون شد از نادیدن دوست
 ۸ رَبِیْعُ الْعُمْرِی قَرَعِی حِمَاكُم
 ۸+۱ عروسی بس خوشی ای دختر رز^{۱۶}
 ۸+۲ نَهَائِی الشَّیْبُ مِنْ وَصْلِ الْعُدَارِی
 ۹ دمی با نیکخواهان متفق^{۱۸} باش

لبریز بنوشاند. اشاره به آیه ۳۴ سوره نبا (۷۸): «وَكُنَا
 دِهَاقًا»، (و [برای پرهیزکاران] جامی لبریز است).
 (۱۱) آواز.
 (۱۲) دست افشان: رقص.
 (۱۳) می باقی: باقیمانده شراب - شراب جاودانی (از
 نعمتهای بهشت).
 (۱۴) (بخوانید: فراقی) ای مرگ بر روزگاران جدایی.
 (۱۵) معنی بیت: بهار (سیزه) عمر در چراگاه منزل شماست.
 ای روزگار وصل خدا تو را در پناه خویش گیرد.
 (۱۶) دختر رز: دختر درخت انگور - کنایه از می.
 (۱۷) (بخوانید: اعتناقی) معنی بیت: پیری مانع من از وصال
 دوشیزگان شد، بجز بوسیدن صورت و در آغوش گرفتن
 (که هنوز برای من باقی مانده است).
 (۱۸) همراه - همدل.

(۱) (بخوانید: عراقی) معنی بیت: از وقتی که سُلَیْمِی در
 عراق منزل گزیده است من از دوری او می کشم آنچه
 می کشم.
 (۲) کجاوه.
 (۳) معنی مصرع: اشتیاق من به دیدار سواران شما به طول
 انجامید.
 (۴) زنده رود: زاینده رود.
 (۵) آواز خوش.
 (۶) عراق: اصفهان - عراق عجم.
 (۷) قول: تصنیف - سخن.
 (۸) صوت عراقی: نغمه و آهنگ عراق (از الحان موسیقی
 ایران).
 (۹) رطل گران: پیاله بزرگ - پیمان بزرگ.
 (۱۰) (بخوانید: دِهَاقِی) معنی مصرع: خداوند تو را از جامی

۱۰. مَضَتْ فُرْصٌ **الْوِصَالِ وَمَا شَمَرْنَا** بگو حافظ غزلهای فراقی

۱۱. دُمُوعِي بَمَدَّكُم لَا تَحْقِرُوهَا
فَكَمْ بَحْرِ جُمِعَ مِنْ السَّوَابِي

• بسازای مطرب خوشخوان خوشگو.
**فرض.

شد [کوچک شمارید. چه بسا دریایی که از
جویبارهای کوچک تشکیل می‌شود.

(۱۹) فرصتهای وصال گذشت و متوجه نشدیم.
(۲۰) معنی بیت: اشکهای چشم مرا [که] پس از شما [روان



- ۱ کَتَبْتُ قِصَّةَ شَوْقِي وَمَدْمَعِي بَاكِي^۱ بیا که بی تو به جان آمدم ز غمناکی
 ۲ بسا که گفته‌ام از شوق با دودیده خویش «آبَا مَنَازِلَ سَلْمَى فَايِنَ سَلْمَاكِ»^۲
 ۳ عجیب واقعه‌ای و غریب حادثه‌ای است آنا اصْطَبَّرْتُ قَنِيلاً وَقَاتِلِي شَاكِي^۳
 ۴ که را رسد که کند عیب دامن پاکت که همچو فطره که بر برگ گل چکد پاکی
 ۵ ز خاک پای تو داد آب روی لاله و گل چو کیلک^۴ صنع^۵ رقم زد بر آبی و خاکی
 ۶ صبا عبیرفشان گشت ساقیا برخیز وَهَاتِ شَمْسَةَ كَرِيمٍ مُطَيَّبِ زَاكِي^۶
 ۷ دَعِ التَّكَاوُلَ تَغْنَمَ فَقَدْ جَرِي مَثَلُ^۷ که زاد راهروان چُستی است و چالاکی
 ۸ اثر نماند زمن بی شمایل آری آری قَائِرَ مَحْيَايَ مِنْ مُحْيَاكِ^۸

۱ زوصف حُسن تو حافظ چگونه نطق زند

که چون صفات الهی و رای ادراکی

(۱) معنی مصراع: قصه عشق خود را در حالی نوشتم که چشم گریان بود.

(۲) (بخوانید: سلماکی) معنی مصراع: ای منزلگاههای سلمی، سلمای شما کجاست؟ این مصراع در دیوان ناصر بخارایی و عماد فقیه کرمانی و با اندک تغییری از شریف رضی است.

(۳) معنی مصراع: من که مقتول هستم، صبر و تحمل کردم ولی قاتل من شکایت دارد.

(۴) قلم.

(۵) آفرینش.

(۶) معنی مصراع: و بده شراب انگور خوشبو و پاکیزه.

(۷) معنی مصراع: تنبلی را ترک کن تا غنیمت یابی، که در مثل آمده است...

(۸) (بخوانید: مُحْيَاكِي) معنی مصراع: مکارم و مفاخر زندگی خودم را از چهره تومی بینم و می‌دانم.



- ۱ یا مَبِسِمًا يُحَاكِي دُرْجًا مِّنَ اللَّالِي^۱
۲ حالی^۵ خیال وصلت خوش می دهد فریبم
۳ دل رفت و دیده خون شد تن خست^۶ و جان برون شد
۴ می ده که گرچه گشتم نامه سیاه عالم
۵ ساقی بیار جامی وز خلوتم برون کن
۶ از چار چیز مگذر گر عاقلی وزیرک
۶+ دلبر به عشق بازی خونم حلال دانست
۷ چون نیست نقش دوران در هیچ حال ثابت
۸ صافی است جام خاطر در دور آصف^{۱۱} عهد
۹ أَلْمُلْكُ قَدْ تَبَاهَىٰ مِّنْ جَدِّهِ وَجَدِّهِ^{۱۲}
- یارب^۲ چه درخور^۲ آمد گردت خط هلالی^۴
تا خود چه نقش بازد این صورت خیالی
فِي الْعِشْقِ مُعْجِبَاتٌ يَأْتِينَ بِالْتَّوَالِي^۷
نومید کسی توان بود از لطف لایزالی^۸
تا در به در برگردم قَلاش^۱ و لا ابالی
امن و شراب بی غش، معشوق و جای خالی
فتویٰ قصه چون است ای زمره موالی^{۱۰}
حافظ مکن شکایت تا می خوریم حالی^۵
فَم قَاسِقِنِي رَحِيقًا أَصْفَىٰ مِّنَ الرَّزَالِ^{۱۲}
یارب^۲ که جاودان باد این قدر و این معالی^{۱۴}

۱۰ مسند فرورد دولت، کان^{۱۵} شکوه و شوکت^{۱۶}

برهان^{۱۷} مُلْك و مَلَّت، بونصر بوالمعالی^{۱۸}

- (۱) معنی مصراع: ای دهانی که صندوقچه مروارید را می نمایاند.
(۲) پروردگارا! (برای تعجب).
(۳) بجا - شایسته.
(۴) خط هلالی: مقصود موهای پشت لب است.
(۵) اکنون - این زمان.
(۶) مجروح شد - آزرده شد.
(۷) معنی مصراع: در عشق، چیزهای عجیب پشت سر هم پدیدار می شود.
(۸) لطف لایزالی: لطف بی پایان (خداوندی).
(۹) شخص بی نام و ننگ، میخواره و لا ابالی.
(۱۰) زمره موالی: گروه دوستان.
(۱۱) وزیر توانا و مقتدر حضرت سلیمان (ع) - کنایه از وزیر زمان.
(۱۲) (بخوانید: زلالی) برخیز و مرا شرابی صاف تر از آب زلال بنوشان.
(۱۳) معنی مصراع: مملکت از بخت و کوشش او سرفرازی می کند.
(۱۴) مقامات بلند - خصلتهای برجسته و ممتاز.
(۱۵) معدن.
(۱۶) جاه و جلال - بزرگواری - قزو شکوه.
(۱۷) دلیل. برهان مُلْك و مَلَّت: آن که وجودش دلیل بر هستی کشور و مردم است.
(۱۸) خواجه برهان الدین، وزیر امیر مبارزالدین.



وَجَاوَبَتِ الْمَثَانِي وَالْمَثَالِي
 وَدَارِ بِاللَّوِيِّ قَوْقَ الرِّمَالِي
 وَادْعُو بِالنَّوَائِرِ وَالنَّوَالِي^۲
 همه جمعیت^۳ است آشفته حالی
 مَتَى نَطَقَ الْبَشِيرُ عَنِ الْوِصَالِي^۴
 نگه دارش به حفظ لا یزالسی^۵
 وَذِكْرُكَ مَوْسَى فَمَنْ كُنِيَ حَالِي^۶
 که عمرت باد صد سال جلالی^۷
 مباد از شور و سودای^۸ تو خالی
 که گرد مه کشد خط هلالی
 مَنْ بَدَنَامَ رَنْدًا^۹ لَا أَبَالِي
 زیان مایه جاهلی و مالی

سَلَامُ اللَّهِ مَا كَرَّ اللَّيَالِي
 عَلَيَّ وَادِي الْأَرَكَ وَمَنْ عَلَيَّهَا
 دَعَا كَوِي غَرِيبَانِ جِهَانِم
 منال ای دل که در زنجیر زلفش
 أَمُوتُ صَبَابَةً يَأَلَيْتُ شِعْرِي
 به هر منزل که روی آرد خدایا
 قَحْبُكَ رَاحَتِي فَمَنْ كُنِيَ حِينِي
 زخمت صد جمال دیگر افزود^۷
 سُؤِيدَايُ دَلِّ مَنْ تَأْتِيَامَتِ
 بر آن نقاش قدرت، آفرین باد
 كَجَايَبِمِ وَصَالٍ چُونِ تَوْشَاهِي
 تومی باید که باشی؛ ورنه سهل است

(۵) همیشگی - الهی.
 (۶) (بخوانید: حالی) معنی بیت: عشق تو در هر دم راحت من است و یاد تو در هر حال مونس من.
 (۷) معنی مصراع: صد نوع زیبایی دیگری به خاطر موی گرد صورت به تو افزوده شد.
 (۸) سال جلالی: سال شمسی که به نام سلطان جلال الدین ملکشاہ سلجوقی است.
 (۹) سُؤِيدَا: نقطه سیاه دل - خونی است سیاه و بسته شده، به شکل یک حبه یا لخته کوچک که در دل انسان وجود دارد - کنایه از گنه ضمیر.
 (۱۰) سودا: عشق - میل - میل شدید - جنون.
 (۱۱) بی قید - لا ابالی - اهل فسق و فجور.

(۱) (بخوانید: رمالی) معنی دو بیت: تا وقتی که شبها پیوسته تکرار می شوند و تارهای دوم و سوم عود پاسخگوی یکدیگرند، سلام خداوند بر دره اراک و ساکنان آنجا و همچنین بر خانه ای باد که در لوی در بالای پشته های رمل است. وادی اراک: دره اراک، جایی بوده است در صحرای عربستان نزدیکیهای مکه. لوی: نام محلی در صحرای عربستان.
 (۲) معنی بیت: پی در پی و پیوسته دعای خیر می گویم.
 (۳) خاطر جمعی.
 (۴) (بخوانید: وصالی) معنی بیت: از شدت عشق و دلدادگی در حال مرگم. کاش می دانستم که قاصد خوش خبر چه وقت مرده وصل او را می دهد.

خدا واقف^{۱۲} که حافظ را غرض چیست
وَعِلْمُ اللَّهِ حَسْبِي مِنْ سَأَلِي^{۱۳}

(۱۲) آگاه.

(۱۳) معنی مصراع: و علم خدا مرا از درخواست بی نیازی کند.



- ۱ بگرفت کار خُست چون عشق من کمالی
خوش باش از آن که نبُود این حسن را زوالی
- ۲ دروهم می‌نگنجد کاندرتصوّر عقل
آید به هیچ معنی زین خوبتر مثالی^۱
- ۳ شد حظاً^۲ عمر حاصل گرزان که با تو ما را
هرگز به عمر روزی، روزی شود وصالی^۳
- ۴ آن دم که با تو باشم یک سال هست روزی
وان دم که بی تو باشم یک لحظه هست سالی
- ۵ چون^۴ من خیال رویت جانابه خواب بینم
کز خواب می‌نبیند چشمم بجز خیالی
- ۶ رحم آر بردل من کز مهر روی خوبت
شد شخص^۵ ناتوانم باریک چون هلالی
- ۷ حافظ مکن شکایت گروصل دوست خواهی
زین بیشتر ببااید بر هجرت^۶ احتمالی^۷

(۱) مثال: پیکر- تصویر.

(۲) بهره.

(۳) معنی مصراع: وقتی در مدت زمان عمر، در یک روز

وصل تو روزی شود.

(۴) چگونه.

(۵) تن - بدن.

(۶) هجرت: دوری.

(۷) احتمال: تحمل - بردباری.



- ۱ رفتم به باغ صبحدمی یافتم گلی
۲ مسکین چومن به عشق گلی گشته مبتلا
۳ می‌گشتم اندر آن چمن و باغ دم به دم
۴ گل یار خُسن گشته و بلبل قرین عشق
۵ چون کرد در دلم اثر آواز عندلیب^۱
۶ بس گل شکفته می‌شود این باغ را ولی
- ۷ آمد به گوش ناگهم آواز بلبلی
واندر چمن فکنده ز فریاد غلغلی
می‌کردم اندر آن گل و بلبل تأملی
این را تغیری^۲ نه و آن را تبدلی^۳
گشتم چنانچه هیچ نماندم تحتلی
کس بی بلای خارنجیده است از او گلی
- حافظ مدار امید فرج^۴ زین مدار گون^۵
دارد هزار عیب و ندارد تفضلی^۶

(۴) گشایش.
(۵) مدار گون: گردش عالم هستی.
(۶) تفضیل: لطف و مرحمت.

(۱) تغیر: تغییر - دگرگونی.
(۲) تبدل: تبدیل شدن - دگرگون گشتن.
(۳) بلبل.



- ۱ این خرقه^۱ که من دارم در رهن^۲ شراب^۳ اولی^۴
۲ چون عمر تبه کردم چندان که نگه کردم
۳ چون مصلحت اندیشی دوراست زدرویشی
۴ من حال دل زاهد با خلق نخواهم گفت
۵ تابی سرو پا باشد اوضاع فلک زین دست
۶ از همچو تو دل داری دل برنگنم آری
۷ چون پیر شدی حافظ از میکده بیرون آ
زندگی^۱ و هوسناکی در عهد شباب^{۱۰} اولی^۱
- وین دفتر بی معنی غرق می نواب اولی^۱
در کنج خراباتی^۲ افتاده خراب^۳ اولی^۴
هم سینه پر آتش به؛ هم دیده پر آب اولی^۵
کاین قصه اگر گویم با چنگ و رباب اولی^۶
در سر هوس ساقی در دست شراب اولی^۷
چون تاب^۸ کشم باری^۹ زان زلف بتاب^{۱۰} اولی^۱

(۶) تابدار.
(۷) زنج.
(۸) به هر حال - به هر جهت.
(۹) لا ابالیگری - بی قیدی.
(۱۰) جوانی.

(۱) لباس درویشی و زهد.
(۲) گرو.
(۳) بهتر.
(۴) خرابیات: محل شراب، قمار و عیش و نوش.
(۵) مست لایعقل.



۱ زان می عشق کز او پخته شود هر خامی
۲ روزها رفت که دست من مسکین نگرفت
۳ روزه هر چند که مهمان عزیز است ای دل
۴ مرغ زیرک به در خانقه اکنون نپرد
۵ گله از زاهد بد خونکنم رسم این است
۶ یار من چون بخرامد به تماشای چمن
۷ کو حریفی^۶ که شب و روز می صاف^۷ کشد

۸ حافظا گر ندهد داد دلت آصفی^۸ عهد

کام دشوار به دست آورد از خود کامی^۹

- (۱) سیم اندام: آن که اندامی به سپیدی نقره دارد.
(۲) موهبت: بخشش - عطیه.
(۳) رفتن.
(۴) انعام: لطف - بخشش - احسان.
(۵) یاد خنک و خوشبوی صبح بهار.
(۶) حریف: همپاله.
(۷) شفاف - بدون لرد، دُرد و مواد اضافی.
(۸) دُرد آشام: آن که شراب آمیخته با لرد، دُرد و مواد اضافی که ارزان تر است می نوشد - فقیر.
(۹) آصف بن برخیا وزیر دانشمند و توانای حضرت سلیمان (ع) - کنایه از وزیر زمان.
(۱۰) معنی مصراع: به خاطر خود کامگی به مراد خویش دشوار خواهد رسید.



- ۱ که برَد به نزد شاهان زمن گدا پیامی
۲ اگر این شراب، خام^۲ است وگراین حریف^۳ پخته
۳ ز رهم میفکن ای پیر به دانه های تسبیح
۳۰۱ بروید پارسایان که برفت پارسایی
۴ شده ام خراب و بد نام و هنوز امیدوارم
۵ تو که کیمیا فروشی نظری به قلب^۴ ما کن
۶ به کجا برم شکایت به که گویم این حکایت
۷ عجب از وفای جانان که تَقَقْدی^۶ نفرمود
۸ سر خدمت تو دارم بخرم به لطف و مفروش
- که به کوی می فروشان دو هزار جم^۱ به جامی
به هزار باره بهتر ز هزار پخته، خامی
که چو مرغ، زیرک افتد نُفُتد به هیچ دامی
می ناب در کشیدیم و نماند ننگ و نامی
که به همت عزیزان برسم به نیکنامی
که بضاعتی^۵ نداریم و فکنده ایم دامی
که لبست حیات ما بود و نداشتی دوامی
نه به نامه ای سلامی نه به خامه ای^۷ پیامی
که چو بنده کمتر افتد به مبارکی غلامی

۹ بگشای تیرمژگان و بریز خون حافظ
که چنین گشده ای را نکند کس انتقامی

(۱) جمشید، از بزرگترین پادشاهان سلسله پیشدادیان که پیدایش شراب و جام جهان نما به او منسوب است.
(۲) شراب خام: شرابی که بزاثر تخمیر به دست آید - شراب نجوشیده.
(۳) مدعی.

(۴) سگة تقلبی - دل.
(۵) بضاعت: مایه - سرمایه.
(۶) تَقَقْد: دلجویی.
(۷) خامه: قلم.



۱ آت زَوَائِحُ رَنَدِ الْجَمِي وَزَادَ غَرَامِي
 ۲ پیام دوست شنیدن سعادت است و سلامت
 ۳ بیا به شام غریبان^۳ و آب دیده^۴ من بین
 ۴ اِذَا تَقَرَّبَ عَن ذِي الْأَرَاكِ طَائِرُ خَيْرٍ
 ۵ بسی نماند که روز فراق ما به سر آید
 ۶ خَوْشَادَمِي كِه دَر آيِي وَ گُوِيْمَت بِه سَلَامَت
 ۷ مَن اَر چِه هِيچ نَدَارَم سَزَاي صَحْبَت شَاهَان
 ۸ لَقِيْتُ مِيْنَكِ وَ قَدْ صِرْتُ ذَائِبًا كَهْلَالٍ ***
 ۹ وَ اَن رَغِبْتُ بِخُلْدِي وَ صِرْتُ نَافِضَ عَهْدِي
 ۱۰ اَمِيْد هَسْت كِه زودت بِه بخت نِيك بِيِنِم
 ۱۱ فِدَاي خَاكِ دَر دَوَسْت بَادِ جَانِ گَرَامِي
 ۱۲ مَنِي الْمُبْلَغُ عَنِّي اِلَى سَعَادَةِ سَلَامِي
 ۱۳ بِه سَانِ بَادَةُ صَافِي^۱ دَر اَبْگِيْنَةُ شَامِي^۵
 ۱۴ قَلَا تَقَرَّرَدَ عَن رَوِيضِهَا اَنْتِيْنُ حَمَامِي^۶
 ۱۵ رَايْتُ مِيْن هَضْبَاتِ النِّجْمِي قِيَابَ خِيَامِي^۷
 ۱۶ قَدِيْمَت خَيْرٍ قُدُوْمِ نَزَلْت خَيْرَ مَقَامِي^۸
 ۱۷ زِيهَر كَار تَوَايِمِ قَبُولِ كُن بِه غَلَامِي*
 ۱۸ اِگَر چِه رُوِي چُوْمَاهَتِ نَدِيْدِه اَم بِه تَمَامِي
 ۱۹ قَمَا تَطَيَّبَ يَوْمِي وَ مَا اسْتَطَابَ مَنَامِي^{۱۱}
 ۲۰ تُو شَادِ گِشْتِه بِه فَرْمَانْدِهِي وَ مَن بِه غَلَامِي

جو سلیک دُرُخوشاب^{۱۱} است نظم^{۱۲} خوب^{***} توحافظ

که گاه لطف سبق می برد^{۱۳} ز نظم نظامی

* تواز برای توایم قبول کن به غلامی. ** تیب منک وفد صرت راثاً کهلال. *** پاک / نغز.

منزلگاه معشوق از دور، قبه های خیمه هایی را مشاهده کردم.
 (۸) (بخوانید: مقامی) معنی مصراع: آمدی؛ بهترین آمدنها و فرود آمدی در بهترین جاها.
 (۹) معنی مصراع: از [زیبایی] تو [اندک] چیزی دیدم و چنان ذوب شدم که مانند هلال گشتم.
 (۱۰) معنی بیت: اگر به بهشت تمایلی پیدا کنم در حالی که عهد شکنی کرده باشم، روزگارم خوش و خوابم شیرین میاد.
 (۱۱) سلک: رشته ای که چیزی را به آن بکشند. سلک دُرُ: رشته مروارید. دُرُ خوشاب: مروارید درخشان و باطراوت. (۱۲) شعر.
 (۱۳) سبق بردن: سبقت گرفتن - پیشی جستن.

(۱) معنی مصراع: بوی خوش گیاه زند از منزلگاه معشوق آمد و عشق مرا افزون ساخت. زند: نوعی درخت خوشبو که گویند عود یا مورد زمینی است.
 (۲) معنی مصراع: کیست که سلام مرا به شعاد برساند.
 (۳) شام غریبان: شب اول که در غربت گذرانند - شب اندوه و غم.
 (۴) زلال.
 (۵) آبگینه شامی: ظرف شیشه ای ساخت حلب (در شام) که به خوبی شهرت داشته است.
 (۶) معنی بیت: هرگاه مرغ فرخنده از ذی الأراک مهاجرت کند، ناله حزین کبوتر من از مرغزارهای آنجا یکسو و جدا میاد. ذی الأراک: ذی الأراکه - نام محلی دریمامه.
 (۷) (بخوانید: خیامی) معنی مصراع: من از فراز کوههای



۱ سینه مالامال درد است ای دریغا مرهمی^۱
۲ چشم آسایش که دارد از سپهر تیزرزو
۳ خیز تا خاطر بردان ترک^۲ سمرقندی دهیم
۴ زیرکی را گفتم این احوال بین خندید و گفت
۵ سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگیل^۳
۶ در طریق عشقبازی امن و آسایش بلاست
۷ اهل کام و نازرا در کوی رندان^۴ راه نیست
۸ آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست

۹ گریه حافظ چه سنجد^۵ پیش استغنا^۶ عشق
کاندر این طوفان^۷ نماید هفت دریا^۸ شبنمی

* خون.

- (۱) مرهم: دارویی که روی زخم می‌مالند.
(۲) خدا را: به خاطر خدا.
(۳) زیبارو- ترک نژاد.
(۴) نسیم: بوی خوش - باد ملایم.
(۵) جوی مولیان: زمینی سرسبز و باصفا بوده است در بیرون شهر بخارا. این قسمت از مصراع (بوی...) از رودکی سمرقندی است.
(۶) سخت.
(۷) عجیب.
(۸) شمع چگیل: چگل، از شهرهای معروف ترکستان قدیم است که مردم آن به زیبایی معروف بوده‌اند. شمع چگل، کنایه از معشوق زیباروی است.
(۹) اشاره به داستان بیژن که به دستور شاه ترکان - یعنی
- افراسیاب - در چاه زندانی شد و چون خبر به ایران رسید، رستم در جامه بازرگانان به توران رفت و به تدبیر او را نجات داد.
(۱۰) زخم - مجروح.
(۱۱) آنان که تنها به صفای باطن خود می‌اندیشند ولی در ظاهر گناهکاری نمایند.
(۱۲) چه سنجد: چه ارزشی دارد.
(۱۳) استغنا: بی‌نیازی.
(۱۴) طغیان آب - سیل عظیم.
(۱۵) هفت دریا: در قدیم، در روی زمین هفت دریا تصور می‌کردند که به نظر آنان مهمترین دریاها اینها بوده است کنایه از مجموع آبهای روی زمین.



- ۱ زدلبرم که رساند نوازش قلمی^۱
- ۲ قیاس^۲ کردم و تدبیر عقل در ره عشق
- ۳ بیا که خرقه^۵ من گرچه وقف میکرده‌هاست
- ۴ چرا به یک نی فندش^۷ نمی‌خرند آن کس
- ۵ دلم گرفت ز سالوس^۸ و طبیل زیر گلیم^۹
- ۶ بیا که وقت شناسان دوگون^{۱۱} بفروشدند
- ۷ دوام عیش و تنعم^{۱۳} نه شیوه عشق است
- ۸ طبیب راه نشین^{۱۴} سرعشق نشناسد
- ۹ نمی‌کنم گله لیکن ز ابر رحمت دوست
- ۱۰ حدیث چون و چرا در دسر دهد ای دل

سزای قدر توهاها به دست حافظ نیست

جز از نماز شبی و دعای صبح‌دمی

- (۱) نوازش قلم: کنایه از نامه محبت آمیز.
- (۲) باد خنک و خوشبوی صبح بهار.
- (۳) مقایسه.
- (۴) رقم کشیدن: خط کشیدن.
- (۵) لباس درویشی و زهد.
- (۶) درم: درهم - پول نقره.
- (۷) نی فند: نیشکر.
- (۸) تزویر - فریبکاری.
- (۹) طبیل زیر گلیم: کنایه از پنهان داشتن چیزی که شهرت یافته است.
- (۱۰) علم بر کردن: علم بلند کردن - آشکارا عنوان کردن.
- (۱۱) دوگون: دو جهان - دنیا و آخرت.
- (۱۲) مصاحبت - همنشینی.
- (۱۳) در ناز و نعمت بودن.
- (۱۴) طبیب راه نشین: پزشکی که در محله‌ها می‌گشت و به طبابت می‌پرداخت - طبیب جسم و بدن.
- (۱۵) به دست کردن: به دست آوردن.
- (۱۶) مسیح دم: آن که همچون حضرت عیسی مسیح (ع) روح را زنده می‌کند.
- (۱۷) جگر خستگان: جگر سوختگان - آنها که جگری داغدار و مجروح دارند.



- ۱ أَحْمَدُ اللَّهِ عَلَى مَعْدَلَةِ السُّلْطَانِ
 ۲ خَانِ بْنِ خَانَ وَشَهْنشَاهِ شَهْنشَاهِ نَزَادِ
 ۳ دِيدِه نَادِيدِه بِه اَقْبَالِ^۳ تَوَايْمَانَ آوَرْدِ
 ۴ مَاہِ اِگْرِی تَوْبِرْآیْدِ بِه دُونِمِش بَزَنْدِ
 ۵ جَلْوَهٗ بَخْتِ تَوْدَلِ مِی بَرْدِ اَز شَاهِ وَگَدَا
 ۶ بَرشْکَنْ^۸ کَا کَلِ تَرْکَانِه^۹ کِه دَر طَالِعِ تَوَسْتِ
 ۷ گَرْچِه دَوْرِیْمِ بِه یَادِ تَوَقْدَحِ مِی گِیْرِیْمِ
 ۸ اَز گِلِ پَارِسِی ام^{۱۳} غَنْجَهٗ عِیْشِی نَشْکَفْتِ
 ۹ سَرعَاشِقِ کِه نِه خَاکِ دَر مِعْشُوقِ بُوْدِ
- ۱۰ احمدی شیخ اویس حسن ایلخانی^۲
 آن که می زبید اگر جان جهانش خوانی
 مرحبا، ای به چنین لطف خدا، ارزانی^۴
 دولت احمدی^۵ و معجزه سبحانی^۶
 چشم بد دور که هم جانی وهم جانانی^۷
 بخشش و کوشش خاقانی^{۱۰} و چنگیزخانی^{۱۱}
 بُعد منزل^{۱۲} نبود در سفر روحانی
 حَبْنَدَا^{۱۴} دجله بغداد و می ریحانی^{۱۵}
 کی خلاصش بود از محنت^{۱۶} سرگردانی

ای نسیم سحری خاک در یار بیار
 تا کند حافظ از او دیده دل نروانی

- (۱) (بخوانید: سلطانی) معنی مصراع: خدای را بردادگری سلطان سپاس می گویم.
 (۲) سلطان احمد فرزند سلطان اویس جلایر معروف به سلطان احمد جلایر از پادشاهان سلسله ایلخانیان بغداد. وی به حافظ ارادتی تام داشت و بارها وی را به بغداد دعوت کرد. این غزل را خواجه برای او فرستاده است.
 (۳) بخت.
 (۴) شایسته.
 (۵) دولت احمدی: قدرت حضرت محمد مصطفی (ص).
 (۶) الهی - خداوندی. اشاره به دومین کردن ماه (شَقُّ الْقَمَرِ) که در آیات ۱-۲ سورة قمر (۵۴) آمده است: «اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَالنَّجْمُ الْقَمَرُ. وَإِن يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا يَحْزُرُّ سُتُورٌ» [ساعت [موعود] فرارید و ماه شکافته شد. و اگر کافران معجزه ای ببینند باز روی گردانند و گویند
- سحرو جادویی پی در پی است).
 (۷) جانان: عزیز.
 (۸) چین و شکن بده.
 (۹) کاکل ترکانه: دسته موی وسط سر به رسم مغولان.
 (۱۰) خاقان: عنوان پادشاهان چین و ترک.
 (۱۱) چنگیزخان مغول از اجداد سلطان احمد جلایر.
 (۱۲) بُعد منزل: دوری راه.
 (۱۳) گل پارسی: گلی سرخ و خوش رنگ که آن را گل صد برگ و گلنار فارسی هم می گویند. کنایه از سرزمین، مردم، محبوبان یا پادشاه ایران.
 (۱۴) چه نیکوست.
 (۱۵) می ریحانی: شراب رقیق و معطر و لطیف - شراب سبز رنگ.
 (۱۶) رنج.



- ۱ وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی
۲ کامبخشی گردون، عمر در عوض دارد
۳ پند عاشقان بشنو و ز در طرب باز آئی
۴ پیش زاهد از رندی^۳ دم مزن که نتوان گفت
۵ باغبان چومن زینجا بگذرم حرمت باد
۶ با دعای شبخیزان ای شکردهان متمیز
۷ یوسف عزیزم رفت ای برادران رحمی
۸ خُم شکن نمی داند این قدر که صوفی^۶ را
۹ می روی و مزگانان خون خلق می ریزد
۱۰ دل ز ناوک^{۱۰} چشمت گوش داشتم^{۱۱} لیکن
۱۱ جمع کن به احسانی حافظ پریشان را
۱۲ زاهد پشیمان را ذوق باده خواهد کشت
- حاصل از حیات ای دل این دم است تا دانی
جهد کن که از دولت^۱ داد عیش بستانی
کاین همه نمی ارزد شغل^۲ عالم فانی
با طبیب نامحرم حال درد پنهانی
گر به جای من سروی غیر دوست بنشانی
در پناه یک اسم است خاتم سلیمانی^۴
کز غمش عجب دیدم حال پیر کنعانی^۵
جنس خانگی^۷ باشد همچو لعل رمانی^۸
تیز^۹ می روی جانا ترسمت فرومانی
ابروی کمانداری می برد به پیشانی^{۱۲}
ای شکنج^{۱۳} گیسویت مجمع^{۱۴} پریشانی
عاقلا مکن کاری کاورد پشیمانی

۱۳ گرتوفارغی از ما ای نگار سنگین دل^{۱۵}
حال خود بخوادم گفت پیش آصف ثانی^{۱۶}

(۷) جنس خانگی: مقصود شرابی است که در خانه انداخته شده است.

(۸) لعل رمانی: لعل به رنگ دانه انار.

(۹) تند - سریع. (۱۰) تیر کوچک.

(۱۱) گوش داشتن: محفوظ داشتن - محافظت کردن.

(۱۲) شوخی - بی باکی - بی شرمی.

(۱۳) پیچ و تاب - چین و شکن.

(۱۴) محل جمع شدن. (۱۵) سنگیندل: سنگدل.

(۱۶) آصف ثانی: آصف، وزیر مقتدر و بزرگوار حضرت سلیمان (ع) بوده است. آصف ثانی کنایه از وزیر زمان است.

(۱) بخت - اقبال - سلطنت - موقعیت. (۲) کار.

(۳) در ظاهر گناهکار و در باطن پاک بودن.

(۴) در افسانه های مربوط به حضرت سلیمان (ع) آمده است: آن حضرت انگشتری داشت، که اسم اعظم بر آن نقش بود و به وسیله همین انگشتر و این اسم آن قدرت عظیم را داشت.

(۵) پیر کنعانی: حضرت یعقوب (ع) که در فراق فرزندش یوسف (ع) که به دست برادران در چاه انداخته شد گریه ها و ناله ها کرد. داستان آن به تفصیل در سوره یوسف (۱۲) آمده است.

(۶) آن که در ظاهر اهل صلاح و زهد است.



- ۱ هواخواه توام جانا و می‌دانم که می‌دانی
۲ ملامتگوچه دریا بد میان عاشق و معشوق
۳ بیفشان زلف و صوفی را به پایبازی^۲ و رقص آور
۴ امید از بخت می‌دارم که بگشایم کمر بندش
۵ مَلک^۵ در سجدهٔ آدم زمین بوس تو نیت کرد^۶
۶ چراغ افروز چشم ما نسیم زلف خوبان است
۷ دریغا عیش شبگیری^۷ که در خواب سحر بگذشت
۸ ملول از هم‌رهان بودن طریق کاروانی نیست

۹ خیال چنبر^۱ زلفش فریبت می‌دهد حافظ

«نگر تا حلقهٔ اقبال ناممکن نجنبانی»^{۱۱}

- (۱) به ویژه - مخصوصاً.
(۲) پایبازی: رقص و پایکوبی.
(۳) پارچه پارچه - وصله.
(۴) دلخ: لباس تصوف و درویشی که از پره‌های به هم دوخته پارچه‌های مختلف ساخته می‌شده است.
(۵) فرشته.
(۶) اشاره به سجدهٔ فرشتگان بر آدم (ع) که در آیاتی از قرآن مجید به آن اشاره شده است.
(۷) عیش شبگیری: عیش و عشرت شبانه.
(۸) مراحل دشوار راه.
(۹) عهد آسانی: هنگام رسیدن به مقصد.
(۱۰) حلقه - قید و بند.
(۱۱) این مصراع از انوری است. معنی مصراع: مواظب باش که طلب محال نکنی.



- گفتند خلائق که تویی یوسف ثانی^۱ ۱
شیرین تر از آنی به شکر خنده^۲؛ چه گویم ۲
تشبیه دهانت نتوان کرد به غنچه ۳
صد بار بگفتی که دهم زان دهننت کام ۴
گویی بدهم کامت و جانت بستانم ۵
چشم تو خدنگ^۴ از سپر جان گذراند ۶
- چون نیک بدیدم به حقیقت به از آنی
ای خسرو خوبان که توشیرین زمانی
هرگز نبُود غنچه بدین تنگ دهانی
چون سوسن آزاده^۳ چرا جمله زبانی
ترسم ندهی کامم و جانم بستانی
بیمار که دیده است بدین سخت کمائی^۵
- چون اشک، بیندازیش از دیده مردم ۷
آن را که دمی از نظر خویش برانی

۱) گلبرگ آن هم رنگ و نوک نیز (شبه زبان) اند.
۲) تیری که از چوب بسیار سخت درخت خدنگ می‌سازند.
۳) سخت گمان: کسی که گمان را به قوت می‌کشد و تیر به هدف می‌زند.

۱) یوسف ثانی: حضرت یوسف دوم (از زیبایی گوئی حضرت یوسف (ع) است).
۲) شکر خنده: تبسم - خنده زیر لب.
۳) سوسن آزاده: سوسن آزاد - سوسن سفید که ۵ کامبرگ و



- ۱ نسیم صبح سعادت! بدان نشان که تودانی
۲ توپیک خلوت رازی و دیده برسر راهت
۳ بگو که جان ضعیفم زدست رفت خدا را^۳
۴ من این دو حرف نیشتم چنان که غیر ندانست
۵ خیال تیغ تو با ما حدیث تشنه و آب است
۶ امید در کمر زرکش^۵ چگونه نبندم
۷ یکی است ترکی و تازی^۷ در این معامله^۸ حافظ
حدیث عشق بیان کن بدان زبان که تودانی^۹

- (۱) به مردمی: با مردم‌داری - با ادب - آهسته.
(۲) به فرمان: با قدرتمندی - با تحکم - با سرعت.
(۳) خدا را: برای خدا.
(۴) معنی مصراع: از لب لعل جانفزا، همان را که خودت می‌دانی به او (جان ضعیفم) ببخش.
(۵) کمر زرکش: کمر بند زربفت.
(۶) دقیقه: نکته باریک.
(۷) ترکی و تازی: زبان ترکی و زبان عربی.
(۸) عمل - خرید و فروش.
(۹) اشاره به داستان ازوم، عنب و انگور مولانا در مثنوی.



- ۱ دویارزیرک وازباده کهن دومنی
 ۲ من این مقام به دنیا و آخرت ندهم
 ۳ که هرکه گنج قناعت به گنج دنیا داد
 ۴ بیا که فُسحت^۲ این کارخانه^۴ کم نشود
 ۴۰۱ مگو حکایت خود جز به جام صافی دل*
 ۵ ببین در آینه جام^۶، نقشبندی غیب
 ۶ زتندباد حوادث نمی توان دیدن
 ۷ از این سموم^۸ که بر ظرف^۱ بوستان بگذشت
 ۷۰۱ نگار خویش به دست کسان همی بینم
 ۸ به صبر کوش توای دل که حق رها نکند

۹ مزاج دهر تبه شد در این بلا حافظ

کجاست فکر حکیمی^{۱۱} و رای^{۱۲} برهمنی^{۱۳}

* به روز حادثه غم با شراب باید گفت.

- (۱) گروهی.
 (۲) گنج قناعت: اشاره به حدیث نبوی (ص): «الْقَنَاعَةُ... كُنْزٌ لَا يَفْنَى» (قناعت گنجی است که نابودی و پایان نمی پذیرد). بیت اشاره به داستان حضرت یوسف (ع) است که کاروانیان او را به بهایی ناچیز فروختند. در سوره یوسف (۱۲) که ماجراهای آن حضرت به تفصیل بیان شده در آیه ۲۰ آمده است: «وَوَشَّوْهُ بِسَبْتَيْنِ تخس...» (او را به بهایی ناچیز فروختند).
 (۳) گشادگی - گنجایش.
 (۴) مقصود دنیاست.
 (۵) زمانی.
 (۶) آینه جام: سطح شفاف شراب در جام - جام جهان نما - شیشه و جام شراب.
 (۷) سمن: یاسمن.
 (۸) باد گرم - باد زهرآلود.
 (۹) کنار - سوی.
 (۱۰) اشاره به افسانه ربوده شدن انگشتری حضرت سلیمان (ع) توسط دیو دارد. این انگشتر به خاطر اسم اعظم روی نگین آن به عقیده این افسانه ها منشأ قدرت حضرت سلیمان بوده است و یکی از شیاطین جن با ربودن آن توانست مدتی در صورت حضرت سلیمان (ع) سلطنت کند. سرانجام این انگشتر دوباره به آن حضرت بازگشت.
 (۱۱) حکیم: طیب - فیلسوف - دانا.
 (۱۲) فکر - تدبیر.
 (۱۳) برهمن - پیشوای دینی هندوان - خردمند و دانشمند.



- ۱ نوش کن جام شراب یکمینی
۲ دل گشاده دار چون جام شراب
۳ چون ز جام بیخودی رطلی^۴ کشی^۵
۴ سنگ سان شود ر قدم؛ نه همچو آب
۵ دل به می دریند تا مردانه وار
۶ خیز و جهدی^۱ کن چو حافظ تا مگر
خوشتن در بای معشوق افکنی

- (۴) رطل: واحدی برای اندازه گیری - پیمانانه ای برای وزن یا حجم مایعات.
(۵) نوشی.
(۶) رنگ آمیزی: حبله گری - رنگ پذیری - به رنگ ظرف خود در آمدن.
(۷) تردامنی: آلودگی - گناهکاری. معنی بیت: مانند سنگ استوار قدم باش نه مثل آب به هر رنگی در آیی و به هر چیزی آلوده شوی.
(۸) فریبکاری - ریاکاری.
(۹) جهد: کوشش.

- (۱) ریشه.
(۲) سرگرفته: مبتلا به سردرد - دستمال به سر بسته. سرگرفته بودن خم شراب: سرخم را با خشت و گل و پازچه می بستند تا شراب، هنگام جوش آمدن سرریز نکند و هوا نیز در آن تأثیر نگذارد. اشاره به خم و دو دسته آن که مانند کسی است که از فرط غم سر خود را گرفته باشد.
(۳) دن: خم قیراندود درازولی باریکتر از خم معمولی که در بن آن برآمدگی تیزی است شبیه تیر. برای ایستادن این خمه در زمین حفره ای می کنند. خم دنی: خمه دن - خم پست.



- ۱ صبح است و زاله^۱ می چکد از ابر بهمنی
۲ در بحر مایی و منی افتاده ام؛ بیار
۳ خون پیاله خور که حلال است خون او
۴ ساقی به دست باش^۲ که غم در کمین ماست
۵ می ده که سربه گوش من آورد چنگ و گفت
۶ ساقی به^۶ بی نیازی زندان^۷ که می بده
تا بشنوی ز صوت مُغْتَنی^۸ هُوَ الْغَنی^۹

• باده.

- (۱) قطره باران.
(۲) برگ صبح ساز: اسباب باده صبحگاهی را فراهم کن.
(۳) به دست باش: آماده باش - غنیمت دان.
(۴) راه - آهنگ.
(۵) خمیده (حالت چنگ).
(۶) تورا سوگند به.
(۷) آنان که به هیچ چیز دنیا و ظواهر آن تعلق خاطر ندارند و
اهمیتی نمی دهند - افراد بی قید.
(۸) آواز خوان - نوازنده - موسیقیدان.
(۹) هُوَ الْغَنی: او (خدا) ست که بی نیاز است. این جمله
بارها در قرآن مجید به کار رفته است.



۱ ای که در کشتن ما هیچ مدارا نکنی
۲ دردمندان بلا زهر هلاهل^۲ دارند
۳ رنج ما را که توان برد به یک گوشه چشم
۴ دیده ما چوبه امید تو دریاست، چرا
۵ نقل هر جور^۴ که از خلق کریمت^۵ کردند
۶ بر تو گر جلوه کند شاهد^۶ ما ای زاهد

سود و سرمایه بسوزی و مُحابا^۱ نکنی
قصد این قوم خطر باشد هان تا نکنی
شرط انصاف نباشد که مداوا نکنی
به تفرج^۲ گذری بر لب دریا نکنی
قول^۳ صاحب غرضان است تو آنها نکنی
از خدا جزمی و معشوق تمنا^۴ نکنی

حافظا سجده ابروی چو محرابش کن

که دعایی ز سر صدق جز آنجا نکنی^۱

(۱) پروا - ملاحظه.

(۲) نوعی گیاه که از ریشه آن زهری که زود می‌کشد می‌سازند. زهر هلاهل: در این مصراع کنایه از نفرین است.

(۳) گردش.

(۴) ستم.

(۵) خُلق کریم: روش و اخلاق جوانمردانه.

(۶) سخن.

(۷) محبوب زیبارو - معشوق.

(۸) درخواست.

(۹) معنی مصراع: زیرا تنها در برابر این محراب است که از

سر صدق و راستی دعا و عبادت می‌کنی.



- ۱ بشنو این نکته که خود را زغم آزاده کنی
۲ آخر الامر! گِل کوزه گران خواهی شد
۳ گراز آن آدمیانی که بهشتت هوس است
۴ تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف^۳
۵ اجرها باشدت ای خسرو شیرین دهنان
۶ خاطرت کی رقم فیض^۵ پذیرد هیهات^۶
۷ کار خود گربه کرم باز گذاری حافظ
- خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی
حالیبا فکر سبو کن که پراز باده کنی
عیش با آدمیی چند پریزاده^۲ کنی
مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی
گر نگاهی سوی فرهاد دل افتاده^۴ کنی
مگر از نقش پراکنده ورق^۷ ساده^۸ کنی
ای بسا عیش که با بخت خداداده کنی

۸ ای صبا^۱ بندگی خواجه جلال الدین^{۱۰} کن

که جهان پُرسمن^{۱۱} و سوسن آزاده^{۱۲} کنی

(۱) سرانجام - در پایان کار.

(۲) پریزاده: از نسل پری. پری: زیباروی جن.

(۳) به گزاف: بدون لیاقت و شایستگی - بدون دلیل.

(۴) دل افتاده: دل از دست رفته.

(۵) بخشش خداوند که ناشی از کرم اوست نه عمل بنده.

(۶) هرگز.

(۷) صفحه - کاغذ - ضمیر - خاطر.

(۸) بی نقش.

(۹) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار که از اثر آن گلها

می شکفتند.

(۱۰) خواجه جلال الدین تورانشاه، وزیر شاه شجاع.

(۱۱) یاسمن.

(۱۲) سوسن آزاده: سوسن آزاد - سوسن سفید.



- ۱ ای دل به کوی عشق گذاری نمی‌کنی
۲ چوگان کام در کف و گویی نمی‌زنی
۳ ساغر لطیف و پرمی و می افکنی به خاک
۴ در آستین کام^۱ تو صد نافه^۲ مُدَرَج است^۳
۵ این خون که موج می‌زند اندر جگر تورا
۶ مُشکین^۴ از آن نشد دم^۵ خُلقت^۶، که چون صبا^۷
۷ ترسم کز این چمن نبری آستین گل^۸
۸ حافظ برو که بسندگی بارگاه دوست
گر جمله می‌کنند تو باری^۹ نمی‌کنی

(۱) مراد - مقصد - آرزو.

(۲) کیسهٔ مشک.

(۳) مُدَرَج است: جای دارد. (در قدیم آستینها گشاد و دارای

جیب بوده است.)

(۴) سرزلف.

(۵) رنگِ رو: سرخاب.

(۶) خوشبو مانند مُشک.

(۷) نفس.

(۸) خُلُق: اخلاق، رفتار و منش.

(۹) باد خوشبوی صبح بهار.

(۱۰) آستین گل: اشاره به فراخ بودن آستینها در قدیم که گل

را پس از چیدن در آن می‌ریختند.

(۱۱) به هر حال - به هر جهت.



- | | | |
|----|--|---|
| ۱ | سحرگه رهروی ^۱ در سرزمینی | همی گفت این معما باقرینی ^۲ |
| ۲ | که ای صوفی شراب آن گه شود صاف | که در شیشه برآرد ^۳ اربعینی ^۴ |
| ۳ | گر انگشت سلیمانی نباشد | چه خاصیت دهد نقش نگینی ^۵ |
| ۴ | خدا زان خرقه ^۶ بیزار است صد بار | که صدمت باشدش در آستینی ^۷ |
| ۵ | مروت ^۸ گرچه نامی بی نشان است | نیازی ^۹ عرضه کن برنازینی |
| ۶ | ثوابت باشد ای دارای خرمن | اگر رحمی کنی برخوشه چینی ^{۱۰} |
| ۷ | درونها تیره شد باشد که از غیب | چراغی بر گند ^{۱۱} خلوت نشینی ^{۱۲} |
| ۸ | نه همت را امید سربلندی | نه درمان دلی نه درد دینی |
| ۹ | «اگر چه رسم خوبان تندخویی است» ^{۱۳} | چه باشد گرسازد باغمینی ^{۱۴} |
| ۱۰ | ره میخانه بنما تا بپرسم | مال ^{۱۵} حال خود از پیش بینی ^{۱۶} |

نه حافظ را حضور^{۱۷} درس خلوت

نه دانشمند را علم^{۱۸} الیقینی

- | | |
|--|---|
| (۱) رهرو: سالک - رونده راه. | خوشه های باقیمانده را برای خود جمع می کند - شخص فقیر. |
| (۲) قرین: مصاحب - همراه - همنشین. | (۱۱) چراغ برکردن: چراغ روشن کردن. |
| (۳) بگذراند. | (۱۲) خلوت نشین: کسی که در گوشه خلوت مراحل سیر و سلوک معنوی را طی کرده است. |
| (۴) اربعین: چهل - اشاره به رسم چله نشینی (اعتکاف و انزوا و خلوت چهل روزه) که از آداب سیر و سلوک صوفیانه است تا حجابهای میان سالک و حق برداشته شود. | (۱۳) این مصراع از نظامی است. |
| (۵) اشاره به این افسانه که حضرت سلیمان (ع) انگشتری داشت منقوش به اسم اعظم. به خاطر این انگشتر آن حضرت دارای چنان عظمت و قدرتی بوده است. | (۱۴) غمین: شخص غمگین. |
| (۶) لباس درویشی و زهد. | (۱۵) سرانجام. |
| (۷) اشاره به آستینهای قدیم که گشاد و دارای جیب بوده و برخی انواع خرقه ها که نقشهایی از پیکره انسان داشته اند (مانند لباسهای چینی). | (۱۶) پیش بین: پیشگو - آینده نگر. |
| (۸) جوانمردی. | (۱۷) حضور قلب - تمرکز فکر. |
| (۹) نیاز: حاجت. | (۱۸) علم ^{۱۸} الیقین: دانشی که در آن شک راه نداشته باشد. در قرآن مجید، سوره نکاتر (۱۰۲)، آیات ۵ - ۶ آمده است: «كَلَّا؛ لَوْ تَطْمَئِنُّ عِلْمُ الْيَقِينِ. لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» (چنین نیست که می پندارید؛ اگر به علم الیقین می دانستید بی گمان جهنم را می دیدید). |
| (۱۰) خوشه چین: کسی که پس از جمع آوری محصول، | |



- ۱ تومگر بر لب آبی به هوس بنشینی
 ۲ به^۲ خدایی که نویی بنده^۲ بگزیده او
 ۳ ادب و شرم، تورا خسرو مهرویان کرد
 ۴ صبر بر جوراً رقیبت^۵ چه کنم گر نکم
 ۵ عجب از لطف توای گل که نشستی^۶ با خار
 ۶ گرامانت به سلامت ببرم^۷ با کی نیست^۸
 ۷ سخن بی غرض از بنده^۹ مخلص بشنو
 ۸ حیقم آید که خرامی به تماشای چمن
 ۹ شیشه بازی^{۱۰} سرشکم^{۱۱} نگری از چپ و راست
 ۱۰ پارسایی چو تو پاکیزه دل پاک نهاد
 ۱۱ سیل این اشک روان صبر دل حافظ برد

۱۲ توبدین نازکی و سرکشی ای شمع چگیل^{۱۲}
 لایق بندگی خواجه جلال^{۱۳} الدینیی^{۱۴}

* نسخه بدل حافظ: نشینی.

زمین و کوهها عرضه داشتیم. آنان از حمل آن خودداری کردند و از آن بیمناک گشتند اما انسان آن را برداشت (...). به نظر عرفا این امانت، عشق است.
 (۹) مورد نظر - مورد لطف و علاقه.
 (۱۰) شیشه بازی: شعبده بازی با شیشه و پیاله شراب - کنایه از حيله گری.
 (۱۱) سرشک: اشک.
 (۱۲) منظر بینش: پنجره چشم - چشم.
 (۱۳) معنی مصراع: ای چشم اطاقم به سر آمد؛ از من دور شو.
 (۱۴) شمع چگیل: محبوبی که چهره ای درخشان همچون شمع و زیبایی همچون زیارویان سرزمین چگیل (از شهرهای ترکستان قدیم) دارد.
 (۱۵) خواجه جلال الدین تورانشاه، وزیر شاه شجاع.

(۱) معنی بیت: مگر توبه جای این که ایستاده باشی هوس کنی و بر لب آبی بنشینی؛ وگرنه اگر ایستاده باشی و خود را در آب ببینی، هرچه فتنه دیدی از خودت است.
 (۲) تورا سوگند به.
 (۳) ترجیح ندهی.
 (۴) ستم.
 (۵) رقیب: مراقب - نگهبان.
 (۶) بیچارگی.
 (۷) به منزل رسانم - تحویل دهم.
 (۸) اگر امانت عشق را به درستی به مقصد برسانم، ترسی ندارم. اشاره به آیه ۷۲ از سوره احزاب (۳۳): «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ؛ فَأَتَيْنَ أَنْ يُحْمِلْتَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ...» (ما امانت را بر آسمانها و



۱ ساقیا سایه ابراست و بهار و لب جوی
۲ بوی یکرنگی از این نقش نمی آید؛ خیز
۳ سیفله طبع^۲ است جهان بر کرشم تکیه مکن
۴ گوش بنگشای که بلبل به فغان می گوید
۵ شکر آن را که دگر باره رسیدی* به بهار
۶ روی جانان طلبی آینه^۸ را قابل ساز
۷ دونصیحت کثمت بشنو و صد گنج ببر

من نگویم چه کن اراهل دلی خود تو بگویی
دلوق^۱ آلوده صوفی به می ناب بشوی
ای جهان دیده ثبات قدم از سیفله^۳ مجوی
خواجه تقصیر مفرما^۴ گل توفیق^۵ ببوی
بیخ^۶ نیکی بنشان و گل تحقیق^۷ بجوی
زان که هرگز گل و نسرين ندمد ز آهن و روی
از در عیش درآ و به ره عیب مپوی^۹

۸ گفتمی از حافظ ما بوی ریا می آید
آفرین بر نفست باد که خوش بردی بوی

* دگر باز رسیدی.

- (۱) لباس صوفیان که از پاره های به هم دوخته پارچه های مختلف ساخته می شده است.
(۲) سیفله طبع: پست سرشت - فرومایه.
(۳) پست - فرومایه.
(۴) تقصیر مفرما: کوتاهی مکن.
(۵) موفقیت.
(۶) ریشه - درخت.
(۷) تحقیق: معرفت و شناسایی حق.
(۸) کنایه از قلب.
(۹) به ره عیب مپوی: از عیبجویی دیگران پرهیز کن.



- ۱ بلبل زشاخ سرو به گلبانگ^۱ پهلوی^۲
۲ یعنی بیا که آتش موسی^۱ نمود گل^۴
۳ مرغان باغ قافیه سنج^۶ اند و بذله گوی^۷
۴ خوش وقت بوریا^{۱۰} و گدایی و خواب امن
۵ جمشید^{۱۲} جز حکایت جام از جهان نبرد
۶ این قصه^{۱۳} عجب شنو از بخت و از گون
۷ چشمت به غمزه^{۱۴}* خانه^{۱۵} مردم خراب کرد
۸ دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

۹ ساقی مگر وظیفه^{۱۶} حافظ زیاده داد

کاشفته گشت طرّه^{۱۷} دستار^{۱۸} مولوی^{۱۹}

* نسخه بدل حافظ: عشوہ.

- (۱) آوازی که برای گل خوانده می‌شود - آواز بلبل - آواز - شعر
با لهجه محلی . (۲) یکی از آهنگهای موسیقی ایران.
(۳) مقامات: مراتب سیر و سلوک که از طریق ریاضت و تحمل
مشقت برای سالک حاصل می‌گردند و در وی زوال
نمی‌پذیرند / دستگاههای موسیقی / خطبه‌ها یا سخنان
ادبی به تشریفی و مصنوعی، توأم با اشعار و امثال و صنایع
بدیعی لفظی و معنوی.
(۴) آتش موسی نمود گل: گل نمودار آتش موسی شد.
(۵) اشاره به داستان حضرت موسی (ع) در وادی ایمن و آیه
۳۰ از سوره قصص (۲۸): «فَلَمَّا أَنَا نُوْدَىٰ مِن شَاطِئِ الْوَادِ
الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَن يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ
رَبُّ الْعَالَمِينَ» (و چون نزدیک آتش رسید، از جانب
راست بیابان در قطعه زمین مبارک، از [آن]
درخت ندا در داده شد که ای موسی! همانا من پروردگار
عالمیانم). (۶) قافیه سنج: شاعر.
(۷) بذله گو: آن که سخنان دلکش می‌گوید.
- (۸) شخص بزرگ - ممدوح شاعر.
(۹) غزل: شعر عاشقانه - یکی از بخشهای خوانندگی در
موسیقی قدیم ایران. (۱۰) حصیر.
(۱۱) اورنگ خسروی: تخت پادشاهی.
(۱۲) از بزرگترین پادشاهان سلسله پشدادیان که جام
جهان نما (اسطرلاب) به او منسوب است.
(۱۳) انفاس: نفسها. انفاس عیسوی: همانند نفس حضرت
عیسی (ع) که مرده را زنده می‌کرد.
(۱۴) اشاره با چشم و ابرو.
(۱۵) مخموری: حالت خماری و کسالت ناشی از نرسیدن
شراب به شخص. (۱۶) مقرری.
(۱۷) ریشه و تارهای بی‌پود که در دستار و شال برای زینت
می‌گذارند.
(۱۸) پارچه‌ای که به دور سر می‌پیچند - عمامه.
(۱۹) دستار مولوی: دستاری که مشایخ صوفیه بر سر
می‌گذاشتند - دستار شاعر.



۱ ای بی خبر بکوش که صاحب خیرشوی
۲ در مکتب حقایق پیش ادیب^۱ عشق
۳ دست از مس وجود چومردان ره بشوی
۴ خواب و خورت زمربتبه^۲ خویش دور کرد
۵ گرنور عشق حق به دل و جان افتد
۶ یکدم غریق بحر خدا شو گمان مبر
۷ از پای تا سرت همه نور خدا شود
۸ وجه خدا^۳ اگر شودت منظر نظر^۴
۹ بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود

۱۰ گردسرت هوای وصال است حافظا
باید که خاک درگه اهل هنر^۵ شوی

(۱) معلم - ادب آموز.
(۲) هفت بحر: اشاره به هفت دریایی که قلما در روی زمین تصور می‌کردند.
(۳) ذوالجلال: صاحب جلال و بزرگی - از صفات خداوند متعال.
(۴) وجه خدا: چهره خدا - انسان کامل. در قرآن مجید، کلمه «وجه الله» با مصادیق گوناگون به کار رفته است.
(۵) منظر نظر: مورد نظر.
(۶) درد دل مدار هیچ: خیال به دل خود راه مده - اصلاً فکر نکن.
(۷) فضیلت.



- ۱ سحرم هاتف^۱ میخانه به دولتخواهی^۲
۲ همچو جم^۴ جرعه^۵ ما کش^۵ که ز سر ملکوت^۶
۳ بردرمیکده زندان^۸ قلندر^۱ باشند
۴ خشت زیر سر و بر تارک^{۱۱} هفت اختر^{۱۲} پای
۵ سرما و درمیخانه که طرف^{۱۵} بامش
۶ قطع^{۱۷} این مرحله^{۱۸} بی همهری خضر مکن
۷ اگر ت سلطنت فقر ببخشد ای دل
- گفت باز آی که دیرینه^۳ این درگاهی
پرتوجام جهان بین^۷ دهدت آگاهی
که ستانند و دهند افسر^۱ شاهنشاهی
دست قدرت نگر و منصب^{۱۳} صاحب جاهی^{۱۱}
به فلک برشد و دیوار بدین کوتاهی^{۱۶}
ظلمات^{۱۱} است بترس از خطر گمراهی^{۲۰}
کمترین مُلک^{۲۱} تو از ماه بود تا ماهی^{۲۲}

- (۱) فرشته سخنگو که خود دیده نشود.
(۲) به دولتخواهی: از سر نیکبختی خواستن.
(۳) آن که از قدیم سابقه آشنایی دارد.
(۴) جمشید، از بزرگترین پادشاهان سلسله پیشدادیان که پیدایش شراب و جام جهان نما به او منسوب است.
(۵) بنوش.
(۶) عالم باطن.
(۷) جام جهان بین: جام جهان نما / (تصوف) دل پاک و روشن عارف.
(۸) مردمان زیرک و فقیر با ظاهری گناه آلود و باطنی پاک و روشن.
(۹) درویش لایبالی و شوریده حالی که به هیچ یک از آداب و طاعات و عبادات ظاهری توجه ندارد و تنها به صفای باطن می اندیشد.
(۱۰) تاج.
(۱۱) فرق سر- بالا ترین قسمت هر چیز.
(۱۲) هفت اختر: ماه، تیر، ناهید، خورشید، بهرام، برجیس و کیوان که هر یک در یکی از افلاک هستند- گنایه از
- هفت فلک و همه عالم هستی.
(۱۳) مقام.
(۱۴) صاحب جاهی: صاحب منصبی - بلند مقامی.
(۱۵) کناره.
(۱۶) و دیوار بدین کوتاهی: در حالی که دیوار به این کوتاهی دارد.
(۱۷) طی کردن - سپری کردن.
(۱۸) مسافت نیمروز - بخشی از راه.
(۱۹) تاریکیها - ناحیه ای در کره زمین که آب حیات در آنجاست.
(۲۰) اشاره به داستان حضرت خضر که در ظلمات به آب حیات دست یافت و به عمر جاودان رسید. وی راهنمای گمگشتگان است. درباره آب حیات و خضر و داستان او با موسی (ع) در سوره کهف آیتی هست.
(۲۱) قلمرو سلطنت.
(۲۲) از ماه تا ماهی: از پایین ترین تا بالاترین مراحل عالم هستی با توجه به این عقیده قدما که زمین را روی شاخ گاو و گاورا بر روی ماهی می پنداشتند.

۸ تودر* فقرندانى ۲۳ زدن؛ از دست مده مجلس خواجگى ۲۴ و مسنده ۲۵ بزم شاهی**

۹ حافظ خام طمع شرمى از این قصه بدار

عملت چیست که مزدش دو جهان مى خواهی

* دم.

** مسند خواجگى و منصب تورانشاهی.

(۲۳) نمى توانی.

(۲۴) سلطنت - وزارت - مکنت و دستگاه.

(۲۵) تکیه گاه - بالش - پشتی.



- ۱ ای درخ تو پیدای انوار پادشاهی
۲ کیلک^۲ تو بارک الله بر ملک^۳ دین گشاده
۳ بر اهرمن^۴ نتابد انوار اسم اعظم
۴ در حشمت^۵ سلیمان هر کس که شک نماید
۵ باز از چه گاهگاهی بر سر نهد کلاهی
۶ تیغی که آسمانش از فیض خود دهد آب
۷ کیلک^۸ تو خوش نویسد در شأن یار و اغیار^۹
۸ ای عنصر^{۱۰} تو مخلوق از کبریای^{۱۱} عزت
۹ گر پرتوی ز تیغت بر کان^{۱۲} و معدن افتد
۱۰ عمری است پادشاه کز می تهی است جامم
۱۱ دانم دلت ببخشد بر عجز شب نشینان

- کنایه از داعیه سلطنت و بزرگی داشتن. کلاه باز: برای شکاری شدن باز، پوششی از چرم شبیه کلاه بر سرش می گذاشتند که غالباً زینت و آرایشی هم داشته است. وقتی می خواستند به سوی شکار پروازش دهند کلاه را از سرش برمی داشتند.
(۱۰) قلم.
(۱۱) بیگانگان.
(۱۲) معنی مصراع: داعیی که بر طول عمر می افزاید (برای یار) و افسونی که از عمر کم می کند (برای اغیار).
(۱۳) اصل - اساس - سرشت.
(۱۴) کبریا: مقام عظمت و بزرگی خداوند.
(۱۵) معدن.
(۱۶) معنی مصراع: یاقوت سرخ رنگ از ترس، رنگش مثل گاه زرد خواهد شد.
(۱۷) مأمور امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود و احکام شرع.

- (۱) اندیشه - فکر.
(۲) قلم.
(۳) سرزمین.
(۴) آب حیات که جایگاه آن ظلمات (سیاهیها - محلی در کره زمین) است و هر کس از آن بنوشد عمر جاودان می یابد و موجودات مرده در تماس با آن زندگی دوباره می یابند.
(۵) شیطان جن - دیو.
(۶) اشاره به افسانه ای درباره حضرت سلیمان (ع) که آن حضرت انگشتری داشت که اسم اعظم بر نگین آن نقش بود و قدرت فوق العاده و سلطنت وی از آن خاتم ناشی می شد. این انگشتر زمانی به دست دیوی افتاد و وی چندی به صورت حضرت سلیمان فرمانروایی کرد. سرانجام انگشتری به آن حضرت بازگشت.
(۷) قدرت - شوکت - عظمت.
(۸) مرغ قاف: عنقا یا سیمرغ که جایگاه او کوه قاف است.
(۹) کلاه: از وسایل و علائم سلطنت. کلاه بر سر گذاشتن:

۱۲ ساقی بیارآبی از چشمه خرابات^{۱۸} تا خرقه‌ها^{۱۹} بشویم از عجب^{۲۰} خانقاهی

۱۳ جایی که برق عصیان بر آدم صفی^{۲۱} زد^{۲۲} ما را چگونه زبید دعوی بیگناهی

حافظ چو پادشاهت گهگاه می برد نام ۱۴

رنجش زبخت منما بازآ به عذرخواهی

(۲۲) اشاره به عصیان حضرت آدم (ع) و خوردن از درخت ممنوع، با توجه به آیه ۱۲۱ از سوره طه (۲۰):
«... وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ» (... و آدم نافرمانی پروردگار خویش کرد و زیانکار شد).

(۱۸) محل شراب، قمار و عیش و عشرت.

(۱۹) خرقه: لباس درویشی و زهد.

(۲۰) خودبینی.

(۲۱) برگزیده - ممتاز - از القاب حضرت آدم (ع).



- ۱ در همه دیرمغان^۱ نیست چومن شیدایی^۲
- ۲ دل که آیینۀ شاهی است^۳ غباری دارد
- ۳ کرده ام توبه به دست صنم باده فروش
- ۴ جویها بسته ام از دیده به دامن که مگر
- ۵ کشتی باده^۶ بیاور که مرا بی رخ دوست
- ۶ سر این نکته مگر شمع برآرد به زبان
- ۷ نرگس ارلاف زد از شیوۀ چشم تو مرنج
- ۸ سخن غیر مگو با من معشوقه پرست
- ۹ این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه می گفت
- ۱۰ گر مسلمانی از این است که حافظ دارد
آه اگر از پی امروز بود فردایی^{۱۱}

(۱) دیرمغان: شرابخانه.

(۲) شیدا: شوریده حال.

(۳) لباس درویشی و زهد.

(۴) آیینۀ شاهی: آیینۀ ای که جمال شاه (خدا) را در آن می توان دید.

(۵) صحبت روشن راین: همنشینی روشن ضمیری - مصاحبت روشن فکری.

(۶) سهی بالا: آن که اندامش همچون سرو سهی (سروراست

رویده) است.

(۷) کشتی باده: تنگ شرابی که به شکل کشتی ساخته شده است.

(۸) پروا: میل - علاقه - اعتنا - توجه.

(۹) مقصود معشوقه است.

(۱۰) ترسا: مسیحی - نصرانی.

(۱۱) فردا: قیامت.



- ۱ به چشم کرده‌ام^۱ ابروی ماه سیمایی
۲ زمام دل به کسی داده‌ام من درویش^۲
۳ سرم زدست بشد^۳ چشم از انتظار بسوخت^۴
۴ زهی خیال که منشور^۵ عشقبازی من
۵ مُگدّر^۶ است دل؛ آتش به خرقه^۷ خواهم زد
۶ به روز واقعه^۸ تابوت من زسرو کنید
۷ در آن مقام^۹ که خوبان زغمزه^{۱۰} تیغ زنند
۸ فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب
۹ مرا که از رخ او ماه در شبستان^{۱۱} است
- خیال سبزخطی^۱ نقش بسته‌ام جایی
که نیستش به کس از تاج و تخت پروایی^۲
در آرزوی سروچشم مجلس آرای^۳
از آن کمانچه^۴ ابرو رسد به طغرای^۵
بیا ببین که کیرا می‌کند^۶ تماشایی^۷
که می‌رویم به داغ بلند بالایی
عجب مدار سری اوفتاده دریایی
که حیف باشد از او غیر اومتایی
کجا بُود به فروغ ستاره پروایی^۸

دُرّ ز شوق برآرند ماهیان به نشار^۱

اگر سفینه^۲ حافظ بری به دریایی

- (۱) به چشم کردن: در نظر گرفتن - نشان کردن.
(۲) سبز خط: آن که موی تازه بر چهره اش رسته است.
(۳) فقیر.
(۴) به خاطر.
(۵) پروا: اعتنا - توجه.
(۶) سرم زدست بشد: سرم از دست رفت - فکرم از کار افتاد.
(۷) چشم از انتظار بسوخت: چشم از خیره شدن به خاطر انتظار
به سوزش افتاد و سپیدی آن سرخ شد.
(۸) مجلس آرا: کسی که وجودش موجب زینت مجلس یا
آرایش دهنده مجلس باشد.
(۹) فرمان مهر نکرده پادشاه.
(۱۰) کمان کوچک.
(۱۱) طغرا: خطی به صورت منحنیهای تودرتو و موازی که
بالای فرمانها می‌نوشتند و علامت امضای پادشاه بوده
است. به طغرا رسیدن: به امضا رسیدن.
(۱۲) تیره.
(۱۳) خرقه: لباس درویشی و زهد.
(۱۴) کیرا کردن: کرابه کردن - ارزیدن - لایق بودن.
(۱۵) معنی مصراع: بیا ببین و تماشا کن، که به یک تماشا
می‌ارزد.
(۱۶) روز واقعه: روز مرگ.
(۱۷) جایگاه.
(۱۸) اشاره چشم و ابرو.
(۱۹) خوابگاه - قسمتی حجره مانند از مسجد که دارای سقف
است.
(۲۰) جمع دُرّ - مرواریدها.
(۲۱) افشاندن.
(۲۲) دفتر شعر - کشتی.



- ۱ سلامی چوبوی خوش آشنایی
۲ درودی چونوردل پارسایان
۳ نمی‌بینم ازهمدمان هیچ برجای
۴ زکوی مغان^۲ رخ مگردان که آنجا
۵ می صوفی افکن کجا می‌فروشند
۶ رفیقان چنان عهد صحبت^۳ شکستند
۷ عروس جهان گرچه درحده^۴ حُسن است
۸ دل خسته^۵ من گرش همتی هست
۹ مرا گرتو بگذاری ای نفس طامع^۶
۱۰ بیاموزمت کیمیای سعادت^۷
۱۱ مکن حافظ از جور^۸ دوران شکایت
چه دانی تو ای بنده کارخدایی

(۸) سنگین دل: سنگدل.
(۹) ماده‌ای شامل موم، قیر و غیره که برای معالجه شکستگی و کوفتگی استخوانها به کار می‌رفته است.
(۱۰) طمعکار.
(۱۱) کیمیای سعادت: سعادت که همچون کیمیاست / نام کتابی اخلاقی از امام محمد غزالی.
(۱۲) ظلم - ستم.

(۱) مردمک.
(۲) کوی مغان: میخانه - خرابات.
(۳) کلید.
(۴) تاب: رنج.
(۵) معاشرت - همنشینی.
(۶) نهایت - کمال - اوج.
(۷) مجروح - شکسته.



- ۱ ای پادشه خوبان داد ازغم تنهایی
 ۲ دایم گل این بستان شاداب نمی ماند
 ۳ دیشب گله زلفت با باد همی کردم
 ۴ صد باد صبا^۵ آنجا با سلسله^۶ می رقصند^۷
 ۵ مشتاقی و مهجوری^۱ دور از تو چنانم کرد
 ۶ یارب به که شاید گفت^{۱۲} این نکته که در عالم
 ۷ ساقی چمن گل را بی روی تورنگی نیست
 ۸ ای درد توام درمان در بستر ناکامی
 ۹ در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم
 ۱۰ فکر خود ورأی^{۱۶} خود در عالم زندی^{۱۷} نیست
 ۱۱ زین دایره مینا^{۱۸} خونین جگرم می ده

حافظ شب هجران^{۲۰} شد^{۲۱} بوی خوش یار آمد

۱۲

شادیت مبارک باد ای عاشق شیدایی^{۲۱}

- (۱) به جان آمدن: به تنگ آمدن.
 (۲) در اشتباهی.
 (۳) اندیشه.
 (۴) جنون آمیز.
 (۵) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
 (۶) زنجیر.
 (۷) باد صبا که شکار کردن و به زنجیر کشیدن او مشکل — و بلکه محال — است در زنجیر (زلف یار) کشیده شده و می رقصد.
 (۸) باد پیمودن: کار بیهوده کردن — امید بیهوده بستن.
 (۹) دوری. (۱۰) رفت.
 (۱۱) تاب و طاقت و مقاومت.
 (۱۲) شاید گفت: می توان گفت.
 (۱۳) محبوب — معشوق — زیبارو.
 (۱۴) آن که در همه جا هست — خدا.
 (۱۵) کنایه از قامت و اندام معشوق.
 (۱۶) عقیده — فکر — نظر.
 (۱۷) بی قیدی — آزادگی.
 (۱۸) دایره مینا: گره شیشه ای رنگارنگ — کنایه از آسمان و فلک.
 (۱۹) ساغر مینایی: پیاله ای که از مینا ساخته یا مینا کاری شده است.
 (۲۰) دوری.
 (۲۱) شوریده حال.



- ۱ ای دل گراز آن چاه زنخندان^۱ به درآیی
۲ هش دار که گروسوسه^۲ نفس کنی گوش
۳ شاید که به آبی فلکت دست نگیرد
۴ جان می‌دهم از حسرت دیدار تو چون صبح^۳
۵ تا کی چو صبا^۴ بر تو گمارم دم همت
۶ در تیره شب هجر^۵ تو جانم به لب آمد
۷ بر خاک درت بسته‌ام از دیده دوصد جوی
۸ حافظ مکن اندیشه^۶ که آن یوسف مَهر و
باز آید و از کلبه^۷ آحزان^۸ به درآیی^۹

- (۸) دوری - هجران.
(۹) باشد.
(۱۰) فکر - خیال.
(۱۱) کلبه^۷ آحزان: اتاق پر از غم و اندوه - غمگده - اتاقکی که حضرت یعقوب (ع) بنا کرده بود و دور از خانواده^۸ خویش بدانجا می‌رفت و بر فراق فرزندش یوسف (ع) ناله و نوحه و زاری می‌کرد.
(۱۲) اشاره به داستان حضرت یوسف (ع) و دوری او از پدر و گریستن حضرت یعقوب (ع) در فراق وی و سرانجام وصال پدر و فرزند. این ماجرا به تفصیل در سوره^۹ یوسف (ع) (۱۲) آمده است.

- (۱) چاه زنخندان: گودی کوچکی که در چانه^{۱۰} برخی خوب رویان است و بر زیبایی آنان می‌افزاید.
(۲) آدم صفت: مانند حضرت آدم (ع).
(۳) روضه^{۱۱} رضوان: باغ بهشت.
(۴) اشاره به داستان حضرت آدم (ع) که به خاطر وسوسه^{۱۲} شیطان، از میوه^{۱۳} درخت ممنوع خورد و از بهشت رانده شد.
(۵) چشمه^{۱۴} حیوان: چشمه^{۱۵} آب حیات (که خوردن آن عمر جاودان می‌بخشد و موجودات مرده به محض تماس با آن زندگی دوباره می‌یابند).
(۶) تاریک و روشن میان شب و روز.
(۷) باد خنک و خوشبوی صبح بهار که از اثر آن گلها می‌شکفتند.



۱ می خواه و گل افشان کن از دهر^۱ چه می جوئی
۲ مسند^۲ به گلستان برتا شاهد^۳ و ساقی را
۳ شمشاد^۴ خرامان کن و آهنگ^۵ گلستان کن
۴ تا غنچه^۶ خندان^۷ دولت^۸ به که خواهد داد
۵ چون شمع نکوروی بر رهگذر باد است
۶ امروز که بازاریت پر جوش خریدار است
۷ آن طره^۹ که هر جعدش^{۱۰} صد نafe^{۱۱} چین دارد

۸ هر مرغ به دستان^{۱۲} در گلشن شاه آید

بلبل به نوا سازی^{۱۵} حافظ به دعا گوئی

- (۱) روزگار.
(۲) فرش - پستی - تکیه گاه.
(۳) محبوب زیباروی - معشوق.
(۴) کنایه از اندام و قد و قامت.
(۵) قصد.
(۶) کنایه از لب.
(۷) افتخار.
(۸) زیبا.
(۹) معنی بیت: چون که شمع زیبایی در معرض باد فنا و
(۱۰) بهر ای از هنر و فضیلت ببر.
(۱۱) بنه گنجی: گنجی ذخیره ساز.
(۱۲) سرزلف.
(۱۳) جمعد: چین و شکن.
(۱۴) کیسه مشکی که در زیر شکم آهوی چین است.
(۱۵) دستان: آهنگ - حیل و نیرنگ.
(۱۶) نوا سازی: نغمه سرایی.

عزیزتو

... and the fact that the ...

... and the fact that the ...

... and the fact that the ...

... and the fact that the ...

... and the fact that the ...

... and the fact that the ...

... and the fact that the ...

... and the fact that the ...

... and the fact that the ...

... and the fact that the ...

... and the fact that the ...



- ۱ نور خدا نمایدت آینه مجرّدی^۱ از درما درآ اگر طالب عشق سرمدی^۲
۲ باده بده که دوزخ ارنام گناه ما ببرد آب بر آتشش زند معجزه محمدی
۳ جان و دل تو حافظا بسته دام آرزوست
ای متعلق^۳ خجل دم مزن از مجرّدی^۴

(۳) وابسته - دارای علاقه (به دنیا).

(۴) شرمگین - شرمنده.

(۱) تصوف قطع علائق از مادیات.

(۲) جاوید - همیشگی - پوسته - ازل و ابد.

قصید



قصیده در مدح شاه شیخ ابواسحاق

- سپیده دم که صبا^۱ بوی لطف جان گیرد
هوا ز نکهت^۲ گل در چمن تُثُق^۳ بندد
نوی چنگ بدان سان زند صلا^۴ صبح^۵
زگال شب که کند در قح سیاهی مشک
شه سپهر چوز زین سپهر کشد در روی
به رغم زاغ سیه، شاهباز ز زین بال
به بزمگاه چمن رو که خوش تماشایی است
چوشه سوار فلک بنگرد به جام صبح^۶
محیط شمس^۷ کشد سوی خویش دُر خوشاب^۸
صبا^۹ نگر که دمامد چورند شاهد باز^{۱۰}
ز اتحاد هیولا^{۱۱} و اختلاف صُور^{۱۲}

آتش در آن بیفتد به تدریج از نور خورشید (چراغ صبح)
روشن می شود.

(۱۱) گرز.

(۱۲) بنای بلند و مدور دارای زینت - کنایه از آسمان.

(۱۳) سبز به رنگ زنگار (زنگ مس).

(۱۴) پراکنده شدن روشنایی.

(۱۵) محیط شمس: اقیانوس خورشید.

(۱۶) دُر خوشاب: مروارید آبدار - مروارید خوش آب و رنگ.

(۱۷) آن که با زیبارویان بیامیزد.

(۱۸) ریحان - اسپرغم - از گیاهان خوشبو.

(۱۹) ماده اولیه جهان که به صورتها و شکلهای مختلف (موجودات گوناگون) به وجود آمده و موجودی واحد و بسیط است.

(۲۰) شکلهای گوناگون موجودات.

(۱) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.

(۲) نکته برچنان گرفتن: از بهشت ایراد گرفتن - کنایه از کم ارزشی بهشت در برابر چمن مورد نظر شاعر.

(۳) بوی خوش.

(۴) چادر - پرده بزرگ.

(۵) سرخی افق به هنگام غروب.

(۶) صلا: فریاد فراخوانی.

(۷) شراب بامدادی.

(۸) خانقاه.

(۹) زردشتیان - کنایه از شراب فروشان زردشتی (یکی از منابع تهیه شراب برای مسلمانان در قدیم).

(۱۰) زگال: زغال. معنی مصرع: شب که از سیاهی خود همچون زغال است و تیرگی آن می درون قح را به گونه ای تیره می کند که گویی مشک سیاه رنگ را درون قح ریخته اند، به هنگام سحر، همچون زغالی که شراره

که وقت صبح در این تیره خاکدان گیرد
 چه آتش است که در مرغ صبح خوان گیرد
 چه شعله است که در شمع آسمان گیرد
 مرا چون نقطه پسرگار در میان گیرد
 که روزگار غیور^{۲۱} است و ناگهان گیرد
 پش زمانه چو مقراض^{۲۲} در زبان گیرد
 چو چشم خویشتم ساغری گران^{۲۳} گیرد
 به شادی رخ آن یار مهربان گیرد
 گهی عراق^{۲۴} زند گاه اصفهان^{۲۵} گیرد
 که روضه^{۲۶} کرمش^{۲۷} نکته بر جان گیرد^{۲۸}
 ز فیض^{۲۹} خاک درش عمر جاودان گیرد
 که ملک در قدمش زیبا^{۳۰} بوستان گیرد
 نخست پایه خود فرق فرقدان^{۳۱} گیرد
 ز برق تیغ وی آتش به دودمان گیرد
 به تیر چرخ^{۳۲} برد حنله چون کمان گیرد
 به جای خود بود ار راه قیروان^{۳۳} گیرد^{۳۴}

۱۲ من اندر آن که دم کیست این مبارک دم
 ۱۳ چه حالت است که گل در سحر نماید روی
 ۱۴ چه پرتوی است که نور چراغ صبح دهد
 ۱۵ چرا به صد غم و حسرت سپهر دایره شکل
 ۱۶ بیا که حال دل خود به غیر ننمایم^{۲۱}
 ۱۷ چو شمع هر که به افشای راز شد مشغول
 ۱۸ کجاست ساقی مه روی من که از سرناز
 ۱۹ پیامی آورد از یار و در پی اش جامی
 ۲۰ به یاد مجلس خسرو چو بر کشد^{۲۵} مطرب
 ۲۱ فرشته ای به حقیقت سروش^{۲۸} عالم غیب
 ۲۲ سکندری^{۳۱} که مقیم حریم^{۳۲} او چون خضر^{۳۳}
 ۲۳ جمال^{۳۵} چهره تأیید^{۳۶} شیخ ابواسحاق^{۳۷}
 ۲۴ گهی که برفلک سروری عروج کند
 ۲۵ چراغ دیده محمود شه^{۱۰} که دشمن را
 ۲۶ به اوج ماه رسد موج خون چو تیغ کشد
 ۲۷ عروس خاوری از شرم رای انور او

(۳۲) پیرامون خانه.
 (۳۳) از انبیا یا اولیا که به آب حیات دست یافت و عمر
 جاودان پیدا کرد.
 (۳۴) بخشش - برکت.
 (۳۵) زیبایی.
 (۳۶) توفیق - موفقیت.
 (۳۷) جمال الدین شاه شیخ ابواسحاق اینجوکه از ۳۷ تا ۷۵۴ ق در
 فارس، اصفهان و نواحی دیگر ایران سلطنت داشت.
 (۳۸) زینت - آرایش.
 (۳۹) دو ستاره نزدیک قطب شمال مظهر بلندی جایگاه.
 (۴۰) محمود شاه: نام پدر شاه شیخ ابواسحاق.
 (۴۱) تیر چرخ: عطارد - سیاره تیر.
 (۴۲) شهری در طرف مغرب (مراکش).
 (۴۳) راه قیروان گیرد: به سوی مغرب حرکت کند - در جهت
 مغرب سفر کند.

(۲۱) نشان ندهم.
 (۲۲) حسود.
 (۲۳) وسیله ای همانند قچی که با زبانه آن سرفتیله شمع را
 می بریدند تا بهتر نور دهد.
 (۲۴) بزرگ.
 (۲۵) بنوشد - سر بکشد.
 (۲۶) گوشه ای از موسیقی ایران / عراق عجم.
 (۲۷) پرده ای از موسیقی ایران / منطقه اصفهان.
 (۲۸) فرشته - فرشته ای که صدای وی به گوش رسد اما خود
 دیده نشود - فرشته پیام آور.
 (۲۹) باغ.
 (۳۰) گرم: بخشش - بزرگواری.
 (۳۱) سکندر: اسکندر در اینجا مقصود ذوالقرنین است که در
 جست وجوی آب حیات بود و خضر نیز با وی همراهی
 می کرد. وی به آن دست نیافت اما خضر به طور اتفاق از
 آن نوشید و عمر جاودان نصیب وی گشت.

۲۸. آبا عظیم^{۴۴} وقاری که هر که بنده توست
 ۲۹. رسد ز چرخ عطارد^{۴۷} هزار تهنیتت
 ۳۰. مدام در پی طعن^{۴۹} است بر حسود و عدوت
 ۳۱. فلک چو جلوه کنان بنگرد سمنند^{۵۲} تورا
 ۳۲. ملالتی که کشیدی سعادتت دهدت
 ۳۳. از امتحان تو ایام را غرض این است
 ۳۴. وگرنه پایه عزت از آن بلند تراست
 ۳۵. مذاق جانش ز تلخی غم شود ایمن
 ۳۶. دلیر بر خرد آن کس بود که بر همه حال
 ۳۷. چو جای جنگ نبیند، به جام یازد دست
 ۳۸. ز لطف غیب به سختی رخ از امید متاب
 ۳۹. شکر کمال خلوت^{۵۷} پس از ریاضت یافت
 ۴۰. در آن مقام که سیل حوادث از چپ و راست
 ۴۱. مباد درد و غم آن روز کوه ثابت را
 ۴۲. اگر چه خصم تو گستاخ می رود حالی
 ۴۳. که هر چه در حق این خاندان دولت^{۶۲} کرد

- ز رفع قدر^{۵۴}، کمر بند تو امان^{۶۶} گیرد
 چو فکرت صف امر گن فکان^{۴۸} گیرد
 سیمای رامیج^{۵۰} از آن روز و شب سنان^{۵۱} گیرد
 کمینه پایگش اوج کهکشانش گیرد
 که مبتدی^{۵۳} نَسَق^{۵۴} کار خود از آن گیرد
 که از صفای ریاضت دلت نشان گیرد
 که روزگار بر او حرف امتحان گیرد^{۵۵}
 هر آن که شکرش کورتو در دهان گیرد
 نخست آن نگرند پس طریق آن گیرد
 چو وقت کار بود تیغ جانستان گیرد
 که مغز نغز مقام^{۵۶} اندر استخوان گیرد
 نخست در شکر تنگ از آن دهان گیرد^{۵۸}
 چنان رسد که امان از میان کران گیرد^{۵۹}
 که حمله های چنان قلزم^{۶۰} گران^{۶۱} گیرد
 توشاد باش که گستاخی اش چنان گیرد،
 جزاش در زن و فرزند و خان و مان گیرد

زمان عمر تو باینده باد کاین نعمت

عطیه ای^{۶۳} است که در کار انس و جان^{۶۴} گیرد

- ۴۴) بزرگ. (۴۵) رفع قدر: بلندی مرتبه.
 ۴۶) (نجوم) صورت جبار در جنوب برج جوزا که دارای کمر بند بسیار زیبای درخشانی است.
 ۴۷) تیر - ستاره ای که به عقیده قدما در چرخ (فلک) دوم قرار دارد و الهه سخنوری، نویسنده گی و اندیشه است.
 ۴۸) امر گن فکان: امر «گن فیکون» (باش پس می باشد). اشاره به آیه ۸۲ از سوره یس (۳۶): «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (امر خداوند، وقتی چیزی را اراده می کند تنها این است که به آن می گوید موجود باش پس موجود می شود). (۴۹) ضربه با نیزه.
 ۵۰) سیمای رامیج: (نجوم) یکی از دو ستاره پای صورت فلکی اسد که به نظر می رسد دارای نیزه است.
 ۵۱) نیزه. (۵۲) سمنند: جمع شدن. (۵۳) مبتدی: تازه کار. (۵۴) نَسَق: نظم. (۵۵) حرف امتحان گیرد: با امتحان، خرده بگیرد. (۵۶) نغز: نرم - لطیف. مقام: جایگاه. (۵۷) شیرینی. (۵۸) گرفتن دهان: جمع شدن داخل دهان بر اثر مزه های گس مانند خرما لوی نارس. شکر تنگ: (احتمالاً) شکر که آن را بر حیوانات باری می زدند (تنگ شکر). (۵۹) کران گرفتن: کناره گرفتن. (۶۰) دریا. (۶۱) بزرگ - عظیم. (۶۲) سعادت - نیکبختی. (۶۳) عطیه: بخشش. (۶۴) انس و جان: انسان و جن.



قصیده در مدح شاه منصور

۱ جوزا^۱ سحر نهاد حمایل^۲ برابرم
۲ ساقی بیا که از مدد بخت کار ساز
۳ جامی بده که باز به شادی روی شاه
۴ راهم مزین به وصف زلال خَضر^۵ که من
۵ شاهان من ارببه عرش رسانم سریر^۶ فضل
۶ من جرعه نوش بزم تو بودم هزار سال
۷ ورباورت نمی شود از بنده این حدیث
۸ «گر برگنم دل از تو و بردارم از تو مهر
۹ منصور بن محمد^{۱۳} غازی^{۱۴} است حرز^{۱۵} من
۱۰ عهد آلت^{۱۸} من همه با عشق شاه بود

«کنم» به جای «برم» از مسعود سعد سلمان است که کمال الدین اسماعیل آن را بدین صورت نقل کرده است.
۱۳ منصور بن محمد: مقصود شاه منصور بن مظفر بن محمد آخرین شاه سلسله آل مظفر است که در مصراع بعد از پدر وی نیز نام برده می شود.
۱۴ جنگاور - جنگجو - آن که در راه دین جنگ کند.
۱۵ نوشته ای شامل آیات یا ادعیه یا شکلها و اسمهای خاص که آن را برای اثرات مطلوب یا دفع خطرها به همراه خویش می داشتند.
۱۶ دشمنان.
۱۷ مظفر: پیروز/ نام پدر شاه منصور.
۱۸ عهد الست: اشاره به زمانی که خداوند از فرزندان آدم (ع) پیمان ربوبیت خود را گرفت با توجه به آیه ۱۷۲ از سوره اعراف (۷).

(۱) (نجوم) مقصود صورت جبار در جنوب برج جوزاست که دارای کمر بند بسیار درخشانی است.
(۲) بند شمشیر و غیره که به شانه و پهلو آویزند.
(۳) سرپیری - روزگار کهنسالی.
(۴) زلال خضر: آب زندگی - آب حیات.
(۵) جرعه کش: جرعه نوش.
(۶) کوثر: نام چشمه ای در بهشت که مؤمنان با نوشیدن آن هیچ گاه تشنه نخواهند شد و به بهشت ابدی راه خواهند یافت. به این نام سوره ای در قرآن مجید هست.
(۷) تخت پادشاهی. (۸) بنده.
(۹) جناب: آستان.
(۱۰) فقیر - گدا.
(۱۱) آبشخور - محل خوردن و برگرفتن آب.
(۱۲) کمال الدین اسماعیل اصفهانی متوفای ۶۳۵ از شاعران بزرگ قرن ششم و اوایل قرن هفتم. بیت بعد با اختلاف

- ۱۱ گردون چو کرد نظم نرتیا^{۱۹} به نام شاه
 ۱۲ شاهین صفت چو طعمه چشیدم زدست شاه^{۲۱}
 ۱۳ ای شاه شیرگیر چه کم گردد ارشود
 ۱۴ بال و پری ندارم و این طرفه تر^{۲۴} که نیست
 ۱۵ شعرم زبمن مدح تو صد ملک دل گشاد
 ۱۶ برگلشنی اگر بگذشتم چو باد صبح
 ۱۷ بوی تومی شنیدم و بریاد روی تو
 ۱۸ مستی به آب یک دو غنّب وضع بنده نیست^{۲۷}
 ۱۹ با سیر اختر و فلکم داوری^{۲۶} بسی است
 ۲۰ شکر خدا که باز در این اوج بارگاه
 ۲۱ نامم ز کارنامه^{۳۲} عشاق محو باد
 ۲۲ شیل^{۳۱} الآمد^{۳۱} به صید دلم حمله کرد و من
 ۲۳ ای عاشقان روی تو از دژه بیشتر
 ۲۴ بنما به من که منکر^{۳۶} رخ تو کیست
 ۲۵ بر من فتاد سایه خورشید سلطنت
- ۲۶ مقصود از این معامله بازار تیزی^{۳۷} است
 «نه جلوه می فروشم و نه عشوه می خرم»^{۳۸}

(۲۸) خرابیات: محل شراب، قمار و آمیزش یا زیبارویان - شرابخانه.

(۲۹) دعوا - ستیزه.

(۳۰) آوازه - شهرت.

(۳۱) شهر: بال - بزرگترین قسمت بال - بزرگترین پر.

(۳۲) کتابی که در آن نام و سرگذشت افراد را نوشته باشند.

(۳۳) کار.

(۳۴) شیل^{۳۱} الاسد: بچه شیری که شکار می کند.

(۳۵) غضنفر: شیردرنده.

(۳۶) گزلیک - کارد کوچک.

(۳۷) بازار تیزی: گرم کردن بازار.

(۳۸) این مصراع از عطار است با اختلاف «عشوه» به جای

«جلوه».

(۱۹) نظم نرتیا: گردنبنند نرتیا - هفت ستاره درخشان که از زمین به شکل خوشه انگور دیده می شوند.

(۲۰) نظم دژه: به رشته کشیدن مروارید - کنایه از سرودن شعر.

(۲۱) در قدیم شاهین که برای شکار تربیت می شد بر روی دست شاه جای داشت و طبیعتاً از گوشت حیوان شکاری مورد نظر شاه هم می خورد تا تربیت شود.

(۲۲) توجه - اعتنا.

(۲۳) آسایش - آسودگی.

(۲۴) طرفه: شگفت - عجیب.

(۲۵) اقامتگاه.

(۲۶) پرنده ای که مظهر بی نشانی و لامکانی است.

(۲۷) وضع بنده نیست: شایسته من نیست - درخور من نیست - در حد من نیست.

تیس



- ۱ ساقی اگرت هوای ما، هی
۲ سَجاده و خرقه^۲ در خرابات^۳
۳ گر زنده دلی شنوز مستان
۴ با درد درآ به بوی^۵ درمان
۵ اسرارِ دل است در ره عشق
۶ سلطان صفت آن بت پریش
۷ مردم نگران^۶ به روی خویش
۸ حافظ زغم توچند نالد
- جز باده میار پیش ما شی^۱
بفروش و بیار جرعه می
در گلشن جان ندای یاخی^۴
کوئین^۷ نگر ز عشق، لاشی^۷
بهتر ز هزار حاتم طی^۸
می آید و خلق شهر در پی
وز شرم گرفته عارضش^{۱۰} خوی^{۱۱}
آخر من دلشکسته تاکی

بنشینم و با غم تو سازم
جان در سروکار عشق بازم

- (۱) شیء - چیز.
(۲) لباس رسمی درویشی و زهد.
(۳) (اینجا:) شرابخانه.
(۴) یاخی: ای زنده (خطاب به خداوند متعال).
(۵) بو: آرزو - امید.
(۶) دو عالم (دنیا و آخرت).
(۷) لاشیء - ناچیز.
(۸) حاتم طی: حاتم منسوب به قبیله طی - حاتم طائی که به سخاوت مثل است.
(۹) نگاه کنان.
(۱۰) عارض: چهره - رخسار.
(۱۱) (بخوانید: نمی) عرق.

مشهور



۱ الا ای آهوی وحشی کجایی
۲ دوتنها و دوسرگردان بیکس
۳ بیا تا حال یکدیگر بدانیم
۴ که می بینم که این دشت مشوش^۱
۵ که خواهد شد بگویند ای حبیبان
۶ مگر خضر مبارک پی^۲ درآید
۷ مگر وقت وفا بروردن آمد

*

۸ چنینم هست باد از پیردانا
۹ که روزی رهروی در سرزمینی
۱۰ که ای سالک^۵ چه درانبانه داری
۱۱ جوابش داد گفتنا دام دارم
۱۲ بگفتا چون به دست آری نشانش

*

(۳) لا تَدْرِنِي قَرْدًا: مرا تنها نگذار. بخشی از آیه ۸۹ سوره انبیاء (۲۱)، خطاب حضرت زکریا(ع) به باری تعالی برای درخواست فرزند.
(۴) زنده: فردی که ظاهری فقیرانه و باطنی آگاه دارد. آن که جز خدا به هیچ چیز مقید نیست. عارف کامل.
(۵) سالک: رهرو راه سیر و سلوک.
(۶) مرغی که مظهر بی نشانی و لامکانی است و تاکنون کسی آن را ندیده است. کنایه از ذات خداوند.

(۱) آشفته - پریشان.
(۲) خضر مبارک پی: خضر از انبیا یا اولیاست که گویند هر جا گام بگذارد آنجا سبزی می شود. به علاوه، اعتقاد بر این است که وی پس از نوشیدن از آب حیات و یافتن عمر جاودانی مأمور راهنمایی گمگشتگان شده است. در آیات ۶۰ - ۸۲ سوره کهف (۱۸) داستان آن مرد الهی و حضرت موسی(ع) آمده و ذکری نیز از آن آب معجزه آسا شده است.

ز تاک^۸ سرو می‌کن دیده‌بانی
 برادر با برادر کی چنین کرد
 ولی غافل مباش از دهر بدمست
 که خورشید غنی شد کیسه‌پرداز^{۱۴}
 نم اشکی و با خود گفت و گویی
 موافق گشته با ابر بهاران
 که گویی خود نبوده است آشنایی
 مدد بخشش ز آب دیده خویش
 مسلمانان مسلمانان خدارا^{۱۶}
 که این تنها^{۱۷} بدان تنها^{۱۷} رساند

۱۳ چو آن سروسهی^۷ شد کاروانی
 ۱۴ برفت و طبع خوشاشم^۹ حزین^{۱۰} کرد
 ۱۵ مده جام می و پای گل ازدست
 ۱۶ نثار^{۱۱} من چه وزن آرد^{۱۲} بدین ساز^{۱۳}
 ۱۷ لب سرچشمه‌ای و طریف^{۱۵} جویی
 ۱۸ به یاد رفتگان و دوستداران
 ۱۹ چنان بی‌رحم زد زخم جدایی
 ۲۰ چونالان آمدت آب روان پیش
 ۲۱ نکرد آن همدم دیرین مدارا
 ۲۲ مگر خضرمبارک پی^۲ تواند

*

ز طرزی کان نگردد شهره بُگذر
 تواز «نون والقلم»^{۲۰} می‌پرس تفسیر
 چومعلوم است شرح از بر بخوانید
 که حکم انداز^{۲۲} هجران در کمین است

۲۳ تو گوهر بین و از خرمهره بُگذر
 ۲۴ چومن ماهی^{۱۸} کلک^{۱۸} آرم به تحریر^{۱۱}
 ۲۵ رفیقان قدر یکدیگر بدانید
 ۲۶ مقالات^{۲۱} نصیحتگو همین است

*

وز او تخمی که حاصل گشت کِشتیم
 که مغز شعر و مغز جان اجزاست

۲۷ روان را با سخن درهم سرشتیم
 ۲۸ فرج بخشی در این ترکیب پیدا است

(۷) راست روییده.

(۸) نُک - تیزی بالای سرو - بالاترین نقطه درخت سرو.

(۹) خوشباش: خوشگذران.

(۱۰) محزون - غمگین.

(۱۱) آنچه از زروسیم و جواهرات که بر سرو پای کسی می‌افشاند.

(۱۲) چه وزن آرد: چه ارزشی دارد - چه نمایشی دارد.

(۱۳) شیوه - روش.

(۱۴) کیسه‌پرداز: سخاوتمند - بخشنده.

(۱۵) کنار.

(۱۶) خدا را: به خاطر خدا - شما را به خدا.

(۱۷) تن‌ها / تنها (هر دو صحیح است).

(۱۸) قلم.

(۱۹) نوشتن.

(۲۰) نون والقلم: سوره ۶۸ قرآن مجید - سوره قلم. نون: ماهی.

(۲۱) گفته‌ها - نوشته‌ها - فصلهایی از کتاب.

(۲۲) حکم انداز: تیرانداز ماهری که تیر او خطا نمی‌کند.

۲۱ بیا وزنکتهت^{۲۳} این طیب^{۲۴} اقمید فشم جان معظرساز جاوید

۳۰ که این نافه^{۲۵} ز چین جیب^{۲۶} حور است
نه آن آهو که از مردم نفور^{۲۷} است

(۲۶) گریبان.
(۲۷) فراری.

(۲۳ و ۲۴) بوی خوش.
(۲۵) کیسه مشکی که در زیر شکم آهوی مشک است.



ساقینامه

- ۱ بیا ساقی آن می که حال آورد
۲ به من ده که بس بی دل افتاده ام
۳ بیا ساقی آن می که عکش^۱ ز جام
۴ بده تا بگویم به آواز نی
۵ بیا ساقی آن کیمیای^۵ فتوح^۶
۶ بده تا به رویت گشایند باز
۷ بده ساقی آن می کز او جام جم^۷
۸ به من ده که گردم به تأیید جام
۹ دم از سیر این دیر دیرینه زن
۱۰ همان منزل است این جهان خراب
۱۱ کجا رای پیران^{۱۱} لشکر کیش
۱۲ نه تنها شد ایوان و قصرش به باد
۱۳ همان مرحله است این بیابان دور
- کرامت فزاید کمال آورد
وز این هردو بی حاصل افتاده ام
به کیخسرو^۳ و جم^۳ فرستد پیام
که جمشید^۳ کی بود و کاووس^۴ کی
که با گنج قارون دهد عمر نوح
در کامرانی و عمر دراز
زند لاف بینایی اندر عدم^۸
چو جم^۳ آگه از سر عالم تمام
صلایی^۹ به شاهان پیشینه زن
که دیده است ایوان^{۱۱} افراسیاب^{۱۱}
کجا شیده^{۱۳} آن ترک^{۱۴} خنجر کیش
که کس دخمه نیزش ندارد به یاد
که گم شد در او لشکر سلم و تور^{۱۵}

اسرار و امور پنهانی عالم را دانست.

(۸) نیستی.

(۹) صلا: آواز برای فراخواندن.

(۱۰) کاخ.

(۱۱) نام پادشاه توران از قهرمانان شاهنامه.

(۱۲) سپهسالار و مشاور خردمند افراسیاب (پادشاه توران).

(۱۳) پسر افراسیاب.

(۱۴) از نژاد ترک (نژاد تورانیان) / زیبارو.

(۱۵) سلم و تور: سلم، تور و ایرج سه پسر فریدون اند که به نقل شاهنامه وی جهان را میان آنان تقسیم کرد. نام دو

بخش از جهان قدیم.

(۱) عکس: پرتو- انعکاس نور.

(۲) از بزرگترین پادشاهان کیانی.

(۳) جمشید - از بزرگترین پادشاهان سلسله پیشدادیان که پیدایش شراب و داشتن جام جهان نما به او منسوب است.

(۴) کیکاووس از پادشاهان سلسله کیانی.

(۵) کیمیا: ماده ای که فلزات ارزاقیمت را تبدیل به طلا و نقره می کند.

(۶) گشایش کار / (تصوف) گشایشی که در حال و باطن سالک ایجاد شود.

(۷) جام جم: جام جهان نما - جامی که به وسیله آن بتوان همه

۱۴ که یک جو نیرزد سرای سپنج^{۱۶}
 ۱۴۰۱ تملل^{۱۷} مکن دم به دم مرا
 که زردشت می جویدش زیرخاک
 چه آتش پرست و چه دنیا پرست
 که اندر خرابات^{۲۰} دارد نشست
 مرید می و جام خواهم شدن
 که گر شیر نوشد شود بیشه سوز
 به هم برزنم دام این گرگ پیر
 عبیر^{۲۱} ملایک در آن می سرشت^{۲۲}
 مشام خرد را دمی خوش کنم
 به پاکتی او دل گواهی دهد
 برآرم به عشرت سری زین مفاک^{۲۳}
 در اینجا چرا تخته بند^{۲۴} تنم
 خرابم^{۲۵} کن و گنج حکمت ببین
 ببینم در آن آینه هر چه هست
 دم خسروی در گدایی زخم
 که در بیخودی راز نتوان نهفت
 ز چرخش^{۲۷} دهد رود^{۲۸} زهره^{۲۹} درود

۱۴ چه خوش گفت جمشید^۲ با تاج و گنج
 ۱۴۰۱ بیاساقی آن جام جم ده مرا
 ۱۵ بیاساقی آن آتش تابناک
 ۱۶ به من ده که در کیش زندان^{۱۸} مست
 ۱۷ بیاساقی آن بکر مستور^{۱۹} مست
 ۱۸ به من ده که بدنام خواهم شدن
 ۱۹ بیاساقی آن آب اندیشه سوز
 ۲۰ بده تا روم برفلک شیرگیر
 ۲۱ بیاساقی آن می که حوربهشت
 ۲۲ بده تا بخوری در آتش کنم
 ۲۳ بده ساقی آن می که شاهی دهد
 ۲۴ می ام ده مگر گردهم از عیب پاک
 ۲۵ چوشد باغ روحانیان مسکنم
 ۲۶ شرابم ده و روی دولت^{۲۵} ببین
 ۲۷ من آنم که چون جام گیرم به دست
 ۲۸ به مستی دم پارسایی زخم
 ۲۹ به مستی توان دژ اسرار سفت
 ۳۰ که حافظ چومستانه سازد سرود



بهبین^{۳۱} میوه خسروانی درخت

۳۱ به اقبال دارای دیهیم^{۳۰} و تخت

(۱۶) عاریت - موقت. سرای سپنج: کنایه از دنیا.

(۱۷) بهانه گیری - درنگ.

(۱۸) افرادی که مقید به هیچ قید دنیوی و اخروی نیستند.

افراد زیرک. (۱۹) پوشیده - خویشتندار.

(۲۰) محل شراب، قمار و آمیزش با زیبا رویان - عشرتکده.

(۲۱) ماده ای خوشبو مرکب از مشک، گلاب و غیره.

(۲۲) خمیر می کرد. (۲۳) گودال عمیق - کنایه از دنیا.

(۲۴) تخته بند: در بند - گرفتار - چیزی که با تخته و نوار بسته

شده باشد. (۲۵) سعادت - نیکبختی.

(۲۶) خراب: مست. مست. مست لایعقل.

(۲۷) چرخ: فلک - آسمان.

(۲۸) از آلات موسیقی.

(۲۹) ناهید - ونوس. از سیاره های منظومه شمسی که در قدیم

آن را الهه شعر و موسیقی می دانستند و او را به صورت

زنی نوازنده تصور می کردند.

(۳۰) تاج.

(۳۱) بهترین.

۳۲ خدیو^{۳۲} زمین پادشاه زمان
 ۳۳ که تمکین^{۳۳} اورنگ^{۳۴} شاهی از اوست
 ۳۴ فروغ دل و دیده^{۳۵} مُقبلان^{۳۵}
 ۳۵ الا ای همای همایون نظر
 ۳۶ فلک را گهر در صدف چون تونبست

۳۷ به جای سکندر^{۴۰} بمان سالها
 به دانادلی کشف کن حالها

(۳۷) از بزرگترین پادشاهان سلسله پیشدادی.
 (۳۸) جمشید از بزرگترین پادشاهان سلسله پیشدادی.
 (۳۹) فرزندان.
 (۴۰) مقصود جمشید است.

(۳۲) پادشاه.
 (۳۳) احترام.
 (۳۴) تخت.
 (۳۵) نیکبختان.
 (۳۶) فرشته پیام آور- جبرئیل.



مغنی نامه

- | | | |
|----|---|---|
| ۱ | مُغَنّی ^۱ ملولم دوتایی ^۲ بزن | به یکتایی او که تایی ^۴ بزن |
| ۲ | به مستان نوید سرودی فرست | به یاران رفته درودی فرست |
| ۳ | مغنی بساز آن نوآیین سرود | بگو با حریفان به آواز رود ^۵ |
| ۴ | مرا برعدو ^۶ عاقبت فرصت است | که از آسمان مزده نصرت ^۷ است |
| ۵ | مغنی نوای طرب ساز کن | به قول و غزل ^۸ قصه آغاز کن |
| ۶ | که بارغمم بر زمین دوخت پای | به ضرب اصولم ^۹ برآور ز جای |
| ۷ | مغنی نوایی به گلبانگ ^{۱۰} رود | بگوی و بزن خسروانی ^{۱۱} سرود |
| ۸ | روان بزرگان ز خود شاد کن | ز پرویز ^{۱۲} و از بارتد ^{۱۳} یاد کن |
| ۹ | مغنی از آن پرده ^{۱۴} نقشی ^{۱۵} بیار | بین تا چه گفت از درون پرده دار |
| ۱۰ | چنان برکش آواز خنیاگری ^{۱۶} | که ناهید ^{۱۷} چنگی به رقص آوری |
| ۱۱ | مغنی دف و چنگ را سازده | به آیین خوش نغمه آوازده |
| ۱۲ | رهی زن ^{۱۸} که صوفی به حالت رود | به مستی وصلش حوالت رود |
| ۱۳ | مغنی کجایی به آواز رود ^{۱۹} | به یاد آر از آن خسروانی ^{۱۱} سرود |
| ۱۴ | که تا وجد ^{۱۹} را کارسازی ^{۲۰} کنم | |
| | به رقص آیم و خرقه بازی ^{۲۱} کنم | |

(۱) آوازه خوان - سرود گوی - مطرب.
 (۲) دوتا: دوتار. (۳) تور را سوگند به. (۴) تا: تار.
 (۵) از آلات موسیقی. (۶) دشمن. (۷) یاری.
 (۸) قول و غزل: دو قسمت از چهار قسمت خوانندگی در موسیقی قدیم ایران.
 (۹) اصول: هفده آواز اصلی در موسیقی ایران.
 (۱۰) آواز. (۱۱) از گوشه های دستگاه ماهور.
 (۱۲) خسرو پرویز پادشاه ساسانی.
 (۱۳) از موسیقیدانان دربار خسرو پرویز.
 (۱۴) (موسیقی) نوا - گاه - نام دوازده آهنگ در موسیقی قدیم ایران.
 (۱۵) نقش: (موسیقی) تصنیف.
 (۱۶) آوازخوانی - خوانندگی.
 (۱۷) زهره - از سیاره های منظومه شمسی که در قدیم آن را الهه شعر و موسیقی می دانستند و او را به صورت زنی نوازنده تصور می کردند. (۱۸) راه زدن: آهنگ نواختن.
 (۱۹) شادی بسیار / (تصوف) حالت شادی یا غمی که در دل سالک به دنبال سماع پدید می آید و هرگاه موجب حرکتی منظم شود به صورت رقص در می آید.
 (۲۰) تهیه دیدن اسباب و لوازم.
 (۲۱) خرقه بازی: جامه دریدن صوفیان به هنگام سماع.

تق



۱ تونیک و بد خود هم از خود بپرس
 ۲ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ

چرا دیگری بایدت مُحْتَسِبٌ^۱
 وَبِرِزْقِهِ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ^۲

تقوای خدا را پیشه کند راه خروج از دشواریها را برای
 وی پدید می آورد و وی را از آن جا که گمان نمی برد
 روزی می رساند).

(۱) مأمور امر به معروف و نهی از امور ممنوع در شرع و نظارت
 بر اجرای حدود و احکام شرعی .
 (۲) بخشی از آیات ۲-۳ از سوره طلاق (۶۵): «... وَمَنْ يَتَّقِ
 اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ...» (هر که



۱ آصف عهد^۱ زمان، جان جهان، تورانشاه^۲
 ۲ نواف هفته^۳ بُد و از ماه صفرکاف و الف^۴
 ۳ آن که میلش سوی حق بینی و حقگویی بود

که در این مزرعه جز دانه خیرات نکشت
 که به گلشن شد و این گلخن^۵ پردود بهشت^۶
 سال تاریخ وفاتش طلب از «میل بهشت»^۷

(۴) کاف و الف: به حروف ابجد «ک» و «ا» برابر ۲۱
 است.
 (۵) تون گرمابه - اجاق حمام .
 (۶) نهاد - وا گذاشت.
 (۷) میل بهشت: به حروف ابجد برابر با ۷۸۷ قمری است.

(۱) آصف: وزیر حضرت سلیمان (ع) که از تواناییهای معنوی
 و قدرت فوق العاده ای برخوردار بود. آصف عهد: وزیر
 مورد نظر حافظ.
 (۲) خواجه جلال الدین تورانشاه آخرین وزیر شاه شجاع و از
 نزدیکان وی.
 (۳) نواف هفته: وسط هفته - سه شنبه .



- ۱ بهاء الحَقِّ وَالذِّينِ طَابَ مَنَواهُ^۱
 امام ستّت و شیخ جماعت
 ۲ چومی رفت از جهان این بیت می خواند
 بر اهل فضل و ارباب بلاغت*^۲
 ۳ به طاعت قرب ایزد می توان یافت
 قدم در نه گرت هست استطاعت
 ۴ بدین دستور تاریخ و فاش
 برون آر از حروف «قرب و طاعت»^۳

* از نظر حرف قبل از قافیه (ع) غلط است. در برخی نسخه های جدیدتر «براعت» آمده است.

- (۱) طاب مَنَواهُ: پاکیزه باد جایگاه (گور) او.
 بلاغت (رسانی و شیوایی سخن) اند.
 (۲) ارباب بلاغت: عالمان شیوا سخن - آنها که دانا به علم
 (۳) قرب و طاعت: به حروف ابجد برابر با ۷۸۸ است.



- ۱ قوّة شاعرة من سحر از فرط ملال
 متنقّر شده از بنده، گریزان می رفت
 ۲ چون همی گفتمش ای مونس دیرینه مرو
 سخت می گفت و دل آزرده و گریان می رفت
 ۳ نقش خوارزم^۱ و خیال لب جیحون^۲ می بست
 با هزاران گله از ملک سلیمان^۳ می رفت
 ۴ می شد آن کس که چو او چاره من کس نشناخت
 من همی دیدم و از کالبدم جان می رفت
 ۵ گفتم اکنون سخن خوش که بگوید با من
 کان شکر لهجة خوشگوی سخندان می رفت
 ۶ لابه بسیار نمودم که مرو سود نداشت
 زان که کار از نظر رحمت سلطان می رفت
 ۷ پادشاهها ز سر لطف و کرم بازش خوان
 چه کند سوخته از غایت حرمان^۴ می رفت

- (۱) ناحیه ای از ایران قدیم که اکنون جزو شوروی است.
 (۲) رودی در ایران قدیم که اکنون در خاک شوروی است.
 (۳) ملک سلیمان: لقب سرزمین فارس و شهر شیراز.
 (۴) می رفت - می گذشت.
 (۵) بی روزی بودن - بی بهرگی - محرومیت - ناکامی -
 نومییدی.



دید آنچنان کز او عَمَلُ الْخَيْرِ لَا يَفُوتُ^۱

تاریخ این معامله «رَحْمَانِ لَا يَمُوتُ»^۲

(۳) رَحْمَانِ لَا يَمُوتُ: به حروف ابجد برابر ۷۸۶ است. این قطعه تاریخ وفات شاه شجاع است که مدت ۲۷ سال بر فارس و مناطقی دیگر حکم راند.

رَحْمَانِ لَا يَمُوتُ^۱ چو آن پادشاه را

موتش قرین رحمت خود کرد تا بُوَد

(۱) رَحْمَانِ لَا يَمُوتُ: خداوند رحمان (دارای رحمتی وسیع و فراگیر) که هرگز نمی‌میرد.
(۲) عَمَلُ الْخَيْرِ لَا يَفُوتُ: کار نیکو فوت و فراموش نمی‌شود.



دشمن دل سیاه تو غرقهٔ خون چولاله باد

جان نسیم دولتش^۳ در شکن کُلاله^۴ باد

راهروان وهم را راه هزار ساله باد

بادهٔ صاف دایمت در قدح و بیاله باد

حاسدت^{۱۱} از سماع^{۱۲} آن محرم آه وناله باد

از لب خوان^{۱۳} حشمت^{۱۴} سهلترین نواله^{۱۵} باد

مهر چنان عروس را هم به کفت حواله باد

داد گرا تو را فلک جرعه کش^۱ بیاله باد

زلف سیاه بُرچمت^۲ چشم و چراغ عالم است

ذروه^۵ کاخ رتبتت راست^۶ ز فرط ارتفاع^۷

ای مه چرخ معدلت^۸ چشم و چراغ عالمی

چون به نوای مدحتت^۹ زهره^{۱۰} شود ترانه ساز

نه طبق سپهر و آن قرصهٔ سیم وزر که هست

دختر فکر بگر من محرم مدحت^{۱۱} تو شد

(۱۰) ناهید - ونوس. از سیاره‌های منظومهٔ شمسی که درخشانترین آنها به چشم زمینیان است و به عقیدهٔ قدما الههٔ شعر و طرب و موسیقی است. وی را به صورت زنی نوازنده تصور می‌کردند. (۱۱) حاسد: حسود.

(۱۲) شنیدن / رقص و پایکوبی همراه با آواز.

(۱۳) سفره.

(۱۴) حشمت: فز و شکوه.

(۱۵) لقمه - مقدار خوراک مخصوص یک نفر.

(۱) جرعه کش: ته گیلان خور.

(۲) چشم: بیخ و خم.

(۳) دولت: نیکبختی - سعادت.

(۴) موی مجعد - کاکل.

(۵) نوک.

(۶) عیناً - درست.

(۷) ز فرط ارتفاع: از بسیاری بلندی.

(۸) داد گری - داد گستری - عدل - داد.

(۹) مدحت: ستایش - ستودن.



- ۱ دل منه ای مرد پُغَرْدِ۱ بر سَخای۲ عَمرو و وزید
 ۲ رونوگَل کن نمی دانی که نوک کِلک۳ من
 ۳ شاه هُرْموزم۵ ندید و بی سخن صد لطف کرد
 ۴ کار شاهان این چنین باشد تو ای حافظ مرنج

(۱) عاقل - خردمند.

(۲) سَخا: سخاوت‌مندی - بخشش.

(۳) قلم.

(۴) تصویر.

(۵) شاه هرموز: پادشاه جزیره هرمز، تورانشاه بن قطب‌الدین

تهمتن که از ۷۴۷ تا ۷۷۹ ق در آن جزیره سلطنت می‌کرده است.

(۶) شاه یزد: احتمالاً اشاره به شاه یحیی مظفری است که مدتی در یزد و نواحی اطراف آن سلطنت می‌کرد.



- ۱ رُوحُ الْقُدُسِ۱ آن سَرُوشِ۲ فَرخِ۳
 ۲ می‌گفت سحرگهان که یارب
 ۳ برمسند خسروی بماناد

(۱) رُوحُ الْقُدُسِ: در اینجا مقصود جبرئیل (ع) است.

(۲) فرشته پیام آور.

(۳) فرخنده - مبارک.

(۴) قَبَةُ طَارِمِ زَبْرَجِد: گنبد سبز آسمان.

(۵) بخت و اقبال - سعادت.

(۶) شکوه و جلال.

(۷) جاودان.

(۸) منصور بن مظفر بن محمد (شاه منصور) (۷۵۰-۷۹۵ ق)

آخرین پادشاه سلسله آل مظفر.



- | | | |
|---|--------------------------------------|---------------------------------------|
| ۱ | مرا می دگر باره از دست برد | به می کاج ^۱ بنمودمی دستبرد |
| ۲ | هزار آفرین برمی سخ باد | که از روی من رنگ زردی ببرد |
| ۳ | بنازیم دستی که انگور چید | مریزاد پایی که درهم فشرد |
| ۴ | مرا از قضا عشق شد سرنوشت | فضای نوشته شاید سترد ^۲ |
| ۵ | برو زاهدا خرده برما مگیر | که کار خدایی نه کاری است خرد |
| ۶ | شود مست وحدت ز جسام آلت ^۳ | هر آن کاو چو حافظ می صاف خورد |

بني آدم من طهوريم دُرِّيْتَهُمْ وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ؛ شَهِدْنَا...» ([به یاد آر] زمانی که پروردگار تو از پشت فرزندان آدم ذرّیه آنها را برگرفت و آنها را بر خود گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی؛ گواهی می‌دهیم...).

(۱) کاش.
 (۲) پاک کرد - محو کرد.
 (۳) آیا [پروردگار شما] نیستم؟ اشاره به پیمان ربوبیتی که خداوند از فرزندان آدم (ع) در آغاز آفرینش گرفت. در آیه ۱۷۲ از سوره اعراف (۷) آمده است: «وَأَذِخْ رَبِّكَ مِنْ



- | | | |
|---|--|--|
| ۱ | به سمع خواجه ^۱ رسان ای ندیم ^۲ وقت شناس | به خلوتی که در آن اجنبی ^۳ صبا ^۴ باشد |
| ۲ | لطیفه ای به میان آر و خوش بخندانش | به نکته ای که دلش را در آن رضا باشد |
| ۳ | پس آن گه از کرشم این قدر به لطف بپرس | که گرو وظیفه ^۵ تقاضا کنم روا باشد؟ |

(۴) باد خنک و خوشبوی بامداد بهار.
 (۵) مقرری - مستمری.

(۱) شخص بزرگ (مورد نظر).
 (۲) مصاحب و همدم شخص بزرگ. (۳) بیگانه.



- ۱ شمه‌ای^۱ از داستان عشق شورانگیز ماست
۲ هیچ مژگان دراز و غمزه^۲ جادو^۳ نکرد
۳ ساقیا می ده که با حکم ازل تدبیر نیست
۴ در سفالین کاسه زندان^۴ به خواری منگرید
۵ نکهتی^۵ جان بخش دارد خاک کوی دلبران
۶ شهر^۶ زاغ وزغن^{۱۱} زیبای صید و قید^{۱۲} نیست
۷ ساقیا دیوانه‌ای چون من کی اندر بر کشد
۸ خاکیان بی بهره‌اند از جرعه کاس^{۱۳} الکرام^{۱۶}
- آن حکایتها که از فرهاد و شیرین کرده‌اند
آنچه آن زلف سیاه و موی مشکین^۱ کرده‌اند
قابل تغییر نبود آنچه تعیین کرده‌اند
کاین حرفان^۶ خدمت جام جهان بین^۷ کرده‌اند
عارفان زانجا مشام عقل مشکین^۱ کرده‌اند
کاین کرامت همره شهباز و شاهین کرده‌اند
دختر رز^{۱۳} را که نقد^{۱۴} عقل کاوین^{۱۵} کرده‌اند
این تطاول^{۱۷} بین که با عشاق مسکین^{۱۸} کرده‌اند

- (۱) اندکی.
(۲) اشاره با چشم و ابرو.
(۳) جادوگر - افسونگر.
(۴) سیاه و خوشبو مانند مشک.
(۵) افراد تهیدست و بدون هیچگونه قید، با دلی پاک.
(۶) همپالگان - دوستان.
(۷) جام جهان بین: کنایه از دل پاک و روشن عارف که آینه تمام‌نمای اسرار آفرینش است.
(۸) نکهت: بوی خوش.
(۹) معطر، مانند مشک.
(۱۰) بال بزرگ.
(۱۱) پرنده موشخوار. به همراه زاغ مظهر پستی و دون همتی.
است.
(۱۲) زیبای صید و قید: زینده شکار و دام.
(۱۳) دختر رز: کنایه از شراب.
(۱۴) سگه - پول.
(۱۵) کابین - مهریه.
(۱۶) کاس الکرام: کاسه بزرگواران. اشاره به ضرب المثل «وَلِیْلَاضِیْ مِیْنِ کَاسِ الْکِرَامِ نَصِیْبٌ» (زمین را از کاسه بزرگواران بهره‌ای است). رسم بوده است که برای شادی روح گذشتگان و دادن بهره خاکیان جرعه‌ای شراب، آب یا دیگر نوشیدنی بر زمین می‌ریخته‌اند.
(۱۷) دست درازی - ظلم - تعدی.
(۱۸) فقیر - بی بهره.



- ۱ اعظم قوام دولت و دین^۱ آن که بردرش
۲ با آن وجود و آن عظمت زیر خاک رفت
۳ تا کس امید جود ندارد دگرزکس
- از بهر خاکبوس نمودی فلک سجود
در نصف ماه ذی قعد^۲ از عرصه وجود
آمد حروف سال وفاتش «امید جود»^۳

(۱) مقصود خواجه قوام الدین محمد بن علی صاحب عیار از مشاهیر و متنفذان دولت آل مظفر است که از نزدیکان و معتمدان شاه شجاع بوده است. سرانجام بر اثر بدگویی حاسدان به دستور شاه شجاع به اتهام خیانت در سال ۷۶۴ به قتل رسید.

(۲) ذی قعد.

(۳) امید جود: در اصل «امید جود» است. به حروف ابجد ۷۶۴ قمری می شود.



- ۱ آن کیست تا به حضرت سلطان ادا کند
۲ زندی^۲ نشسته بر سر سجاده قضا^۳
۳ آن رند گفت چشم و چراغ آتس^۴ منم
۴ ای آصف^۵ زمانه ز بهر خدا بگو
۵ شاهها روا مدار که مفعول من آراد^{۱۱}
گردد به روزگارتو قعالی ما یُیرید^{۱۲}

- (۱) شتر گریه: کنایه از امور ناجور و نامتناسب (مانند عدم تناسب شتر و گریه).
(۲) رند: شخص لاابالی و بی قید و غیر ظاهر الصلاح.
(۳) قضاوت.
(۴) حیز: مختث - آن که نه زن است نه مرد.
(۵) (ظاهراً) آتس بن مالک از اصحاب رسول اکرم (ص).
(۶) (ظاهراً) داوود ظاهری از فقیهان بزرگ اهل سنت (م ۲۷۰ق) مؤسس فرقه ظاهریه.
(۷) (ظاهراً) فریدالدین عمر بن غیلان بلخی معروف به فرید غیلانی، حکیم ایرانی در نیمه اول قرن ششم هجری.
(۸) وزیر مقتدر حضرت سلیمان (ع) - کنایه از وزیر زمان.

- (۹) سعادت - نیکبختی.
(۱۰) فزونی.
(۱۱) مفعول من آراد: آن که هر کس بخواهد، وی خود را به او تسلیم می‌کند.
(۱۲) قعالی ما یُیرید: آن که هر چه بخواهد می‌تواند انجام دهد - از صفات خداوند متعال که در قرآن مجید نیز به کار رفته است (قَعَالًا لِمَا يُرِيدُ - سوره بروج (۸۵)، آیه ۱۶).
توضیح: این قطعه به مناسبت تفویض منصب قضاوت فارس به مولانا سعدالدین آتسی و منصب ندیمی به شیخ فرید سروده شده است.



- ۱ دل مننه بردنیمی^۱ و اسباب او
۲ کس غسل بی نیش از این دگان نخورد
۳ هربه ایامی^۲ چراغی برفروخت
۴ بی تکلف هر که دل بروی نهاد
۵ شاه غازی^۳ خسرو گیتی مستان
۶ گه به یک حمله سپاهی می شکست
۷ سروران را بی سبب می کرد حبس
۸ از نهیش پنجه می افکند شیر
۹ عاقبت شیراز و تبریز و عراق
۱۰ آن که روشن بُد جهان بيشش^۵ بدو
- زان که از وی کس وفاداری ندید
کس رُطب بی خار از این بستان نجید
چون تبام افروخت بادش دردمید
چون بدیدی خصم خود می پرورید
آن که از شمشیر او خون می چکید
گه به هویی قلبگاهی^۴ می درید
گردنان را بی سخن سرمی برید
در بیابان نام او چون می شنید
چون مسخر کرد وقتش در رسید
میل در چشم جهان بيشش کشید^۶

(۱) دنیا.

(۲) هربه ایامی: هر چند گاه یکبار.

(۳) جنگجو- جنگاور- آن که در راه دین می جنگد.

(۴) قلبگاه: جایی که قلب لشکر آن را اشغال کند- میان لشکر.

(۵) جهان بین: چشم.

(۶) اشاره به امیر مبارزالدین محمد بن مظفر سرسلسله آل مظفر که سرانجام به وسیله فرزندش شاه شجاع از سلطنت برکنار و به دستور وی کور شد.



- | | | | |
|---|---|---|---|
| ۱ | برسربازار جان بازان منادی می‌زنند | ۱ | بشنوید ای ساکنان کوی زندی ^۱ بشنوید |
| ۲ | دختر رزاً چند روزی هست کز ما گم شده است | ۲ | رفت تا گیرد سر خود هان و هان حاضر شوید |
| ۳ | جامه‌ای دارد ز لعل و نیمتاجی از حباب | ۳ | عقل و دانش برد و شد ^۳ تا ایمن از وی نغنود ^۴ |
| ۴ | هر که این تلخم دهد حلوا بها جانش دهم | ۴ | و ربود پوشیده و پنهان به دوزخ دروید |
| ۵ | دختر شبگرد ^۵ تیز تلخ گلرنگ است مست | ۵ | گر بیابیدش به سوی خانه ^۵ حافظ برید |

(۱) بی‌قیدی - لاابالگیری. (۲) دختر رزّه کنایه از شراب. (۳) رفت. (۴) غنودن: خوابیدن - آرمیدن. (۵) دزد - راهزن. (۶) سریع - چالاک.



- | | | | |
|---|---|---|-------------------------------|
| ۱ | برادر خواجه عادل ^۱ طاب ^۲ مشواه ^۲ | ۱ | پس از پنجاه و نه سال از حیاتش |
| ۲ | به سوی روضه ^۳ رضوان ^۳ سفر کرد | ۲ | خدا راضی ز افعال و صفاتش |
| ۳ | خلیل عادل ^۴ پیوسته برخوان | ۳ | وز آنجا فهم کن سال وفاتش |

(۱) گویا خواجه خلیل عادل برادر حافظ است. (۲) طاب^۲ مشواه: جایگاهش (گورش) پاک باد. (۳) روضه^۳ رضوان: از باغهای بهشت (که ثمره رضایت خداوند است). (۴) خلیل عادل: (دوست عادل / خواجه خلیل عادل) به حروف ابجد برابر ۷۷۵ قمری است.



- ۱ مجد دین سرور و سلطان قضاات^۱ اسماعیل^۲
 ۲ ناف هفته^۳ بُد و از ماه رجب ی ح^۴ روز
 ۳ گتف^۱ رحمت حق منزل اودان وان گه
- ۱) قاضیان.
 ۲) مجدالدین اسماعیل.
 ۳) قلم.
 ۴) زبان آور: سخنور - خوش سخن.
 ۵) نطق - گفتار.
- ۶) ناف هفته: روز وسط هفته - روز سه شنبه.
 ۷) ی ح: به حساب ابجد برابر ۱۸ (ی = ۱۰، ح = ۸).
 ۸) نظم و ترتیب.
 ۹) حمایت - پناه.
 ۱۰) رحمت حق: به حساب ابجد برابر ۷۵۶ قمری.



- ۱ صباح^۱ جمعه^۲ سادس^۳ ربیع اول بود
 ۲ به سال هفتصد و شصت و چار از هجرت
 ۳ دریغ و درد و تأسف کجا دهد سودی
- ۱) صبح.
 ۲) ششم.
 ۳) زردوده - نابود.
- که از دلم غم آن ماهروی شد زایل^۳
 چو آب گشت به من حل حکایت مشکل
 کنون که عمر به بازیچه رفت و بیحاصل



- ۱ حُسن این نظم از بیان مُستَغنی^۱ است
۲ آفرین بر کِلک^۲ نقّاشی که داد
۳ عقل در حُسنش نمی یابد بدل
۴ معجز است این نظم^۳ یا سحرِ حلال^۴
۵ کس نداند^۴ گفت رمزی زین نَمَط^۵
- بر فروغ خُور کسی گوید دلیل؟
بِکَر^۳ معنی را چنین حُسنی جمیل^۱
طبع در لطفش نمی بیند بَدیل^۵
هاتف^۸ آورد این سخن یا جبرئیل
کس نیارد^{۱۱} سُفت^{۱۲} دَری^{۱۳} زین سبیل^{۱۴}

- (۱) بی نیاز.
(۲) قلم.
(۳) دوشیزه.
(۴) زیبا.
(۵) جایگزین - جانشین.
(۶) شعر.
(۷) سحرِ حلال: جادویی که حرام نیست - کنایه از سخن جادویی (با نظر به این که جادوگری در شرع حرام است).
(۸) فرشته ای که ندا دهد اما خود دیده نشود.
(۹) نتواند.
(۱۰) روش - شیوه.
(۱۱) نتواند.
(۱۲) سوراخ کرد.
(۱۳) مرواریدی.
(۱۴) راه و روش.



- ۱ سرور اهل عمامیم^۱ شمع بزم انجمن
- ۲ هفصد و پنجاه و چار از هجرت خَیْرُ البَشَرِ ه
- ۳ سادس^۶ ماه ربیع الآخر اندر نیم روز
- ۴ مرغ روحش کاو همای^۱ آشیان قدس^{۱۰} بود
- (۱) اهل عمامیم: کسانی که عمامه بر سر می‌گذارند - علما و فقها.
- (۲) وزیر.
- (۳) صاحبقران: خوشبخت.
- (۴) حاجی قوام‌الدین حسن متوفی در ۷۵۴ ق از رجال و توانگران صاحب نفوذ فارس و از وزرای شاه شیخ ابواسحاق اینجو.
- (۵) خَیْرُ البَشَرِ: بهترین انسان - حضرت محمد مصطفی (ص).
- صاحب^۲ صاحبقران^۳ حاجی قوام‌الدین حسن^۱
- مهر را جوزا مکان و ماه را خوشه وطن^۶
- روز آدینه به حکم کردگار ذوالمِئَن^۸
- شد سوی باغ بهشت از دام این دارِ مَحَن^{۱۱}
- (۶) معنی مصراع: (نجوم) خورشید در برج جوزا و ماه در برج سنبله.
- (۷) ششم.
- (۸) ذوالمِئَن: صاحب بخششها و نعمتها و لطفها.
- (۹) پرندۀ بلند پرواز از نوع عقاب.
- (۱۰) پاکی - عالم مجردات.
- (۱۱) دارِ مَحَن: خانهٔ رنجها - کنایه از دنیا.



- ۱ دلا دانی که این فرزانه^۱ فرزند
- ۲ به جای لوح سیمین^۳ بر کنارش
- (۱) دانشمند.
- (۲) طاق رنگین: کنایه از آسمان و جهان.
- (۳) لوح سیمین: لوحه نقره‌ای که دانش آموزان بر روی آن می‌نوشتند.
- چه دید اندر خم این طاق رنگین^۲
- فلک بر سر نهادش لوح سنگین^۴
- (۴) ساخته شده از سنگ.



۱ ای مُعَرَّا اصل عالی جوهرت^۲ از جور^۳ و حرص
 ۲ در بزرگی کی روا باشد که تشریفات^۴ را
 وی مبرّا^۱ ذات میمون اخترت^۵ از زرق^۶ و ربو^۷
 از فرشته بازگیری آن گهی بخشی به دیو^۸

- (۱) عاری - بری.
 (۲) عالی جوهر: عالی گوهر - عالی سرشت.
 (۳) ظلم - ستم. (۴) بری - دور.
 (۵) میمون اختر: مبارک ستاره - خوشبخت.
 (۶) نفاق - دورویی - تزویر - ریاکاری.
 (۷) مکر - حيله - فریب - تزویر.
 (۸) خلعتها - بزرگداشتها - بخششها و عطایای شاهانه.
 (۹) شیطان (جن).



۱ ساقیا پیمانہ پر کن زان که صاحب مجلس
 ۲ جنت^۱ نقد است اینجا عیش و عشرت کن به ذوق
 ۳ دوستداران دوستکام اند^۲ و حریفان^۳ با ادب
 ۴ ساز چنگ آهنگ عشرت، صحن مجلس جای رقص
 ۵ دُور^۴ از این بهتر نگردد ساقیا عشرت گزین

آرزو می بخشد و اسرار می دارد نگاه
 زان که در جنت خدا بر بنده ننویسد گناه
 پیشکاران^۱ نیکنام و صف نشینان^۲ نیکخواه
 خال جانان دانه^۳ دل^۴؛ زلف ساقی دام راه
 جای از این خوشتر نباشد حافظا ساغر بخواه

- (۱) بهشت.
 (۲) دوستکام: مهربان - به کام دوستان.
 (۳) همپالگان - رفیقان. (۴) خدمتکاران.
 (۵) صف نشین: آن که در مجلس نشیند - میهمان.
 (۶) دانه دل: دانه ای که دل را شکار می کند / نقطه ای سیاه که در قلب است.
 (۷) مجلسی که شراب را در آن می گردانند و به هر کس به نوبت می رسانند.



آن میوه بهشتی کآمد به دست ای جان
تاریخ این حکایت گراز تو باز پرسند
درد دل چرانیکستی از کف چرا بهشتی^۱
سر جمله اش^۲ فروخوان از «میوه بهشتی»^۳

(۱) نهادی.

(۲) سر جمله: خلاصه - گزیده.

(۳) میوه بهشتی: به حساب ابجد برابر ۷۷۸ قمری است.



ساقیا باده که اکسیر حیات است بیار
چشم بر دُور قُح دارم و جان بر کف دست
همچو گل بر چمن از یار* میفشان دامن
بر قشائی^۳ و مَثالِث^۴ بنواز ای مطرب
تاتن خاکی من عین بقا^۲ گردانی
به سرخواجه که تا آن ندهی نشستانی
زان که در پای تو دارم سر جان افشانی
وصف آن ماه که در حُسن ندارد ثانی^۵

* ناز.

(۳) (موسیقی) تارهای دوم از تارهای عود.

(۴) تارهای سوم از تارهای عود.

(۵) دوم.

(۱) ماده ای که فلزات ارزان قیمت را به طلا و نقره تبدیل می‌کند.

(۲) جاودانگی.



- ۱ دریغا خِلمتاً روز جوانی
۲ دریغا حسرتاً دردا کزاین جوی
۳ همی باید برید از خویش و پیوند
۴ وَكُلُّ أَخٍ مُفَارِقَةٌ أَخُوهُ
- گرش بودی طرازاً جاودانی
بخواهد رفت آب زندگانی
چنین رفته است حکم آسمانی
لَعَمْرُ أَبِيكَ إِلَّا الْفَرَقْدَانِ^۳

(۱) جامهٔ دوخته که بزرگی به کسی بخشد.

(۲) کناره و حاشیهٔ لباس که به رنگی متفاوت از متن است.

(۳) (بخوانید: فرقدانی) معنی بیت: به جان پدرت سوگند که

هر برادری از برادرش جدا می‌شود جز فرقدان. فرقدان:
دو ستارهٔ نزدیک به هم در قطب شمال. دو برادران.



- ۱ خسروا، دادگرا شیردلا بحرکفا^۱
۲ همه آفاق^۲ گرفت و همه اطراف^۳ گشاد
۳ گفته باشد مگرت مُلهم^۴ غیب احوالم
۴ در سه سال آنچه بیند و ختم از جاه وزیر
۵ دوش در خواب چنان دید خیالم که سحر
۶ بسته بر آخور او استر^۵ من جومی خورد
۷ هیچ تعبیر نمی‌دانش این خواب که چیست
تو بفرمای که در فهم نداری ثانی^۶

- (۱) بحرکف: کسی که دستش در بخشندگی همچون دریاست.
(۲) فضیلت.
(۳) لایق - سزاوار - درخور.
(۴) اققها - کشورها - سرزمینها.
(۵) کناره‌ها - جوانب - گوشه‌ها.
(۶) آوازه - شهرت.
(۷) مسعود: مسعود شاه فرزند امیر شرف‌الدین محمود شاه و برادر شاه شیخ ابواسحاق از خاندان اینجو که حکومت فارس را برعهده داشت.
(۸) شاه سلطان: سلطان شاه برادر مسعود شاه.
(۹) الهام کننده.
(۱۰) منیر: روشن.
(۱۱) تاریخ.
(۱۲) چوگان باز.
(۱۳) قاطر.
(۱۴) توبره.
(۱۵) دوم.



- ۱ پادشاهها لشکر توفیق^۱ همراه توآند
۲ با چنین اوج جلال از پیشگاه مسکنت^۲
۳ با فریب رنگ این نیلی خُم زنگار فام^۳
۴ آن که ده با^۴ هفت ونیم آورد وبس؛ سودی نکرد
خیزا اگر بر عزم نخجیر^۲ جهان ره می کنی^۳
آگهی و خدمت دلهای آگه می کنی
کار بروفق مراد صِبْغَةُ اللَّهِ^۶ می کنی
فرصت بادا^۸ که هفت ونیم باده می کنی^۱

- (۱) موفقیت - تأیید الهی به وسیله فراهم نمودن وسایل کار.
(۲) شکار.
(۳) راه کردن: راه سپردن - طی طریق کردن.
(۴) فقر - تنگدستی - تهیدستی.
(۵) نیلی خُم زنگار فام: خم نیلی به رنگ زنگار (رنگ سبز زنگ مس) - کنایه از آسمان و فلک.
(۶) صِبْغَةُ اللَّهِ: رنگ خدا - فطرت توحید. اشاره به آیه ۱۳۸ از سوره بقره (۲): «صِبْغَةَ اللَّهِ؛ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً؛ وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ» [ایمان و توحید است] رنگ خدا؛ و
- چه کسی از نظر رنگ از خدا بهتر است؛ و ما پرستنده
اویم).
(۷) به.
(۸) فرصت بادا: فرصت داشته باشی - عمرت دراز باد.
(۹) معنی بیت: آن که سهم فقیران اهل فضل را از ده به هفت ونیم آورد سودی نبرد؛ عمرت دراز باد که هفت ونیم را به ده می رسانی (اشاره به این که سهم اهل فضل را کم کرده بودند و شاه شجاع آن را به حالت اول بازگرداند).

عجیب



جز نقش تو در نظر نیامد ما را جز کوی تو رهگذر نیامد ما را
خواب ارچه خوش آمد همه را در عهدت حقا که به چشم در نیامد ما را



گفتم که لب ت گفت لبم آب حیات گفتم دهن ت گفت زهی حَبّ نبات
گفتم سخن تو گفت حافظ گفنا شاد ت همه لطیفه گویان صلوات



ماهی که قدش به سرو می ماند راست^۱ آیینه به دست و روی خود می آراست
دستارچه ای^۲ پیشکش کردم گفت وصلم طلبی؟ زهی خیالی که تو راست

(۱) عیناً - درست.

(۲) دستارچه: دستار کوچک - دستمال.



من با کمر تو در میان کردم دست بنداشتمش که در میان چیزی هست
 پیدا است گزاین میان چه بر بست^۱ کمر تا من ز کمر چه طرف برخواهم بست^۲
 (۱) پر بست: بهره برد. (۲) طرف بستن: بهره بردن.



هر روز دلم به زیر باری دگراست در دیده من ز هجر خاری دگراست
 من جهد همی کنم فضا می گوید بیرون ز کفایت تو کاری دگراست



ماه هم که زُخش روشنی خُورا بگیرفت گرد خط^۲ او دامن کوثر^۳ بگیرفت
 دلها همه در چاه زَنخدان^۴ انداخت وان گه سر چاه را به عنبر^۵ بگیرفت
 (۱) خورشید.
 (۲) موی بنا گوش، گرد صورت و پشت لب.
 (۳) چشمه ای در بهشت که مؤمنان از آن سیراب خواهند شد.
 (۴) سوره ای به این نام در قرآن مجید هست - کنایه از چهره
 خوش آب و رنگ معشوق.
 (۵) ماده ای سیاه و خوشبو - کنایه از زلف یا موی صورت معشوق.



نه قصه آن شمع چگِل^۱ بتوان گفت نی حال خود سوخته دل بتوان گفت
 غم بردل تنگ من از آن است که نیست «یک دوست که با او غم دل بتوان گفت»^۲
 (۱) شهری از نواحی ترکستان که مردم آن به زیبایی مشهورند / زیبارو. (۲) این مصرع از ظهیرفاریابی است.



اول به وفا می وصالم درد داد چون مست شدم جام جفا بر سرداد
 برآب دودیده و پراز آتش دل خاک ره او شدم به بادم برداد



شیرین دهنان عهد به پایان نبرند صاحب نظران ز عاشقی جان نبرند
 معشوقه چو بر مراد و رای تو بود نام تو میان عشقبازان نبرند



چون غنچه گل قرابه پردازا شود نرگس به هوای می قبح ساز شود
فارغ دل آن کسی که مانند حباب هم در سومی، خانه برانداز شود
(۱) قرابه پرداز: سازنده قرابه (شیشه شراب).



خوبان جهان صید توان کرد به زر خوش خوش برایشان بتوان خورد به زر
نرگس که کله دارا جهان است ببین کاونیز چگونه سردر آورد به زر
(۱) کله دان: کلاه دار - پادشاه.



عشق رخ یار بر من زار مگیر برخسته دلان خرده به یکبار مگیر
صوفی چو تو رسم رهروان^۱ می دانی بر مردم رند^۲ نکته بسیار مگیر
(۱) رهروان راه سیر و سلوک. (۲) بی قید - لایبالی - آن که پایبند ظواهر شرع نیست.



اسرار کرم زخواجه^۲ قنبر^۳ پرس
سرچشمه آن زساقی کوثر^۴ پرس

روایاتی بسیار از اهل سنت و شیعه بدین مضمون که «علی ساقی حوض (کوثر) است.» سوره ای به نام «کوثر» در قرآن مجید است. کوثر به معنای «خیرکثیر» است. ظهور آن در آخرت به صورت چشمه ای پرآب است که مؤمنان از آن می نوشند و کمالات بسیار کسب می کنند. علت این که علی (ع) از کوثر به مؤمنان می نوشاند این است که کمالات الهی و علوم انبیا و نبی اکرم (ص) توسط آن حضرت به دیگران می رسد.

مردی زگننده در خیبر^۱ پرس
گرتشنه فیض^۴ حق به صدقی^۵ حافظ

(۱) گننده در خیبر: حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) که در قلعه خیبر را در جنگ خیبر کند و بدین وسیله آن قلعه به تصرف مسلمانان درآمد.
(۲) صاحب - مولا. (۳) نام غلام حضرت علی (ع).
(۴) عطا و بخشش فراوان خداوند.
(۵) به صدق: به راستی.
(۶) ساقی کوثر: آن که آب چشمه کوثر را که در بهشت است به مؤمنان می نوشاند. امیر مؤمنان علی (ع). اشاره به



یارب^۲ که فسونه^۳ برواد^۴ از یادش
آویزه^۵ دُر زلفم^۶ حافظ بادش

از سوره بقره، روایات شیعه، کتابهای تفسیر شیعی و توضیح شماره ۱ غزل ۹۲ مراجعه فرمایید.
(۲) الهی.
(۳) جادوها.
(۴) برود (در حالت دعایی). (۵) گوشواره.
(۶) مروارید. (۷) شعر / مروارید به رشته کشیده شده.

چشم تو که سحر بابل^۱ است استادش
وان گوش که حلقه کرد در گوش جمال

(۱) سحر بابل: جادویی که در بابل آموخته می شود. بابل شهری بوده است که برای آموختن سحر و جادو از سراسر جهان بدانجا مراجعه می کردند. این امر به خاطر شهرت داستان هاروت و ماروت و همچنین انسانه های ساخته شده در این باره بوده است. برای اطلاع بیشتر به آیه ۱۰۲



چون جامه زتن برکشد آن مُشکین خال ماهی که نظیر خود ندارد به جمال^۱
 در سینه زنازکی دلش بستوان دید ماننده سنگ خاره در آب زلال
 (۱) زیبایی.



من حاصل عمر خود ندارم جز غم در عشق تو یار خود ندارم جز غم
 یک همدم دمساز ندارم نفسی یک مونس همنفس* ندارم جز غم
 * این کلمه از نظر فاقیه قبل از ردیف، دارای اشکال است. بعضی نسخه‌های جدید برای رفع اشکال، آن را به «نامزد» تبدیل کرده‌اند. به نظر می‌رسد حافظ فرصت تصحیح آن را نیافته است.



چون باده زغم چه بایدت جوشیدن بالشکر غم نمی‌توان کوشیدن^۱
 سبز است لب^۲ ساغر از او دور مدار می بر لب سبزه خوش بود نوشیدن
 (۱) زور آزمایی کردن - مقابله کردن. (۲) سبزی لب: کنایه از موی گرد لب.



یا قوت لبّت دُرّ عَدَن^۱ پرورده
زان راح^۶ که روحی است به تن پرورده
(۴) نام خلیج و بندری در یمن که مروارید آن معروف بوده
است.
(۵) جان پروردن: پرورش دادن جان.
(۶) شراب - می.

ای سایه سنبلیت^۱ سمن^۲ پرورده
همچون لب خود مدام جان می پرورده
(۱) سنبل: مقصود سنبل هندی است که دارای دنباله ای دراز،
سیاه و خوشبوست - کنایه از زلف یار.
(۲) یاسمن.
(۳) مروارید.



دل خوش کن و بر صبر گمار اندیشه
یک قطره خون است و هزار اندیشه

گفتی که تو را شوم^۱؛ مدار اندیشه
کو صبر و چه دل؛ کانچه دلش می گویی
(۱) تو را شوم: متعلق به تو خواهم شد.



ما را نگذارد که درآییم زبای
سرپنجه دشمن افکن ای شیرخدای^۵

- (۱) امر می‌کند افراد را به بهشت یا دوزخ ببرند. اشاره به روایاتی بسیار از اهل سنت و شیعه که «عَلَى قِيمِ الْخَنْدِ وَالْتَارِ» (علی قسمت کننده بهشت و جهنم است).
- (۲) واقع شود - انجام گیرد.
- (۳) گرگ ربایی: ربودن مانند گرگ - غارت و تاراج کردن.
- (۴) شیر خدا: ترجمه «أَسَدُ اللَّهِ» از القاب امیرالمؤمنین علی (ع).
- (۵)

قَسام^۱ بهشت و دوزخ^۲ آن عقده گشای
تا کی رود^۳ این گرگ ربایی^۴؛ بنمای

- (۱) قسمت کننده.
- (۲) قَسام بهشت و دوزخ: اشاره به حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) که قسمت کننده بهشت و جهنم است. به تعبیر دیگر چون او میزان اعمال است، به وسیله او بهشتی یا جهنمی بودن افراد مشخص می‌گردد. دوستی و دشمنی با او نیز تعیین کننده جایگاه شخص در آخرت است. ظهور این امر در قیامت بدین صورت است که آن حضرت



کنجی و فراغتی و یک شیشه می
میت نبرم به یک جواز حاتم طی^۵

- (۱) عود (از آلات موسیقی).
- (۲) حاتم طایی از بخشندگان عرب که به سخاوت مشهور است.
- (۳)
- (۴)
- (۵)

با شاهد^۱ شوخ^۲ و شنگ^۳ و با بربط^۴ و نی
چون گرم شود زباده ما را رگ و پی

- (۱) زیبارو.
- (۲) گستاخ / شاد - زنده دل / زیبا.
- (۳) خوش حرکات - شیرین رفتار.

فهرست دیوان حافظ شیرازی

۱. غزلیات

شماره غزل	شماره غزل
۱۴۳	۱۵
۱۴۱	۱۳
حرف ت	
۲۱۵	۸۲
۱۹۰	۵۹
۱۵۸	۳۰
۱۷۱	۴۲
۱۹۶	۶۵
۱۷۰	۴۱
۱۴۴	۱۶
۲۲۶	۹۲
۱۹۳	۶۲
۱۵۵	۲۷
۲۲۴	۹۱
حرف الف	
۱۲۹	۳
۱۲۷	۱
۱۳۹	۱۲
۱۳۳	۶
۱۳۱	۵
۱۳۷	۱۰
۱۳۶	۹
۱۳۵	۸
۱۳۸	۱۱
۱۳۰	۴
۱۲۸	۲
۱۳۴	۷
حرف ب	
۱۴۲	۱۴

۴۰	باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است	۱۶۸	۲۵	روزه یکسوشد و عید آمد و دلها برخاست	۱۵۳
۳۶	برو به کار خود ای واعظ این چه فریاد است	۱۶۴	۷۴	روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست	۲۰۷
۷۹	بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت	۲۱۲	۵۰	روضه خلد برین خلوت درویشان است	۱۸۰
۲۴	به جان خواجه و حق قدیم و عهد درست	۱۵۲	۶۴	روی تو کس ندید و هزارت رقیب هست	۱۹۵
۵۱	به دام زلف تو دل مبتلای خویشتن است	۱۸۲	۹۳	زان یار دلتوازم شکری است با شکایت	۲۲۸
۴۸	به کوی میکده هر سالکی که ره دانست	۱۷۷	۷۲	زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست	۲۰۵
۶۷	بنال بلبل اگر با منت سر یاری است	۲۰۰	۵۵	ز گریه مردم چشم نشسته در خون است	۱۸۶
۳۷	بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است	۱۶۵	۲۲	زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست	۱۵۰
۳۹	بی مهر رخت روز مرا نور نمانده است	۱۶۷	۳۲	زلفت هزار دل به یکی تاره موبیست	۱۶۰
۳۸	تا سر زلف تو در دست نسیم افتاده است	۱۶۶	۱۹	ساقیا آمدن عید مبارک بادت	۱۴۷
۷۶	جز آستان توام در جهان پناهی نیست	۲۰۹	۸۴	ساقی بیار باده که ماه صیام رفت	۲۱۷
۲۶	چوبشونوی سخن اهل دل مگو که خطاست	۱۵۴	۸۶	ساقی بیا که یار رخ پرده برگرفت	۲۱۹
۸۹	چه لطف بود که ناگاه رشحه قلمت	۲۲۲	۵۷	سر ارادت ما و آستان حضرت دوست	۱۸۸
۷۵	حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست	۲۰۸	۱۸	سینه ام ز آتش دل در غم جانانه بسوخت	۱۴۶
۴۳	حال دل با تو گفتم هوس است	۱۷۲	۸۵	شربت از لب لعلش نچشیدیم و برفت	۲۱۸
۸۷	حسنت به اتفاق ملاحظ جهان گرفت	۲۲۰	۲۰	شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست	۱۴۸
۳۳	خدا چو صورت ابروی دلگشای توبست	۱۶۱	۸۸	شنیده ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت	۲۲۱
۳۴	خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است	۱۶۲	۶۱	صبا اگر گذری افتدت به کشور دوست	۱۹۲
۵۶	خم زلف تو دام کفر و دین است	۱۸۷	۸۱	صبحدم مرغ چمن با گل نوحاسته گفت	۲۱۴
۱۷	خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت	۱۴۵	۴۴	صحن بستان ذوق بخش و صحبت یاران خوش است	۱۷۳
۶۶	خوشتر ز عیش و صحبت و باغ و بهار چیست	۱۹۸	۴۹	صوفی از پرتومی راز نهانی دانست	۱۷۹
۲۹	خیال روی تو در هر طریق همزه ماست	۱۵۷	۷۸	عیب زندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت	۲۱۱
۵۸	دارم امید عاطفتی از جناب دوست	۱۸۹	۷۰	کس نیست که افتاده آن زلف دوتا نیست	۲۰۳
۲۳	در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست	۱۵۱	۴۵	کنون که بر کف گل جام باده صاف است	۱۷۴
۴۶	در این زمانه رفیقی که خالی از خلل است	۱۷۵	۷۷	کنون که می دمد از بوستان نسیم بهشت	۲۱۰
۶۰	دل سر پرده محبت اوست	۱۹۱	۸۳	گر ز دست زلف مشکینت خطایی رفت رفت	۲۱۶
۲۸	دل و دینم شد و دلبر به ملامت برخاست	۱۵۶	۴۷	گل در بر و می در کف و معشوقه به کام است.	۱۷۶
۸۰	دیدم که یار جز سر جور و ستم نداشت	۲۱۳	۵۲	لعل سیراب به خون تشنه لب یار من است	۱۸۳
۷۳	راهی است راه عشق که هیچش کناره نیست	۲۰۶	۳۱	ما را ز خیال توجه پروای شراب است	۱۵۹
۳۵	رواق مبظر چشم من آشیانه توست	۱۶۳	۶۹	ما هم این هفته شد از شهر و به چشم سالی است	۲۰۲
۵۳	روزگاری است که سودای بتان دین من است	۱۸۴			

۳۲۵	سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند	۱۸۷	۲۶۸	دل از من برد و روی از من نهان کرد	۱۳۲
۳۲۸	سمن بویان غبار غم چو بنشینند بنشانند	۱۸۹	۲۷۷	دلبر برفت و دلشدگان را خیر نکرد	۱۴۰
۲۵۷	شاهد آن نیست که مویب و میانی دارد	۱۲۱	۲۴۹	دل ما به دور رویت ز چمن فراغ دارد	۱۱۳
۳۳۱	شاهدان گر دلبری زین سان کنند	۱۹۲	۲۸۲	دلجم جز مهر مهرویان طریقی بر نمی‌گیرد	۱۴۵
۳۳۵	شراب بی غش و ساقی خوش دودام رهند	۱۹۶	۲۵۰	دلی که غیب نمای است و جام جم دارد	۱۱۴
۲۳۲	شراب و عیش نهان چیست کار بی بنیاد	۹۷	۲۸۴	دمی با غم به سر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد	۱۴۷
۳۰۸	صبا به تهنیت پیر می فروش آمد	۱۷۱	۲۷۱	دوستان دختر رز تو به زمستوری کرد	۱۳۵
۲۷۹	صبا وقت سحر بویی ز زلف یار می آورد	۱۴۲	۲۳۳	دوش آگهی زیار سفر کرده داد باد	۹۸
۲۳۶	صوفی ار باده به اندازه خورد نوشش باد	۱۰۱	۳۰۴	دوش از جناب آصف بیک بشارت آمد	۱۶۷
۲۶۵	صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد	۱۲۹	۳۴۳	دوش در حلقه ما قصه گیسوی تو بود	۲۰۴
۳۲۲	طایر دولت اگر باز گذاری بکند	۱۸۴	۳۱۷	دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند	۱۷۹
۳۰۵	عشق تو نهال حیرت آمد	۱۶۸	۳۴۴	دوش می آمد و رخساره برافروخته بود	۲۰۵
۲۴۲	عکس روی تو چو در آینه جام افتاد	۱۰۷	۳۱۵	دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند	۱۷۸
۳۲۹	غلام نرگس مست تو تا جداران اند	۱۹۰	۲۳۱	دی پیر می فروش که ذکرش به خیر باد	۹۶
۳۵۳	قتل این خسته به شمشیر تو تقدیر نبود	۲۱۴	۳۴۸	دیدم به خواب خوش که به دستم پیاله بود	۲۰۹
۲۴۸	کسی که حسن خط دوست در نظر دارد	۱۱۲	۲۷۰	دیدم ای دل که غم عشق دگر بار چه کرد	۱۳۴
۳۲۳	کلک مشکین تو روزی که ز ما یاد کند	۱۸۵	۲۴۰	دیر است که دلدار پیامی نفرستاد	۱۰۵
۳۳۷	کنون که در چمن آمد گل از عدم به وجود	۱۹۸	۲۸۷	راهی یزن که آهی بر ساز آن توان زد	۱۵۰
۲۹۴	کی شعر خوش انگیزد خاطر که حزین باشد	۱۵۷	۳۶۳	رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید	۲۲۴
۳۰۳	گداخت جان که شود کار دل تمام و نشد	۱۶۶	۳۱۳	رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند	۱۷۶
۳۵۹	گر چه بروا عاظ شهر این سخن آسان نشود	۲۲۰	۲۷۶	رو بر رهش نهادم و بر من گذر نکرد	۱۳۹
۳۶۱	گر من از باغ تو یک میوه بچینم چه شود	۲۲۲	۲۳۴	روز وصل دوستداران یاد باد	۹۹
۳۱۹	گر می فروش حاجت زندان روا کند	۱۸۱	۲۹۹	روز هجران و شب فرقت یار آخر شد	۱۶۲
۳۶۶	گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید	۲۲۷	۲۵۹	روشنی طلعت تو ماه ندارد	۱۲۳
۳۳۲	گفتم کی ام دهان و لبیت کامران کنند	۱۹۳	۳۷۳	زدل برآمدم و کار بر نمی‌آید	۲۳۴
۲۹۶	گل بی رخ یار خوش نباشد	۱۵۹	۳۷۰	زهی خجسته زمانی که یار باز آید	۲۳۱
۳۴۶	گوهر مخزن اسرار همان است که بود	۲۰۷	۲۸۳	ساقی ار باده از این دست به جام اندازد	۱۴۶
۳۲۱	مرا به رندی و عشق آن فضول عیب کند	۱۸۳	۳۵۷	ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود	۲۱۸
۲۹۸	مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد	۱۶۱	۳۳۸	سالها دفتر ما در گرو صها بود	۱۹۹
۳۰۷	مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد	۱۷۰	۲۷۲	سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد	۱۳۶
۳۷۴	مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید	۲۳۵	۳۰۰	ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد	۱۶۳
۳۵۰	مسلمانان مرا وقتی دلی بود	۲۱۱	۲۶۲	سحر بلبل حکایت با صبا کرد	۱۲۶
۲۵۵	مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد	۱۱۹	۲۸۶	سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد	۱۴۹
۳۷۵	معاشران ز حریف شبانه یاد آرید	۲۳۶	۳۰۹	سحرم دولت بیدار به بالین آمد	۱۷۲

۳۹۰	نصیحتی کثمت بشنو و بهانه مگیر	۲۵۱
۳۸۹	یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم مخور	۲۵۰

حرف ز

۳۹۵	ای سروناز حسن که خوش می روی به ناز	۲۵۵
۳۹۹	بر نیامد از تمنای لب ت کامم هنوز	۲۵۹
۳۹۷	بیا و کشتی ما در شط شراب انداز	۲۵۷
۳۹۶	حال خونین دلان که گوید باز	۲۵۶
۳۹۸	خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز	۲۵۸
۴۰۰	دلم ربهوده لولی وشیست شورانگیز	۲۶۰
۳۹۴	منم که دیده به دیدار دوست کردم باز	۲۵۴
۳۹۳	هزار شکر که دیدم به کام خویش باز	۲۵۳

حرف س

۴۰۱	ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس	۲۶۱
۴۰۴	جانا تو را که گفت که احوال ما میرس	۲۶۴
۴۰۶	دارم از زلف سیاهش گله چندان که میرس	۲۶۶
۴۰۵	درد عشقی کشیده ام که میرس	۲۶۵
۴۰۳	دلا رفیق سفر بخت نیکخواهت بس	۲۶۳
۴۰۲	گلگذاری ز گلستان جهان ما را بس	۲۶۲

حرف ش

۴۰۸	اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش	۲۶۸
۴۲۲	ای همه شکل تو مطبوع و همه جای تو خوش	۲۸۲
۴۰۷	باز آی و دل تنگ مرا مونس جان باش	۲۶۷
۴۱۱	باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدهش	۲۷۱
۴۱۷	ببرد از من قرار و طاقت و هوش	۲۷۲
۴۰۹	به دور لاله قدح گیر و بی ریای می باش	۲۶۹
۴۱۶	چو بر شکست صبا زلف عنبر افشانش	۲۷۶
۴۱۴	خوشا شیراز و وضع بی مثالش	۲۷۴
۴۲۰	در عهد پادشاه خطابخش جرم پوش	۲۸۰
۴۲۵	دلم رمیده شد و غافلم من درویش	۲۸۵
۴۲۱	دوش پنهان گفت با من کاردانی تیزهوش	۲۸۱
۴۱۸	سحر ز هاتف غیبیم رسید مژده به گوش	۲۷۸

حرف ر

۳۷۸	معاشران گره زلف یار باز کنید	۲۳۹
۲۹۱	من و انکار شراب این چه حکایت باشد	۱۵۴
۲۹۷	نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد	۱۶۰
۳۷۲	نفس برآمد و کام از تو بر نمی آید	۲۳۳
۲۹۲	نقد صوفی نه همه صافی و بی غش باشد	۱۵۵
۳۱۸	نقدها را بود آیا که عیاری گیرند	۱۸۰
۳۱۱	نه هر که چهره برافروخت دلبری داند	۱۷۴
۲۶۰	نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد	۱۲۴
۳۳۳	واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند	۱۹۴
۲۵۳	هر آن کاو خاطری مجموع و یاری نازنین دارد	۱۱۷
۲۵۴	هر آن که جانب اهل وفا ننگه دارد	۱۱۸
۲۹۰	هر که را با خط سبزت سر سودا باشد	۱۵۳
۳۱۲	هر که شد محرم دل در حرم یار بماند	۱۷۵
۲۴۶	همای اوج سعادت به دام ما افتد	۱۱۰
۲۷۵	یاد باد آنکه ز ما وقت سفر یاد نکرد	۱۳۸
۳۴۲	یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود	۲۰۳
۳۳۹	یاد باد آنکه نهانت نظری با ما بود	۲۰۰
۲۸۱	یارم چو قدح به دست گیرد	۱۴۴
۳۰۱	یاری اندر کس نمی بینیم یاران را چه شد	۱۶۴
۳۴۵	یک دو جامم دی سحرگه اتفاق افتاده بود	۲۰۶

۲۷۳	شرابی مست می خواهم که مردافکن بود زورش	۴۱۳	شرابی مست می خواهم که مردافکن بود زورش
۲۷۰	صوفی گلگی بچین و مرقع به خار بخش	۴۱۰	صوفی گلگی بچین و مرقع به خار بخش
۲۷۲	فکر بلبل همه آن است که گل شد یارش	۴۱۲	فکر بلبل همه آن است که گل شد یارش
۲۸۳	کنار آب و پای بید و طبع شعر و یاری خوش	۴۲۳	کنار آب و پای بید و طبع شعر و یاری خوش
۲۸۶	ما آزموده ایم درین شهر بخت خویش	۴۲۶	ما آزموده ایم درین شهر بخت خویش
۲۸۴	مجمع خوبی و لطف است عذار چو مهش	۴۲۴	مجمع خوبی و لطف است عذار چو مهش
۲۷۹	هاتفی از گوشه میخانه دوش	۴۱۹	هاتفی از گوشه میخانه دوش
۲۷۵	یارب آن نوگل خندان که سپردی به منش	۴۱۵	یارب آن نوگل خندان که سپردی به منش
حرف ع			
۲۸۸	بامدادان که ز خلونگه کاخ ابداع	۴۲۸	بامدادان که ز خلونگه کاخ ابداع
۲۸۹	در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع	۴۲۹	در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع
۲۸۷	قسم به حشمت جاه و جلال شاه شجاع	۴۲۷	قسم به حشمت جاه و جلال شاه شجاع
حرف ف			
۲۹۰	طالع اگر مدد دهد دامنش آورم به کف	۴۳۰	طالع اگر مدد دهد دامنش آورم به کف
حرف ق			
۲۹۱	زبان خامه ندارد سر بیان فراق	۴۳۱	زبان خامه ندارد سر بیان فراق
۲۹۲	مقام امن و می بیغش و رفیق شفیق	۴۳۲	مقام امن و می بیغش و رفیق شفیق
حرف ک			
۲۹۳	اگر شراب خوری جرعه ای فشان بر خاک	۴۳۳	اگر شراب خوری جرعه ای فشان بر خاک
۲۹۵	ای دل ریش مرا بر لب تو حق نمک	۴۳۵	ای دل ریش مرا بر لب تو حق نمک
۲۹۴	هزار دشمنم از می کنند قصد هلاک	۴۳۴	هزار دشمنم از می کنند قصد هلاک
حرف ل			
۳۰۰	اگر به کوی تو باشد مرا مجال وصول	۴۴۰	اگر به کوی تو باشد مرا مجال وصول
۲۹۹	به عهد گل شدم از توبه شراب خجل	۴۳۹	به عهد گل شدم از توبه شراب خجل
۲۹۶	خوش خبر باشی ای نسیم شمال	۴۳۶	خوش خبر باشی ای نسیم شمال
۲۹۸	دارای جهان نصرت دین خسرو کامل	۴۳۸	دارای جهان نصرت دین خسرو کامل
۲۹۷	شمت روح و داد و شمت برق وصال	۴۳۷	شمت روح و داد و شمت برق وصال
۳۰۱	هر نکته ای که گفتم در وصف آن شمائل	۴۴۱	هر نکته ای که گفتم در وصف آن شمائل
حرف م			
۳۵۳	آن که پامال جفا کرد چو خاک راهم	۴۹۳	آن که پامال جفا کرد چو خاک راهم
۳۴۸	اگر برخیزد از دستم که با دلدار بنشینم	۴۸۸	اگر برخیزد از دستم که با دلدار بنشینم
۳۷۳	بارها گفته ام و بار دگر می گویم	۵۱۵	بارها گفته ام و بار دگر می گویم
۳۰۶	باز آی ساقیا که هواخواه خدمتم	۴۴۶	باز آی ساقیا که هواخواه خدمتم
۳۰۲	بشری اذالسلامه حلت بدی سلم	۴۴۲	بشری اذالسلامه حلت بدی سلم
۳۰۸	بغیر از آنکه بشد دین و دانش از دستم	۴۴۸	بغیر از آنکه بشد دین و دانش از دستم
۳۶۵	بگذار تا ز شارع میخانه بگذریم	۵۰۶	بگذار تا ز شارع میخانه بگذریم
۳۲۳	به تیغم گر کشد دستش نگیرم	۴۶۳	به تیغم گر کشد دستش نگیرم
۳۴۲	به عزم توبه سحر گفتم استخاره کنم	۴۸۲	به عزم توبه سحر گفتم استخاره کنم
۳۴۶	به مژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم	۴۸۶	به مژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم
۳۶۷	بیا تا گل برفاشانیم و می در ساغر اندازیم	۵۰۹	بیا تا گل برفاشانیم و می در ساغر اندازیم
۳۳۷	بی تو ای سرو روان با گل و گلشن چه کنم	۴۷۷	بی تو ای سرو روان با گل و گلشن چه کنم
۳۱۷	تو همچو صبحی و من شمع خلوت سحرم	۴۵۷	تو همچو صبحی و من شمع خلوت سحرم
۳۳۰	چرا نه در پی عزم دیار خود باشم	۴۷۰	چرا نه در پی عزم دیار خود باشم
۳۳۵	چل سال رفت و بیش که من لاف می زنم	۴۷۵	چل سال رفت و بیش که من لاف می زنم
۳۴۳	حاشا که من به موسم گل ترک می کنم	۴۸۳	حاشا که من به موسم گل ترک می کنم
۳۴۷	حالیا مصلحت وقت در آن می بینم	۴۸۷	حالیا مصلحت وقت در آن می بینم
۳۳۴	حجاب چهره جان می شود غبار تنم	۴۷۴	حجاب چهره جان می شود غبار تنم
۳۵۱	خرم آن روز کز این منزل ویران بروم	۴۹۱	خرم آن روز کز این منزل ویران بروم
۳۳۱	خیال روی تو چون بگذرد به گلشن چشم	۴۷۱	خیال روی تو چون بگذرد به گلشن چشم
۳۱۵	خیال نقش تو در کارگاه دیده کشیدم	۴۵۵	خیال نقش تو در کارگاه دیده کشیدم
۳۶۱	خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم	۵۰۲	خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم
۳۶۶	خیز تا خرقة صوفی به خرابات بریم	۵۰۷	خیز تا خرقة صوفی به خرابات بریم
۳۲۷	در خرابات مغان گر گذر افتد بازم	۴۶۷	در خرابات مغان گر گذر افتد بازم
۳۴۹	در خرابات مغان نور خدا می بینم	۴۸۹	در خرابات مغان نور خدا می بینم
۳۵۵	دردم از یار است و درمان نیز هم	۴۹۶	دردم از یار است و درمان نیز هم
۳۲۱	در نهانخانه عشرت صنمی خوش دارم	۴۶۱	در نهانخانه عشرت صنمی خوش دارم
۳۶۹	دوستان وقت گل آن به که به عشرت	۵۱۱	دوستان وقت گل آن به که به عشرت
	کوشیم		کوشیم
۳۰۷	دوش بیماری چشم تو ببرد از دستم	۴۴۷	دوش بیماری چشم تو ببرد از دستم
۳۴۱	دوش سودای رخس گفتم ز سر بیرون کنم	۴۸۱	دوش سودای رخس گفتم ز سر بیرون کنم
۳۵۴	دیدار شد میسر و بوس و کنار هم	۴۹۴	دیدار شد میسر و بوس و کنار هم
۳۴۰	دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم	۴۸۰	دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم

شماره عزل

۴۵۱	مرا می بینی و دردم زیادت می کنی دردم	۳۱۱
۴۴۴	مرحبا طایر فرخ پی فرخنده پیام	۳۰۴
۴۶۴	مزن بردل زنوک غمزه تیرم	۳۲۴
۴۶۸	مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم	۳۲۸
۴۸۵	من ترک عشق و شاهد و ساغر نمی کنم	۳۴۵
۴۶۹	من دوستدار روی خوش و موی دلکشم	۳۲۹
۴۵۶	من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم	۳۱۶
۴۷۸	من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم	۳۳۸
۴۶۵	نماز شام غریبان چو گریه آغازم	۳۲۵
۴۵۴	هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم	۳۱۴

حرف ن

۵۲۹	ای روی ماه منظر تو نوبهار حسن	۳۸۶
۵۳۳	ای نور چشم من سخنی هست و گوش کن	۳۹۰
۵۳۵	بالا بلند عشوه گر نقش باز من	۳۹۲
۵۱۸	چندان که گفتم غم با طیبیان	۳۷۶
۵۲۳	چو گل هر دم به بویت جامه در تن	۳۸۱
۵۳۶	چون شوم خاک رهش دامن بیفشاند ز من	۳۹۳
۵۲۱	خدا را کم نشین با خرقه پوشان	۳۷۹
۵۲۶	خوشر از فکر می و جام چه خواهد بودن	۳۸۳
۵۲۷	دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن	۳۸۴
۵۲۴	رایت سلطان گل پیدا شد از طرف چمن	۳۸۲
۵۳۲	ز در درآ و شبستان ما منور کن	۳۸۹
۵۲۲	شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان	۳۸۰
۵۳۸	شراب لعل کش و روی مه جبینان بین	۳۹۵
۵۳۱	صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن	۳۸۸
۵۱۷	فاتحه ای چو آمدی بر سر خسته ای بخوان	۳۷۵
۵۳۴	کرشمه ای کن و بازار ساحری بشکن	۳۹۱
۵۳۰	گلبرگ را ز سنبل مشکین نقاب کن	۳۸۷
۵۲۸	منم که شهرة شهرم به عشق ورزیدن	۳۸۵
۵۱۹	می سوزم از فراق روی از جفا بگردان	۳۷۷
۵۳۹	می فکن بر صف رندان نظری بهتر از این	۳۹۶
۵۳۷	نکته ای دلکش بگویم خال آن مهر و ببین	۳۹۴
۵۲۰	یارب آن آهوی مشکین به ختن باز رسان	۳۷۸

شماره غزل

۴۵۳	دیشب به سیل اشک ره خواب می زدم	۳۱۳
۴۸۴	روزگاری شد که در میخانه خدمت می کنم	۳۴۴
۴۵۸	زدست کوه خود زیر بارم	۳۱۸
۴۴۹	زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم	۳۰۹
۴۵۲	سالها پیروی مذهب رندان کردم	۳۱۲
۵۱۴	سرم خوش است و به بانگ بلند می گویم	۳۷۲
۵۰۴	صلاح از ما چه می جویی که مستان را صلاح	۳۶۳
	گفتم	
۴۷۹	صنما با غم عشق توجه تدبیر کنم	۳۳۹
۵۱۰	صوفی بیا که جامه سالوس برکشیم	۳۶۸
۴۴۵	عاشق روی جوانی خوش نوحاسته ام	۳۰۵
۴۴۳	عشق بازئی و جوانی و شراب لعل فام	۳۰۳
۴۴۹	عمری است تا به راه غمت رو نهاده ایم	۳۵۸
۴۷۶	عمری است تا من در طلب هر روز گامی	۳۳۶
	می ززم	
۴۹۰	غم زمانه که هیچش کران نمی بینم	۳۵۰
۴۵۰	فاش می گویم و از گفته خود دلشادم	۳۱۰
۵۰۱	فتوی پیر مغان دارم و قولی است قدیم	۳۶۰
۴۹۲	گراز این منزل غربت به سوی خانه روم	۳۵۲
۴۷۲	گر چه از آتش دل چون خم می می جوشم	۳۳۲
۴۵۹	گر چه افتاد ز زلفش گرهی در کارم	۳۱۹
۵۱۶	گر چه ما بندگان پادشهییم	۳۷۴
۴۶۰	گر دست دهد خاک کف پای نگارم	۳۲۰
۴۶۶	گر دست رسد در خم زلفین تو بازم	۳۲۶
۴۷۳	گر من از سرزنش مدعیان اندیشم	۳۳۳
۵۰۰	ما بدین در زپی حشمت و جاه آمده ایم	۳۵۹
۵۱۲	ما بر آریم شبی دست و دعایی بکنیم	۳۷۰
۴۹۷	ما بی غمان مست دل از دست داده ایم	۳۵۶
۴۹۸	ما پیش خاک پای تو صد رو نهاده ایم	۳۵۷
۵۰۵	ما حاصل خود در سر خمخانه نهادیم	۳۶۴
۵۰۳	ما زیاران چشم یاری داشتیم	۳۶۲
۵۱۳	ما نگویم بد و میل به ناحق نکنیم	۳۷۱
۴۶۲	مرا عهدی است با جانان که تا جان در بدن	۳۲۲
	دارم	

حرف و

۴۰۰	ای آفتاب آینه دار جمال تو	۵۴۳
۴۰۷	ای پیک راستان خبر سرو ما بگو	۵۵۰
۴۰۱	ای خونبهای نافه چین خاک راه تو	۵۴۴
۴۰۲	ای قبابی پادشاهی راست بر بالای تو	۵۴۵
۳۹۷	به جان پیر خرابات و حق نعمت او	۵۴۰
۴۰۳	تاب بنفشه می دهد طره مشکسای تو	۵۴۶
۴۰۵	خط عذار یار که بگرفت ماه از او	۵۴۸
۳۹۸	گفتا برون شدی به تماشای ماه نو؟	۵۴۱
۴۰۶	گلبن عیش می دمد ساقی گلغذار کو	۵۴۹
۴۰۴	مرا چشمی است خون افشان ز دست آن	۵۴۷
	کمان ابرو	
۳۹۹	مزرع سبز فلک دیدم وداس مه نو	۵۴۲

حرف ه

۴۱۶	از سوز دل نوشتم نزدیک دوست نامه	۵۵۹
۴۱۷	چراغ روی تو را شمع گشت پروانه	۵۶۰
۴۰۸	خنک نسیم معنبر شمامه دلخواه	۵۵۱
۴۱۶	دامن کشان همی شد در شرب زر کشیده	۵۵۸
۴۱۳	در سرای مغان رفته بود و آب زده	۵۵۶
۴۱۴	دوش رفته به در میکده خواب آلوده	۵۵۷
۴۱۸	سحرگاهان که مخمور شبانه	۵۶۱
۴۰۹	عیشم مدام است از لعل دلخواه	۵۵۲
۴۱۰	گر تیغ بارد در کوی آن ماه	۵۵۳
۴۱۲	ناگهان پرده برانداخته ای یعنی چه	۵۵۵
۴۱۱	وصال او ز عمر جاودان به	۵۵۴

حرف ی

۴۲۷	آن غالیه خط گر سوی ما نامه نوشتی	۵۷۳
۴۶۰	اتت روائع رندالحمی و زاد غرامی	۶۰۹
۴۶۳	احمدالله علی معدلة السلطان	۶۱۲
۴۲۰	از من جدا مشو که توام نور دیده ای	۵۶۳
۴۷۸	ای بیخبر بکوش که صاحب خبر شوی	۶۲۷
۴۸۴	ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی	۶۳۵

۴۸۰	ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی	۶۳۰
۴۷۳	ای دل به کوی عشق گذاری نمی کنی	۶۲۲
۴۴۹	ای دل آن دم که خراب می گلگون باشی	۵۹۶
۴۸۵	ای دل گر از آن چاه زنخندان به در آیی	۶۳۶
۴۶۰	ای دل مباش یک دم خالی ز عشق و مستی	۵۷۲
۴۲۸	ای قصه بهشت ز کوی حکایتی	۵۷۴
۴۱۹	ای که با سلسله زلف دراز آمده ای	۵۶۲
۴۲۵	ای که بر ماه از خط مشکین نقاب انداختی	۵۶۹
۴۴۴	ای که دایم به خویش مغروری	۵۹۱
۴۷۱	ای که در کشتن ما هیچ مدارا نکنی	۶۲۰
۴۳۹	ای که در کوی خرابات مقامی داری	۵۸۵
۴۴۰	ای که مهجوری عشاق روا می داری	۵۸۶
۴۵۷	این خرقة که من دارم در رهن شراب اولی	۶۰۶
۴۵۰	این خوش رقم که بر گل رخسار می کشی	۵۹۷
۴۲۶	با مدعی مگو یید اسرار عشق و مستی	۵۷۱
۴۷۲	بشنو این نکته که خود را زغم آزاده کنی	۶۲۱
۴۵۵	بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی	۶۰۴
۴۷۷	بلبل ز شاخ سرو به گلبنانگ پهلوی	۶۲۶
۴۳۳	به جان او که گرم دسترس به جان بودی	۵۷۹
۴۸۲	به چشم کرده ام ابروی ماه سیمایی	۶۳۳
۴۲۲	به صوت بلبل و قمری اگر ننوشی می	۵۶۶
۴۳۸	بیا با ما مورز این کینه داری	۵۸۴
۴۳۶	تورا که هر چه مراد است در جهان داری	۵۸۲
۴۷۵	تو مگر بر لب آبی به هوس بنشینی	۶۲۴
۴۳۴	چوسرو اگر بخرامی دمی به گلزاری	۵۸۰
۴۳۲	چه بودی از دل آن یار مهربان بودی	۵۷۸
۴۴۲	خوش کرد یآوری فلکت روز داوری	۵۸۸
۴۸۱	در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی	۶۳۲
۴۶۸	دویار زیرک و از باده کهن دو منی	۶۱۷
۴۳۰	دیدم به خواب دوش که ماهی بر آمدی	۵۷۶
۴۵۶	رفته به باغ صبحدمی یافتم گلی	۶۰۵
۴۴۱	روزگاری است که ما را نگران می داری	۵۸۷
۴۵۸	زان می عشق کز او پخته شود هر خامی	۶۰۷
۴۶۲	زدلیرم که رساند نوازش قلمی	۶۱۱

شماره غزل		شماره غزل	
۵۹۳	عمر بگذشت به بیحاصلی و بوالهوسی	۴۴۶	۵۹۲
۶۰۰	کتبت قصه شوقی و مدمعی باکی	۴۵۲	۶۲۵
۶۰۸	که برد به نزد شاهان زمن گدا پیامی	۴۵۹	۵۶۴
۶۱۵	گفتند خلائق که تویی یوسف ثانی	۴۶۶	۵۷۵
۵۶۷	لبش می بوسم و درمی کشم می	۴۲۳	۵۷۷
۵۶۸	مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی	۴۲۴	۶۲۳
۶۳۷	می خواه و گل افشان کن از دهر چه می جویی	۴۸۶	۶۲۸
۶۱۶	نسیم صبح سعادت بدان نشان که تودانی	۴۶۷	۶۰۲
۵۹۴	نوبهار است در آن کوش که خوشدل باشی	۴۴۷	۶۳۴
۶۱۸	نوش کن جام شراب یک منی	۴۶۹	۵۹۸
۶۱۳	وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی	۴۶۴	۶۱۰
۵۹۵	هزار جهد بکردم که یار من باشی	۴۴۸	۵۸۱
۶۱۴	هواخواه توام جانان و می دانم که می دانی	۴۶۵	۵۸۳
۶۰۱	یا مبسماً یحاکمی درجاً من الالائی	۴۵۳	۶۱۹
			۵۸۹
			۴۴۵
			۴۷۶
			۴۲۱
			۴۲۹
			۴۳۱
			۴۷۴
			۴۷۹
			۴۵۴
			۴۸۳
			۴۵۱
			۴۶۱
			۴۳۵
			۴۳۷
			۴۷۰
			۴۳۳

۲. غزل الحاقی

نور خدا نمایدت آینه مجردی | ۶۴۱

۳. قصاید

سپیده دم که هوا بوی لطف جان گیرد | ۶۴۵ | ۲ | جوزا سحر نهاد حمایل برابرم | ۶۴۸

۴. ترکیب بند

ساقی اگر ت هوای ما، هی | ۶۵۳

۵. مثنویات

		شماره مثنوی	
۶۶۰	مغنی ملولم دوتایی بزن	۳	۶۵۷
			۱
			۲

۶. قطعات

		شماره قطعه	
۶۶۷	تو نیک و بد خود هم از خود بیرس - ... محاسب		۱
۶۶۷	آصف عهد زمان جان جهان تورانشاه - ... نکشت		۲
۶۶۸	بهاء الحق والدین طاب مثواه - ... جماعت		۳
۶۶۹	رحمان لایموت چو آن پادشاه را - ... لایفوت		۵
۶۶۸	قوة شاعره من سحر از فرط ملال - ... می رفت		۴
۶۷۴	آن کیست تا به حضرت سلطان ادا کند - ... پدید		۱۳
۶۷۳	اعظم قوام دولت و دین آن که بر درش - ... سجود		۱۲
۶۷۶	بر سر بازار جان بازان منادی می زنند - ... بشنوید		۱۵
۶۷۱	به سمع خواجه رسان ای ندیم وقت شناس - ... باشد		۱۰
۶۶۹	دادگرا تو را فلک جرعه کش پیاله باد - ... باد		۶
۶۷۰	دل منه ای مرد بخرد بر سخای عمرو و زید - ... خواهد گشاد		۷
۶۷۵	دل منه بر دنیی و اسباب او - ... ندید		۱۴
۶۷۰	روح القدس آن سروش فرخ - ... زیرجد		۸
۶۷۲	شمه ای از داستان عشق شورانگیز ماست - ... کرده اند		۱۱
۶۷۱	مرا می دگر باره از دست برد - ... دستبرد		۹
۶۷۶	برادر خواجه عادل طاب مثواه - ... حیاتش		۱۶
۶۷۷	مجد دین سرور و سلطان قضات اسماعیل - ... نطق		۱۷
۶۷۸	حسن این نظم از بیان مستغنی است - ... دلیل		۱۹
۶۷۷	صبح جمعه سادس ربیع اول بود - ... زایل		۱۸
۶۷۹	دلا دانی که این فرزانه فرزند - ... رنگین		۲۱
۶۷۹	سرور اهل عمایم شمع بزم انجمن - ... قوام الدین حسن		۲۰
۶۸۰	ای معزا اصل عالی جوهرت از جور و حرص - ... ریو		۲۲
۶۸۰	ساقیا پیمانہ پر کن زان که صاحب مجلس است - ... نگاه		۲۳
۶۸۱	آن میوه بهشتی کامد به دست ای جان - ... بهشتی		۲۴

۶۸۴	۲۵	پادشاه‌ها لشکر توفیق همراه تو اند - ... ره می‌کنی
۶۸۳	۲۶	خسروا دادگرا شیر دلا بحر کفا - ... ارزانی
۶۸۲	۲۷	دریغا خلعت روز جوانی - ... جاودانی
۶۸۱	۲۸	ساقیا باده که اکسیر حیات است بیار - ... گردانی

۷. رباعیات

۶۸۷	۱	جز نقش تو در نظر نیامد ما را
۶۸۷	۲	گفتم که لب‌ت گفت لبم آب حیات
۶۸۸	۶	ماه‌م که رخس روشنی خور بگرفت
۶۸۷	۳	ماه‌ی که قدش به سرو می‌ماند راست
۶۸۸	۴	من با کمر تو در میان کردم دست
۶۸۹	۷	نه قصه آن شمع چگل بتوان گفت
۶۸۸	۵	هر روز دلم به زیر باری دگر است
۶۸۹	۸	اول به وفا می‌وصالم در داد
۶۹۰	۱۰	چون غنچه گل قرابه پرداز شود
۶۸۹	۹	شیرین دهنان عهد به پایان نبرند
۶۹۰	۱۱	خوبان جهان صید توان کرد به زر
۶۹۰	۱۲	عشق رخ یار بر من زار مگیر
۶۹۱	۱۳	مردی ز کنده در خیبر پرس
۶۹۱	۱۴	چشم تو که سحر بابل است استادش
۶۹۱	۱۵	چون جامه ز تن برکشد آن مشکین خال
۶۹۲	۱۶	من حاصل عمر خود ندارم جز غم
۶۹۲	۱۷	چون باده ز غم چه بایدت جوشیدن
۶۹۳	۱۸	ای سایه سنبلت سمن پرورده
۶۹۳	۱۹	گفتی که تو را شوم؛ مدار اندیشه
۶۹۴	۲۱	با شاهد شوخ و سنگ و با بربط و نی
۶۹۴	۲۰	قسام بهشت و دوزخ آن عقده گشای

این فهرست شامل ابیات و مصراع‌هایی است که عیناً یا حداکثر با یک کلمه اختلاف در آثار دیگر شاعران است و در نسخهٔ حاضر، در میان علامت «» قرار دارد. جایگاه اشعار به همراه نام شاعر آمده است. شاعرانی که بیت یا مصراع «در دیوان» آنها معرفی شده معاصر حافظ‌اند و ممکن است آنها از وی اخذ کرده باشند.

فهرست اشعار دیگران

- غزل ۱، بیت ۱، مصراع ۱: مضمون و الفاظ آن در آثار شعرای قبل از حافظ نیز سابقه دارد. برای اطلاع بیشتر به مقدمه دوم، بند ۶ - ۱ مراجعه فرمایید.
- غزل ۴، بیت ۷، مصراع ۱: از سعدی است.
- غزل ۱۰، بیت ۲، مصراع ۲: در دیوان خواجهای کرمانی است با اختلاف «همچنین» به جای «کاین چنین».
- غزل ۲۰، بیت ۶، مصراع ۲: از سعدی است.
- غزل ۳۷، بیت ۶، مصراع ۲: از اوحدی مراغه‌ای است.
- غزل ۳۷، بیت ۷، مصراع ۲: از اوحدی مراغه‌ای است.
- غزل ۴۳، بیت ۱، مصراع ۱: در دیوان عماد فقیه کرمانی است با اختلاف «غم» به جای «حال».
- غزل ۶۱، بیت ۵، مصراع ۱: در دیوان خواجهای کرمانی است با اختلاف «می لرزد» به جای «لرزان است».
- غزل ۷۰، بیت ۳، در دیوان سلمان ساوجی است.
- غزل ۷۰، بیت ۸، مصراع ۲: از سعدی است.
- غزل ۷۱، بیت ۹، مصراع ۲: از سعدی است.
- غزل ۷۴، بیت ۴، مصراع ۱: از سعدی است.
- غزل ۱۰۳، بیت ۴، مصراع ۱: از سعدی است.
- غزل ۱۲۰، بیت ۹، مصراع ۲: در دیوان سلمان ساوجی است با اختلاف «مست تو» به جای «مست که».
- غزل ۱۲۲، بیت ۵، مصراع ۱: از سعدی است.
- غزل ۱۴۲، بیت ۱، مصراع ۱: از عراقی است.
- غزل ۱۸۸، بیت ۱۱، مصراع ۲: از سعدی است.
- غزل ۱۹۱، بیت ۶، مصراع ۲: از سعدی است.
- غزل ۱۹۷، بیت ۱، مصراع ۱: از عراقی است با اختلاف «بگشایی» به جای «بگشایند».
- غزل ۲۰۱، بیت ۱+۲: از همام تبریزی است.

- غزل ۲۰۱، بیت ۳: در دیوان ناصر بخارایی است با اختلاف «خواهد شد» به جای «خواهد بود».
- غزل ۲۳۵، بیت ۵، مصراع ۱: از محمد بن علی بن سلیمان راوندی است.
- غزل ۲۵۰، بیت ۱، مصراع ۲: از شمس‌الدین محمد جوینی است.
- غزل ۲۶۴، بیت ۳، مصراع ۱: در دیوان سلمان ساوجی است.
- غزل ۲۷۷، بیت ۱، مصراع ۲: از نظامی گنجوی است با اختلاف «سنگین دل» به جای «شیرین لب».
- غزل ۲۹۴، بیت ۲، مصراع ۱: از ظهیر فاریابی است.
- غزل ۲۹۶، بیت ۱: در دیوان خواجوی کرمانی است با اختلاف «باش» به جای «باشی».
- غزل ۳۰۹، بیت ۱۰، مصراع ۲: از سعدی است.
- غزل ۳۱۸، بیت ۲: از سعدی است.
- غزل ۳۱۸، بیت ۴، مصراع ۲: در دیوان سلمان ساوجی است با اختلاف «زمین» به جای «لحد».
- غزل ۳۳۰، بیت ۲، مصراع ۲: در دیوان شاه‌نعمت‌الله ولی است.
- غزل ۳۴۱، بیت ۵، مصراع ۲: از امیر معزی است.
- غزل ۳۶۵، بیت ۸+۱، مصراع ۲: از سعدی است.
- غزل ۳۶۶، بیت ۴، مصراع ۲: در دیوان خواجوی کرمانی است با اختلاف «آیند» به جای «بریم».
- غزل ۳۸۱، بیت ۴، مصراع ۱: در دیوان عماد فقیه کرمانی است با اختلاف «برگردی» به جای «برگشتی».
- غزل ۴۰۶، بیت ۱، مصراع ۲ و نیمه از مصراع اول: از نزاری قهستانی است.
- غزل ۴۱۶، بیت ۳، مصراع ۲: از سنایی و اصل آن ضرب‌المثلی عربی است.
- غزل ۴۱۷، بیت ۷، مصراع ۲: از عطار است با اضافه «است».
- غزل ۴۳۲، بیت ۴، مصراع ۲: در دیوان خواجوی کرمانی است.
- غزل ۴۳۷، بیت ۳، مصراع ۱: در دیوان عماد فقیه کرمانی است با اختلاف «شمایل و اخلاق» به جای «شمایل مطبوع».
- غزل ۴۵۲، بیت ۲، مصراع ۲: با اندک اختلافی از شریف رضی است و در دیوان ناصر بخارایی و عماد فقیه کرمانی نیز آمده است.
- غزل ۴۶۱، بیت ۳، بخشی از مصراع ۲: از رودکی سمرقندی است.
- غزل ۴۶۵، بیت ۹، مصراع ۲: از انوری است.
- غزل ۴۷۴، بیت ۹، مصراع ۱: از نظامی است.
- قصیده ۲، بیت ۸: از مسعود سعد سلمان است با اختلاف «کنم» به جای «برم» که کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی آن را به صورت اخیر نقل کرده است.
- قصیده ۲، بیت ۲۶، مصراع ۲: از عطار است با اختلاف «عشوه» به جای «جلوه».
- قطعه ۶، بیت ۷، مصراع ۲: از سنایی است.
- رباعی ۷، بیت ۲، مصراع ۲: از ظهیر فاریابی است.



لطفاً قبل از مطالعه، اغلاط چاپی متن سروده‌ها را به شرح زیر اصلاح فرمایید:

شماره صفحه	شماره سروده	شماره بیت	شماره مصراع	درست
۱۴۵	۱۷	۴	۱	نسبتش کردند
۱۶۸	۴۰	۱۰	۱	آبروی
۱۸۰	۵۰	۷+۱	۱	دهايند ۱۷*
۱۸۱	۵۰	۱۱	۲	درويشان است***
۱۸۳	۵۲	۳	۱	کاین سرکوی
۱۸۶	۵۵	۵	۱	که قدت
۱۹۳	۶۲	۷+۱	۲	برد*
۲۳۷	۱۰۲	۶	۱	روی چو ماهت
۲۴۹	۱۱۳	۱	۲	که چو سر
۲۷۴	۱۳۷	۶	۱	ندارد نقاب
۳۰۳	۱۶۶	۶	۱	بدان هوس
۳۲۲	۱۸۴	۹	۱	حافظا
۳۷۱	۲۳۲	۷	۲	که مه نوسفرم
۳۸۱	۲۴۲	۳	۱	چو ماه نو
۴۳۹	۲۹۹	۷	۲	در روی آفتاب
۴۶۵	۳۲۵	۹	۲	خوش لهجه
۵۰۹	۳۶۷	۴	۱	سرودی خوش
۶۰۹	۴۶۰	۷	۱	کچلال ۹***
۶۴۷	۱	۲۹	۲	چو فکرتت صفت

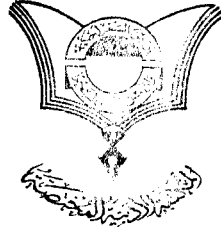
Published by:

SETAREGAN

TEHRAN - IRAN

P.O.BOX: 19395 - 5671

ALL RIGHTS RESERVED



Divan of
Häfer

(Khwaja Shams od - Din Mohammad)

(726 - 791 A.H)

Revised, Explained, and Prefaced by:

S. A. M. Rafii

DIVAN
of
HAFEZ

